

ترجمہ و متن

کتاب
العقائد
من الایمان

شیخ صدوق - ابن بابویہ

مجلد ششم

ترجمہ و متن

کتاب

مِنْ لَاحِظِ الْفَقِيهِ

تأليف

شیخ صدوق - ابن بابویہ

ابی جعفر محمد بن علی بن حسین قمی

سوفای سال - ۳۸۱ ہجری

جزء ششم

۱۳۶۹



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



- | | |
|----------|--|
| نام کتاب | • ترجمه و شرح من لایحضره الفقیه - مجلد ششم |
| مؤلف | • شیخ صدوق - ابن بابویه |
| مترجم | • جناب آقای صدر بلاغی، و علی اکبر غفاری |
| شایع | • علی اکبر غفاری |
| چاپ | • اول ۱۳۶۹ |
| تیراژ | : ۳۲۰۰ |
| حروفچینی | • خواجه |
| چاپ | • چاپخانه خواجه |
| ناشر | • نشر صدوق - بهارستان - اول نظامیه - پلاک ۹۵ |

کلیه مراحل تصحیح، ترجمه، مونتاژ و اعراب گذاری تحت نظر علی اکبر غفاری بوده است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

❖ (بَابُ الْوَصِيَّةِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) ❖

۵۴۰۲ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَوَصِيِّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَأَوْصِيَاؤُهُ سَادَةُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا صَالِحًا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنِّي أَكْرَمْتُ الْأَنْبِيَاءَ بِالنُّبُوَّةِ ثُمَّ اخْتَرْتُ مِنْ خَلْقِي خَلْقًا وَجَعَلْتُ خِيَارَهُمُ الْأَوْصِيَاءَ^(۱) فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَوْصِ إِلَى شَيْثٍ، فَأَوْصِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى شَيْثٍ وَهُوَ هَبَّةُ اللَّهِ بْنِ آدَمَ، وَأَوْصِ شَيْثًا إِلَى ابْنِهِ شَبَانَ وَهُوَ ابْنُ نَزَلَةِ الْحَوْرَاءِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ فَرَزَّجَهَا ابْنَةُ شَيْثًا، وَأَوْصِ شَبَانَ إِلَى مَخْلُثٍ، وَأَوْصِ مَخْلُثَ إِلَى عَوْقٍ، وَأَوْصِ

بَابُ وَصِيَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵۴۰۲ - حسن بن محبوب از مقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور پیمبرانم، و وصی من سرور اوصیاء و اوصیای او سروران اوصیاءند.
آدم علیه السلام از خدا عزوجل مسألت کرد که وصی شایسته ای برای او قرار دهد، خدا عزوجل بسوی او وحی فرستاد که من پیمبران را بوسیله نبوت گرامی داشتم، سپس از آفریدگانم آفریده ای را برگزیدم، و برگزیدگانشان را اوصیاء ساختم؛ [آدم علیه السلام گفت: پروردگارا پس وصی مرا بهترین اوصیاء قرار ده] خدا - تعالی ذکره - بسوی او وحی فرستاد که: ای آدم، شیث را بوصایت انتخاب کن، پس آدم علیه السلام شیث را وصی خود ساخت، و او هبة الله بن آدم است، و شیث به پسرش شبان وصیت کرد، و او پسر نزله الحوراء است، که خدای عزوجل او را از بهشت بر آدم نازل فرمود، پس او را بهمسری پسرش شیث درآورد، و شبان به محلث، و محلث به محوق، و محوق به غمیشا وصیت کرد، و غمیشا به اخنوخ، که

(۱) زاده‌ها فی کمال الدین «فقال آدم علیه السلام یارب فاجعل وصی خیر الاوصیاء» .

مُحَوَّقٌ إِلَى غَشْمِيشَا، وَأَوْصَى غَشْمِيشَا إِلَى أَخْثُوخَ وَهُوَ إِدْرِيسُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ
 أَوْصَى إِدْرِيسُ إِلَى نَاحُورَ، وَدَفَعَهَا نَاحُورٌ إِلَى نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى نُوحٌ إِلَى
 سَامٍ، وَأَوْصَى سَامٌ إِلَى عَثَامِرَ، وَأَوْصَى عَثَامِرٌ إِلَى بَرغِيثَاشَا، وَأَوْصَى
 بَرغِيثَاشَا إِلَى يَافَثَ، وَأَوْصَى يَافَثُ إِلَى بَرَّةَ، وَأَوْصَى بَرَّةٌ إِلَى جَفْسِيَّةَ، وَأَوْصَى
 جَفْسِيَّةٌ إِلَى عِمْرَانَ، وَدَفَعَهَا عِمْرَانٌ إِلَى إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى إِبْرَاهِيمُ
 إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ، وَأَوْصَى إِسْمَاعِيلُ إِلَى إِسْحَاقَ، وَأَوْصَى إِسْحَاقُ إِلَى يَعْقُوبَ،
 وَأَوْصَى يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ، وَأَوْصَى يُوسُفُ إِلَى بَثْرِيَاءَ، وَأَوْصَى بَثْرِيَاءُ إِلَى
 شُعَيْبَ، وَدَفَعَهَا شُعَيْبٌ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ
 إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونَ، وَأَوْصَى يُوشَعُ بْنُ نُونَ إِلَى دَاوُدَ، وَأَوْصَى دَاوُدُ إِلَى سُلَيْمَانَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى سُلَيْمَانُ إِلَى آصِفِ بْنِ بَرخِيَا، وَأَوْصَى آصِفُ بْنُ بَرخِيَا إِلَى
 زَكْرِيَّا، وَدَفَعَهَا زَكْرِيَّا إِلَى عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَوْصَى عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ إِلَى
 شَمْعُونَ بْنِ حَمُونَ الصَّفَا، وَأَوْصَى شَمْعُونُ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا، وَأَوْصَى يَحْيَى بْنُ
 زَكْرِيَّا إِلَى مُنْذِرَ، وَأَوْصَى مُنْذِرٌ إِلَى سَلِيمَةَ، وَأَوْصَى سَلِيمَةُ إِلَى بَرْدَةَ ثُمَّ قَالَ

همان ادریس پیمبر بود وصیت کرده و ادریس ناحور را وصی خود ساخت، و ناحور
 بنوح علیه السلام و نوح به سام، و سام به عثامر، و عثامر به برغیثاشا، و برغیثاشا به
 یافث، و یافث به بره، و بره به جفسیه، و جفسیه به عمران، و عمران به ابراهیم خلیل،
 و ابراهیم خلیل به پسرش اسماعیل، و اسماعیل به اسحاق، و اسحاق به یعقوب، و
 یعقوب بیوسف، و یوسف به بثریاء، و بثریاء به شعیب، و شعیب بموسی بن عمران،
 و موسی بن عمران بیوشع بن نون، و یوشع بن نون بداود^(۱) و داود بسلیمان عليه السلام
 ، و سلیمان به آصف بن برخیا، و آصف بن برخیا بزکریا، و زکریا بعیسی بن مریم
 علیه السلام، و عیسی بن مریم به شمعون بن حمون الصفا، و شمعون به یحیی بن
 زکریا^(۲)، و یحیی بن زکریا بمنذر، و منذر به سلیمه، و سلیمه به برده وصیت کرد.

(۱) در تواریخ یوشع بن نون را معاصر با حضرت موسی علیه السلام ذکر کرده اند، و داود علیه السلام
 نزدیک به پانصد سال پس از حضرت موسی علیه السلام بوده است.

(۲) یحیی بن زکریا همزمان عیسی علیهما السلام است و مفسرین گویند آیه «یا یحیی خذ الكتاب بقوة»
 مراد از کتاب تورات است، و در روایت کافی در کتاب حجة آمده است که یزید کناسی از امام ع

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَدَفَعَهَا إِلَيَّ بَرْدَةً وَأَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ تَدْفَعُهَا إِلَيَّ وَصِيَّتِكَ، وَيَدْفَعُهَا وَصِيَّتِكَ إِلَيَّ أَوْصِيَانِكَ مِنْ وُلْدِكَ وَأَجِدُ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى تُدْفَعَ إِلَيَّ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدَكَ، وَلَتَكْفُرَنَّ بِكَ الْأُمَّةُ وَلَتُخْتَلِفَنَّ عَلَيْكَ اخْتِلَافًا شَدِيدًا، الشَّابِتُ عَلَيْكَ كَمَا مُقِيمٌ مَعِي، وَالشَّادُّ عُنْكَ فِي النَّارِ وَالتَّارُ مَثْوَى الْكَافِرِينَ».

وَقَدْ وَرَدَتْ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ بِالْأَسَانِيدِ الْقَوِيَّةِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَوْصَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْحَسَنِ وَالأَوْصَى الْحَسَنُ إِلَى الْحُسَيْنِ، وَأَوْصَى الْحُسَيْنُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَوْصَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، وَأَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَأَوْصَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَأَوْصَى مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، وَأَوْصَى عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و برده وصایت را بمن سپرد، و من آنرا بتو میسپارم یا علی، و تو آنرا بوصی خود میسپاری، و وصی تو آنرا به اوصیاء تو از فرزندان، یکی پس از دیگری همی سپارند، تا آنگاه که بهترین اهل زمین بعد از او سپرده شود، و هر آینه این اُمت نسبت بتو کفران خواهند کرد، و درباره تو اختلافی شدید برخواهند انگیخت، که هر کس در جوآن اختلاف با تو استوار بماند بماند آنست که دریاری من مقیم مانده، و کسیکه از تو جدا شود جای او در دوزخ است، و دوزخ منزلگاه کافرانست.

و اخبار صحیح با اسناد قوی وارد شده است، دائر بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرمان خدای تعالی بعلی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کرد، و علی بن ابی طالب علیه السلام حسن را بوصایت برگزید، و حسن وصایت را بحسین، و حسین بعلی بن الحسین، و علی بن الحسین بمحمد بن علی باقر، و محمد بن علی باقر بجعفر بن محمد صادق، و جعفر بن محمد صادق بموسی بن جعفر، و موسی بن

باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: که یحیی قبل از عیسی علیهما السلام حجت بوده است.

عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَأَوْصَىٰ عَلِيًّا بْنَ مُحَمَّدٍ إِلَىٰ ابْنِهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَوْصَىٰ الْحَسَنُ بْنَ عَلِيٍّ إِلَىٰ ابْنِهِ حُجَّةَ اللَّهِ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الَّذِي لَوْلَمْ يَتَّقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمَ وَاحِدٍ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.

۵۴۰۳ - وَرَوَىٰ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اسْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ الْمَاحِي، وَفِي ثَوْرَةِ مُوسَىٰ الْحَادِّ، وَفِي إِنْجِيلِ عَيْسَىٰ أَحْمَدُ، وَفِي الْفُرْقَانِ مُحَمَّدٌ، قِيلَ: فَمَا تَأْوِيلُ الْمَاحِي؟ قَالَ: الْمَاحِي صُورَةُ الْأَصْنَامِ وَمَاجِي الْأَوْثَانِ وَالْأَزْلَامِ وَكُلٌّ مَعْبُودٌ دُونَ الرَّحْمَنِ، وَ قِيلَ: فَمَا تَأْوِيلُ الْحَادِّ؟ قَالَ: يُحَادُّ مَنْ حَادَّ اللَّهُ وَدِينُهُ قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا قِيلَ: فَمَا تَأْوِيلُ أَحْمَدَ؟ قَالَ: حُسْنُ ثَنَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ فِي الْكُتُبِ بِمَا حَمِدَ مِنْ أَعْمَالِهِ،

جعفر بن محمد بن علی بن موسی الرضا، وعلی بن موسی الرضا به پسرش محمد بن علی، و محمد بن علی به پسرش علی بن محمد، و علی بن محمد به پسرش حسن بن علی، و حسن بن علی به پسرش حجة الله القائم بالحق تفویض فرمود: همان حجت قائمی که اگر بیش از یکروز از دنیا نمانده باشد هر آینه خدا آن روز را چندان بدرازا خواهد کشید که او خروج کند، و جهان را از عدل و داد پر سازد، بعد از آنکه از جور و ظلم پر شده باشد. درود و رحمت خدا بر او و بر پدران پاکیزه و پاک او باد!

۵۴۰۳ - و یونس بن عبدالرحمن، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام پیمبر صلی الله علیه و آله در صحف ابراهیم «ماحی» و در تورات «حاد» و در انجیل «احمد» و در فرقان «محمد» است. گفتند: پس تأویل ماحی چیست؟ فرمود: تأویل آن، محو کننده اصنام، و اوثان و ازلام، و هر معبودی جز خداوند رحمن است، گفتند: پس تأویل حاد چیست؟ فرمود: تأویل آن اینست که او با هر کس که با خدا و دین او دشمنی کند، چه نزدیک باشد و چه دور دشمنی میکند، گفتند: پس تأویل احمد چیست؟ فرمود: تأویل آن حسن ثنای خدای عزوجل در کتب پیمبران پیشین، در مقابل اعمال حمیده و رفتار پسندیده او است. گفتند: پس تأویل

قيل: فما تأويل مُحَمَّدٍ؟ قال: إن الله وملائكته وجميع أنبيائه ورُسُلِهِ وَجَمِيعِ أُمَّيْهِمْ يَخْمَدُونَهُ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ اسْمَهُ الْمَكْتُوبَ عَلَى الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْبَسُ مِنَ الْقَلَابِسِ الِیْمَنِیَّةِ وَالتَّبِیَضَاءِ وَالتَّمْشِقِ ذَاتِ الْأُذُنَيْنِ فِي الْحُرُوبِ وَكَانَتْ لَهُ عَثْرَةٌ يَتَكَبَّرُ عَلَيْهَا وَيُخْرِجُهَا فِي الْعِيدَيْنِ فَيَخْطُبُ بِهَا، وَكَانَ لَهُ قَضِيبٌ يُقَالُ لَهُ التَّمَشُوقُ، وَكَانَ لَهُ فُسْطَاطٌ يُسَمَّى الْكَيْنَ، وَكَانَتْ لَهُ قَضَعَةٌ تُسَمَّى السَّعَةَ، وَكَانَ لَهُ قَعَبٌ يُسَمَّى الرِّيَّ، وَكَانَ لَهُ فَرَسَانٌ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا: الْمُرْتَجِزُ، وَالْآخِرُ السَّكْبُ، وَكَانَ لَهُ بَغْلَتَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا: الدُّلْدُلُ وَالْآخَرَى الشَّهْبَاءُ، وَكَانَتْ لَهُ نَاقَتَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا: الْعَضْبَاءُ وَالْآخَرَى الْجَدْعَاءُ، وَكَانَ لَهُ سَيْفَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا ذُو الْفَقَارِ وَالْآخَرَى الْعَوْنُ، وَكَانَ لَهُ سَيْفَانِ آخَرَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا: الْمَخْدَمُ وَالْآخَرُ الرَّسُومُ، وَكَانَ لَهُ جِمَارٌ يُسَمَّى التَّبَعْفُورُ، وَكَانَتْ لَهُ عِمَامَةٌ تُسَمَّى السَّحَابُ، وَكَانَ لَهُ دِرْعٌ تُسَمَّى ذَاتَ الْفُضُولِ لَهَا ثَلَاثُ حَلَقَاتٍ فَضِيَّةٌ، حَلَقَةٌ بَيْنَ يَدَيْهَا وَحَلَقَتَانِ خَلْفَهَا وَكَانَتْ لَهُ رَأْيَةٌ تُسَمَّى الْعُقَابُ، وَكَانَ لَهُ بَعِيرٌ يُحْمَلُ عَلَيْهِ يُقَالُ لَهُ: الدَّبِجُ، وَكَانَ لَهُ

محمد چیست؟ فرمود: تأویل آن چنین است که خدا و فرشتگانش و همگی انبیاء و مرسلینش، و کلیه امتهاشان او را میستایند، و بر او درود و رحمت میفرستند، و آن نام او که بر عرش نوشته شده «محمد رسول الله» است، و آن بزرگوار از انواع کلاهها کلاه یمنی، و بیضاء بر سر مینهاد و کسائی دارای دو گوش را در جنگها میپوشید، و زوبینی داشت که بر آن تکیه میکرد، و در عید فطر وضحی آنرا بیرون می آورد، و در حین خطبه آنرا بدست میگرفت، و قضیبی بنام ممشوق داشت (و آن عصای بلند نازکی بود که آنرا هم بهنگام ایراد خطبه بدست میگرفتند) و نیز قبه ای موئین یا فسطاطی بنام کین، و کاسه ای بنام سعه، و قدح بزرگی بنام ری، و دو اسب یکی بنام مرتجز و دیگری بنام سكب، و دو استر، یکی بنام دلدل، و دیگری شهباء، و دو شتر یکی بنام عضباء و دیگری جدعاء، و دو شمشیر یکی بنام ذوالفقار، و دیگری عون، و دو شمشیر دیگر، یکی بنام مخدم، و دیگری رسوم، و جِماری بنام یعفور، داشت. و آن حضرت را عمامه ای بنام سحاب، و زرهی بنام ذات الفضول دارای سه حلقه نقره، یکی در بخش جلو، و دوتا در بخش پشت، و درفشی بنام عقاب، و

لِوَاءٍ يُسَمَّى الْمَعْلُومَ، وَكَانَ لَهُ مِغْفَرٌ يُسَمَّى الْأَسْعَدَ، فَسَلَّمَ ذَلِكَ كَلِّهُ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ مَوْتِهِ وَأَخْرَجَ خَاتَمَهُ وَجَعَلَهُ فِي إِصْبَعِهِ فَذَكَرَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَائِمَةِ سَيْفٍ مِنْ سُيُوفِهِ صَحِيفَةً فِيهَا ثَلَاثَةٌ مِنْ أَحْرُفٍ: صِلَ مِنْ قَطْعِكَ، وَقُلِ الْحَقُّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ، وَأَخِينِ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ».

۵۴۰۴ - وَرَوَى الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ عَلِيًّا وَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي، وَزَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ابْنَتِي، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَوَلَدَايَ، مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانِي، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِي، وَمَنْ نَاوَاهُمْ فَقَدْ نَاوَانِي وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ بَرَّاهُمْ فَقَدْ بَرَّنِي وَصَلَّ اللَّهُ مِنْ وَصَلَهُمْ، وَقَطَعَ اللَّهُ مَنْ قَطَعَهُمْ، وَنَصَرَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَهُمْ، وَ

شترى مخصوص حمل بار، بنام دیباج، و عثمی بنام معلوم، و میغفری بنام اسعد بود، که بهنگام وفات همگی آنها را بعلی علیه السلام سپرد، انگشتریش را بیرون کرد، و به انگشت او کرد، پس علی علیه السلام گفت که در قبضه یکی از شمشیرهای آنحضرت ورقه ای یافته است که سه جمله بر اینگونه در آن نوشته بوده است: «با هر که از تو ببرد پیوند و حق را بگوی اگر چه بزیان خودت باشد، و درباره کسیکه با تو بدی کند نیکی کن».

۵۴۰۴ - و معلی بن محمد بصری، از جعفر بن سلیمان، از عبدالله بن حکم، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: پیمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی وصی من و خلیفه من، و همسرش فاطمه سرور زنان جهانیان دختر من، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دو فرزند من هستند. هر که ایشان را دوست بدارد بحقیقت مرا دوست داشته، و هر که با ایشان دشمنی کند بحقیقت مرا بدشمنی گرفته، و هر که با ایشان در افتد بحقیقت با من در افتاده، و هر که به ایشان جفا کند بحقیقت با من جفا کرده، و هر که درباره ایشان نیکی کند، بحقیقت نسبت بمن نیکی کرده است. (از خدا همی خواهیم که): هر کس که با ایشان ارتباط برقرار کند، خدا رشته دوستیش را با او متصل سازد، و هر کس که از ایشان ببرد خدا رشته لطفش را از او بگسلد. و خدا کسی را

خَدَلَ اللَّهُ مَنْ خَدَلَهُمْ، اللَّهُمَّ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ ثِقْلٌ وَأَهْلُ بَيْتِ قَعْلِيَّ وَ فَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَهْلُ بَيْتِي وَثِقَلِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَظَهْرَهُمْ تَظْهِيراً».

۵۴۰۵ - وَرَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّيْ أَوْصَيْتُ بِكَ بِأَمْرِ رَبِّي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي اسْتَخْلَفْتُكَ بِأَمْرِ رَبِّي، يَا عَلِيُّ أَنْتَ الَّذِي تُبَيِّنُ لِأُمَّتِي مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ بَعْدِي، وَتَقُومُ فِيهِمْ مَقَامِي قَوْلِكَ قَوْلِي، وَأَمْرِكَ أَمْرِي، وَطَاعَتُكَ طَاعَتِي، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ، وَمَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي وَمَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۴۰۶ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ:

که با ایشان یاری کند نصرت بخشاد! و کسی را که از یاری ایشان دریغ کند از یاری خود محروم کناد!

خدایا اگر هریک از پیمبران و رسولان تو گنجینه نفیسی و اهل بیتی داشته، پس علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت من و گنجینه های نفیس منند، پس پلیدی را از ساحت ایشان بزدا، و ایشان را پاک و پاکیزه ساز.

۵۴۰۵ - و از ابن عباس روایت شده است که گفت: از پیمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه السلام میفرمود: یا علی، تو وصی منی، من تو را بفرمان پروردگارم بوصایت خود برگزیدم، و تو خلیفه منی، که تو را بفرمان خدا خلیفه ساختم. یا علی، تو کسی هستی که موارد اختلاف امت مرا پس از من مبین و روشن میسازی، و بحل آن همت میگذاری، و در جمع ایشان قائم مقام منی. قول تو قول من، و فرمان تو فرمان من، و طاعت تو طاعت من، و طاعت من طاعت خدا، و نافرمانی تو نافرمانی من، و نافرمانی من نافرمانی خدا عزوجل است.

۵۴۰۶ - و محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از یحیی بن ابی- القاسم، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ فَهُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُقَرَّبِينَ لَهُمْ مُؤْمِنٌ وَالْمُشَكَّرُ لَهُمْ كَافِرٌ».

۵۴۰۷ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَأَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفِ نَبِيٍّ أَنَا سَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ أَوْصَى إِلَيْهِ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَإِنَّ وَصِيَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَسَيِّدُهُمْ وَأَفْضَلُهُمْ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۴۰۸ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيَّنَّ يَدَيْهَا لَوْحٍ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ أَحَدَهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ، وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند، که اولشان علی ابن ابی طالب و آخرشان قائم است، ایشان خلفای من، و اوصیاء من، و اولیاء من و حجت‌های خدا بر امت من بعد از من هستند. اقرار کننده به ایشان مؤمن است، و منکر ایشان کافر است.

۵۴۰۷ - وَرَسُولُ خُدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: خُداي تَعَالَى صَد وَبِيسْت وَ چهار هزار پيغمبر دارد، که من سرور و برتر و گرامی ترين ايشانم نزد خُداي عَزَّ وَجَلَّ، و هر پيغمبري وصيتي دارد، که بفرمان خُدا - تَعَالَى ذِکْرُهُ - اِوْرَا بَوْصَايْت بَرگزیده است، و وصي من علی بن ابی طالب هر آينه سرور، و برتر، و گرامی ترشان نزد خُداي عَزَّ وَجَلَّ است.

۵۴۰۸ - وَحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، اِزْ اِبْوَالْجَارُودِ، اِزْ اِمَامِمْ بَاقرِ عَلِيهِ السَّلَامِ اِزْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ اِنْصَارِيِّ رِوَايْت كَرْدِه اِسْت، كِه كَفْت: بِفَاطِمَه سَلَامِ اللهُ عَلِيْهَا وَاْرِد شَدَم، دَر حَالِيكِه لَوْحِي شَامِلِ اِسَامِي اَوْصِيَاءِ اِزْ فَرَزَنْدَانِشْ پِيش رِوِيش بُوْد، پَس مِنْ دِوَازْدِه نَفْرَا شَمْرَدَم كِه يَكِي اِزْ اِيشَانْ قَائِم بُوْد، سَه تَنْ اِزْ اَنْ جَمْعِ مُحَمَّد، وَ چهارتن از ايشان علی عليهم السلام بودند.

وَقَدْ أَخْرَجْتُ الْأَخْبَارَ الْمُسْتَدَّةَ الصَّحِيحَةَ فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِ كَمَالِ
الَّذِينَ وَتَمَامِ النُّعْمَةِ فِي إِبْطَابِ الْغَيْبَةِ وَكَشْفِ الْحَيْرَةِ، وَلَمْ أُورِدْ مِنْهَا شَيْئًا فِي هَذَا
الْمَوْضِعِ لِأَنِّي وَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِمُجَرِّدِ الْفَيْضِ دُونَ غَيْرِهِ، وَاللَّهُ الْمُؤَقِّقُ لِلصَّوَابِ
وَالْمُعِينُ عَلَى الْكَيْسَابِ الثَّوَابِ.

* (بَابُ مَا يَمُنُّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ عَلَى عَبْدِهِ عِنْدَ الْوَفَاةِ مِنْ رَدِّ) *

* (بَصْرَهُ وَسَمْعِهِ وَعَقْلِهِ لِيُوصِي) *

۵۴۰۹ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ مَيِّتٍ تَحْضُرُهُ الْوَفَاةُ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ سَمْعِهِ وَبَصْرِهِ وَعَقْلِهِ
لِلْوَصِيَّةِ أَخَذَ الْوَصِيَّةَ أَوْ تَرَكَ، وَهِيَ الرَّاحَةُ الَّتِي يُقَالُ لَهَا رَاحَةُ الْمَوْتِ، فَهِيَ حَقٌّ عَلَى
كُلِّ مُسْلِمٍ».

* (بَابُ حُجَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى تَارِكِ الْوَصِيَّةِ) *

۵۴۱۰ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي
نُعَيْمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ بَعْضِ الْأَثَمِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

و من اخبار مسند صحيح در اين معنی را در کتاب کمال الذین و تمام النعمة، در
اثبات الغيبة و كشف الحيرة آورده ام، و چیزی از آن را در اینجا وارد نساختم، زیرا
که من این کتاب را برای مجرد فقه نه چیز دیگر وضع کرده ام، و الله الموفق
للصواب و المعین علی اکتساب الثواب.

باب اینکه خداوند تعالی بهنگام وفات بنده اش بر او ممت مینهد،

و بینائی و شنوائی و عقلش را به او باز میگرداند تا وصیت کند

۵۴۰۹ - محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، روایت کرده است، که
گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ میتی نیست که وفات او رخ دهد، مگر
آنکه خدای شنوائی و بینائی و عقلش را برای انجام وصیت به او باز میگرداند، چه
وصیت را انجام دهد، و چه ندهد. و این همان حالت راحتی است که آنرا
راحة الموت میخوانند، و بنابراین وصیت برای هر مسلمانی حق است.

باب احتجاج خدای عزوجل بر تارک وصیت

۵۴۱۰ - محمد بن عیسی بن عبید، از زکریای مؤمن، از علی بن ابی نعیم، از

يَقُولُ: ابْنُ آدَمَ تَطَوَّلْتُ عَلَيْكَ بِثَلَاثٍ، سَتَرْتُ عَلَيْكَ مَا تَوَيْعَلَمُ بِهِ أَهْلُكَ مَا وَارَوْكَ، وَ أَوْسَعْتُ عَلَيْكَ فَاسْتَفْرَضْتُ مِنْكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْرًا، وَجَعَلْتُ لَكَ نَظْرَةً عِنْدَ مَوْتِكَ فِي ثَلَاثِكَ فَلَمْ تُقَدِّمْ خَيْرًا».

*** (بَابُ فِي الْوَصِيَّةِ أَنَّهَا حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ) ***

۵۴۱۱ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ، فَقَالَ: هِيَ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ».

۵۴۱۲ - وَرَوَى الْعَلَاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْوَصِيَّةُ حَقٌّ، وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَيَسْتَبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ».

*** (بَابُ فِي أَنَّ الْوَصِيَّةَ تَمَامٌ مَا نَقَصَ مِنَ الزَّكَاةِ) ***

۵۴۱۳ - رَوَى مُسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ الرَّبِيعِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ

ابو حمزه، از یکی از امامان علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی میگوید: ای پسر آدم، بوسیله سه چیز بر تو منت نهادم: گناهی را بر تو پوشاندم که اگر خویش و تبارت آنرا میدانستند، تو را در قبرستان مسلمین دفن نمیکردند. و نعمت خود را بر تو وسعت بخشیدم، و آنگاه از تو قرض خواستم، ولی تو اقدام بخیری نکردی. و تو را بهنگام مرگ مهلتی دادم، تا مگر در ثلث مال خود وصیتی کنی، ولی تو در این باره قدم خیری برنداشتی.

باب اینکه وصیت حقی بر ذقه هر مسلمانی است

۵۴۱۱ - محمد بن فضیل، از ابوالصباح کنانی، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره وصیت سؤال کردم. پس فرمود: آن حقی بر ذقه هر مسلمانی است.

۵۴۱۲ - وعلاء (ابن رزین) از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: وصیت حق است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد، و از اینرو برای هر مسلمان سزاوار است که وصیت کند.

باب متعلق به اینکه وصیت کامل کننده نارسائیهای زکات است.

۵۴۱۳ - مسعدة بن صدقة ربعی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما -

عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَصِيَّةُ تَمَامٌ مَا نَقَصَ مِنَ الزَّكَاةِ».

بَاب

* (تَوَابٍ مَنْ أَوْصَى فَلَمْ يَحِفْ وَلَمْ يُضَارَّ) *

۵۴۱۴ - رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَوْصَى فَلَمْ يَحِفْ وَلَمْ يُضَارَّ كَانَ كَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فِي حَيَاتِهِ».

بَاب

* (مَا جَاءَ فِيمَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ بِشَيْءٍ) *

* (مِنْ مَالِهِ قَلَّ أَوْ كَثُرَ) *

۵۴۱۵ - رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوِي قَرَابَتِهِ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ».

السَّلام روایت کرده است که فرمود: **علی علیه السلام** فرمود: وصیت کامل کننده نارسائیهای زکاتست.

باب آنکه وصیت کند و ستم نکند و ضرر بوارث نرساند

۵۴۱۴ - سکونی از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: **علی علیه السلام** فرمود: کسیکه وصیت کند، و با آقاریبِ خلاف واقع دربارهٔ ورثه ستم نکند، و زیانی بکسی وارد نسازد، چنانست که مورد وصیت را در زمان حیات خود بصدقه داده باشد.

باب آنکه بهنگام مردنش برای خویشان غیر از ورثه اش

چیزی از مال خود را، کم یا زیاد وصیت نکند

۵۴۱۵ - عبدالله بن مغیره، از سکونی از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: کسیکه بهنگام مردنش بنفع خویشاوندانش وصیتی نکند کار خود را با معصیت پایان داده است.

بَابُ

* (مَا جَاءَ فَيَمَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ) *

۵۴۱۶ - رَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ أَبِي بَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ عِنْدَ الْمَوْتِ وَصِيَّتَهُ كَانَ نَقْصًا فِي مَرْوَعَتِهِ وَعَقْلِهِ، وَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَوْصَى عَلِيٌّ إِلَى الْحَسَنِ، وَأَوْصَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ، وَأَوْصَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَأَوْصَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ».

بَابُ

* (ثَوَابِ مَنْ خُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ) *

۵۴۱۷ - رَوَى أَحْمَدُ بْنُ النَّضْرِ الْخَزَّازُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ خُتِمَ لَهُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ خُتِمَ لَهُ بِصِيَامٍ يَوْمَ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ خُتِمَ لَهُ بِصَدَقَةٍ يُرِيدُ

بَابُ أَنْكَهَ بَهَنگَامِ مَرْدَنَ وَصِيَّتِهِ رَا بِخَوْبِي أَنْجَامِ نَدَهْدِ

۵۴۱۶ - عَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، از ابان، از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسیکه وصیئتش را بهنگام مردنش بخوبی انجام ندهد، این کوتاهی نقصی در مروت و عقل او است، و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام وصیت کرد، و علی علیه السلام بحسن، و حسن علیه السلام بحسین، و حسین علیه السلام بعلی بن الحسین، و علی بن الحسین علیه السلام بمحمد بن علی الباقر علیهما السلام وصیت کرد.

بَابُ ثَوَابِ كَسِي كَهْ زَنْدِ گَانِيْشِ بَا سَخْنِ خِيْرِيْ يَا عَمَلِ خِيْرِيْ پَايَانِ پَذِيْرِدِ

۵۴۱۷ - أَحْمَدُ بْنُ نَضْرِ الْخَزَّازُ، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: کسیکه زندگیش با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پایان یابد به بهشت داخل میشود، و کسیکه زندگیش با روزه داشتن یکروز بپایان رسد به بهشت داخل میشود، و کسیکه

بِهَا وَجَّهَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ».

*** (بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِضْرَارِ بِالْوَرْتَةِ) ***

۵۴۱۸ - رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَبَالِي أَضْرَرْتُ بِوَلَدِي أَوْ سَرَقْتُهُمْ ذَلِكَ الْمَالُ».

*** (بَابُ الْعَدْلِ وَالْجَوْرِ فِي الْوَصِيَّةِ) ***

۵۴۱۹ - رَوَى هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ عَدَلَ فِي وَصِيَّتِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ تَصَدَّقَ بِهَا فِي حَيَاتِهِ، وَمَنْ جَارَ فِي وَصِيَّتِهِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَنَاءٌ مُعْرِضٌ».

*** (بَابُ فِي أَنَّ الْحَقِيقَ فِي الْوَصِيَّةِ مِنَ الْكِبَائِرِ) ***

۵۴۲۰ - رَوَى هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

زندگیش با دادن صدقه بقصد کسبِ خشنودیِ خدای عزوجل پایان پذیرد، به بهشت داخل میشود.

باب آنچه درباره زیان رساندن بورثه آمده است

۵۴۱۸ - عبدالله بن مغیره، از سکونی، از امام جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که فرمود: «علی - علیه السلام - فرمود: نزد من فرق نمی کند که بفرزندانم زیان رسانم یا از آنان غفلت نمایم و ایشان را واگذارم.

باب عدل و جور در وصیت

۵۴۱۹ - هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که فرمود: کسیکه در وصیت خود عدل را بکار بندد، بمنزله کسی است که در زمان حیات خود مورد وصیت را بصدقه داده باشد، و کسیکه در وصیتش جور کند خدای عزوجل را بروز قیامت در حالی دیدار خواهد کرد که از او روگردان باشد.

باب متعلق به اینکه جور و ظلم در وصیت از گناهان کبیره است

۵۴۲۰ - هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر بن محمد، از

عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَيْفُ فِي الْوَصِيَّةِ مِنَ الْكِبَائِرِ».

*** (بَابُ مِقْدَارِ مَا يُسْتَحَبُّ الْوَصِيَّةُ بِهِ) ***

۵۴۲۱ - رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَصِيَّةُ بِالْخُمْسِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِالْخُمْسِ، وَقَالَ: الْخُمْسُ اقْتِصَادٌ، وَالرُّبْعُ جُهْدٌ، وَالثَّلْثُ حَيْفٌ».

۵۴۲۲ - رَوَى حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ شُعَيْبِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ مَالَهُ مِنْ مَالِهِ؟ فَقَالَ: لَهُ ثَلَاثُ مَالِهِ وَالْمَرْأَةُ أَيْضًا».

۵۴۲۳ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حَمِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَأَنَّ أَوْصِيَ بِخُمْسٍ مَالِي

پدرش، از پدرانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت کرده است، که گفت: «علی علیه السلام فرمود: جور و ظلم در وصیت از جمله گناهان کبیره است.

باب مقداری از مال که وصیت به آن مستحب است

۵۴۲۱ - سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش عليهم السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مورد وصیت خمس مالست، زیرا خداوند عزوجل برای خودش بخمس رضایت داده، و فرمود: خمس اقتصاد و حد وسط است، و ربع منتهای کوشش است، و ثلث ظلم است.

۵۴۲۲ - حماد بن عیسی، از شعیب بن یعقوب، از ابوبصیر روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که در حال مردنست سؤال کردم که چه مقدار از مالش متعلق به او است؟ پس فرمود: ثلث مالش به او تعلق دارد و زن نیز همینگونه است.

۵۴۲۳ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود: هر آینه اگر

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُوصِيَ بِالرُّبْعِ وَ لَأَنْ أُوصِيَ بِالرُّبْعِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُوصِيَ بِالثَّلْثِ،
وَمَنْ أُوصِيَ بِالثَّلْثِ فَلَمْ يَتْرِكْ فَقَدْ بَالَعَ، وَقَالَ: مَنْ أُوصِيَ بِثَلَاثِ مَالِهِ فَلَمْ يَتْرِكْ
فَقَدْ بَلَغَ الْمَدَى».

۵۴۲۴ - وَ فِي رِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ أُوصِيَ بِالثَّلْثِ فَقَدْ أَضْرَبَ بِالْوَرَثَةِ، وَ الْوَصِيَّةُ بِالْخُمْسِ
وَ الرُّبْعِ أَفْضَلُ مِنَ الْوَصِيَّةِ بِالثَّلْثِ، وَقَالَ: مَنْ أُوصِيَ بِالثَّلْثِ فَلَمْ يَتْرِكْ».

بَابُ

*** (مَا يَجِبُ مِنْ رَدِّ الْوَصِيَّةِ إِلَى الْمَعْرُوفِ وَمَا لِلْمَيِّتِ مِنْ مَالِهِ) ***

۵۴۲۵ - رَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ تُوْفِيَ وَأُوصِيَ بِمَالِهِ كُلَّهُ أَوْ بِأَكْثَرِهِ،
فَقَالَ: إِنَّ الْوَصِيَّةَ تُرَدُّ إِلَى الْمَعْرُوفِ وَيُتْرَكُ لِأَهْلِ الْمِيرَاثِ مِيرَاثُهُمْ».

بخمسی مال خود وصیت کنم برای من خوشایندتر از آنست که بر ربع آن وصیت
کنم، و هر آینه اگر بر ربع مال خود وصیت کنم، برای من خوشایندتر از آنست که
بثلث آن وصیت کنم، و کسیکه بهمه ثلث وصیت کند، و چیزی فرو نگذارد این از
تمام آنکه خداوند برای او اجازه داده، استفاده کرده است، و هر کس به ثلث مال -
خود وصیت کند و چیزی باقی بگذارد کار را به نهایت رسانیده است.

شرح: «یعنی تا حد ثلث میتواند وصیت کند نه بیشتر».

۵۴۲۴ - وَ در روایت حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از امام صادق
علیه السلام آمده است که فرمود: کسیکه بثلث وصیت کند، ورثه را متضرر کرده
است، و وصیت بخمس و ربع از وصیت بثلث افضل است، و فرمود: کسیکه بثلث
وصیت کند، چیزی از مورد مأذون را باقی نگذاشته است.

باب وصیتی که بمعروف برگردانده میشود، و آنچه

از مال میت که بخودش تعلق میگیرد

۵۴۲۵ - عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابوجعفر باقر علیه السلام
روایت کرده است، که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که وفات

۵۴۲۶ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابِاطِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمَيِّتُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مُدَامَ فِيهِ الرُّوحُ يُبِينُ بِهِ. قَالَ: فَإِنْ تَعَدَّى فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا التَّلْثُ».

۵۴۲۷ - وَرَوَى هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ الرَّبِيعِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ تَوَفَّى وَلَهُ صَبِيَّةٌ صِغَارٌ وَلَهُ سِتَّةٌ مِنَ الرَّقِيقِ فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ مَوْتِهِ وَنَيْسَ لَهُ مَاكَ غَيْرُهُمْ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبَرَ فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ بِصَاحِبِكُمْ؟ قَالُوا: ذَفَنَاهُ، قَالَ: لَوْ عَلِمْتُ مَا ذَفَنَاهُ مَعَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، تَرَكَ وُلْدَهُ يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ».

۵۴۲۸ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ

نموده، و درباره همگی مال خود، یا بیشتر آن وصیت کرده، بر اینگونه قضاوت فرموده است که وصیت بمعروف یعنی به آنچه در شرع آمده است برگردانده میشود، و میراث اهل میراث به ایشان واگذار میگردد.

۵۴۲۶ - و ابن ابی عمیر، از مرزم، از عمار ساباطی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شخص تا زمان مرگ و تا روح در بدن دارد بمالش اولیتر است که بهر کس خواهد ببخشد و از مالش جدا کند، و فرمود: چنانچه ستم روا دارد و از حد بگذرد برای او جز ثلث مالش حقی نیست.

۵۴۲۷ - و هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقة ربیعی از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که مردی از انصار وفات یافت، و او کودکانی خردسال و شش برده داشت، و بهنگام وفات آن بردگان را آزاد کرد، در صورتیکه بجز آن بردگان مالی نداشت، بازماندگانش بنزد پیمبر آمدند، و داستان او را به اطلاع آنحضرت رساندند، پس پیمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با دوست متوفاتان چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم، فرمود: اگر میدانستم او را در قبرستان مسلمین دفن نمیکردیم، زیرا او فرزندان خود را بحالی وا گذاشته است که دست گدائی بسوی مردم بگشایند.

۵۴۲۸ - و محمد بن ابی عمیر، از معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَكَّةَ وَإِنَّهُ حَضَرَهُ الْمَوْتُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ فَأَوْصَى الْبَرَاءُ بِنُ مَعْرُورٍ أَنْ يُجْعَلَ وَجْهُهُ إِلَى تِلْقَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ وَأَوْصَى بِثَلَاثِ مَالِهِ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ».

۵۴۲۹ - وَرَوَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ أَنَّهُ

روایت کرده است که فرمود: براء بن معرور انصاری در مدینه میزیست، و در این حال هنگام وفاتش فرا رسید، و در آن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین بطرف بیت المقدس نماز میگزاردند، براء بن معرور وصیت کرد که روی او را بطرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و بسمت قبله (آینده) اسلام قرار دهند، و درباره ثلث مال خود وصیت کرد، سپس سنت بر همین روش جریان یافت.

شرح: «سابقاً گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه رو بکعبه نماز میگزارده و تنها در مدینه برای مصلحتی خداوند وی را دستور داد که رو به بیت المقدس نماز گزارد، و آن برای آزمایش مهاجرین که معلوم آید کدام مردم تابع رسول خداوند و کدام در آنچه مخالف رأی ایشان است نافرمانند، چنانکه خود فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ» و اینکه در این روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه رو به بیت المقدس نماز میگزارد بنظر میرسد سهو راوی است هر چند گذشت که صدوق علیه الرحمه معتقد است که تمام سیزده سال که رسول خدا در مکه بود به بیت المقدس نماز میگزارده، لکن این عقیده از همان روایت که متضمن این معنی است اخذ شده و این بر خلاف قول مفسران و مؤرخین و نیز پاره ای از اخبار است، و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود به قبله بودن بَيْتِ الْمُقَدَّسِ برای همیشه چنانکه از آیه مفهوم میشود چندان راضی نبود لذا آیه آمد که «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و مؤمنین نیز چون امر خداوند بود بدان تن در دادند و الا برایشان سخت گران بود کعبه را رها کرده به بیت المقدس رو کنند چنانکه خداوند خود فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ لَكِبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ».

۵۴۲۹ - از احمد بن اسحاق روایت شده است که طی نامه ای بحضور امام

كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ ذُرَّةَ بِنْتَ مُقَاتِلٍ تُوفِّيتْ وَتَرَكَتْ ضَيْعَةً أَشْقَاصاً فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَأَوْصَتْ بِسَيِّدِنَا فِي أَشْقَاصِهَا بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ وَنَحْنُ أَوْصِيَاؤُهَا، فَأَخْبَيْنَا إِتِهَاءَ ذَلِكَ إِلَى سَيِّدِنَا فَإِنْ أَمَرْنَا بِإِمْضَاءِ الْوَصِيَّةِ عَلَى وَجْهِهَا أَمْضَيْنَاهَا، وَإِنْ أَمَرْنَا بِغَيْرِ ذَلِكَ انْتَهَيْنَا إِلَى أَمْرِهِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُرُنَا بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَقِّهِ: لَيْسَ يَجِبُ لَهَا فِي تَرْكِهَا إِلَّا الثَّلَاثُ فَإِنْ تَفَضَّلْتُمْ وَكُنْتُمْ الْوَرَثَةَ كَانَ جَائِزاً لَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

۵۴۳۰ - وَرَوَى صَفْوَانٌ، عَنْ مُرَازِمٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا «فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الشَّيْءَ مِنْ مَالِهِ فِي مَرَضِهِ، قَالَ: إِذَا أَبَانَ بِهِ فَهُوَ جَائِزٌ، وَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَمِنَ الثَّلَاثِ».

ابوالحسن الهادی علیه السلام نوشت که ذرّه دختر مقاتل در گذشته و قطعاتی از اراضی مزروعی در فلان سرزمین بجا نهاده است، و برای سرور ما قطعاتی افزون از ثلث را وصیت کرده، و ما اوصیاء او هستیم، از اینرو خوش داشتیم که این ماجرا را بسرورمان گزارش کنیم، تا چنانچه ما را بفرماید وصیت را بهمان نحو اجرا و تنفیذ کنیم، و اگر ما را چیز این بفرماید بخواست و یاری خداوند امر او را در جمیع مواردی که مقرر میدارد بکار بندیم. پس امام علیه السلام بخط خود در پاسخ نامه مرقوم داشت: اجرای وصیت او جز در ثلث ترکه اش واجب نیست، ولی اگر شما خود ورثه او باشید، و بخواهید وصیت او را در زائد بر ثلث اجرا کنید، این کار ان شاء الله برای شما جایز است.

۵۴۳۰ - و صفوان از مُرازِم از اصحاب ما درباره مردی روایت کرده است که در حال بیماریش چیزی از مال خود را ببخشد؟ پس امام علیه السلام فرمود: اگر آن چیز را از اموال خود جدا کرده باشد این کار نافذ و جایز است، ولی اگر وصیت کرده باشد، آن چیز بحساب ثلث قرار میگیرد.

شرح: «از این خبر چنان استفاده میشود که منجزات از اصل ترکه محسوب میشود، و چنانچه شخص از مال جدا نکند و تنها سفارش کند که پس از من فلان چیز را به فلانی بدهید از ثلث باید محسوب شود.

و باید دانست که وصیت به ثلث کردن چندان صواب نمی نماید، بلکه شارع

* (بَابُ رَسْمِ الْوَصِيَّةِ) *

۵۴۳۱ - رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمِ الْكَلْبِيِّ ابْنِ أُخْتِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ - وَليْسَ بِالْجَعْفَرِيِّ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَمْ يُخَيِّرْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ كَانَ نَقْصًا فِي مَرُوءَتِهِ وَعَقْلِهِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ يُوصِي الْمَيِّتُ؟ قَالَ: إِذَا حَضَرْتَهُ وَفَاتَهُ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ بِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالتَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَالْحِسَابَ حَقٌّ،

مقدس نظرش اینست که شخص اگر دارای مالی است و ورثه اش چندان نیازی ندارند بهتر است مقداری از مال را که بعداً ثلث یا کمتر از ثلث مال اوست مشخص کرده و وصیت کند که از این مقدار معین فلان مبلغ را به فلانی، و فلان مبلغ را صرف فلان خیریه، و فلان شیء را بفلان مصرف خیر برسانند، نه اینکه بگوید: ثلث مالم را مخارج خودم کنید، که وصی و ورثه هر دو در زحمت تعیین ثلث افتند و مدتی بسر آید و بالاخره ثلث دقیقاً منجز نگردد، و مادام که مالی باقی است میت در ثلث آن شریک ورثه باشد».

باب رسم و طرح وصیت

۵۴۳۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، از عَلِيِّ بْنِ إِسْحَاقَ، از حَسَنِ بْنِ حَازِمِ كَلْبِيِّ خواهرزاده هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، از سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ - و او جَعْفَرِي نیست - از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسیکه وصیتش را بهنگام موت نیکو انجام ندهد، این کار نقصی در مرورت و عقل او است، گفتند: یا رسول الله! و چگونه میباید شخص مشرف بر موت وصیت کند؟ فرمود چون وفاتش فرا رسد، و مردم پیرامون او اجتماع کنند، بگوید: ای خدای آفریننده آسمانها و زمین، دانای غیب و شهود، رحمن رحیم، خدایا من در دار دنیا، نزد تو اعتراف میکنم که معبود حقی جز تو نیست، که تنها و بی شریکی، و

وَالصُّرَاطَ حَقًّا، وَالْقَدْرَ وَالْمِيزَانَ حَقًّا، وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَّفْتَ، وَأَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ، وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ، وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ، وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ، وَحَيَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ بِالسَّلَامِ، اَللَّهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي، وَيَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي، وَيَا وَلِيَّي نِعْمَتِي، إِلَهِي وَإِلَهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي ظَرْفَةَ عَيْنٍ، فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي أَقْرُبُ مِنَ الشَّرِّ وَأَبْعُدُ مِنَ الْخَيْرِ، فَأَيَسُ فِي الْقَبْرِ وَخَشْتِي، وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَشُورًا» ثُمَّ يُوصِي بِحَاجَتِهِ.

وَتَصْدِيقُ هَذِهِ الْوَصِيَّةِ فِي الْقُرْآنِ فِي السُّورَةِ الَّتِي تُذَكِّرُ فِيهَا مَرْيَمَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» فَهَذَا عَهْدُ الْمَيِّتِ،

محمد بنده و رسول تو است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است، و برانگیختن مردگان حق است، و حساب حق است و صراط حق است، و قدر و میزان حق است، و دین چنانست که تو وصف کرده ای، و اسلام بر آنگونه است که تو تشریح فرموده ای، و سخن همانست که تو باز گفته ای، و قرآن چنانست که نازل کرده ای، و تو همان «الله» حق مبینی. خدا محمد را از جانب ما بهترین جزاء عطا کناد! و خدا محمد و آل محمد را بوسیله سلام مورد تعجب قرار دهد!

خدایا ای نیروی ذخیره من بهنگام هجوم اندوه و مواقع درماندگیم، و ای یار مددکار من در برابر شدائد زندگیم، و ای ولی نعمتم! ای معبود من، و معبود پدران من، در چشم بر هم زدنی مرا بخودم و امگذار، و زمام امورم را بدست هوای نفسم مسپار، زیرا اگر مرا بخودم واگذاری، به شر نزدیک میشوم، و از خیر دور میگردم، پس در تاریکی و تنهایی قبر مونس و حشتم باش، و در آنروز که با تو دیدار کنم فرمان گسترده امن و امانی در اختیارم گذار.

سپس شخص وصیت کننده خواهشهای خود را بر می شمارد، و در جریان توصیه میگذارد، و به اجراء کنندگان آن میسپارد.

و تصدیق این وصیت در قرآن، در سوره ای که از مریم سخن بمیان می آورد، آمده است، آنجا که خدای عز و جل در سوره مریم میگوید: «کسی را اختیار و

وَالْوَصِيَّةُ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وَحَقٌّ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِيَّةَ وَيُعَلِّمَهَا، وَقَالَ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَّمْنِيهَا جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۵۴۳۲ - وَرَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلْوَانَ، عَنْ

عَمْرُو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاخْفِظْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ
 أَعِنِّي، أَمَّا الْأُولَى فَالصَّدَقُ وَلَا تُخْرِجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةً أَبَدًا، وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ [حَتَّى]
 لَا تَجْتَرِيَنَّ عَلَى خِيَانَةٍ أَبَدًا، وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى كَأَنَّكَ تَرَاهُ،
 وَالرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُنْسِي لَكَ بِكُلِّ ذَمْعَةٍ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ،
 وَالْخَامِسَةُ بَدَلُ مَا لَكَ وَذَمُّكَ دُونَ دِينِكَ، وَالسَّادِسَةُ الْأَخْذُ بِسُنَّتِي فِي صَلَاتِي وَ

اقتدار شفاعت نیست، مگر آن را که نزد خدای رحمن عهدی و فرمان امانی دریافت
 کرده باشد. و این همان عهدیست که در وصیتش بیان شده است. و وصیت بر هر
 مسلمانی حق است، و او را همی‌سزد که این وصیت را حفظ کند، و آنرا بدیگران
 آموزش دهد، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله - فرمود: رسول خدا
 صلی الله علیه و آله آنرا بمن تعلیم فرمود، و فرمود: جبرئیل علیه السلام آنرا بمن
 تعلیم نمود.

۵۴۳۲ - و حسین بن سعید در روایت خود گفت: حسین بن علوان، از عمرو

ابن ثابت از امام ابو جعفر باقر علیه السلام ما را حدیث کرد که فرمود: رسول خدا
 صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: یا علی، تو را در نهانخانه جان و عمق
 روانت بچند خصلت وصیت میکنم، پس آنرا حفظ کن. سپس فرمود: خدایا او را
 یاری کن:

اما نخستین آن خصال خصلت صدقست، و مبادا که سخن کذبی از دهان تو
 برآید. و دوم آنها پارسائیست، چنانکه هرگز بخیانتی اقدام نکنی. و سوم ترس از
 خدای عز و جل است، تا آنجا که گوئی او را می‌بینی. و چهارم بسیاری گریه از
 خوف و خشیت خدای عز و جل است، که در برابر هر قطره اشکی خانه‌ای در
 بهشت برای تو بنیاد میشود. و پنجم بذل جان و مالت در راه دین تو است. و ششم

صیامی وَ صَدَقْتِي، أَمَا الصَّلَاةُ فَالْخَمْسُونَ رَكْعَةً وَأَمَا الصِّيَامُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ: خَمِيسٍ فِي أَوَّلِهِ، وَأَرْبَعَاءَ فِي وَسْطِهِ، وَخَمِيسٍ فِي آخِرِهِ، وَأَمَا الصَّدَقَةُ فَجَهْدُكَ حَتَّى تَقُولَ: قَدْ أَسْرَفْتُ وَتَمَّ تُسْرِفُ، وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَ عَلَيْنِكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَ عَلَيْنِكَ بِتَلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، [وَ عَلَيْنِكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي الصَّلَاةِ وَتَقْلِيْبِهِمَا بِكِلْتَابَيْهِمَا،] [وَ عَلَيْنِكَ بِالسَّوَالِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ كُلِّ صَلَاةٍ،] [وَ عَلَيْنِكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا،] [وَ عَلَيْنِكَ بِمَسَاوِيهَا فَاجْتَنِبْهَا، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلْمُ إِلَّا نَفْسَكَ].

۵۴۳۳ - وَرَوَى عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: «شَهِدْتُ وَصِيَّةَ عَنِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَأَشْهَدَ عَلِيٌّ وَصِيَّةَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَرُؤْسَاءِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ (ع)، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسَّلَاحَ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَأَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفَعَ

بکار بستن سنت من، در نماز و روزه و صدقه منست، اما نماز، پس پنجاه رکعتست، و اما روزه پس در هر ماه سه روز است: پنجشنبه ای در اولش، و چهارشنبه ای در وسطش، و پنجشنبه ای در آخرش. و اما صدقه، درباره آن چندان هم میکوش که با خود بگویی: اسراف کرده ام، در صورتیکه اسراف نکرده ای.

و بر توباد بنماز شب، و بر توباد بنماز شب، و بر توباد بنماز شب. و بر توباد بنماز زوال، و بر توباد بتلاوت قرآن در هر حال، و بر توباد به بلند کردن هر دو دستت در نماز، و زیر و رو کردن آنها بعلامت تأثر و ندامت. و بر توباد بمسواک کردن بهنگام هر وضوء برای هر نماز، و بر توباد بمکارم اخلاق، پس آنها را بکار بند، و بر توباد که در ذائل اخلاق بنگری و از آنها دوری گزینی. پس اگر چنین نکنی جز خودت را سرزنش منماید.

۵۴۳۳ - وَاز سلیم بن قیس هلالی روایت شده است که گفت: من شاهد و ناظر صحنه وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام بودم، در آن هنگام که به پسرش حسن وصیت کرد، و حسین و محمد و همگی فرزندان و سران خانواده خود و شیعه خود را بشهادت گرفت، و آنگاه کتاب و سلاح را به او سپرد، سپس گفت: ای

إِلَيَّ كُتِبَ وَسِلَاحُهُ وَأَمَرَنِي أَنْ أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ التَّوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ، قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: وَأَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَيَّ ابْنِيكَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَأَقْرَأَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمِنِّي السَّلَامُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأُمْرِ وَوَلِيُّ الدَّمِ فَإِنْ عَفَوْتُ فَلَكَ وَإِنْ قُتِلْتُ فَضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبِي وَلَا تَأْتُمْ، ثُمَّ قَالَ: اكْتُبْ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» ، ثُمَّ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَعْيَايَ وَ

فرزند عزیزم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ مرا فرمود تا تورا بوصایت بگزینم، و کتابها و سلاحم را بتوسپارم، همانطور که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ مرا بوصایت خویش بگزید، و کتابها و سلاحش را بمن سپرد، و آن حضرت مرا فرمود تا تورا مأمور سازم که چون مرگت فرا رسید آنرا برادرت حسین بسپاری.

راوی گفت: سپس روی بفرزندش حسین علیه السلام آورد، و فرمود: و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ تورا فرموده است، که آن را به پسر علی بن الحسین تسلیم کنی، آنگاه رو بپسرش علی بن الحسین علیه السلام کرد و فرمود: و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ تورا مأمور ساخته است که وصیت خود را به پسر محمد بن علی بسپاری، پس سلام رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلام مرا به او برسان.

آنگاه رو بفرزندش حسن علیه السلام کرد، و فرمود: فرزند عزیزم، تو ولی امر و ولی دم هستی، پس اگر عفو کنی حق تو است، و اگر من از ضربت ابن ملجم کشته شوم پس کیفر او ضربتی بجای ضربتی خواهد بود، و در انتقام مرتکب گناه مشو. سپس فرمود: بنویس «بسم خدای بخشنده مهربان این همان چیزی است که علی بن ابی طالب به آن وصیت کرده است. او وصیت کرده است که شهادت میدهد که معبود حقی جز «الله» نیست، که یگانه ای است که شریکی ندارد، و نیز شهادت میدهد که محمد بنده او و فرستاده او است، که او را به آئین هدایت، و دین

مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ إِنِّي
أُوصِيكَ يَا حَسَنُ وَجَمِيعَ وُلْدِي وَأَهْلَ بَيْتِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِتَقْوَى اللَّهِ
رَبِّكُمْ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ، وَإِنَّ الْبَغْضَةَ
حَالِقَةُ الدِّينِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

انظروا ذوي أرحامكم فصلوهم، يهون الله عليكم الحساب، والله الله في
الأيام فلا تغير أوقاههم ولا يضيعوا بحضرتكم فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه

حق فرستاده است، تا بر همگی ادیان جهان قهر و غالب گردد، اگر چه مشرکین
آنها خوشایند ندارند. سپس نماز من، و عبادت و قربانی من و زندگی و مرگ من، از
آن الله رب العالمین است، که مرا و را شریکی نیست، و من به این راه و رسم مأمور
شده‌ام، و من یکتا از مسلمینم.

سپس ای حسن، من تو را و همگی فرزندان، و کلیه افراد خاندانم را و
هر آنکس از مؤمنین را که این نامه من به او برسد، وصیت میکنم که تقوای خدا،
پروردگار را پیشه خود سازید، و جز به آئین مسلمانی زندگی را پایان مبرید، و
همگی بریسمان وحی الهی در آویزید، و پراکنده مشوید، و نزول نعمت خدا بر
خویشتن را بیاد آورید، و آن زمان را فراموش نکنید که دشمن یکدیگر بودید، پس
خدا میان دلهاشان انس و الفت برقرار کرد، زیرا من از رسول خدا شنیدم که
میگفت: «اصلاح میان مردم از همگی اقسام نماز و روزه افضل است. و بغض و
عداوت ریشه کن کننده دین، و علت فساد در روابط مسلمین است، و لا قوه الا
بالله».

بخویشاوندانتان بنگرید، پیوند یاری و مددکاری را با ایشان برقرار کنید، که
خدا بوسیله این عمل حساب را بر شما آسان میسازد.
و خدا را! خدا را! درباره یتیمان، که صداشان بگریه بلند نشود. و در حضور
شما پایمال و تباه نشوند، زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که
میفرمود: «کسیکه یتیمی را کفالت کند، تا بی نیاز گردد، خدا بهشت را بر او

وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِي أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ كَمَا أَوْجَبَ لِأَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ».

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَلَا يَسْبِقَنَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ.

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْصِيَابِهِمْ.

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ فَلَا يَخْلُونُ مِنْكُمْ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرِكَ لَمْ تُنَاطَرُوا فَإِنَّ

أَذْنِي مَا يَرْجِعُ بِهِ مَنْ أُمَّهُ أَنْ يُعْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ.

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ وَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ.

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا تُظْفِي غَضَبَ رَبِّكُمْ.

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّ صِيَامَهُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.

وَاللَّهُ اللَّهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ فَشَارِكُوهُمْ فِي مَعِيشَتِكُمْ.

واجب میسازد، همانطور که دوزخ را برای خورنده مال یتیم واجب میدارد».

و خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبدا که دیگران در عمل به آن بر شما سبقت

گیرند.

و خدا را! خدا را! درباره همسایگان، زیرا که خدا و رسول او در حق ایشان

سفارش کرده اند.

و خدا را! خدا را! درباره خانه پروردگارتان، مبدا که تا باقی باشید آن خانه از

شما خالی گردد، زیرا اگر آن بیت مقدس متروک شود، شما از آن پس مهلتی نیا بید

و منقرض خواهید شد، و کمترین ره آوردی که زائر آن بیت با خود می آورد، آمرزش

گناهان گذشته او است.

و خدا را! خدا را! درباره نماز، زیرا که آن بهترین عمل، و ستون دین شما

است.

و خدا را! خدا را! درباره زکات، زیرا که آن آتش خشم پروردگار شما را

خاموش میکند.

و خدا را! خدا را! درباره روزه ماه رمضان، زیرا که روزه داشتن آن سپری در

برابر آتش دوزخ است.

و خدا را! خدا را! درباره فقراء، و مساکین، پس ایشانرا در معیشت خودتان

وَاللّٰهُ فِي السَّبِيلِ الَّذِي سَبَّحْتُمُ اللَّهَ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجُلَانِ: إِمَامٌ هُدًى، وَمُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهِدَاهُ.
 وَاللّٰهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ فَلَا تُظْلَمَنَّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ.
 وَاللّٰهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ لَمْ يُخَدِّثُوا حَدِيثًا وَلَمْ يُؤْوُوا مُخَدِّثًا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَى بِهِمْ وَآعَنَ الْمُخَدِّثَ مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ وَالْمُؤْوِي لِلْمُخَدِّثِ.

وَاللّٰهُ فِي النَّسَاءِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ لَا تَخَافَنَّ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً، يَكْفِيكُمْ اللَّهُ مَنْ أَرَادَكُمْ وَبَغَى عَلَيْكُمْ، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.
 لَا تَشْرُكُوا الْأُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِي عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤْتِي اللَّهُ الْأُمْرَ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.

شریک سازید.

و خدا را! خدا را! دربارهٔ جهاد در راه خدا با اموالتان و جانهایتان، زیرا دو کس در راه خدا جهاد میکنند: یکی پیشوای هدایت، و دیگری مطیع او، و اقتداء کننده بهدایت او.

و خدا را! خدا را! دربارهٔ ذرّیهٔ پیغمبرتان، مبدا که ایشان در میان شما دستخوش ستم گردند، در حالیکه شما بر دفاع از ایشان قادر باشید.

و خدا را! خدا را! دربارهٔ آن گروه از اصحاب پیغمبرتان که بدعتی بوجود نیاوردند، و بدعتگزاری را پناه ندادند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ ایشان سفارش فرمود، و بدعتگزار ایشان و غیر ایشان را و پناه دهندهٔ بدعتگزار را نفرین کرد.

و خدا را! خدا را! دربارهٔ زنان و بردگانتان: مبدا که در راه اطاعت و اجراء احکام خدا از سرزنش سرزنش کننده‌ای به‌راسید، زیرا خدا شریک کسی را که قصد شما کند، و ستم بر شما روا دارد از شما دفع میکند، با مردم سخن نیک بگوئید، همانطور که خدای عزوجل بشما امر فرموده است.

مبدا که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کنید، که اگر چنین کنید، خدا اشرارتان را بر شما همیگمارد، و آنگاه دعا می‌کنید، ولی دعایان مستجاب نمی‌شود.

عَلَيْكُمْ يَا بَنِيَّ بِالتَّوَّاصِلِ وَالتَّبَادُلِ وَالتَّبَارِ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّقَاطِعِ وَالتَّدَابِيرِ وَالتَّفَرُّقِ، وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالتَّعَدْوَانِ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

حَفِظَكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ، وَحَفِظَ فِيكُمْ نَبِيَّكُمْ وَاسْتَوْدِعَكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ.

ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَتَّى قُبِضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ فِي أَوَّلِ لَيْلَةِ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ لَيْلَةَ إِخْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِأَرْبَعِينَ مَنَةً مَضَتْ مِنَ الْهَجْرَةِ».

* (بَابُ الْأَشْهَادِ عَلَى الْوَصِيَّةِ) *

۵۴۳۴ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»

بر شما باد - ای فرزندان من - به ایجاد و تحکیم ارتباط، و ببذل کردن در راه کمک بیکدیگر، و خوبی نسبت بهمیدیگر، و زینهار از وابریدن و روی بر تافتن و پراکنده شدن.

بر اجراء بر و تقوی همکاری کنید، و در کار گناه و ظلم دست یاری بیکدیگر مدهید. و از خشم خدا بپرهیزید، زیرا که خدا سخت کیفر است. خدا شما اهل بیت را حفظ کند، و احترام پیمبرتان را در جمع شما محفوظ بدارد، و من شما را بخدا میسپارم، و بشما سلام و وداع میگویم. سپس همچنان بذكر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سرگرم شد، تا در نخستین شب ده روزه اواخر، در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان، چهل سال پس از هجرت روح پاک و روان تابناکش - که درود و رحمت خدا بر او باد - بمقام قرب خدا شتافت.

باب شاهد گرفتن بر وصیت

۵۴۳۴ - و محمد بن فضیل از ابوالصباح کینانی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم که خدا فرموده است: «ایا ای کسانی که بدین حق گرائیده اید، شاهد در میان شما در آن هنگام که یکی از شما را

قَالَ: هُمَا كَافِرَانِ قُلْتُ: ذَوَا عَدْلِ مِنْكُمْ؟ قَالَ: مُسْلِمَانِ.

۵۴۳۵ - وَرَوَى حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي شَهَادَةِ امْرَأَةِ حَضْرَتِ رَجُلًا يُوصِي لَيْسَ مَعَهَا رَجُلٌ، فَقَالَ: تُجَازِي فِي رُبْعِ الْوَصِيَّةِ».

۵۴۳۶ - وَرَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» قَالَ: اللَّذَانِ مِنْكُمْ مُسْلِمَانِ، وَاللَّذَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَمَنْ الْمَجُوسِ لِأَنَّ فِي الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِي الْجَزِيَّةِ، وَذَلِكَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ فِي أَرْضٍ غُرَبَةٍ فَلَمْ يُوجَدْ مُسْلِمَانِ أَشْهَدَ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، يُحِبَّسَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا تَشْرِي بِهِ ثَمَنًا وَتَوْكَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا

مرگ فرا رسد، در موقع وصیت دو نفر شاهد صاحب عدالت از شما یا دو شاهد دیگر از غیر شما هستند» امام فرمود: آن دو شاهد از غیر شما دو شخص کافرند. گفتیم: دو شاهد صاحب عدالت کیانند؟ فرمود: آنان دو شاهد مسلمانند.

۵۴۳۵ - و حماد بن عیسی، از ربیع بن عبد الله از امام صادق علیه السلام درباره شهادت زنی روایت کرده است که در بالین مردی در حال وصیت حضور داشته، در صورتیکه مردی با او نبوده، پس امام فرمود: شهادت او در ربع وصیت جایز و نافذ است.

۵۴۳۶ - و یونس بن عبد الرحمن، از یحیی بن محمد، روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل که فرمود: «یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم إذا حضر أحدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم أو آخران من غیرکم» سؤال کردم، امام فرمود: آن دو شاهدی که از شما هستند، دو مسلمانند، و آن دو که از غیر شمایند از اهل کتابند. پس اگر شاهدی از اهل کتاب نیافتید از مجوس بجوئید، زیرا در مجوس نیز همان سنت جزیه که در اهل کتاب جاریست جریان دارد، و این در صورتیست که شخص در زمین غربت بمیرد، و دو مسلمان در آنجا یافت نشود، و در این صورتست که دو مرد از اهل کتاب را بشهادت

نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَيْمِينَ - قَالَ وَذَلِكَ إِنْ ارْتَابَ وَلِيُّ الْمَيِّتِ فِي شَهَادَتَيْهِمَا - فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا شَهِدَا بِالْبَاطِلِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُنْقِضَ شَهَادَتَيْهِمَا حَتَّىٰ يَجِيءَ بِشَاهِدَيْنِ فَيَقُومَانِ مَقَامَ الشَّاهِدَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ كَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. فَإِذَا فُعِلَ ذَلِكَ نُقِضَ شَهَادَةُ الْأَوَّلَيْنِ وَجَارَتْ شَهَادَةُ الْآخِرَيْنِ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْههَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ».

* (بَابُ أَوَّلِ مَا يُبَدُّ بِهِ مِنْ تَرْكَةِ الْمَيِّتِ) *

۵۴۳۷ - رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَوَّلُ شَيْءٍ يُبَدُّ بِهِ

میگیرد، و آن دو نفر را بعد از نماز عصر برای شهادت متوقف میسازند، اگر شما در اظهارات وصی راجع به امر وصایت شک داشته باشید، قسم یاد کنند که ما در برابر شهادت حق ثمنی قبول نمیکنیم، و برای دست یافتن بمنفعتی دنیوی در شهادت خود اگر چه آن شهادت بر نفع خویشاوندان باشد، ما از حق منحرف نمیشویم و شهادت خدا را کتمان نمیکنیم، زیرا در این صورت از گناهکاران خواهیم بود. امام فرمود: این در صورتیست که ولی میت در صحت شهادت آندو شاهد شک کند، ولی اگر بقرینه ای دست یابد که حاکی از بطلان شهادتشان باشد، حق ندارد که شهادت ایشان را نقض کند، تا دو شاهد بیاورد که بجای دو شاهد اول قرار گیرند، و قسم بخدا یاد کنند که شهادت ما از شهادت آندو بحق نزدیکتر است، و اگر ما از بیان حق تجاوز کنیم در اینصورت از ستمکاران خواهیم بود. پس اگر ولی میت چنین شهادتی را اقامه کند، شهادت شاهدان نخستین نقض میشود، و شهادت آن دو شاهد دیگر جایز و نافذ میگردد، چنانکه خدای تبارک و تعالی در این باره میگوید: «و این حکم بر آنگونه که خدای تعالی آنرا تقریر فرموده است، محتاطترین راه برای آنست که شاهدان شهادت خود را بر وجه صحیح آن اداء کنند، و نزدیکتر به آنست که در اداء شهادت خود جور نکنند، یا بترسند از آنکه با رد شهادتشان پس از قبول آن، کارها بزیان ایشان تغییر یابد». (سوره مائده: ۱۱۰)

باب نخستین مورد مصرف ترک میت

۵۴۳۷ - سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود:

مِنَ الْمَالِ الْكَفْنُ، ثُمَّ الدِّينُ، ثُمَّ الوَصِيَّةُ، ثُمَّ المِيرَاثُ».

۵۴۳۸ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدِّينَ قَبْلَ الوَصِيَّةِ، ثُمَّ الوَصِيَّةُ عَلَى أَثَرِ الدِّينِ، ثُمَّ المِيرَاثُ بَعْدَ الوَصِيَّةِ، فَإِنَّ أَوْلَى الْقَضَاءِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۴۳۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْكَفْنُ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ».

۵۴۴۰ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَفَنُ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا إِذَا مَاتَتْ».

*** (بَابُ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ يَقْدِرُ تَمَنُّ كَفْنِهِ) ***

۵۴۴۱ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ يَقْدِرُ تَمَنُّ كَفْنِهِ، قَالَ: يُجْعَلُ مَا تَرَكَ فِي تَمَنُّ كَفْنِهِ إِلَّا أَنْ يَتَّجَرَ عَلَيْهِ بَعْضُ النَّاسِ فَيُكْفُوهُ وَيَقْضِي مَا عَلَيْهِ مِمَّا تَرَكَ».

نخستین مصرف از مال میت کفن، و پس از آن دین، و سپس وصیت، و آنگاه میراث است.

۵۴۳۸ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دین قبل از وصیت است، و پس از آن وصیت بدنبال دین است و آنگاه میراث بعد از وصیت است، زیرا مقدمترین و سزاوارترین دستور، قضاء کتاب خدای عزوجل است.

۵۴۳۹ - و حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: موضع کفن مقدم بر همگی مواضع مالست.

۵۴۴۰ - و آن امام علیه السلام فرمود: زن چون بمیرد کفنش بر ذمه شوهر او است.

باب مربوط بمردی که بمیرد، در حالیکه دینی برابر با بهای کفنش را بر ذمه داشته باشد

۵۴۴۱ - حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره روایت کرده است که از آن امام درباره مردی سؤال کردم که بمیرد، در حالیکه دینی برابر با بهای کفنش

* (بَابُ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ) *

۵۴۴۲ - رَوَى ابْنُ بَكِيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ فَقَالَ: تَجُوزُ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ».

۵۴۴۳ - قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: الْخَبَرُ الَّذِي رُوِيَ أَنَّهُ «لَا وَصِيَّةَ لِلْوَارِثِ» لَيْسَ بِخِلَافِ هَذَا الْحَدِيثِ وَمَعْنَاهُ أَنَّهُ لَا وَصِيَّةَ لِلْوَارِثِ بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ كَمَا لَا تَكُونُ لِغَيْرِ الْوَارِثِ بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ.

۵۴۴۴ - وَرَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَمْرِدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُفْضَلُ بَعْضُ وُلْدِهِ عَلَى بَعْضٍ، قَالَ: نَعَمْ وَنِسَاءَهُ».

را بر ذمه داشته باشد، فرمود: ترکه او را صرف کفنش میکنند، مگر آنکه یکی از مردم طلب اجر کند و بتبرع بهای کفن او را بپردازد، که در اینصورت ترکه او را بمصرف اداء دینش میرسانند.

باب وصیت برای وارث

۵۴۴۲ - ابن بکیر، از محمد بن مسلم، روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر علیه السلام راجع بوصیت برای وارث سؤال کردم، پس فرمود: چنین وصیتی جایز است، آنگاه این آیه را تلاوت کرد که: «بر شما مقرر شده است که چون علامات وفات برای یکی از شما ظاهر شود، اگر مال قابل ملاحظه ای از خود بجای نهد، بنفع والدین و خویشان نزدیک خود وصیتی انجام دهد».

۵۴۴۳ - مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: خبری که روایت شده است، دائر بر اینکه «لَا وَصِيَّةَ لِلْوَارِثِ» مخالفتی با این خبر ندارد، و معنی آن اینست که وصیتی در بیشتر از ثلث بنفع وارث موضوع ندارد، همانطور که برای غیر وارث نیز وصیتی در بیشتر از ثلث بی مورد است.

۵۴۴۴ - و از عبدالله بن محمد حجاج، از ثعلبه بن میمون، از محمد بن قیس، روایت شده است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درباره مردی که بعضی از اولادش را بر بعض دیگر ترجیح میدهد، سؤال کردم، امام فرمود: این کار

* (بَابُ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ قَبُولِ الْوَصِيَّةِ) *

۵۴۴۵ - رَوَى حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْنِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: «إِنْ أَوْصَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ وَهُوَ غَائِبٌ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ وَصِيَّتَهُ وَإِنْ أَوْصَى إِلَيْهِ وَهُوَ بِالْبَلَدِ فَهُوَ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ قَبْلَ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَقْبَلْ».

۵۴۴۶ - وَرَوَى رَبِيعٌ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ يُوصَى إِلَيْهِ قَالَ: إِذَا بُعِثَ بِهَا إِلَيْهِ مِنْ بَلَدٍ فَلَيْسَ لَهُ رَدُّهَا، وَإِنْ كَانَ فِي مِصْرٍ يُوجَدُ فِيهِ غَيْرُهُ فَذَلِكَ إِلَيْهِ».

۵۴۴۷ - وَرَوَى سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى

جایز است، و همچنین زندهایش را

باب امتناع از قبول وصیت

۵۴۴۵ - حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، از ربیع بن عبد الله، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه مردی بمردی وصیت کند، در حالیکه او غائب باشد، حق ندارد که وصیت او را رد کند، و اگر در حال حضور او در شهر به او وصیت کند، او اختیار دارد که آن را بپذیرد، یا رد کند.

۵۴۴۶ - وَرَبِيعٌ از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کرد که او را وصی قرار دهند، امام فرمود: اگر آن وصیت را از شهری برای او فرستاده است، حق ندارد که آن را رد کند، و اگر در شهری باشد که غیر از او نیز برای تصدّی وصایت دیگری وجود داشته باشد، قبول یا رد آن بسته به رأی و اراده او است.

شرح: «مشهور میان علماء آنستکه وصی تا مادامیکه موصی در قید حیات است حق دارد وصیت را رد کند و نپذیرد بشرط آنکه بتواند به موصی رد را ابلاغ کند، و چنانچه پیش از آنکه موصی از دنیا برود به او رد کرد چیزی بر عهده او نیست، ولی اگر موصی وفات کند دیگر رد اثری ندارد و ناچار متعهد است و لازم است بدان اقدام نماید».

۵۴۴۷ - و سهل بن زیاد از علی بن ریان روایت کرده است که گفت به امام

أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ دَعَاهُ وَالِدُهُ إِلَى قَبُولِ وَصِيَّتِهِ هَلْ لَهُ أَنْ يَمْتَنِعَ مِنْ قَبُولِ وَصِيَّةِ وَالِدِهِ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ لَهُ أَنْ يَمْتَنِعَ.»

۵۴۴۸ — وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي الرَّجُلِ يُوصِي إِلَى الرَّجُلِ بِوَصِيَّةٍ فَيَكْرَهُ أَنْ يَقْبَلَهَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَخَذَلُهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ.»

۵۴۴۹ — وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا أَوْصَى الرَّجُلُ إِلَى أَخِيهِ وَهُوَ غَائِبٌ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ وَصِيَّتَهُ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ شَاهِداً فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا طَلَبَ غَيْرَهُ.»

ابوالحسن هادی علیه السلام نوشتیم: مردی پدرش او را بقبول وصیت خود فراخوانده، آیا حق دارد که از قبول وصیت پدرش امتناع کند، امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: او حق ندارد که امتناع ورزد.

شرح: «هر چند روایت از نظر سند به سهل بن زیاد ضعیف است، لکن فرزند حق ندارد از فرمان پدر روی برتابد چون طاعت پدر را در امور مباح خداوند واجب ساخته است.»

۵۴۴۸ — و محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کرده است که شخصی را به وصایت خود برمی گزیند ولی او از قبول آن اکراه دارد، امام صادق علیه السلام فرمود: حق ندارد او را در چنین حالی فرو گذارد.

شرح: «این خبر دلالت دارد بر کراهت رد وصیت خصوصاً زمانی که موصی دسترسی بدیگری ندارد که بدو وصیت کند.»

۵۴۴۹ — و علی بن حکم از سیف بن عمیره از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه مردی به برادر خود در حال غیبتش وصیت کند، وصی حق ندارد وصیت او را رد کند و نپذیرد، زیرا اگر او حاضر میبود و از قبول آن ابا میگرد، شخص موصی دیگری را برای وصایت خود می طلبید.

بَابُ

* (الْحَدِيثُ الَّذِي إِذَا بَلَغَهُ الصَّبِيُّ جَازَتْ وَصِيَّتُهُ) *

۵۴۵۰ - زَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ جَازَتْ وَصِيَّتُهُ».

۵۴۵۱ - وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا أَتَى الْغُلَامَ عَشْرَ سِنِينَ فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَهُ فِي مَالِهِ مَا أَغْتَقَ أَوْ تَصَدَّقَ وَأَوْصَى عَلَى حَدِّ مَعْرُوفٍ وَحَقِّ فَهُوَ جَائِزٌ».

۵۴۵۲ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ فَأَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ فِي حَقِّ جَازَتْ وَصِيَّتُهُ، وَإِذَا كَانَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ فَأَوْصَى مِنْ مَالِهِ بِالتَّسْوِيفِ فِي حَقِّ جَازَتْ

بَابُ حَدِيثِ كَيْفَ جَاءَ بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ

۵۴۵۰ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، زَابَانَ بْنِ عُثْمَانَ، زَابَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، زَابَانَ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَاتٍ كَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ يَقُولَ: بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ.

۵۴۵۱ - وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، زَامُوسَى بْنِ بَكْرٍ، زَابَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَاتٍ كَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ يَقُولَ: بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ. بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ. بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ.

۵۴۵۲ - وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، زَابَانَ بْنِ عُثْمَانَ، زَابَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، زَابَانَ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَاتٍ كَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْ يَقُولَ: بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ. بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ. بِرَأْيِ وَصِيَّتِهَا نَافِذٌ أَسْتَأْذِنُ.

شرح: «شهید (ره) در مسالک فرموده: فقهای ما در صحت وصیة کودک که بسن بلوغ نرسیده اختلاف کرده اند، و بیشتر از آنان متقدمین و متأخرین وصیت طفل

وَصِيَّتُهُ».

۵۴۵۳ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْغُلَامَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَأَوْصَى وَلَمْ يُدْرِكْ جَازَتْ وَصِيَّتُهُ لِذَوِي الْأَرْحَامِ وَلَمْ تَجْزِلْ لِلْغُرَبَاءِ».

بَابُ

* (الْوَصِيَّةُ بِالْكِتَابِ وَالْإِيمَاءِ) *

۵۴۵۴ - رَوَى عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ وَقَدْ اغْتَقَلَ لِسَانَهُ، فَأَمَرْتُهُ بِالْوَصِيَّةِ فَلَمْ يُجِبْ قَالَ: فَأَمَرْتُ بِطَشْتِ فَجَعَلْتُ فِيهِ الرَّمْلَ فَوَضِعَ، فَقُلْتُ لَهُ: حُطَّ بِبَيْدِكَ، فَحَطَّ وَصِيَّتُهُ بِيَدِهِ فِي الرَّمْلِ، وَنَسَخْتُ أَنَا فِي صَحِيفَةٍ».

ممیز را در مورد خیر جائر و نافذ دانند، و ابن ادریس بلوغ شرعی را شرط داند».

۵۴۵۳ - و علی بن حکم، از داود بن نعمان، از ابویوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: پسر چون محضر شود، و پیش از آنکه بالغ شده باشد وصیت کند، وصیتش درباره خویشاوندان نافذ است، و درباره بیگانگان نافذ نیست.

باب وصیت بوسیله نوشتن و اشاره کردن

۵۴۵۴ - عبدالصمد بن محمد، از حنان بن سدير، از پدرش، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر محمد بن علی ابن الحنفیه وارد شدم در حالیکه زبانش بند آمده بود، پس او را به وصیت فرمان دادم، ولی جواب نداد، پس طشتی خواستم، و شن در آن ریختم، و آنرا در برابر او نهادند، پس به او گفتم: با دستت بروی آن شنها بنویس پس او وصیتش را با دست خود بر آن ریگها بنوشت، و من آنرا در نامه ای استنساخ کردم.

شرح: «محمد ابن حنفیه از بزرگان تابعین است، و روایات بسیاری از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام نقل میکند و عاقله نیز او را در حد اعلای وثاقت وصف کرده اند، در سال هشتاد هجری از دنیا رفته است، و در آن زمان امام باقر علیه -

۵۴۵۵ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ السُّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ أَبِي مَرْيَمَ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِيهِ «أَنَّ أُمَامَةَ بِنْتَ أَبِي الْعَاصِ وَأُمُّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ تَحْتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَخَلَفَتْ عَلَيْهَا بَعْدَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّوفَلِ، فَذَكَرَ أَنَّهَا وَجَعَتْ وَجَعًا شَدِيدًا حَتَّى اشْتَغَلَتْ لِسَانُهَا فَجَاءَهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهِيَ لَا تَسْتَطِيعُ الْكَلَامَ فَجَعَلَا يَقُولَانِ لَهَا وَالْمُغِيرَةُ كَارَةٌ لِذَلِكَ: أَعْتَقْتِ فُلَانًا وَ أَهْلَهُ؟ فَجَعَلَتْ تُشِيرُ بِرَأْسِهَا نَعَمْ، وَ كَذَا وَ كَذَا فَجَعَلَتْ تُشِيرُ بِرَأْسِهَا [أَنْ] نَعَمْ، لَا تُفْصِحُ بِالْكَلَامِ، فَأَجَازَ ذَلِكَ لَهَا».

السلام در سن بیست و چهار یا بیست و پنج سالگی بوده است. و روایت دلالت دارد که وی در حیات امام باقر فوت کرده در حالیکه کیسانیه گویند وی از ترس عبدالله بن زبیر در کوه رضوی غایب شد و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، و او مهدی موعود است.»

۵۴۵۵ - و محمد بن احمد اشعری، از سندی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از ابو مریم، بنقل از پدرش روایت کرده است که: امامه دختر ابوالعاص بن ربیع که مادرش زینب، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پس از رحلت حضرت فاطمه علیها السلام در حباله نکاح علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت، و پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام مغیره بن نوفل در مقام همسری امامه جایگزین آن حضرت شد، پس گفته اند که او بدردی سخت مبتلا شد، چندان که زبانش بند آمد، در این میان حسن و حسین پسران علی علیه السلام نزد او آمدند، در حالیکه او قدرت سخن گفتن نداشت، پس آندو در حالی که مغیره اکراه میداشت با امامه بسخن پرداختند، و گفتند: آیا فلان شخص و خانواده اش را آزاد کرده ای؟ پس امامه با اشاره سر جواب مثبت میداد، و باز گفتند: آیا فلان عمل و فلان اقدام را انجام داده ای؟ و امامه بار دیگر - با اشاره سر - همچنان جوابی در مقام اثبات یا نفی میداد، و قدرت آشکارا سخن گفتن را نداشت، و ایشان آن اقرار با اشاره را در جهت خواست او تنفیذ کردند و معتبر دانستند.

شرح: «امامه بنت ابی العاص بن ربیع از امیر مؤمنان علیه السلام فرزندی

* (بَابُ الرَّجُوعِ عَنِ الْوَصِيَّةِ) *

۵۴۵۶ - وَرَوَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ كَتَبَ كِتَابًا بِحَظِّهِ وَلَمْ يَقُلْ لَوَرَّثْتِهِ: هَذِهِ وَصِيَّتِي وَلَمْ يَقُلْ إِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ إِلَّا أَنَّهُ كَتَبَ كِتَابًا فِيهِ مَا أَرَادَ أَنْ يُوصِيَ بِهِ هَلْ يَجِبُ عَلَيَّ وَرَثَتِهِ الْقِيَامُ بِمَا فِي الْكِتَابِ بِحَظِّهِ وَلَمْ يَأْمُرْهُمْ بِذَلِكَ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ يُنْفِذُونَ كُلَّ شَيْءٍ يَجِدُونَ فِي كِتَابِ أَبِيهِمْ فِي وَجْهِ الْبِرِّ أَوْ غَيْرِهِ».

۵۴۵۷ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لِصَاحِبِ الْوَصِيَّةِ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا وَيُحَدِّثَ

نیارود و پس از شهادت آنحضرت علیه السلام بزوجیت مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب در آمد و از وی نیز دارای فرزند نگشت، و پدرش ابوالعاص پیش از فتح مکه ایمان آورده بود، و خبر دلالت دارد بر اینکه در هنگام تعدر اشاره نیز در حکم وصیت می باشد و صحیح است».

۵۴۵۶ - از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده است که گفت: «طی نامدای به امام ابوالحسن الهادی علیه السلام معروض داشتم که: مردی نامه ای را بخط خود نوشته، و ورثه خود نگفته است که این وصیت من است، و همچنین نگفته است که من وصیتی کرده ام، الا اینکه نامه ای نوشته است و موضوعاتی را که میخواسته است مورد وصیت قرار دهد در آن بیان کرده است. در اینصورت آیا بر ورثه او واجبست که آنچه را در آن نامه بخط او آمده، با اینکه ایشان را به انجام دادن آن امر نکرده است انجام دهند؟ امام علیه السلام نوشت: اگر فرزندی داشته باشد که هر چه را در نامه پدرشان بیابند، چه در جهت نیکوکاری باشد، و چه در جهت دیگر، اجراء میکنند پس بر اینگونه عمل کنند.

شرح: «این خبر دلالت دارد که تنها نوشته اعتبار ندارد مگر آنکه قرینه ای در کار باشد که ورثه بدانند وی بدانچه نوشته است وصیت کرده».

باب تجدید نظر در وصیت

۵۴۵۷ - حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از برید عجلی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب وصیت حق دارد که در مطالب

فِي وَصِيَّتِهِ مَا دَامَ حَيًّا».

۵۴۵۸ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لِلْمُوصِي أَنْ يَرْجِعَ فِي وَصِيَّتِهِ إِنْ كَانَ فِي صِحَّةٍ أَوْ مَرَضٍ».

۵۴۵۹ - وَرَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْمَدْبَرَّ مِنَ الثَّلَاثِ، وَ أَنَّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَنْقُضَ وَصِيَّتَهُ فَيُرِيدَ فِيهَا وَيَنْقُضَ مِنْهَا مَا لَمْ يَمُتْ».

۵۴۶۰ - وَفِي رِوَايَةِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «لِلرَّجُلِ أَنْ يُغَيِّرَ مِنْ وَصِيَّتِهِ فَيُعْتِقَ مَنْ كَانَ أَمْرًا بِتَمْلِيكِهِ وَ يَمْلِكَ مَنْ كَانَ أَمْرًا بِعِثْقِهِ وَ يُعْطِيَ مَنْ كَانَ حَرَمَهُ وَ يَحْرِمَ مَنْ كَانَ أَعْطَاهُ مَا

آن رجوع کند، و تا هر زمان که زنده باشد در وصیت خود تجدید نظر نماید.
شرح: «در میان فقهاء خلاقی نیست در اینکه موصی تا در قید حیات است میتواند از آنچه وصیت کرده رجوع کند».

۵۴۵۸ - و محمد بن ابی عمیر، از بکیر بن اعین، از عبید بن زرارہ، روایت کرده است، که گفت: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: شخص وصیت کننده حق دارد که در وصیت خود رجوع کند، چه در حال تندرستی باشد، و چه در حال بیماری.

تذکر: «روایت بکیر از عبید بن زرارہ صحیح نیست و نسخه: تصحیف شده یا مؤلف سهو کرده و صواب «ابن بکیر» است».

۵۴۵۹ - و یونس بن عبدالرحمن، از عبدالله بن مسکان. از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرد بر اینکه غلام یا کنیز مدبر از ثلث است، و مرد تا نمرده است حق دارد که وصیت خود را نقض کند، چنانکه چیزی بر آن بیفزاید، یا چیزی از آن بکاهد.

۵۴۶۰ - و در روایت یونس بن عبدالرحمن به اسنادش آمده است که علی بن الحسین علیه السلام فرمود: شخص حق دارد که وصیتش را تغییر دهد، بر اینگونه که کسی را که به مملوک بودنش امر کرده بود آزاد کند، و کسی را که به آزاد کردنش

لَمْ يَكُنْ رَجَعَ عَنْهُ».

باب

* (فَيَمَنْ أَوْصَىٰ بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ وَوَرَّثَهُ شُهُودًا فَأَجَازُوا ذَلِكَ هَلْ) *
* (لَهُمْ أَنْ يَنْقُضُوا ذَلِكَ بَعْدَ مَوْتِهِ) *

۵۴۶۱ - رَوَى حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ وَوَرَّثَهُ شُهُودًا فَأَجَازُوا ذَلِكَ، فَلَمَّا مَاتَ الرَّجُلُ نَقَضُوا الْوَصِيَّةَ هَلْ لَهُمْ أَنْ يَرُدُّوا مَا أَقْرَأُوا بِهِ؟ فَقَالَ: لَيْسَ لَهُمْ ذَلِكَ، وَالْوَصِيَّةُ جَائِزَةٌ عَلَيْهِمْ إِذَا أَقْرَأُوا بِهَا فِي حَيَاتِهِ».

وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ.

امر کرده بود مملوک سازد، و کسی را که بی بهره ساخته بود بهره‌مند نماید، و کسی را که بهره‌مند کرده بود بی بهره کند، تا هر زمان که نسپرد و از این نیت رجوع نکرده باشد.

شرح: «اگر دو وصیتنامه از موصی موجود بوده باشد بدومی باید عمل کرده شود. زیرا ناقض وصیت اول است، و چنانچه تاریخ آن معلوم نبود از قرائن هر کدام معلوم گشت که بعد بوده آن نافذ است، و در صورت عدم تاریخ و قرینه هر کدام را ورثه امضا کنند».

باب کسیکه در حضور ورثه بیش از ثلث وصیت کند و آنان تجویز کنند آیا پس از مرگ او حق نقض دارند؟

۵۴۶۱ - حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، از حَرِيْزٍ، از مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کرد که در حضور ورثه اش وصیتی کند، و ایشان آن وصیت را تجویز نمایند، و آنگاه چون آن مرد بمیرد آن وصیت را نقض کنند، آیا ایشان حق دارند که وصیت مورد اقرار خود را رد نمایند؟ امام فرمود: ایشان چنین حقی ندارند، و در صورتیکه در زمان حیات موصی به آن وصیت اقرار کرده باشند وصیت دربارهٔ ایشان جائز و نافذ است.

و صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نظیر همین خبر را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

بِوَصِيَّةٍ عِنْدَ الْمَوْتِ وَأَوْصَى أَنْ يُعْطَى شَيْءٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَسُئِلَ عَنْهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يُفْعَلُ بِهِ؟ وَأَخْبَرَنَا أَنَّهُ كَانَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ وَأَوْصَى بِوَصِيَّةٍ عِنْدَ الْمَوْتِ، فَسَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَوْصَى إِلَيَّ أَنْ أَضَعَ مَالَهُ فِي يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ لَوَضَعْتُهُ فِيهِمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ [إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ]» فَأَنْظُرْ إِلَيَّ مَنْ تَخْرُجُ فِي هَذِهِ الْوُجُوهِ. يَعْنِي الثُّغُورَ. فَابْتَغُوا بِهِ إِلَيْهِ.»

۵۴۶۴ - وَرَوَى عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيِّ أَنَّهُ قَالَ: «كَتَبَ الْخَلِيلُ بْنُ هَاشِمٍ إِلَى ذِي الرِّيَاسَتَيْنِ وَهُوَ وَالِي نَيْسَابُورَ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمَجُوسِ مَاتَ وَأَوْصَى بِالْفُقَرَاءِ بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ، فَأَخَذَهُ الْوَصِيُّ نَيْسَابُورَ فَجَعَلَهُ فِي فُقَرَاءِ

چنین وضع بهنگام وفات وصیتی کرده است، و از آن جمله مقرر داشته است که چیزی از مال او را در راه خدا انفاق کنند، پس از امام صادق علیه السلام سؤال شد که درباره آن وصیت و آن مال چه باید کرد؟ و در ضمن سؤال به آن حضرت خبر دادیم که او بهنگام وصیت نسبت به این امر عارف نبوده است. امام علیه السلام فرمود: اگر کسی به من وصیت کند که مالش را در جهت منفعت یکی از یهود یا نصاری قرار دهم هر آینه آنرا در آن جهت قرار خواهم داد، زیرا که خدای عزوجل میفرماید: [وصیت حقی واجب (و تبدیل ناپذیر است)] پس کسی که آنرا مبدل سازد، بعد از آنکه خود آنرا را شنیده باشد، گناه آن بگردن ایشانست، [زیرا خدا شنوا و دانا است] پس بنگرید تا چه کسی به آن طرفها - یعنی مرزها - میرود، تا آن مال را بسوی او بفرستید.

۵۴۶۴ - و از ابوطالب عبدالله بن صلت قمی روایت شده است، که گفت: «خلیل بن هاشم که در آنوقت حاکم نیشابور بود، به ذوالریاستین، نامه ای نوشت که مردی از مجوس مرده است، و در وصیت خود مقداری از مالش را بفقراء اختصاص داده است، و وصی آن مرد آن مال را در نیشابور گرفته و در مصلحت فقرای مسلمین صرف کرده است. حکم چیست؟»

و خلیل اینداستان را برای ذوالریاستین نوشت، و او در این باره از مأمون سؤال کرد، ولی مأمون گفت: من در این موضوع چیزی نمیدانم. پس از امام ابوالحسن

المُسْلِمِينَ، فَكَتَبَ الْخَلِيلُ إِلَى ذِي الرِّيَاسَتَيْنِ بِذَلِكَ فَسَأَلَ الْمَأْمُونَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ:
لَيْسَ عِنْدِي فِي ذَلِكَ شَيْءٌ، فَسَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَجُوسِيَّ لَمْ يُوصِ إِفْقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَلَكِنْ يَتَّبِعِي أَنْ يُؤَخَّذَ مِقْدَارُ
ذَلِكَ الْمَالِ مِنْ مَالِ الصَّدَقَةِ فَيُرَدَّ عَلَى فُقَرَاءِ الْمَجُوسِ».

بَابُ

* (فِي أَنَّ الْإِنْسَانَ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الرُّوحِ) *

۵۴۶۵ - رَوَى ثَعْلَبَةُ بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الشَّابَّاطِيِّ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ
مُوسَى أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «صَاحِبُ الْمَالِ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ
فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الرُّوحِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ».

۵۴۶۶ - وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَلَدُ يَسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ؟ قَالَ:
هُوَ مَالُهُ يَضَعُهُ بِهَ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ».

الرضا عليه السلام سؤال کرد، ابوالحسن علیه السلام فرمود: آن مجوسی برای فقراى
مسلمين وصيت نکرده است، ولي سزاوار چنين است که مقداری برابر با آن مال را
از مال صدقه بگیرند، و بفقراى مجوس برگردانند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر اینکه موصی بهر آئینی که باشد اگر برای فقراء
وصيت کند مرادش اهل مذهب خود اوست».

باب آنکه انسان تا چیزی از روح در بدن دارد،

به مالکیت مال خود سزاوارتر است

۵۴۶۵ - ثعلبة بن ميمون، از ابوالحسن شاطبي، از عمّار بن موسى روایت
کرده است که از امام صادق شنیده است که میفرمود: صاحب مال تا چیزی از روح
در بدن داشته باشد بمالکیت مال خود سزاوارتر است، میتواند بهر مصرف که
بخواهد صرف کند.

۵۴۶۶ - و عبدالله بن جبلة، از سماعة، از ابوبصير روایت کرده است، که
گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: مردی که فرزند داشته باشد آیا
حق آن را دارد که مال خود را بخویشاوندانش اختصاص دهد؟ امام فرمود: آن مال

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : يَعْنِي بِذَلِكَ أَنْ يُبَيَّنَ بِهِ مِنْ مَالِهِ فِي حَيَاتِهِ أَوْ تَهَبَهُ كُلَّهُ فِي حَيَاتِهِ وَيُسَلِّمَهُ مِنَ الْمُوهُوبِ لَهُ، فَأَمَّا إِذَا أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ أَكْثَرُ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ :

۵۴۶۷ - مَا زَوَّاهُ صَفْوَانُ، عَنْ مُرَازِمٍ «فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الشَّيْءَ مِنْ مَالِهِ فِي مَرَضِهِ، قَالَ: إِذَا أَبَانَ بِهِ فَهُوَ جَائِزٌ، وَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَمِنَ الثَّلَاثِ».

۵۴۶۸ - وَأَمَّا حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَمْرُو بْنِ شَدَّادٍ الْأَزْدِيِّ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ إِنْ أَوْصَى بِهِ كُلَّهُ فَهُوَ جَائِزٌ لَهُ».

فَبِأَنَّهُ يَعْنِي بِهِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ فَيُوصِي بِمَالِهِ كُلِّهِ حَيْثُ يَشَاءُ، وَمَتَى كَانَ لَهُ وَارِثٌ قَرِيبٌ أَوْ بَعِيدٌ لَمْ يَجْزَلْهُ أَنْ يُوصِيَ بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَ

متعلق به او است، هر چه بخواهد با آن انجام میدهد، تا زمانی که مرگش فرا رسد. مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: مقصود از این بیان اینست که او حق دارد، که در زمان حیات خود آنرا از مال خودش جدا سازد، یا همگی آنرا در زمان حیاتش ببخشد، و بشخصی که به او بخشیده است تسلیم کند، ولی در صورتیکه نسبت به آن وصیت کند، سهمی افزون از ثلث ندارد، و تصدیق این مطلب:

۵۴۶۷ - مطلبی است که صفوان از مرزوم، درباره مردی روایت کرده است که چیزی از مال خود را در حال بیماری ببخشد، و امام علیه السلام فرمود: در صورتیکه آنرا جدا کند عملش جایز است، ولی اگر وصیت کند تنها از ثلث میتواند ببخشد.

۵۴۶۸ - و اما حدیث علی بن اسباط از ثعلبه، از ابوالحسن عمرو بن شداد ازدی، از عمار بن موسی، از امام صادق علیه السلام که فرمود: مرد تا هر زمان که روح در بدن داشته باشد نسبت به مال خود سزاوارتر است، چنانکه اگر درباره همگی آن وصیت کند برای او جایز است.

این بیان ناظر بموردیست که شخص صاحب مال وارثی نزدیک یا دور نداشته باشد، که در اینصورت میتواند نسبت بکلیه دارائی خود، در هر موردی که بخواهد وصیت کند، ولی در موردی که وارثی نزدیک یا دور داشته باشد برای او جایز

إِذَا أَوْصَىٰ بِأَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ رُدُّ إِلَى الثَّلَاثِ، وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ:

۵۴۶۹ - مَا رَوَاهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَلَا وَاثَرَ لَهُ وَلَا عَصَبَةَ، قَالَ: يُوصِي بِمَالِهِ حَيْثُ يَشَاءُ فِي الْمُسْلِمِينَ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ». وَهَذَا حَدِيثٌ مُفَسَّرٌ وَالْمُفَسِّرُ يَحْكُمُ عَلَى الْمُجْمَلِ.

بَابُ

* (وَصِيَّةٍ مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّدًا) *

۵۴۷۰ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي وَلَاَدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّدًا فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا، قِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَوْصَىٰ بِوَصِيَّةٍ ثُمَّ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّدًا مِنْ سَاعَتِهِ تُنْفَذُ وَصِيَّتُهُ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ

نیست که به بیش از ثلث وصیت کند، و در صورتیکه به بیش از ثلث وصیت کند وصیتش بهمان ثلث باز میگردد، و تصدیق این مطلب:

۵۴۶۹ - خبریست که اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است، که از آن امام درباره مردی سؤال کردند که بمیرد در حالیکه نه وارثی داشته باشد، و نه قوم و قبیله ای. امام فرمود: او مال خود را بدخواهش در جهت نفع و صلاح مسلمین، و کمک بمساکین و ابن السبیل مورد وصیت قرار دهد.

و این حدیثی مفسر است، و مفسر حاکم بر مجمل است.

شرح: «حدیث ابوبصیر را میتوان حمل کرد بر اینکه مراد از «مال خود را بخویشاوندان اختصاص دهد» ثلث مال مراد است نه همه آن زیرا وارث را بی بهره گذاردن خود جنف است و قرآن آنرا رد کرده است و ظلم شمرده».

باب وصیت کسی که از روی عمد خودکشی کند.

۵۴۷۰ - حسن بن محبوب، از ابی ولاد روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام را شنیدم که میفرمود: کسیکه از روی عمد خود را بکشد، پس او جاودانه در آتش جهنم خواهد زیست. گفتند: بنظر امام اگر وصیتی کند، و آنگاه بیدرنگ خود را از روی عمد بکشد، آیا آن وصیت اجرا میشود؟ فرمود: اگر پیش از

أَوْصَى قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثَ حَدَثًا فِي نَفْسِهِ مِنْ جِرَاحَةٍ أَوْ فِعْلٍ أُجِيرَتْ وَصِيَّتُهُ فِي ثَلَاثِهِ، وَإِنْ كَانَ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ وَقَدْ أَحْدَثَ فِي نَفْسِهِ جِرَاحَةً أَوْ فِعْلًا لَعَلَّهُ يَمُوتُ لَمْ تَجُزْ وَصِيَّتُهُ».

بَابُ

* (الرَّجُلَيْنِ يُوصَى إِلَيْهِمَا فَيَنْفَرُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِنِصْفِ التَّرَكَةِ) *

۵۴۷۱ - كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «رَجُلٌ أَوْصَى إِلَى رَجُلَيْنِ أَيْجُوزُ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يَنْفَرَهُ بِنِصْفِ التَّرَكَةِ وَالْآخَرَ بِالنِّصْفِ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتَّبِعِي لَهُمَا أَنْ يُخَالِفَا الْمَيِّتَ وَيَعْتَلَانِ عَلَيَّ حَسَبَ مَا أَمَرَهُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

وَهَذَا التَّوْقِيعُ عِنْدِي بِخَطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۵۴۷۲ - وَفِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ أَخَوَيْهِ مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ

آنکه حادثه ای از قبیل زخمی یا کار کشنده ای در وجود خود انجام داده باشد وصیت کند وصیتش در ثلث نافذ است، و اگر پس از پدید آوردن حادثه ای مانند زخمی یا کاری که احتمال مرگ در پی داشته باشد، وصیت کند، وصیتش نافذ نیست.

باب درباره دو مرد که بوصایت برگزیده میشوند، پس هر یک

وصایت خود را به نیمی از ترکه اختصاص میدهد.

۵۴۷۱ - مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ صَفَّارٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - طَى نَامَهُ إِلَى إِمَامِ أَبِي مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَوَّالٌ كَرَدَ كِه: مَرْدِي بَدُو مَرْدٍ وَصِيَّتْ كَرْدَه اسْت، دَر اَيْنِ صَوْرَتِ آيَا بَرَايِ يَكِي اَز اَنَدُو جَايزِ اسْت كِه وَصَايَتِ نِيْمِي اَز تَرَكِه رَا بَخُودِ اِخْتِصَاصِ دَهْد، وَ اَن دِيْكَرِ نِيْزِ وَصَايَتِ نِيْمِ دِيْكَرِ رَا مَخْصُوصِ سَازْد؟ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر پَا سَخِ مَرْقُومِ دَاشْت: بَرَايِ اَنَدُو سَزَاوَارِ نِيْسْت كِه بَا نَظَرِ مَيِّتِ مَخَالَفَتِ كَنَنْد، وَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بَرِ حَسَبِ مَأْمُورِيَّتِي كِه بَه ايشان داده عمل میکنند. وَ اَيْنِ تَوْقِيعِ بَخَطِّ اَن اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزْدِ مَنَسْت.

۵۴۷۲ - وَ دَر كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ كَلِينِيِّ - رَحِمَهُ اللّٰهُ - اَز اَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، اَز عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ مِيثَمِيِّ، اَز دُو بَرَادَرِشِ مُحَمَّدٍ وَ اَحْمَدَ، اَز پَدَرِشَانِ اَز دَاوُدِ بْنِ أَبِي-

داؤد بن ابی یزید، عن بُرَیدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا مَاتَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلَيْنِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ خُذْ نِصْفَ مَا تَرَكَ وَأَعْطِنِي النِّصْفَ مِمَّا تَرَكَ، فَأَبَى عَلَيْهِ الْآخَرُ فَسَأَلُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: ذَلِكَ لَهُ».

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: لَسْتُ أَفْقِي بِهَذَا الْحَدِيثِ بَلْ أَفْقِي بِمَا عِنْدِي بِخَطِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَلَوْ صَحَّ الْخَبْرَانِ جَمِيعًا لَكَانَ الْوَاجِبُ الْأَخْذُ بِقَوْلِ الْأَخِيرِ كَمَا أَمَرِيهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَخْبَارَ لَهَا وَجُوهٌ وَمَعَانٍ وَكُلُّ إِمَامٍ أَغْلَمُ بِزَمَانِهِ وَأَحْكَامِهِ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ، وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

بَابُ

*(الْوَصِيَّةُ بِالشَّيْءِ مِنَ الْمَالِ وَالسَّهْمِ وَالْجُزْءِ وَالكَثِيرِ) *

۵۴۷۳ - رَوَى أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ، فَقَالَ: الشَّيْءُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاحِدٌ مِنْ سِتَّةٍ».

یزید، از برید بن معاویه آمده است که گفت: مردی بمرد، و بدو مرد وصیت کرده بود پس یکی از آندو برفیق خود گفت: نصف ترکه را تو بردار، و نصف دیگر را بمن بگذار، پس آن دیگر امتناع کرد، تا از امام صادق علیه السلام در این باره سؤال کردند، حضرت فرمود او حق دارد که امتناع کند.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: من بمضمون این حدیث فتوی نمیدهم، بلکه بچیزی فتوی میدهم که بخط حسن بن علی علیهما السلام نزد خود دارم، و بفرض آنکه آن دو خبر هر دو صحیح باشد، اتخاذ قول اخیر، چنانکه امام صادق علیه السلام به آن امر فرموده واجب است، و این بدان جهت است که اخبار و جوهی و معانی ای دارند، و هر امامی بزمان خودش، و امام آن زمان از سایر افراد مردم داناتر است. و بالله التوفیق.

باب وصیت به شیء، و سهم، و جزء، و کثیر

۵۴۷۳ - أبان بن تغلب، از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است، که از آن امام درباره مردی سؤال کردند که به «شیء» از مالش وصیت کند، امام علیه السلام فرمود: «شیء» در نامه علی علیه السلام یکی از شش قسمت است.

۵۴۷۴ - وَرَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يُوصِي بِسَهْمٍ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ: السَّهْمُ وَاحِدٌ مِنْ ثَمَانِيَةِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ».

۵۴۷۵ - وَقَدْ رُوِيَ «أَنَّ السَّهْمَ وَاحِدٌ مِنْ سِتَّةٍ».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : مَتَى أُوصِيَ بِسَهْمٍ مِنْ سِهَامِ الزَّكَاةِ كَانَ السَّهْمُ وَاحِدًا مِنْ ثَمَانِيَةٍ، وَمَتَى أُوصِيَ بِسَهْمٍ مِنْ سِهَامِ الْمَوَارِيثِ فَالسَّهْمُ وَاحِدٌ مِنْ سِتَّةٍ، وَهَذَانِ الْحَدِيثَانِ مُتَّفِقَانِ غَيْرُ مُخْتَلِفَيْنِ فَتَمْنِضِي الْوَصِيَّةَ عَلَى مَا يَظْهَرُ مِنْ مُرَادِ الْمُوصِي.

۵۴۷۶ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أُوصِيَ بِجُزْءٍ مِنْ

۵۴۷۴ - و سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن امام درباره مردی سؤال کردند که به سهمی از مالش وصیت کند، فرمود: «سهم» یک هشتم است، بحجت قول خدای عزوجل «همانا که صدقات برای فقراء، و مساکین، و تحصیلداران آن، و تالیف قلوب، و آزاد ساختن بردگان، و ورشکستگان، و در راه خدا، و ابن السبیل است».

شرح: «امام علیه السلام» را با استفاده از اصناف ثمانیه زکات (در آیه ۵۹ سوره توبه) معین کرده است، و منافات ندارد که از سهام ششگانه آیه خمس (در سوره انفال) که خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل باشند تعیین گردد و از این رو روایت آیه یکی از شش سهم دانسته است».

۵۴۷۵ - و در روایتی آمده است که سهم یک از شش است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: وقتی که به سهمی از سهام زکات وصیت کند، سهم یک از هشت است، و وقتی که به سهمی از سهام ارث وصیت کند، سهم یک از شش است. و این دو حدیث متفق و غیر مختلفند، و بنابراین جریان وصیت بستگی بچیزی دارد که از مقصود وصیت کننده برمی آید.

۵۴۷۶ - و حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معاویه بن عمار

مالیه، فَقَالَ: جُزْءٌ مِنْ عَشْرَةٍ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا» وَكَانَتِ الْجِبَالُ عَشْرَةً.

۵۴۷۷ - وَرَوَى الْبَزْطِيُّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِجُزْءٍ مِنْ مَالِهِ، قَالَ: سُبْحٌ ثَلَاثَةً».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ -: كَانَ أَصْحَابُ الْأَمْوَالِ فِيمَا مَضَى يُجْزَوْنَ أَمْوَالَهُمْ فِيمَنْهُمْ مَنْ يَجْعَلُ أَجْزَاءَ مَالِهِ عَشْرَةً، وَمِنْهُمْ مَنْ يَجْعَلُهَا سَبْعَةً، فَقَلَى حَسَبِ رَسْمِ الرَّجُلِ فِي مَالِهِ تَمْضِي وَصِيَّتُهُ، وَمِثْلُ هَذَا لَا يُوصَى بِهِ إِلَّا مَنْ يَعْلَمُ اللُّغَةَ وَيَفْهَمُ عَنَّهُ، فَأَمَّا جُمْهُورُ النَّاسِ فَلَا تَقَعُ لَهُمُ الْوَصَايَا إِلَّا بِالْمَعْلُومِ الَّذِي لَا يَحْتَاجُ إِلَى تَفْسِيرٍ مَبْلَغِيهِ.

روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که به جزئی از مالش وصیت کرده، پس فرمود: مصداق آن، یکجزء از ده جزء است، چنانکه خدای عزوجل فرموده است: «سپس بالای هر کوهی جزئی از آنها را قرار بده» (بقره: ۲۶۲). و آن کوهها ده کوه بوده اند.

شرح: «محقق حلی و بسیاری از فقها باستناد اینگونه روایات یک عشر را واجب دانسته اند، و جماعتی باستناد روایت دیگری که به آیه شریفه «لَهَا سَبْعَةٌ أَبْوَابٌ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» تمسک کرده یک هفتم دانسته اند، ولی جماعت اول آنرا مستحب شمرده اند».

۵۴۷۷ - وَبَزْطِيُّ، از حسین بن خالد، از امام ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام درباره مردی سؤال کردم که نسبت به جزئی از مال خود وصیت کرده، امام فرمود: معنی آن یک هفتم از ثلث او است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: صاحبان اموال در زمانهای گذشته اموال خود را به اجزائی تقسیم میکردند، پس بعضی از ایشان مال خود را بده جزء، و بعضی بهفت جزء قسمت مینمودند، و بنابراین، وصیت مرد در مالش برسم او در تقسیم مالش برگذار میشود، و اینگونه وصیت را تنها کسی بکار می بندد که لغت را بداند، و مقصود از آن را بفهمد. و اما توده مردم وصیتهای خود را با عبارات معلومی بیان میکنند که مبلغ آن بهیچگونه تفسیری نیاز ندارد.

فَإِذَا أَوْصَى رَجُلٌ بِمَالٍ كَثِيرٍ، أَوْ نَذَرَ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمَالٍ كَثِيرٍ فَالْكَثِيرُ ثَمَانُونَ وَمَا زَادَ لِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» وَكَانَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِنًا.

بَابُ

* (الرَّجُلُ يُوصِي بِمَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) *

۵۴۷۸ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنُ عُبَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ: سَبِيلُ اللَّهِ شِعْتُنَا».

۵۴۷۹ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ رَجُلًا أَوْصَى إِلَيَّ بِشَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لِي: اضْرِفْهُ فِي الْحَجِّ، قَالَ: قُلْتُ: أَوْصَى إِلَيَّ فِي السَّبِيلِ؟! قَالَ: اضْرِفْهُ فِي الْحَجِّ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِهِ أَفْضَلَ مِنَ الْحَجِّ».

پس وقتی کسی بمال کثیری وصیت کند، یا نذر نماید که مال کثیری بصدقه بدهد، در اینصورت کثیر هشتاد و بیشتر از آنست، زیرا خدای تبارک و تعالی فرموده است «خدا شما را در مواطن کثیری یاری کرد». و این مواطن هشتاد مواطن بوده است.

شرح: «بکلام مؤلف - اشکال کرده اند، و گفته اند: این معانی شرعی است نه لغوی، و الا جزء به یک هزارم و کمتر هم در لغت و عرف اطلاق میشود».

باب آنکه شخصی ببدل مالی فی سبیل الله وصیت کند

۵۴۷۸ - مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، از حسن بن راشد روایت کرده است، که گفت: از امام هادی ابوالحسن عسکری علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که ببدل مالی «فی سبیل الله» وصیت کرده، امام علیه السلام فرمود: «سبیل الله» شیعیان ما هستند.

۵۴۷۹ - وَمُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى از محمد بن سلیمان، از حسین بن عمر روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که مردی مرا به انفاق چیزی «فی سبیل الله» وصیت کرده است، پس امام علیه السلام فرمود: آن را در راه

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : هَذَا مِنَ الْحَدِيثَانِ مُتَّفِقَانِ وَذَلِكَ أَنَّهُ يُضَرَّفُ مَا أُوصِيَ بِهِ فِي السَّبِيلِ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ يَخُجُّ بِهِ عَنْهُ فَهُوَ مُوَافِقٌ لِلْخَبَرِ الَّذِي قَالَ : «سَبِيلُ اللَّهِ شَيْعَتُنَا» .

بَابُ

*** (ضِمَانِ الْوَصِيِّ لِمَا يُغَيِّرُهُ عَمَّا أُوصِيَ بِهِ الْمَيِّتُ) ***

۵۴۸۰ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أُوصِيَ بِحَجَّةٍ فَجَعَلَهَا وَصِيَّةً فِي نَسَمَةٍ، فَقَالَ: يَغْرِمُهَا وَصِيَّةً وَيَجْعَلُهَا فِي حَجَّةٍ كَمَا أُوصِيَ بِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:

حجج صرف کن، گفت: گفتم: مرا به انفاق «فی السبیل» وصیت کرده است فرمود: آنرا در راه حج صرف کن، زیرا که من سبیلی از سبیل او را افضل از حج نمیدانم.

شرح: «فی سبیل الله» به استیناس آیات بسیاری که در آن امر بجهاد شده است ظهور در امر جهاد دارد ولی آیاتی هست که موارد دیگری را سبیل الله گفته است لذا منحصر به جهاد نیست بلکه مطلق امور دینی را شامل میشود، و از جمله حج است. و از جمله مرز داری و مرابطة، و شیعیان امام نیز خود مرزدار حدود شرع انور برآستی و درستی میباشند و اگر بفقرآنها داده شود در راه خدا و جهاد معنوی صرف شده است».

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: این دو حدیث متفقند، زیرا که او آنچه را که برای انفاق «فی السبیل» به او وصیت شده، بمردی از شیعه میدهد تا از جانب موصی حج بجای آورد، و علی هذا این خبر با خبری که فرمود: «سَبِيلُ اللَّهِ شَيْعَةٌ مَا هَسْتُمْ» موافق است.

بَابُ ضِمَانِ وَصِيِّ نَسَبٍ بِتَغْيِيرِهِ كَمَا وَصِيَّتْ مَيِّتٌ بِدِيدِ الْوَرْدِ

۵۴۸۰ - مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، از ابن مسکان، از ابوسعید روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردند که به انجام حجی وصیت کند، پس وصی او آن را به آزاد کردن برده ای مبدل سازد. امام فرمود: وصی او غرامت را می پردازد، و وصیت را بهمان صورت که به او توصیه شده بصورت حج اجراء میکند.

«فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ».

۵۴۸۱ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَآمَرَهُ أَنْ يُعْتِقَ عَنْهُ نَسَمَةً بِسِتِّمِائَةِ دِرْهَمٍ مِنْ ثَلَاثَةِ، فَاَنْطَلَقَ الْوَصِيُّ فَأَعْطَى السَّتِّمِائَةَ رَجُلًا يَحُجُّ بِهَا عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَى أَنْ يَغْرِمَ الْوَصِيُّ سِتِّمِائَةَ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِهِ وَيَجْعَلَهَا فِيمَا أَوْصَى بِهِ الْمَيِّتُ فِي نَسَمَةٍ».

۵۴۸۲ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ زَيْدِ الثَّرَمِيسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَرْزُوقٍ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ قَالَ: «أَوْصَى إِلَيَّ رَجُلٌ بِتَرَكَتَيْهِ وَأَمَرَنِي أَنْ أُحُجَّ بِهَا عَنْهُ فَتَنَظَّرْتُ فِي ذَلِكَ فَإِذَا شَيْءٌ يَسِيرٌ لَا يَكْفِي لِلْحُجِّ فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ وَفُقَهَاءَ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَالُوا: تَصَدَّقْ بِهَا عَنْهُ، فَلَمَّا لَقِيتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ فِي الطَّوَافِ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ

زیرا خدای عزوجل میفرماید: «وصیت حقی واجبست، پس کسانیکه آنرا مبدل سازند بعد از آنکه این حکم را شنیده باشند گناه آن بگردن ایشان است».

۵۴۸۱ - و حسن بن محبوب، از محمد بن مارید، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که بشخصی وصیت کند، و او را مأمور سازد که برده ای را با صرف ششصد درهم از محل ثلثش از جانب او آزاد سازد، ولی وصی آن ششصد درهم را در اختیار مردی قرار دهد که با صرف کردن آن حجی بنیابت از موصی بجا آورد. امام علیه السلام فرمود: رأی من اینست که وصی میباید ششصد درهم بعنوان غرامت از مال خود را همانطور که موصی وصیت کرده به آزاد کردن برده اختصاص بدهد.

۵۴۸۲ - و محمد بن ابی عمیر، از زید نرسی، از علی بن مزید، صاحب سابری روایت کرده است که گفت: مردی وصیت کرد که ترکه اش در اختیار من قرار گیرد، و مرا مأمور ساخت تا با صرف کردن آن حجی بنیابتش بجا آوردم، ولی چون در ترکه اش نگریستم، آنرا چیز کمی یافتم که برای حج کفایت نمیکرد، از ابوحنیفه و فقهاء اهل کوفه در این باره سؤال کردم، ایشان گفتند: آن مال مورد وصیت را بنیابت او صدقه ده. بعد چون عبدالله بن حسن را در حال طواف دیدم، در این باره از او پرسیدم، و برای او گفتم که مردی از دوستان شما از اهل کوفه مرده

رَجُلًا مِنْ مَوَالِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَاتَ وَأَوْصَى بِشَرَكِيَّةٍ إِلَيَّ وَأَمَرَنِي أَنْ أُحِجَّ بِهَا عَنْهُ فَتَنَظَرْتُ فِي ذَلِكَ فَلَمْ يَكْفِ لِلْحَجِّ، فَسَأَلْتُ مَنْ عِنْدَنَا مِنَ الْفُقَهَاءِ فَقَالُوا: تَصَدَّقْ بِهَا عَنْهُ فَتَصَدَّقْتُ بِهَا فَمَا تَقُولُ؟ فَقَالَ لِي: هَذَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ فِي الْحِجْرِ فَأَتَيْهِ فَاسْأَلْهُ، فَدَخَلْتُ الْحِجْرَ فَإِذَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ الْمِيزَابِ مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ إِلَى الْبَيْتِ يَدْعُوهُمْ التَّفَتُّ فَرَأَيْتُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مَاتَ وَأَوْصَى بِشَرَكِيَّةٍ إِلَيَّ وَأَمَرَنِي أَنْ أُحِجَّ بِهَا عَنْهُ فَتَنَظَرْتُ فِي ذَلِكَ فَلَمْ يَكْفِ لِلْحَجِّ فَسَأَلْتُ مَنْ عِنْدَنَا مِنَ الْفُقَهَاءِ فَقَالُوا: تَصَدَّقْ بِهَا، فَقَالَ: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: تَصَدَّقْتُ بِهَا، فَقَالَ: ضَمِئْتُ إِلَّا أَنْ لَا يَكُونَ يَبْلُغُ مَا يُحِجُّ بِهِ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ كَانَ لَا يَبْلُغُ مَا يُحِجُّ بِهِ مِنْ مَكَّةَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ ضَمَانٌ، وَإِنْ كَانَ يَبْلُغُ مَا يُحِجُّ بِهِ مِنْ مَكَّةَ فَأَنْتَ ضَامِنٌ».

و وصیت کرده است تا ترکه اش را در اختیار من قرار دهند، و مرا مأمور ساخته است که با صرف آن از جانب او حج بجای آورم، ولی چون در آن نگریستم آنرا برای حج کافی نیافتم، و از فقهای شهرمان در این باره سؤال کردم، ایشان گفتند: آنرا از جانب او صدقه بده، و من آنرا صدقه دادم، اکنون نظر تو چیست؟ بمن گفت: این جعفر بن محمد است که در حجر میباشد، نزد او برو و از وی بپرس، من داخل حجر اسماعیل شده و حضرت را در آنجا دیدم که در زیر ناودان روبروی خانه نشسته و دعا میکنند، آنگاه رو بمن نموده پرسید حاجت چیست؟ گفتم مردی فوت کرده و بمن وصیت کرده که از ترکه او برایش حجی بجای آورم و من نگریستم و مال را وافی برای حج نیافتم و از فقهای که نزد ما هستند پرسیدم گفتند: صدقه ده. امام پرسید: توجه کردی؟ گفتم: آنرا صدقه دادم، گفت: تو خود را ضامن او ساخته ای، مگر آنکه آن ترکه برای انجام حج از مکه کافی نباشد، پس اگر به اندازه انجام حج از مکه نرسد ضمانی بر تو نیست، ولی اگر به اندازه انجام حج از مکه برسد، تو ضامنی.

شرح: «مراد آنستکه اگر وفا بحج میقاتی هم ندهد آنگاه میتوان صدقه داد و إلا

نه».

باب

* (الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبَاءِ وَالْمَوَالِي) *

۵۴۸۳ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ أَوْصَى بِثُلْثِ مَالِهِ فِي أَغْمَامِيهِ وَأَخْوَالِهِ، فَقَالَ: لِأَعْمَامِيهِ الثُّلُثَانِ وَ لِأَخْوَالِهِ الثُّلُثُ».

۵۴۸۴ - وَ كَتَبَ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدْمِيُّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «رَجُلٌ لَهُ وَثَقُ ذُكُورٌ وَإِنَاثٌ فَأَقَرَّ بِضَيْعَةٍ أَنَّهُا لِيَوْلَادِهِ وَ لَمْ يَذْكُرْ أَنَّهُا بَيْنَهُمْ عَلَى سِهَامِ اللَّهِ وَ فَرَائِضِهِ، الذَّكْرُ وَالْإُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ بِمَقْوَعٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُثَقِّدُونَ وَصِيَّةَ أَبِيهِمْ عَلَى مَا سَمَى، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَى شَيْئاً رَدُّوْهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

۵۴۸۵ - وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «رَجُلٌ أَوْصَى بِثُلْثِ مَالِهِ فِي مَوَالِيهِ وَ مَوَالِيَاتِهِ الذَّكْرُ

باب وصیت برای اعمام و اخوال و موالی

۵۴۸۳ - حسن بن محبوب، از علی بن رثاب از زراره روایت کرده است، که از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درباره مردی سؤال کردند که ثلث مالش را برای اعمام و اخوالش وصیت کند. آنحضرت علیه السلام فرمود: سهم اعمامش دو ثلث، و سهم اخوالش یک ثلث است.

۵۴۸۴ - و سهل بن زیاد آدمی، طی نامه ای از امام ابو محمد علیه السلام درباره مردی سؤال کرد که اولادی هم ذکور و هم اناث دارد، و در خصوص مزرعه ای اقرار کرده است که آنرا به اولاد خود وا گذاشته است، ولی ذکر نکرده است که آن بمقتضای سهام و فرائض مقرر از جانب خدا بین ایشان قسمت شود، آیا سهم مرد و زن از آن مساوی است؟ آنحضرت علیه السلام توفیق فرمود که ایشان وصیت پدرشان را همانطور که معین کرده است اجراء میکنند، ولی اگر در این باره نامی نبرده است، إن شاء الله آنرا بکتاب خدای عزوجل ارجاع میدهند.

۵۴۸۵ - و محمد بن حسن صفار - رضی الله عنه - طی نامه ای از امام ابوالحسن محمد الهادی علیه السلام درباره مردی سؤال کرد، که وصیت نمود تا ثلث

وَالْأُنثَىٰ فِيهِ سَوَاءٌ؟ أَوْلِلِّدَكَ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيْنِ مِنَ الْوَصِيَّةِ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَائِزٌ لِلْمَيِّتِ مَا أَوْصَىٰ بِهِ عَلَىٰ مَا أَوْصَىٰ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ.»

* (بَابُ الْوَصِيَّةِ إِلَىٰ مُدْرِكٍ وَغَيْرِ مُدْرِكٍ) *

۵۴۸۶ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَىٰ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عَيْسَىٰ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَىٰ إِلَىٰ امْرَأَةٍ وَاشْرَكَ فِي الْوَصِيَّةِ مَعَهَا صَبِيًّا، فَقَالَ: يَجُوزُ ذَلِكَ وَتُنْصِي الْمَرْأَةُ الْوَصِيَّةَ وَلَا تَنْتَظِرُ بُلُوغَ الصَّبِيِّ فَإِذَا بَلَغَ الصَّبِيُّ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ لَا يَرْضَىٰ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ تَبْدِيلٍ أَوْ تَغْيِيرٍ فَإِنَّ لَهُ أَنْ يَرُدَّهُ إِلَىٰ مَا أَوْصَىٰ بِهِ الْمَيِّتُ.»

مالش را میان موالی و مولایانشان بطور مساوی قسمت کنند، در اینصورت آیا مرد و زن در این باره مساویند، یا سهم مرد از مورد وصیت دو برابر سهم زن است؟ امام علیه السلام تویق فرمود که: «ان شاء الله تعالی، وصیت مرد بر مال مورد وصیتش نافذ است.»

شرح: «این خبر بظاهرش دلالت دارد که زن و مرد مساوی میبرند، و ممکن است فرقی با خبر گذشته این باشد که آن در مورد وارث بود و این خبر در مورد غیر وارث است.»

باب وصیت به بالغ و نابالغ

۵۴۸۶ - مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَىٰ بْنِ عُبَيْدٍ، از برادرش جعفر بن عیسی بن عبید، از علی بن یقطین روایت کرده است که گفت: «از امام ابوالحسن علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که بزنی وصیت کرده، و کودکی را در وصیت با او شریک ساخته.»

امام علیه السلام فرمود: این امر جایز است، و زن وصیت را اجرا میکند، و به انتظار بلوغ کودک نمیماند، پس چون کودک بالغ شود، حق ندارد که به تصرفات زن رضایت ندهد، مگر آنکه اقدامات او از قبیل تبدیل یا تغییر در وصیت باشد، که در اینصورت حق دارد که آنها بر وفق آنچه میّت وصیت کرده است، باز گرداند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز شرکت دادن کودک نابالغ در وصیت چنانکه مشهور بدان فتوا داده اند، و گفته اند جایز نیست کودک را بتهائی وصی قرار داد.»

۵۴۸۷ - وَ كَتَبَ عَمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَى أَبِي عَمَدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «رَجُلٌ أَوْصَى إِلَى وَلَدِهِ وَ فِيهِمْ كِبَارٌ قَدْ أَدْرَكُوا وَ فِيهِمْ صِغَارٌ أَيْجُوزُ لِلْكِبَارِ أَنْ يُنْفِدُوا الْوَصِيَّةَ وَ يَقْضُوا دَيْنَهُ لِمَنْ ضَحَّحَ عَلَيَّ الْمَيِّتِ بِشُهُودٍ عَدُولٍ قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ الصِّغَارُ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيَّ الْأَكْبَابِ مِنَ الْوَلَدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ آبَائِهِمْ وَ لَا يَحْبِسُوهُ بِذَلِكَ».

* (بَابُ الْمَوْصِي لَهُ تَمُوتُ قَبْلَ الْمَوْصِي أَوْ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَ مَا أَوْصَى لَهُ بِهِ) *

۵۴۸۸ - رَوَى عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ السَّابِاطِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - يَعْنِي الثَّانِي - عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَيَّ وَ أَمَرَنِي أَنْ أُعْطِيَ عَمَّا لَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ شَيْئًا فَمَاتَ الْعَمُّ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُعْطِ وَرَثَتَهُ».

۵۴۸۷ - و محمد بن حسن صفار - رضی الله عنه - طیبی نامه ای از امام ابومحمد، حسن بن علی امام عسکری علیهما السلام درباره مردی سؤال کرد که فرزندان خود را، که بعضی از ایشان بزرگند و بالغ شده اند، و بعضی خردسالند و در کودکی بسر میبرند، بوصایت تعیین کرده است، در اینصورت آیا برای فرزندان بزرگ جایز است که قبل از بالغ شدن خردسالان، وصیت پدر را اجراء کنند، و دین او را، که توسط شهود عدول بر ذمه میت بشبوت رسانیده، آداء نمایند؟ امام (علیه السلام) توفیق فرمود که: بر فرزندان بزرگ واجبست که دین پدرشان را آداء کنند، و آنرا به انتظار بلوغ کودک آن متوقف نسازند.

شرح: «با اینکه جواب تنها در مورد آداء دین است، جماعتی از فقهای ما تصرف کبیر را قبل از بلوغ صغیر جایز شمرده اند».

باب آنکه موصی له قبل از موصی یا قبل از

دریافت مال موصی به درگذرد

۵۴۸۸ - عمرو بن سعید مدائنی، از محمد بن عمر ساباطی روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر - یعنی امام جواد علیه السلام - درباره مردی سؤال کردم که به من وصیت کرد، و مرا مأمور ساخت تا در هر سال بعمویش چیزی بدهم، ولی عموی او از دنیا رفت؟ امام مرقوم داشت: بورثه اش بده.

شرح: «در خبر معلوم نداشته که موصی له (یعنی شخصیکه موصی برای او مالی

۵۴۸۹ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَوْصَى لِأَخْرَ وَالْمَوْصَى لَهُ غَائِبٌ فَتَوَفَّى الَّذِي أَوْصَى لَهُ قَبْلَ الْمَوْصَى، قَالَ: الْوَصِيَّةُ لِوَارِثِ الَّذِي أَوْصَى لَهُ، وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَوْصَى لِأَحَدٍ شَاهِدٍ أَوْ غَائِبٍ فَتَوَفَّى الْمَوْصَى لَهُ قَبْلَ الْمَوْصَى فَالْوَصِيَّةُ لِوَارِثِ الَّذِي أَوْصَى لَهُ، إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ فِي وَصِيَّتِهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ».

۵۴۹۰ - وَرَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ مُشْتَى قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى لَهُ بِوَصِيَّةٍ فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يَتَبَضَّهَا وَلَمْ يَثْرُكْ عَقِيبًا، قَالَ: اظْلُبْ لَهُ وَارِثًا أَوْ مَوْلَى فَادْفَعْهَا إِلَيْهِ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ وَلِيٌّ؟ قَالَ: اجْتَهِدْ أَنْ تَقْدِرَ لَهُ عَلَى وَلِيٍّ فَإِنْ لَمْ تَجِدْهُ وَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْكَ الْجُهْدَ فَتَصَدَّقْ بِهَا».

وصیت کرده است) پیش از قبول از دنیا رفته است یا پس از قبول، لکن فقهای ما فرض مسأله را قبل گرفته، و ضمیر را در ورثه اش به موصی له باز گردانده اند».

۵۴۸۹ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در قضایش راجع بمردی که بِنفع دیگری که در این حال غائب بود، وصیت کرد، و او پیش از وصیت کننده وفات یافت، فرمود: مالی مورد وصیت متعلق بوارث متوفی است.

و فرمود: کسیکه بِنفع دیگری، چه حاضر و چه غائب، وصیت کند، و شخص مورد وصیت قبل از وصیت کننده بمیرد، وصیت بِنفع وارث (موصی له) متوفی است، مگر آنکه وصیت کننده، قبل از مردنش از وصیت خود رجوع کند.

۵۴۹۰ - و عباس بن عامر، از مشتی روایت کرده است که گفت: درباره مردی سؤال کردم که بِنفع او وصیتی انجام گرفته، ولی او پیش از آنکه مورد وصیت را دریافت کند مرده، در حالیکه بلا عقب بوده است. فرمود: وارثی یا مولائی برای او جستجو کن، و آنرا به او بده، گفتم: اگر ولیتی برای او شناخته نشود؟ فرمود: بکوش تا ولیتی برای او بیابی، پس اگر آنرا نیافتی و خدای عزوجل بکوشش تو مطلع شد، پس آنرا صدقه کن.

شرح: «در خبر دلالتی است بر جواز صدقه دادن مالی که بصاحبش دسترسی نیست».

بَابُ

* (الْوَصِيَّةُ بِالْعَتَقِ وَالصَّدَقَةِ وَالْحَجِّ) *

۵۴۹۱ - زَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ: «أَوْصَتْ إِلَيَّ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِمَالِهَا وَأَمَرَتْ أَنْ يُعْتَقَ عَنْهَا وَيُحَجَّ وَيُتَصَدَّقَ فَلَمْ يَتْلَعْ ذَلِكَ فَسَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ فَقَالَ: يُجْعَلُ ذَلِكَ أَثَلَاثًا: ثَلَاثًا فِي الْحَجِّ وَثَلَاثًا فِي الْعِتْقِ وَثَلَاثًا فِي الصَّدَقَةِ فَذَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ مَاتَتْ وَأَوْصَتْ إِلَيَّ بِثَلَاثِ مَالِهَا وَأَمَرَتْ أَنْ تُعْتَقَ عَنْهَا وَيُحَجَّ عَنْهَا وَيُتَصَدَّقَ عَنْهَا فَتَنَظَّرْتُ فِيهِ فَلَمْ يَتْلَعْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ابْدَأْ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاجْعَلْ مَا بَقِيَ طَائِفَةً فِي الْعِتْقِ وَطَائِفَةً فِي الصَّدَقَةِ، فَأَخْبَرْتُ أَبَا حَنِيفَةَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَجَعَ عَنْ قَوْلِهِ وَقَالَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

بَابُ وَصِيَّةٍ بِهٖ آزَادِ كَرْدَنِ بِنْدَهٖ وَصَدَقَهٖ وَحَجِّ

۵۴۹۱ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از معاویة بن عمار روایت کرده است که گفت: زنی از خانواده من مال خود را برای من وصیت کرد، و امر کرد که از جانب او بنده ای را آزاد کنند، و حج بجا آورند، و صدقه بپردازند، ولی مال او به انجام این امور رسا نبود، پس برای حل این مشکل از ابوحنیفه سؤال کردم، او گفت: مال مورد وصیت سه بخش تقسیم میشود: بخشی در حج، و بخشی در آزاد کردن بنده، و بخشی در صدقه مصروف میگردد.

بخدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، و معروض داشتم که زنی از خانواده من مرده و ثلث مالش را بمن وصیت کرده است، و دستوری داده که از جانب او بنده ای آزاد کنند، و حج بجا آورند، و صدقه بپردازند، ولی من چون در آن مال بنگریستم آنرا برای انجام این امور رسا نیافتم، امام فرمود: وصیت را به حج آغاز کن، زیرا که آن فریضه ای از فرائض خدای عزوجل است، و باقی مانده آن را بخشی در آزاد کردن بنده، و بخشی در صدقه مصروف دار، پس سخن امام علیه السلام را به ابوحنیفه نقل کردم، و او چون قول امام را بشنید، از گفته خود رجوع کرد، و بقول امام قائل گشت.

شرح: «خبر دلالت دارد بر تقدم حج بر سایر آنچه وصیت شده است».

٥٤٩٢ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ قَرْقَدٍ قَالَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ كَانَ فِي سَفَرٍ وَمَعَهُ جَارِيَةٌ لَهُ وَغُلَامَانِ مَمْلُوكَانِ فَقَالَ لَهُمَا: أَنْتُمَا أَخْرَارُ يُوجِبُهُ اللَّهُ فَاشْهَدَا أَنَّ مَا فِي بَطْنِ جَارِيَتِي هَذِهِ مِنِّي، فَوَلَدَتْ غُلَامًا فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَيَّ الْوَرِثَةَ أَنْكَرُوا ذَلِكَ وَاسْتَرْفَوْهُمْ، ثُمَّ إِنَّ الْغُلَامَيْنِ أُعْتِقَا بَعْدَ فَشْهَدَا بَعْدَمَا أُعْتِقَا أَنَّ مَوْلِيَهُمَا الْأَوَّلَ أَشْهَدُهُمَا أَنَّ مَا فِي بَطْنِ جَارِيَتِي مِنِّي، قَالَ: تَجُوزُ شَهَادَتُهُمَا لِلْغُلَامِ وَلَا يَسْتَرْفِيهِمَا الْغُلَامُ الَّذِي شَهِدَا لَهُ لِأَنَّهُمَا أُتْبِعَا نَسَبَهُ».

٥٤٩٣ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ مَخْبُوبٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ أَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ وَقَالَ: أُعْتِقَ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا حَتَّى ذَكَرَ خَمْسَةَ فَنَظَرَ فِي ثَلَاثِهِ فَلَمْ يَتَلَعْ ثَلَاثُهُ أَنْ مَانَ قِيمَةَ الْمَمَالِكِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ أَمَرَ بِعِتْقِهِمْ؟ قَالَ: يَنْظُرُ إِلَى الَّذِينَ سَمَاهُمْ وَبَدَأَ بِعِتْقِهِمْ فَيَقْوَمُونَ وَيَنْظُرُ إِلَى ثَلَاثِهِ فَيُعْتِقُ مِنْهُ أَوَّلَ

٥٤٩٢ - و حسن بن علی بن فضال، از داود بن قرقذ روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردند که در سفر بود، و کنیزکی و دو غلام از آن خود را به همراه داشت، پس آندو را گفت: شما در راه خدا آزادید، شهادت دهید که آن جنین که در شکم این کنیزک من است، تعلق بمن دارد. پس آن کنیزک پسری بیاورد، ولی چون ایشان بر ورثه وارد شدند، ورثه اظهارات ایشان را منکر شدند، و آنان را ببردگی گرفتند، سپس آن دو غلام در مراحل بعد آزاد شدند، و پس از آزاد شدن شهادت دادند که مالک نخستینشان ایشان را گواه گرفته است که جنین موجود در شکم کنیزکش متعلق به او است، امام فرمود: شهادت آندو درباره آن پسر نافذ است، و آن پسر که ایشان بتفع او شهادت داده اند، حق ندارد که آندو را ببردگی بگیرد، زیرا ایشان نسب او را اثبات کرده اند.

٥٤٩٣ - و حسن بن محبوب، از ابوجمیله، از حمران از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که بهنگام احتضار وصیت کرد و گفت که: فلان و فلان و فلان - و همچنان خود تا پنج نفر از مملوکان را بشمرد، و گفت ایشان را آزاد کن، ولی چون در ثلث او نظر کرد آنرا وافی بیهای مملوکانی که دستور آزادی ایشان را داده است نیافته؟ فرمود: کسانی را که نام برده، و دستور آزاد

شَيْءٍ ذَكَرْتُمْ الثَّانِي وَالثَّالِثَ، ثُمَّ الرَّابِعَ، ثُمَّ الْخَامِسَ، فَإِنْ عَجَزَ الثَّلَاثُ كَانَ فِي الَّذِي سَمِيَ آخِرًا لِأَنَّهُ أُعْتِقَ بَعْدَ مَبْلَغِ الثَّلَاثِ بِمَا لَا يَمْلِكُ فَلَا يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ».

۵۴۹۴ - وَرَوَى الْعَلَاءُ بْنُ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَأَعْتَقَ غُلَامَهُ وَأَوْصَى بِوَصِيَّةٍ فَكَانَ أَكْثَرُ مِنَ الثَّلَاثِ، قَالَ: يُمَضَى عِتْقُ الْغُلَامِ وَيَكُونُ النُّقْصَانُ فِيمَا بَقِيَ».

۵۴۹۵ - وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي هَتَمٍ - إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَتَمٍ - عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ أَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِمَا لِيَدْوِي قَرَابَتِيهِ وَأَعْتَقَ مَمْلُوكًا فَكَانَ جَمِيعُ مَا أَوْصَى بِهِ يَزِيدُ عَلَي الثَّلَاثِ كَيْفَ يُضَعُّ فِي وَصِيَّتِهِ؟ فَقَالَ: يُتَدَبَّرُ بِالْعِتْقِ فَيُنْفَذُ».

کردنشان را صادر کرده است. بقیمت تقوم میشوند، و نخستین موردی را که نام برده است آزاد میکنند، و آنگاه به دوم و سوم و سپس چهارم، و پس از آن به پنجم می پردازد، پس اگر ثلث وفا نکرد، این نارسائی را بحساب آنکه نامش در مرحله آخر برده شده است میگذارد، زیرا که آن مرد بعد از مبلغ ثلث خود، چیزی را که مالک نبوده است آزاد کرده، و این دستور او نافذ نخواهد بود.

۵۴۹۴ - و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام درباره مردی سؤال کردم که مرگش فرا رسیده، پس غلامش را آزاد کرده، و وصیتی نیز انجام داده، که مجموع آن افزون از ثلث بوده، امام فرمود: آزاد کردن غلام اجراء میشود، و کمبود بحساب بقیه می آید.

۵۴۹۵ - و احمد بن محمد بن عیسی، از ابوهتام - اسماعیل بن همام - از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که بهنگام مرگ تفویض مالی بخویشاوندانش را وصیت کرده، و مملوکی را آزاد کرده، ولی مجموع آنچه وصیت کرده از ثلث افزون بوده، در این صورت تکلیف اولیاء میت نسبت به این وصیت چیست؟ امام فرمود: از آزاد کردن مملوک شروع به تنفیذ و اجراء میشود. شرح: «فقه حدیث آنستکه اموال بصرف وصیت منتقل به موصی له نمیشود و قبول نیز میخواهد ولی عتق منجز شده است بصرف وصیت و موت لذا بر غیر آن مقدم است».

۵۴۹۶- وَرَوَى النَّضْرُ بْنُ شُعَيْبٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍ، عَنِ الْجَازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ تُوْفِّيَ فَتَرَكَ جَارِيَةً أَعْتَقَ ثُلُثَهَا فَتَزَوَّجَهَا الْوَصِيُّ قَبْلَ أَنْ يُقَسَّمْ شَيْءٌ مِنَ الْمِيرَاثِ أَنَّهَا تَقُومُ وَتُسْتَسْعَى هِيَ وَزَوْجُهَا فِي بَقِيَّةِ تَمَنِيهَا بَعْدَ مَا تَقُومُ فَمَا أَصَابَ الْمَرْأَةَ مِنْ عِثْقِ أَوْرُقٍ جَرَى عَلَى وَلَدِهَا».

۵۴۹۷- وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي نَضْرٍ الْبَزْنَطِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ تَخَضَّرَهُ الْوَفَاءُ وَلَهُ مَمَالِكٌ لِخَاصَّةٍ نَفْسِهِ وَمَمَالِكٌ فِي الشَّرْكَةِ مَعَ رَجُلٍ آخَرَ قَبْضِي فِي وَصِيَّتِهِ مَمَالِكِي أَخْرَازُ مَا خَلَا مَمَالِكِي الَّذِينَ فِي الشَّرْكَةِ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُقَوْمُونَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مَالُهُ يَحْتَمِلُ ثُمَّ هُمْ أَخْرَازُ».

۵۴۹۸- وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ، عَنْ سُؤَيْدِ الْقَلَاءِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵۴۹۶- و نضربن شعيب، از خالد بن ماد، از عبدالغفار جازي، از امام صادق عليه السلام درباره مردی روایت کرده است که وفات یافته، و کنیزکی از خود بجای نهاده است که ثلث آن را آزاد کرده، ولی وصی میت پیش از آنکه چیزی از میراث تقسیم شود، با او ازدواج کرده.

امام در این باره فرمود: کنیزک تقویم میشود، و او و همسرش بعد از تقویم در بقیه بهایش به کار میگذارند، پس هرچه از آزادی یا بردگی که کنیزک به آن دست پیدا کند، بر فرزند او نیز جریان می یابد.

۵۴۹۷- و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از احمد بن زیاد روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن موسی علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که مرگش فرا میرسد، در حالیکه مملوکهای مخصوص خودش، و مملوکهای در شرکت با مرد دیگری دارد، پس در وصیتش توصیه میکند که: مملوکهایم آزادند، بجز مملوکهای که در شرکتند، پس امام علیه السلام نوشت: آن مملوکها بحساب او تقویم میشوند، پس اگر ثلثش تاب آنرا داشته باشد آنان آزادند.

۵۴۹۸- و محمد بن اسماعیل بن بزيع، از علی بن نعمان، از سويد قلاء، از ایوب بن حر، از ابوبکر خضرمی، از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود:

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «إِنَّ عَلْقَمَةَ بِنَ مُحَمَّدٍ أَوْصَى أَنْ أُعْتِقَ عَنْهُ رَقَبَةٌ فَأَعْتَقْتُ عَنْهُ امْرَأَةً أَفْتَجْزِيهِ أَوْ أُعْتِقُ عَنْهُ مِنْ مَالِي؟ قَالَ: يُجْزِيهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ أُمِّ ابْنِي أَوْصَتْ أَنْ أُعْتِقَ عَنْهَا رَقَبَةً، فَأَعْتَقْتُ عَنْهَا امْرَأَةً».

۵۴۹۹ - وَرَوَى مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ، قَالَ: إِنْ كَانَ صَرُورَةً حُجَّ عَنْهُ مِنْ وَسْطِ الْمَالِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ صَرُورَةٍ فَمِنَ الثَّلَاثِ».

۵۵۰۰ - وَ «قَالَ فِي امْرَأَةٍ أَوْصَتْ بِمَالٍ فِي عَيْتِي وَ حَجَّ وَ صَدَقَةٌ فَلَمْ يَبْلُغْ، قَالَ: ابْتَدَأْ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ مَفْرُوضٌ فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ فَأَجْعَلْ فِي الصَّدَقَةِ طَائِفَةً وَ فِي الْعَيْتِ طَائِفَةً».

۵۵۰۱ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِثَلَاثِينَ دِينَارًا يُعْتَقُ بِهَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا

به آن حضرت معروض داشتیم که: علقمه بن محمد، وصیت کرد که من برده ای را از جانب او آزاد کنم، پس من زنی را از جانب او آزاد کردم قبول است یا از مال خود مردی را آزاد کنم؟ امام فرمود: برای او کفایت میکند. سپس فرمود: فاطمه مادر پسر من وصیت کرد من از جانب او برده ای را آزاد کنم، پس من زنی را از جانب او آزاد کردم.

۵۴۹۹ - و معاویة بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، گفت: از آن امام علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که وفات یافت در حالیکه وصیت کرد که حجی بنیابتش بجا آورند. امام فرمود: اگر ضروره بوده، حج را از اصل مال بجا آورند، و اگر غیر ضروره بوده از ثلث مال انجام دهند.

شرح: «ضروره کسی است که تا کنون حج واجب بجای نیاورده باشد».

۵۵۰۰ - و «آن امام درباره زنی که وصیت کند تا از مالش بنده ای، آزاد کنند، و حجه ای بجا آورند، و صدقه ای پردازند، ولی آن مال به این وصیت نرسد، فرمود: از حج آغاز کن، زیرا که آن فرض است، پس اگر چیزی باقی ماند، بخشی از آنرا در صدقه و بخشی را در آزاد کردن بنده قرار ده.

۵۵۰۱ - و ابن ابی عمیر، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن موسی علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که سی دینار را وصیت

فَلَمْ يُوجَدْ بِذَلِكَ قَالَ: يُشْتَرَى مِنَ النَّاسِ فَيُعْتَقُ».

۵۵۰۲ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: «فَلْيَشْتَرُوا مِنْ عُرْضِ النَّاسِ مَا لَمْ يَكُنْ نَاصِبِيًّا».

۵۵۰۳ - وَرَوَى أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الشَّيْخِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ - عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَ وَ تَرَكَ سِتْرَ مَمْلُوكًا فَأَعْتَقَ ثَلَاثَهُمْ، فَأَقْرَعَتْ بَيْنَهُمْ وَأَعْتَقْتُ الثَّلَاثَ».

۵۵۰۴ - وَرَوَى الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُحَرَّرَةٍ كَانَتْ أُسْتَقْتَهَا أَخِي وَقَدْ كَانَتْ تَخْدُمُ الْجَوَارِيَّ وَ كَانَتْ فِي عِيَالِهِ، فَأَوْصَانِي أَنْ أَنْفِقَ عَلَيْهَا مِنَ الْوَسْطِ، فَقَالَ: إِنَّ كَانَتْ مَعَ الْجَوَارِيِّ وَأَقَامَتْ عَلَيْهَا فَأَنْفِقْ عَلَيْهَا وَاتَّبِعْ وَصِيَّتَهُ».

کرد، تا مردی از هم مذهبیان ما را بوسیله آن آزاد سازند، ولی چنین موردی یافت نشد. امام فرمود: برده ای از سایر مردم خریده و آزاد میشود.

۵۵۰۲ - وعلی بن ابی حمزه از امام علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پس از توده مردم خریداری نکنید مشروط باینکه ناصبی نباشد.

شرح: «این خبر دلالت دارد که هرگاه وصیت به آزاد سازی رقبه مؤمنه بود و یافت نشد، میتوان غیر مؤمنی را در صورتیکه ناصبی نباشد آزاد ساخت».

۵۵۰۳ - ابان بن عثمان، از محمد بن مروان از موسی بن جعفر از پدرش امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: ابو جعفر علیه السلام در حالی وفات یافت که شصت مملوک بجای نهاد، ثلث ایشان را آزاد کرد، و بحکم قرعه یک ثلث از ایشان آزاد شدند.

۵۵۰۴ - وقاسم جوهری، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است، که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درباره زن آزاد شده ای سؤال کردم که برادرم او را آزاد کرده بود، و او کنیزکان را خدمت میکرد، و در جمع عیال برادرم جای داشت، پس برادرم مرا وصیت کرد که از اصل مال بر او انفاق کنم، امام علیه السلام فرمود: اگر با کنیزکان میبوده، و سرپرستی ایشان را برعهده داشته پس بر او انفاق کن، و پیرو وصیت برادرت باش.

۵۵۰۵ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى أَنْ يُعْتَقَ عَنْهُ نَسَمَةٌ مِنْ ثُلَيْبِهِ بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَاشْتَرَى الْوَصِيُّ نَسَمَةً بِأَقَلِّ مِنْ خَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَفَضَلَتْ فَضْلَهُ فَمَا تَرَى فِي الْفَضْلَةِ؟ قَالَ: تُدْفَعُ إِلَى النَّسَمَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْتَقَ، ثُمَّ تُعْتَقُ عَنِ الْمَيِّتِ».

* (بَابُ الْوَصِيَّةِ لِلْمُكَاتَبِ وَآمِّ الْوَلَدِ) *

۵۵۰۶ - رَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُكَاتَبٍ كَانَتْ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ، حُرَّةٌ، فَأَوْصَتْ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهَا بِوَصِيَّةٍ، فَقَالَ أَهْلُ الْمِيرَاثِ: لَا تَجُوزُ وَصِيَّتُهَا لَهُ إِنَّهُ مُكَاتَبٌ لَمْ يُعْتَقْ، فَقَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ يَرِثُ بِحِسَابِ مَا أُعْتِقَ مِنْهُ، وَيَجُوزُ لَهُ مِنَ الْوَصِيَّةِ بِحِسَابِ مَا أُعْتِقَ مِنْهُ. وَقَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُكَاتَبٍ أَوْصَى لَهُ بِوَصِيَّةٍ وَقَدْ قَضَى

۵۵۰۵ - و حسن بن محبوب، از ابویوب، از سماعه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که وصیت کرد تا برده ای را از ثلثش در برابر پانصد درهم بخرند، و آزاد سازند، پس وصی برده ای را بکمتر از پانصد درهم خرید، نظر امام درباره مازاد چیست؟ فرمود پیش از آنکه برده آزاد شود، آن مازاد را به او میدهند، و پس از آن او را از جانب میت آزاد میسازند.

شرح: «ظاهر خبر آنستکه با امکان خریداری بنده بهمان قیمت که وصیت شده بکمتر از آن اگر خریداری شود کفایت میکند، زیرا در خبر تفصیل نداده است که چنانچه بقیمت معین شده ممکن نبود بکمتر از آن کافی است، لکن فقهای عظام گویند: اگر میسور نبود کافی است».

باب وصیت بنفع مکاتب و آّم ولد

۵۵۰۶ - عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مکاتبی که زنی آزاد در حباله نکاح داشت. و آن زن بهنگام مرگ بنفع او وصیت کرد، پس اهل میراث گفتند: وصیت آن زن برای او جایز نیست، زیرا که او مکاتبی است که هنوز آزاد نشده است، - حکم فرمود که بنسبت بخشی از وی. که آزاد شده است ارث میبرد، و بهمین نسبت وصیت برای او جایز است، و نیز امام علیه السلام درباره مکاتبی که

نِصْفَ مَا عَلَيَّ فَأَجَازَ لَهُ نِصْفَ الْوَصِيَّةِ. وَقَضَى فِي مَكَاتِبِ قَضَى رُبْعَ مَا عَلَيَّ
فَأَوْصَى لَهُ بِوَصِيَّةٍ فَأَجَازَ لَهُ رُبْعَ الْوَصِيَّةِ. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَوْصَى لِمَكَاتِبِهِ
وَقَدْ قَضَتْ سُدُسَ مَا كَانَ عَلَيْهَا فَأَجَازَ لَهَا بِحِسَابِ مَا أَثْبَقَ مِنْهَا».

۵۵۰۷ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ
قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ أُمٌّ وَوَلَدٌ وَلَهُ مِنْهَا غُلَامٌ،
فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَوْصَى لَهَا بِأَلْفِي دِرْهَمٍ أَوْ بِأَكْثَرٍ، لِلْوَرَثَةِ أَنْ يَشْتَرُوا بِهَا؟ فَقَالَ:
لَا بَلَّ تُعْتَقُ مِنْ ثَلَاثِ الْمَيِّتِ وَتُعْطَى مَا أَوْصَى لَهَا بِهِ».

۵۵۰۸ - وَرَوَى [عَنْ] أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: نَسَخْتُ مِنْ
كِتَابِ بَخْطِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فَلَانٌ مَوْلَاكَ تُوْقِي ابْنَ أَخٍ لَهُ فَتَرَكَ أُمَّ وَوَلَدَ لَهُ
لَيْسَ لَهَا وَوَلَدٌ وَأَوْصَى لَهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ هَلْ تَجُوزُ الْوَصِيَّةُ، وَهَلْ يَقَعُ عَلَيْهَا عِثْقٌ، وَ

بمنفع او وصیتی انجام گرفته در حالی که نصف آنچه را بر ذمه داشته پرداخته است، حکم فرمود، و نصف وصیت را برای او جایز شمرد، و درباره مکاتبی که ربع دین خود را پرداخته است قضاوت فرمود، و ربع وصیت را برای او جایز دانست، و درباره مردی که برای کنیز مکاتب خود وصیت کند، در حالیکه او سدس دین خود را أداء کرده باشد بنسبت آنچه که از او آزاد شده باشد جایز شمرد.

۵۵۰۷ - و حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابوعبیده روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که ام و ولدی داشته، و آن زن برای او پسری آورده، چون وفاتش فرا رسیده، دو هزار درهم یا بیشتر برای او وصیت کرده، در این صورت آیا ورثه اش حق دارند که آن زن را ببرند؟ امام فرمود: نه. بلکه آن زن از محل ثلث میت آزاد میگردد، و آنچه را که برای او وصیت کرده به او داده میشود.

۵۵۰۸ - و از احمد بن محمد بن ابی نصر بن زینبی روایت شده است، که گفت: از نامه ای بخط امام ابوالحسن علیه السلام حرف بحرف استنساخ کردم، و در آن نامه نوشته شده بود: «فلان شخص دوست تو است، برادرزاده اش وفات یافته، و ام ولدی از آن خود را که فرزندی ندارد، بجای نهاده، و هزار درهم برای او وصیت کرده، آیا او از آزاد شدن بهره ای میبرد؟ و حال او چگونه است؟ رأی حضرت

ما حالها، رأيتك - فذنتك نفسي - في ذلك؟ فكتب عليه السلام: تُغتق من الثلث و لها الوصية».

باب

* (الرَّجُلُ يُوصَى لِرَجُلٍ بِسَيْفٍ أَوْ صُنْدُوقٍ أَوْ سَفِينَةٍ) *

۵۵۰۹ - رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى لِرَجُلٍ بِسَيْفٍ وَ كَانَ فِي جَفْنٍ وَ عَلَيْهِ جِلْيَةٌ فَقَالَ لَهُ الْوَرِثَةُ: إِنَّمَا لَكَ النَّضْلُ وَ لَيْسَ لَكَ السَّيْفُ، فَقَالَ: لَا بَلَّ السَّيْفُ بِمَا فِيهِ لَهُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ أَوْصَى بِصُنْدُوقٍ لِرَجُلٍ وَ كَانَ فِيهِ مَا لَ فَقَالَ الْوَرِثَةُ: إِنَّمَا لَكَ الصُّنْدُوقُ وَ لَيْسَ لَكَ الْمَالُ، فَقَالَ: الصُّنْدُوقُ بِمَا فِيهِ لَهُ».

۵۵۱۰ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: هَذِهِ

را - جانم بقدايت - ميجويم، امام عليه السلام نوشت: او از محلّ ثلث آزاد ميشود، و از وصيت بهره ميبرد.

آنکه به شمشیری یا صندوقی یا کشتی ای برای دیگری وصیت کند

۵۵۰۹ - احمد بن محمد بن أبي نصر، از أبي جميله از امام رضا عليه السلام روايت کرده است، که گفت: از آن امام عليه السلام درباره مردی سؤال کردم که شمشیری را برای مردی وصیت کرد، و آن شمشیر در غلافی جا داشت، و زینتی بر روی آن غلاف بود، ولی ورثه گفتند: سهم تو آن تیغه است، و بقیه از آن تونیست، امام فرمود: نه، بلکه شمشیر و همگی متعلقاتش از آن او است، و گفت به آن امام عليه السلام معروض داشتم که مردی صندوقی را برای مردی وصیت کرد، و درون آن صندوق مالی بود، ولی ورثه گفتند: تنها این صندوق متعلق بتو است، و آن مال از آن تونیست، امام فرمود: صندوق و آنچه درون آنست از آن او است.

شرح: «فتوای مشهور نیز همین است با اینکه روایات آن سند معتمدی ندارد».

۵۵۱۰ - و محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله بن هلال، از عقبه بن خالد، از امام صادق عليه السلام روايت کرده گفت: درباره مردی از او سؤال کردم که

السَّفِينَةُ لِفُلَانٍ وَ لَمْ يُسَمَّ مَا فِيهَا وَ فِيهَا طَعَامٌ أُعْطَاهَا الرَّجُلُ وَ مَا فِيهَا؟ قَالَ: هِيَ لِلَّذِي أَوْصَى لَهُ بِهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُهَا اسْتَشْتَى مَا فِيهَا وَ لَيْسَ لِلْوَرَثَةِ شَيْءٌ».

بَابُ

*** (فِيمَنْ لَمْ يُوصَ وَ لَهُ وَرَثَةٌ فَيُقَسَّمُ بَيْنَهُمْ أَوْ يُبَاعُ عَلَيْهِمْ) ***

۵۵۱۱ - رَوَى زُرْعَةُ، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ لَهُ بَنُونَ وَ بَنَاتٌ صِغَارٌ وَ كِبَارٌ مِنْ غَيْرِ وَصِيَّةٍ وَ لَهُ خَدَمٌ وَ مَمَالِكٌ وَ عُقْدٌ كَيْفَ يَصْنَعُ الْوَرَثَةَ يِقْسِمُ ذَلِكَ الْمِيرَاثَ؟ قَالَ: إِنْ قَامَ رَجُلٌ ثِقَةً فَاسْتَمَهُمْ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَابَسَ».

۵۵۱۲ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ بَنِي وَ بَيْتُهُ قَرَابَةُ مَاتَ وَ تَرَكَ أَوْلَاداً صِغَاراً وَ تَرَكَ مَمَالِكَ لَهُ غِلْمَاناً وَ جَوَارِي وَ لَمْ يُوصَ فَمَا تَرَى فِيمَنْ يَشْتَرِي مِنْهُمْ الْجَارِيَةَ فَيَتَّخِذُهَا أُمَّ وَ لِدٍ؟ وَ مَا تَرَى فِي بَيْعِهِمْ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ لَهُمْ وَلِيٌّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ بَاعَ

گفت: این کشتی از آن فلان شخص است، و از محتوای کشتی که طعام بود نام نبرد، در اینصورت آیا باید کشتی را با هر چه در آنست به آن شخص بدهند؟ امام فرمود: کشتی و محتویاتش از آن کسی است که آنرا برای او وصیت کرده اند، مگر آنکه صاحب کشتی محتویات آن را استثنا کرده باشد، و ورثه سهمی ندارند.

باب راجع به کسی که بدون وصیت از دنیا رفته و از اینرو ترکه اش

میان ورثه قسمت یا بحساب ایشان فروخته میگردد

۵۵۱۱ - زرعه، از سماعه روایت کرده است که گفت: «از او - یعنی از امام صادق علیه السلام - درباره مردی سؤال کردم که با داشتن پسران و دختران کوچک و بزرگ، بدون وصیت بمیرد، در حالیکه خدومه و مملوکها و املاک و مزارعی داشته باشد، در اینصورت ورثه در خصوص تقسیم آن میراث باید چه اقدامی بکنند؟ امام فرمود: اگر مرد مورد وثوقی بتقسیم همگی آن ترکه میان ایشان قیام کند باکی نیست».

۵۵۱۲ - و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن موسی علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که میان من و او قرابتی بود، و او در حالی وفات یافت که اولاد خردسالی داشت، و مملوکها و غلامان و

عَلَيْهِمْ، وَ نَظَرَ لَهُمْ كَانَ مَا جُوراً فِيهِمْ، قُلْتُ: فَمَا تَرَى فِيمَنْ يَشْتَرِي مِنْهُمْ الْجَارِيَةَ
فَتَسْخِذُهَا أُمَّ وَوَلَدِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَيْمُ لَهُمْ، النَّاطِرُ فِيمَا
يُضْلِحُهُمْ، وَ تَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا عَمَّا صَنَعَ الْقَيْمُ لَهُمْ، النَّاطِرُ فِيمَا يُضْلِحُهُمْ».

بَابُ

* (الرَّجُلُ يُوصِي بِوَصِيَّةٍ فَنَسَاهَا الْوَصِيُّ وَلَا يَحْفَظُ مِنْهَا) *

* (الْأَبُ بَاباً وَاحِداً) *

۵۵۱۳ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ،
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَيَّانَ قَالَ: «كُتِبَتْ إِلَيْهِ - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - أَسْأَلُهُ عَنْ
إِنْسَانٍ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ فَلَمْ يَحْفَظِ الْوَصِيُّ إِلَّا بِأَبٍ وَاحِداً مِثْلَهَا كَيْفَ يَضَعُ فِي
الْبَاقِي؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَبْوَابَ الْبَاقِيَةَ اجْعَلْهَا فِي الْبِرِّ».

کنیزانی از خود بجای گذاشت بی آنکه وصیتی کرده باشد. نظر آن امام درباره کسیکه کنیزکی را از ایشان بخرد، و آن را ام و ولد سازد چیست؟ و درباره فروش آن از طرف ورثه چه می اندیشید؟ امام فرمود: اگر سرپرستی داشته باشند که به اصلاح کارشان قیام کند چنانکه بحساب ایشان بفروشد و امور ایشانرا زیر نظر قرار دهد، درباره ایشان ماجور خواهد بود. گفتم: پس نظر آن امام درباره کسیکه کنیزکی را از ایشان بخرد، تا او را ام و ولد قرار دهد چیست؟ فرمود: در صورتیکه قیمی از سوی ایشان که مصلحتشانرا در نظر داشته باشد او را بحسابشان بفروشد، باکی نیست. و ایشان حق ندارند از کاری که قیم مصلحت بینشان برای ایشان انجام داده است رجوع کنند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز تصرف ولی و قیم در مال صغیر».

باب آنکه وصیتی میکند، و وصی آنرا فراموش کرده

جزیکباب از آن را بخاطر نمیاورد

۵۵۱۳ - مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ صَفَّارٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مِنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَيَّانَ رَوَى كَمَا قَدْ سَمِعْنَا، قَالَ: كُتِبَتْ إِلَيْهِ - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - أَسْأَلُهُ عَنْ إِنْسَانٍ أَوْصَى بِوَصِيَّةٍ فَلَمْ يَحْفَظِ الْوَصِيُّ إِلَّا بِأَبٍ وَاحِداً مِثْلَهَا كَيْفَ يَضَعُ فِي الْبَاقِي؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَبْوَابَ الْبَاقِيَةَ اجْعَلْهَا فِي الْبِرِّ».

بَاب

* (الْوَصِيُّ يَشْتَرِي مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ شَيْئًا إِذَا بَاعَ فَيَمَّنْ زَادَ) *

۵۵۱۴ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: «كَتَبْتُ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى هَلْ لِلْوَصِيِّ أَنْ يَشْتَرِيَ شَيْئًا مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ إِذَا بَاعَ فَيَمَّنْ زَادَ يَزِيدُ وَيَأْخُذُ لِنَفْسِهِ؟ فَقَالَ: يَجُوزُ إِذَا اشْتَرَى صَحِيحًا».

بَاب

* (اخراج الرجل ابنته من الميراث لا تيانه ام ولد لايه) *

۵۵۱۵ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ السَّرِيِّ تُوِّفِيَ وَ أَوْصَى إِلَيَّ، فَقَالَ: رَجِمَهُ اللَّهُ، قُلْتُ: وَإِنَّ ابْنَهُ جَعْفَرًا وَقَعَ عَلَيَّ أُمُّ وَلَدٍ لَهُ فَأَمَرَنِي أَنْ

بساير ابواب چیست؟ پس امام علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود که بقیه ابواب را در خیرات و مبرات مصروف دار.

شرح: «این حکم میان فقهای ما مشهور است، و ابن ادریس گوید: بمیراث باز می گردد».

باب اینکه وصی چیزی از مال میت را در فروش بمزایده بخرد

۵۵۱۴ - مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، از حسین بن ابراهیم همدانی روایت کرده است که گفت: طی نامه ای توسط محمد بن یحیی به - آن امام - نوشتم که آیا برای وصی جایز است که چیزی از مال میت را که بطریق مزایده فروخته میشود، خریداری کند، و آنرا برای خودش بردارد؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتیکه معامله را بطریق صحیح انجام دهد، جایز است.

باب مردی که پسرش را بعلت مقاربت با کنیز صاحب فرزند او

از ارث محروم میسازد

۵۵۱۵ - حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الشَّاءُ، از محمد بن یحیی، از وصی علی بن سری روایت کرده است که گفت: به امام ابوالحسن موسی علیه السلام معروض داشتم که: علی بن سری وفات یافته، و مرا وصی خود ساخته و پسرش جعفر با ام ولد از وی مقاربت کرده بوده، و بهمین جهت او مرا مأمور نموده است که آن پسر را از ارث

أَخْرَجَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ، فَقَالَ لِي: أَخْرِجْهُ إِنْ كُنْتُ صَادِقًا فَصِيْبُهُ خَبْلٌ، قَالَ: فَرَجَعْتُ فَقَدَّمَنِي إِلَى أَبِي يُوسُفَ الْقَاضِي فَقَالَ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ السَّرِيِّ وَهَذَا وَصِيُّ أَبِي فَمُرُهُ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ مِيرَاثِي مِنْ أَبِي، فَقَالَ لِي: مَا تَقُولُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ هَذَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ السَّرِيِّ وَأَنَا وَصِيُّ عَلِيٍّ بْنِ السَّرِيِّ، قَالَ: فَادْفَعْ إِلَيْهِ مَالَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: أُرِيدُ أَنْ أَكَلِّمَكَ، قَالَ فَادْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ حَيْثُ لَا يَسْمَعُ أَحَدٌ كَلَامِي فَقُلْتُ لَهُ هَذَا وَقَعَ عَلَيَّ أُمٌّ وَلَدٍ لِأَبِيهِ فَأَمَرَنِي أَبُوهُ وَأَوْصَى إِلَيَّ أَنْ أَخْرِجَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَا أُورِثَهُ شَيْئًا، فَأَتَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَأَخْبَرْتُهُ وَسَأَلْتُهُ فَأَمَرَنِي أَنْ أَخْرِجَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَا أُورِثَهُ شَيْئًا فَقَالَ: اللَّهُ إِنْ أَبَا الْحَسَنِ أَمَرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَنِي ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ لِي: أَنْفِذْ مَا أَمَرَكَ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ، قَالَ الْوَصِيُّ: فَاصَابَهُ الْخَبْلُ بَعْدَ ذَلِكَ، قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَاءُ: رَأَيْتُهُ بَعْدَ

محروم سازم. امام فرمود: اگر صادق باشی او را از ارث محروم ساز، زیرا که بزودی اختلال در مشاعرش عارض خواهد شد، گفت: پس [از مدینه] باز گشتم، و جعفر مرا بنزد قاضی ابویوسف برد، و پس از تقدیم احترام و دعا گفت: من جعفر پسر علی ابن سرقی هستم، و این وصی پدر من است، پس بفرمای تا ارث پدرم را بمن تسلیم کند، قاضی رو بمن کرد و گفت: در برابر این ادعا دفاع تو چیست؟ گفتم: آری، این جعفر بن علی بن سرقی است، و من وصی علی بن سرقی هستم، قاضی گفت: پس مالش را به او تسلیم کن، گفتم: میخواهم در این باره با تو سخن بگویم: گفت: پس نزدیک من بیا، و من چندان به او نزدیک شدم که کسی سخنم را نمیشنید، آنگاه گفتم: این پسر با ام ولد پدرش مقاربت کرده، و از اینجهت پدرش مرا مأمور ساخته و توصیه کرده است که او را از شمار ورثه خارج سازم، و چیزی از میراث به او ندهم، از اینرو در مدینه بنزد موسی بن جعفر علیهما السلام شدم، و این داستان را با او گفتم، و از آن حضرت کسب تکلیف کردم. پس مرا فرمود: تا او را از جمع وراثت بیرون کنم، و چیزی به او ندهم، قاضی گفت: خدارا! براستی ابوالحسن تو را چنین فرمود؟! گفتم: آری، پس سه بار مرا قسم داد، و آنگاه گفت: فرمان او را اجراء کن، زیرا که قول حق همانست که او گفته است، وصی گفت: پس بعد از آن جعفر دستخوش اختلال شد، و ابو محمد حسن بن علی و شاء گفت:

ذَلِكَ».

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : وَمَتَى أَوْصَى الرَّجُلُ بِإِخْرَاجِ ابْنِهِ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَمْ يُحَدِّثْ هَذَا الْحَدِيثَ لَمْ يَجْزِلْ لِلْوَصِيِّ إِنفَاذُ وَصِيَّتِهِ فِي ذَلِكَ وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ :

۵۵۱۶ - مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : سَأَلْتُهُ - يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ زَيْلِ كَمَا كَانَ لَهُ ابْنٌ يَدْعِيهِ فَتَفَاهُ وَأَخْرَجَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَأَنَا وَصِيُّهُ فَكَيْفَ أَصْنَعُ ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَزِمَهُ الْوَلَدُ لِإِقْرَارِهِ بِالْمَشْهَدِ ، لَا يَدْفَعُهُ الْوَصِيُّ عَنْ شَيْءٍ قَدْ عَلِمْتَهُ .

* (بَابُ انْقِطَاعِ يَتِيمِ الْيَتِيمِ) *

۵۵۱۷ - رَوَى مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

من بعد از آن او را دیدم [که دستخوش اختلال شده بود]
شرح: « اخراج وارث از میراث خلاف اصل است. و حکم این خبر مقصور
بمورد خاص خود آنست».

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: و زمانیکه شخصی به بیرون ساختن
پسرش از میراث وصیت کند، و پسر یک چنین کاری را نکرده باشد، اجراء وصیت او
در این باره برای وصی جایز نیست، و دلیل این مدعی:

۵۵۱۶ - خبریست که احمد بن محمد بن عیسی از عبدالعزیز بن مهتدی، از
سعد بن سعد روایت کرده است که گفت: از او - یعنی امام ابوالحسن الرضا
علیه السلام - درباره مردی سؤال کردم که پسرش داشته و او را ادعاء میکرده، آنگاه
بازگشته و ویرا از میراث اخراج کرده و من وصی اویم، اکنون میباید چه کنم؟ امام
علیه السلام فرمود: فرزندی آن پسر بعثت اقرار او در حضور جمع بر او ثابت و لازم
شده است، و وصی نمیتواند او را از چیزی که میدانند دفع کند.

شرح: « توضیح مصنف - رحمه الله - و خبری که دلیل آورده جمله خبر گذشته
را بمورد منحصر میکند».

باب پایان یافتن یتیمی یتیم

۵۵۱۷ - منصور بن حازم، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده

«انْقِطَاعُ يَتِيمِ الْاِخْتِلَامِ وَهُوَ اَشْدُّ، وَ اِنْ اِخْتَلَمَ وَ لَمْ يُؤْنَسْ مِنْهُ رُشْدُهُ وَ كَانَ سَفِيْهًا اَوْ ضَعِيْفًا فَلْيُؤْمِسْكَ عَنْهُ وَ لِيْهِ مَالُهُ».

۵۵۱۸- وَ رَوَى ابْنُ اَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُثَنَّى بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ اَبِي بَصِيْرٍ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ يَتِيْمٍ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ لَيْسَ بِعَقْلِيْهِ بَأْسٌ، وَ لَهُ مَالٌ عَلَيَّ يَدِي رَجُلٍ قَارَادَ الَّذِي عِنْدَهُ الْمَالُ اَنْ يَّعْمَلَ بِهِ حَتَّى يَخْتَلِمَ وَيُدْفَعَ اِلَيْهِ مَالُهُ، قَالَ: وَ اِنْ اِخْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ لَمْ يُدْفَعْ اِلَيْهِ شَيْءٌ اَبْدًا».

۵۵۱۹- وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَاءُ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «اِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ اَشْدُّهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ دَخَلَ فِي الْاَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً وَ جَبَّ عَلَيْهِ مَا وَجَبَ عَلَيَّ الْمُخْتَلِمِيْنَ اِخْتَلَمَ اَوْ لَمْ يَخْتَلِمَ، وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ، وَ كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَاتُ وَ جَازَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ ضَعِيْفًا اَوْ سَفِيْهًا».

است، که فرمود: پایان یافتن یتیمی، احتلام است، و این همان دوران «اُشد» او (یعنی رشدی است که در قرآن در آیه ۳۴ از سوره اسراء آمده) است، و اگر محتلم شود و هنوز رشد نیافته باشد، و سفیه یا ضعیف باشد، بر عهده ولی او است که از دادن مالش به او امساک کند. *مکرم تحقیق کامپوزر علوم اسلامی*

۵۵۱۸- و ابن ابی عمیر، از مثنی بن راشد، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره یتیمی سؤال کردم که قرآن را خوانده است، و از نظر عقل نیز با کسی بر او نیست، و او مالی دارد که بدست مردی سپرده شده، و نگهدارنده مال قصد آن دارد که با آن مال فعالیت کند، تا آن یتیم محتلم شود، و مالش را به او تسلیم کند، امام فرمود: و اگر محتلم شد و عقلی نداشت، هرگز چیزی به اختیار او داده نمیشود.

۵۵۱۹- و حسن بن علی و شاء، از عبدالله بن سنان از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: زمانیکه پسر به «اُشد» خود یعنی سیزده سال برسد، و بچهارده سال داخل شود، هر چه بر محتلم شوندگان واجب است، بر او واجب میشود، چه محتلم شده باشد، و چه نشده باشد، و نیک و بد اعمالش بسود و زیانش نوشته میشود. و همه چیز برای او جایز و نافذ است مگر اینکه ضعیف یا سفیه باشد.

۵۵۲۰ - وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْيَتِيمَةِ مَتَى يُدْفَعُ إِلَيْهَا مَالُهَا؟ قَالَ: إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهَا لَا تَقْسِدُ وَلَا تُضَيِّعُ، فَسَأَلْتُهُ إِنْ كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ؟ فَقَالَ: إِذَا تَزَوَّجَتْ فَقَدْ انْقَطَعَ مَلَكَ الْوَصِيِّ عَنْهَا».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : يَعْنِي بِذَلِكَ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ.

۵۵۲۱ - وَرَوَى مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يُدْخَلُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ أَوْ عَشْرٌ».

۵۵۲۲ - وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ تِسْعَ سِنِينَ دُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَجَازَ أَمْرُهَا فِي مَالِهَا وَأَقِيمَتِ الْحُدُودُ التَّامَّةُ لَهَا وَعَلَيْهَا».

۵۵۲۳ - وَقَدْ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ «سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

۵۵۲۰ - و صفوان بن يحيى، از عیص بن قاسم روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره دختریتیم سؤال کردم که چه وقت مالش به او تسلیم میشود؟ فرمود: زمانی که بداند که آنرا فاسد و تباه نمیسازد، گفتم: پس اگر ازدواج کرده باشد؟ فرمود: زمانی که ازدواج کند، سلطه وصی از او منقطع میگردد. مصنف این کتاب - گوید: مقصود امام از این بیان زمانیست که دختر بسن نه سالگی برسد.

۵۵۲۱ - و موسی بن بکر، از زراره از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دختر تا نه سال یا ده سال بر او نگذرد بزفاف برده نشود».

شرح: «تعیین دومت معلوم میدارد نه سالگی در همه جای جهان ملاک نیست».

۵۵۲۲ - و امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که دختر به نه سال بالغ شد، مالش به او تسلیم میگردد، و تصرفش در مالش جایز و نافذ است، و حدود کامل برای او و بر او اقامه میشود.

شرح: «در منطقه حجاز و مناطق گرمسیر دختر پس از نه سالگی رحمش برابر میدارد و هر کجا که چنین بود حکمش همانست که امام علیه السلام فرموده است».

۵۵۲۳ - و روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای

«فَإِنْ آتَيْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» قَالَ: إِيْنَاَسُ الرُّشْدِ حِفْظُ الْمَالِ». ۵۵۲۴ - وَفِي رِوَايَةٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّهُ قَالَ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ إِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ يُجِبُونَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَارْتَفَعُوهُمْ دَرَجَةً».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: هَذَا الْحَدِيثُ غَيْرُ مُخَالَفٍ لِمَا تَقَدَّمَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا أُوْنَسَ مِنْهُ الرُّشْدُ وَهُوَ حِفْظُ الْمَالِ دُفِعَ إِلَيْهِ مَالُهُ وَ كَذَلِكَ إِذَا أُوْنَسَ مِنْهُ الرُّشْدُ فِي قَبُولِ الْحَقِّ أُخْتَبِرَ بِهِ، وَ قَدْ تَثَرُلُ الْآيَةُ فِي شَيْءٍ وَ تَجْرِي فِي غَيْرِهِ.

عزوجل: «پس اگر رشدی از ایشان احساس کردید اموالشان را به ایشان تسلیم کنید» سؤال کردند. پس فرمود: احساس رشد حفظ مالست.

۵۵۲۴ - و در روایت محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالله بن مغیره، از کسیکه نامش را یاد کرده از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر این آیه فرمود: زمانیکه دیدید که ایشان خاندان محمد صلی الله علیه و آله را دوست میدارند، پس ایشان را بدرجه ای ترفیع دهید.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: این حدیث مخالفتی با حدیث قبل ندارد، زیرا یتیم زمانیکه رشدی از جانب او احساس شود، که همان حفظ مال باشد، مالش به او تسلیم میشود، و همچنین زمانیکه رشد در قبول حق از او احساس شود، به اینوسیله آزمایش میشود، و این سنتی از سنن قرآنی است که گاهی آیه ای از آن درباره موضوعی نازل میشود، ولی به سنت «جری» در موارد دیگر نیز جریان می پذیرد.

شرح: «اطلاق این اخبار بخبر اول و دوم باب تقیید میشود، بدینمعنی که باید کودک دارای تمیز گشته باشد و معنی نکاح را از سفاح تشخیص دهد و خوب را از بد بداند، و الا رشد نیافته و لو پسر محتلم یا دختر نه سالش تمام شده باشد و «رشد» و «اشد» خود موضوعیت دارد».

بَابُ

* (مَا جَاءَ فِيمَنْ يَمْتَنِعُ مِنْ أَخْذِ مَالِهِ بَعْدَ الْبُلُوغِ) *

۵۵۲۵ - رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَيْسَى، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَصِيِّ أَيْتَامٍ يُدْرِكُ أَيْتَامَهُ فَيَعْرِضُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَأْخُذُوا الَّذِي لَهُمْ فَيَأْبُونَ عَلَيْهِ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قَالَ: يَرُدُّ عَلَيْهِمْ وَيُكْرِهُهُمْ عَلَيْهِ».

بَابُ

* (الْوَصِيُّ يَمْنَعُ الْوَارِثَ مَالَهُ بَعْدَ الْبُلُوغِ فَيَرْنِي لِعَجْزِهِ عَنِ التَّرْوِيجِ) *

۵۵۲۶ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَالَ: فِي رَجُلٍ مَاتَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ وَلَهُ ابْنٌ صَغِيرٌ فَأَذْرَكَ الْغُلَامَ وَذَهَبَ إِلَى الْوَصِيِّ فَقَالَ لَهُ: رَدَّ عَلَيَّ مَالِي لِأَتَرَوِّجَ قَابِي عَلَيْهِ فَذَهَبَ حَتَّى زَنَى، قَالَ: يُنَزَّمُ

باب حکم کسی که پس از بلوغ از گرفتن مال خود امتناع کند

۵۵۲۵ - احمد بن محمد بن عیسی، از سعد بن اسماعیل، از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره وصیتی سؤال کردم که یتیمان را بالغ میشوند، پس او اموالشان را برایشان عرضه میکند، و از ایشان میخواهد تا آنچه را که به ایشان تعلق دارد برگیرند، ولی ایشان از قبول این پیشنهاد امتناع میکنند، در اینصورت تکلیف او چیست؟ امام فرمود: آنرا به ایشان رد میکند و بدریافت آن مجبورشان نمیسازد.

باب وصیتی که بعد از بلوغ وارث از تسلیم مال او امتناع میکند،

و وارث بعلت عدم امکان ازدواج مرتکب زنا میشود

۵۵۲۶ - محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن قیس، از کسیکه آنرا روایت کرده نقل نموده است که امام صادق علیه السلام درباره شخصی که وفات یافته، و مردی را وصی خود ساخته، در جالی که پسر خردسال بجای نهاده، پس آن پسر بحد رشد و سن بلوغ رسیده، و نزد وصی رفته و گفته است: مال مرا بمن بازگردان تا ازدواج کنم، ولی وصی از قبول خواهش او امتناع کرده، تا آن پسر مرتکب زنا شده، امام علیه السلام

ثَلَّثِي إِنَّهُ زَنَا هَذَا الرَّجُلِ ذَلِكَ الْوَصِيُّ الَّذِي مَتَعَهُ الْمَالُ وَتَمَّ يُعْطِيهِ فُكَّانَ يَتَزَوَّجُ». قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: مَا وَجَدْتُ هَذَا الْحَدِيثَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، وَمَا رَوَيْتُهُ إِلَّا مِنْ طَرِيقِهِ حَدَّثَنِي بِهِ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ.

*** (بَابُ مَا جَاءَ فِيْمَنْ أَوْصَى أَوْ أَعْتَقَ وَعَلَيْهِ ذَنْبٌ) ***

۵۵۲۷ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ أَبِي يَحْيَى السَّعْدِيِّ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ: «كُنَّا عَلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْرُ جَمَاعَةٍ نَنْتَظِرُ أَنْ يَخْرُجَ إِذْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِيدِينَ مِنْهُ؟ قَالَتْ: أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فَقِيهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَاسْأَلِيهِ فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي مَاتَ وَتَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَانَ لِي عَلَيْهِ ذَنْبٌ مِنْ صَدَاقِي

در این باره فرمود: دو ثلث گناه این مرد بگردن آن وصیتی است که او را از مال خودش ممنوع ساخته در صورتیکه اگر آنرا پرداخته بود جوان ازدواج میکرد و مرتکب زنا نمیشد.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: من این حدیث را جز در کتاب محمد ابن یعقوب نیافتم، و جز از طریق او روایت نکردم، و راویان بسیاری آن را بر من روایت کرده اند، و از آن جمله محمد بن محمد عیصام کلینی - رضی الله عنه - از محمد بن یعقوب است.

تذکر: «محمد بن قیس» در سند تصحیف «محمد بن عیسی» است چنانکه در کافی است، و مراد محمد بن عیسی بن عبید است.

باب کسی که با داشتن دین وصیتی کند، یا برده ای را آزاد سازد

۵۵۲۷ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از جمیل بن درّاج، از زکریا بن یحیی السعدی، از حکم بن عتیبه روایت کرده است که گفت: ما جماعتی بودیم که بر در خانه امام ابو جعفر باقر علیه السلام انتظار بیرون آمدن آن امام را میکشیدیم. در همین حال زنی به جمع ما پیوست، و گفت: ابو جعفر کدامیک از شما است؟ حاضران گفتند: از او چه میخواهی؟ زن گفت: مسأله ای دارم، گفتند این (حکم) فقیه اهل عراق است از او پرس، زن گفت: شوهرم در گذشته، و هزار درهم بجا نهاده است، و من

خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِي وَ أَخَذْتُ مِيرَاثِي ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَأَدْعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ قَالَ الْحَكَمُ: فَبَيْنَا أَنَا أَحْسِبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكَ تُحَرِّكُ بِهِ أَصَابِعَكَ يَا حَكَمُ؟ فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ ذَكَرْتُ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَانَ لَهَا عَلَيْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ مِنْهُ صَدَاقَهَا وَ أَخَذْتُ [مِنْهُ] مِيرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَأَدْعَى عَلَيْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ قَالَ الْحَكَمُ: فَوَاللَّهِ مَا أَتَمَمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ: أَقَرْتُ بِنَثْقِي مَا فِي يَدَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا [قَالَ الْحَكَمُ]: فَمَا رَأَيْتُ وَاللَّهِ أَفْهَمَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطُّ».

قال ابن أبي عمير: وَ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا مِيرَاثَ حَتَّى يُقْضَى الدَّيْنُ، وَ إِنَّمَا تَرَكَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثَلَاثُ الأَلْفِ

دینی بمبلغ پانصد درهم از باب صدق بر ذمه او داشتم، پس صدق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم، سپس مردی فراز آمد، و هزار درهم بر او ادعا کرد، و من برای او شهادت دادم.

حکم گفت: پس در آن میان که من حساب میکردم امام علیه السلام از درون خانه برآمد، و گفت: ای حکم تو را چه رخ داده است که می بینم انگشتانت را در اثر آن حرکت میدهی؟ گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده، و هزار درهم بجای نهاده، و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمه شوهر داشته، از اینرو صدق و سهم الارث خود را از آن نقدینه برداشته است، سپس مردی از راه رسیده، و مدعی شده است که هزار درهم بر ذمه او داشته است، و این زن برای او شهادت داده است.

حکم گفت: پس بخدا قسم من سختم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت بدو ثلث آنچه در دست دارد شهادت داده، و میراثی برای او نیست. حکم گفت: پس بخدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

محمد بن ابی عمیر گفت: و تفسیر بیان امام اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد، و این مرد متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته، در حالیکه هزار و پانصد درهم بهمسرش و به آن مرد مدیون بوده، و بنابر این ثلث هزار درهم متعلق به

لِأَنَّ لَهَا خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ وَلِلرَّجُلِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَلَهُ ثَلَاثُهَا.

۵۵۲۸ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ أَعْتَقَ مَمْلُوكَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ قِيَمَتُهُ مِثْلَ الَّذِي عَلَيْهِ وَمِثْلُهُ جَازَ عِتْقُهُ وَإِلَّا لَمْ يَجُزْ».

۵۵۲۹ - وَفِي رِوَايَةِ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: «سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ أَنْ عَلَيْهِ دَيْنًا فَقَالَ: يَقْضِي الرَّجُلُ مَا عَلَيْهِ مِنْ دَيْنِهِ وَيَقْسِمُ مَا بَقِيَ بَيْنَ الْوَرَثَةِ، قُلْتُ: فَيَفْرَقُ الْوَصِيُّ مَا كَانَ أَوْصَى بِهِ فِي الدَّيْنِ، مِمَّنْ يُؤْخَذُ الدَّيْنُ أَمِنْ الْوَرَثَةِ أَمْ مِنَ الْوَصِيِّ؟ فَقَالَ: لَا يُؤْخَذُ مِنَ الْوَرَثَةِ وَلكِنْ الْوَصِيُّ ضَامِنٌ لَهُ».

زن او است، زیرا که طلب او پانصد درهم است، و دو ثلث هزار درهم متعلق به آن مرد است، زیرا طلب او هزار درهم است.

۵۵۲۸ - و ابن ابی عمیر از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که مملوک خود را بهنگام وفات آزاد کرده، در حالیکه دینی بر ذمه داشته است، امام فرمود: اگر قیمت آن مملوک دو برابر چیزی باشد که او بر ذمه دارد آزاد کردنش جایز است، و الا جایز نیست.

۵۵۲۹ - و در روایت ابان بن عثمان آمده است که مردی از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کرد، که بمردی وصیت کرد که دینی بر ذمه دارد. امام فرمود: مردی که بوصایت انتخاب شده دینی را که بر ذمه متوفی است می پردازد، و بقیه ترکه را میان ورثه قسمت میکند. گفتم: اگر وصی چیزی را که متوفی وصیت کرده است که در راه اداء دین صرف شود بکار دیگر رزند دین از چه کسی گرفته میشود، از ورثه یا از وصی؟ امام فرمود: از ورثه گرفته نمیشود، ولی وصی ضامن آنست.

شرح: «این خبر حمل شده است بر موردیکه وصی در پرداخت دین تسامح کند و آنرا تعویق بیندازد».

بَابُ

* (بَرَاءَةٌ ذِقَّةِ الْمَيِّتِ مِنَ الدَّيْنِ بِضَمَانٍ مَنْ يَضْمَنُهُ) *

* (لِلْغُرْمَاءِ بِرِضَاهُمْ) *

۵۵۳۰ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ فَيَضْمَنُهُ ضَامِنٌ لِلْغُرْمَاءِ، قَالَ: إِذَا رَضِيَ الْغُرْمَاءُ فَقَدْ بَرَّتْ ذِمَّةُ الْمَيِّتِ».

بَابُ

* (الْمَبِيعُ إِذَا كَانَ قَائِماً بِعَيْنِهِ وَمَاتَ الْمُشْتَرِي وَعَلَيْهِ دَيْنٌ) *

* (وَتَمَنُّ الْمَبِيعِ) *

۵۵۳۱ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ بَاعَ مَتَاعاً مِنْ رَجُلٍ فَقَبَضَ الْمُشْتَرِي الْمَتَاعَ وَ لَمْ يَدْفَعْ الثَّمَنَ، ثُمَّ مَاتَ الْمُشْتَرِي وَالْمَتَاعُ قَائِماً بِعَيْنِهِ، فَقَالَ: إِذَا كَانَ الْمَتَاعُ قَائِماً بِعَيْنِهِ رَدُّهُ إِلَى صَاحِبِ الْمَتَاعِ وَلَيْسَ لِلْغُرْمَاءِ أَنْ يُخَاصِمُوهُ».

بَابُ بَرَاءَتِ ذِقَّةِ مَيِّتٍ از دین بوسیله ضمانت

کسی که طلبکاران بضمانتش رضا دهند

۵۵۳۰ - حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که در حالی بمیرد که دینی بر ذقه داشته باشد، ولی ضامنی در مقابل طلبکاران از او ضمانت نکند. امام علیه السلام فرمود: در صورتیکه طلبکاران راضی باشند، ذقه میت بری شده است.

بَابُ مَبِيعِي كِه عِيناً مَوْجُودٌ بَاشَدُ وَمَشْتَرِي بِمِيرِدُ،

وَدَيْنِي عِلَاوَهُ بِرَبْهَائِي مَبِيعٍ بِرِذْقِهِ دَاشْتَه بَاشَدُ

۵۵۳۱ - محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از بعضی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که کالائی را به مردی بفروشد، و مشتری کالا را بی آنکه بهای آنرا پرداخته باشد دریافت کند، و آنگاه مشتری در حالی بمیرد که آن کالا عیناً موجود باشد. امام علیه السلام فرمود: در صورتیکه کالا عیناً موجود باشد؟ بصاحب کالا بازگردانده میشود، و طلبکاران حق

بَابُ

* (قَضَاءِ الدِّينِ مِنَ الدِّيَةِ) *

۵۵۳۲ — رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْرَقِيُّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي الرَّجُلِ يُقْتَلُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دِيَّتَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَهَلْ يَتْرُكُ شَيْئًا، قَالَ: إِنَّمَا أَخَذُوا دِيَّتَهُ، فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دِيَّتَهُ».

بَابُ

* (كِرَاهِيَةِ الوَصِيَّةِ إِلَى الْمَرْأَةِ) *

۵۵۳۳ — رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْأَةُ لَا يُوصَى إِلَيْهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

منازعه با او ندارند.

شرح: «مشهور میان فقهای ما آنستکه طلبکاران در ماترک میت یکسانند مگر اینکه مانند آنچه بدهکار است یا بیش از آن باقی گذارد که در اینصورت صاحب کالا به برگرفتن کالای خود اُحق و مقدم است بر سایر طلبکاران دیگر».

باب پرداختن دین از محل دیه

۵۵۳۲ — صفوان بن یحیی الأزرق، از امام ابوالحسن علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که کشته شود، در حالیکه دینی بر ذمه داشته باشد، و مالی بجای نگذاشته باشد، و اولیاء او دیه را از قاتل او بگیرند، آیا ایشان ملزمند که دین او را أداء کنند؟ امام فرمود: آری. گفتم: این در حالیست که او چیزی بجای ننهاده است، امام فرمود: ایشان دیه او را گرفته اند، و از اینرو میباید دین او را پردازند.

شرح: «در سند خبر افتادگی دارد و اصل «صفوان بن یحیی از یحیی الأزرق» صحیح است. و متن دلالت دارد که دیه در حکم مال میت است و دیون و سفارشات او را از آن ادا می کنند».

باب کراهت وصی ساختن زن

۵۵۳۳ — سکونی از امام جعفر بن محمد، از پدرانش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: زن بوصایت انتخاب

يَقُولُ: وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ».

۵۵۳۴ - وَ فِي خَيْرِ آخَرَ: «سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» قَالَ: لَا تُؤْتُوهُا شَارِبَ الْخَمْرِ وَلَا النَّسَاءَ. ثُمَّ قَالَ: وَ أَيْ سَفِيهِ أَسْفَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: إِنَّمَا يَعْنِي كَرَاهَةَ اخْتِيَارِ الْمَرْأَةِ لِلْوَصِيَّةِ، فَمَنْ أَوْصَى إِلَيْهَا لَزِمَهَا الْقِيَامُ بِالْوَصِيَّةِ عَلَى مَا تُؤْمَرُ بِهِ وَيُوصَى إِلَيْهَا فِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

بَابُ

* (مَا يَجِبُ عَلَى وَصِيِّ الْوَصِيِّ مِنَ الْقِيَامِ بِالْوَصِيَّةِ) *

۵۵۳۵ - كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «رَجُلٌ كَانَ وَصِيَّ رَجُلٍ فَمَاتَ وَأَوْصَى إِلَى رَجُلٍ

نمیشود، زیرا خدای عزوجل میفرماید: «و أموالتان را بسفیهان مدهید».

۵۵۳۴ - و در خبر دیگر از امام باقر علیه السلام از فرمان خدای عزوجل که میفرماید «و أموالتان را به نابخردان مدهید» پرسیدند، فرمود: آنرا بیاده خوران و زنان مدهید.

سپس فرمود: و کدامین سفیه از شراب خوار سفیه تر است!.

مصنف این کتاب - رَحِمَهُ اللَّهُ - گفت: مقصود، کراهت انتخاب زن برای وصیت است، ولی اگر کسی او را بوصایت بگزینند، بر وی لازمست که - بخواست خدا - بمقتضای مأموریتی که به او احاله میشود (وصیتی که به او تفویض میگردد) به امر وصیت قیام کند.

شرح: «سند خبر ضعیف است، و با خبریکه سابقاً تحت رقم ۵۴۸۶ گذشت تعارض دارد و فقهای ما جملگی وصی ساختن زن را جایز می دانند، و سفیه چه مرد و چه زن وصی نمیتواند باشد، چون آیه قرآن از وصی قرار دادن او نهی فرموده است».

آنچه بروصی وصی از جهت قیام بوصیت واجبست

۵۵۳۵ - مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ صَفَّارٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِهْ إِمَامِ أَبِي مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنِ

آخَرَ هَلْ يَلْزَمُ الْوَصِيَّ وَصِيَّةُ الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ هَذَا وَصِيَّهُ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَلْزَمُهُ بِحَقِّهِ إِنْ كَانَ لَهُ قَبْلَهُ حَقٌّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

باب

* (الرَّجُلُ يُوصِي مِنْ مَالِهِ بِشَيْءٍ لِرَجُلٍ ثُمَّ يُقْتَلُ خَطَأً) *

۵۵۳۶ - رَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ

أَوْصَى لِرَجُلٍ بِوَصِيَّةٍ مِنْ مَالِهِ ثَلَاثَ أَوْزُنٍ فَيُقْتَلُ الرَّجُلُ خَطَأً - يَعْنِي الْمَوْصِي - ؟ فَقَالَ: تُجَازُ لِهَذَا الْوَصِيَّةِ مِنْ مَالِهِ وَمِنْ دِينِهِ».

علی عسکری علیهما السلام نوشت: مردی وصی مردی بود و درگذشت، و بمردی دیگر وصیت کرده بود، در اینصورت آیا تکالیف وصایت کسیکه این مرد وصی او بوده متوجه او میشود؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشت: در صورتیکه موصی حقوق واجبی بر ذمه داشته، و أداء آنها به او وصیت کرده، و او آنها را اخراج ننموده لازم است که برای اخراج آنها وصیت کند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

شرح: «پاره‌ای از فقها این خبر را حمل کرده‌اند به موردیکه موصی اجازه داده باشد که وصی اگر خود نتوانست وصیت را انجام دهد وصیت کند دیگری عمل کند، و پاره‌ای گفته‌اند بهتر است از ولی فقیه و ورثه وصی دوم کسب اجازه کند در انجام وصیت موصی اول».

باب کسی که چیزی از مال خود را برای دیگری وصیت کند،

و آنگاه بخطا کشته شود

۵۵۳۶ - عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، از محمد بن قیس روایت کرده است که گفت: به آن

امام (باقر علیه السلام) معروض داشتم: مردی برای مردی چیزی از مال خود، ثلث یا ربع مال را وصیت میکنند، ولی آن مرد - یعنی موصی - از روی خطا کشته میشود. پس امام فرمود: این وصیت هم از اصل مالش، هم از دیه اش تنفیذ میشود.

شرح: «سؤال از این جهت است که آیا دیه قتل خطا را هم جزء مال موصی بحساب آرند یا نه، چون هنگام وصیت دیه جزء مال نبوده، و آیا ورثه میتوانند دیه را ببخشند بدون اذن موصی له یا نه، از پاسخ امام علیه السلام جواب آن آشکار است که جزء مال است و موصی له حق دارد».

۵۵۳۷ - وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِثَلَاثِ مَالِهِ ثُمَّ قُتِلَ خَطَأً، قَالَ: ثَلَاثُ دِيْنِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ».

بَابُ

* (الرَّجُلُ يُوصِي إِلَى رَجُلٍ يَوْلِيهِ وَمَالٌ لَهُمْ وَأُذِنَ لَهُ عِنْدَ الْوَصِيَّةِ) *
* (أَنْ يَتَعَمَلَ بِالْمَالِ وَالرَّيْحُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ) *

۵۵۳۸ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يُوسُفَ، عَنْ مُتَّى بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى إِلَى رَجُلٍ يَوْلِيهِ وَمَالٌ لَهُمْ وَأُذِنَ لَهُ عِنْدَ الْوَصِيَّةِ أَنْ يَتَعَمَلَ بِالْمَالِ وَ يَكُونَ الرَّيْحُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: لَا تَأْسَ بِهِ مِنْ أَجْلِ أَنَّ أَبَاهُ قَدْ أُذِنَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَهُوَ حَيٌّ».

۵۵۳۷ - و در خبر دیگری: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردند، که بثلاث مال خود وصیت کرد، و آنگاه به خطا و غیر عمد کشته شد، امام فرمود: ثلاث دین او داخل وصیت او است.

باب حکم اینکه مردی درباره فرزندان و مالش بمردی وصیت میکند، و به او اجازه میدهد که مال را سرمایه کار کند و سود میان او و فرزندان او قسمت شود

۵۵۳۸ - محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - گفت: احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن میثمی، از حسن بن علی بن یوسف، از متی بن ولید، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام برای من حدیث کرد که از آن امام سؤال کردند مردی درباره فرزندان او و مالش بمردی وصیت کرد، و بهنگام وصیت به او اجازه داد که آن مال را سرمایه کار قرار دهد، و سود معامله میان او و آن فرزندان قسمت شود، امام فرمود: باکی به آن نیست، زیرا که پدر او در زمان حیاتش به آن وصی در این باره اجازه داده است.

شرح: «مقتضای خبر آنستکه فرزندان صغیر بوده اند و در این صورت مضاربه پدر با وصی صحیح بوده، ولی بیشتر فقها صحت آنرا بطور مطلق که شامل مکلفین نیز

۵۵۳۹ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ، عَنْ خَالِدِ الطَّوِيلِ قَالَ: «دَعَانِي أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَقَالَ: «يَا بِنْتِي أَقْبِضِي مَالَ إِخْوَتِكَ الصَّغَارِ وَاعْمَلِي بِهِ وَخُذِي نِصْفَ الرِّبْحِ وَأَعْطِيهِمُ النِّصْفَ، وَلا تَيْسَرِ عَلَيْكَ ضَمَانٌ فَقَدَّمْتَنِي أُمٌّ وَلَدِي أَبِي بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى، فَقَالَتْ: إِنَّ هَذَا يَأْكُلُ أَمْوَالَكَ وَلَدِي، قَالَ: فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا أَمَرَنِي بِهِ أَبِي، فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: إِنَّ كَانَ أَبُوكَ أَمَرَكَ بِالْبَاطِلِ لَمْ أُجْزِهِ ثُمَّ أَشْهَدَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي لَيْلَى إِنَّ أَنَا حَرَكْتُه فَأَنَا لَهُ ضَامِنٌ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَصَصْتُ عَلَيْهِ قِصَّتِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: مَا تَرَى؟ فَقَالَ: أَمَا قَوْلُ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فَلَا اسْتَطِيعَ رَدُّهُ، وَأَمَا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ عَلَيْكَ ضَمَانٌ».

میشود پذیرفته اند، و پاره ای گفته اند: اجرة المثل عمل چنانچه کمتر از سود باشد زائد بر آن باید از ثلث محسوب شود».

۵۵۳۹ - ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حبجاج، از خالد الطویل روایت کرده است که گفت: پدرم هنگام احتضارش مرا فرا خواند، و گفت: فرزند عزیزم مالی برادران کوچکت را قبضه کن، و آنرا سرمایه کار قرار ده، و نصف سود را خود بردار و نیم دیگر را به ایشان واگذار، و در اینکار بر تو ضمانتی نیست، پس بعد از وفات پدرم ام و ولد او مرا بنزد [قاضی] ابن ابی لیلی برد و گفت: این مرد اموال فرزند مرا میخورد، پس من داستان ما موریتم از سوی پدرم را برای او بازگفتم. ولی ابن ابی لیلی گفت: اگر پدرت تورا بکار باطلی امر کرده باشد، من آن را تجویز نمیکنم. سپس ابن ابی لیلی شهودی بر من گرفت که اگر در آن مال تصرفی کنم ضامن باشم، پس من بنزد امام صادق علیه السلام شدم، و داستان خود را به آنحضرت معروض داشتم. و از آن حضرت کسب تکلیف کردم، امام علیه السلام فرمود: اما قول ابن ابی لیلی را، من نمیتوانم رد کنم، و اما در رابطه میان تو و خدای عزوجل ضمانتی بر عهده تو نیست.

شرح: «ابن ادریس گوید: صحت مضاربه مشروط ببودن مال تا حد ثلث است و در زائد بر آن نافذ نیست، و صاحب مسالك گوید: اگر فرزندان صغیر باشند، و پدر وصی را قیم ایشان قرار داده پس مضاربه در تمامی مال مطلقاً صحیح است، تا زمانیکه صغیر کبیر شود و چون بحد بلوغ و رشد رسید اختیار فسخ دارد، و فرقی نمی کند

بَابُ

* (إِقْرَارِ الْمَرِيضِ لِلْوَارِثِ بِدَيْنٍ) *

۵۵۴۰ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَقْرَأَ الْوَارِثَ لَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ إِذَا كَانَ الَّذِي أَقْرَبَهُ دُونَ الثَّلَاثِ».

۵۵۴۱ - وَرَوَى حَمَّادٌ، عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يُقْرَأُ الْوَارِثَ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ إِذَا كَانَ مَبْلِيًّا».

که حصه وصی از اجرة المثل کمتر باشد یا برابر یا زیادت، یا اینکه مال المضاربة بقدر ثلث باشد یا کمتر یا بیشتر».

بَابُ اِقْرَارِ مَرِيضٍ بِدَاخِتِ دَيْنٍ بَوَارِثٍ

۵۵۴۰ - حَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ رَوَى كَرْدِيهِ أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَقْرَأَ الْوَارِثَ لَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ إِذَا كَانَ الَّذِي أَقْرَبَهُ دُونَ الثَّلَاثِ».

۵۵۴۱ - وَرَوَى حَمَّادٌ، عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يُقْرَأُ الْوَارِثَ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ إِذَا كَانَ مَبْلِيًّا».

شرح: «ظاهر خبر قصور دین از ثلث است، ولی فقهای ما تا حدّ ثلث را نافذ دانند، و بنظر میرسد که جمله «دُونَ الثَّلَاثِ» را بمعنی «عِنْدَ الثَّلَاثِ» گرفته باشند».

۵۵۴۱ - وَرَوَى حَمَّادٌ، عَنِ الْحَلْبِيِّ رَوَى كَرْدِيهِ أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَقْرَأَ الْوَارِثَ لَهُ وَهُوَ مَرِيضٌ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ إِذَا كَانَ الَّذِي أَقْرَبَهُ دُونَ الثَّلَاثِ».

شرح: «جمله «يَجُوزُ إِذَا كَانَ مَبْلِيًّا» ممکن است مراد موصی له باشد و ممکن است مراد موصی باشد، در صورت اول ثروتمند بودن وی دلیل است یا قرینه بر اینکه موصی از وی مبلغی گرفته است، و در صورت دوم که مراد موصی باشد باید گفت چندان ثروتمند باشد که پس از پرداخت دین دو ثلث دیگر مال آنقدر باشد که ورثه دیگر کم بهره نمانند، و اقرار مریض نسبت به اجنبی از تمام مال است، و نسبت به وارث از ثلث، در صورتیکه موصی متهم به زیان رساندن بوارث نباشد».

۵۵۴۲ - وَ رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى لِبَعْضِ وَرَثَتِهِ بِأَنْ لَهُ عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ الْمَيِّتُ مَرْضِيًّا فَأَعْطِهِ الَّذِي أَوْصَى لَهُ».

۵۵۴۳ - وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ السَّابِرِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ اسْتَوْدَعَتْ رَجُلًا مَالًا فَلَمَّا حَضَرَهَا الْمَوْتُ قَالَتْ لَهُ: إِنْ الْمَالُ الَّذِي دَفَعْتُهُ إِلَيْكَ لِفُلَانَةٍ، وَمَاتَتِ الْمَرْأَةُ فَأَتَى أَوْلِيَاؤُهَا الرَّجُلُ وَقَالُوا: إِنَّهُ كَانَ إِصْحَابِيْنَا مَا لَا نَرَاهُ إِلَّا عِنْدَكَ، فَأَخِيفُ لَنَا مَا قَبْلَكَ شَيْءٌ أَفَيُخْلِيفُ لَهُمْ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَتْ مَأْمُونَةً عِنْدَهُ فَلْيُخْلِيفْ وَإِنْ كَانَتْ مُتَهَمَةً فَلَا يُخْلِيفْ وَيَضَعُ الْأَمْرَ عَلَى مَا كَانَ، فَإِنَّمَا لَهَا مِنْ مَالِهَا ثَلَاثَةٌ».

۵۵۴۲ - و صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که در وصیت خود اقرار کرده است که یکی از ورثه اش دینی بر ذمه او دارد، امام فرمود: اگر متوفی از نظر اخلاق و سلوک مورد اتهام نباشد، پس آنچه را وصیت کرده است بشخص مورد وصیت بپرداز.

۵۵۴۳ - و علی بن نعمان، از ابن مسکان، از علاء بن السابری روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره زنی سؤال کردم که مالی را بر مردی سپرده، پس چون ساعت مرگش فرا رسیده به او گفته است: آن مال که بتو سپرده ام متعلق بفلان زن است. پس زمانی که آن زن وفات یافته اولیاء او نزد آن مرد آمده و گفته اند، خویشاوند ما مالی داشته است، و ما آنرا جز نزد تو نمیدانیم، پس قسم یاد کن که چیزی نزد تو نیست، در اینصورت آیا باید برای ایشان قسم یاد کند؟ امام فرمود: اگر آن زن بعقیده او امین و مورد اطمینان بوده، پس میباید آن مرد قسم یاد کند، و اگر مورد اطمینان نبوده قسم یاد نکند، و کار را بر همان سیاق که بوده است قرارداد دهد، زیرا که چیزی از مال آن زن که متعلق به او است همان ثلث است. شرح: «مراد از مورد اطمینان نبودن یعنی مهم باشد که میخواست که برای وارث چیزی باقی نماند».

بَابُ

* (إِقْرَارِ بَعْضِ الْوَرَثَةِ بِعِتْقِ أَوْ دَيْنٍ) *

۵۵۴۴ - رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ عَبْدًا فَشَهِدَ بَعْضُ وَلَدِهِ أَنَّ أَبَاهُ أَعْتَقَهُ، فَقَالَ: تَجُوزُ عَلَيْهِ شَهَادَتُهُ وَلَا يَغْرَمُ، وَيُسْتَمَى الْغُلَامُ فِيمَا كَانَ لِغَيْرِهِ مِنَ الْوَرَثَةِ».

۵۵۴۵ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، وَحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مَاتَ فَأَقْرَبَ بَعْضُ وَرَثَتِهِ لِرَجُلٍ بَدَيْنٍ فَقَالَ: يَلْزَمُهُ ذَلِكَ فِي حِصَّتِهِ».

۵۵۴۶ - وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: «أَنَّهُ إِذَا شَهِدَ اثْنَانِ مِنَ الْوَرَثَةِ وَكَانَا عَدْلَيْنِ أُجِيزَ ذَلِكَ عَلَى الْوَرَثَةِ، وَإِنْ لَمْ يَكُونَا عَدْلَيْنِ أُلْزِمَا ذَلِكَ فِي حِصَّتَيْهِمَا».

بَابُ

اِقْرَارِ بَعْضِي اَزْ وَرَثَةِ بِعِتْقِ يَآ دَيْنِ

۵۵۴۴ - یونس بن عبدالرحمن، از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که از دنیا رفته، و غلامی را بجای نهاده است، پس یکی از فرزندانش شهادت داده که پدرش آن غلام را آزاد کرده است، امام فرمود: شهادت او درباره خودش تنفیذ میشود نه درباره دیگران، و غلام درباره پرداخت سهام بقیه ورثه بکار و امیدارند.

۵۵۴۵ - و ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه، و حسین بن عثمان، از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که وفات یافته، و بعضی از ورثه اش بدینی که از مردی بر ذمه دارد اقرار کرده اند، امام فرمود: این اقرار تنها برای او نسبت بخصه خودش الزام آور است.

۵۵۴۶ - و در حدیثی دیگر آمده است که چون دو وارث عادل از ورثه به این امر شهادت دهند، این شهادت بر همگی ورثه نافذ است، ولی در صورتیکه آن دو وارث عادل نباشند، اقرارشان نسبت بسهم خودشان الزام آور است.

بَاب

* (الرَّجُلُ يَمُوتُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَهُ عِيَالٌ) *

۵۵۴۷ - رَوَى ابْنُ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ بِإِسْنَادِهِ أَنَّهُ «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يَمُوتُ وَ يَتْرُكُ عِيَالًا وَعَلَيْهِ دَيْنٌ فَيُنْفَقُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَالِهِ؟ قَالَ: إِنْ اسْتَيْقَنَ أَنَّ الَّذِي عَلَيْهِ يُحِيطُ بِجَمِيعِ الْمَالِ فَلَا يُنْفَقُ عَلَيْهِمْ، وَإِنْ لَمْ يُسْتَيْقَنَ فَلَيُنْفَقُ عَلَيْهِمْ مِنْ وَسْطِ الْمَالِ».

بَاب

* (نَوَادِرُ الْوَصَايَا) *

۵۵۴۸ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ حَمِيدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ؛ وَغَيْرِهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَعْتَقَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ غِلْمَانِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ شِرَارَهُمْ وَأَمْسَكَ خَيْرَهُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَتَ تَعْتِقُ هَؤُلَاءِ وَ

باب درباره مرد عیالمندی که بمیرد و دینی بر ذمه خود داشته باشد

۵۵۴۷ - ابن ابی نصر بزندی به اسناد خود روایت کرده است که از آن امام درباره مردی سؤال کردند که بمیرد، و عیالی از خود بجای گذارد، و دینی بر ذمه داشته باشد، در اینصورت آیا جایز است که از مال او بر عیالش نفقه کنند؟ امام فرمود: اگر یقین حاصل شود که آن دین همگی مال را فرا میگیرد، به ایشان نفقه نکنند، و اگر چنین یقینی حاصل نشود، میباید از اصل مال به ایشان نفقه کنند.

شرح: «البته باید در مورد انفاق بر آنان اسراف و زیاده روی نشود تا مقدار مال و دین منجز شود و کسر نیاورد».

باب نوادر و اخبار متفرقه مربوط بوصایا

۵۵۴۸ - محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از عبدالله بن جبلة؛ و غیر او، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابو جعفر هنگام رحلتش از غلامان خود بدترینشان را آزاد ساخت و بهترینشان را نگاه داشت، من گفتم: ای پدر آنان را آزاد میسازی و اینان را نگاه میداری! فرمود: آنان گاهی ضربتی از من دریافت کرده اند، پس این آزادی بجای آن.

تُمْسِكُ هَوْلَاءُ! فَقَالَ: إِنَّهُمْ قَدْ أَصَابُوا مِنِّي ضَرْبًا فَيَكُونُ هَذَا بِهَذَا».

۵۵۴۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَاءُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَرَضَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثَلَاثَ مَرَضَاتٍ فِي كُلِّ مَرَضَةٍ يُوصِي بِوَصِيَّتِهِ، فَإِذَا أَفَاقَ أَمْضَى وَصِيَّتَهُ».

۵۵۵۰ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يَقُولُ النَّاسُ فِي الْوَصِيَّةِ بِالثَّلْثِ وَ الرَّبِيعِ عِنْدَ مَوْتِهِ أَشْيَاءٌ صَحِيحٌ مَعْرُوفٌ، أَمْ كَيْفَ صَنَعَ أَبُوكَ؟ فَقَالَ: الثَّلْثُ ذَلِكَ الَّذِي صَنَعَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۵۵۵۱ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ سَلْمَى مَوْلَاةٍ وَكَدَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتْ: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةَ فَأُغْمِي عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَعْظَمُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ

۵۵۴۹ - و حسن بن علی و شاء، از عبدالله بن سنان، از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام سه بار بیمار شد، که در هر بیماری وصیته میکرد، پس چون صحت خود را باز می یافت وصیتش را خود اجراء میکرد.

۵۵۵۰ - و ابن ابی عمیر، و صفوان بن یحیی، از عبدالرحمن بن حججاج روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن علیه السلام سؤال کردم که آیا آنچه مردم درباره وصیت پدر شما میگویند، حاکی از اینکه آن حضرت بهنگام رحلتش به ثلث و ربع وصیت کرده است چیزی صحیح و معروفست؟ و اگر چنین نبوده پدر شما چگونه عمل فرموده است؟ امام فرمود: ثلث، همان چیز است که پدرم علیه السلام بجا آورده است.

شرح: «یعنی آنچه پدرم وصیت کرده همانست که ثلث معین کرده است، و ما همه آنرا پذیرفته ایم و ورثه راضی هستند».

۵۵۵۱ - و محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از سلمی پرستار پسر حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: من بهنگام احتضار امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت بودم، پس حال غشوه ای به او دست داد، و چون

الْحُسَيْنِ - وَهُوَ الْاَفْطُسُ - سَبْعِينَ دِينَارًا، قُلْتُ: اَتُعْطِي رَجُلًا حَمَلَ عَلَيْكَ بِالشَّفَرَةِ؟ فَقَالَ: وَيَحَلِكِ اَمَّا تَقْرَيْنِ الْقُرْآنَ!؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: اَمَّا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ».

۵۵۵۲ - وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عَمِيْرٍ، عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أَبِي حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَقُلْتُ لَهُ: أَوْصِ، فَقَالَ: هَذَا ابْنِي - يَعْنِي عَمْرًا - فَمَا صَنَعَ فَهُوَ جَائِزٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَدْ أَوْصَى أَبُوْنَا وَأَوْجَزَ، قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُ أَمَرَ وَأَوْصَى لَكَ بِكَذَا وَكَذَا، فَقَالَ: أَجْزُ، قُلْتُ: فَأَوْصَى بِتَسْمِيَةِ مُؤْمِنَةٍ عَارِفَةٍ، فَلَمَّا أَعْتَقْنَاهَا بَانَ أَنَّهَا لَيْغَيْرِ رَشْدَةٍ فَقَالَ: قَدْ أَجْزَأَتْ عَنْهُ إِنَّمَا مَثَلُ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ اشْتَرَى أَصْحِيَّةً عَلَى أَنَّهَا سَمِيَةٌ فَوَجَدَهَا مَهْزُولَةً فَقَدْ أَجْزَأَتْ عَنْهُ».

بهوش آمد، فرمود: هفتاد دینار به حسن بن علی بن علی بن الحسین - معروف به اَفطُس - بپردازید. گفتم: آیا به آن مردی که با کارد بزرگ و خنجر [بقصد کشتنت] بر تو حمله برده عطیه می بخشی؟! فرمود: وای بر تو! آیا قرآن را نمی خوانی؟ گفتم: چرا، فرمود آیا نشنیده ای که خداوند عزوجل میگوید: «کسانی که آنچه را خدا امر به پیوستنش فرموده است می پیوندند، و از پروردگارشان بیم همیدارند، و از بدی حساب میهراسند».

شرح: «آیه مبارکه در مورد وصف مردمان شایسته و خردمند است که اعمالشان موجب رضایت و خشنودی خداوند است و جزای آن عاقبت بخیری و بهشت جاودانه خواهد بود چنانکه در سوره رعد آیه ۲۳ آمده است».

۵۵۵۲ - و ابن ابی عمیر، از عمار بن مروان روایت کرده است، که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: پدرم را ساعت مرگ فرا رسید، او را گفتم: وصیت کن، گفت: این پسر منست - و اشاره به عمر داشت - پس هر کار که او بکند جایز و نافذ است. امام صادق علیه السلام فرمود: پدر تو مختصر و مفید وصیت کرده برای شما چنان و چنین وصیت کرده است فرمود: انجام ده ، گفتم: وصیت کرده کنیزی با ایمان و عارف بحق اهل بیت را آزاد کنیم، ولی وقتی او را آزاد کردیم معلوم شد که او از نکاح شرعی نیست فرمود: برای او کفایت کرد زیرا این مثل کسی است که قربانی را بشرط قربه بودن بخرد، ولی آنرا لاغر بیابد، و همان او را کفایت کرده است.

۵۵۵۳ - وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَيْهِ - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - رَجُلٌ مَاتَ وَجَعَلَ كُلُّ شَيْءٍ فِي حَيَاتِهِ لَكَ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَوَلَدٌ، ثُمَّ إِنَّهُ أَصَابَ بَعْدَ ذَلِكَ وَوَلَدًا وَ مَتَّعَ مَالَهُ ثَلَاثَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِأَلْفٍ دِرْهَمٍ، فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تُعَلِّمَنِي رَأْيَكَ لِأَعْمَلٍ بِهِ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْلِقْ لَهُمْ».

۵۵۵۴ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَجُلٌ جَعَلَ لَكَ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - شَيْئًا مِنْ مَالِهِ، ثُمَّ اخْتَجَّ إِلَيْهِ أَيَّاخُذُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ يَبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: هُوَ بِالْخِيَارِ فِي ذَلِكَ مَا لَمْ يُخْرِجْهُ عَنْ يَدِهِ وَ لَوْ وَصَلَ إِلَيْنَا لَرَأَيْنَا أَنْ نُؤَاسِيَهُ بِهِ وَ قَدْ اخْتَجَّ إِلَيْهِ، قَالَ: وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَوْصَى لَكَ - جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ - بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ مِنْ مَالِهِ وَ أَوْصَى لِأَقْرِبَائِهِ مِنْ قَبْلِ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ، ثُمَّ إِنَّهُ غَيَّرَ

۵۵۵۳ - و عبدالله بن جعفر جمیری، از حسن بن مالک روایت کرده است که گفت: به آن امام - یعنی علی بن محمد علیهما السلام - نوشتم: مردی مرده است در حالیکه در زمان حیات خود هر چیزی را که داشته بشما اختصاص داده، و او در آن زمان اولادی نداشته است، سپس بعد از انجام این امر از وجود فرزندان برخوردار شده است، و مبلغ مال او سه هزار درهم است، و من اکنون هزار درهم را برای شما فرستاده‌ام، پس اگر صلاح بدانی - خدا مرا فدایت کناد! - نظر خود را بمن اعلام فرمای، تا آنها بکار بندم. امام در پاسخ نوشت: آن مال را بنفع ایشان آزاد ساز. شرح: «اطلاق دو سوم مال یا بجهت عدم تنفیذ ورثه بوده یا چون صغیر بوده اند یا برای عدم اقباض».

۵۵۵۴ - و محمد بن یعقوب کلینی - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که گفت: به امام علی بن محمد علیهما السلام نوشتم: مردی - خدا مرا فدای تو کناد - چیزی از مال خود را برای شما قرار داده، و پس از آن به آن مال محتاج شده. در اینصورت آیا آنها برای خود بردارد، یا برای شما بفرستد؟ امام فرمود: تا هر زمان که آن را از دست خود خارج نساخته در اتخاذ تصمیم مختار است، و در صورتی هم که آن مال بدست ما میرسید، هر آینه رأی

الْوَصِيَّةَ فَحَرَّمَ مَنْ أَعْطَى، وَأَعْطَى مَنْ حَرَّمَ، أَيَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ بِالْخِيَارِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ».

۵۵۵۵ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى الْعَبِيدِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: «سَأَلْتُ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِثَلَاثَةِ بَعْدَ مَوْتِهِ فَقَالَ: ثَلَاثِي بَعْدَ مَوْتِي بَيْنَ مَوَالِيٍّ وَمَوَالِيَّاتِي، وَلِأَبِيهِ مَوَالٍ يَدْخُلُونَ مَوَالِيَّ أَبِيهِ فِي وَصِيَّتِهِ بِمَا يُسَمُّونَ مَوَالِيَّةَ أُمَّ لَا يَدْخُلُونَ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَدْخُلُونَ».

۵۵۵۶ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقِبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ - يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - يَهُودِيٍّ مَاتَ وَأَوْصَى لِذِيانِهِ بِشَيْءٍ أَقْدِرُ عَلَيَّ أَخْذِهِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ

ما آن بود که در آن مال که اکنون به آن محتاج شده است با او مواسات کنیم. شرح: «این خبر را در کافی در مواردیکه احتمال نقل آن میرفت نیافتم شاید در رسائل کلینی بوده و آن کتاب در دست نیست و ناپود شده است».

همچنین گفت: و به آن امام علیه السلام نوشتم: مردی چیز معلومی از مال خود را بِنفع تو - که خدا مرا فدایت کند! - و بِنفع خویشان پدری و مادریش وصیت کرده، و پس از آن وصیت خود را تغییر داده، چنانکه شخص مورد عطائی را محروم کرده، و شخص محرومی را مورد عطا ساخته است. آیا چنین عملی برای او جایز است؟ امام علیه السلام نوشت: او تا زمانیکه مرگش فرا رسد، در همگی این امور مختار است.

۵۵۵۵ - وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْعَبِيدِيِّ، از حسن بن راشد، روایت کرده است که گفت: از امام عسکری علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که نسبت بثلاثش پس از مرگش وصیت کرده، و گفته است: ثلث من پس از وفاتم میان موالی و موالیاتم قسمت شود، و پدر او نیز موالی ای دارد، در اینصورت آیا موالی پدرش بنام موالیش در وصیت داخل میشوند یا نه؟ حضرتش نوشت: داخل نمیشوند.

۵۵۵۶ - وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقِبٍ در روایت خود گفته است: مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، از مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، در حدیث خود برای ما گفت: «عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ به امام ابوالحسن - یعنی علی بن محمد علیهما السلام - نوشت: مردی یهودی مرده است، و برای طلبکارانش چیزی را وصیت کرده است که من میتوانم آنرا بردارم، آیا جایز است که

أَخَذَهُ فَأَذَقَهُ إِلَى مَوَالِيكَ أَوْ أَنْفِذَهُ فِيمَا أُوصِي بِهِ الْيَهُودِيُّ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
أَوْصِلُهُ إِلَيَّ وَعَرَّفْنِيهِ لِأَنْفِذَهُ فِيمَا يَتَّبِعِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

۵۵۵۷ - وَرَوَى الشَّكُونِيُّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَقْرَبَ عِنْدَ مَوْتِهِ فَقَالَ لِفُلَانٍ وَ لِفُلَانٍ لِأَحَدِهِمَا عِنْدِي أَلْفٌ دِرْهَمٍ ثُمَّ مَاتَ عَلِيٌّ بِتِلْكَ الْحَالِ فَقَالَ: أَيُّهُمَا أَقَامَ الْبَيْتَةَ فَلَهُ الْمَالُ فَإِنْ لَمْ يَقُمْ أَحَدٌ مِنْهُمَا الْبَيْتَةَ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا يَضْفَانِ».

۵۵۵۸ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «إِنْ فِي بَلَدِنَا رُتْمًا أُوصِيَ بِالْمَالِ لِآلِ مُحَمَّدٍ فَيَأْتُونِي بِهِ فَأَكْرَهُ أَنْ أَخِمْلَهُ إِلَيْكَ حَتَّى أَسْتَأْمِرَكَ، فَقَالَ: لَا تَأْتِنِي بِهِ وَلَا تَعْرَضْ لَهُ».

من آنرا بگیرم، و بموالی شما بپردازم، یا آنکه آنرا در طریق وصیتی که آن یهودی تعیین کرده است اجراء کنم؟ حضرتش علیه السلام نوشت آن مال را برای من بفرست، و از میان اموال من بشناسان تا این شاء الله تعالی در موردی که سزاوار آنست اجراء نمایم.

شرح: «شیخ طوسی (ره) آنرا حمل کرده است بر اینکه امام علیه السلام برای دادن به طلبکاران واقعی وی طلب کرده است».

۵۵۵۷ - وَسَكُونِيُّ بِهِ اسْتِئْذَانٌ رَوَيْتُ كَرْدَةً وَ كَفْتَهُ اسْتِئْذَانٌ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِبَارَةُ مَرْدِي كِه بَهَنگَام مَرگَش اقرار كرد، و گفت: هزار درهم از فلان شخص و فلان شخص، یکی از آن دو نزد منست، و پس از این اقرار در همان حال ببرد، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر یک از آن دو که دلیل روشنی اقامه کند - یعنی دو شاهد عادل - مال متعلق به او است، و در صورتیکه هیچیک از آن دو دلیل روشنی اقامه نکرد آن مال در میان ایشان تنصیف میشود.

۵۵۵۸ - وَ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ، از احمد بن حمزه روایت کرده است که گفت: به آن امام (علی بن موسی) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ معروض داشتم که: در شهر ما بسا اتفاق می افتد که مال برای آل محمد مورد وصیت واقع میشود، پس آنرا نزد من می آورند، ولی من خوش نمیدارم که بدون کسب تکلیف از شما آنرا بسوی شما حمل کنم، امام فرمود: آنرا برای من میاور، و مداخله در آن مکن.

شرح: «شاید نهی از روی تقیه بوده یا بجهت عدم اطمینان بر اهلیت وکیل برای

۵۵۵۹ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَوْصِي رَجُلٌ بِثَلَاثِينَ دِينَارًا يُؤَلِّدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ فَأَتَى بِهَا الرَّجُلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِدْفَعُهَا إِلَى فُلَانٍ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ كَانَ مُعِيلاً مُقِيلاً فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: إِنَّمَا أَوْصِي بِهَا الرَّجُلُ يُؤَلِّدُ فَاطِمَةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهَا لَا تَقَعُ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هِيَ تَقَعُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَ لَهُ عِيَالٌ».

۵۵۶۰ - وَ رَوَى ابْنُ فَضَالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «إِنَّ رَجُلًا أَوْصَى إِلَيَّ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يُشْرِكَ مَعِيَ ذَا قَرَابَةٍ لَهُ فَفَعَلَ، وَ ذَكَرَ الَّذِي أَوْصَى إِلَيَّ أَنَّ لَهُ قَبْلَ الَّذِي أَشْرَكَهُ فِي الْوَصِيَّةِ خَمْسِينَ وَ مِائَةَ دِرْهَمٍ وَ عِنْدَهُ رَهْنٌ بِهَا جِامٌ مِنْ فِضَّةٍ فَلَمَّا هَلَكَ الرَّجُلُ أَنْشَأَ الْوَصِيُّ يَدْعِي أَنَّ لَهُ قَيْلَةً أَكْرَارَ جِنَّةٍ، قَالَ: إِنَّ أَقَامَ الْبَيْتَةَ وَ إِلَّا فَلَا شَيْءَ لَهُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَيَجِلُّ لَهُ

و كالتالي، هر چند ثقه است».

۵۵۵۹ - و محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت: مردی سی دینار برای اولاد فاطمه علیها السلام وصیت کرد، پس وصی او آنرا نزد امام صادق علیه السلام آورد، ولی امام فرمود: آن را بفلان پیرمرد از اولاد فاطمه علیها السلام تسلیم کن، و او شخصی عیالمنند و تنگدست بود، پس آورنده مال گفت: همانا که آن مرد آنرا برای اولاد فاطمه علیها السلام وصیت کرده است، امام فرمود: این مبلغ همگی اولاد فاطمه علیها السلام را فرامیگیرد، ولی این مرد عیالوار را کفایت میکند.

۵۵۶۰ - و ابن فضال، از علی بن عقبه، از برید بن معاویه روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که مردی بمن وصیت کرد، پس من از او خواستم که خویشاوندی از خود را با من شریک سازد، و او چنین کرد، و آن مرد که مرا وصی خود ساخته بود گفت که صد و پنجاه درهم از شخصی که او را شریک وصیت ساخته است طلبکار است، و جامی از نقره به گروگانی آن نزد او هست، و موجود است، ولی چون آن مرد از دنیا رفت وصی او بطرح ادعائی آغاز کرد، دائر بر اینکه چندین کتر گندم از او طلب دارد. امام فرمود: اگر گواه روشنی

أَنْ يَأْخُذَ مِمَّا فِي يَدَيْهِ شَيْئًا؟ قَالَ: لَا يَجِلُّ لَهُ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا اغْتَدِيَّ عَلَيْهِ فَأَخَذَ مَالَهُ فَقَدَرَ عَلَى أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِهِ مَا أَخَذَ أَيْجِلُّ ذَلِكَ لَهُ؟ فَقَالَ: إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِثْلَ هَذَا».

۵۵۶۱ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي دَنَانِيرُ وَكَانَ مَرِيضًا فَقَالَ لِي: إِنَّ حَدَثَ بِي حَدَثٌ فَأَعْطِ فُلَانًا عِشْرِينَ دِينَارًا وَأَعْطِ أُخْتِي بَقِيَّةَ الدَّنَانِيرِ، فَمَاتَتْ وَلَمْ أَشْهَدْ مَوْتَهُ، فَأَتَى رَجُلٌ مُسْلِمٌ صَادِقٌ فَقَالَ لِي: إِنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ: أَنْظُرْ إِلَى الدَّنَانِيرِ الَّتِي أَمَرْتَكَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أُخْتِي فَتَصَدَّقَ مِنْهَا بِعِشْرَةِ دَنَانِيرٍ أَفِيئَهَا فِي الْمُسْلِمِينَ، وَلَمْ تَعْلَمْ أُخْتَهُ أَنَّ عِنْدِي شَيْئًا؟ فَقَالَ: أَرَى أَنْ تَصَدَّقَ مِنْهَا بِعِشْرَةِ دَنَانِيرٍ كَمَا قَالَ».

اقامه کند ادعایش مسموع است، و الا هيچگونه حقی ندارد. گفتم: عرض کردم آیا برای او حلالست که چیزی از مال متوفی را که در دست او است بردارد؟ فرمود: برای او حلال نیست، گفتم: بنظر شما اگر مردی را مورد تعدی قرار دهند، و مالش را بگیرند، و او قدرت و فرضتی بیابد که آنچه از مالش را گرفته اند بازستاند آیا این کار برای او حلالست؟ امام فرمود: این مثل آن مورد نیست.

۵۵۶۱ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، از عبدالله بن حبیب، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است که گفتم: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که دینارهایی نزد من داشت، و او در اینحال مریض بود، پس با من گفتم: اگر حادثه ای برای من رخ داد بفلان شخص بیست دینار بده، و بقیة دینارها را بخواهرم تحویل ده، و آنگاه او درگذشت، و من در زمان و مکان مرگ او حضور نداشتم، پس مرد مسلمان راستگوئی نزد من آمد، و گفتم: او مرا مأمور ساخته است تا بتو بگویم، آن دینارها را که گفته بودم بخواهرم بدهی بنظر بیاور، و ده دینار از آن را برسم صدقه میان مسلمین قسمت کن. و این درحالی بود که خواهر او نمیدانست که چیزی نزد من هست. امام فرمود: من چنین می بینم که ده دینار از آن را، چنانکه او گفته است برسم صدقه ببخشی.

تذکر: «عبدالله بن حبیب» در سند خبر تصحیف «عبدالله بن جبلة» است زیرا

۵۵۶۲ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» قَالَ: هُوَ شَيْءٌ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ، قُلْتُ: فَهَلْ لِيذَلِكَ حَدٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: أَذْنِي مَا يَكُونُ ثُلُثَ الثَّلَاثِ».

۵۵۶۳ - وَرَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الثُّعْمَانِ، عَنِ الْفَضِيلِ مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَشْهَدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى وَصِيَّتِهِ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةً مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَآخَرَ لَمْ أَحْفَظْ اسْمَهُ».

۵۵۶۴ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ،

عبدالله بن حبيب در رجال در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است».

۵۵۶۲ - و محمد بن احمد بن يحيى، از محمد بن عيسى، از محمد بن سنان از عمار بن مروان، از سماعة بن مهران در باره قول خداى تعالى: «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» - يعنى در باره والدين و اقربين به معروف وصيت كنيد، كه اين حقى بر عهده متقين است امام فرمود: اين حكم چيزيست كه خداوند عزوجلّ براى امام وقت قرار داده است. معروض داشتم كه آيا براى مورد وصيت حد معيني هست؟ فرمود: آرى. گفتم: چه قدر است؟ فرمود: كمترين آن يك نهم تر كه است.

شرح: «معنى كه امام فرموده تاويل آيه است و كسيكه مالى باقى ميگذارد نيك است براى صاحب زمانش مبلغى معين دارد و بدان وصيت كند».

۵۵۶۳ - و يونس بن عبدالرحمن، از داود بن نعمان، از فضيل مولای امام صادق عليه السلام و او از آن امام روايت کرده است كه فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله بر وصيتش بعلی عليه السلام چهار ملك از بزرگان ملائكه: جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملكى ديگر را كه نامش را بيايد ندارم شاهد گرفت.

۵۵۶۴ - و محمد بن يعقوب كليني - رضى الله عنه - از حميد بن زياد، از ابن سماعه، از سليمان بن داود، از على بن ابي حمزه روايت کرده است كه گفت: به امام

عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قُلْتُ لَهُ: «إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِكَ مَا تِ وَتَرَكَ وَلَدًا صِغَارًا وَتَرَكَ شَيْئًا وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَيْسَ يَعْلَمُ بِهِ الْغُرَمَاءُ، فَإِنْ قَضَى لِعُرْمَانِهِ بَقِي وَوَلَدُهُ لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ فَقَالَ: أَنْفَقَهُ عَلَى وُلْدِهِ».

۵۵۶۵ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُدَبِّرُ مَمْلُوكَهُ أَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَصِيَّةِ».

۵۵۶۶ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي الْحَلَالِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ أَوْصَى إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَهُمَا فِي ذَلِكَ السَّنِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَلَا يَكُونُ لِيَسَوَاهُمَا فِي أَقَلِّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ».

ابوالحسن علیه السلام گفتم: یکی از موالی شما در گذشته، و اولاد خردسالی و چیزی از خود بجای گذاشته، و دینی هم بر ذمه دارد، و طلبکاران از آن چیز خبر ندارند، و هرگاه آن چیز بطلبکاران او پرداخته شود، اولاد او بی هیچ چیزی میمانند، پس امام فرمود: آن را بر اولاد او نفقه نکن.

شرح: «راوی این خبر علی بن ابی حمزه بطائنی است و او را کذاب و ضعیف گفته اند، و بعلاوه خبرش معارض است با خبر بزنطی که تحت رقم ۵۵۴۷ گذشت، و نیز مخالف است با فرمایش خداوند که فرموده «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنَ» مادامی بورثه بهره ای از ماترک میرسد که پس از وصیت میت از مورد ثلث و یا أداء دیون چیزی باقی ماند و در آیه قید شده که ارث پس از أداء دین است».

۵۵۶۵ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ رَوَيْتَ كَرْدَةَ اسْتِ كَهْ كَقْتِ: اَزْ اَنْ اَمَامِ دَر بَارَةِ مَرْدِي سَوَالِ كَرْدَمْ كَهْ حَكَمِ «تَدِير» رَا دَر بَارَةِ غَلَامَشْ اَجْرَا مِي كَنْدِ، اَيَا حَقْ دَارْدْ كَهْ دَر اَمْرِ تَدِيرِ اَوْ رَجُوعِ كَنْدِ؟ اَمَامِ فَرَمُود: آري، اَنْ بِمَنْزِلَةِ وَصِيَّةِ اسْتِ.

۵۵۶۶ - وَ عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، اَزْ زِيَادِ بْنِ ابِي الْحَلَالِ رَوَيْتَ كَرْدَةَ اسْتِ، كَهْ كَقْتِ: اَزْ اَمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر بَارَةِ رَسُولِ خِدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَوَالِ كَرْدَمْ، كَهْ اَيَا اَنْ حَضْرَتِ بَهَنْگَامِ اَنْشَاءِ وَصِيَّةِ بَهْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَسَنِ وَحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَمْ وَصِيَّةِ كَرْدَةَ اسْتِ؟ فَرَمُود: آري. كَقْتِ: وَ دَر اَنْ حَالِ كَهْ ايشان دَر

باب

* (الْوَقْفِ وَالصَّدَقَةِ وَالتَّحْلِ) *

۵۵۶۷ - كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَى أَبِي عَمَدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «فِي الْوَقْفِ وَمَا رُوِيَ فِيهَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَقُوفُ تَكُونُ عَلَى حَسَبِ مَا يُوقَفُهَا أَهْلُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

۵۵۶۸ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنِّي وَقَفْتُ أَرْضاً عَلَى وُلْدِي وَفِي حَجِّ وَوُجُوهِ بَرٍّ وَكَفٍّ فِيهِ حَقٌّ بَعْدِي وَ لَمَنْ بَعْدَكَ وَقَدْ أَزَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ الْمَجْرَى، فَقَالَ: أَنْتَ فِي حِلٍّ وَمُوسَعٌ لَكَ».

۵۵۶۹ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَوَى بَعْضُ مَوَالِكَ عَنْ

چنین سنی میزیسته اند؟ فرمود: آری. ولی برای غیر آن دو در کمتر از پنجاه سال چنین امری واقع نمیشود.

باب وقف و صدقه و عطیه و هبه

۵۵۶۷ - مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ الصَّفَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - طَى نَامَهُ إِلَى بِيهِ إِمَامِ أَبُو مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر بَارَةِ أَوْقَافٍ وَرَوَايَاتِي كِهَ أَرِ بِدِرَانِ آن إِمَامِ دَر اِيْنِ خِصُوصِ رَسِيْدِهِ اسْتِ سَوَّالِ كَرْد. إِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأ نَامَهُ إِلَى پَاسِخِ فَرْمُودِ كِهَ: وَقْفِ هَا (مَوْقُوفَاتِ) بِخَوَاسْتِ خِدَايِ تَعَالَى بِرِ آن كُونِه كِهَ وَاقِفِيْنِ أَنَا تَعْيِيْنِ كَرْدِهَ اِنْدَ جَرِيَانِ مِي پَذِيْرِنْد.

۵۵۶۸ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، أَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْيَقْطِينِيِّ، أَرِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، أَرِ أَبُو الْحَسَنِ رَوَايَتِ كَرْدِهَ اسْتِ كِهَ كَفْتِ: طَى نَامَهُ إِلَى بِيهِ إِمَامِ أَبُو الْحَسَنِ سَوْمِ مَعْرُوضِ دَاشْتَم كِهَ: مَن زَمِيْنِي رَا بِرِ فَرَزَنْدَانِمِ وَ دَر كَارِ حَجِّ وَ وَجُوهِ بِرِ وَقْفِ كَرْدَمِ، وَ بِرَايِ شِمَا وَ بِرَايِ إِمَامِ بَعْدِ أَرِ شِمَا، پَسِ أَرِ خُودِمِ دَرِ آن وَقْفِ حَقِّي مَنظُورِ شِدِهَ بُوْد، وَ مَن اَنْرَا أَرِ اِيْنِ مَجْرِي زَايِلِ سَاخْتَمِ، پَسِ إِمَامِ (عَلِيهِ السَّلَامُ) فَرْمُود: تُو بِجَلِّ هَسْتِي وَ دَسْتِ تُو دَر فَعَالِيْتِ بَا زِ اسْتِ.

شرح: «جواز ظاهراً به جهت عدم تمامیت وقف است به عدم قبض و اقباض».

۵۵۶۹ - وَ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ دَر رَوَايَتِ خُودِ آوْرْدِهَ اسْتِ كِهَ: بِهَ آن إِمَامِ

أَبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ كُلُّ وَقْفٍ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَى الْوَرَثَةِ، وَكُلُّ وَقْفٍ إِلَى غَيْرِ وَقْتٍ جَهْلٌ مَجْهُوٌّ بَاطِلٌ مَرْدُودٌ عَلَى الْوَرَثَةِ، وَأَنْتَ أَغْلَمُ بِقَوْلِ آبَائِكَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَكَتَبْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ هَكَذَا عِنْدِي».

۵۵۷۰ - وَرَوَى عَمَدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعُبَيْدِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رَشِيدٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَيْهِ: جُعِلَتْ فِدَاكَ لَيْسَ لِي وَلَدٌ وَلَا لِوَلَدِي ضِيَاعٌ وَرَثَتُهَا عَنْ أَبِي وَبَعْضُهَا اسْتَفَدْتُهَا وَلَا آمَنْ مِنْ الْحَدَثَانِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِي وَلَدٌ وَحَدَّثَ بِي حَدَّثَ فَمَا تَرَى جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْ أَقِفَ بَعْضُهَا عَلَى فُقَرَاءٍ إِخْوَانِي وَالْمُسْتَضْعَفِينَ، أَوْ أَيْعَهَا وَأَتَصَدَّقَ بِشَمَنِهَا فِي حَيَاتِي عَلَيْهِمْ؟ فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ لَا يَنْفَعَهُ الْوَقْفُ بَعْدَ مَوْتِي،

(علیه السلام) گفتم: یکی از موالی شما از پدرانیت علیهم السلام روایت کرده است، هر وقتی که تا وقتی معلوم باشد اجراء احکام آن بر ورثه واجبست، و هر وقتی که بدون وقت باشد، جهلی مجهول و باطلی مردود است. و تو بقول پدرانیت - علیک و علیهم السلام - داناتری، امام (علیه السلام) در جواب نوشت: اینموضوع بنظر من هم همینطور است.

شرح: «یعنی وقف مؤبدیکه موقوف علیه ذکر نشده باشد بورثه باز می‌گردد. و لفظ خبر در کافی و تهذیب «جهل مجهول و هو باطل مردود» است، و اگر مراد راوی تفسیر بوده امام بمصلحتی از دادن شرح خودداری کرده، و اگر مرادش صحت خبر بوده امام بوضوح پاسخ فرموده است».

۵۵۷۰ - وَمَحْمَدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، از عبیدی، از علی بن سلیمان بن رشید، روایت کرده است که گفت: به آن امام علیه السلام نوشتم: فدایت شوم، من فرزندی ندارم، و املاکی دارم که از پدرم به ارث برده‌ام، و بخشی از آنرا خود بدست آورده‌ام، و از حوادث روزگار ایمنی ندارم، پس اگر فرزندی نداشته باشم، و حادثه‌ای پیش آید یعنی: با در نظر گرفتن این احتمال که با نداشتن فرزند حادثه‌ای برایم رخ دهد، در اینصورت - فدایت شوم - چه مصلحت می‌بینی که بعضی از املاک را بر برادران فقیرم و بر مستضعفین وقف کنم، یا بفروشم و بهای آن را در زمان حیاتم به ایشان صدقه دهم، زیرا بیم آن دارم که پس از مرگ من مقررات وقف اجرا نشود، و اگر آن را در ایام حیاتم وقف کنم آیا میتوانم از درآمد آن بخورم یا نه؟

فَبِأَنْ وَقَفْتُهَا فِي حَيَاتِي فَلَيْ أَنْ أَكُلَ مِنْهَا أَيَّامَ حَيَاتِي أَمْ لَا؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهَمْتُ كِتَابَكَ فِي أَمْرِيضِياعِكَ وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَأْكُلَ مِنْهَا وَلَا مِنَ الصَّدَقَةِ، فَإِنْ أَنْتَ أَكَلْتَ مِنْهَا لَمْ يَنْقُذْ، إِنْ كَانَ لَكَ وَرَثَةٌ فَبِعْ وَتَصَدَّقْ بِبَعْضِ ثَمَنِهَا فِي حَيَاتِكَ فَإِنْ تَصَدَّقْتَ أَمْسَكَتَ لِنَفْسِكَ مَا يَقُوتُكَ مِثْلُ مَا صَنَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۵۵۷۱ - وَرَوَى عَمَدُ بْنُ عَيْسَى الْعُبَيْدِيُّ قَالَ: «كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ حَمْزَةَ إِلَى

أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُدَبَّرٌ وَقَفْتُ ثُمَّ مَاتَ صَاحِبُهُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ لَا يَبْقَى بِمَالِهِ،

امام علیه السلام در پاسخ نامه، مرقوم داشت: مضمون نامه ات را درباره اموالکت فهمیدم، و تو نمیتوانی از درآمد آن و از صدقه ارتزاق کنی، پس اگر چیزی از آن را بخوری موضوع وقف اجرا نمیشود. اگر ورثه ای داشته باشی آن املاک را بفروش و بخشی از بهای آن را در حال حیات خودت صدقه ده، زیرا چنین کاریرا اگر انجام دهی مقداری که برای قوت خود لازم است نگاه میداری، همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام عمل فرمود.

شرح: «آنچه در نزد فقهای ما قطعی است آنستکه واقف باید خود را از موقوفه علیهم خارج کند تا وقف صحیح باشد، و چنانچه بر خود وقف کند باطل است، و همچنین اگر شرط کند که دیون او را از مورد درآمد موقوفه ادا کنند، یا مخارج او را بدهند تا زنده است، در همه این موارد وقف درست نیست مگر اینکه بر جماعتی وقف کند مثلاً بر فقرا و خود پس از آن فقیر شود که مشهور جایز دانند از آن بر گیرد برای نیاز خود، و تنها ابن ادریس جایز نمی داند، و این خبر فی الجمله دلالت دارد بر آن زیرا ممکن است که «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَأْكُلَ مِنْهَا» (تو حق نداری از آن ارتزاق کنی) برای این باشد که چون قبض و اقباض صورت نگرفته است وقف باطل شود، چنانکه خوردن و تصرف در آن یا منافع آن دلیل بر عدم اقباض است، و خبر دلالت بر افضلیت صدقه دارد زمانیکه خوف آن باشد که موقوفه را بمصرف واقعی خود نرسانند».

۵۵۷۱ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ كَفَتْ: أَحْمَدُ بْنُ حَمْزَةَ لِأَبِي الْحَسَنِ

موسی علیه السلام نوشت بنده مدبری را وقف کرده اند، و پس از آن صاحبش مرده است و دینی بذمه دارد که مالش بآداء آن وافی نیست، امام علیه السلام فرمود: وقفش

فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُبَاعُ وَقْفُهُ فِي الدِّينِ».

۵۵۷۲ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَيِّتْ أَوْصِي بِأَنْ يُجْرَى عَلَيَّ رَجُلٌ مِمَّا بَقِيَ مِنْ ثَلَاثِهِ وَلَمْ يَأْمُرْ بِإِنْفَازِ ثَلَاثِهِ هَلْ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُوقَفَ ثَلَاثَ الْمَيِّتِ بِسَبَبِ الْإِجْرَاءِ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُنْفَذُ ثَلَاثُهُ وَلَا يُوقَفُ».

۵۵۷۳ - وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَعْقِبَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُوقَفُ الضَّيْعَةَ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا، فَقَالَ: إِنْ كَانَ أَوْقَفَهَا لِوَلَدٍ أَوْ لغيرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَ لَهَا قِيمَاتِمَ يَكُنُّ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ، وَإِنْ كَانُوا صِغَارًا وَقَدْ شَرَطَ

برای اداء دین او فروخته میشود.

شرح: «مراد از مُدَبَّرُ وقف شده، مدبری است که مدت معلومی برای خدمت گماشته اند، چنانکه از خبر علی بن معبد که تحت رقم ۵۵۸۰ خواهد آمد استفاده میشود. ولی بنظر میرسد که «مُدَبَّرُ» تصحیف «مَدِينُ» باشد چنانکه در تهذیب آمده است و لفظ تصحیف شده و مفعول «وَقَفَ» حذف شده است».

۵۵۷۲ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، از عمر بن علی بن عمر، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به آن امام علیه السلام نوشتم: میتی وصیت کرده که برای تأمین معیشت مردی تا هر زمان که زنده باشد از مورد ثلثش به او انفاق کنند. و درباره انفاذ ثلثش توصیه ای نکرده است، در اینصورت آیا وصی حق دارد که ثلث میت را برای انفاق از درآمدش بر آن مرد، وقف نماید یا نمی تواند؟ امام علیه السلام نوشت: ثلث میت انفاذ میگردد، و وقف نخواهد شد.

شرح: «درباره انفاذ ثلثش توصیه نکرده یعنی وصیت نکرده است که ثلث مرا پردازید بفلان مورد، و چون چنین وصیت نکرده تا مادامیکه آن مرد موصی له حیات دارد از درآمد آن باو پرداخته میشود و چون از دنیا رفت به ورثه مرد باز میگردد، وصی حق ندارد بدون اذن ورثه آنرا وقف کند».

۵۵۷۳ - وَ صَفْوَانُ بْنُ یَحْیَى، از امام ابوالحسن موسی علیه السلام روایت کرده است، که گفت: از آن امام درباره مردی سؤال کردم که ملکی را وقف میکنند، سپس بنظرش میرسد که در آن وقف تغییری بدهد، امام فرمود: اگر آن ملک را برای

وَلَا يَتَّهَمُ لَهُمْ حَتَّى يَبْلُغُوا فَيَحُوزُوا لَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا [وَإِنْ كَانُوا كِبَارًا وَ لَمْ يَسْتَمُّهَا إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يُخَاصِمُوا حَتَّى يَحُوزُوا عَنْهُ فَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا] لِأَنََّّهُمْ لَا يَحُوزُونَهَا عَنْهُ وَقَدْ بَلَّغُوا».

۵۵۷۴ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ أَرْضٍ أَوْقَفَهَا جَدِّي عَلَيَّ الْمُحْتَاجِينَ مِنْ وُلْدِ فُلَانِ بْنِ فُلَانِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْمَعُ الْقَبِيلَةَ وَ هُمْ كَثِيرٌ مُتَفَرِّقُونَ فِي الْبِلَادِ، وَ فِي وُلْدِ الْوَاقِفِ حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ فَسَأَلُونِي أَنْ أَخْصَهُمْ بِهَا ذُوْنَ سَائِرِ وُلْدِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْمَعُ الْقَبِيلَةَ، فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اولادش یا برای دیگری وقف کرده و پس از آن متولی برای آن قرار داده باشد، حق ندارد که از وقفیت آن رجوع کند، و اگر موقوف علیهم صغار باشند، و واقف تولیت آن ملک را برای ایشان شرط کرده باشد، و خودش تا زمان بلوغ صغار از طرف ایشان آنرا حیات کند، حق ندارد که رجوع نماید [و اگر موقوف علیهم همه کبیر باشند، و او موقوفه را به ایشان تسلیم نکرده باشد، و ایشان برای حیات آن بمزافعه با او بر نخاسته باشند حق دارد که رجوع کند] زیرا ایشان با اینکه بالغ بوده اند آن ملک را از او حیات نکرده اند.

شرح: «خبر دلالت دارد به اینکه تا موقوفه بتصرف موقوف علیه داده نشود حق رجوع هست و پس از حیات موقوف علیهم فی الجملة وقف ثابت و حق رجوع نیست».

۵۵۷۴ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن سلیمان نوفلی روایت کرده است که گفت: بوسیله نامه ای که به امام ابو جعفر ثانی علیه السلام نوشتم، درباره زمینی از آن امام سؤال کردم که جدم بر نیازمندان از اولاد فلان بن فلان، رئیس و سرپرست قبیله، وقف کرده، و ایشان از نظر شمار بسیارند، و در بلاد مختلف پراکنده اند. در حالیکه اولاد خود واقف در نیاز شدیدی بسر میبرند، و از اینجهت از من خواسته اند که ایشانرا نه سایر اولاد رئیس قبیله را، به استفاده از درآمد آن زمین اختصاص دهم، در پاسخ نامه امام علیه السلام نوشت: درباره زمینی که جدت آن را بر فقرای اولاد فلانی وقف کرده سخن گفته ای، و آن بکسانی تعلق دارد

ذَكَرْتُ الْأَرْضَ الَّتِي أَوْقَفْتُهَا بِحَدِّكَ عَلَى فُقْرَاءٍ وَوَلِدِ فُلَانٍ وَهِيَ لِمَنْ حَضَرَ الْبَلَدَ الَّذِي فِيهِ الْوَقْفُ وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَبْتِغِيَ مَنْ كَانَ غَائِباً».

۵۵۷۵ - وَرَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ فُلَاناً ابْتِاعَ ضَيْعَةً فَوَقَفَهَا وَجَعَلَ لَكَ فِي الْوَقْفِ الْخُمْسَ وَ يَسْأَلُ عَنْ رَأْيِكَ فِي بَيْعِ حِصَّتِكَ مِنَ الْأَرْضِ أَوْ يُقَوِّمُهَا عَلَيَّ نَفْسِي بِمَا اشْتَرَاهَا بِهِ أَوْ يَدْعُهَا مَوْقُوفَةً؟ فَكَتَبَ إِلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْلِمُ فُلَاناً أَنِّي أَمَرُهُ بِبَيْعِ حِصَّتِي مِنَ الضَّيْعَةِ وَ إِيصَالِ ثَمَنِ ذَلِكَ إِلَيَّ وَ أَنَّ ذَلِكَ رَأْيِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ، أَوْ يُقَوِّمُهَا عَلَيَّ نَفْسِي إِنْ كَانَ ذَلِكَ أَرْفَقُ بِهِ. قَالَ: وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّ الرَّجُلَ ذَكَرَ أَنَّ بَيْنَ مَنْ وَقَفَ هَذِهِ الضَّيْعَةَ عَلَيْهِمْ اخْتِلَافاً شَدِيداً وَ أَنَّهُ لَيْسَ يَأْمَنُ أَنْ يَتَّصِقَ ذَلِكَ بَيْنَهُمْ فَإِنْ كَانَ تَرَى

که در شهر محل وقف سکونت دارند، و برای تورا نیست که از غائبان نشان جستجو کنی.

شرح: «خبر متضمن اینست که اگر وقف بر جماعتی که از یک تیره اند باشد واجب نیست که کسانی که در آن شهر نیستند جستجو کرد و منفعت را بآنان رسانید ولی اگر در یک شهر هستند تشیع را لازم دانند از روی احتیاط».

۵۵۷۵ - وَ عَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ، از علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت: به امام ابو جعفر علیه السلام نوشتم که فلان شخص مزرعه ای را خریده، و آنرا وقف کرده، و خمس آن را برای شما قرار داده است، و اکنون درباره اینکه سهم شما از آن زمین را بفروشد، یا بحساب خودش بهمان مبلغی که خریده است تقویم کند، یا همچنان آنرا بصورت موقوفه باقی گذارد، رأی شما را همیجوید، امام علیه السلام نوشت: بفلان شخص اعلام کن، که من او را بفروختن سهم خودم از آن مزرعه و رساندن بهای آن بمن همیفرمایم و به او اعلام کن که بخواست خدا این همان رأی منست، و یا اگر برای او آسانتر باشد آنرا بحساب خودش تقویم کند.

راوی گفت: و به آن امام نوشتم که آن مرد گفته است، که میان کسانی که این مزرعه برایشان وقف شده، اختلاف شدیدی وجود دارد، و او از آن میترسد که کار این اختلاف در میان ایشان بالا گیرد، پس اگر مصلحت را در آن می بینید که این وقف را بفروشد، و بهر یک از ایشان آنچه را بر او وقف کرده است تسلیم کند او را

أَنْ يَبِيعَ هَذَا الْوَقْفَ وَيَدْفَعَ إِلَى كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مَا كَانَ وَقَفَ لَهُ مِنْ ذَلِكَ أَمْرَتَهُ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَظِّهِ إِلَيَّ: أَعْلِمُهُ أَنَّ رَأْيِي إِنْ كَانَ قَدْ عَلِمَ اخْتِلَافَ مَا بَيْنَ أَصْحَابِ الْوَقْفِ وَأَنْ يَبِيعَ الْوَقْفَ أَمْثَلُ فَلْيَبِيعْ فَإِنَّهُ رُبَّمَا جَاءَ فِي الْإِخْتِلَافِ تَلَفُ الْأَمْوَالِ وَالنَّفُوسِ».

قال مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ - : هَذَا وَقْفٌ كَانَ عَلَيْهِمْ دُونَ مَنْ بَعْدَهُمْ وَلَوْ كَانَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى أَوْلَادِهِمْ مَا تَنَاسَلُوا وَمِنْ بَعْدِ عَلَى فَقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا لَمْ يَجْزُ بَيْعُهُ أَبَدًا.

۵۵۷۶ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا-

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِشْتَرَيْتُ أَرْضًا إِلَى جَنِّي بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فَلَمَّا

بفرمائید تا چنین کند.

امام علیه السلام بخط خود برای من نوشت: به او اعلام کن که رأی من اینست که اگر از وجود اختلاف میان صاحبان وقف اطلاع دارد، و فروختن وقف را بهتر میداند، آنرا بفروشد، زیرا بسا که اختلاف، تلف اموال و نفوس را در پی داشته باشد!

مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ - كَقَوْلِهِ: أَعْلِمُهُ أَنَّ رَأْيِي إِنْ كَانَ قَدْ عَلِمَ اخْتِلَافَ مَا بَيْنَ أَصْحَابِ الْوَقْفِ وَأَنْ يَبِيعَ الْوَقْفَ أَمْثَلُ فَلْيَبِيعْ فَإِنَّهُ رُبَّمَا جَاءَ فِي الْإِخْتِلَافِ تَلَفُ الْأَمْوَالِ وَالنَّفُوسِ».

مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ - كَقَوْلِهِ: أَعْلِمُهُ أَنَّ رَأْيِي إِنْ كَانَ قَدْ عَلِمَ اخْتِلَافَ مَا بَيْنَ أَصْحَابِ الْوَقْفِ وَأَنْ يَبِيعَ الْوَقْفَ أَمْثَلُ فَلْيَبِيعْ فَإِنَّهُ رُبَّمَا جَاءَ فِي الْإِخْتِلَافِ تَلَفُ الْأَمْوَالِ وَالنَّفُوسِ».

شرح: «معلوم نیست که شخص واقف آیا مورد وقف را در اختیار موقوف علیهم گذارده تا وقف تمام گشته، و بازگشت از آن جایز نباشد یا نه، لذا نمیتوان از این خبر بضرر قاطع استفاده کرد که فروش وقف تمام جایز باشد در شرائط خاصی، و هرگاه خبر صریحی جز این خبر باشد که دلالت بر جواز با وجود شرط کند آنگاه میتوان این خبر را مؤید آن دانست ولی تنها این خبر دلیل نمیشود».

۵۵۷۶ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، مِنْ رِوَايَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ رَوَى أَنَّ أَبَا-

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا-الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِشْتَرَيْتُ أَرْضًا إِلَى جَنِّي بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فَلَمَّا بَفَرَّمَايِدُ تَأْخِذُ بِهَذَا الْوَقْفِ كَمَا تَعْلَمُ».

«برسم سؤال به امام ابوالحسن علیه السلام معروض داشتم: فدایت شوم، قطعه زمینی را در هساکم بهزار درهم خریدم، پس چون بهای زمین را بدومی پرداختم با خبر شدم که

وَقَرَّتْ الْمَالَ خُبِرَتْ أَنَّ الْأَرْضَ وَقَفٌ، فَقَالَ: لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ وَلَا تَدْخِيلُ
الْغَلَّةَ فِي مَالِكَ، إِذْ قَعَّهَا إِلَى مَنْ وَقَفَتْ عَلَيْهِ، قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ لَهَا رَبًّا، قَالَ: تَصَدَّقْ
بِغَلَّتَيْهَا».

۵۵۷۷ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ حَنَانٍ
قَالَ «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ وَقَفَ غَلَّةً لَهُ عَلَى قَرَابَةٍ لَهُ مِنْ أَبِيهِ وَ
قَرَابَةٍ مِنْ أُمِّهِ وَأَوْصَى لِرَجُلٍ وَلِوَلَدِهِ مِنْ تِلْكَ الْغَلَّةِ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَرَابَةٌ بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ
كُلِّ سَنَةٍ وَيُقَسَّمُ الْبَاقِي عَلَى قَرَابَتَيْهِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ، قَالَ: جَائِزٌ لَلَّذِي أَوْصَى لَهُ
بِذَلِكَ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ غَلَّةِ الْأَرْضِ الَّتِي وَقَفَهَا إِلَّا خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ،
فَقَالَ: أَوْ لَيْسَ فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ يُعْطَى الَّذِي أَوْصَى لَهُ مِنَ الْغَلَّةِ بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَيُقَسَّمُ
الْبَاقِي عَلَى قَرَابَتَيْهِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: لَيْسَ لِقَرَابَتَيْهِ أَنْ يَأْخُذُوا مِنَ الْغَلَّةِ
شَيْئًا حَتَّى يُؤْفُوا الْمُوصَى لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ دِرْهَمٍ، ثُمَّ لَهُمْ مَا بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ

آن زمین وقفست. امام فرمود: خریدن وقف جایز نیست، و درآمد آن را بمال خود
داخل مکن. آنرا بکسانی که زمین بنفع ایشان وقف شده است تسلیم کن، گفتم:
سرپرستی برای آن نمی یابم، فرمود درآمد آنرا صدقه بده.
شرح: «این خبر دلالت دارد بعدم جواز بیع وقف».

۵۵۷۷ - و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از جعفر بن حنان روایت کرده
است که گفت: از امام علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که درآمد زمینی از آن
خود را بر خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری خود وقف کرده، و برای مردی
که قرابتی با او ندارد، و برای اعقاب آن مرد سالیانه سیصد درهم از آن درآمد وصیت
کرده، چنانکه پس از برداشت این مبلغ مابقی میان خویشاوندان پدری و مادریش
قسمت شود، امام فرمود: این وصیت برای کسی که بنفع او مقرر شده است نافذ است.
گفتم: اگر مجموع درآمد آن زمین چیزی بجز پانصد درهم نباشد چه باید کرد؟ فرمود:
مگر در وصیت او نیامده است که سیصد درهم از درآمد زمین را بکسی که
درباره اش وصیت کرده است بدهند؟ گفتم: چرا. فرمود: در اینصورت خویشاوندان
او حق ندارند که چیزی از درآمد را بردارند، مگر وقتی که سیصد درهم بشخصی مورد
وصیت پردازند، سپس آنچه را که باقی ماند برای خود بردارند. گفتم: اگر شخص

لِكُلِّ مَوْسِمٍ مَّا لَا يُتَّفَقُ فِيهِ».

۵۵۷۹ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
«أَلَا أُحَدِّثُكَ بِوَصِيَّةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قُلْتُ: بَلَى، فَأَخْرَجَ حَقًّا أَوْ سَفْطًا فَأَخْرَجَ
مِثْلَهُ كِتَابًا فَقَرَأَهُ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِثُتِّ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ: الْعَوَافِ، وَالذَّلَالِ، وَالْبُرْقَةِ، وَالْمِيثَبِ،
وَالْحَسَنِ، وَالصَّافِيَةِ، وَمَالِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنْ
مَضَى عَلِيُّ فَإِلَى الْحَسَنِ، فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى
الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي، شَهِدَ اللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ وَالزُّبَيْرُ بْنُ
الْعَوَّامِ، وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

وَرُوِيَ أَنَّ هَذِهِ الْحَوَائِظَ كَانَتْ وَقْفًا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

موسمی مالی تعیین فرمود که در راه آن خرج شود.

۵۵۷۹ - وعاصم بن حمید، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام
ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: آیا دوست نداری که وصیت
فاطمه - علیها السلام - را برای تو حکایت کنم؟ عرض کردم: چرا. پس جعبه ای
کوچک را برآورد، و نامه ای را از آن خارج ساخت، و بر اینگونه آن را قرائت کرد:
«بسم الله الرحمن الرحيم، این چیز است که فاطمه، دختر محمد (صلی الله علیه و
آله) به آن وصیت کرده است، او بوستانهای هفتگانه اش: عواف، و دلال، و برقه، و
میثب، و حسنی، و صافیة، و مالی ام ابراهیم را برای علی بن ابی طالب وصیت کرده
است. پس اگر علی درگذشت برای حسن، و اگر حسن درگذشت برای حسین، و اگر
حسین درگذشت برای بزرگترین فرد از اولاد خود وصیت کرده است. بر این وصیت
خدا و مقداد بن اسود کندی و زبیر بن عوام شهادت داده اند، و علی بن ابی طالب آنرا
نوشته است.

شرح: «در کافی «مالاًم ابراهیم» است، یعنی هر چه از آن مادر ابراهیم فرزند پدرم
رسول خدا است».

و روایت شده است که این بوستانها وقف بوده، و رسول خدا (صلی الله علیه و
آله) آنچه را که بر میهمانانش و بر عابرین از منطقه اش نفقه میفرموده از این بوستانها

يَأْخُذُ مِنْهَا مَا يُنْفِقُ عَلَى أَصْيَافِهِ وَمَنْ يَمُرُّ بِهِ، فَلَمَّا قُبِضَ جَاءَ الْعَبَّاسُ يُخَاصِمُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِيهَا، فَشَهِدَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ أَنَّهَا وَقَفَ عَلَيْهَا. الْمَشْمُوعُ مِنْ ذِكْرِ أَحَدِ الْحَوَائِطِ الْمِيثَبُ وَلِكِنِّي سَمِعْتُ السَّيِّدَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُوسَوِيَّ - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ - يَذْكَرُ أَنَّهَا تُعْرَفُ عِنْدَهُمْ بِالْمِيثَمِ.

۵۵۸۰ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ قَالَ: «كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ وَمِائَتَيْنِ يَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَخَلَّفَ امْرَأَةً وَبَنِينَ وَبَنَاتٍ وَخَلَّفَ لَهُمْ غُلَامًا أَوْقَفَهُ عَلَيْهِمْ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ هُوَ خُرُوبَعْدُ الْعَشْرَ سِنِينَ هَلْ يَجُوزُ لَهُمْ الْوَرَثَةُ بَيْعُ هَذَا الْغُلَامِ وَهُمْ مُضْطَرُونَ إِذَا كَانَ عَلَى مَا وَصَفْتُهُ لَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بر میداشته است، پس چون آن حضرت بسرای رحمت الهی رحلت فرمودند عباس درباره این بوستانها بمخاصمه با فاطمه علیها السلام برآمد، تا علی علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آن بوستانها وقف بر آن خاتون است.

آنچه درباره نام یکی از این هفت بوستان شنیده شده «میثب» است، ولی من از سید ابوعبدالله محمد بن حسن موسوی - آدام الله توفیقه - شنیدم که میگفت: آن بوستان نزد ایشان معروف به «میثم» است.

شرح: «این شخص همان کسی است که مؤلف بدرخواست او کتاب من لا یحضره الفقیه را تألیف کرده است».

۵۵۸۰ - وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ، از محمد بن فرج، از علی بن معبد روایت کرده است که گفت: محمد بن احمد بن ابراهیم در سال دویست و سی و سه طقی نامه ای از آن امام علیه السلام درباره مردی سؤال کرده است که وفات یافته، و همسری و پسرای و دخترانی از خود بجای نهاده، و غلامی را برای ایشان باقی گذاشته است که او را بمدت ده سال برای ایشان وقف کرده، و مقرر داشته است که پس از انقضای ده سال آن غلام آزاد باشد. اکنون سؤال من - خدا مرا فدای تو کناد! - اینست که آیا برای ورثه در حالت اضطرار فروختن چنین غلام، در صورتیکه چنان باشد که برای تو وصف کردم جایز است؟

امام علیه السلام نوشت: تا فرا رسیدن وقت شرطش او را نمی فروشند، مگر در

لَا يَبِيعُونَهُ إِلَى مِيقَاتٍ شَرْطُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مُضْطَرِّينَ إِلَى ذَلِكَ، فَهُوَ جَائِزٌ لَهُمْ».

۵۵۸۱ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: «كُنْتُ شَاهِدًا لِابْنِ أَبِي لَيْلَى وَقَضَى فِي رَجُلٍ جَعَلَ لِيَعْبُضَ قَرَابَتِهِ غَلَّةَ دَارِهِ وَلَمْ يُوقَّتْ وَقْتًا فَمَاتَ الرَّجُلُ وَحَضَرَتْ وَرَثَتُهُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَحَضَرَ قَرَابَتُهُ الَّذِي جَعَلَ لَهُ غَلَّةَ الدَّارِ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: أَرَى أَنْ أَدْعَهَا عَلَيَّ مَا تَرَكَهَا صَاحِبِهَا، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ: أَمَا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قَضَى فِي هَذَا الْمَسْجِدِ بِخِلَافِ مَا قَضَيْتَ، فَقَالَ: وَمَا عَلِمُكَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: قَضَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرْدَ الْحَبِيسِ وَإِنْفَازَ الْمَوَارِيثِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: هَذَا عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَرْسِلْ فَأَتِينِي بِهِ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ:

صورتیکه به این کار اجبار و اضطرار داشته باشند، که در اینصورت فروختنش برای ایشان جایز است.

شرح: «این خبر را حل کرده اند به بیع خدمتش مراد از بیع را صلح یا اجازه دانسته اند، ولی سخت بعید می نماید».

۵۵۸۱ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از عمر بن اذینه روایت کرده است که گفت: من حاضر و ناظر دادگاه ابن ابی لیلی بودم، آنگاه که وارثان و خویشاوندان مردی که مال الاجاره خانه اش را، بی آنکه وقتی برای آن تعیین کند، بیک تن از خویشانش اختصاص داده، و آنگاه وفات یافته بود نزد او بدادخواهی آمده بودند. ابن ابی لیلی گفت: رأی من اینست که مال الاجاره آن خانه را بهمان صورت که صاحب آن واگذاشته است واگذاریم، محمد بن مسلم ثقفی گفت: آنگاه باش که علی بن ابی طالب علیه السلام در همین مسجد حکمی برخلاف حکم تو صادر کرد. قاضی گفت: تو از کجا دانسته ای؟ محمد بن مسلم گفت: از امام ابو جعفر باقر محمد بن علی علیهما السلام شنیدم که میگفت: علی علیه السلام به بازگرداندن ملک حبیس بورثه، و اجراء مواریت حکم کرد. ابن ابی لیلی گفت: این حکم در کتابی نزد تو موجود است؟ گفت: آری. قاضی گفت: آنرا نزد من آور. محمد بن مسلم گفت: به این شرط که در آن جز به این حکم ننگری گفت: این شرط را برای تومی پذیرم. راوی گفت: محمد بن مسلم آن کتاب را حاضر کرد، و حدیث منقول از امام ابو جعفر علیه السلام را

عَلَى أَنْ لَا تَنْظُرَ مِنَ الْكِتَابِ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْحَدِيثِ، قَالَ: لَكَ ذَلِكَ، قَالَ: فَأَخْضَرَ الْكِتَابَ وَارَاهُ الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْكِتَابِ فَرَدَّ قَضِيَّتَهُ.»
وَ الْحَبِيسُ كُلُّ وَفِي إِلَى غَيْرِ وَقْتٍ مَعْلُومٍ هُوَ مَرْدُودٌ عَلَى الْوَرَثَةِ.

۵۵۸۲ — وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: «كُنْتُ أَخْتَلِفُ إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى فِي مَوَارِيثَ لَنَا لِيُقْسِمَهَا وَ كَانَ فِيهِ حَبِيسٌ فَكَانَ يُدَافِعُنِي، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ شَكَوْتُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَوْ مَا عَلِمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمَرَ بِرَدِّ الْحَبِيسِ وَ إِنْفَازِ الْمَوَارِيثِ؟! قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَقَعَلَ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي شَكَوْتُكَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لِي: كَيْتَ وَ كَيْتَ، قَالَ: فَحَلَفَنِي ابْنُ أَبِي لَيْلَى أَنَّهُ قَدْ قَالَ ذَلِكَ فَحَلَفْتُ لَهُ، فَقَضَى لِي بِذَلِكَ.»

۵۵۸۳ — وَ رَوَى يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ

به او نشان داد، و قاضی با دیدن آن، حکمی که صادر کرده بود پس گرفت.
و «حبیس» یعنی هر وقتی که مدتی معلوم نداشته باشد بورثه باز میگردد.
شرح: «خبر دلالت دارد بر آنکه اگر در حبیس مدت معین نشده باشد و حابس از دنیا رود به ورثه باز می‌گردد.»

۵۵۸۲ — وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغِيرَةَ، از عبدالرحمن جعفی روایت کرده است که گفت:
من درباره موارثی متعلق بخودمان، که ملکی حبیس در ضمن آنها بود، بمحضری قاضی ابن ابی لیلی آمد و شد می‌کردم، و از او می‌خواستم تا آن موارث را میان ما قسمت کند، ولی او در کار من دفع الوقت میکرد، چون این ماجرا بدرازا کشید شکایت او را به امام صادق علیه السلام بردم، امام علیه السلام فرمود: آیا او نمیداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازگرداندن حبیس و اجراء موارث امر فرموده است؟! گفت: من بنزد قاضی شدم، و این بار نیز او بعبادت خود عمل کرد، به او گفتم: شکایتت را به امام صادق علیه السلام بردم، و آن امام با من چنین و چنان گفت، عبدالرحمن گفت: ابن ابی لیلی مرا قسم داد که این سخن را امام گفته است و من برای او قسم یاد کردم، و در این هنگام او همان حکم را درباره من صادر کرد.

۵۵۸۳ — وَ يَعْقُوبِ بْنِ يَزِيدَ، از محمد بن شعیب، از ابی کهمس از امام صادق

أبي عبد الله عليه السلام قال: «سنة تلحق المؤمن بعد وفاته: ولد يستغفر له، و مضعف يخلفه، و غرس يغرسه، و بر يخرها، و صدقة يجرها، و سنة يؤخذ بها من بعده».

۵۵۸۴ - و روى علي بن أسباط، عن محمد بن حمران، عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام «في الرجل يتصدق بالصدقة المشتركة، قال: جائز».

۵۵۸۵ - و روى الحسين بن سعيد، عن النضر، عن القاسم بن سليمان، عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال «رجل تصدق على ولد له قد أذركوا فقال: إذا لم يقبضوا حتى يموت فهي ميراث، فإن تصدق على من لم يدرك من ولديه فهو جائز لأن الوالد هو الذي يلي أمرهم. وقال عليه السلام: لا يرجع في الصدقة إذا تصدق بها ابتغاء وجه الله عز وجل».

عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «شش چیز است که پس از وفات مؤمن به او میرسد: فرزندی که برای او طلب آموزش کند و کتاب یا قرآنی که پس از او بجای ماند، و نهالی که آن را برنشانند، و چاهی - که برای بهره بردن مردم از آبش - آنرا حفر کند، و صدقه ای که آن را جریان بخشد، و سنتی که پس از او بکار گرفته شود».

۵۵۸۴ - و علی بن اسباط، از محمد بن حمران، از زراره از امام ابوجعفر علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که صدقه مشترکی اداء کند. امام علیه السلام فرمود: جایز است.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز وقف و یا صدقه در سهم مال مشاع، و این مثل وقف یکدانگ از خانه ای که شخص با دیگران در آن شریک است می باشد».

۵۵۸۵ - حسین بن سعید، از نضر، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره مردی که بفرزندان بالغ خود صدقه ای بدهد، فرمود: هرگاه آن را دریافت نکنند تا او بمیرد، آن صدقه میراث خواهد بود - یعنی بورته باز خواهد گشت - ولی اگر بفرزندان غیر بالغ خود صدقه کند، امری درست و تمام است زیرا پدر همان کس است که ایشان را سرپرستی میکند و ولتی آنها است. و فرمود: چون کسی چیزی را برای طلب رضای خداوند عزوجل صدقه کند رجوعی در آن نیست.

۵۵۸۶ - وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَصَدَّقَ عَلَيَّ ابْنِهِ بِالْمَالِ أَوِ الدَّارِ أَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَغِيرًا».

۵۵۸۷ - وَ رَوَى مُوسَى بْنُ بَكْرِ، عَنِ الْحَكَمِ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّ وَالِدِي تَصَدَّقَ عَلَيَّ بِدَارٍ أَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا وَإِنْ قُضَاتُنَا يَتَقَضُونَ لِي بِهَا، فَقَالَ: نَعَمْ مَا قَضَتْ بِهِ قُضَاتُكُمْ وَ لَيْسَ مَا صَنَعَ وَالِدُكَ إِلَّا مَا الصَّدَقَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا جُعِلَ لِلَّهِ فَلَا رَجْعَةَ فِيهِ لَهُ، فَإِنْ أَنْتَ خَاصَمْتَهُ فَلَا تَرْفَعْ عَلَيْهِ صَوْتَكَ وَإِنْ رَفَعَ صَوْتَهُ فَاخْفِضْ أَصْرَكَ صَوْتَكَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ قَدْ تُوَفِّيَ بِهَا، فَأَطْبَ بِهَا».

۵۵۸۶ - و در روایت ابن ابی عمیر از جمیل بن درّاج آمده است که: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که مالی یا خانه ای را بفرزند خود صدقه دهد در اینصورت آیا حق دارد که در آن کار رجوع کند؟ امام فرمود: آری، مگر آنکه آن فرزند صغیر باشد.

شرح: «یعنی اگر شخصی مالی را وقف اولاد خود کند بقصد قربت تا بمصرف ایشان رساند، پس اگر منصرف شود در صورتیکه فرزندان کبیر باشند حق رجوع دارد، ولی اگر صغیر باشند، چون خود ولی آنان بوده است و از جانب آنان خود قبض کرده است وقف یا صدقه تمام گشته و حق رجوع ندارد».

۵۵۸۷ - و موسی بن بکر، از حکم روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که: پدرم خانه ای را بمن صدقه داد، و آنگاه اندیشید که در این باره رجوع کند، و قضات ما در این باره بنفع من رأی میدهند، امام فرمود: قضات شما نیکو داورى کرده اند، و هر آینه پدرت کار بدی کرده است، زیرا صدقه برای خداوند عزوجل است، پس چیزی که برای خدا صورت پذیرد بازگشتی در آن نیست، اگر تو با او بمرافعه برخاستی بانگ بر او مزن، و اگر او بانگ بر تو زد از صدایت فرو گاه. گفت: گفتم: او وفات یافته است، فرمود: پس تو بخوی و خوشی از آن بهره بردار.

شرح: «موسی بن بکر در سند خبر اشتباه است و صواب آن «ابن بکر» است

۵۵۸۸ - وَرَوَى رُبْعِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ، «تَصَدَّقَ
 أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام بداره التي في المدينة في بني زريق
 فَكَتَبَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ حَيٌّ
 سَوِيٌّ، تَصَدَّقَ بِدَارِهِ الَّتِي فِي بَنِي زُرَيْقٍ صَدَقَةً لَا تَبَاعُ وَلَا تُوهَبُ وَلَا تُورَثُ حَتَّى
 يَرِثَهَا اللَّهُ الَّذِي يَرِثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَسْكَنَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ خَالَاتِهِ مَا عِشْنَ وَ
 عَاشَ عَقِيبَهُنَّ فَإِذَا انْقَرَضُوا فَهِيَ لِذَوِي الْحَاجَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، شَهِدَ [اللَّهُ]...».

۵۵۸۹ - وَرَوَى حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ [الْكِنَانِيِّ] قَالَ: قُلْتُ
 لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أُمَّي تَصَدَّقَتْ عَلَيَّ بِتَصِيبٍ لَهَا فِي دَارٍ، فَقُلْتُ لَهَا: إِنَّ
 الْقَضَاءَ لَا يُجِيزُونَ هَذَا وَلَكِنْ اكْتُبِيهِ شِرِّي، فَقَالَتْ: اضْنَعْ مِنْ ذَلِكَ مَا بَدَأَكَ وَ
 كَلَّمَا تَرَى أَنَّهُ يُسَوِّعُ لَكَ، فَتَوَثَّقْتُ فَأَرَادَ بَعْضُ الْوَرَثَةِ أَنْ يَسْتَحْلِفَنِي أَنِّي قَدْ نَقَدْتُ

چنانکه در کافی و تهذیب آمده است، و خبر دلالت دارد که میتوان حق را بحکم
 قاضی جور نیز دریافت کرد برخلاف اخبار دیگر، و نیز بر جواز مرافعه با پدر در مورد
 دعوی با رعایت احترام او».

۵۵۸۸ - وَرُبْعِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که
 فرمود: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام خانه خود را که در محله بنی زریق
 مدینه بود، وقف کرد، و قفنامه اش را بر اینگونه انشاء فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ، این چیز است که علی بن ابی طالب در حال حیات و سلامت خود آنرا وقف
 کرده است، او خانه خود که در محله بنی زریق واقع است، بصورت وقفی در آورده
 است، که بفروش نگیرد، و بخشیده نمیشود، و به ارث برده نمیگردد، تا وقتی که
 خدای وارث آسمانها و زمین آن را به ارث ببرد.

و او خاله هایش را در آن موقوفه سکونت داده است، تا هر زمان که ایشان و
 اعقابشان زندگی کنند، پس چون ایشان منقرض شوند این خانه به نیازمندان از
 مسلمین تعلق دارد. خدا و فلان و فلان بر این وقف شهادت داده اند.

شرح: «بنو زریق طائفه ای از انصار در مدینه اند».

۵۵۸۹ - وَحَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ، از ابوالصباح [کینانی] روایت کرده است که
 گفت: به امام ابوالحسن علیه السلام معروض داشتم که مادرم سهمیه ای را که از

هَذَا التَّمَرِ وَلَمْ أَنْقُذْهَا شَيْئاً فَمَا تَرَى؟ قَالَ: اخْلَيْفْ لَهُ».

۵۵۹۰ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى الرَّجُلِ الْغَرِيبِ بِبَعْضِ دَارِهِ، ثُمَّ يَمُوتُ، قَالَ: يَقُومُ ذَلِكَ قِيَمَةً فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ ثَمَنُهُ».

۵۵۹۱ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَرَدَّهَا عَلَيْهِ الْمِيرَاثُ فَهِيَ لَهُ».

۵۵۹۲ - وَفِي رِوَايَةِ الشُّكُونِيِّ «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَرُدُّ النَّحْلَةَ فِي الْوَصِيَّةِ، [وَ] مَا أَقْرَبَ عِنْدَ مَوْتِهِ بِلَا ثَبَتٍ وَلَا بَيِّنَةٍ رَدَّهُ».

خانه‌ای داشت، بمن تصدق کرد، به او گفتم: قضات این کار را تجویز نمیکنند، پس بنویس که: او آن را خریده است، مادرم گفت: هر کار که بنظرت میرسد بکن، و هر چه انجامش برای تو جایز است انجام ده، پس وثیقه‌ای تهیه کردم، ولی یکی از ورثه از من خواسته است تا برای او قسم یاد کنم که بهای آن رقبه را پرداخته‌ام، و این در حالتی است که من هیچ مبلغی از این بابت بمادرم نداده‌ام، رأی امام در این باره چیست؟ امام فرمود: برای او قسم یاد کن. *موسس علوم اسلامی*
تذکر: «این خبر بتمامه در باب ایمان و نذور گذشت برقم ۴۲۷۶».

۵۵۹۰ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ دَيْلَمِيٌّ مِنْ تَلْمِيذِيهِ إِذْ أَخْبَرَنِي أَنَّ إِمَامَ صَادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَى أَنَّ كَذَا كَرِهَ أَنْ يَصَدَّقَ بِبَعْضِ دَارِهِ عَلَى الْغَرِيبِ، ثُمَّ يَمُوتُ، قَالَ: يَقُومُ ذَلِكَ قِيَمَةً فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ ثَمَنُهُ».

کرده است که گفت: از آن امام درباره‌ی مردی سؤال کردم که بخشی از خانه‌ی خود را بر مردی غریب تصدق میکند، و پس از آن میمیرد، امام فرمود: آن بخش از خانه تقویم میشود، و بهای آن به او پرداخته میگردد.

شرح: «ظاهراً در این خبر تصدق بمعنی تملیک باشد با قصد قربت، و شاید تقویم و پرداخت قیمت بر وجه صلح و یا استحباب باشد، و سلیمان دیلمی ضعیف است و چندان مورد اعتماد نیست».

۵۵۹۱ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ الْجُعْفِيِّ رَوَى أَنَّ كَذَا كَرِهَ أَنْ يَصَدَّقَ بِبَعْضِ دَارِهِ عَلَى الْغَرِيبِ، ثُمَّ يَمُوتُ، قَالَ: يَقُومُ ذَلِكَ قِيَمَةً فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ ثَمَنُهُ».

گفت: امام ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: کسیکه چیزی را برسم صدقه بدهد، و آنگاه از طریق ارث به او منتقل شود، آن چیز متعلق به او است.

۵۵۹۲ - وَ فِي رِوَايَةِ الشُّكُونِيِّ «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَرُدُّ النَّحْلَةَ فِي الْوَصِيَّةِ، [وَ] مَا أَقْرَبَ عِنْدَ مَوْتِهِ بِلَا ثَبَتٍ وَلَا بَيِّنَةٍ رَدَّهُ».

و در روایت سکونی آمده است: که علی علیه السلام چیزی را که

فُلَانٍ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، فَإِنْ تَزَوَّجَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنَاتِ فُلَانٍ فَلَا حَقَّ لَهَا مِنْ هَذِهِ الصَّدَقَةِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَيْهَا بِغَيْرِ زَوْجٍ، فَإِنْ رَجَعَتْ فَإِنَّ لَهَا مِثْلُ حَظِّ الْأُمِّ لَمْ تَتَزَوَّجْ مِنْ بَنَاتِ فُلَانٍ، وَأَنَّ مَنْ تُوِّفِيَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ وَلَهُ وُلْدٌ فَلِوَلْدِهِ عَلَى سَهْمِ أَبِيهِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ مِثْلُ مَا شَرَطَ فُلَانٌ بَيْنَ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ، وَأَنَّ مَنْ تُوِّفِيَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ وَلَمْ يَثْرِكْ وَلَدًا رُدَّ حَقُّهُ إِلَى أَهْلِ الصَّدَقَةِ، وَأَنَّهُ لَيْسَ لِوَلْدِ بَنَاتِي فِي صَدَقَتِي هَذِهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ آبَاؤُهُمْ مِنْ وُلْدِي، وَأَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي صَدَقَتِي حَقٌّ مَعَ وُلْدِي وَوَلْدِ وُلْدِي وَأَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَإِنْ انْقَرَضُوا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَسَمَّ ذَلِكَ عَلَى وُلْدِ أَبِي مِنْ أُمِّي مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَى مِثْلِ مَا شَرَطْتُ بَيْنَ وُلْدِي وَوَلْدِ أَبِي، فَإِذَا انْقَرَضَ وُلْدُ أَبِي مِنْ أُمِّي وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَقَتِي عَلَى وُلْدِ أَبِي وَ

قسمت میکند، پس اگر زنی از دختران فلان ازدواج کند، از این موقوفه حقی ندارد، مگر زمانی که بدون شوهر به آن قریه بازگردد، پس اگر بازگشت همان بهره را خواهد داشت که دختران ازدواج نکرده فلان دارند، و هر کدام از اولاد فلان که فوت شود، و فرزندی داشته باشد، پس آن فرزند بحکم «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» از سهم پدر خود برخوردار میشود، همانگونه که فلان بین اولاد صلبش شرط کرده است. و نیز کسی از اولاد فلان که فوت شود و فرزندی از خود بجای نگذارد، حق او بمستفیدان از موقوفه باز میگردد، و اولاد دخترانم در این موقوفه من حقی ندارند، مگر آنکه پدرانشان از اولاد من باشند، و تا هر زمان که احدی از اولاد من و اولاد اولاد من و اعقاب ایشان باقی باشد هیچکس در موقوفه من حقی ندارد، پس اگر ایشان منقرض شوند، بطوریکه احدی از آنان باقی نماند، درآمد این موقوفه میان اولاد پدرم از طرف مادرم قسمت میشود، تا هر زمان که یکی از ایشان باقی باشد. همانطور که میان اولاد و اعقاب خودم شرط کردم. پس چون ایشان منقرض شوند، چنانکه احدی از آنان باقی نماند، درآمد این موقوفه من بر اولاد پدرم و اعقاب ایشان قسمت میشود، تا هر زمان که یکی از ایشان باقی باشد. همانطور که میان اولاد و اعقاب خودم شرط کردم توزیع گردد.

و چون اولاد پدرم منقرض شوند چنانکه احدی از ایشان باقی نماند، درآمد موقوفه ام

أَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ عَلَىٰ مِثْلِ مَا شَرَطْتُ بَيْنَ وُلْدِي وَعَقِيبِي، فَإِذَا انْقَرَضَ وُلْدُ أَبِي فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَّقْتَنِي عَلَى الْأُولَىٰ فَالْأُولَىٰ حَتَّىٰ يَرِثَهَا اللَّهُ الَّذِي وَرِثَهَا وَهُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، تَصَدَّقَ فُلَانٌ بِصَدَقَتِهِ هَذِهِ وَهُوَ صَاحِبُ صَدَقَةٍ بَتًّا بَثَلًا لَا مَشُوبَةَ فِيهَا وَلَا رَدًّا أَبَدًا، ائْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَالْأَدَارِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَجِلُّ، لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيعَهَا وَلَا يَتَتَاعَهَا وَلَا يَهَبَهَا وَلَا يَتَّحِلَّهَا وَلَا يُغَيِّرَ شَيْئًا مِنْهَا حَتَّىٰ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَجَعَلَ صَدَقَتَهُ هَذِهِ إِلَىٰ عَلِيٍّ وَإِبْرَاهِيمَ فَإِذَا انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْقَاسِمُ مَعَ الْبَاقِي، فَإِنْ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ إِسْمَاعِيلُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا، فَإِنْ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْكَبِيرُ مِنَ وُلْدِي مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا، وَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنْ وُلْدِي مَعَهُ إِلَّا وَاحِدٌ فَهُوَ الَّذِي يَلِيهِ».

۵۵۹۴ - وَرَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، عَنْ أَبِي الصَّحَّارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «رَجُلٌ اشْتَرَى دَارًا فَبَيْتَتْ عَرَضَةً فَبَنَاهَا بَيْتَ غَلَّةٍ أُوقِفُهُ

بمصرف الأولى فالأولى میرسد تا زمانی که خدا که وارث آنست آن را به ارث ببرد، و او بهترین وارثان است. این موقوفه را فلان در حال تندرستیش بقصد کسب رضای خدا و تحصیل ثواب سرای آخرت بصورت وقفی قطعی و حتمی در آورده است، چنانکه هیچ شائبه ای در آن نیست. ، و هرگز مردود نمیگردد. و برای هیچ مؤمنی که بخدا و روز جزا ایمان داشته باشد روا نیست که آن را بفروشد، یا بخرد، یا هبه کند، یا ببخشد، یا چیزی از آن را تغییر دهد، تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را که بر آنست وارث شود.

و تولیت این موقوفه را برای علی و ابراهیم قرار داده، پس چون یکی از آن دو منقرض شود قاسم بآن فرد باقی ملحق میشود و اگر یکی از آن دو فوت کرد اسماعیل به آن فرد باقی مانده ملحق میشود، پس اگر یکی از آن دو نیز منقرض شد عباس با فرد باقیمانده بتولیت آن داخل میشود، آنگاه اگر یکی از آن دو منقرض گشت بزرگترین فرد از اولاد من با فرد باقی مانده منضم میگردد، و اگر جز یکنفر از اولاد من با او باقی نمانده باشد، همان یکنفر بفرد باقیمانده خواهد پیوست.

۵۵۹۴ - وَعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ، از ابوالصَّحَّارِيِّ روایت کرده است که گفت: به

امام صادق علیه السلام معروض داشتم: مردی خانه ای را خریده است، ولی همچنان

عَلَى الْمَسْجِدِ؟ قَالَ: إِنَّ الْمَجُوسَ أَوْ قَفُوا عَلَى بَيْتِ النَّارِ».

بَابُ

* (السُّكْنَى وَالْعُمْرَى وَالرَّقْبَى) *

۵۵۹۵ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ سُكْنَى دَارِهِ لِرَجُلٍ أَيَّامَ حَيَاتِهِ أَوْ جَعَلَهَا لَهُ وَلِوَلَدِهِ مِنْ بَعْدِهِ، قَالَ: هِيَ لَهُ وَلِوَلَدِهِ كَمَا شَرَطَ، قُلْتُ: فَإِنْ ائْتَجَّ إِلَى بَيْعِهَا يَبِيعُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَيَنْقُضُ بَيْعَهُ الدَّارَ السُّكْنَى؟ قَالَ: لَا يَنْقُضُ الْبَيْعَ السُّكْنَى كَذَلِكَ سَمِعْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَنْقُضُ الْبَيْعَ الْإِجَارَةَ وَلَا السُّكْنَى وَلَكِنَّهُ يَبِيعُهُ عَلَى أَنْ الَّذِي

بخشی بصورت عرصه باقی مانده بوده، او آن را مستغلات بنا کرده است، آیا میتواند آن را بر مسجد وقف کند؟ امام فرمود: مجوس بر آنشکده وقف کرده اند.

شرح: «ظاهر خبر چنانکه شهید و مجلسی و جماعتی دیگر فهمیده اند منع است و صدوق خود در فتاویش در مجلد اول از آن عدم جواز فهمیده است، به خبر تحت رقم ۲۳۸ مراجعه شود، ولی پاره ای از شراح از آن جواز فهمیده اند و گویند: امام فرمود: مجوس بر آنشکده های خود وقف می کنند چرا ما وقف بر مساجد و معابد خود نکنیم».

بَابُ سُكْنَى وَعُمْرَى وَرَقْبَى

۵۵۹۵ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از حسین بن نعیم روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که منفعت سکونت خانه اش را برای مردی در ایام حیاتش قرار دهد، یا برای او و پس از وی برای بازمانده اش مقرر دارد، امام فرمود: این حق همانطور که شرط کرده برای او و بازمانده اش محفوظ است. گفتم: اگر بفروش آن محتاج شود میتواند آنرا بفروشد؟ فرمود: آری. گفتم: آیا فروختن خانه توسط مالک آن حق سکنی را نقض میکند؟ فرمود: فروش خانه سکنی را نقض نمیکند. چنین شنیده ام از پدرم علیه السلام که میگفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: فروش، اجاره و سکنی را نقض نمیکند، ولی فروشنده به این شرط میفروشد که مشتری تا انقضای سکنی چنانکه شرط شده، و

يَشْتَرِيهِ لَا يَمْلِكُ مَا اشْتَرَى حَتَّى يَنْقُضِيَ السُّكْنَى عَلَى مَا شَرَطَ وَالْإِجَارَةُ، قُلْتُ: فَإِنَّ رَدَّ عَلَى الْمُسْتَأْجِرِ مَالَهُ وَجَمِيعَ مَا لَزِمَهُ فِي التَّفَقُّهِ وَالْإِيمَارَةِ فِيمَا اسْتَأْجَرَ؟ قَالَ: عَلَى طَيِّبَةِ النَّفْسِ وَرِضَا الْمُسْتَأْجِرِ بِذَلِكَ لَا بَأْسَ».

۵۵۹۶ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَافِعِ بْنِ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ لِرَجُلٍ سُكْنَى دَارَهُ مُدَّةَ حَيَاتِهِ - يَعْنِي صَاحِبِ الدَّارِ - فَمَاتَ الَّذِي جَعَلَ السُّكْنَى وَبَقِيَ الَّذِي جُعِلَ لَهُ السُّكْنَى أَرَأَيْتَ إِنْ أَرَادَ الْوَرَثَةُ أَنْ يُخْرِجُوهُ مِنَ الدَّارِ أَلَهُمْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: أَرَى أَنْ تَقْوَمَ الدَّارُ بِقِيَمَةِ عَادِلَةٍ وَيُنْظَرَ إِلَى ثَلَاثِ الْمَبْتِ فَإِنْ كَانَ فِي ثَلَاثِهِ مَا يُحِيطُ بِشَمَنِ الدَّارِ

همچنین تا منقضی شدن مدت اجاره مالک منفعته خانه خریداری خود نمیشود. گفتم: پس اگر مالک، مال مستأجر و کلیه مخارج او را بازگرداند؟ فرمود: با طیب خاطر و رضایت مستأجر باکی نیست.

شرح: «سُكْنَى» یعنی استفاده از خانه یا حُجْرَه یا سَرَانِی را به کسی واگذارن یا بخود مالکش و رقبه آنرا بدیگری دادن، «عُمُرَى» آنستکه صاحب خانه ای بدیگری بگوید منفعت این خانه را بتو وا می‌گذارم تا تو زنده هستی از آن استفاده کن یا تا من زنده هستم از آن تو باشم و پس از مرگم به ورثه ام برسد، و «رُقْبَى» آنستکه مردی بدیگری گوید این ملک تا من زنده ام از آن تو باشم و چنانچه تو زودتر از دنیا رفتی بمن بازگردد و اگر من پیش از تو از دنیا رفتم از آن تو باشم. و آن «فُعْلَى» از مراقبه است زیرا هر یک مراقب مرگ دیگری است، و فقها پاره ای آنرا تملیک دانند و پاره ای عاریه، و بفروش اصل ملک منفعت به خریدار منتقل نمی‌شود مانند ملکی که در اجاره دیگری است که رقبه آن تملیک میشود و منفعت آن تا مدت نامبرده شده تملیک خریدار نخواهد شد».

۵۵۹۶ - وَحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، از خالد بن نافع بجلی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که سکنای خانه ای از آن خود را برمدی برای مدت حیاتش واگذار کند. - یعنی مدت حیات صاحب خانه - ولی قرار دهنده سُكْنَى بمیرد، و کسیکه سکنی به او واگذار شده باقی بماند. در اینصورت اگر ورثه بخواهند او را از آن خانه بیرون کنند چنین حقی دارند؟ فرمود نظر من اینست

فَلَيْسَ لِلْوَرِثَةِ أَنْ يُخْرِجُوهُ وَإِنْ كَانَ الثَّلَاثُ لَا يُحِيطُ بِشَمَنِ الدَّارِ فَلَهُمْ أَنْ يُخْرِجُوهُ، قِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَ الرَّجُلُ الَّذِي جُعِلَ لَهُ السُّكْنَى بَعْدَ مَوْتِ صَاحِبِ الدَّارِ يَكُونُ السُّكْنَى لِعَقِيبِ الَّذِي جُعِلَ لَهُ السُّكْنَى؟ قَالَ: لَا.»

۵۵۹۷ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْكَنَ دَارَهُ رَجُلًا مُدَّةَ حَيَاتِهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ لَهُ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُخْرِجَهُ، قُلْتُ: فَلَهُ وَوَلِعَقِيبِهِ؟ قَالَ: يَجُوزُ لَهُ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْكَنَ رَجُلًا وَتَمَّ يَوْقُتُ لَهُ شَيْئًا، قَالَ: يُخْرِجُهُ صَاحِبُ الدَّارِ إِذَا

که خانه را بقیمت عادلانه تقویم کنند، و ثلث میّت را منظور دارند، پس اگر در ثلث او مبلغی باشد که بهای خانه را فرا گیرد، ورثه حق ندارند که او را بیرون کنند، ولی اگر ثلث بهای خانه را فرانگیرد، حق دارند که او را بیرون کنند، به آن امام گفتند: اگر مردی که حق سکنی به او واگذار شده بعد از مردن صاحب خانه بمیرد، آیا سکنی به بازماندگان او انتقال می پذیرد؟ فرمود: نه.

شرح: «ظاهر لفظ خبر ابهام دارد، زیرا گفته است: صاحب خانه کسی را مالک منفعت خانه تا زمانی که خودش زنده است قرار داده، بعدگفته است ورثه می توانند آنشخص را بیرون کنند یا نه، در صورتیکه مدتش تا زمان حیات صاحب خانه بوده و مدت که تمام شده باشد دیگر جای سؤال باقی نیست، جمعی گفته اند جمله تفسیریه که - یعنی صاحبدار - باشد اشتباه است، و مدت حیات صاحب منفعت مراد بوده، علی کلّ حال بنظر می رسد این کار در مرض موت صاحب خانه انجام شده و بحساب ثلث باید گذارده شود اگر منافع خانه کمتر از ثلث باشد در مدتی که آن شخص ساکن شده است در آن بماند تا تمام ثلث، یا از دنیا برود آنوقت بورثه بازگردد و اگر بیش از ثلث شده بود میتواند او را بیرون کنند».

۵۵۹۷ - وَحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، مِنْ أَهْلِ بَدَشَهَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْكَنَ دَارَهُ رَجُلًا مُدَّةَ حَيَاتِهِ، فَقَالَ: يَجُوزُ لَهُ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يُخْرِجَهُ، قُلْتُ: فَلَهُ وَوَلِعَقِيبِهِ؟ قَالَ: يَجُوزُ لَهُ، وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْكَنَ رَجُلًا وَتَمَّ يَوْقُتُ لَهُ شَيْئًا، قَالَ: يُخْرِجُهُ صَاحِبُ الدَّارِ إِذَا

۵۵۹۷ - و حسن بن علی بن فضال، از احمد بن عمر حلبی، از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که شخصی را بمدت حیاتش در خانه خود سکنی داده، فرمود این کار برای او جایز است و حق ندارد که او را بیرون کند. گفتم این کار هم برای او جایز است و هم برای بازماندگانش؟ فرمود: برای او جایز است، و از آن امام درباره مردی سؤال کردم که

شاء».

۵۵۹۸ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ السُّكْنِيِّ وَالْعُمَرِيِّ فَقَالَ: النَّاسُ فِيهِ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِنْ كَانَ شَرْطَ حَيَاتِهِ فَهُوَ حَيَاتُهُ، وَإِنْ كَانَ لِعَقِبِهِ فَهُوَ لِعَقِبِهِ كَمَا شَرَطَ حَتَّى يَفْتَنُوا ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى صَاحِبِ الدَّارِ».

۵۵۹۹ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سُئِلَ عَنِ السُّكْنِيِّ وَالْعُمَرِيِّ، فَقَالَ: إِنْ كَانَ جَعَلَ السُّكْنِي فِي حَيَاتِهِ فَهُوَ كَمَا شَرَطَ، وَإِنْ كَانَ جَعَلَهَا لَهُ وَلِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى يَفْتَنِيَ عَقِبُهُ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَبْعُوا وَلَا يُورِثُوا الدَّارَ، ثُمَّ تَرْجِعُ الدَّارُ إِلَى صَاحِبِهَا الْأَوَّلِ».

مردی را اسکان کرده و وقتی برای او تعیین ننموده. فرمود: صاحب خانه هر وقت بخواهد او را بیرون میکند.

۵۵۹۸ - و محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمن بن ابی عبدالله، از حمران روایت کرده است که گفت: از آن امام علیه السلام درباره سکنی و عمری سؤال کردم، پس فرمود: مردم در این باره بشروطشان باید عمل کنند، اگر مدت حیات خود را شرط کرده باشد پس سکنی مربوط بمدت حیات او است، و اگر برای بازماندگانش شرط کرده باشد بمقتضای همین شرط متعلق به بازماندگانست، تا زمانیکه ایشان فانی شوند، پس از آن به صاحب خانه باز گردانده میشود.

شرح: «از این خبر استاده می شود که اصل در «عمری» و «رقبی» لزوم است و چنانچه مدت معین شود عقد لازم است و حق بازگشت و رجوع نیست، و عقد بموت یکی از طرفین که به موت او عقد معلق نشده باطل نمیشود، چنانچه بموت مالک معلق بود و ساکن از دنیا رفت بورثه ساکن انتقال پیدا می کند تا مالک حیات دارد».

۵۵۹۹ - و محمد بن فضیل، از ابوالصباح کنانی روایت کرده است، که گفت: از امام علیه السلام درباره سکنی و عمری سؤال کردند، فرمود: اگر سکنی را برای ایام حیات طرف قرار داده، کاربر مدار همین شرطست، و اگر برای او و بازماندگانش تا انقراض ایشان قرار داده، حق ندارند که آن خانه را بفروشند، یا آنرا به ارث بدهند، آنگاه پس از انقراض بازماندگان، آن خانه بصاحب اولش باز میگردد.

کِتَابُ الْفَرَائِضِ وَالْمَوَارِيثِ

بَابُ

* (إِبْطَالِ الْعَوْلِ فِي الْمَوَارِيثِ) *

۵۶۰۰ - رَوَى سَمَاعَةُ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ يَعْلَمُ أَنَّ السَّهَامَ لَا تَعُولُ عَلَى بَيْتِهِ لَوْ يُبْصِرُونَ وُجُوهَهَا لَمْ تَجْزِ سِتَّةً».

۵۶۰۱ - وَرَوَى سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ لَيَعْلَمُ أَنَّ السَّهَامَ لَا تَعُولُ مِنْ بَيْتِهِ».

۵۶۰۲ - وَرَوَى الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ عَنْ عُثَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْبَةَ قَالَ: جَلَسْتُ إِلَى

کتاب فرائض و موارث باب ابطال عول در موارث

۵۶۰۰ - سماعه از ابوبصیر، از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود: بیگمان کسی که - یعنی خدائی که - ریگهای توده درهم فشرده را شمرده، و بحساب آورده است، میداند که سهام ارث افزون از شش سهم نیست. هرگاه ایشان وجوه و موارد آن را بنظر آورند، از شش وجه تجاوز نمیکرد.

۵۶۰۱ - و سیف بن عمیره، از ابوبکر خضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابن عباس میگفت: بیگمان کسیکه ریگهای توده درهم فشرده را شمرده است، هر آینه میداند که سهام از شش سهم افزون نمیشود.

۵۶۰۲ - و فضل بن شاذان، از محمد بن یحیی، از علی بن عبدالله، از یعقوب بن - ابراهیم بن سعد، از پدرش روایت کرده و گفته است: پدرم از محمد بن اسحاق برای من حکایت کرد که گفت: زهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه برای من حکایت

ابن عباس فَعَرَضَ عَلَيَّ ذِكْرَ فَرَائِضِ الْمَوَارِيثِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ
 أَنْتَرَوْنَ أَنَّ الَّذِي أَحْصَى رَعْلَ عَلِيٍّ عَدَدًا جَعَلَ فِي مَالٍ يَصِفًا وَيَصِفَاوُ ثَلَاثًا فَهَذَانِ التَّنْصِفَانِ
 قَدْ ذَهَبَا بِالْمَالِ فَأَيْنَ مَوْضِعُ الثَّلَاثِ؟ فَقَالَ لَهُ زُفْرُبْنُ أَوْسُ النَّضْرِيُّ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَمَنْ
 أَوْلَى مَنْ أَعَالَ الْفَرَائِضَ؟ قَالَ: «رَمَعَ» لَمَّا التَّقَتْ عِنْدَهُ الْفَرَائِضُ وَدَافَعَ بَعْضُهَا بَعْضًا
 قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَذْرِي أَيُّكُمْ قَدَّمَ اللَّهُ وَأَيُّكُمْ أَخَّرَ اللَّهُ وَمَا أَجِدُ شَيْئًا هُوَ أَوْسَعُ مِنْ أَنْ
 أَقْسِمَ عَلَيْكُمْ هَذَا الْمَالَ بِالْحِصَصِ فَأَدْخِلْ عَلَيَّ كُلَّ ذِي حَقٍّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ
 عَوْلِ الْفَرِيضَةِ، وَأَيْمُ اللَّهِ أَنْ لَوْ قَدَّمَ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَأَخَّرَ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ مَا عَالَتْ فَرِيضَةٌ،
 فَقَالَ لَهُ زُفْرُبْنُ أَوْسٌ: وَأَيُّهُمَا قَدَّمَ وَأَيُّهُمَا أَخَّرَ؟ فَقَالَ: كُلُّ فَرِيضَةٍ لَمْ يَهْبِطْهَا اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ عَنْ فَرِيضَةٍ إِلَّا إِلَى فَرِيضَةٍ فَهَذَا مَا قَدَّمَ اللَّهُ، وَأَمَّا مَا أَخَّرَ اللَّهُ فَكُلُّ فَرِيضَةٍ
 إِذَا زَالَتْ عَنْ فَرِيضَةٍ لَمْ يَكُنْ لَهَا إِلَّا مَا بَقِيَ فَيَلِكُ الَّتِي أَخَّرَ اللَّهُ، فَأَمَّا الَّتِي قَدَّمَ اللَّهُ

کرد و گفت: که من در درس ابن عباس نشستم، پس او سخن درباره سهام مواریث را بر من عرضه کرد، و بر اینگونه سخن آغاز نمود که: سبحان الله العظيم! آیا می‌پندارید که کسیکه شماره ریگهای توده درهم فشرده را به احصاء در آورده، در یکمال نصف و نصف و ثلث قرار داده و این دو نصف همگی آن مال را فرا میگیرد؟! پس موضع ثلث کجا است؟! در این هنگام زفر بن اوس بصری گفت: ای پسر عباس، پس نخستین کسی که عول را در سهام ارث بکار بست که بود؟ ابن عباس گفت: «رمع» وقتی سهام پیش او درهم شد، و بعضی از آن با بعض دیگر تراحم داشت، گفت: بخدا قسم نمیدانم خدا کدام یک از شما را مقدم داشته، و کدام یک را واپس نهاده، و من راهی سهلتر از آن نمی‌بینم که این مال را بصورت حصه‌ها بر شما قسمت کنم، چنانکه بر هر صاحب حقی همان عول و زیادی فریضه را که بر او داخل شده است داخل سازم. و بخدا قسم است که اگر او کسی را که خدا مقدم داشته است مقدم میداشت، و کسی را که خدا واپس نهاده است واپس مینهاد، هیچ سهمی عول نمیشد. پس زفر بن اوس گفت: کدام یک را خدا مقدم داشته، و کدامین را واپس نهاده است؟ ابن عباس گفت: هر فریضه‌ای که خدا هنگام فرود آوردنش آن را بسوی فریضه‌ای دیگر فرود آورده همانست که خدا آن را مقدم داشته، و هر فریضه‌ای که چون از فرض خود زایل شود چیزی بجز باقیمانده سهام نصیبش نمیشود

فَالزَّوْجُ لَهُ التَّصْفُ فَإِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ مَا يُزِيلُهُ عَنْهُ رَجَعَ إِلَى الرَّبِيعِ لَا يُزِيلُهُ عَنْهُ شَيْءٌ، وَ الزَّوْجَةُ لَهَا الرَّبِيعُ فَإِنْ زَالَتْ عَنْهُ صَارَتْ إِلَى الثَّمَنِ لَا يُزِيلُهَا عَنْهُ شَيْءٌ، وَالْأُمُّ لَهَا الثَّلَاثُ فَإِنْ زَالَتْ عَنْهُ صَارَتْ إِلَى السُّدُسِ لَا يُزِيلُهَا عَنْهُ شَيْءٌ، فَهَذِهِ الْفَرَائِضُ الَّتِي قَدَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَمَّا الَّتِي أَخَّرَ اللَّهُ فَفَرِيضَةُ الْبَنَاتِ وَالْأَخَوَاتِ لَهَا التَّصْفُ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً، وَإِنْ كَانَتْ اثْنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَالْثَّلَاثَانِ فَإِذَا أَزَالَتْهُنَّ الْفَرَائِضُ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ إِلَّا مَا يَبْقَى فَبِئْسَ مَا أَخَّرَ اللَّهُ، فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا قَدَّمَ اللَّهُ وَمَا أَخَّرَ بِيَدِيءَ بِمَا قَدَّمَ اللَّهُ فَأُعْطِيَ حَقَّهُ كَمَلًّا، فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ كَانَ لِمَنْ أَخَّرَ، وَإِنْ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ فَلَا

همانست که خدا آنرا واپس نهاده است.

شرح: «یعنی آنرا که در صورتی برایش فریضه ای معین فرموده، و در صورت دیگری فریضه دیگر معلوم داشته او بر کسی که بیش از یک فریضه در هر صورت برای او معین نساخته مقدم است».

از جمله فرائضی که خدا آن را مقدم داشته فریضه زوج است که نصف ترکه زوج را به ارث میبرد، ولی چون عاملی بر آن داخل شود که آن را از نصف زایل سازد، به ربع باز میگردد، و هیچ چیز آن را از ربع زایل نمیسازد، و دیگر از این موارد فریضه زوج است که ربع ترکه متعلق به او است، ولی چون عاملی بر آن داخل شود که آن را از ربع زایل سازد، بثمان باز میگردد، و هیچ چیز آن را از ثمن زایل نمیسازد، و همچنین سهمیه مادر ثلث است، ولی چون عاملی بر آن داخل شود که آن را از ثلث زایل سازد به سدس مبدل میشود، و هیچ چیز آن را از سدس زایل نمیسازد، پس اینها همان فرائضی هستند که خدا آنها را مقدم داشته است.

اما آنچه خدا آن را واپس نهاده پس فریضه متعلق بدختران و خواهرانست که اگر وارث در این دو طبقه یکی باشد سهمش نصف ترکه است، و اگر دو نفر یا بیشتر باشند سهمشان دو ثلث است، ولی در صورتیکه فرائض آنان را زایل کنند چیزی جز آنچه باقی مانده است بهره ایشان نمیشود و این همان فریضه ای است که خدا آن را واپس نهاده است، پس در صورت اجتماع چیزی که خدا آن را مقدم داشته و چیزی که خدا آن را واپس نهاده تقسیم میراث را از آنچه خدا مقدم داشته است شروع میکنند، و حق آن را بطور کامل می پردازند، پس اگر چیزی باقی بماند، بکسیکه

شَيْءَ لَهٗ، فَقَالَ لَهُ زُفَرُّ بْنُ أَوْسٍ: فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُشِيرَ بِهَذَا الرَّأْيِ عَلَيَّ «رَمَعَ»؟
قَالَ: هَبْتُهُ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّهُ تَقَدَّمَ إِمَامٌ عَدَلٌ كَانَ أَمْرُهُ عَلَيَّ الْوَرَعَ
فَأَمَضَى أَمْرًا فَمَضَى مَا اخْتَلَفَ عَلَيَّ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ اثْنَانِ».

۵۶۰۳ - قَالَ الْفَضْلُ: وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْوَلِيدِ الْعَدَنِيُّ صَاحِبُ سُفْيَانَ
قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ صَاحِبُ أَبِي يُوسُفَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا
لَيْثُ بْنُ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو وَالْعَبْدِيِّ عَنِ ابْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: الْفَرَانِضُ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُمٍ، الثَّلَاثَانِ أَرْبَعَةُ أَشْهُمٍ، وَالنَّصْفُ

خدا اورا واپس نهاده است تعلق میگیرد، و اگر چیزی باقی نماند بهره ای ندارد.
آنگاه زفر بن اوس گفت: پس چه عاملی تورا از آن باز داشت که این رأی را با
«رمع» در میان گذاری؟ ابن عباس گفت: از او ترسیدم. پس زهری گفت: بخدا
قسم اگر رأی امام عادلی که کارش شروع بنیاد شده بر این رأی مقدم نشده بود، و
بصورت کاری امضاء شده و گذشته در نیامده بود، حتی دو نفر از اهل علم در این
باره با ابن عباس اختلاف نمیکردند.

شرح: «در اینکه گفت: «اگر چیزی باقی نماند بهره ای ندارد» اشکال واضحی
است، زیرا اگر مؤخر و مقدم را در یک مرتبه در نظر بگیریم و میراث را علی ما قرَضَ اللهُ
تقسیم کنیم و چنانچه جمع فرائض از یکواحد بیش بود از سهام آنانکه خدا مقدم داشته
کسر کنیم چگونه تصویری بهره ماندن آنانکه خداوند مؤخر کرده است میشود؟! جز
اینکه بگوئیم وی بر فرضی محال این کلام را گفته است برای مبالغه».

۵۶۰۳ - فَضْلٌ كَقَوْلِهِ: وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَالِيدِ عَدَنِي رَاوِي سُفْيَانَ (ثَوْرِي) رَاوِي
كَقَوْلِهِ: قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ صَاحِبُ أَبِي يُوسُفَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ قَالَ: حَدَّثَنَا
لَيْثُ بْنُ أَبِي سُلَيْمٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو وَالْعَبْدِيِّ عَنِ ابْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: الْفَرَانِضُ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُمٍ، الثَّلَاثَانِ أَرْبَعَةُ أَشْهُمٍ، وَالنَّصْفُ
تَشْكِيلٌ مِثْلُ: دُو ثَلَاثٍ چَهَار سَهْمٍ، وَنِصْفٌ سَه سَهْمٍ، وَثَلَاثٌ دُو سَهْمٍ، وَرَبْعٌ يَك سَهْمٍ وَنِصْفٌ،
وَثَمَنٌ سَه رَبْع سَهْمٍ، وَهَيْجٌ كَسٌ بَا وَجُودٌ فَرَزْنَدٌ جَزْ پِدْرُو مَادِرُ وَزُوجُ وَزَنِ ارْثٌ نَمِبِرْدُ وَ مَادِرَا
جَزْ فَرَزْنَدَانِ وَ بَرَادِرَانِ اَزْ ثَلَاثٌ عَجُوبٌ نَمِيسَا زَنْد. وَ سَهْمٌ زُوجِ اَزْ نِصْفِ نَمِيفَزَا يَدِ، وَ اَزْ رَبْعِ نَمِيكَا هَدِ،

(۱) ابو عمرو عبدي اشتباه است و صحيح ابو عمرو عبدة السلماني است که از اصحاب امير المؤمنين است.

ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ، وَالثُّلُثُ سَهْمَانِ وَالرُّبْعُ سَهْمٌ وَنِصْفٌ، وَالثُّمْنُ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِ سَهْمٍ، وَ لَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ إِلَّا الْأَبَوَانِ وَالزَّوْجُ وَالْمَرْأَةُ، وَلَا يَخْجُبُ الْأُمُّ عَنِ الثُّلُثِ إِلَّا الْوَلَدُ وَالْإِخْوَةُ، وَلَا يُزَادُ الزَّوْجُ عَلَى النِّصْفِ وَلَا يُنْقَصُ مِنَ الرَّبْعِ، وَلَا تُرَادُ الْمَرْأَةُ عَلَى الرَّبْعِ وَلَا تُنْقَصُ مِنَ الثُّمْنِ وَإِنْ كُنَّ أَرْتَعَا أَوْ ذُونَ ذَلِكَ فَهُنَّ فِيهِ سَوَاءٌ، وَلَا يُزَادُ الْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ عَلَى الثُّلُثِ وَلَا يُنْقَصُونَ مِنَ السُّدُسِ، وَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى، وَلَا يَخْجُبُهُمْ عَنِ الثُّلُثِ إِلَّا الْوَلَدُ وَالْوَالِدُ وَالذَّيَّةُ تُقَسَّمُ عَلَى مَنْ أَخْرَزَ الْمِيرَاثَ».

و سهم زن از ربع افزون نمیشود، و از ثمن کاسته نمیگردد، و زنان اگر بچهار بالغ شوند، یا کمتر از آن باشند، در این باره (یک هشتم) مساوی هستند، و سهم برادران مادری بر ثلث فزونی نمیگیرد، و از سدس کاهش نمی پذیرد، و مرد و زنشان در این باره مساوی هستند، و جز ولد و والد، ایشان را از ثلث محجوب نمیسازد، و دیه بر کسانی که ارث را احراز کرده اند قسمت میشود.

شرح: «فرائض را شش سهم گفت: ولی در بیان پنج سهم را بیشتر نام نبرد، و فریضه ششم که سدس و یک سهم است ذکر نکرد، و آنرا بوضوحش واگذارند، یا اینکه از قلم نساخ کتاب یا مؤلف - رحمه الله - افتاده است.

باری غرض آنستکه فرائضی که در کتاب خدا آمده است از شش فریضه خارج نیست، و اینکه در آخر حدیث گفته است: «جز ولد و والد ایشان را از ثلث محجوب نمی کند» تصحیف بنظر میرسد و صوابش: «جز ولد و والدان ایشان را از ثلث محجوب نمی کند» و حاصل خبر آنستکه وارث نسبی اگر تنها بود تمام مال را به ارث می برد اگر صاحب فرض بود برخی را بفرض و برخی را بخویشی و نسب، و اگر صاحب فرض نبود پس بخویشی، و چنانچه بیش از یکتن بودند و بعضی حاجب بعض دیگر نبودند از سه حال خارج نیست یا میراث همگی به نسب است، و یا بفرض و یا پاره ای بفرض و پاره ای بخویشی، پس در صورت اول مال را بر اساسی که بعد به تفصیل ذکر خواهد شد میانشان تقسیم کنند، و در صورت سوم صاحب فرض را مقدم دارند و سهم مفروض را به او دهند و باقی از آن میراث بران دیگر است، و در صورت دوم از دو حال خارج نیست یا منطبق با سهام فرائض است یا کم و زیاد

قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى مُوَافَقَةِ الْكِتَابِ، وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَا يَرِثُ الْإِخْوَةَ وَالْأَخَوَاتُ مَعَ الْوَالِدِ شَيْئاً، وَلَا يَرِثُ الْجَدُّ مَعَ الْوَالِدِ شَيْئاً وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْأُمَّ تَحْجُبُ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ عَنِ الْمِيرَاثِ.

فَبِإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّمَا قَالَ وَالِدٌ وَلَمْ يَقُلْ وَالِدَيْنِ وَلَا قَالَ وَالِدَةً، قِيلَ لَهُ: هَذَا جَائِزٌ كَمَا يُقَالُ: وَلَدٌ، يَدْخُلُ فِيهِ الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى، وَقَدْ تُسَمَّى الْأُمُّ وَالِدًا إِذَا جَمَعَتْهَا مَعَ الْأَبِ كَمَا تُسَمَّى أَبًا إِذَا اجْتَمَعَتْ مَعَ الْأَبِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ» فَأَحَدُ الْأَبَوَيْنِ هِيَ الْأُمُّ وَقَدْ سَمَّاها اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

دارد، در صورت انطباق که مشکلی در کار نیست، و در صورت دوم بنزد امامیه زائد را بر خویشان نسبی به نسبت تقسیم می کنند اضافه بر سهامشان چون «الْأَقْرَبُ يَمْنَعُ الْأَبْعَدَ» و بنابر صورت دوم نقص بر دختر و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها وارد می شود آنانکه یک فرض در کتاب خدا بیش ندارند نه آنانکه دو فرض در باره ایشان معین شده است، و اگر از فرض اولی نبرند از سهم دومی نصیبشان کمتر نخواهد بود.»

فضل بن شاذان گوید: «این، حدیثی صحیح بر اساس موافقت کتابست، و در این حدیث دلیلی بر این حقیقت موجود است که برادران و خواهران در صورت وجود فرزند چیزی به ارث نمیبرند، و همچنین جد در صورت وجود فرزند از ارث نصیبی ندارد. و نیز در این حدیث دلیلی بر این معنی وجود دارد که مادر، برادران مادری را از ارث حاجب میشود.»

پس اگر معترضی بگوید: چرا والد گفته، و وَالِدَةٌ وَالِدَيْنِ نگفته است؟ جوابش اینست که این، تعبیری جایز است، همانطور که ولد میگویند، و پسر و دختر هر دو در این تعبیر داخل میشوند، گاهی مادر والد نامیده میشود، و این در صورتیست که مادر را با پدر منضم سازند، همانطور که گاهی اب نامیده میشود، و این در موردیست که با اب منضم شود، چنانکه در قول خدای عَزَّ وَجَلَّ آمده است که: «وَبِرَّاءِ الْوَالِدَيْنِ» او، هر یک از آندورا سدسی هست». و یکی از ابوین که در این آیه آمده است مادر است. و همچنین فرموده است: «وَصِيَّةَ الْوَالِدَيْنِ» و خویشاوندان نزدیکتر» و یکی از والدین مادر است. و این، مطلبی واضح و آشکار است، و سپاس

أَبَا حِينَ جَمَعَهَا مَعَ الْأَبِ، وَكَذَلِكَ قَالَ: «الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» فَأَحَدُ الْوَالِدَيْنِ هِيَ الْأُمُّ وَقَدْ سَمَّاها اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَالِدًا كَمَا سَمَّاها أَبَا، وَهَذَا وَاضِحٌ بَيْنَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

۵۶۰۴ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا صَارَتْ سِيهَامُ الْمَوَارِيثِ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُمٍ لَا يَزِيدُ عَلَيْهَا لِأَنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ مِنْ سِتَّةِ أَشْيَاءَ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ - الْآيَةُ».

وَعِيْلَةٌ أُخْرَى وَهِيَ أَنَّ أَهْلَ الْمَوَارِيثِ الَّذِينَ يَرِثُونَ أَبَدًا وَلَا يَسْقُطُونَ سِتَّةٌ: الْأَبْوَانُ وَالْإِبْنُ وَالْبِنْتُ وَالزَّوْجُ وَالزَّوْجَةُ.

بَابُ

* (مِيرَاثِ وُلْدِ الصُّلْبِ) *

إِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ ابْنًا وَلَمْ يَتْرِكْ زَوْجَةً وَلَا أَبَوَيْنِ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلِابْنِ، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَا اثْنَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ بِالسُّوْبَةِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ ابْنَةً وَ

خداوند راست.

شرح: «این قسمت از «پس اگر معترضی» تا اینجا کلام مصنف است نه فضل بن شاذان».

۵۶۰۴ - و امام صادق علیه السلام فرمود: وعلت اینکه سهام موارث از شش سهم مقرر شده، چنانکه چیزی بر آن افزوده نمیشود، اینست که انسان از شش چیز آفریده شده، و خدای عزوجل در همین باره فرموده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ . تا آخر آیه».

علت دیگر اینست که طبقات وراث که همیشه ارث میبرند و ساقط نمیشوند، شش طبقه اند. و این طبقات عبارتند از پدر و مادر، و پسر، و دختر، و زوج، و زوجه.

شرح: «این علت اخیر از کلام یونس بن عبدالرحمن اخذ شده است، و کلینی آنرا بتمامه در کافی کتاب میراث ج ۷ ص ۸۳ آورده است».

بَابُ مِيرَاثِ فِرْزَنْدِ صُلْبِي

زمانیکه مرد پسری از خود بجای گذارد، و همسری و پدر و مادری بجای نگذاشته باشد، پس همگی مال متعلق به پسر است، و همچنین اگر بازماندگان دو پسر یا بیشتر

لَمْ يَتْرُكْ زَوْجًا وَلَا أَبَوَيْنِ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلابْنَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْمَالَ لِلْوَالِدِ وَ لَمْ يُسَمِّ لِلابْنَةِ النِّصْفَ إِلَّا مَعَ الْأَبَوَيْنِ، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَتَا ابْنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَالْمَالُ كُلُّهُ لَهُنَّ بِالسَّوِيَّةِ وَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً وَابْنَةَ ابْنِ وَابْنَ ابْنِ وَلَمْ يَكُنْ زَوْجٌ وَلَا أَبَوَانِ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلابْنَةِ وَلَيْسَ يُولَدُ الْوَالِدِ مَعَ وَلَدِ الصُّلْبِ شَيْءٌ لِأَنَّ مَنْ تَقَرَّبَ بِنَفْسِهِ كَانَ أَوْلَى وَأَحَقُّ بِالْمَالِ مِمَّنْ تَقَرَّبَ بِغَيْرِهِ، وَمَنْ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْمَيِّتِ بَيِّنٌ كَانَ أَحَقُّ بِالْمَالِ مِمَّنْ كَانَ أَبْعَدَ بَيِّنٌ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنًا وَابْنَةً أَوْ بَنَيْنِ وَبَنَاتٍ فَالْمَالُ كُلُّهُ لَهُمْ لِذِكْرِ مِثْلِ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ زَوْجٌ وَلَا وَالِدَانِ، فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً وَأَخًا وَأُخْتًا وَجَدًّا فَالْمَالُ كُلُّهُ

باشند، مال بطور مساوی میان ایشان تقسیم میشود، و همینگونه است در صورتیکه دختری بجای نهد، و همسری و پدر و مادری بجای نگذارد، که در این صورت همگی مال به آن دختر تعلق میگیرد، زیرا که خداوند عزوجل مال را برای «ولد» - یعنی فرزند - قرار داده است^(۱) و برای دختر نصف مال تعیین نشده است مگر در صورت وجود والدین، و همچنین در صورتیکه شماره دختران به دو یا بیشتر بالغ شود، که در اینحال نیز همگی مال متعلق به ایشانست، و بطور مساوی میان ایشان قسمت میشود، و اگر متوفی دختری و دختر پسری و پسر پسری بجای نهاده باشد، و همسری و پدر و مادری در میان نباشند، مال بطور کلی متعلق بدختر است، و برای فرزند فرزند - یعنی نوه - چیزی منظور نشده است، زیرا کسیکه از نظر ذات خود نزدیک باشد، از کسیکه بواسطه غیر نزدیک شده باشد نسبت به آن مال اولی و احق است. و کسیکه یک شکم به میت نزدیکتر باشد، از کسیکه یک شکم دورتر باشد سزاوارتر است^(۲). بنابراین اگر شخص متوفی پسری و دختری و یا پسران و دخترانی بجای گذاشته باشد کل مال او بمقتضای قاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ» میان ایشان قسمت میشود، و این کلیت در صورتی است که زوج و والدین در کنار آن پسران و دختران وجود نداشته باشند، و در صورتیکه متوفی دختری و برادری و خواهری و جدی از خود بجای گذاشته باشد، مال بطور کلی متعلق بدختر است، و احدی بجز پسر و همسر و

(۱) اگر مراد «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ» است که آن دلالت بر حکم دخترتها ندارد، و اگر مراد آیه اولوالارحام است، پس محتاج به این تکلف نیست بلکه برای اونیم مال بفرض ونیم برد خواهد بود.
(۲) یعنی در مرتبه واحده و الا فرزند فرزند فرزند از جد اولی است با اینکه جد دو بطن جلوتر است.

لِلْإِبْنَةِ، وَلَا يَرِثُ مَعَ الْإِبْنَةِ أَحَدٌ إِلَّا الْإِبْنُ وَالزَّوْجُ وَالْوَالِدَانِ، وَكَذَلِكَ لَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ الذَّكَرِ أَحَدٌ إِلَّا الزَّوْجُ وَالْأَبَوَانُ عَلَيَّ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ.

۵۶۰۵ - وَرَوَى جَمِيلُ بْنُ دُرَّاجٍ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَرِثَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِلْمَةً، وَوَرِثَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَرَكَتَهُ».

۵۶۰۶ - وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْحَنَاطِ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَا وَاللَّهِ مَا وَرِثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَبَّاسُ وَلَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا وَرِثَتْهُ إِلَّا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَمَا كَانَ أَخَذَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّلَاحَ وَغَيْرَهُ إِلَّا لِأَنَّهُ قَضِيَ عَنْهُ ذِيئُهُ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».

۵۶۰۷ - وَرَوَى عَنِ الْبِزْنَطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ «جُعِلَتْ فِدَاكَ رَجُلٌ هَلَكَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَغَمَّةً، فَقَالَ: الْمَالُ لِلْإِبْنَةِ، قَالَ: وَقُلْتُ

والدين با آن دختر سهم نمیشود، و همچنین با بودن فرزندان مذکر، کسی بجز همسر و والدین بنا بر آنچه خداوند عزوجل در کتاب خود ذکر کرده ارث نمیبرد.

۵۶۰۵ - و جمیل بن ذرّاج از زرارہ روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود: علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله علمش را، و فاطمه علیها السلام ترکه اش را به ارث بردند.

۵۶۰۶ - و احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسن بن موسی الحنّاط، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود: نه بخدا قسم، نه عباس و نه علی علیه السلام هیچیک از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث نبرده اند، پیمبر صلی الله علیه و آله جز فاطمه علیها السلام وارثی نداشته است. و برداشتن سیلاح و سایر اشیاء متعلق به پیمبر صلی الله علیه و آله از سوی علی علیه السلام جز برای آن نبوده است که او دین پیمبر صلی الله علیه و آله را اداء کرده است. سپس امام علیه السلام فرمود: «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله».

۵۶۰۷ - و از بزنیطی روایت شده است که گفت: به امام ابوجعفر ثانی

لَهُ: رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَةً لَهُ وَأَخًا - أَوْ قَالَ ابْنَ أُخِيهِ - قَالَ: فَتَكْتُ ظَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: الْمَالُ لِلْإِبْنَةِ».

۵۶۰۸ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ جَارِي هَلْكَ وَتَرَكَ بَنَاتٍ، فَقَالَ: الْمَالُ لَهُنَّ».

۵۶۰۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَةً وَأُخْتَهُ لِأَبِيهِ وَأُمَّهُ فَقَالَ: الْمَالُ لِلْإِبْنَةِ وَتَيْسَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ شَيْءٌ».

۵۶۱۰ - وَكَتَبَ الْبِزْنَطِيُّ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَةً وَأَخَاهُ، قَالَ: ادْفَعِ الْمَالَ إِلَى الْإِبْنَةِ إِنْ لَمْ تَخَفْ مِنْ عَمَّهَا شَيْئًا».

معروض داشتم: فدایت شوم، مردی مرده است، و دخترش و عمویش را از خود بجای نهاده است، امام فرمود: مال متعلق بدختر است، گفت معروض داشتم: مردی مرده است، و دختر و برادری - یا گفت: برادرزاده اش را - از خود بجای نهاده است، امام علیه السلام مدتی سکوت کرد، و آنگاه فرمود: مال متعلق به آن دختر است.

شرح: «وجه سکوت امام علیه السلام شاید این باشد که همه حاضران توجه کنند، و یا برای اینکه موضع تقیه است یا نه».

۵۶۰۸ - وَعَلِيُّ بْنُ حَكَمٍ، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن علیه السلام درباره یکی از همسایگانم سؤال کردم که مرده است، و دخترانی بجای نهاده است؟ امام فرمود: مال متعلق به آن دخترانست.

۵۶۰۹ - وَحَسَنُ بْنُ مُخْبُوبٍ، از علی بن رثاب از امام ابوجعفر باقر علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که مرده، و دخترش، و خواهر پدرو مادریش را بجای نهاده است. امام فرمود: مال متعلق بدختر است، و خواهر پدرو مادری بهره ای ندارد.

۵۶۱۰ - وَبِزْنَطِيُّ، طی نامه ای از امام ابوالحسن علیه السلام درباره مردی سؤال کرد که مرده است، و دخترش و برادرش را بجای نهاده است، امام فرمود: مال را بدختر تسلیم کن، در صورتیکه از عموی دختر بیم و هراسی نداشته باشی.

شرح: «در پاره ای از نسخ بجای «عَمَّهَا» «عَمَلِهَا» آمده، و در اینصورت

بَاب

* (میراثِ الآبَوْنِ) *

۵۶۱۱ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ أَبَوَيْهِ، قَالَ: يَلُؤَمُ الثَّلَاثُ، وَيَلُؤَبِ الثَّلَاثَانِ».

بَاب

* (میراثِ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ) *

۵۶۱۲ - رَوَى مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ مُشْتَمِعٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ امْرَأَةٍ مَاتَتْ وَتَرَكَتْ زَوْجَهَا وَلا وَارِثَ لَهَا غَيْرُهُ، قَالَ: إِذَا لَمْ يَكُنْ غَيْرُهُ فَالْمَالُ لَهُ، وَالْمَرْأَةُ لَهَا الرُّبْعُ وَمَا بَقِيَ قَلِيلًا مِمَّا».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: هَذَا فِي حَالِ ظُهُورِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَّا فِي حَالِ غَيْبِهِ فَمَتَى مَاتَ الرَّجُلُ وَتَرَكَ امْرَأَةً وَلا وَارِثَ لَهُ غَيْرُهَا

معنایش آنستکه اگر نترسی از اینکه وی مسأله را فاش کند و بگوش مفتیانِ اهل سنت رسد و موجبِ زحمت تو و ما شود».

بَاب مِيرَاثِ ابَوَيْنِ

۵۶۱۱ - حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زرارہ از امام ابوجعفر باقر علیه السلام دربارهٔ مردی روایت کرده که مُرده و والدینش را بجا گذاشته است، امام فرمود: ثلث مال متعلق بپدر، و دو ثلث آن متعلق به پدر است.

بَاب مِيرَاثِ زَوْجٍ وَزَوْجَةٍ

۵۶۱۲ - معاویة بن حکیم، از علی بن حسن بن زید، از مُشتمِع، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر باقر علیه السلام دربارهٔ زنی سؤال کردم که مُرده، و شوهرش را بجای نهاده است، و جز او وارثی ندارد. امام فرمود: در صورتیکه وارثی جز او نداشته باشد، پس مال متعلق به او است. ولی زن - در چنین موضعی - ربع مال را به ارث میبرد، و مابقی مال متعلق به امام است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: این در حال ظهور امام است، و اما در

فَالْمَالُ لَهَا، وَتَصَدِيقُ ذَلِكَ :

۵۶۱۳ - ما رواه محمد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام «في امرأة ماتت وتركَت زوجهَا، قال: فالْمَالُ كُلُّهُ لَهَا، قُلْتُ: الرَّجُلُ يَمُوتُ وَيَتْرُكُ امْرَأَتَهُ، قَالَ: الْمَالُ لَهَا».

بَابُ

* (ميراثِ وَلَدِ الصُّلْبِ وَالْأَبَوَيْنِ) *

۵۶۱۴ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَقْرَأَهُ صَحِيفَةَ الْفَرَائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطُّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، فَوَجَدْتُ فِيهَا: رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُمَّهُ، لِلْإِبْنَةِ التُّصْفُ وَاللِّأُمِّ السُّدُسُ، وَيُقَسَّمُ الْمَالُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْهُمٍ، فَمَا أَصَابَ ثَلَاثَةَ أَشْهُمٍ

حال غیبت آن حضرت پس چون مرد بمیرد و زنی را بجای گذارد، و وارثی جز آن زن نداشته باشد، مال متعلق به آن زن است و دلیل صدق این مدعی :

۵۶۱۳ - خبریست که محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره زنی روایت کرده است که ازدنیارفته، و شوهرش را بجای نهاده است، امام فرمود: در اینصورت همگی مال متعلق بشوهر است، گفتم: پس اگر مرد بمیرد و همسرش را بجای بگذارد؟ فرمود: مال متعلق به آن زن است.

شرح: «شیخ طوسی - رحمه الله - پس از نقل خبر پیش و توجیه مصنف گوید: وجه دیگر برای توجیه خبر هست و آن اینست که در صورتیکه زن از اقربای مرد باشد و بهمسری او درآمده تمام مال را میبرد و الا ربع آنرا و بقیه از آن امام است و دلیل بر این توجیه روایت فضیل بن یسار از امام هفتم علیه السلام است که از وی سؤال شد مردی از دنیا رفته و همسرش که از خویشان نسبی اوست بجای گذاشته و جز او خویشی ندارد؟ فرمود: همه مال باو داده میشود».

بَابُ مِيرَاثِ فِرْزَنِ صُلْبِي وَأَبَوَيْنِ

۵۶۱۴ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ، از مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ روایت کرده است، که امام ابوجعفر علیه السلام صحیفه فرائضی - یعنی صحیفه مربوط به سهام و

فَهُوَ لِابْنَتِهِ، وَمَا أَصَابَ سَهْمًا فَهُوَ لِلْأُمِّ.

وَوَجَدْتُ فِيهَا: رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَابْنَتَهُ، لِلْابْنَةِ النِّصْفَ ثَلَاثَةَ أَشْهُمٍ وَ لِلْابْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِثْلَهُمَا السُّدُسَ، يُقَسَّمُ الْمَالُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْهُمٍ، فَمَا أَصَابَ ثَلَاثَةَ فَهُوَ لِلْابْنَةِ وَمَا أَصَابَ سَهْمَيْنِ فَهُوَ لِلْابْنِ.

قَالَ: وَقَرَأْتُ فِيهَا: رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَأَبَاهُ، لِلْبِنْتِ النِّصْفَ وَ لِلْأَبِ سَهْمًا، يُقَسَّمُ الْمَالُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْهُمٍ، فَمَا أَصَابَ ثَلَاثَةَ فَهُوَ لِلْابْنَةِ، وَمَا أَصَابَ سَهْمًا فَلِلْأَبِ».

اقسام ارثی - را که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء فرموده، و علی بن ابی طالب علیه السلام آن را بدست خود نوشته، به او اجازه خواندن داد، پس محمد بن مسلم گفت: من در آن صحیفه یافتم که چون مردی مادرش و دخترش را از خود بجا گذارد، نصف ترکه اش متعلق بدختر، و سدس آن متعلق به مادر او است، و مال بچهار بخش قسمت میشود، پس آنچه به سه سهم اصابت کند متعلق بدختر، و آنچه به یک سهم اصابت کند متعلق بمادر است.

شرح: «یعنی آنچه خداوند برای مادر فرض نموده یک ششم و برای دختر نیم مالست و بقیه به نسبت فرض برایشان رد میشود، پس مال را چهار قسمت کرده سه قسمت از آن دختر و یک قسمت از آن مادر است بفرض و پرتی روهم».

محمد بن مسلم گوید: و در آن صحیفه یافتم که چون مردی دختر و والدین خود را بجای گذارد، پس نصف مال: سه سهم متعلق بدختر، و دو سدس متعلق بوالدین است، بر اینگونه که مال به پنج سهم قسمت میشود، پس آنچه به سه سهم اصابت کند متعلق بدختر، و آنچه بدو سهم اصابت کند متعلق بوالدین است.

گفت: و در آن صحیفه خواندم که چون مردی دخترش و پدرش را بجا گذارد، نصف مال متعلق بدختر، و یک سهم متعلق بپدر است، بر اینگونه که مال بچهار سهم قسمت میشود، پس آنچه به سه بخش اصابت کند، مربوط بدختر، و آنچه به یک بخش اصابت کند مربوط به پدر است.

شرح: «این قسمت اخیر در کافی و تهذیب ذکر نشده چون مبنی بر آنچه درباره مادر گذشت میباشد و آنرا لازم بذکر ندیده اند. و از اینجا به بعد کلام مصنف

وَإِنْ تَرَكَ أَبَوَيْنِ وَابْنًا وَابْنَةً أَوْ بَنِينَ وَبَنَاتٍ فَلِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَمَا بَقِيَ
 فَلِلْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ تَرَكَ ابْنًا وَأَبَوَيْنِ فَلِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ
 وَمَا بَقِيَ فَلِلابْنِ، فَإِنْ تَرَكَ أُمَّةً وَابْنًا فَلِلْأُمَّ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلابْنِ، فَإِنْ تَرَكَ أَبًا
 وَابْنًا فَلِلْأَبِ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلابْنِ، فَإِنْ تَرَكَ أُمَّةً وَبَنِينَ وَبَنَاتٍ فَلِلْأُمَّ السُّدُسُ وَ
 مَا بَقِيَ فَلِلْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ تَرَكَ أَبَاهُ وَبَنِينَ وَبَنَاتٍ
 فَلِلْأَبِ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ.

بَابُ

* (ميراث الزوج مع الولد) *

إِذَا مَاتَتِ امْرَأَةٌ وَتَرَكَتْ ابْنًا وَزَوْجًا فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلابْنِ، وَكَذَلِكَ
 إِنْ كَانَا ابْتَيْنِ أَوْ أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ بَعْدَ الرَّبْعِ فَلِلْبَنِينَ بَيْنَهُمْ
 بِالسَّوِيَّةِ، وَلَا يَنْقُصُ الزَّوْجُ مِنَ الرَّبْعِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَا يُزَادُ عَلَى النَّصْفِ، وَ

است».

اگر متوفی والدین و پسری و دختری، یا پسران و دخترانی را بجای گذارد، دو
 سدس از مال متعلق بوالدین، و بقیه آن مخصوص پسران و دخترانست که بقاعده
 «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، و اگر پسری و والدین را بجا
 گذارد، دو سدس مال متعلق بوالدین، و بقیه آن مخصوص پسرانست، و اگر مادر و
 پسری را بجا گذارد، سهم مادر سدس و بقیه مال از آن پسرانست، و اگر پدر و پسری
 را بجا گذارد سهم پدر سدس و بقیه مال متعلق به پسرانست، و اگر مادر و پسران و
 دخترانی را بجا گذارد سهم مادر سدس و بقیه مال مخصوص پسران و دخترانست، که
 پیروی از قاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، و اگر پدر و
 پسران و دخترانی را بجا گذارد سهم پدر سدس است، و بقیه مال پسران و دختران
 اختصاص دارد، که بهمان قاعده میان ایشان قسمت میشود.

باب میراث زوج با فرزند

هرگاه زنی بمیرد، و پسری و شوهری بجای گذارد، سهم شوهر ربع مال، و بقیه آن
 متعلق به پسرانست، و همچنین اگر پسران متعدد باشند سهم شوهر ربع است، و بقیه
 مال، پس از برداشت ربع به پسران تعلق دارد، که بطور مساوی میان ایشان قسمت

لَا تَقْصُ الْمَرْأَةُ مِنَ الثَّمَنِ وَلَا تُزَادُ عَلَى الرَّبْعِ، وَلَا تَقْصُ الْمَرْأَةُ وَالزَّوْجُ مِنَ الْمِيرَاثِ عَلَى حَالٍ.

فَإِنْ تَرَكَتْ ابْنَةً وَزَوْجًا فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْابْنَةِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا جَعَلَ لِلْابْنَةِ النَّصْفَ مَعَ الْأَبَوَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجًا وَابْنَتَيْنِ أَوْ بَنَاتٍ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنَاتِ بَيْنَهُنَّ بِالسَّوِيَّةِ.

فَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجًا وَابْنًا وَابْنَةً أَوْ بَنِينَ وَبَنَاتٍ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنِينَ وَابْنَاتٍ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

میشود، و سهم شوهر در هر حال از ربع کاهش نمیگیرد، و از نصف نیز تجاوز نمیکند، چنانکه سهم زن از ثمن کاهش نمی پذیرد، و افزون از ربع نیز نمیشود، و زن و شوهر در هیچ حال از میراث ساقط نمیگردند.

شرح: «در اخبار آمده است که زوجین از کسانی هستند که خداوند آنانرا در ارث مقدم داشته است لذا از دو حقیقتشان چه حق اعلی و چه حق و نصیب ادنی چیزی کسر نخواهد شد، اضافه هم نخواهند برد به رد زیرا رد به حکم آیه اولوالارحام است و آنان از رحم نیستند و چنانچه از اقرباء باشند رد بقربابت است: نه بزوجیت».

پس اگر زن دختری و شوهری از خود بجا بگذارد، سهم شوهر ربع است، و بقیه مال مخصوص دختر است، زیرا خداوند عزوجل برای دختر در صورت وجود والدین نصف مال را مقرر داشته است.

و اگر زن متوفات شوهر و دو دختر یا چند دختر بجا نهاده باشد، سهم الارث شوهر ربع مال است، و بقیه مال بطور مساوی میان دختران قسمت میشود.

و اگر زن متوفات شوهر و پسری و دختری، یا چند پسر و چند دختر بجا گذاشته باشد، سهم الارث شوهر ربع مال است، و بقیه آن متعلق به پسران و دخترانست، که بمقتضای قاعده «وَالذَّكَرُ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود.

بَابُ

* (میراث الزوجه مع الولد) *

إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ وَتَرَكَ امْرَأَةً وَابْنًا فَلِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْإِبْنِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ امْرَأَةً وَابْنَةً فَلِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْابْنَةِ.
فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً وَابْنًا وَابْنَةً، أَوْ بَنِينَ وَبَنَاتٍ فَلِلْمَرْأَةِ الثَّمَنُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنِينَ
وَالْبَنَاتِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

بَابُ

* (میراث الولد و الأبوتین مع الزوج) *

۵۶۱۵ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ أُدَيْنَةَ: قُلْتُ لِرُزَارَةَ: «إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَبُكَيْرًا يَرْوِيَانِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي زَوْجٍ وَ أَبَوَيْنِ وَ ابْنَةٍ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ ثَلَاثَةٌ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ، وَ لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ أَرْبَعَةٌ مِنْ اثْنَيْ عَشَرَ، وَ بَقِيَ خَمْسَةٌ أَشْهُمٍ فَهِيَ لِلْابْنَةِ لِأَنَّهَا لَوْ كَانَتْ ذَكَرًا لَمْ يَكُنْ لَهَا غَيْرُ ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَتَا ابْنَتَيْنِ فَلَيْسَ لهُمَا غَيْرُ مَا بَقِيَ خَمْسَةٌ».

بَابُ مِيرَاثِ زَوْجِهِ بِأَوْفَرِزْنِدِ

هرگاه مردی بمیرد، و زنی و پسری از خود بجا گذارد، ثمن (یک هشتم) مال سهم زن، و بقیه مال متعلق به پسر است، و همچنین اگر زنی و پسری و دختری یا پسران و دخترانی بجا گذارد، سهم زن ثمن مال، و بقیه آن مخصوص پسران و دخترانست که به مقتضای قاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» قسمت میشود.

بَابُ

میراث فرزندان و والدین با زوج

۵۶۱۵ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ دَرِ رَوَايَتِ خَوْذِ كَقَفْت: اِبْنِ أُدَيْنَةَ كَقَفْتَه اَسْت كَه بَه زَرَارَه كَقَفْتَم: مَن اَز كَقَفْتِ بِنِ مَسْلَمٍ وَ بُكَيْرِ شَنِيدَم كَه اَز اِمَامِ اَبُو جَعْفَرِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَر بَارَهٗ بَاز مَانِد كَانِي مَتَشَكَّلِ اَز زَوْجِ وَ وَاَلِدِيْنَ وَ دَخْتَرِي رَوَايَتِ مِي كَرْدَنْد كَه حَصَّهٗ زَوْجِ سَه سَهْمِ اَز دَوَازْدَه سَهْمِ اَسْت، وَ حَصَّهٗ وَاَلِدِيْنَ دَو سَدَسِ يَعْْنِي كَقَهَارِ سَهْمِ اَز دَوَازْدَه سَهْمِ اَسْت، وَ دَر اَيْنِ صَوْرَتِ پَنْجِ سَهْمِ بَاقِي مِي مَانِد كَه مَتَعَلَقِ بَدَخْتَرِ اَسْت، زِيْرَا كَه اَوْ اَكْرِبْسَرِ نِيْزِ مِي بِيُوْد بَهْرَهٗ اِيْ بِجَزِ اَيْنِ نَمِي دَاشْت وَ اَكْرِبْ جَايِ يَكِ دَخْتَرِ دَو دَخْتَرِ

قَالَ زُرَّارَةُ: وَهَذَا هُوَ الْحَقُّ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَلْقَى الْعَوْلَ فَتَجْعَلَ الْفَرِيضَةَ لَا تَعُولُ وَ
 إِنَّمَا يَدْخُلُ النَّقْصَانُ عَلَى الَّذِينَ لَهُمْ الزِّيَادَةُ مِنَ الْوَالِدِ وَالْإِخْوَةِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ قَائِمًا
 الْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ فَلَا يُنْقَضُونَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُمْ.
 فَإِنْ تَرَكَتِ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا وَأَبَوْنَهَا وَابْنًا أَوْ ابْنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَ
 لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنَيْنِ بَيْنَهُمَا بِالسُّوْتَةِ، وَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَأَبَوْنَهَا
 وَابْنًا وَابْنَةً أَوْ بَنَيْنَ وَبَنَاتٍ فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ وَ لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنَيْنِ وَ
 الْبَنَاتِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ.

باشند جز این پنج سهم باقی مانده بهره ای ندارند.

شرح: «چون در فرائض برای شوهر ربع و برای پدر و مادر هر یک، یک ششم و برای دختر نصف مال فرض گردیده، و مخرج نصف با ربع و سدس مشترک است و ربع و سدس مخرجشان متوافق است به نصف، و ضرب نیم یکی در تمام دیگری دوازده میشود، پس نصیب شوهر $\frac{3}{4}$ است که ربع مال است و نصیب والدین $\frac{1}{4}$ است که دو سدس است و باقی $\frac{5}{12}$ است که سهم دختری یا پسر خواهد شد، چون زوج و والدین را خداوند مقدم داشته نصیبشان نقص نمی پذیرد، و دختر را چون خداوند مؤخر داشته سهم الارثش نقص پذیر است و در قبالی آن سهم بیشتری برای او فرض کرده است، و عاقه گویند: نقص بر همه صاحبان سهام وارد میشود، و نه شوهر ربع تمام میبرد و نه هر یک از والدین سدس مال را میبرند و نه دختر تمام نصف را».

زراره گفت: اگر خواسته باشی که عول را کنار بگذاری و در نتیجه به گونه ای مال را قسمت کنی که سهام از اصل مال زیادتر نشود حق همین است که محمد بن مسلم و بکیر گفته اند.

و افزایش نمی پذیرد، و کاهش بر کسانی - از قبیل فرزندان و برادران پدری و مادری - داخل میشود که از افزایش هم بهره دارند، و اقا برادران مادری از آن سهمی که برای ایشان نام برده شده است کاهش نمی پذیرند.

و در آنجا که زن شوهرش و والدینش و پسری یا دو پسریا بیشتر را بجا گذارد، سهم شوهر ربع ترکه و سهم والدین دو سدس آنست، و باقیمانده مال بطور تساوی میان پسران قسمت میشود و اگر آن زن شوهرش و والدینش و پسری و دختری یا پسری و دخترانی را بجا گذارد، سهم شوهر ربع ترکه و سهم والدین دو سدس آنست،

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْوَالِدِ وَالْأَبَوَيْنِ مَعَ الزَّوْجَةِ) *

إِذَا مَاتَ رَجُلٌ وَتَرَكَ أَبَوَيْنِ وَامْرَأَةً وَابْنًا فَلِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ وَ لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَ مَا بَقِيَ فَلِلْإِبْنِ، وَ كَذَلِكَ إِذَا كَانَا ابْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَ بَنِينَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّمَا يَكُونُ لَهُمْ مَا بَقِيَ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً وَ أَبَوَيْنِ وَ ابْنَةً فَلِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ وَ لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَ لِلْإِبْنَةِ النُّصْفُ وَ مَا بَقِيَ رَدُّ عَلَى الْإِبْنَةِ وَ الْأَبَوَيْنِ عَلَى قَدْرِ أَنْصِبَانِهِمْ، وَ لَا يُرَدُّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا عَلَى الزَّوْجِ شَيْءٌ، وَ هَذِهِ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ لِمَكَانِ الثُّمْنِ، فَإِذَا ذَهَبَ مِنْهُ الثُّمْنُ وَ السُّدْسَانِ وَ النُّصْفُ بَقِيَ سَهْمٌ فَلَا يَسْتَقِيمُ بَيْنَ خَمْسَةٍ فَيُضْرَبُ خَمْسَةً فِي أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ يَكُونُ ذَلِكَ مِائَةً وَ عِشْرِينَ، لِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ مِنْ ذَلِكَ خَمْسَةَ عَشَرَ، وَ لِلْأَبَوَيْنِ

و باقیمانده مال متعلق به پسران و دختران است که بمقتضای بیان الهی: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّتَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود.

بَابُ

مِيرَاثِ فِرْزَنَدَانِ وَ وَالِدَيْنِ بَا زَوْجِهِ

چون مردی بمیرد و والدین و زن و پسری از خود بجای گذارد، ثمن مال برای زن، و دوسدس آن برای والدین، و مابقی برای پسر است، و همچنین در صورتی که بجای یک پسر دو یا سه پسر، یا بیشتر هم باشند، همگی از آن باقی مانده برخوردار میشوند. و اگر آن مرد زن و والدین و دختری بجا گذارد، ثمن مال برای زن، و دوسدس آن برای والدین، و نصف آن برای دختر است، و بقیه مال بدختر و والدین، هر کدام بنسبت سهمش مردود میشود، ولی بزن و به زوج چیزی مردود نمیشود، و این از آنجا که پای ثمن در کار است، مخرج مشترکش ۲۴ میشود، پس چون از مجموع ۲۴ یک ثمن که سه سهم است، و دوسدس، که هشت سهم است، و نصف که ۱۲ سهم است برداشته شود، یک سهم، یعنی یک بیست و چهارم باقی میماند، و چون سهم والدین را که دو سدس است، و سهم دختر را، که یک دوم است، جمع کنیم پنج ششم میشود، و از آنجا که ۲۴ بر ۵ قابل قسمت نیست ناچار آنرا در ۵ ضرب میکنیم که حاصل ضرب آن ۱۲۰ میشود، و از این ۱۲۰ یک ثمن یعنی ۱۵ بهره زنست، و دو

السُّدْسَانِ مِنْ ذَلِكَ أَرْبَعُونَ وَبَقِي خَمْسَةٌ وَسِتُّونَ، فَلِلْأَبْتَةِ مِنْ ذَلِكَ النِّصْفُ سِتُّونَ، وَ
 بَقِي خَمْسَةٌ لِلْأَبْتَةِ مِنْ ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ فَيَصِيرُ فِي يَدِهَا ثَلَاثَةٌ وَسِتُّونَ، وَ لِلْأَبَوَيْنِ مِنْ ذَلِكَ
 اثْنَانِ فَيَصِيرُ فِي أَيْدِيهِمَا اثْنَانِ وَأَرْبَعُونَ.
 وَكَذَلِكَ إِنْ مَاتَ رَجُلٌ وَتَرَكَ امْرَأَةً وَابْنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَابْنَيْنِ فَلِلْمَرْأَةِ
 الثُّمْنُ وَ لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَمَا بَقِيَ فَلِلْبَنَاتِ، وَالْعَوْلُ فِيهِ بَاطِلٌ لِأَنَّ الْبَنَاتِ
 لَوْ كُنَّ بَنِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ إِلَّا مَا فَضَلَ.

بَابُ

* (ميراث الآبوين مع الزوج والزوجة) *

إِذَا تَرَكَتِ امْرَأَةٌ زَوْجَهَا وَابْنَتَيْنِ فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ لِلْأُمَّ الثُّلُثُ كَامِلًا، وَمَا
 بَقِيَ فَلِلْأَبِ وَهُوَ السُّدْسُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ
 الثُّلُثُ» فَجَعَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْأُمَّ الثُّلُثَ كَامِلًا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَلَا إِخْوَةٌ.

سدس آن یعنی چهل، بهره والدین است، و ۶۵ باقی میماند، که نصف ۱۲۰ یعنی
 شصت سهم آن متعلق بدختر است و در این صورت پنج سهم باقی میماند، که سه
 سهم آن ردأ بدختر میرسد، و با این ترتیب مجموع سهم او شصت و سه سهم میشود و دو
 سهم از این پنج سهم برای والدین است به این ترتیب مجموع سهام این دوردأ و فرضاً
 ۴۲ سهم میشود.

و همچنین اگر مردی بمیرد، و یک زن و دو دختر، یا دختران بیشتر، و والدین خود
 را بجای گذارد، ثمن مال برای زن، و دوسدس برای والدین، و مابقی برای
 دخترانست، و عول در مورد آن باطلست، زیرا اگر بجای دختران پسرانی نیز میبودند،
 چیزی جز آنچه زیاد آمده است برای ایشان نمیبود.

شرح: «سهم دختران $\frac{۱۳}{۲۴}$ میشود و فرض آنان $\frac{۱۱}{۲۴}$ است و از نصیبشان که در
 فرض آمده $\frac{۳}{۲۴}$ کسر میشود.»

باب میراث والدین با زوج و زوجه

هرگاه زنی شوهرش و والدینش را بجا گذارد، نصف ترکه او برای شوهرش و ثلث
 کامل آن برای مادرش، و بقیه که عبارت از سدس است برای پدر او است، چنانکه
 خدای عزوجل در این باره فرموده است: «پس اگر فرزندی نداشته باشد، و والدینش

قَالَ الْفَضْلُ: وَمِنَ الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ لَهَا التُّلْثَ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ أَنَّ جَمِيعَ مَنْ خَالَفْنَا لَمْ يَقُولُوا لَهَا السُّدُسُ فِي هَذِهِ الْفَرِيضَةِ إِنَّمَا قَالُوا: لِلْأُمِّ ثُلْثٌ مِمَّا بَقِيَ، وَتُلْثُ مَا بَقِيَ هُوَ السُّدُسُ فَأَحْبَبُوا أَنْ لَا يُخَالَفُوا لَفْظِ الْكِتَابِ فَأَثْبَتُوا لَفْظَ الْكِتَابِ وَخَالَفُوا حُكْمَهُ، وَذَلِكَ تَمْويهٌ وَخِلَافٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى كِتَابِهِ؛ وَكَذَلِكَ مِيرَاثُ الْمَرْأَةِ مَعَ الْأَبَوَيْنِ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَ لِلْأُمِّ التُّلْثُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَبِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ سَمَى فِي هَذِهِ الْفَرِيضَةِ وَفِي الَّتِي قَبْلَهَا لِلزَّوْجِ النِّصْفَ وَ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعَ، وَ لِلْأُمِّ التُّلْثَ وَ لَمْ يُسَمِّ لِلْأَبِ شَيْئاً، إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَوَرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ التُّلْثُ» وَ جَعَلَ لِلْأَبِ مَا بَقِيَ بَعْدَ ذَهَابِ السَّهَامِ، وَإِنَّمَا يَرِثُ الْأَبُ مَا بَقِيَ بَعْدَ ذَهَابِ السَّهَامِ.

ترکه اش را به ارث ببرند، ثلث آن برای مادر او است». و چنانکه ملاحظه میشود، در صورتیکه شخص در گذشته فرزندی و برادرانی نداشته باشد خدای عزوجل ثلث کامل مال را برای مادر قرار داده است.

فضل [ابن شاذان] گوید: و از جمله ادله اینکه سهم مادریک ثلث از همگی ترکه است اینست که کلیه مخالفین ما، در این فریضه قائل به سدس برای مادر نشده اند، بلکه گفته اند ثلث باقیمانده ترکه متعلق بمادر است، و ثلث باقیمانده همان سدس است، و چنانکه ملاحظه میشود ایشان خوش داشته اند که با لفظ کتاب خدا مخالفت نکنند، و بهمین جهت لفظ کتاب را ثابت داشته اند، و با حکم آن مخالفت کرده اند، و این نوعی تزویر و تلبیس و مخالفت با خدای عزوجل و کتاب او است، و همچنین در میراث زن با والدین سهم زن ربع است، و سهم مادر ثلث، و باقیمانده مال متعلق به پدر است، زیرا خدای تبارک و تعالی در این فریضه و در فریضه قبل از این برای زوج نصف را و برای زن ربع را و برای مادر ثلث را نام برده است، و برای پدر چیزی را نام نبرده است، و همانا که خدای عزوجل در این باره فرموده است: «ووالدینش از او ارث ببرند، پس برای مادرش ثلث است» و باقیمانده مال پس از برداشتن سهم را برای پدر قرار داده، و بهمین جهت پدر آنچه را که بعد از ذهاب سهم بجای مانده باشد به ارث میبرد.

(پایان کلام فضل)

۵۶۱۶ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «أَقْرَأَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَحِيفَةَ الْفَرَائِضِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، فَقَرَأْتُ فِيهَا: امْرَأَةٌ مَاتَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أَبَوَيْهَا، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفِ ثَلَاثَةُ أَشْهُمٍ، وَ لِلْأُمِّ الثَّلَاثُ سَهْمَانِ، وَ لِلْأَبِ السُّدُسُ سَهْمٌ».

۵۶۱۷ - وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ مَاتَ وَ تَرَكَ امْرَأَتَهُ وَ أَبَوَيْهِ، قَالَ: لِامْرَأَتِهِ الرَّبْعُ وَ لِلْأُمِّ الثَّلَاثُ، وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأَبِ».

فَإِنْ تَرَكَتْ امْرَأَةٌ زَوْجَهَا وَ أُمَّهَا فَلِلزَّوْجِ النِّصْفِ وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأُمِّ، فَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أَبَاهَا فَلِلزَّوْجِ النِّصْفِ وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأَبِ».

۵۶۱۶ - و محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام ابو جعفر باقر علیه السلام مرا بخواندن صحیفه فرائضی - یعنی صحیفه مربوط به سهام ارثی - که رسول خدا آن را املاء فرموده، و علی بن ابی طالب علیه السلام آنرا بدست خود نوشته بود اجازت فرمود، پس در آن صحیفه خواندم که: زنی مرده است، و شوهرش و والدینش را بجای نهاده است، پس در این صورت نصف ترکه یعنی سه سهم، برای شوهر، و ثلث آن یعنی دو سهم برای مادر، و سدس آن، یعنی یک سهم برای پدر است.

شرح: «برای شوهر نصف چون زن فرزندی ندارد، و برای مادر ثلث از همه مال، و برای پدر سدس است، و این در صورتیست که حاجب نداشته باشد و الا سهم مادر و پدر عکس میشود و برای مادر سدس و برای پدر ثلث خواهد بود».

۵۶۱۷ - و احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل، از اسماعیل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن امام معروض داشتم: مردی مرده است، و همسرش و والدینش را بجای نهاده است، امام فرمود: ربع ترکه او متعلق بهمسراو، و ثلث آن متعلق بمادر، و مابقی متعلق بپدر او است.

تذکر: «در کافی سند از اسماعیل از ابی جعفر امام باقر علیه السلام - الخ است».

پس اگر زنی شوهرش و مادرش را بجا گذارد، نصف ترکه او متعلق بشوهر، و

بَابُ

* (میراثِ وَلَدِ الْوَلَدِ) *

۵۶۱۸ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «بَنَاتُ الْإِبْنَةِ يَقُمْنَ مَقَامَ الْبَنَاتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ بَنَاتٌ وَلَا وَارَثٌ غَيْرُهُنَّ، قَالَ: وَبَنَاتُ الْإِبْنِ يَقُمْنَ مَقَامَ الْإِبْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَلَا وَارَثٌ غَيْرُهُنَّ».

فَإِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ ابْنَ ابْنَةٍ وَابْنَةَ ابْنِ فَلِابْنِ الْإِبْنَةِ الثَّلَاثُ، وَ لِابْنَةِ الْإِبْنِ الثَّلَاثَانِ لِأَنَّ كُلَّ ذِي رَجْمٍ يَأْخُذُ نَصِيبَ الَّذِي يَجْرُهُ.

۵۶۱۹ - وَ كَتَبَ عَمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - إِلَى أَبِي عَمَدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «رَجُلٌ مَاتَ وَ تَرَكَ ابْنَةَ ابْنَتِهِ وَ أَخَاهُ لِأَبِيهِ وَ أُمَّهُ

مابقی آن متعلق بامادر او است، و اگر شوهرش و پدرش را بجا گذارد، نصف ترکه متعلق بشوهر، و مابقی آن متعلق پیدر او است.

بَابُ مِيرَاثِ فَرَزْنَدِ فَرَزْنَدِ - یعنی نوه -

۵۶۱۸ - حَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، از سعد بن ابی خلف از امام ابوالحسن (کاظم) علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرگاه شخص متوفی دخترانی و وارثی غیر از دختران دختر نداشته باشد، ایشان جایگزین دخترانند. و فرمود: هرگاه متوفی فرزندی و وارثی غیر از دختران پسر نداشته باشد ایشان جایگزین پسرند.

شرح: «مراد از «نبودن وارثی جز دختران پسر» آنستکه دختر یا پسر صلبی وجود نداشته باشد نه مطلق وارث، زیرا زوج و زوجه و پدر و مادر با فرزندی فرزند باتفاق فقها جمع میشوند و در یک طبقه اند چنانکه نسبت بزوجه و زوجه مصنف خود قبول نموده است و مفضل درباره این مطلب بحث خواهد آمد».

بنابراین، چون مردی پسر دختری و دختر پسری از خود بجای گذارد، سهم الارث پسر دختر ثلث، و سهم دختر پسر دو ثلث است، زیرا هر خویشاوند میراث بری سهم کسی را میبرد که او را وارث ساخته است.

۵۶۱۹ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ صَفَّارٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - طَى نَامَهُ إِلَى بِيهِ إِمَامِ أَبُو مُحَمَّدٍ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَرِبَارَةَ مَرْدِي سَوَالِ كَرْدِ كِه دَر گزشته است، و دختر

لِمَنْ يَكُونُ الْمِيرَاثُ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ: الْمِيرَاثُ لِلْأَقْرَبِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»
 وَلَا يَرِثُ ابْنُ الْإِبْنِ، وَلَا ابْنَةُ الْإِبْنَةِ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ، وَلَا يَرِثُ ابْنُ ابْنِ ابْنِ مَعَ ابْنِ
 ابْنِ، وَكُلُّ مَنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ فَهُوَ أَوْلَى بِالْمِيرَاثِ مِنْ بَعْدِهِ، وَلَا يَرِثُ مَعَ وُلْدِ الْوَالِدِ وَإِنْ
 سَقَطَ أَخٌ وَلَا أُخْتُ وَلَا عَمٌّ وَلَا عَمَّةٌ، وَلَا خَالَ وَلَا خَالَئَةٌ، وَلَا ابْنُ أَخٍ، وَلَا ابْنُ
 أُخْتٍ، وَلَا ابْنُ عَمٍّ، وَلَا ابْنُ خَالَ، وَلَا ابْنُ عَمَّةٍ، وَلَا ابْنُ خَالَئَةٍ.

بَابُ

* (میراثِ الأبوتین مَعَ وُلْدِ الْوَالِدِ) *

أَزْتَعَةُ لَا يَرِثُ مَعَهُمْ أَحَدٌ إِلَّا زَوْجٌ أَوْ زَوْجَةٌ: الْأَبَوَانِ وَالْإِبْنُ وَالْإِبْنَةُ. هَذَا هُوَ
 الْأَصْلُ لَنَا فِي الْمَوَارِيثِ، فَإِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ أَبَوَيْنِ وَابْنَ ابْنٍ وَابْنَةَ ابْنَةٍ فَالْمَالُ
 لِلْأَبَوَيْنِ لِلْأُمَّ الثُّلُثُ وَالْأَبُ الثُّلُثَانِ لِأَنَّ وُلْدَ الْوَالِدِ إِنَّمَا يَقُومُونَ مَقَامَ الْوَالِدِ إِذَا
 لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ وُلْدٌ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُهُ، وَالْوَارِثُ هُوَ الْأَبُ وَالْأُمُّ.

دخترش و برادر پدری و مادریش را بجا گذاشته است، در اینصورت میراث آن مرد متعلق به کدام یک است؟ امام علیه السلام در این باره توقیع فرمود که: میراث، بخواست خدا بنزدیکترین آنان تعلق دارد. *کامپوز علوم پزشکی*
 در صورت وجود فرزندی صلبی پسر پسر و دختر دختر ارث نمیبرند، و با وجود پسر پسر، پسر پسر پسر ارث نمیبرد، و هر کسی که نسبش نزدیک باشد برای دریافت میراث از کسیکه نسبش دور باشد سزاوارتر است، و در صورت وجود فرزندی فرزندی، اگر چه در مراحل پائین باشد، برادر و خواهر، و عمو و عمه و خالو و خاله، و پسر برادر و پسر خواهر، و پسر عمو و پسر خالو و پسر عمه و پسر خاله ارث نمیبرند.

بَابُ

میراثِ والدینِ با وجودِ فرزندی فرزندی

چهار گروهند که با وجود ایشان احدی جز زوج یا زوجه ارث نمیبرد، و آن چهار عبارتند از: پدر و مادر و پسر و دختر و این از نظر ما - فقهاء شیعه - اصل در موارث است، و بنابراین چون شخص متوفی والدین و پسر پسر، و پسر دختر را بجا گذارد مال به نسبت ثلث برای مادر، و دو ثلث برای پدر متعلق بوالدین است، زیرا که فرزندان فرزندی زمانی جایگزین فرزند میشوند که فرزندی وارثی غیر او نباشد در اینجا وارث همان

وَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - خِلَافَ قَوْلِنَا فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَأَخْطَا، قَالَ: إِنْ تَرَكَ ابْنُ ابْتَنَةِ وَابْتَنَةِ ابْنٍ وَأَبَوَيْنِ فَلِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَمَا بَقِيَ فَلِلْابْتَنَةِ الْإِبْنِ مِنْ ذَلِكَ الثَّلَاثَانِ وَالْإِبْنِ الْإِبْتَنَةِ مِنْ ذَلِكَ الثَّلَاثُ، تَقُومُ ابْتَنَةُ الْإِبْنِ مَقَامَ أَبِيهَا وَابْنُ الْإِبْتَنَةِ مَقَامَ أُمِّهِ وَهَذَا مِمَّا زَلَّ بِهِ قَدَمُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَهَذَا سَبِيلٌ مَنْ يَفِيَسُ.

بَابُ

* (مِيرَاثِ وَلَدِ الْوَالِدِ مَعَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ) *

إِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ امْرَأَةً وَوَلَدَ الْوَالِدِ فَلِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْوَالِدِ، فَإِنْ تَرَكَتْ امْرَأَةٌ زَوْجَهَا وَوَلَدَ الْوَالِدِ فَلِلزَّوْجِ الرُّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْوَالِدِ، لِأَنَّ الزَّوْجَ وَالْمَرْأَةَ لَيْسَا بِوَارِثَيْنِ أَصْلِيِّينِ إِنَّمَا يَرِثَانِ مِنْ جِهَةِ السَّبَبِ لَا مِنْ جِهَةِ النَّسَبِ، فَوَلَدُ الْوَالِدِ

پدر و مادر هستند.

شرح: «در خبری عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: ابنُ الابنِ یقومُ مقامَ الابنِ إذا لم یکنْ لِمَسِیتِ وارثٌ غیرُه» و مراد از «وارثٌ غیره» وارثِ صلبی است یعنی پسر یا دختر نه هر وارثی».

و فضل بن شاذان - رحمه الله - در این مسأله بر خلاف قول ما قائل شده، و مرتکب خطا شده است. او گفته است: اگر متوفی پسر دختری و دختر پسری و پدر و مادرش را بجا گذارد، در اینصورت دو سدس از ترکه متعلق بوالدین است، و هر چه باقی بماند دو ثلث از آن متعلق بدختر پسر، و یک ثلث از آن متعلق به پسر دختر است، چنانکه دختر پسر جای گزین پدر خود و پسر دختر جای گزین مادر خود میشود، و این از موارد لغزشِ قَدَمِ او از طریقِ مستقیم و راه کسی است که مرتکب قیاس شود.

شرح: «مؤلف چون خود از اخبار چنان فهمیده که پدر و مادر حاجب ابن الابن (أولاد أولاد) هستند و بعکس فضل بن شاذان بحسب بعض اخبار هم طبقه می داند از اینرو این کلام را گفته است ولی ناروا گفته است».

باب میراث نوه با زوج و زوجه

چون مرد، زنی و فرزند فرزند را بجا گذارد، ثمن (یک هشتم) مال برای زن و مابقی برای فرزند فرزند - نوه - است. پس چون زنی شوهرش و فرزند فرزند را بجا

مَعَهُمَا بِمِثْلَةِ الْوَلَدِ لِأَنَّهُ لَيْسَ لِلْمَيِّتِ وَلَدٌ وَلَا أَبَوَانِ.

بَابُ

* (میراثِ الأبوانِ وَاإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ) *

إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ وَتَرَكَ أَبَوَيْهِ فَلَأُمِّهِ الثَّلَاثُ وَلِلْأَبِ الثَّلَاثَانِ، فَإِنْ تَرَكَ أَبَوَيْهِ وَ
أَخًا أَوْ أُخْتًا فَلِلْأُمِّ الثَّلَاثُ وَلِلْأَبِ الثَّلَاثَانِ، فَإِنْ تَرَكَ أَبَوَيْهِ وَأَخًا وَأُخْتَيْنِ أَوْ أُخْوَيْنِ
أَوْ أُزْوَاجَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ أَوْ لِأَبٍ وَأُمِّ فَلِلْأُمِّ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَبِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَإِنْ
كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» يَعْنِي إِخْوَةَ لِأَبٍ أَوْ لِأَبٍ وَأُمِّ «فَلَأُمِّهِ السُّدُسُ» وَإِنَّمَا حَجَبُوا الْأُمَّ
عَنِ الثَّلَاثِ لِأَنَّهُمْ فِي عِيَالِ الْأَبِ وَعَلَيْهِ نَفَقَتُهُمْ فَيَحْجَبُونَ وَلَا يَرِثُونَ.
وَمَتَى تَرَكَ أَبَوَيْهِ وَإِخْوَةَ وَأَخَوَاتٍ لِأُمِّ مَا بَلَغُوا لَمْ يَحْجَبُوا الْأُمَّ عَنِ الثَّلَاثِ وَ
لَمْ يَرِثُوا.

گذارد، ربع (¼) مال برای شوهر، و مابقی برای فرزند فرزند است، زیرا که شوهر و زن وارث اصلی نیستند، بلکه از جهت سبب ارث میبرند نه از جهت نسب، پس فرزند فرزند با وجود آن دو بمنزله فرزند است، زیرا که شخص متوفی نه فرزند دارد و نه والدین.

باب میراث پدر و مادر و برادران و خواهران

چون مردی بمیرد و پدر و مادرش را بجا گذارد، ثلثِ ترکه اش برای مادر، و دو ثلثِ آن برای پدر است، و اگر پدر و مادر و برادری یا خواهری بجای گذارد، ثلثِ ترکه اش برای مادر، و دو ثلثِ آن برای پدر است، و اگر پدر و مادر و یک برادر و دو خواهر یا دو برادر و چهار خواهر پدری یا پدری و مادری بجای گذارد، سدس مال برای مادر، و مابقی برای پدر است، زیرا خداوند عزوجل در این باره فرموده است: «پس اگر برای او برادرانی - پدری یا پدری و مادری - باشند، در این صورت سدس مال متعلق بمادر او است».

و علت اینکه ایشان مادر را از ثلثِ ترکه حاجب شده اند اینست که ایشان در جمع عیال پدرند، و نفقه ایشان بر عهده پدر است، و بهمین جهت حاجب میشوند و ارث نمی برند.

و هرگاه پدر و مادر و برادرانی و خواهرانی مادری هر چه باشند بجای گذارد، مادر

بَابُ

* (میراثِ الأبوتین و الزَّوجِ و الإخوة و الآخوات) *

إِنْ تَرَكَتِ امْرَأَةٌ زَوْجَهَا وَ أَبَاهَا وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَ أُمٍّ أَوْ لِأَبٍ أَوْ لِأُمٍّ
فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأَبِ، وَ لَيْسَ لِلْإِخْوَةِ وَ الْآخَوَاتِ مَعَ الْأَبِ وَ لَا مَعَ الْأُمِّ
شَيْءٌ.

وَ كَذَلِكَ إِنْ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أُمَّهَا وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَ أُمٍّ أَوْ لِأَبٍ أَوْ لِأُمٍّ
فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ وَ مَا بَقِيَ رَدُّ عَلَيْهَا وَ سَقَطَ الْإِخْوَةُ وَ الْآخَوَاتُ كُلُّهُنَّ،
لِأَنَّ الْأُمَّ ذَاتُ سَهْمٍ وَ هِيَ أَقْرَبُ الْأَرْحَامِ وَ هِيَ تَتَقَرَّبُ بِنَفْسِهَا وَ الْإِخْوَةُ يَتَقَرَّبُونَ
بِغَيْرِهِمْ.

فَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجاً وَ أُمَّاً وَ إِخْوَةً لِأُمٍّ، وَ أُخْتاً لِأَبٍ وَ أُمًَّ فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ مَا بَقِيَ
فَلِلْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أَبَوَيْهَا وَ إِخْوَةً لِأَبٍ وَ أُمًَّ أَوْ لِأَبٍ فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ لِلْأُمِّ
السُّدُسُ وَ لِلْأَبِ الْبَاقِي، وَ إِنْ كَانَ الْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ وَ

را حاجب از ثلث نشوند و خود ارث نبرند.

بَابُ مِيرَاثِ وَالذِّينِ وَ شَوْهَرِ وَ بَرَادِرَانِ وَ خَوَاهِرَانِ

هرگاه زنی شوهر و پدر و برادران و خواهران پدری و مادری، یا پدری یا مادری
خود را بجای گذارد، نصف ترکه او برای شوهر و مابقی برای پدر است، و برادران و
خواهران با وجود پدر و وجود مادر بهره‌ای ندارند.

و همچنین اگر شوهرش و مادرش، و برادران و خواهران پدری و مادری، یا
پدری، یا مادری خود را بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر، و سدس آن برای مادر
است، و مابقی بمادر مردود میشود، و برادران و خواهران همگی ساقط میشوند، زیرا
مادر صاحب سهم است، و او نزدیکترین ارحامست، و او بخودی خود و مستقلاً از
قربت برخوردار است، در صورتیکه برادران بوسیله غیر تقرب می‌یابند.

و اگر آن زن شوهر و مادر و برادرانی مادری، و خواهری ابوتینی بجای گذاشته باشد
در اینصورت نصف ترکه برای شوهر است، و مابقی متعلق بمادر است.

و اگر شوهر و پدر و مادر و برادرانی پدری و مادری یا پدری بجای گذارد نصف

لِأَبِ السُّدُسِ.

بَابُ

* (مَنْ لَا يَحْجُبُ عَنِ الْمِيرَاثِ) *

۵۶۲۰ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْوَلِيدَ وَالظَّفَلَ لَا يَحْجُبُكَ وَلَا يَرِثُكَ إِلَّا مَنْ آذَنَ بِالصَّرَاحِ، وَلَا شَيْءٌ أَكْثَرُ الْبَطْنِ وَإِنْ تَحَرَّكَ إِلَّا مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ». وَلَا يَحْجُبُ الْأُمَّ عَنِ الثَّلَاثِ الْإِخْوَةَ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمَّ مَا بَلَّغُوا، وَلَا يَحْجُبُهَا إِلَّا أَخَوَانِ أَوْ أُخٌ وَأُخْتَانِ أَوْ أَرْبَعُ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ، أَوْ لِأَبٍ وَأُمٍّ، أَوْ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ، وَالْمَمْلُوكُ لَا يَحْجُبُ وَلَا يَرِثُ.

ترکه برای شوهر، و سدس آن برای مادر، و بقیه آن برای پدر است، و اگر برادران از جانب مادر باشند نصف ترکه برای شوهر، و ثلث آن برای مادر و سدس آن برای پدر است.

بَابُ

کسی که حاجب از میراث نمیشود

۵۶۲۰ - مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، از علاء بن فضیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوزاد و کودک نه تورا محبوب میسازند، و نه از تو ارث میبرند، مگر کسی از ایشان که بوسیله فریاد زدن حیات خود را اعلام کند، و همچنین جنین اگر چه بحرکت آمده باشد حاجب و وارث نمیشود مگر آنکه شب و روز بر او بگذرد. شرح: «یعنی زنده بدنیا آید و حساب عمرش بروز و شب معلوم گردد». و برادران و خواهران مادری، بهر شمار که باشند، مادر را از ثلث حاجب نمیشوند، و جز دو برادر، یا یک برادر و دو خواهر، یا چهار خواهر پدری، یا پدری و مادری، یا بیشتر از آن مادر را محبوب نمیسازد. و مملوک نه حاجب میشود، و نه ارث میبرد.

شرح: «پس اگر متوفی دارای فرزندی مملوک باشد آن مملوک اقربای خود را از ارث حاجب نخواهد بود، و همچنین اگر برادرانی مملوک داشت آنان مادر را از بردن اضافه بر سدس حاجب نباشند».

بَابُ

* (سِرَابِ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ) *

إِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ أَخًا لِأَبٍ وَأُمٍّ فَالْمَالُ كُلُّهُ لَهُ، وَكَذَلِكَ إِذَا كَانَ أَخَوَيْنِ
 أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ، فَإِنْ تَرَكَ أَخًا لِأَبٍ وَأُمٍّ فَلَهَا النُّصْفُ
 بِالتَّسْمِيَةِ وَالْبَاقِي رَدُّ عَلَيْهَا لِأَنَّهَا أَقْرَبُ الْأَرْحَامِ وَهِيَ ذَاتُ سَهْمٍ، وَكَذَلِكَ إِنْ
 تَرَكَ أُخْتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَلَهُنَّ الثُّلَثَانِ بِالتَّسْمِيَةِ وَالْبَاقِي رَدُّ عَلَيْهِنَّ بِسَهْمِ ذَوِي الْأَرْحَامِ،
 وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، وَ
 كَذَلِكَ الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ لِلأَبِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ يَقُومُونَ مَقَامَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ
 لِلأَبِ وَالْأُمِّ إِذَا لَمْ يَكُنْ إِخْوَةٌ وَأَخَوَاتٌ لِأَبٍ وَأُمٍّ، فَإِنْ تَرَكَ أَخًا لِأَبٍ وَأُمٍّ وَأَخًا
 لِأَبٍ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلأَخِ مِنَ الأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ الأَخُ مِنَ الأَبِ، وَلَا يَرِثُ الْإِخْوَةُ

بَابُ مِيرَاثِ بَرَادِرَانَ وَخَوَاهِرَانَ

چون مرد، تنها برادری ابوینی بجای گذارد، همگی مال برای او است، و همچنین
 در صورتی که بازماندگان دو برادری یا بیشتر باشند مال بالسویته میان ایشان قسمت
 میشود، ولی اگر خواهری ابوینی بجای گذاشته باشد، نصف مال بفرضی معین کتاب،
 و بقیه آن از طریق «رد» به او تعلق میگیرد، زیرا او هم صاحب سهم و هم
 نزدیکترین ارحام است.

شرح: «زیرا تنها خویشی نزدیک در بردن ارث به (رد) کافی نیست، بلکه باید
 صاحب سهم در کتاب خدا ذکر شده باشد تا رداً از ارث برخوردار شود».

و همچنین اگر متوفی دو خواهر یا بیشتر بجای بگذارد، پس در اینصورت دو ثلث
 مال بوسیله «تسمیه» - یعنی تصریح شارع - به ایشان تعلق میگیرد، و باقی مانده از
 طریق «رد بذوی الأرحام» متعلق به ایشان میشود، و اگر بازماندگان برادرانی و
 خواهرانی ابوینی باشند ترکه متوفی بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان
 قسمت میشود. و همچنین در آنجا که برادران و خواهران ابوینی وجود نداشته باشند،
 برادران و خواهران پدری در هر مقام جای گزین برادران و خواهران ابوینی میشوند.

و اگر متوفی برادری ابوینی و برادری پدری بجای گذارد، همگی مال ببرادر
 ابوینی تحویل میشود، و برادر پدری از شبکه وراثت ساقط میگردد. و برادران و

مِنَ الْاَبِّ ذُكُورًا كَانُوا اَوْ اِنَاثًا مَعَ الْاِخْوَةِ مِنَ الْاَبِّ وَ الْاُمِّ ذُكُورًا كَانُوا اَوْ اِنَاثًا شَيْئًا.

فَإِنْ تَرَكَ اَخًا لِابٍ وَ اُمٍّ وَ اَخْتًا لِابٍ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِاَخٍ مِنَ الْاَبِّ وَ الْاُمِّ، وَ كَذَلِكَ اِنْ تَرَكَ اَخْتًا لِابٍ وَ اُمٍّ، وَ اَخًا لِابٍ، فَالْمَالُ كُلُّهُ لِاَخْتٍ مِنَ الْاَبِّ وَ الْاُمِّ يَكُونُ لَهَا التَّصْفُفُ بِالتَّسْمِيَةِ، وَ مَا بَقِيَ فَلِاَقْرَبِ اَوْلِيِ الْاَرْحَامِ وَ هِيَ اَقْرَبُ [اَوْلِيِ الْاَرْحَامِ].

۵۶۲۱ - لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اَعْيَانُ بَنِي الْاُمِّ اَحَقُّ بِالْمِيرَاثِ

مِنَ وُلْدِ الْعَلَاتِ».

فَإِنْ تَرَكَ اَخَوَاتٍ لِابٍ وَ اُمٍّ، وَ اَخَوَاتٍ لِابٍ، وَ ابْنِ اَخٍ لِابٍ، فَلِلْاَخَوَاتِ لِلْاَبِّ وَ الْاُمِّ التَّلْثَانِ، وَ مَا بَقِيَ رَدُّ عَلَيْهِنَّ لِاَنَّهِنَّ اَقْرَبُ الْاَرْحَامِ.

فَإِنْ تَرَكَ اَخًا لِابٍ وَ ابْنِ اَخٍ لِابٍ وَ اُمٍّ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِاَخٍ مِنَ الْاَبِّ لِاِنَّهُ اَقْرَبُ بَيْتِنِ، وَ لِاَنَّ الْاَخَ لِلْاَبِّ يَشُومُ مَقَامَ الْاَخِ لِلْاَبِّ وَ الْاُمِّ اِذَا لَمْ يَكُنْ اَخٌ لِابٍ وَ اُمٍّ

خواهران پدری با بودن برادران و خواهران ابوینی ارث نخواهند برد.

ولی اگر متوفی برادری ابوینی و خواهری پدری بجای نهاد، در اینصورت همگی مال متعلق به برادر ابوینی است، و همچنین اگر خواهری ابوینی و برادری پدری بجای نهاد، همگی مال متعلق بخواهر ابوینی است، بنحوی که نصف آن به فرضی که در کتاب خدا برای او معین شده و بقیه بعنوان نزدیکترین فرد اولوالارحام به او تعلق میگیرد، زیرا که او نزدیکترین ارحام است.

۵۶۲۱ - و این به پیروی از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«فِرْزَنَدَانِ يَكُ مَادَرُ اَزْ فِرْزَنَدَانِ مَادَرَانِ مَخْتَلَفِ مِيرَاثِ سَزَاوَارْتَرِنْدَن».

و اگر متوفی خواهرانی ابوینی، و خواهرانی پدری، و پسر برادری پدری بجای گذارد، از طریق فرض دو ثلث ترکه برای خواهران ابوینی است، و بقیه مال از طریق «رَدِّ» به ایشان تحویل میشود، زیرا ایشان نزدیکترین ارحامند.

و اگر متوفی برادری پدری و پسر برادری ابوینی بجای گذارد، همگی مال متعلق به برادر پدری است، زیرا که او یک شکم بمتوفی نزدیکتر است، و بدان جهت که برادر پدری، در صورتی که برادری ابوینی وجود نداشته باشد، جای گزین برادر

فَلَمَّا قَامَ مَقَامَ الْأَخِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ وَكَانَ أَقْرَبَ بِبَطْنٍ كَانَ أَحَقَّ بِالمِيرَاثِ مِنْ ابْنِ
الأخ.

فَإِنْ تَرَكَ أَخًا لِأَبٍ وَأُمِّ، وَأَخًا لِأُمِّ فَلِلأَخِ مِنَ الأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأَخِ
مِنَ الأَبِ وَالْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ إِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، وَأَخْتًا لِأُمِّ فَلِلأَخْتِ مِنَ الأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا
بَقِيَ فَبَيْنَ الإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثِيَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَ أَخْتًا لِأَبٍ وَأُمِّ، وَأَخْتًا أَوْ أَخًا لِأُمِّ فَلِلأَخِ أَوْ الإِخْتِ لِلأُمِّ السُّدُسُ وَ
لِلأَخْتِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ البَاقِي.

فَإِنْ تَرَكَ أَخَوَيْنِ أَوْ أُخْتَيْنِ لِأُمِّ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَإِخْوَةً لِأَبٍ وَأُمِّ فَلِلإِخْوَةِ
أَوْ الأَخَوَاتِ مِنْ قِبَلِ الأُمِّ الثُّلُثُ بَيْنَهُمْ بِالسُّوْتَةِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلإِخْوَةِ مِنَ الأَبِ وَالْأُمِّ.

وَالأَخُ مِنَ الأُمِّ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنثَى إِذَا كَانَ وَاحِدًا فَلَهُ السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ
مِنْ ذَلِكَ ذُكُورًا كَانُوا أَوْ إِنَاثًا فَلَهُمُ الثُّلُثُ لَا يُزَادُونَ عَلَى الثُّلُثِ وَلَا يُنْقَصُونَ مِنْ

أبوينی میشود و بنا براین وقتی که برادر پدری جای گزین برادر ابوینی باشد، و یک
شکم هم بمتوفی نزدیکتر باشد، از پسر برادر بدریافت میراث سزاوارتر است.

و اگر متوفی برادری ابوینی و برادری مادری بجای گذارد، سدس مال برای برادر
مادریست، و بقیه آن برای برادر ابوینی است.

و اگر متوفی برادران و خواهرانی ابوینی، و خواهری مادری بجای گذارد، سدس
مال برای خواهر مادری است، بقیه آن بقاعده «لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثِيَيْنِ» میان
برادران و خواهران ابوینی قسمت میشود.

و اگر متوفی خواهری ابوینی، و خواهری یا برادری مادری بجا گذاشته باشد،
سدس مال برای برادر یا خواهر مادریست و مابقی برای خواهر ابوینی است.

شرح: «نیم آن از راه فرض و بقیه از طریق زده».

و اگر دو برادر یا دو خواهر مادری یا بیشتر از ایشان، و برادرانی ابوینی بجای
گذارد، ثلث مال برای برادران یا خواهران مادری است، که بالسویه بین ایشان
قسمت میشود، مابقی مال ببرادران ابوینی تعلق میگیرد.

و برادر یا خواهر مادری در صورتیکه تنها باشد یک سدس از ترکه به او تعلق

السُّدُسُ إِذَا كَانَ وَاحِدًا، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَاثَةً
أَوْ امْرَأَةً وَكَانَتْ أَخًا أَوْ أُخْتًا فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِثْمَهَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ
شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ».

فَإِنْ تَرَكَ أَخَاهُ لِأَبِيهِ، وَأَخَاهُ لِأُمِّهِ، وَأَخَاهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، فَلِلْأَخِ مِنَ الْأُمِّ
السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَخِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ.

میگیرد، ولی اگر بیش از یکی باشند چه پسر و چه دختر، یک ثلث از مال متعلق به
ایشان میشود، و اینان هیچگاه از ثلث بیشتر، و از سدس کمتر نمیبندند در صورتیکه تنها
باشند.

خدای تبارک و تعالی فرموده است: «و اگر مردی یا زنی ورثه‌ای جز از طبقه اول
داشته باشد و دارای برادر یا خواهری باشد، در اینصورت هر یک از آندو سدس مال
را به ارث میبرد، و در صورتیکه افزون باشند ایشان مشترکاً یک ثلث از مال را به
ارث میبرند» (نساء: ۱۶)

شرح: «میان فقهاء اختلاف است که آیا میراثبرانی که سبب میراثشان مادر بوده
باشد با میراثبرانی که پدر و مادری هستند هر دو در یک طبقه‌اند. به بردن میراث
هرگاه از سهام مفروض مال زاید آید، یا اینکه زیادی، تنها به نزدیکان ابوینی میرسد
بنسبت سهامشان، مشهور آنستکه فاضل مال مخصوص است به کسانی که ابوینی
هستند و بر این مطلب ادعاء اجماع نیز شده است. و لکن ابن ابی عقیل و فضل بن
شاذان گویند: هر دو دسته بنسبت سهامشان زائد را ارث میبرند. و چنانچه بجای
متقرب بسبب پدر و مادر، متقرب به پدر باشد آیا هر دو گروه هم متقربان بمادر و هم
مقربان به پدر از فاضل مال بنسبت سهامشان ارث می‌برند یا نه؟ صدوق و شیخ در
استبصار و نهایه و ابن براج و ابوالصلاح، و بیشتر متأخرین مخصوص به متقرب مادری
دانند، ولی شیخ در مبسوط و ابن ادریس و ابن جنید و محقق حلّی گویند هر دو گروه
باز میگردند».

و اگر متوقفی برادر پدریش، و برادر مادریش، و برادر ابوینش را بجای گذارد،
سدس مال برای برادر مادری است، و مابقی آن برای برادر ابوینی است، و آن بزادر
پدری از شمار وراث ساقط میشود.

فَإِنْ تَرَكَ إِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأُمِّهِ، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبِيهِ فَلِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمِّ الثُّلُثُ الذَّكَرُ وَالْأُنثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، وَسَقَطَ الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ أُخْتًا لِأُمِّهِ، وَأُخْتًا لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، وَأُخْتًا لِأَبِيهِ، فَلِلْأُخْتِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَتِ الْأُخْتُ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ أُخْتَيْنِ لِأُمِّهِ، وَأُخْتَيْنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، وَأُخْتَيْنِ لِأَبِيهِ فَلِلْأُخْتَيْنِ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ بَيْنَهُمَا بِالسُّوِّيَّةِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ الْأُخْتَانِ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ أُخْتًا لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأُمِّهِ، وَابْنَ أَخٍ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ فَإِنَّ لِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمِّ الثُّلُثَ الذَّكَرُ وَالْأُنثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ.

و اگر برادران و خواهرانی مادری، و برادران و خواهرانی ابوی، و برادران و خواهرانی پدری بجا گذارد، ثلث مال بطور تساوی بین پسر و دختر میان برادران و خواهران مادری قسمت میشود، و مابقی آن برای برادران و خواهران ابوی است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» بین ایشان توزیع میگردد، و برادران و خواهران پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر خواهری مادری، و خواهری ابوی، و خواهری پدری از متوفی بجا مانده باشند، سدس مال برای خواهر مادری، و مابقی برای خواهر ابوی است، و خواهر پدری از شمار ورثه ساقط میگردد.

و اگر دو خواهر مادری، و دو خواهر ابوی، و دو خواهر پدری بجا مانده باشند، ثلث مال بطور تساوی میان خواهران مادری قسمت میشود، و مابقی آن بخواهران ابوی تعلق میگیرد، و دو خواهر پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر خواهری ابوی، و برادران و خواهرانی مادری و پسر برادری ابوی بجا گذارد، ثلث مال متعلق به برادران و خواهران مادری است که بطور تساوی میان ایشان تقسیم میشود، و مابقی آن برای خواهر ابوی اوست، و پسر برادر ابوی از شمار ورثه ساقط میگردد.

فَإِنْ تَرَكَ أَحَاً لِأَبٍ، وَابْنَ أَخٍ لِأُمٍّ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلأَخِ مِنَ الأَبِ.
 فَإِنْ تَرَكَ أَحَاً لِأُمٍّ، وَابْنَ أَخٍ لِأَبٍ وَ أُمٌّ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلأَخِ مِنَ الأُمِّ، وَ سَقَطَ ابْنُ
 الأَخِ لِلأَبِ وَ الأُمِّ. وَ غَلَطَ الفَضْلُ بْنُ شاذَانَ فِي هذِهِ المَسْأَلَةِ فَقَالَ: لِلأَخِ مِنَ الأُمِّ
 السُّدُسُ سَهْمُهُ المُسَمَّى لَهُ، وَ ما بَقِيَ لِابْنِ الأَخِ لِلأَبِ وَ الأُمِّ. وَ اِخْتَجَّ فِي ذَلِكَ بِحُجَّةٍ
 ضَعِيفَةٍ، فَقَالَ: لِأَنَّ ابْنَ الأَخِ لِلأَبِ وَ الأُمِّ يَقُومُ مَقَامَ الأَخِ الَّذِي يَسْتَحِقُّ المَالَ كُلَّهُ
 بِالكِتَابِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الأَخِ لِلأَبِ وَ الأُمِّ، وَ لَهُ فَضْلٌ قَرَابَةِ بِسَبَبِ الأُمِّ.

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ - : وَ إِنَّمَا يَكُونُ ابْنُ الأَخِ بِمَنْزِلَةِ الأَخِ
 إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ أَخٌ، فَإِذَا كَانَ لَهُ أَخٌ لَمْ يَكُنْ بِمَنْزِلَةِ الأَخِ، كَوَلَدِ الوَلَدِ إِنَّمَا هُوَ وَوَلَدُ
 إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيِّتِ وَ لَدَّ وَ لا أَبَوَيْنِ، وَ لَوْ جازَ القِياسُ فِي دِينِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَكَانَ
 الرَّجُلُ إِذَا تَرَكَ أَحَاً لِأَبٍ وَ ابْنَ أَخٍ لِأَبٍ وَ أُمٌّ كَانَ المَالُ كُلُّهُ لِابْنِ الأَخِ لِلأَبِ وَ
 الأُمِّ قِياساً عَلَى عَمِّ لِأَبٍ وَ ابْنِ عَمِّ لِأَبٍ وَ أُمٌّ لِأَنَّ المَالَ كُلَّهُ لِابْنِ العَمِّ لِلأَبِ وَ

و اگر برادری پدری و پسر برادری مادری بجای گذارد، همگی مال متعلق برادر
 پدری است.

و اگر برادری مادری، و پسر برادری ابوینی بجای مانند، همگی مال برای برادر
 مادری است، و پسر برادر ابوینی از شمار ورثه ساقط میشود.

و فضل بن شاذان در این مسأله مرتکب غلط شده و گفته است: سدس مال
 بعنوان سهم مسمی برای برادر مادری، و مابقی برای پسر برادر ابوینی است، و او در
 این باره بحجت ضعیفی احتجاج کرده، و گفته است: چون پسر برادر ابوینی
 جای گزین برادری است که مستحق همگی مال است لذا بمنزله برادر ابوینی است،
 و استحقاق همگی ترکه را بحکم کتاب واجد است، و از طرف مادر از مزیت قرابت
 نیز برخوردار است.

مصنف این کتاب - گوید: و همانا که پسر برادر در صورتی بمنزله برادر است که
 برادری نداشته باشد، ولی در صورتی که برادری داشته باشد بمنزله برادر نیست همانطور
 که فرزند فرزند در صورتی فرزند محسوب میشود که متوفی فرزند و والدینی نداشته
 باشد، و اگر قیاس در دین خدای عزوجل جایز بود هر آینه وقتی متوفی برادری پدری
 و پسر برادری ابوینی از خود بجا میگذاشت، همگی مال به پسر برادر ابوینی تعلق

الْأُمُّ لِأَنَّهَا قَدْ جَمَعَ الْكَلَالَتَيْنِ كَلَالَةَ الْأَبِّ وَ كَلَالَةَ الْأُمِّ وَ ذَلِكَ بِأَلْخَبَرِ الْمَأْثُورِ عَنِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ يَجِبُ التَّسْلِيمُ لَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَ الْفَضْلُ يَقُولُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ: إِنَّ الْمَالَ لِلْأَخِ لِلْأَبِّ وَ سَقَطَ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِّ وَالْأُمِّ، وَ يَلْزَمُهُ عَلَى قِيَاسِهِ أَنَّ الْمَالَ بَيْنَ ابْنِ الْأَخِ لِلْأَبِّ وَ الْأُمِّ وَ بَيْنَ الْأَخِ لِلْأَبِّ لِأَنَّ ابْنَ الْأَخِ لَهُ فَضْلٌ قَرَابَةٌ بِسَبَبِ الْأُمِّ وَ هُوَ يَتَقَرَّبُ بِمَنْ يَسْتَحِقُّ الْمَالَ كُلَّهُ بِالتَّسْمِيَةِ وَ بِمَنْ لَا يَرِثُ الْأَخُ لِلْأَبِّ مَعَهُ.

فَإِنَّ تَرَكَ ابْنَ أَخٍ لِأُمِّ، وَ ابْنَ أَخٍ لِأَبِّ وَ أُمَّ، وَ ابْنَ أَخٍ لِأَبِّ، فَلِابْنِ الْأَخِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَ مَا بَقِيَ فَلِابْنِ الْأَخِ مِنَ الْأَبِّ وَ الْأُمِّ، وَ سَقَطَ ابْنُ الْأَخِ مِنَ الْأَبِّ.

فَإِنَّ تَرَكَ ابْنَ أَخٍ لِأَبِّ، وَ ابْنَ أَخٍ لِأَبِّ وَ أُمَّ، فَالْمَالَ كُلَّهُ لِابْنِ الْأَخِ لِلْأَبِّ وَ الْأُمِّ، وَ سَقَطَ ابْنُ الْأَخِ لِلْأَبِّ.

میگرفت، و این مورد نیز به عم پدری و ابن عم ابوینی قیاس میشد، زیرا در آن مورد همگی مال به ابن عم ابوینی تعلق میگرد، و این بدان جهت است که او هر دو کلاله، کلاله پدر و کلاله مادر را در وجود خود جمع کرده است، و این به استناد خبریست که از طرف ائمه ای رسیده است که تسلیم در برابر ایشان علیهم السلام واجبست.

و فضل در این مسأله میگوید: مال متعلق به برادر پدریست، و پسر برادر ابوینی از جمع ورثه ساقط شده است، در صورتیکه بنا بر قیاس خودش بر او لازم می آید که مال میان پسر برادر ابوینی و برادر پدری تقسیم شود، زیرا پسر برادر بوسیله مادر از قرابت نزدیکتری برخوردار است، و او به توسط کسی نزدیک میشود که بسبب سهم الارث مفروض مستحق همگی مال است، و نیز بکسیکه با بودن او برادر پدری ارث نمیبرد. و اگر متوفی پسر برادری مادری و پسر برادری پدری و مادری، و پسر برادری پدری بجای گذارد سدس مال برای پسر برادر مادری، و مابقی برای پسر برادر پدری و مادری است، و پسر برادر پدری از شمار ورثه ساقط است.

و اگر پسر برادر پدری، و پسر برادری ابوینی بجای گذارد، همگی ترکه برای پسر برادر ابوینی است، و پسر برادر پدری از شمار ورثه ساقط است.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً أُخْتًا لِأُمِّ، وَابْنَةً أُخْتًا لِأَبٍ وَ أُمِّ، وَابْنَةً أُخْتًا لِأَبٍ، فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَتِ ابْنَةُ الْأُخْتِ لِلأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً أُخْتًا لِأَبٍ وَ أُمِّ، وَبَنِي أُخْتٍ لِأَبٍ وَ أُمِّ فَإِنْ كَانُوا لِأَخٍ وَاحِدٍ فَالْمَالُ يَسْتَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، وَإِنْ كَانَ الْأَخُ أَبُو ابْنَةٍ غَيْرِ الْأَخِ أَبِي الْبَنِينَ، فَلِابْنَةِ الْأَخِ النِّصْفُ مِنَ الْمِيرَاثِ نَصِيبُ أَبِيهَا، وَلِبَنِي الْأَخِ النِّصْفُ مِيرَاثُ أَبِيهِمْ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ أُخْتًا لِأُمِّ، وَابْنٌ ابْنِ [ابن] أُخْتٍ لِأَبٍ وَ أُمِّ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِابْنِ الْأَخِ لِلأُمِّ لِأَنَّهُ أَقْرَبُ، وَتَيْسَ كَمَا قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ: إِنَّ لِابْنِ الْأَخِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسَ وَمَا بَقِيَ فَلِابْنِ ابْنِ [ابن] الْأَخِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ، لِأَنَّهُ خِلَافُ الْأَصْلِ الَّذِي بَنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ فَرَائِضَ الْمَوَارِيثِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ ابْنِ ابْنِ أُخْتٍ لِأَبٍ وَ أُمِّ أَوْ لِأَبٍ أَوْ لِأُمِّ، وَعَمًّا أَوْ عَمَّةً، أَوْ خَالَاً أَوْ خَالََّةً، فَالْمَالُ لِابْنِ ابْنِ ابْنِ الْأَخِ [لِلأَبِ وَالْأُمِّ] فَإِنْ وُلِدَ الْأَخُ وَإِنْ سَقَطُوا فَهُمْ مِنَ

و اگر دختر خواهری مادری، و دختر خواهری ابوی، و دختر خواهری پدری بجای گذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادری، و مابقی برای دختر خواهر ابوی است، و دختر خواهر پدری از شمار ورثه ساقط است.

و اگر دختر برادری ابوی، و پسران برادری ابوی بجای گذارد، در صورتیکه همگی از یک پدر باشند، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، و اگر برادری که پدر دختر بوده غیر از برادری باشد که پدر پسران بوده، در اینصورت نصف میراث یعنی بهره پدر دختر برای دختر برادر است، و نصف دیگر میراث یعنی بهره پدر پسران برای پسران برادر است.

و اگر پسر برادری مادری، و پسر پسر [پسر] برادری ابوی بجای گذارد، همگی مال برای پسر برادر مادری است، زیرا او بمتوقی نزدیکتر است، و چنان نیست که فضل بن شاذان گفته است، دائر بر اینکه سدس مال برای پسر برادر مادری است، و مابقی برای پسر پسر [پسر] برادر ابوی است، زیرا گفته او مخالف اصلی است که خدای عزوجل سهام موارث را بر آن بنا نهاده است.

و اگر پسر پسر برادری ابوی یا پدری یا مادری، و عموی یا عمه ای، و خالی

وُلْدِ الْأَبِ، وَالْعَمِّ وَالْعَمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْجَدِّ، وَالْخَالِ وَالْخَالَةَ مِنْ وُلْدِ الْجَدِّ، وَوُلْدِ الْأَبِ وَإِنْ سَفَلُوا فَهُمْ أَحَقُّ بِالْمِيرَاثِ مِنْ وُلْدِ الْجَدِّ، وَكَذَلِكَ يَجْرِي أَوْلَادُ الْأَخْتِ لِأَبِ كَانَتْ أَوْ لِأُمِّ أَوْ لِأَبِ وَأُمِّ هَذَا الْمَجْرَى لَا يَرِثُ مَعَهُمْ عَمٌّ وَلَا عَمَّةٌ وَلَا خَالَ وَلَا خَالَهَ كَمَا لَا يَرِثُ مَعَ وُلْدِ الْوَالِدِ وَإِنْ سَفَلُوا أَخٌ وَلَا أُخْتُ لِأَبٍ كَانُوا أَوْ لِأُمِّ أَوْ لِأَبِ وَأُمِّ.

۵۶۲۲ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «امْرَأَةٌ مَاتَتْ وَتَرَكَتْ زَوْجَهَا وَإِخْوَتَهَا لِأُمَّهَا وَإِخْوَتَهَا لِأَبِيهَا فَقَالَ: لِلزَّوْجِ النِّصْفُ ثَلَاثَةٌ أَسْهُمٍ، وَلِلْإِخْوَةِ لِلْأُمِّ الثَّلَاثُ الذَّكَرُ وَالْأُنثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَبَقِيَ سَهْمُهُمْ فَهُوَ لِلْإِخْوَةِ وَالْأَخْوَاتِ مِنَ الْأَبِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ.»

۵۶۲۳ - قَالَ: «وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنِ امْرَأَةٍ

یا خاله ای بجای گذارد، مال برای پسر پسر برادر [ابوینی] است، زیرا اولاد برادر بهر اندازه هم که در سطح پائین قرار گرفته باشند، در حقیقت از اولاد پدرند، ولی عم و عمه از اولاد جدند، و خال و خاله از اولاد جدند، و اولاد پدر هر چند که در سطوح پائین باشند از اولاد جد میراث سزاوارترند، و همچنین فرزندی خواهر، چه پدری باشد و چه مادری یا ابوینی در مسیر همین حکم سیر میکنند، و از این جهت در صورت وجود ایشان عم و عمه و خال و خاله ارث نمیبرند، همانطور که با وجود فرزندی فرزندی هر چند که در سطوح پائین باشند، نه برادر و نه خواهر، چه پدری و چه مادری و چه ابوینی ارث نمیبرند.

۵۶۲۲ - و ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بکیر بن اعین روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که زنی مرده است و شوهرش و برادران مادریش و برادران [و خواهران] پدریش را بجای گذاشته است. امام فرمود: نصف ترکه: سه سهم برای شوهر، و ثلث آن برای برادران مادری است که بطور مساوی میان پسران و دختران قسمت میشود، و سهمی باقی مانده است که آن بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» به برادران و خواهران پدری تعلق میگیرد.

تذکره: «[و خواهران] میان کروسه در این کتاب نبود از تهذیب و کافی أخذ شد.»

۵۶۲۳ - و گفت: «و مردی نزد امام ابوجعفر باقر علیه السلام آمد، و از آن امام

تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَإِخْوَتَهَا لِأُمَّهَا وَأُخْتَهَا لِأَبِيهَا، فَقَالَ: لِلزَّوْجِ النِّصْفُ ثَلَاثَةٌ
 أَسْهُمٍ، وَ لِلْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ سَهْمَانِ، وَ لِلأُخْتِ مِنَ الْأَبِ سَهْمٌ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: فَإِنَّ
 فَرَايِضَ زَيْدٍ وَفَرَايِضَ الْعَامَّةِ عَلَيَّ غَيْرَ هَذَا يَا أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُونَ: لِلأُخْتِ مِنَ الْأَبِ
 ثَلَاثَةٌ أَسْهُمٍ هِيَ مِنْ سِتَّةٍ تَعُولُ إِلَى ثَمَانِيَّةٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لِمَ قَالُوا
 هَذَا؟ فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» فَقَالَ
 أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كَانَتِ الأُخْتُ أُنْحَاءً؟ قَالَ: لَيْسَ لَهُ إِلَّا السُّدُسُ، فَقَالَ
 أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا لَكُمْ نَقَضْتُمُ الأَخَ إِنْ كُنْتُمْ تَحْتَجُّونَ أَنَّ لِلأُخْتِ النِّصْفَ
 بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى لَهَا النِّصْفَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمَّى لِلأَخِ الكُلَّ، وَ الكُلُّ أَكْثَرُ مِنَ

درباره زنی سؤال کرد که شوهر و برادران مادری، و خواهر پدربیش را بجای نهاده
 است، پس امام فرمود: نصف ترکه او: سه سهم برای شوهر، و دو سهم برای برادران
 مادری، و برای خواهر پدري یک سهم مقرر است. پس آن مرد گفت: ولی فرائض
 زید و فرائض عامه بر غیر این رأی استوار است، ای اباجعفر، ایشان میگویند سهم
 خواهر پدري سه ششم است که بر حسب قاعده عول به سه هشتم برمی آید. امام
 ابوجعفر علیه السلام به او فرمود: و چرا چنین گفته اند؟ آن مرد گفت: بدلیل آنکه
 خدای عزوجل فرموده است: «چون متوفی خواهری داشته باشد نصف ترکه به او
 میرسد». ابوجعفر علیه السلام فرمود: اگر بجای خواهر برادر میبود؟ گفت: چیزی جز
 سدس برای او نیست. امام فرمود: پس شما را چه رخ داده است که سهم برادر را
 کاهش داده اید؟ اگر برای اینکه سهم خواهر نصف ترکه است به این احتجاج
 میکنید که خدای عزوجل نصف را برای او نام برده است، چرا توجه نمیکنید که خدا
 کل مال را برای برادر معین کرده است؟ و کل بیش از نصف است، زیرا خدای
 عزوجل درباره خواهر فرموده است: «فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» ولی درباره برادر فرموده
 است: «وَهُوَ يَرِثُهَا» یعنی اگر خواهر فرزندی نداشته باشد همگی مالش متعلق ببرادر
 است. و بنابراین شما در بعضی از فرائضتان بکسیکه خدای عزوجل همگی مال را
 برای او قرار داده است هیچ چیزی نمی دهید، و بکسی که خداوند نصف مال را
 برای او قرار داده همگی مال را میدهد!! و درباره شوهر و مادر و برادران مادری و
 خواهری پدري سخنانی میگویند بر اینگونه که نصف مال را بشوهر، و سدس آن را به

التَّصْفِ لِأَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَالَ فِي الْأُخْتِ: «فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ» وَقَالَ فِي الْأَخِ: «وَهُوَ يَرِثُهَا» يَعْنِي جَمِيعَ مَا لَهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَلَا تُعْطُونَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ الْجَمِيعَ فِي بَعْضِ فَرَائِضِكُمْ شَيْئاً، وَتُعْطُونَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ لَهُ التَّصْفَ تَامَآ!! وَتَقُولُونَ فِي زَوْجِ وَأُمِّ وَإِخْوَةِ لِأُمِّ وَأُخْتِ لِأَبٍ فَتُعْطُونَ الزَّوْجَ التَّصْفَ وَالْأُمَّ السُّدْسَ، وَالْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ الثَّلَاثَ، وَالْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ التَّصْفَ تَجْعَلُونَهَا مِنْ تِسْعَةٍ وَهِيَ سِتَّةٌ تَعُولُ إِلَى تِسْعَةٍ!! فَقَالَ: كَذَلِكَ يَقُولُونَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كَانَتِ الْأُخْتُ أَخًا لِأَبٍ؟ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ فَمَا تَقُولُ أَنْتَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ لِلْإِخْوَةِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ وَلَا لِلْإِخْوَةِ مِنَ الْأَبِ مَعَ الْأُمِّ شَيْءٌ.

بَابُ

* (مِيرَاثِ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ مَعَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخْوَاتِ) *

إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ وَتَرَكَ امْرَأَةً وَأَخًا لِأَبٍ أَوْ لِأَبٍ وَأُمًّا أَوْ لِأُمِّ فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَخِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ امْرَأَةً وَأُخْتًا لِأَبٍ أَوْ لِأَبٍ وَأُمًّا أَوْ لِأُمِّ فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ.

مادر، وثلث آنرا به برادران مادری، و نصف آنرا به خواهر پدري ميدهيد! و مأخذ سهام را «نه» قرار ميدهيد، در صورتيكه آن شش است كه شما آن را به نه بالا مي برید، مرد گفت: اين چنين ميگويند، امام فرمود: اگر بجای خواهر برادر پدري بود، مرد در پاسخ گفت: چيزی برای او نبود، شما چه مي فرمائيد، امام فرمود: در صورت بودن مادر برای برادران ابوينی و برادران پدري چيزی نخواهد بود.

شرح: «مراد از «زيد» زيد بن ثابت بن ضحاک أنصاری است كه از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه و آله میباشد، و او يکی از شش تن اصحاب فتوا است كه همه صحابی بودند، و شعی عامر بن شراحيل كه خود از بزرگان تابعين است گوید: زيد بر ديگران به دو چيز برتری دارد يکی علم بفرائض (يعنی تقسيم ميراث) و ديگری قرآن».

باب ميراثِ زوج و زوجه با برادران و خواهران

چون مردی بميرد و زنی و برادری پدري يا ابوينی يا مادری بجای گذارد، ربع تركه برای زن، و مابقی برای برادر است، و همچنين اگر زنی و خواهری پدري يا ابوينی يا

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً، وَأَخًا لِأُمِّ، وَأَخًا لِأَبٍ وَأُمِّ، وَأَخًا لِأَبٍ، فَلِلْمَرْأَةِ الرُّبْعُ وَيَلَاخُ مِنْ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَخِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ. فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً وَأَخًا وَأَخْتًا لِأُمِّ، أَوْ إِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأُمِّ، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَأُمِّ وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ فَلِلْمَرْأَةِ الرُّبْعُ وَلِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمِّ الثَّلَاثُ الذَّكَرُ وَالْأُنثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، وَسَقَطَ الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً زَوْجَهَا وَأَخًا لِأَبٍ أَوْ لِأُمِّ أَوْ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَخِ. وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ زَوْجَهَا وَأُخْتَهَا لِأَبٍ أَوْ لِأُمِّ أَوْ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ.

فَإِنْ تَرَكَ زَوْجَهَا، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأُمِّ، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ، وَلِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمِّ الثَّلَاثُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ

مادری بجای گذارد ربع ترکه برای زن، و مابقی برای خواهر است.

و اگر زنی و برادری مادری، و برادری ابوی، و برادری پدری بجای گذارد ربع ترکه برای زن، و سدس آن برای برادر مادری و مابقی برای برادر ابوی است، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط است.

و اگر متوفی زنی و برادری و خواهری مادری، یا برادران و خواهرانی مادری، و برادران و خواهرانی ابوی، و برادران و خواهرانی پدری بجای گذارد، ربع ترکه برای زن، و ثلث آن برای برادران و خواهران مادری، بطور تساوی میان مرد و زن، و مابقی برای برادران و خواهران ابوی است که بمقتضای «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، و برادران و خواهران پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر زنی شوهرش و برادری پدری یا مادری یا ابوی را بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر، و مابقی برای برادر او است، و همچنین اگر شوهر و خواهری پدری یا مادری یا ابوی بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر و مابقی برای خواهر است.

و اگر شوهر و برادران و خواهرانی مادری، و برادران و خواهرانی ابوی، و برادران و خواهرانی پدری بجای گذارد، نصف ترکه برای شوهر، و ثلث آن برای برادران و خواهران مادر است، که بالسَّوِيَّةِ بین ایشان قسمت میشود، و مابقی که

مَا بَقِيَ فَلِلْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ وَهُوَ السُّدُسُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ،
وَسَقَطَ الْإِخْوَةُ وَالْأَخَوَاتُ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَأَخًا لِأُمِّ، وَأَخًا لِأَبِ وَأُمِّ، وَأَخًا لِأَبِ، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفِ،
وَلِلْأَخِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَخِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ.
وَكَذَلِكَ تَجْرِي سِهَامُ وُلْدِ الْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ مَعَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ عَلَى هَذَا.

بَابُ

* (ميراث الأجداد والجَدَات) *

۵۶۲۴ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: «سَأَلْتُ
أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرِيضَةِ الْجَدِّ، فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ قَالَ فِيهَا
إِلَّا بِالرَّأْيِ إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ قَالَ فِيهَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ».

سدس مالست برای برادران و خواهران ابوی است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین ایشان قسمت میشود، و برادران و خواهران پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر شوهر و برادری مادری، و برادری ابوی، و برادری پدری را بجای گذارد، نصف ترکه او برای شوهر، و سدس آن برای برادر مادری، و بابق برای برادر ابوی است، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط میشود.

و سهام فرزندان برادران و خواهران با زوج و زوجه بز همین منوال جریان دارد.

بَابُ

ميراث أجداد و جَدَات

۵۶۲۴ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت:
از امام ابوجعفر باقر علیه السلام درباره فریضه جد سؤال کردم، فرمود: احدی از مردم
را نمیشناسم که جز به رأی در این باره سخن گفته باشد، مگر علی بن ابی طالب
علیه السلام را که او در این باره بنا بقول رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفته
است.

۵۶۲۵ - رَوَى يَحْيَى بْنُ أَبِي عِمْرَانَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْجَدُّ وَالْجَدَّةُ مِنْ قِبَلِ الْأَبِ، وَالْجَدُّ وَالْجَدَّةُ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ كُلُّهُمَا يَرْتُونَ».

۵۶۲۶ - وَرَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأَبِ السُّدُسَ وَابْنَهَا حَيًّا، وَأَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأُمِّ السُّدُسَ وَابْنَهَا حَيًّا».

۵۶۲۵ - یحیی بن ابی عمران، از یونس، از مردی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جد و جدۀ پدری، و جد و جدۀ مادری همگی ارث میبرند.

۵۶۲۶ - و حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا جدۀ پدری را در حال حیات پسرش از سدس مال برخوردار کرد، و جدۀ مادری را در حال حیات دخترش نیز از سدس میراث برخوردار نمود.

شرح: «ظاهر این خبر که از نظر سبب صحیح است اینست که مستحب است که جد و جدۀ را از میراث فرزند زاده شان به چیزی برخوردار نمایند، و شهید - رحمه الله - در مسالک گوید: عدم ارث با وجود ابوین یا یکی از آن دو در میان اصحاب مشهور است و مخالفی ندارد، مگر ابن جنید که او فاضل از سهام دختر و پدر و مادر را برای جد و جدۀ دانسته، لکن مشهور بر والدین یا هر کدام که میراث بر هستند مستحب دانسته که از اصل مال جد را یک ششم بدهند، و ابن جنید گفته است از سهم خود، البته در صورتیکه سهم هر یک از ابوین از سدس افزون باشد، و اطلاق «طَعْمَةُ ثَلَاثٍ» در اخبار ظاهرش از اصل ترک است نه ثلث نصیب دهنده آن، و نیز به آن جد دهند که منسوب به دهنده است نه آنکه منسوب به دیگری است، و چنانچه چیزی جز یک ششم نصیب هر یک از ابوین نشد - مانند مادر با وجود حاجب یا پدر با وجود همسر - دادن چیزی به جد استحباب ندارد، و چنانچه نصیب یکتا از آندو از سدس افزون بود بر هوقفط مستحب است که چیزی به جد پردازد نه آن دیگر که سهمش بیش از سدس نیست».

۵۶۲۷ - وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْنَطِي قَالَ: حَدَّثَنِي حَمَادُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «إِنَّ ابْنَتِي مَاتَتْ وَأُمِّي حَيَّةٌ، فَقَالَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ: لَيْسَ لَهَا شَيْءٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ!! أَعْطَاهَا سَهْمًا - يَعْنِي السُّدُسَ -».

۵۶۲۸ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ بَنَاتِ الْإِبْتَةِ وَجَدَّةٍ، فَقَالَ: لِلْجَدَّةِ السُّدُسُ، وَالْبَاقِي لِبَنَاتِ الْإِبْتَةِ».

۵۶۲۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ

۵۶۲۷ - و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی در روایت خود گفته است که حماد بن عثمان، از عبدالرحمن بن ابی عبدالله بصری روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که: دختر من در حال حیات مادرم وفات کرد. و ابان بن تغلیب گفت: جده بهره ای ندارد. امام (خطا دانسته) فرمود: سبحان الله! سهمی را به او اختصاص ده، - یعنی همان سدس را - .

شرح: «محقق در مختصر نافع گفته است: «برای جد در صورت انفراد چه پدری باشد و چه مادری همه میراث است، و همچنین برای جده، و هرگاه جد و جده جمع شدند چنانچه پدری باشند دو ثلث ماترک از آن جد و یک ثلث از آن جده است، و چنانچه مادری باشند مال میان هر دو بیک نسبت تقسیم میشود. و اگر اجداد بطور مختلف باقی ماندند آنکه جد مادری است ثلث، و آنکه جد پدری است دو ثلث چه یکی باشد چه بیشتر، بنا بر قول اصح، و هرگاه جد و یا جد با شوهر یا زوجه جمع شدند، شوهر یا زوجه نصیب اعلائی خود را خواهند برد، و جد ادنی حاجب جد اعلائی است، و اگر با برادران جمع شدند پس جد سهم برادر را و جده سهم خواهر را می برد».

۵۶۲۸ - و حسن بن محبوب، از سعد بن ابی خلف روایت کرده است که گفت: از امام ابوالحسن موسی علیه السلام درباره دختران دختر و جد سوال کردم، فرمود: سدس برای جد است، و باقی برای دختران دختر است.

شرح: «ظاهر مؤلف عمل به این خبر است و مشهور آنرا طرح کرده اند».

۵۶۲۹ - و حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر، از زراره از امام

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَطْعَمَ الْجَدَّةَ السُّدْسَ، وَلَمْ يَفْرِضِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا شَيْئًا».

۵۶۳۰ - وَرَوَى يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي أَبَوَيْنِ وَجَدَّةٍ لِأُمِّ، قَالَ: لِلْأُمِّ السُّدْسُ، وَلِلْجَدَّةِ السُّدْسُ، وَمَا بَقِيَ وَهُوَ الثُّلُثَانِ لِلْأَبِ».

۵۶۳۱ - وَفِي رِوَايَةِ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ - رَفَعَهُ - إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْجَدَّةُ لَهَا السُّدْسُ مَعَ ابْنَيْهَا وَمَعَ ابْنَتَيْهَا».

أبو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا سُدس را بجدّه داد در حالیکه خدای عزوجل چیزی برای او مقرر نفرموده است.

۵۶۳۰ - و یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبّله، از ابی جمیل، از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره ابوین و جدّه مادری فرمود: برای مادر سُدس، و برای جدّه سُدس است، و مابقی، که دو ثلث باشد، برای پدر است.

شرح: «این خبر قطع نظر از ضعف شدید سند معلوم نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جدّه که سُدس قرار داده آیا از روی استحباب بوده یا وجوب، و در صورت شک چگونه میتوان گفت: مستحب است و شیخ طوسی فرموده: که بهره جدّه از جهت میراث نیست بلکه از جهت بهره ای است که باید آنان از آن برخوردار شوند».

۵۶۳۱ - و در روایت معاویه بن حکیم، از علی بن حسن بن رباط، بسند مرفوع از امام صادق علیه السلام - آمده است که آن امام فرمود: جدّه با وجود پسرش و با وجود دخترش سُدس مال را بخود اختصاص میدهد.

شرح: «شیخ طوسی - رحمه الله - این خبر را دلیل بر آن گرفته است که طعمه جدّه یا جدّه هنگامیست که فرزند آنان حیات داشته باشد ولی اگر از دنیا رفته باشد جدّه و جدّه از طعمه بهره ای ندارند».

۵۶۳۲ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ امْرَأَةً وَأُخْتَهُ وَجَدَّهُ: فَقَالَ: هَذِهِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْهُمٍ لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَ لِلأُخْتِ سَهْمٌ، وَ لِلجَدِّ سَهْمَانِ».

۵۶۳۳ - وَرَوَى أَبَانُ، عَنْ بُكَيْرٍ، وَ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «لِلأُخُوَّةِ مِنَ الأُمِّ الثُّلُثُ مَعَ الجَدِّ، وَ هُوَ شَرِيكُ الإِخُوَّةِ مِنَ الأبِ».

۵۶۳۴ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَرَكَ أَخَاهُ لِأُمِّهِ وَ لَمْ يَتْرُكْ وَارثاً غَيْرَهُ فَقَالَ: الْمَالُ لَهُ، قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ مَعَ الأَخِ لِأُمِّ جَدٌّ؟ فَقَالَ: يُعْطَى الأَخُ لِأُمِّ السُّدُسَ، وَ يُعْطَى الجَدُّ البَاقِي».

۵۶۳۵ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الإِخُوَّةِ مِنَ الأُمِّ مَعَ الجَدِّ، فَقَالَ: لِلإِخُوَّةِ مِنَ الأُمِّ

۵۶۳۲ - و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن امام درباره مردی که مرده، و زنش و خواهرش و جدش را بجای گذاشته است، فرمود: این بر چهار سهم است: برای زن ربع، و برای خواهر یک سهم، و برای جد دو سهم است.

۵۶۳۳ - و ابان، از بکیر و حلبی از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده اند که فرمود: برای برادران مادری با وجود جد ثلث است، (و سهم جد دو ثلث است) و او با برادران پدری در ارث شریکست.

۵۶۳۴ - و حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که برادر مادریش را بجای نهاده است، و وارثی جز او را بجای نگذاشته است. امام فرمود: مال متعلق به او است، گفتم: پس اگر با برادر مادری جدی وجود داشته باشد؟ فرمود: سدس مال برادر مادری، و بقیه آن بجد داده میشود.

شرح: «یعنی جدیکه از جانب پدر باشد، و همین معنی مراد است در اخبار آینده».

۵۶۳۵ - و محمد بن فضیل، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: از امام

قَرِيضَتُهُمُ التَّلْتُ مَعَ الْجَدِّ».

۵۶۳۶ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي الْجَدِّ مَعَ إِخْوَةِ لِأُمِّ، قَالَ: إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ يَرِثُونَ مَعَ الْجَدِّ التَّلْتِ».

۵۶۳۷ - وَرَوَى ابْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ أَخٍ لِأَبٍ وَجَدَّ، قَالَ: الْمَالُ بَيْنَهُمَا سَوَاءٌ».

۵۶۳۸ - وَرَوَى ابْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُورِثُ الْأَخَ مِنَ الْأَبِ مَعَ الْجَدِّ يُتْرَلُهُ بِمَنْزِلَتِهِ».

۵۶۳۹ - وَرَوَى ابْنُ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، وَبُكَيْرٍ، وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ؛ وَالْفُضَيْلِ؛

صادق علیه السلام درباره برادران مادری با جدّ سؤال کردم ، امام فرمود: برای برادران مادری در صورت بودن جدّ فریضه ایشان همان تلت است.

۵۶۳۶ - و حسن بن محبوب از خالد بن جریر از ابی الربیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره جدّ یا وجود برادران مادری فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است که برادران مادری با بودن جدّ ، تلت ترکه را به ارث می برند.

۵۶۳۷ - و ابن محبوب از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره وجود برادری پدری و جدّ سؤال کردم، امام فرمود: مال میان ایشان بتساوی قسمت میشود.

شرح: «گذشت که مراد از جدّ جدّ پدری است، و الا به جدّ اُمّی یک ششم میدهند».

۵۶۳۸ - و ابن محبوب، از خالد بن جریر، از ابوالربیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده: علی علیه السلام برادر پدری را با جدّ وارث متوفی میساخت، و او را در مقام و منزلت جدّ جای میداد.

۵۶۳۹ - و ابن اُذینه، بواسطه زراره، و بکیر، و محمد بن مسلم، و فضیل؛ و برید بن معاویه از یکی از دو امام (باقریا صادق) علیهما السلام روایت کرده است که

وَبُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّ الْجَدَّ مَعَ الْإِخْوَةِ مِنَ الْأَبِ مِثْلُ
وَاحِدٍ مِنَ الْإِخْوَةِ».

۵۶۴۰ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ:
«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ أَخَاهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، وَجَدَّهُ،
قَالَ: الْمَالُ بَيْنَهُمْ أَخَوَيْنِ كَانَا أَوْ مِائَةَ، فَالْجَدُّ مَعَهُمْ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ، لِالْجَدِّ مِثْلُ
نَصِيبِ وَاحِدٍ مِنَ الْإِخْوَةِ».

۵۶۴۱ - وَرَوَى حَمَّادٌ، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنِ الْفَضِيلِ - أَوْ غَيْرِهِ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْجَدَّ شَرِيكَ الْإِخْوَةِ، وَحَظُّهُ مِثْلُ حَظِّ أَحَدِهِمْ مَا بَلَغُوا كَثْرًا
أَوْ قَلًّا».

۵۶۴۲ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ

جدّ با وجود برادران پدری مانند یکی از برادرانست.

۵۶۴۰ - و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره روایت کرده است که
گفت: «از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که مرده است، و برادر
ابوینیش و جدش را بجا نهاده است. امام فرمود: مال میان ایشان قسمت میشود، و دو
برادر باشند یا صد برادر، جدّ در جمع ایشان مانند فردی از ایشانست، و بهره جدّ برابر
با بهره یکی از برادرانست.

شرح: «این خبر حمل شده است بر مورد اتحاد جهت پانیکه جدّ پدری با برادران
پدری یا پدری و مادری، و یا برادران مادری با جدّ مادری باشند، و
شهید - رحمه الله - در دروس فرموده: برای جدّ منفرد همه مال است چه پدری باشد
چه مادری، و همچنین جدّه، و هرگاه با هم میراث برشوند چنانچه هر دو پدری
باشند مال را قسمت کنند برای مرد دو چندان زن، و اگر هر دو هم جدّ و هم جدّه از
جانب مادر میراث بر شدند مال میانشان بطور مساوی تقسیم میشود».

۵۶۴۱ - و حمّاد، از حرّیز، از فضیل - یا غیر او - از امام صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود: جدّ، شریک برادران است، و بهره او مانند بهره یکی
از ایشانست. بهره شمار که بر آیند، چه بسیار باشند و چه اندک

۵۶۴۲ - و محمد بن ولید، از حمّاد بن عثمان، از اسماعیل جعفی روایت کرده

الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْجَدُّ يُقَامِمُ الْإِخْوَةَ وَلَوْ كَانُوا مِائَةَ أَلْفٍ».

۵۶۴۳- وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَجُلٌ مَاتَ وَتَرَكَ سِتَّةَ إِخْوَةٍ وَجَدًّا، قَالَ: هُوَ كَأَحَدِهِمْ».

۵۶۴۴- وَفِي رَوَايَةِ يُونُسَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ «فِي سِتَّةِ إِخْوَةٍ وَجَدٍّ قَالَ: لِلْجَدِّ السُّبْعُ».

۵۶۴۵- وَرَوَى ابْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي - عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَرَكَ إِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ مِنْ أَبٍ وَأُمٍّ، وَجَدًّا، قَالَ: الْجَدُّ كَوَاحِدٍ مِنَ الْإِخْوَةِ، الْمَالُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ».

است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: جد بهره مساوی با بهره برادران میگیرد، اگر چه ایشان صد هزار نفر باشند.

شرح: «خبر دلالت دارد بر جواز مبالغه در کلام و بودن آن در احادیث».

۵۶۴۳- و ابن ابی عمیر، از ابن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که مردی مُرده است، و شش برادر و یک جد بجای نهاده است. امام فرمود: او نیز یکی از ایشانست.

شرح: «یعنی او نیز یک هفتم میراث خواهد برد».

۵۶۴۴- و در روایت یونس، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار، از ابوبصیر آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که دربارهٔ سهام شش برادر و جد میفرمود: سهم جد سُبْع (یک هفتم) ترکه است.

۵۶۴۵- و ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی سؤال کردم که برادران و خواهرانی ابویی و جدی از خود بجای گذاشته است، امام فرمود: جد مانند یکی از برادرانست، و مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود.

۵۶۴۶ - وَرَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سُئِلَ عَنْ ابْنِ عَمٍّ وَجَدٍّ، قَالَ: الْمَالُ لِلْجَدِّ».

۵۶۴۷ - وَرَوَى الْبَزَنْطِيُّ، عَنِ الْمُشْتَبِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ الصَّقِيلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَخِي وَجَدَّ، قَالَ: الْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ».

۵۶۴۸ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي بَنَاتِ أُخْتِ وَجَدٍّ، قَالَ: لِبَنَاتِ الْأُخْتِ الثُّلُثُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْجَدِّ».

۵۶۴۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْطَى الْجَدَّةَ الْمَالَ كُلَّهُ».

۵۶۴۶ - و ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابوعبیده روایت کرده است که گفت از امام باقر علیه السلام درباره عموزاده ای و جدی سؤال کردند، امام فرمود: مال متعلق بجد است.

۵۶۴۷ - بزنتی، از مشتی، از حسن بن صیقل روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره حکم ارث برادرزاده ای و جدی سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: مال بین آن دو تقصیف میشود.

شرح: «خبر دلالت بر آن دارد که فرزندان برادران جایگزین پدرانشان میشوند و با وجود جد ارث می برند، و در مسالك است که جد مانع ارث برادرزاده نخواهد بود هر چند جد نزدیک و برادرزاده دور باشد زیرا از یک صنف نیستند تا مراعات تقدّم الأقرب فالأقرب لازم باشد، و همچنین برادر حاجب جد دور نخواهد گشت».

۵۶۴۸ - و حسن بن محبوب، از سعد بن ابی خلف، از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام درباره دختران خواهری و جد روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: ثلث ترکه برای دختران خواهر، و مابقی برای جد است.

شرح: «دختران خواهر جایگزین خواهرند، و جد بمنزله برادر است».

۵۶۴۹ - و حسن بن علی بن نعمان، از عبدالله بن نمیر^(۱)، از أعمش، از سالم بن-

(۱) عبدالله بن نمیر عامی است و او را ثقه دانند، و سلیمان اعمش نیز عامی و همچنین سالم بن ابی الجعد

همه عامی مذهبند. و سلیمان اعمش هر چند پاره ای او را شیعی گفته اند ولی صرف وهم است.

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : إِنَّمَا أَعْطَاهَا الْمَالَ كُلَّهُ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَلْمِيَّتٍ وَارِثٌ غَيْرُهَا.

۵۶۵۰ - وَرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّقَحَمَ جِرَائِمَ جَهَنَّمَ فَلْيَقُلْ فِي الْجَدِّ».

وَرَوَى ابْنُ سِيرِينَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ : حَفِظْتُ عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ فِي الْجَدِّ مِائَةَ قَضِيَّةٍ يُخَالِفُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

وَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ : اعْلَمْ أَنَّ الْجَدَّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ أَبَدًا، يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ وَ يَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ، وَغَلِظَ الْفَضْلُ فِي ذَلِكَ لِأَنَّ الْجَدَّ يَرِثُ مَعَ وَلَدِ الْوَالِدِ وَلَا يَرِثُ مَعَهُ الْأَخُ، وَ يَرِثُ الْجَدُّ مِنْ قِبَلِ الْأَبِ مَعَ الْأَبِ، وَ الْجَدُّ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ مَعَ الْأُمِّ، وَلَا يَرِثُ الْأَخُ مَعَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ ابْنُ الْأَخِ يَرِثُ مَعَ الْجَدِّ وَلَا يَرِثُ مَعَ الْأَخِ، فَكَيْفَ يَكُونُ الْجَدُّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ أَبَدًا؟! وَ كَيْفَ يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ وَ يَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ؟! بَلِ الْجَدُّ

ابن الجعد روایت کرده است که علی علیه السلام همگی مال را بجدّه داد.
مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: از آنروا امیرالمؤمنین علیه السلام همگی مال را بجدّه داده است که متوفی وارثی غیر از او نداشته است.
۵۶۵۰ - و از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود:
هر کس دوست داشته باشد که بی پروا خود را به اعماق جهنم در افکند، درباره جدّ سخن بپایان آورد.

و ابن سیرین از ابوعبیده روایت کرده است که گفت: از یکی از صحابه صد قضیه درباره جدّ حفظ کردم که بعضی از آنها با بعض دیگر اختلاف دارد.
و فضل بن شاذان گوید: بدان که جدّ همیشه بمنزله برادر است، هر کجا که آن، ارث ببرد این نیز ارث میبرد، و هر کجا که آن از شمار ورثه ساقط شود، این نیز ساقط میشود. وی در این باره بغلط رفته است، زیرا جدّ با نوه ارث میبرد، و برادر با او ارث نمیبرد. و جدّ پدری با بودن پدر ارث میبرد، و همچنین جدّ مادری با بودن مادر، ولی برادر با بودن پدر و مادر ارث نمیبرد. و پسر برادر با بودن جدّ ارث میبرد، ولی با بودن برادر ارث نمیبرد، بنابراین چگونه جدّ همیشه بمنزله برادر است؟! و چگونه هر کجا که او ارث ببرد، این نیز ارث میبرد، و هر کجا که از شمار ورثه ساقط شود این نیز

مَعَ الْإِخْوَةِ بِمَثْرَلَةٍ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ أَبَدًا بِمَثْرَلَتِهِمْ يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ الْأَخُ وَ
يَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ الْأَخُ فَلَا. وَذَكَرَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ مِنَ الدَّلِيلِ عَلَى ذَلِكَ:

۵۶۵۱ - مَا رَوَاهُ فِرَاسٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: «كَتَبَ إِلَيَّ
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سِتَّةِ إِخْوَةٍ وَجَدَّ أَنْ اجْعَلَهُ كَأَحَدِهِمْ وَأَمُحُ
كِتَابِي».

فَجَعَلَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَابِعًا مَعَهُمْ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَأَمُحُ كِتَابِي» كَرِهَ أَنْ

ساقط میشود؟! بلکه حقیقت امر اینست که جدّ با وجود برادران بمنزله یکی از
ایشانست، و اما اینکه همیشه بمنزله ایشان باشد، چنانکه هر جا برادر ارث ببرد، او نیز
ارث ببرد، و هر جا از شمار ورثه ساقط شود او نیز ساقط گردد، چنین چیزی واقعیت ندارد.
شرح: «در کتاب کافی چنین آمده است که فضل بن شاذان گفته است: همانا
جدّ بمنزله برادر است و ارث میبرد همانطور که برادر ارث میبرد و از ارث محروم میشود
هر کجا که برادر محروم است، زیرا که خویشی برادر با میت بسبب پدر میت است و
همچنین جدّ خویشی اش با میت بسبب پدر میت است، پس چون در قرابت هر دو
مساویند و از یک جهت میت نزدیکند فرض و نصیب آنان یکی است. و قول فضل
مشهور است، و اعتراض صدوق - رحمه الله - بر او شاید وارد نباشد، زیرا ارث بردن
دو تن از یک شخص جز این نیست که هر دو در یک مرتبه واقع شده اند، لاجرم اگر
یکی ارث نبرد دیگری نیز ارث نخواهد برد و بعکس، و برادر با فرزند فرزند ارث
نخواهد برد و جدّ نیز در همان مرتبه است پس لازم است که او نیز از بردن میراث ساقط
باشد و این قیاس نیست»^(۱).

و فضل بن شاذان بعنوان دلیل بر مدّعی خود خبری را ذکر کرده است که:

۵۶۵۱ - فِرَاسٌ، از شعبی، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:
«علی بن ابی طالب علیه السلام درباره شش برادر و یک جدّ برای من نوشت که او
را مانند یکی از ایشان قرار ده، و نامه مرا محو کن» و بر اینگونه علی علیه السلام او را

(۱) فضل بن شاذان مردی است فقیه ثقه و جلیل القدر و یکصد و هشتاد کتاب در مذهب امامیه دارد، و
حضرت عسکری دو بار بر او رحمت فرستاده، و مقامش اجل از آنستکه بروی غمزی یا طعنی روا داریم، و
فتوای فضل را دیگران نیز ردّ نکرده اند.

يُشْتَعَّ عَلَيْهِ بِالْخِلَافِ عَلَى مَنْ تَقَدَّمَ. وَ لَيْسَ هَذَا بِحُجَّةٍ لِلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ لِأَنَّ هَذَا الْخَبَرَ إِنَّمَا يُثَبِّتُ أَنَّ الْجَدَّ مَعَ الْإِخْوَةِ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، وَ لَيْسَ يُثَبِّتُ كَوْنَهُ أَبَدًا بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ وَ لَا يُثَبِّتُ أَنَّهُ يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ الْأَخُ وَ يَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ الْأَخُ. وَ زَوَى مُخَالَفُونَا أَنَّ عُمَرَ تُوَفِّي ابْنُ ابْنِهِ وَ تَرَكَهُ وَ تَرَكَ أَخَوَيْنِ فَسَأَلَ عُمَرُ زَيْدًا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ زَيْدٌ: أَرَى الْمَالَ بَيْنَكُمْ أَثْلَانًا فَأَخَذَ عُمَرُ بِقَوْلِ زَيْدٍ فَجَعَلَ نَفْسَهُ وَ هُوَ الْجَدُّ أَخًا، وَ أَمَّا ابْنُ مَسْعُودٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَإِنَّهُ قَالَ فِي أَخٍ لِأَبٍ وَ أُمٍّ وَ أَخٍ لِأَبٍ وَ جَدٍّ: إِنَّ الْمَالَ بَيْنَ الْأَخِ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ وَ الْجَدِّ يَضْفَانِ وَ لِأَخِي لِيَلُحِ لِأَبٍ فَجَعَلَ الْجَدَّ هَهُنَا أَخًا كَانَ الْأُمِّيَّةَ تَرَكَ أَخَوَيْنِ لِأَبٍ وَ أُمٍّ وَ أَخًا لِأَبٍ، فَجَعَلَ الْجَدَّ أَخًا وَ هَذَا مُوَافِقٌ لِمَا نَقُولُهُ.

با ایشان هفتمین قرار داده است. و اینکه امر کرده است تا نامه را محو کند، بدان جهت است که خوش نمیداشته که بعلت مخالفت با کسانی که پیش از او میبوده اند مورد سرزنش واقع شود.

ولی این روایت حجتی برای فضل بن شاذان نیست، زیرا این خبر تنها این مطلب را ثابت میکند که جدّ چون در جمع برادران واقع شود بمنزله فردی از آن جمع است، و ثابت نمیکند که او همیشه و در همگی موارد بمنزله برادر است، و ثابت نمیکند که هر جا برادر ارث ببرد او نیز ارث میبرد، و هر جا برادر از شمار ورثه ساقط شود او نیز ساقط میگردد.

و مخالفین ما روایت کرده اند که عمر پسر پسرش در گذشت، و او را و دو برادرش را بجای گذاشت، پس عمر از زید بن ثابت در این باره سؤال کرد، و زید گفت: چنین بنظرم میرسد که ترکه او بصورت سه بخش درآید، پس عمر قول زید را پذیرفت، و خود را که جدّ بود بجای برادر گرفت.

و اما ابن مسعود - رضی الله عنه - درباره برادری ابوینی و برادری پدری و جدّ گفت: ترکه متوفی میان برادر ابوینی و جدّ بالمناصفه تقسیم میشود، و برادر پدری بهره ای ندارد، و او در اینجا جدّ را بجای برادر گرفته است، چنانکه گوئی متوفی دو برادر ابوینی و یک برادر پدری بجا نهاده است، و این قول از سوی ابن مسعود که پدر را بجای برادر تلقی کرده با قول ما موافق است.

فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ أَخًا وَ أُخْتًا لِأُمِّ، وَ جَدًّا وَ جَدَّةً مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ، وَ أُخْتًا لِأَبٍ وَ أُمَّ، وَ أَخًا لِأَبٍ، فَلِلْأَخِ وَ الْأُخْتِ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ وَ الْجَدِّ وَ الْجَدَّةِ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ الثُّلُثُ الذَّكَرُ وَ الْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ، وَ سَقَطَ الْأَخُ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأُمِّ، وَ جَدًّا وَ جَدَّةً لِأُمِّ، وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَ أُمَّ وَ جَدًّا وَ جَدَّةً لِأَبٍ، وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ، فَلِلْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ وَ الْجَدِّ وَ الْجَدَّةِ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ الثُّلُثُ، الذَّكَرُ وَ الْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَ مَا بَقِيَ فَلِلْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ وَ الْجَدِّ وَ الْجَدَّةِ مِنْ قِبَلِ الْأَبِ، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ، وَ سَقَطَ الْإِخْوَةُ وَ الْأَخَوَاتُ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ أَخًا لِأُمِّ، وَ جَدًّا لِأُمِّ، وَ أَخًا لِأَبٍ وَ أُمَّ، وَ جَدًّا لِأَبٍ، وَ أَخًا لِأَبٍ، فَلِلْأَخِ لِلْأُمِّ وَ الْجَدِّ لِلْأُمِّ الثُّلُثُ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ، وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأَخِ لِلْأَبِ وَ الْأُمِّ وَ الْجَدِّ لِلْأَبِ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَ سَقَطَ الْأَخُ لِلْأَبِ.

و اگر مردی برادر و خواهری مادری، و جد و جدّه ای مادری، و خواهری ابویی، و برادری پدری بجای گذارد، برادر و خواهر مادری، و جد و جدّه مادری ثلث مال را بطور تساوی به ارث میبرند، و مابقی آن برای خواهر ابویی است، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط میشود.

و اگر برادران و خواهرانی مادری، و جد و جدّه ای مادری، و برادران و خواهرانی ابویی و جد و جدّه ای پدری، و برادران و خواهرانی پدری بجای گذارد، ثلث مال متعلق برادران و خواهران مادری، و جد و جدّه مادری است که مرد و زن آنرا بتساوی قسمت میکنند، و مابقی آن برادران و خواهران ابویی، و جد و جدّه پدری تعلق دارد که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، و برادران و خواهرانی پدری از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر برادری مادری، و جدی مادری، و برادری ابویی، و جدی پدری و برادری پدری، بجای گذارد، ثلث مال به برادر مادری و جد مادری تعلق میگیرد که بالسویه میان ایشان قسمت میشود، و مابقی متعلق برادر ابویی و جد پدریست که بالنصفه از آن بهره میگیرند، و برادر پدری از شمار ورثه ساقط میشود.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً، وَأَخًا لِأُمِّ وَجَدًا لِأُمِّ، وَأَخًا لِأَبٍ، فَلِلْمَرْأَةِ الرُّبْعُ وَ لِلأَخِ مِنَ الأُمِّ
وَالجَدِّ لِلأُمِّ الثُّلُثُ بَيْنَهُمَا بِالسُّوِيَّةِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأَخِ لِأَبٍ.
فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً زَوْجَهَا، وَابْنَ ابْنِهَا، وَجَدًا، وَإِخْوَةً وَأَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَأُمِّ،
فَلِلزَّوْجِ الرُّبْعُ، وَلِلجَدِّ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلابْنِ الإِبْنِ، وَسَقَطَ الإِخْوَةُ وَالأَخَوَاتُ.
فَإِنْ تَرَكَ زَوْجَهَا، وَأَبَوَيْهَا، وَجَدَّهَا - أبا أُمِّهَا - فَلِلزَّوْجِ النُّصْفُ وَ لِلأُمِّ
الثُّلُثُ، وَيُؤخَذُ مِنْ هَذَا الثُّلُثِ نِصْفُهُ فَيُدْفَعُ إِلَى الجَدِّ وَهُوَ السُّدُسُ مِنْ جَمِيعِ المَالِ
وَلِلأَبِ السُّدُسُ.

فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ أبُوَيْهَ، وَجَدًا لِأَبٍ، وَجَدًا لِأُمِّ، فَلِلأُمِّ السُّدُسُ، وَلِلجَدِّ مِنْ قِبَلِ
الأُمِّ السُّدُسُ، وَ لِلأَبِ النُّصْفُ، وَلِلجَدِّ مِنْ قِبَلِ الأبِ السُّدُسُ.
فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ أبَاهُ، وَجَدَّهُ - أبا أُمِّه - فَالمَالُ لِأَبٍ.
فَإِنْ تَرَكَ أُمَّه، وَجَدَّهُ - أبا أَبِيه -، فَالمَالُ لِأُمِّه لِأَنَّ الجَدَّ - أبا الأبِ - إِنَّمَا

و اگر زنی، و برادری مادری، و جدی مادری، و برادری پدری بجای گذارد، ربع
مال متعلق به زن، و ثلث آن متعلق برادر مادری و جد مادریست که بالسویه قسمت
میکنند، و مابقی متعلق به برادر پدری است.
و اگر زنی شوهرش، و پسر پسرش، و جد، و برادران و خواهرانی ابویی را بجای
گذارد، ربع ترکه او برای شوهر، و سدس آن برای جد، و مابقی برای پسر پسر است،
و برادران و خواهران از شمار ورثه ساقط میشوند.

و اگر زنی شوهر و والدین و جدش - پدر مادرش - را بجای گذارد، نصف مال او
برای شوهر، و ثلث آن برای مادر است، و نصف این ثلث گرفته میشود، و بجد تحویل
میگردد، و آن، سدس از همگی مالست، و پدر نیز سدس مال را به ارث میبرد.
و اگر مرد پدر و مادرش، و جد پدری و جد مادری را بجای گذارد، سدس
ترکه او برای مادر، و همچنین سدس آن برای جد مادری، و نصف آن برای پدر، و
سدس آن برای جد پدری او است.

و اگر مردی پدرش، و جدش - پدر مادرش - را بجای گذارد، مال برای پدر
است.

و اگر مردی مادرش، و جدش - پدر پدرش - را بجا گذارد، مال متعلق بمادر او

لَهُ السُّدُسُ مِنْ مَالِ ابْنِهِ طُعْمَةً، وَكَذَلِكَ الْجَدُّ - أَبُو الْأُمِّ - إِنَّمَا لَهُ السُّدُسُ مِنْ مَالِ ابْنَتِهِ طُعْمَةً.

فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ، وَأَبَوَيْهِ، وَجَدَّهُ - أبا أبيه -، وَجَدَّهُ - أبا أمه - فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَلِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَلِلْجَدِّ - أَبِي الْأُمِّ - السُّدُسُ، وَلِلْجَدِّ - أَبِي الْأَبِّ - السُّدُسُ، وَلِلْأَبِّ الْبَاقِي.

فَإِنْ تَرَكَتِ امْرَأَةٌ زَوْجَهَا، وَأَبَوَيْهَا، وَجَدَّهَا - أبا أبيها -، وَجَدَّهَا - أبا أمها -، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفِ، وَلِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَلِلْجَدِّ - أَبِي الْأُمِّ - السُّدُسُ، وَلِلْأَبِّ السُّدُسُ، وَسَقَطَ الْجَدُّ - أَبُو الْأَبِّ -.

وَهَذَا هُوَ الْمَوْضِعُ الَّذِي لَا يَرِثُ فِيهِ الْجَدُّ - أَبُو الْأَبِّ - مَعَ الْأَبِّ، وَالْعِيْلَةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ الْجَدَّ إِنَّمَا مِيرَاثُهُ السُّدُسُ مِنْ مَالِ ابْنِهِ طُعْمَةً فَلَمَّا لَمْ يَرِثْ ابْنُهُ إِلَّا السُّدُسَ سَقَطَ مِنَ الطُّعْمَةِ.

فَإِنْ تَرَكَتِ امْرَأَةٌ زَوْجَهَا، وَأَبَوَيْهَا، وَجَدَّهَا - أبا أبيها - وَجَدَّهَا - أبا -

است، زیرا جد - پدر پدر - سدسی بعنوان «طُعْمَه» از مال پسرش دریافت میکند، و همچنین جد - پدر مادر - سدسی برسم طُعْمَه از مال دخترش می برد.

و اگر مرد، زنش، و ابوییش، و جدش - پدر پدرش - و جدش - پدر مادرش - را بجا گذارد، ربع مال متعلق به زن، و سدس آن متعلق به مادر و سدس دیگر متعلق به جد - پدر مادر - و سدس دیگر متعلق به پدر پدر است. و بقیه میراث متعلق به پدر است.

و اگر زن شوهرش، و پدر و مادرش، و جدش - پدر پدرش - و جدش - پدر مادرش - را بجا گذارد، نصف مال متعلق بشوهر، و سدس آن متعلق بمادر، و سدس دیگر متعلق به جد - پدر مادر - و سدس دیگر متعلق به پدر است، و جد - پدر پدر - ارث نمی برد. و از بردن ارث محروم است.

و این، موردی است که جد - پدر پدر - با بودن پدر، در آن ارث نمی برد، و علت این امر اینست که میراث جد سدسی از مال پسرش برسم طُعْمَه است، و در این مورد که پسرش جز سدس به ارث نبرده جد از طُعْمَه ساقط میشود.

و اگر زنی شوهرش، و پدر و مادرش، و جدش - پدر پدرش - و جدش - پدر -

أُمَّهَا - وَ إِخْوَةٌ وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ أَوْ لِأُمٍّ وَ أُمَّ، فَلِإِزْوَاجِ النَّصْفِ، وَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَ لِلجَدِّ - أَبِي الأَبِّ - السُّدُسُ، وَ مَا بَقِيَ فَلِلْأَبِّ، وَ سَقَطَ الجَدُّ - أَبُو الأُمِّ -، وَ هَذَا هُوَ المَوْضِعُ الَّذِي لَا يَرِثُ فِيهِ الجَدُّ - أَبُو الأُمِّ - مَعَ الأُمِّ، وَ العِلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ الإِخْوَةَ وَ الأَخَوَاتِ مِنْ قَبْلِ الأَبِّ وَ الأُمِّ أَوْ الأَبِّ حَجَبُوا الأُمَّ عَنِ الثَّلَاثِ فَرَدُّوهُا إِلَى السُّدُسِ، فَلَمَّا لَمْ تَأْخُذِ الأُمُّ إِلَّا السُّدُسَ سَقَطَ أَبُوهُا مِنَ الطُّعْمَةِ مِنْ مَالِهَا.

فَإِنْ تَرَكَتْ جَدًّا أَوْ جَدَّةً لِأَبٍ أَوْ لِأُمٍّ، وَ عَمًّا أَوْ عَمَّةً، أَوْ خَالَاً أَوْ خَالَتَهُ، فَالْمَالُ لِلجَدِّ أَوْ الجَدَّةِ، وَ سَقَطَ العَمُّ وَ العَمَّةُ وَ الخَالُ وَ الخَالَتُهُ، وَ لَا يَرِثُ مَعَ الجَدِّ وَ الأَخِ، وَ لَا مَعَ الأَخْتِ، وَ لَا مَعَ ابْنِ الأَخِ، وَ لَا مَعَ ابْنَةِ الأَخِ، وَ لَا مَعَ ابْنَةِ الأَخْتِ عَمٌّ وَ لَا عَمَّةٌ، وَ لَا خَالَ وَ لَا خَالَتَهُ، وَ لَا ابْنُ عَمٍّ وَ لَا ابْنَةُ عَمَّةٍ، وَ لَا ابْنُ خَالَ وَ لَا ابْنَةُ خَالَتِهِ.

وَ وُلْدُ الأَخِ وَ وُلْدُ الأَخْتِ وَ إِنْ سَقَطُوا فَهُمْ أَحَقُّ بِالمِيرَاثِ مِنَ الأَعْمَامِ وَ العَمَّاتِ وَ الأَخْوَالِ وَ الخَالَاتِ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ.

مادرش - و برادران و خواهرانی پدری، یا ابوینی را بجای گذارد، در اینصورت نصفی ترکه برای شوهر، و سدس آن برای مادر، و سدس دیگر برای جد - پدر پدر - و مابقی برای پدر است، و جد - پدر مادر - از شمار ورثه ساقط میشود، و این موردیست که جد - پدر مادر - با بودن مادر در آن مورد ارث نمیبرد. و علت این امر اینست که برادران و خواهران پدر و مادری، یا پدری مادر را از ثلث محبوب ساخته اند، و آن را به سدس بدل کرده اند، و بدینجهت چون مادر بجز سدس دریافت نمیکند، پدرش از دریافت طعمه از مالی او ساقط میشود.

و اگر آن زن جدی یا جدّه ای پدری یا مادری، و عمویا عمه ای، یا خالی یا خاله ای، بجای گذارد، در اینصورت مال متعلق بجد یا جدّه است، و عم و عمه و خال (دائی) و خاله از شمار ورثه ساقط میشوند، و در صورتی بودن جد، و برادر، و خواهر، و پسر برادر، و پسر خواهر، و دختر برادر، و دختر خواهر، هیچگاه عمو و عمه، و خال و خاله، و پسر عمو و پسر عمه، و پسر دائی و پسر خاله ای ارث نمیبرند.

و فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، اگر چه در نسلهای بعدی واقع شده باشند، برای بهره گرفتن از میراث، از عموها و عمه ها، و خالوها و خاله ها سزاوارترند، و لا

بَابُ

* (میراث ذوی الأرحام) *

إِذَا تَرَكَ التَّمِيْتُ عَمًا فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلْعَمِّ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ عَمَّيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ أَعْمَامٍ أَوْ أَكْثَرَ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ.

فَإِنْ تَرَكَ أَعْمَامًا وَعَمَاتٍ، فَالْمَالُ كُلُّهُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَ عَمَّيْنِ أَحَدُهُمَا لِأَبٍ وَأُمِّ، وَالْآخَرَ لِلْأَبِ، فَالْمَالُ لِلْعَمِّ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ الْعَمُّ لِلْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ عَمًا لِأَبٍ وَأُمِّ، وَعَمًّا لِأُمِّ، فَلِلْعَمِّ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْعَمِّ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ عَمَّةً لِأَبٍ، وَعَمَّةً لِأُمِّ، فَلِلْعَمَّةِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْعَمَّةِ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالًا، فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلْخَالِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ خَالَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ،

قُوَّةُ إِلَّا بِاللهِ.

بَابُ مِيرَاثِ خُوِشَاوَنْدَانِ

هر گاه شخص متوفی عموی بجای گذارد، همگی ترکه متعلق به عمواست، و همچنین اگر دو یا سه عمویا بیشتر بجای گذارد ترکه به ایشان تعلق دارد که بالسویه میان ایشان قسمت میشود.

پس اگر عموها و عمه هائی بجای گذارد، همگی ترکه بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود.

و اگر دو عمو بجای گذارد که یکی أبوینی و دیگری پدری باشد، مال برای عموی أبوینی است، و عموی پدری از شمار ورثه ساقط میشود.

و اگر عموی أبوینی، و عموی مادری، بجای گذارد، عموی مادری سدس ترکه را به ارث میبرد، و مابقی برای عموی أبوینی است، و همچنین هر گاه عمه ای پدری، و عمه ای مادری بجای گذارد، سدس مال متعلق بعمه مادری، و مابقی برای عمه پدری است.

و اگر خالی بجای گذارد همگی مال برای دائی است، و همچنین اگر دو خال یا

أَوْ أَكْثَرَ قَالِمَاكَ بَيْنَهُمْ بِالسُّوِيَّةِ.

فَإِنْ تَرَكَ أَخْوَالَاً وَخَالَاتٍ، قَالِمَاكَ بَيْنَهُمْ بِالسُّوِيَّةِ الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ.
فَإِنْ تَرَكَ خَالَاتَيْنِ أَحَدُهُمَا لِأَبٍ وَأُمِّ، وَالْآخَرَ لِلْأَبِ، قَالِمَاكَ لِلْخَالِ مِنَ الْأَبِ
وَ الْأُمِّ [وَسَقَطَ الْخَالُ لِلْأَبِ].

فَإِنْ تَرَكَ خَالَاتَيْنِ أَحَدُهُمَا لِأُمِّ، وَالْآخَرَ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَلِلْخَالِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ وَ
مَا بَقِيَ فَلِلْخَالِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ خَالاً لِأَبٍ، وَخَالاً لِأُمِّ، فَلِلْخَالِ
مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْخَالِ مِنَ الْأَبِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ خَالََةً لِأُمِّ، وَخَالََةً
لِأَبٍ، فَلِلْخَالَاتِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْخَالَاتِ مِنَ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَةَ أَخْوَالَ مُتَفَرِّقِينَ، وَثَلَاثَةَ أَعْمَامٍ مُتَفَرِّقِينَ، فَلِلْخَالَاتَيْنِ الثُّلُثُ مِنْ
ذَلِكَ لِلْخَالِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ مِنَ الثُّلُثِ، وَ لِلْخَالِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ خَمْسَةَ أَسْدَاسِ
الثُّلُثِ وَسَقَطَ الْخَالُ مِنَ الْأَبِ، وَ لِلْعَمَّيْنِ الثُّلَاثَانِ لِلْعَمِّ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ مِنَ الثُّلُثَيْنِ،
وَ لِلْعَمِّ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ خَمْسَةَ أَسْدَاسِ الثُّلُثَيْنِ، وَسَقَطَ الْعَمُّ لِلْأَبِ، وَحِسَابُهُ مِنْ

سه یا بیشتر بجای گذارد، پس مال بالتسویه میان ایشان توزیع میشود.

و اگر خالهائی و خاله هائی بجای گذارد، پس مال بالتسویه میان ایشان قسمت
میشود، و مرد و زن در این مورد مساویند.

و اگر دو خال بجای گذارد که یکی از آن دو ابوینی و دیگری پدری باشد، مال
برای خال ابوینی است، [و خال پدری از شمار ورثه ساقط است].

و اگر دو خال بجای گذارد که یکی از آن دو مادری و دیگری ابوینی باشد،
سدس مال برای خال مادری، و مابقی برای خال ابوینی است، و همچنین اگر خالی
پدری، و خالی مادری بجای گذارد، سدس مال برای خال مادری، و مابقی برای خال
پدری است، و همچنین اگر خاله ای مادری و خاله ای پدری بجای گذارد، سدس
مال برای خاله مادری، و مابقی برای خاله پدری است.

و اگر سه خال متفاوت، و سه عم متفاوت بجای گذارد، ثلث مال برای دو
خالست، بر اینگونه که سدس از ثلث بخال مادری، و پنج سدس از ثلث بخال
ابوینی، تعلق میگیرد، و خال پدری از شمار ورثه ساقط میشود، و دو ثلث مال برای
دو عم است، بر اینگونه که یک سدس آن دو ثلث بعم مادری، و پنج سدس دو

سِتَّةٌ وَثَلَاثِينَ لِلْخَالِ مِنَ الْأُمِّ مِنْ ذَلِكَ سَهْمَانِ، وَلِلْخَالِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ عَشْرَةٌ أَسْهُمًا،
وَلِلْعَمِّ مِنَ الْأُمِّ مِنْ ذَلِكَ أَرْبَعَةٌ أَسْهُمًا، وَلِلْعَمِّ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ عِشْرُونَ سَهْمًا.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَيْنَ لِأَبٍ وَأُمِّ، وَخَالَيْنَ لِأُمِّ، وَعَمَّيْنَ لِأَبٍ وَأُمِّ، وَعَمَّيْنَ مِنَ الْأُمِّ
فَلِلْخَالَيْنِ مِنَ الْأُمِّ ثُلُثُ الثُّلُثِ أَرْبَعَةٌ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ، وَلِلْخَالَيْنِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ
ثُلُثَا الثُّلُثِ ثَمَانِيَةٌ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ، وَلِلْعَمَّيْنِ مِنَ الْأُمِّ ثُلُثُ الثُّلُثَيْنِ ثَمَانِيَةٌ مِنْ سِتَّةٍ وَ
ثَلَاثِينَ، وَلِلْعَمَّيْنِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ سِتَّةٌ عَشْرَ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ.

فَإِنْ تَرَكَ أَخْوَالَ وَخَالَاتٍ، وَأَعْمَامًا وَعَمَّاتٍ، فَلِلْأَخْوَالِ وَالْخَالَاتِ الثُّلُثُ
بَيْنَهُمْ [بِالسُّوِّيَّةِ] الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَلِلْأَعْمَامِ وَالْعَمَّاتِ الثُّلُثَانِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ
حَظِّ الْأُنْثِيَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَاً لِأَبٍ، وَعَمًّا لِأُمِّ، فَلِلْخَالِ مِنَ الْأَبِ الثُّلُثُ، وَلِلْعَمِّ لِأُمِّ
الثُّلُثَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَاً لِأُمِّ، وَعَمًّا لِأَبٍ، فَلِلْخَالِ لِأُمِّ الثُّلُثُ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ قِبَلِ

ثلث بعم ابوی تعلق میگیرد، و عم پدری ساقط میشود، و حساب آن از سی و شش
سهم برآورده میشود، که دو سهم آن متعلق بخال مادری، و ده سهم آن متعلق بخال
ابوی، و چهار سهم آن بعم مادری، و بیست سهم بعم ابوی تعلق میگیرد.
و اگر دو خال ابوی، و دو خال مادری، و دو عم ابوی، و دو عم مادری بجای
گذارد، ثلث ثلث = چهار سهم از سی و شش سهم، برای دو خال مادری، و دو
ثلث = هشت سهم از سی و شش سهم برای دو خال ابوی و ثلث ثلثین = هشت سهم
از سی و شش سهم، برای دو عم مادری، و شانزده سهم از سی و شش سهم برای دو
عم ابوی است.

و اگر خالوها و خاله‌ها، و عموها و عمه‌های بجای گذارد، ثلث مال بطور تساوی
میان مرد و زن برای خالوها و خاله‌ها است، و دو ثلث مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
الْأُنْثِيَيْنِ» برای عموها و عمه‌ها است.

و اگر خالی پدری، و عمی مادری بجای گذارد، ثلث مال برای خالی پدری
است و دو ثلث آن سهم عموی مادری است.

و اگر خالی مادری، و عمی پدری بجای گذارد، ثلث آن مال از آن خالی مادری

الْأُمَّ يُشَارِكُهُ فِي الْمِيرَاثِ، وَلِلْعَمِّ مِنَ الْأَبِ الثَّلَاثَانِ.
 فَإِنْ تَرَكَ عَمًّا لِأَبٍ، وَابْنَ عَمٍّ لِأَبٍ وَآمَّ، فَالْمَاكَ لِابْنِ الْعَمِّ لِلأَبِ وَالْأُمَّ لِأَنَّهُ
 قَدْ جَمَعَ الْكَلَالَتَيْنِ كَلَالَةَ الْأَبِ وَكَلَالَةَ الْأُمَّ، وَهَذَا غَيْرُ مَحْمُولٍ عَلَى أَصْلِ بَلْ
 مُسَلَّمٌ لِلخَبَرِ الصَّحِيحِ الْوَارِدِ عَنِ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
 فَإِنْ تَرَكَ ابْنَتِي عَمٍّ أَحَدَهُمَا أَخٌ لِأُمَّ، فَالْمَاكَ لِلأَخِ مِنَ الْأُمَّ.
 فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً ابْنَتِي عَمٍّ أَحَدَهُمَا زَوْجًا، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفِ، وَالنِّصْفِ الْآخَرَ
 بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.
 فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَمٍّ لِأَبٍ وَآمَّ، وَابْنَتَهُ عَمٍّ لِأُمَّ، فَلِلابْنَةِ الْعَمِّ مِنَ الْأُمَّ السُّدُسُ،
 وَمَا بَقِيَ فَلِلابْنَةِ الْعَمِّ لِلأَبِ وَالْأُمَّ.

است زیرا در این مورد خویشاوندی مادری که در میراث با او شریک باشد وجود ندارد. و دو ثلث مال برای عم پدری است.
 شرح: «مراد آنستکه دائی بسبب قرابت مادری ارث میبرد و در این مرتبه قرابت، کسی را شریک ندارد لذا تمام سهم مادر نصیب او میشود».
 و اگر عمی پدری، و پسر عمی ابوینی بجای گذارد، مال برای پسر عم ابوینی است، زیرا او در دو کلاله عضویت دارد: کلاله پدر، و کلاله مادر، و این حکم به اصلی فقهی مستند نیست بلکه به استناد خبر صحیح وارد از ائمه علیهم السلام مسلم است.

شرح: «زیرا اصل آنستکه الْأَقْرَبُ يَمْنَعُ الْأَبْعَدَ. هر چند ابعَد از دو جهت میراثی باشد، لکن این مسأله اجماعی است و مخالف اصل و لذا اگر بجای عمودائی بود یا بجای پسر عمودختر عمویا پسر دائی حکم تغییر نمیکرد و به اصل عمل میشد».
 و اگر دو پسر عم بجای گذارد یکی از آنها با وی برادر مادری باشد، مال برای برادر مادری است.

و اگر زنی دو پسر عم بجای گذارد، که یکی از آندو شوهر (ش) باشد، نصف ترکه برای شوهر است، و نصف دیگر میان ایشان قسمت میشود.
 و اگر مردی دختر عمی ابوینی، و دختر عمی مادری بجای گذارد، سدس مال برای دختر عم مادری، و مابقی برای دختر عم ابوینی است.

وَكَذَلِكَ إِذَا تَرَكَ ابْنَةً خَالٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَابْنَةً خَالٍ لِأُمٍّ، فَلِابْنَةِ الْخَالِ لِلْأُمِّ
السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْخَالِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ.

وَإِنْ تَرَكَ خَالًا، وَجَدَّةً لِأُمٍّ، فَالْمَالُ لِجَدَّةِ الْأُمِّ، وَسَقَطَ الْخَالُ، وَغَلِظَ
الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ فِي قَوْلِهِ الْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ بِمَثَلَةِ ابْنِ الْأَخِ وَالْجَدَّةِ.
وَإِنْ تَرَكَ عَمًّا، وَابْنَ أُخْتٍ، فَالْمَالُ لِابْنِ الْأُخْتِ.

فَإِنْ تَرَكَ عَمًّا، وَابْنَ أَخٍ، فَالْمَالُ لِابْنِ الْأَخِ، وَغَلِظَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي
قَوْلِهِ الْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ وَإِنَّمَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ الشُّبُهَةُ فِي ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمَّا رَأَى أَنَّ بَيْنَ
الْعَمِّ وَبَيْنَ الْمَيِّتِ ثَلَاثَةَ بَطُونٍ وَكَذَلِكَ بَيْنَ ابْنِ الْأَخِ وَبَيْنَ الْمَيِّتِ ثَلَاثَةَ بَطُونٍ وَ
هُمَا جَمِيعًا مِنْ طَرِيقِ الْأَبِ قَالَ: الْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَهَذَا غَلِظَ لِأَنَّهُ وَإِنْ
كَانَا جَمِيعًا كَمَا وَصَفَ فَإِنَّ ابْنَ الْأَخِ مِنْ وُلْدِ الْأَبِ وَالْعَمِّ مِنْ وُلْدِ الْجَدَّةِ، وَوُلْدُ

و همچنین چون دختر خالوئی ابوینی، و دختر خالوئی مادری بجای گذارد، سدس -

مال برای دختر خالوی مادری، و مابق برای دختر خالوی ابوینی است.

و اگر خالی و جدّه ای مادری بجای گذارد، مال برای جدّه مادری است، و خال

ساقط میشود.

و فضل بن شاذان که گفته است: مال در این مورد، همانند مورد پسر برادر و جدّه

تنصیف میگردد، مرتکب غلط شده است.

شرح: «زیرا جدّه با برادر در یک مرتبه شریک است، و دائی بواسطه اینکه فرزند

جدّه است میراث می برد و با بودن جدّه ارث نخواهد برد، و اصل آنستکه با بودن

برادر، دائی محبوب است».

و اگر عمی، و پسر خواهری بجای گذارد، مال برای پسر خواهر است.

و اگر عمی و پسر برادری بجای گذارد، مال برای پسر برادر است، و یونس

ابن عبدالرحمن که گفته است، مال بین آن دو تنصیف میشود، مرتکب غلط شده

است، و علت اینکه این شبهه بذهن او راه یافته اینست که او دیده است که فاصله

میان عم و شخص متوفی سه نسل است، و فاصله میان پسر برادر و متوفی نیز سه نسل

است، و از دیگر سو دیده است که رابطه این هر دو با متوفی نیز از طریق پدر است،

به همین جهت گفته است: مال میان آن دو تنصیف میشود. و این غلطست، زیرا اگر

الْأَبِ أَحَقُّ وَأَوْلَىٰ بِالْمِيرَاثِ مِنْ وُلْدِ الْجَدَّةِ وَإِنْ سَفَلُوا، كَمَا أَنَّ ابْنَ الْإِبْنِ أَحَقُّ مِنَ الْأَخِّ لِأَنَّ ابْنَ الْإِبْنِ مِنْ وُلْدِ الْمَيِّتِ وَالْأَخُّ مِنْ وُلْدِ الْأَبِ، وَوُلْدُ الْمَيِّتِ أَحَقُّ بِالْمِيرَاثِ مِنْ وُلْدِ الْأَبِ وَإِنْ كَانُوا فِي الْبُطُونِ سَوَاءً.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً خَالَتِيهِ، وَعَمَّةَ أُمِّهِ، فَالْمَالُ لِابْنَتِهِ خَالَتِيهِ لِأَنَّ ابْنَةَ الْخَالَةِ مِنْ وُلْدِ الْجَدَّةِ، وَعَمَّةَ الْأُمِّ مِنْ وُلْدِ جَدَّةِ الْأُمِّ، وَوُلْدُ جَدَّةِ الْمَيِّتِ أَوْلَىٰ بِالْمِيرَاثِ مِنْ وُلْدِ جَدَّةِ أُمِّ الْمَيِّتِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ عَمَّ أُمِّهِ، وَابْنَ خَالِيهِ، فَالْمَالُ لِابْنِ خَالِيهِ.

فَإِنْ تَرَكَ عَمَّةَ أُمِّهِ، وَابْنَةَ خَالَتِيهِ، فَقَدْ اسْتَوَىٰ فِي الْبُطُونِ إِلَّا أَنَّ عَمَّةَ الْأُمِّ مِنْ وُلْدِ جَدَّةِ الْأُمِّ، وَابْنَةَ الْخَالَةِ مِنْ وُلْدِ جَدَّةِ الْمَيِّتِ، فَابْنَةُ الْخَالَةِ أَحَقُّ بِالْمَالِ كُلِّهِ، وَكَذَلِكَ ابْنُ الْخَالَةِ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً زَوْجَهَا، وَعَمَّتَهَا، وَخَالَتَهَا، فَلِلزَّوْجِ النُّصْفِ، وَلِلْخَالَةِ

چه آن هر دو بر انگونه بوده اند که او وصف کرده، ولی پسر برادر از اولاد پدر است، و عم از اولاد جد است، و فرزندان پدر برای بهره گرفتن از میراث از فرزندان جد سزاوارترند اگر چه در طبقات بعد باشند. همانطور که پسر پسر برای بهره گرفتن از میراث، آحق و اولی از برادر است، زیرا پسر پسر از فرزندان شخص متوفی است، و برادر از فرزندان پدر است، و فرزندان متوفی برای بهره گرفتن از میراث، از فرزندان پدر سزاوارترند، اگر چه در بطون برابرند.

و اگر متوفی دختر خاله اش و عمه مادرش را بجای گذارد، مال برای دختر خاله اوست، زیرا دختر خاله از اولاد جد است، و عمه مادر از اولاد جد مادر است، و فرزندان جد متوفی برای بهره گرفتن از میراث از فرزندان جد مادر متوفی اولی هستند. و همچنین اگر عم مادرش را و پسر دایی اش را بجای گذارد، مال برای پسر دایی است.

و اگر عمه مادرش و دختر خاله اش را بجای گذارد، این هر دو از نظر بطون برابرند، إلا اینکه عمه مادر از اولاد جد مادر است، و دختر خاله از اولاد جد متوفی است. و بنابراین، دختر خاله بکلیه آن مال سزاوارتر است، و همچنین است پسر خاله.

و اگر زنی شوهرش، و عمه اش، و خاله اش را بجای گذارد، نصف ترکه او برای

الثُّلُثُ، وَمَا بَقِيَ قِلْعَمَةً بِمَثَرَتِهِ زَوْجٍ وَأَبَوَيْنِ فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ، وَلِلْأُمِّ الثُّلُثُ، وَلِلْأَبِ السُّدُسُ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالًا وَخَالَةً، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ ابْنَ خَالٍ وَابْنَ خَالَةٍ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَةَ الْأُمِّ، وَعَمَّةَ الْأَبِ، فَلِخَالَةِ الْأُمِّ الثُّلُثُ، وَلِعَمَّةِ الْأَبِ الثُّلُثَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ عَمًّا، وَخَالَاً، فَلِخَالِ الثُّلُثُ، وَلِلْعَمِّ الثُّلُثَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَ أُخْتٍ لِأُمِّ، وَابْنَةَ أَخٍ لِأُمِّ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَكَذَلِكَ ابْنَةُ

أُخْتٍ لِأُمِّ، وَابْنُ أَخٍ لِأُمِّ، لِأَنَّ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى مِنَ الْإِخْوَةِ لِلْأُمِّ فِي الْمِيرَاثِ سَوَاءٌ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَةَ بَنِي أَخَوَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ، فَلِابْنِ الْأُخْتِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ

شوهرش، و ثلث آن برای خاله و مایق برای عمه است، و این چنان است که زن شوهر و پدر و مادر خود را باقی گذاشته باشد، پس برای شوهر نصف مال، و برای مادر ثلث مال، و برای پدر یک ششم آن منظور میشود.

شرح: «اینکه گفته است: برای مادر ثلث است. از این جهت است که مادر حاجبی ندارد، زیرا مفروض اینست که میت فرزند و برادری ندارد، چرا که اگر داشت، دیگر به عمه و خاله اش ارثی نمیرسید و خداوند نصیب مادر را اگر بدون حاجب شد ثلث قرار داده است و فرموده: «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ».

و اگر متوفی خالوئی و خاله ای بجای گذارد، مال بین آندو تنصیف میشود، و همچنین اگر پسر خالو و پسر خاله ای را بجای بگذارد، مال بین آندو تنصیف میشود. و اگر خاله مادر، و عمه پدرش را بجای گذارد، ثلث مال برای خاله مادر، و دو ثلث آن برای عمه پدر است.

و اگر عمی و خالوئی بجای نهاد، ثلث مال برای خالو، و دو ثلث برای عم است. و اگر پسر خواهری مادری، و دختر برادری مادری بجای گذاشت، در این صورت مال بین آن دو تنصیف میشود، و همچنین است دختر خواهری مادری، و پسر برادری مادری، زیرا پسر و دختر از برادران مادری در میراث برابرند.

و اگر سه پسر خواهر مختلف بجای گذاشت، سدس مال برای پسرخواهری مادری،

فَلَائِنِ الْأُخْتِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَخَوَاتٍ مَتَّفِرَّاتٍ مَعَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَخُوهُنَّ، فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلْأُمِّ وَ لِأَخِيهَا السُّدُسُ بَيْنَهُمَا بِالسُّوِيَّةِ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ وَ لِأَخِيهَا، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّتَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً أُخْتٍ، وَابْنَ أُخْتٍ أُمَّهُمَا وَاحِدَةً، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّتَيْنِ، وَإِنْ كَانَا مِنْ أُخْتَيْنِ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانُوا خَمْسَةً بَنِي أُخْتٍ، وَابْنَةَ أُخْتٍ أُخْرَى، فَلِبَنِي الْأُخْتِ النِّصْفُ بَيْنَ الْخَمْسَةِ، وَ لِابْنَةِ الْأُخْتِ الْأُخْرَى النِّصْفُ، وَعَلَى هَذَا الْحِسَابِ كُلُّ مَا كَانَ مِنْ هَذَا الضَّرْبِ، لِأَنَّ كُلَّ ذِي رَحِمٍ إِذَا يَأْخُذُ نَصِيبَ الَّذِي يَجْرُهُ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً أُخْتٍ لِأَبٍ، وَابْنَ ابْنِ أُخْتٍ لِأَبٍ وَ أُمِّ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلْأَبِ، وَسَقَطَ الْآخَرُ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَةَ بَنِي ابْنَةِ أُخْتٍ لِأَبٍ وَ أُمِّ، وَثَلَاثَةَ بَنِي ابْنَةِ أُخْتٍ لِأَبٍ، وَثَلَاثَةَ

و مابق برای پسر خواهر پدري و مادري است.

و اگر سه دختر خواهر مختلف که هر یک از آنان برادري با خود داشته باشد بجای بگذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادري و برادر او است که بالسويه از آن بهره میبرند، و مابق برای دختر خواهر ابوينی و برادر او است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّتَيْنِ» آن را قسمت میکنند.

و اگر دختر خواهری، و پسر خواهری از یک مادر را بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّتَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، و اگر از دو خواهر باشند مال میان ایشان تنصیف میشود، و همچنین اگر پنج پسر خواهر و دختر خواهر دیگری باشند، نصف ترکه میان پنج پسر خواهر و نصف دیگر به دختر خواهر دیگر تعلق میگیرد. و تقسیم ترکه در هر موردی از اینگونه، بر همین حساب جریان می پذیرد، زیرا هر خویشاوندی سهم کسی را دریافت میکند که او را بجمع وارثان کشیده است. و اگر دختر خواهری پدري، و پسر پسر خواهری ابوينی را بجای گذاشته باشد، مال متعلق به دختر خواهر پدريست، و آن دیگری ساقط میشود.

و اگر سه پسر دختر خواهر ابوينی، و سه پسر دختر خواهر پدري، و سه پسر دختر

بَنِي ابْنَةِ أُخْتِ لِأُمِّ، فَلَيْبَنِي ابْنَةَ الْأُخْتِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلَيْبَنِي ابْنَةَ الْأُخْتِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ بَنُو ابْنَةِ الْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ، وَعَلِظَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَأَشْبَاهِهَا، فَقَالَ: لَيْبَنِي ابْنَةَ الْأُخْتِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ النَّصْفُ، وَ لَيْبَنِي ابْنَةَ الْأُخْتِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ يُرَدُّ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدَرِ أَنْصَابِهِمْ. فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةُ أُخِيهِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ، وَابْنَةُ أُخِيهِ لِأَبِيهِ، فَأَلْمَأُكَ لِابْنَةِ الْأَخِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ عَشْرَ بَنَاتٍ أَخٍ لِأُمِّ، وَابْنَةَ أُخٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَلَيْبَنَاتِ الْأَخِ لِلْأُمِّ السُّدُسُ يَتَنَّهُنَّ بِالسُّوِّيَّةِ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْأَخِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ. فَإِنْ تَرَكَ ابْنَتَيْنِ لِأُمِّ، وَابْنَةَ أُخْتٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَلِابْنَتَيْنِ الْأُخْتَيْنِ لِلْأُمِّ الثَّلَاثُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ. فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ إِخْوَةَ مُتَفَرِّقِينَ، وَثَلَاثَ بَنَاتٍ أَخَوَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ، فَأَصْلُ

خواهرِ مادری بجا گذاشته باشد، سدس مال برای پسرانِ دخترِ خواهرِ مادری است، و مابقی برای پسرانِ دخترِ خواهرِ ابوی است، و پسرانِ دخترِ خواهرِ پدری ساقط میشوند.

و فضل بن شاذان در این مسأله و امثال آن مرتکب غلط شده است، زیرا گفته است: نصفِ ترکه متعلق به پسرانِ دخترِ خواهرِ ابوی است، و سدس آن برای پسرانِ دخترِ خواهرِ مادری است، و مابقی مال بنسبت سهامشان به ایشان مردود میشود. و اگر دخترِ برادرِ ابوی، و دخترِ برادرِ پدری خود را بجای گذارد، مال برای دخترِ برادرِ ابوی است.

اگر ده دخترِ برادرِ مادری، و دخترِ برادرِ ابوی بجای گذارد، سدس مال برای دخترانِ برادرِ مادری است که بالسُّوِّيَّةِ بین ایشان قسمت میشود، و مابقی برای دخترِ برادرِ ابوی است.

و اگر دو دختر از دو خواهرِ مادری، و یک دخترِ خواهرِ ابوی بجای گذارد، ثلث مال برای دو دخترِ خواهرانِ مادری، و مابقی برای دخترِ خواهرِ ابوی است. و اگر سه دختر از برادرانِ مختلف، و سه دختر از خواهرانِ مختلف بجای گذارد، پس اصل حسابش از شش بر اینگونه است که ثلث مال، یعنی دو سهم، برای دختر

حسابه من سته، لابنة الأخت من الأم و ابنة الأخ من الأم الثلث سهمان لكل واحدة منهما سهم، و بقى الثلثان لابنة الأخت من الأب و الأم الثلث من هذا الثلثين و لابنة الأخ من الأب و الأم ثلثاه، فلم تستقيم الأربعة بينهما فصرنا ستة في ثلاثة فبلغ ثمانية عشر؛ لابنة الأخت من الأم و ابنة الأخ من الأم الثلث ستة أسهم بينهما بضعان و بقى اثنا عشر؛ لابنة الأخ للأب و الأم من ذلك ثمانية، و لابنة الأخت من الأب و الأم أربعة.

فإن ترك ابنة ابنة أخ لأب و أم، و ابنة ابن أخ للأب، فالماك لابنة ابنة الأخ للأب و الأم، لأن الأخ للأب لا يرث مع الأخ للأب و الأم، فكذلك من يتقرب به، و كذلك ابن الأخ للأب لا يرث مع ابنة الأخ للأب و الأم، و ليست العصبة من دين الله عز وجل و لا من سنة رسول الله صلى الله عليه و آله.

فإن ترك ابن أخ لأم و هو ابن أخت لأب، و ترك ابن أخت لأب و أم، فلا ابن.

خواهر مادری و دختر برادر مادری است، که هر یک از آن دو یک سهم به ارث میرد، و دو ثلث باقی میماند که یک ثلث از این دو ثلث برای دختر خواهر ابویی، و دو ثلث از این دو ثلث برای دختر برادر ابویی است، و چون چهار در میان آند و قابل قسمت نبود، شش را در سه ضرب کردیم، و حاصل آن هجده شد، که ثلث آن - یعنی شش سهم برای دختر خواهر مادری، و دختر برادر مادری است که بالمناصفه آنرا قسمت میکنند، و آنگاه دوازده سهم باقی میماند، که هشت سهم آن برای دختر برادر ابویی و چهار سهم برای دختر خواهر ابویی است.

و اگر یک دختر دختر برادر ابویی، و یک دختر پسر برادر پدری بجای گذارد، مال برای دختر دختر برادر ابویی است، زیرا برادر پدری در صورت بودن برادر ابویی ارث نمیرد، و از اینجهت کسیکه بواسطه او خویشاوند شده است از ارث بهره ای ندارد. و همچنین پسر برادر پدری با بودن دختر برادر ابویی ارث نمیرد، و بدعت «عصبه» نه از دین خدای عزوجل است، و نه از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. شرح: «مراد به «عصبه» تقسیم اضافه سهام مفروض به خویشان است بدون رد به صاحبان سهام».

و اگر پسر برادر مادری را - که پسر خواهر پدری نیز باشد - و پسر خواهر

الأخ من الأم السُدس، وما بقي فلابن الأخت لالأب والأم.
 فإن ترك ابنة أختٍ لأمٍ وهي ابنة أخٍ لأبٍ، وابنة أختٍ لأبٍ وأمٍ، فلابنة
 الأخت للأم السُدس، وما بقي فلابنة الأخت للأب والأم.
 فإن ترك ابنة أختٍ لأمٍ وهي ابنة أخٍ لأبٍ، وابنة أختٍ لأبٍ وأمٍ، وأختاً
 لأمٍ، وأختاً لأبٍ، فلابنة الأخت للأم السُدس، وما بقي فلابنة الأخت للأب، وسقطت ابنتا
 الأختين لأنهما قد نزلتا بطن.
 فإن ترك ابنة أختٍ لأبٍ وهي ابنة أخٍ لأمٍ، وابنة أختٍ لأبٍ وأمٍ، وخالة
 لأمٍ هي عمّة لأبٍ، وخالة لأبٍ وأمٍ فلابنة الأخ للأم السُدس، وليس لها من جهة
 أنها ابنة الأخت للأب شيء، وما بقي فلابنة الأخت للأب والأم، وسقطت

أبوینی را بجای گذارد، سدس مال برای پسر برادرِ مادری است، و مابق برای پسرِ خواهرِ أبوینی است.

شرح: «پسر برادرِ پدری وقتی پسر خواهرِ مادری میشود که مثلاً مادرِ زید پس از مفارقت از پدرِ زید با مردی ازدواج کرده و از وی پسری آورده، و پدرِ زید از حمسری دیگر، غیرِ مادرِ زید دارای دختری بوده، و این دختر و پسر با یکدیگر ازدواج کرده و دختری یا پسری آورده اند که خواهرزاده مادری و برادرزاده پدری زید میشوند.»

و اگر دخترِ خواهری مادری را - که دخترِ برادرِ پدری نیز باشد - و دخترِ خواهری أبوینی بجای بگذارد، سدس مال برای دخترِ خواهرِ مادری، و مابق برای دخترِ خواهرِ أبوینی است.

و اگر دخترِ خواهری مادری را - که دخترِ برادرِ مادر نیز باشد - و دخترِ خواهری أبوینی، و خواهری مادری، و خواهری پدری را بجای گذارد، سدس مال برای خواهرِ مادری، و مابق برای خواهرِ پدری است، و دو دخترِ خواهران از شبکه وراثت ساقط میشوند، زیرا که آندویک نسل دور ترند.

و اگر دخترِ خواهری پدری را - که دخترِ برادرِ مادری نیز باشد - و دخترِ خواهری أبوینی، و خاله مادری که عمه پدری نیز باشد و خاله ای أبوینی بجای گذارد، سدس مال برای دخترِ برادرِ مادری است، و او از جهت اینکه دخترِ خواهرِ پدری است چیزی نمیرد، و مابق مال برای دخترِ خواهرِ أبوینی است، - و خاله مادر که عمه پدری نیز

خَالَةُ الْأُمِّ الَّتِي هِيَ عَمَّةُ الْأَبِ (كذَا)، وَخَالَةُ الْأَبِ وَالْأُمُّ جَمِيعًا.
فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ ابْنَةَ أُخْتِهِ، وَابْنَ ابْنِ أُخْتٍ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَشْهُمٍ إِنْ
كَانَتْ أُمُّهُمَا وَاحِدَةً لِابْنِ ابْنِ الْأُخْتِ الثَّلَاثَانِ، وَ لِابْنِ ابْنَةِ الْأُخْتِ الثَّلَاثُ، وَإِنْ
كَانَا مِنْ أُخْتَيْنِ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ ابْنَةَ أَخٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، وَابْنَةَ ابْنِ أَخٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَإِنْ كَانَ ابْنُ الْأَخِ
وَابْنَةُ الْأَخِ أَبُوهُمَا وَاحِدًا، فَلِابْنِ ابْنَةِ الْأَخِ الثَّلَاثُ، وَ لِابْنَةِ ابْنِ الْأَخِ الثَّلَاثَانِ، فَإِنْ
كَانَ أَبُو ابْنَةِ الْأَخِ غَيْرَ أَبِي ابْنِ الْأَخِ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، يَرِثُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
مِيرَاثَ جَدِّهِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ ابْنَةَ أَخٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، وَابْنَةَ ابْنِ أَخٍ لِأَبٍ وَأُمِّ، فَإِنْ كَانَتْ أُمُّهُمَا
وَاحِدَةً فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أُمُّهُمَا وَاحِدَةً
فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.

هست - و خاله پدری و مادری همگی از وراثت ساقط میشوند.

و اگر پسر دختر خواهر، و پسر پسر خواهرش را بجای گذارد، در صورتیکه مادر آن دو پسر و دختر یکی باشد مال میان آنان بر سه سهم است، دو ثلث مال برای پسر پسر خواهر، و یک ثلث برای پسر دختر خواهر است، ولی اگر از دو خواهر باشند، مال میان ایشان بالمناصفه قسمت میشود.

و اگر پسر دختر برادر ابوی، و دختر پسر برادر ابویی اش را بجای گذارد، در صورتیکه پسر برادر و دختر برادر از یک پدر باشند، یک ثلث مال برای پسر دختر برادر، و دو ثلث برای دختر پسر برادر است. ولی در صورتیکه پدر دختر برادر غیر از پدر پسر برادر باشد، مال بالمناصفه بین ایشان قسمت میشود، و هر یک از آن دو از میراث جد خود بهره میبرد.

و اگر پسر دختر برادر ابویی، و دختر دختر برادر ابویی اش را از خود بجای گذاشت، در صورتیکه مادر آن دو یکی باشد، مال بین ایشان بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» قسمت میشود، و اگر مادرشان یکی نباشد، مال بالمناصفه بین ایشان قسمت میشود.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ ابْنَةً أَوْ أَخًا لِأُمِّهِ، فَلِابْنِ ابْنَةِ الْأَخِ لِأُمِّ السُّدُسِ وَمَا بَقِيَ فَلِابْنِ ابْنَةِ الْأَخِ لِلْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً ابْنَةً أَوْ أَبًا وَأُمَّ، وَابْنَةً أَوْ أَخًا لِأُمِّهِ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ الْأَخِ لِأُمِّهِ لِأَنَّهَا أَقْرَبُ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَخَوَاتٍ مُتَّفَقَاتٍ، فَلِابْنَةِ الْأَخْتِ مِنَ الْأُمِّ السُّدُسِ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْأَخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَتِ ابْنَةُ الْأَخْتِ مِنَ الْأَبِ لِأَنَّ أُمَّهَا لَا تَرِثُ مَعَ الْأَخْتِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ.

وَإِنْ تَرَكَ خَمْسَةَ بَنِي أَخْتٍ، وَابْنَةَ أَخْتٍ أُخْرَى، فَلِخَمْسَةِ بَنِي الْأَخْتِ النُّصْفُ وَ لِابْنَةِ الْأَخْتِ الْأُخْرَى النُّصْفُ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً زَوْجَهَا، وَأَخَاهَا لِأُمِّهِ، وَابْنَ عَمِّهِ، وَابْنَ ابْنَتِهَا، فَلِلزَّوْجِ الرَّبْعُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنِ الْإِبْنَةِ، وَسَقَطَ الْبَاقُونَ.

و اگر پسر دختر برادر مادریش، و پسر دختر برادر پدریش را از خود بجای گذارد، سدس مال برای پسر دختر برادر مادری است، و مابقی برای پسر دختر برادر پدری است.

و اگر دختر دختر برادر ابوینی، و دختر برادر مادریش را بجای گذارد، مال برای دختر برادر مادری است، زیرا که او به متوفی نزدیکتر است.

و اگر سه دختر از خواهرهای مختلف را بجای گذارد، سدس مال برای دختر خواهر مادری، و مابقی برای دختر خواهر ابوینی است، و دختر خواهر پدری از جمع ورثه ساقط میشود، زیرا مادر او با بودن خواهر ابوینی ارث نمیبردد است.

و اگر پنج پسر خواهر، و یک دختر از خواهری دیگر بجای گذارد، نصف ترکه برای پنج پسر خواهر است، و نصف دیگر برای دختر خواهر دیگر است.

شرح: «در اینجا میراث یک زن پنج برابر یک مرد است، با اینکه در طبقه برابرند».

و اگر زنی شوهرش، و برادر مادریش، و پسر عمش، و پسر دخترش را بجای گذارد، ربع ترکه او برای شوهر، و مابقی برای پسر دختر او است، و دیگران ساقط میشوند.

فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ ابْنَ ابْتَةٍ، وَابْنَةَ ابْتَةٍ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ إِنْ كَانَتْ أُمَّهُمَا وَاحِدَةً وَكَانَتِ الْإِبْنَةُ مَاتَتْ وَتَرَكَتَهُمَا.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ ابْتَةٍ، وَابْنَةَ ابْتَةٍ ابْنِ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ الْبَيْتِ لِأَنَّهَا أَقْرَبُ بَيْطَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنِ ابْتَةٍ ابْنِ، وَابْنَ ابْنَةِ ابْتَةٍ، فَلِابْنِ ابْنَةِ الْإِبْنِ الثَّلَاثَانَ، وَ لِابْنِ ابْنَةِ الْإِبْنَةِ الثَّلَاثُ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ ابْنَ ابْنِ ابْتَةٍ، وَابْنَةَ ابْنَةِ ابْنِ، فَلِابْنَةِ ابْنَةِ الْإِبْنِ الثَّلَاثَانَ وَ لِابْنِ ابْنِ الْإِبْنَةِ الثَّلَاثُ.

فَإِنْ تَرَكَ بَنِي ابْتَةٍ، وَابْنَةَ بَيْتِ أُخْرَى، فَلِبَنِي الْبَيْتِ النُّصْفَ، وَ لِابْنَةِ الْبَيْتِ الْأُخْرَى النُّصْفَ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ عَشْرَ بَنَاتِ ابْتَةٍ، وَابْنَةَ بَيْتِ أُخْرَى، فَلِعَشْرِ بَنَاتِ الْبَيْتِ النُّصْفَ عَشْرَةَ أَشْهُمٍ مِنْ عِشْرِينَ سَهْمًا، وَ لِابْنَةِ الْبَيْتِ الْأُخْرَى النُّصْفَ الْبَاقِي، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ عَشْرَةَ بَنِي ابْتَةٍ، وَابْنَةَ ابْنَةِ أُخْرَى فَلِعَشْرَةِ بَنِي الْإِبْنَةِ النُّصْفَ، وَ لِابْنَةِ الْإِبْنَةِ الْأُخْرَى النُّصْفَ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ ابْنَةِ ابْتَةٍ، وَابْنَتِي ابْنَةِ ابْنَةِ أُخْرَى، وَثَلَاثَ بَنَاتِ ابْنَةِ ابْنَةِ أُخْرَى

و اگر مردی پسر دختر، و دختر دخترش را بجای گذارد، در صورتیکه مادر آن دو یکی بوده و مرده باشد و ایشان را بجای نهاده باشد مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» بین ایشان قسمت میشود. و اگر دختر دختری، و دختر دختر پسر را بجای نهاده باشد مال برای دختر دختر است، زیرا او یک نسل جلوتر است.

و اگر پسر دختر پسر، و پسر دختر دخترش را بجای گذارد، دو ثلث مال برای پسر دختر پسر است، و یک ثلث آن برای پسر دختر دختر است. و همچنین اگر پسر پسر دخترش، و دختر دختر پسرش را بجای گذارد، دو ثلث مال برای دختر دختر پسر، و یک ثلث برای پسر پسر دختر است.

و اگر پسرانی از یک دختر، و یک دختر از دختر دیگر بجای گذارد، نصف ترکه برای پسران دختر، و نصف دیگر آن برای دختر دختر دیگر است. و همچنین اگر ده دختر دختری، و یک دختر دختر دیگر را بجای گذارد، نصف ترکه یعنی ده سهم از بیست سهم برای ده تن دختر دختر، و نصف باقی برای آن یک دختر دختر دیگر است. و همچنین اگر ده پسر دختری، و یک دختر دختر دیگری را بجای گذارد، نصف مال برای ده پسر دختر، و نصف دیگر برای دختر دختر دیگر است.

فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ عَمًّا، وَابْنَ ابْنَةٍ، أَوْ ابْنَةَ ابْنَةٍ، فَالْمَالُ كُلُّهُ لَوَلَدِ الْإِبْنَةِ، وَسَقَطَ الْعَمُّ مِنْ جِهَتَيْنِ إِخْدِيئُهُمَا لِأَنَّ وُلْدَ الْإِبْنَةِ هُمْ وَوَلَدُ الْعَمِّ وَالْعَمُّ وَوَلَدُ الْجَدِّ، وَوَلَدُ الْمَيِّتِ نَفْسِهِ أَحَقُّ وَأَقْرَبُ مِنْ وُلْدِ الْجَدِّ، وَأَمَّا الْأُخْرَى فَإِنَّ بَيْنَ الْعَمِّ وَبَيْنَ الْمَيِّتِ ثَلَاثَةٌ بَطْنُونَ لِأَنَّ الْعَمَّ يَتَقَرَّبُ بِالْجَدِّ وَالْجَدُّ يَتَقَرَّبُ بِالْأَبِّ وَالْأَبُّ يَتَقَرَّبُ بِنَفْسِهِ، وَبَيْنَ ابْنَةِ الْإِبْنَةِ وَبَيْنَ الْمَيِّتِ بَطْنَانِ لِأَنَّ وُلْدَ الْإِبْنَةِ يَتَقَرَّبُونَ بِالْإِبْنَةِ، وَالْإِبْنَةُ تَتَقَرَّبُ بِنَفْسِهَا، فَوَلَدُ الْإِبْنَةِ أَقْرَبُ فِي الْبَطْنُونَ وَأَقْرَبُ فِي النَّسَبِ، وَالْجَدُّ لَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ شَيْئًا، وَالْعَمُّ إِنَّمَا يَتَقَرَّبُ بِمَنْ لَا يَرِثُ، وَوَلَدُ الْوَلَدِ يَتَقَرَّبُونَ بِمَنْ يَرِثُ، فَهُمْ أَحَقُّ بِالْمَالِ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

وَالْأَخُّ وَوَلَدُ الْأَخِّ فِي هَذَا بِمَنْزِلَةِ الْعَمِّ لَا مِيرَاثَ لَهُمْ مَعَ وُلْدِ الْإِبْنَةِ.
فَإِنْ تَرَكَ أَحَا لَأُمًّا، وَابْنَةَ أَخٍ لِأَبٍ وَأُمًّا، وَابْنَةَ ابْنَةٍ، وَابْنَ ابْنَةٍ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ الْإِبْنَةِ وَابْنَ الْإِبْنَةِ بَيْنَهُمَا لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَقِّ الْأُنثَى.

و اگر مردی عمو، و پسر دختر، یا دختر دخترش را بجای گذارد، همگی مال برای فرزندان دختر است. و عمواز دو جهت ساقط شده است: یکی آنکه فرزندان دختر، اولاد متوفی هستند، در صورتیکه عمو فرزند جد است، و فرزند خود متوفی سزاوارتر و نزدیکتر از فرزند جد است. و دیگر آنکه بین عمو و متوفی سه نسل فاصله است، زیرا عمو بوسیله جد و جد بوسیله پدر، و پدر بلا واسطه کسب قرابت میکند، در صورتیکه فاصله میان دختر دختر و متوفی دو نسل است، زیرا اولاد دختر بوسیله دختر، و دختر بلا واسطه کسب قرابت مینماید، و بنابراین، فرزند دختر از جهت نسلها و از جهت نسب بمتوفی نزدیکتر است، و جد با بودن فرزند چیزی به ارث نمیرد، و عمو بوسیله کسی بمتوفی قرابت یافته است که خودش ارث نمیرد، و اولاد اولاد بوسیله کسی کسب قرابت میکنند که ارث میبرد، و از اینرو ایشان به آن مال سزاوارترند. وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

و برادر و اولاد برادر در این باره بمنزله عمو هستند، که با بودن اولاد دختر سهمی از میراث ندارند.

و اگر متوفی برادری مادری، و دختر برادری ابوی، و دختر دخترش و پسر دخترش را بجای گذارد، مال برای دختر دختر و پسر دختر است که بقاعده «لِلذَّكْرِ»

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً أُخْتِيَةً لِأَبِيهِ، وَابْنَةً أُخْتِيَةً لِأُمِّهِ، وَعَصَبَتِيَهُ، فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلأُمِّ
 السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْأُخْتِ لِلأَبِ، وَسَقَطَ الْعَصَبَةُ.
 فَإِنْ تَرَكَ عَمَّةً لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَعَمَّةً لِأَبٍ، فَالْمَالُ لِلْعَمَّةِ مِنَ الأَبِ وَالأُمِّ.
 فَإِنْ تَرَكَ عَمًّا، وَابْنَ أُخْتٍ، فَالْمَالُ لِابْنِ الْأُخْتِ، لِأَنَّ وُلْدَ الإِخْوَةِ يَقُومُونَ
 مَقَامَ الإِخْوَةِ، وَالعَمُّ لَا يَقُومُ مَقَامَ الجَدِّ، وَلِأَنَّ وُلْدَ الإِخْوَةِ مِنْ وُلْدِ الأَبِ، وَالعَمُّ
 مِنْ وُلْدِ الجَدِّ، وَلِأَنَّ ابْنَ الأَخِ يَرِثُ مَعَ الجَدِّ، وَابْنَ الجَدِّ لَا يَرِثُ مَعَ الأَخِ
 عِنْدَ الجَمِيعِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ عَمًّا، وَابْنَ أُخْتٍ، فَالْمَالُ لِابْنِ الأَخِ.
 فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً عَمًّا لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَابْنَةً عَمًّا لِأُمٍّ، فَلِابْنَةِ العَمِّ لِلأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ
 فَلِابْنَةِ العَمِّ لِلأَبِ وَالأُمِّ، وَكَذَلِكَ ابْنَةُ خَالٍ لِأُمٍّ، وَابْنَةُ خَالٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ، فَلِابْنَةِ
 الخَالِ مِنَ الأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الخَالِ مِنَ الأَبِ وَالأُمِّ.
 فَإِنْ تَرَكَ بَنَاتٍ عَمًّا، وَبَنِي عَمًّا، فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثِيَتَيْنِ.

مِثْلُ حَظِّ الأُنثِيَتَيْنِ « میان آن دو قسمت میشود.

و اگر دختر خواهر پدریش، و دختر خواهر مادریش، و عصبه اش را باقی گذارد
 سدس مال برای دختر خواهر مادری، و مابقی آن برای دختر خواهر پدری است، و
 عصبه ساقط است.

و اگر عمه ای ابوینی، و عمه ای پدری، بجاگذارد، مال برای عمه ابوینی است.
 و اگر عموی و پسر خواهری بجا گذارد، مال برای پسر خواهر است، زیرا که
 اولاد برادران بمنزله خود برادرانند، و عموم بمنزله جد نیست، و نیز از آن جهت که اولاد
 برادران از اولاد پدرند، و عمواز اولاد جد است. و نیز از آن جهت که پسر برادر با
 بودن جد به اجماع فقهاء ارث میبرد، و پسر جد با بودن برادر ارث نمیبرد. و همچنین
 اگر عموی و پسر برادری بجا گذارد، مال برای پسر برادر است.
 و اگر دختر عموی ابوینی، و دختر عموی مادری بجا گذارد، سدس مال برای
 دختر عموی مادری است، و مابقی آن برای دختر عموی ابوینی است. و همچنین است
 دختر خالوی مادری، و دختر خالوی ابوینی، که سدس مال برای دختر خالوی
 مادری، و مابقی آن برای دختر دایی ابوینی است.

و اگر دخترانِ عمو، و پسرانِ عموی بجا گذارد، مال میان ایشان بقاعده «لِلذَّكْرِ

فَإِنْ تَرَكَ بَنَاتٍ خَالَ، وَبَنِي خَالَ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ الذَّكَرُ وَالْأُنثَى فِيهِ سَوَاءٌ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَ عَمٍّ، وَابْنَةَ عَمَّةٍ، فَلِابْنِ الْعَمِّ الثَّلَاثَانِ، وَ لِابْنَةِ الْعَمَّةِ الثَّلَاثُ.
فَإِنْ تَرَكَ ابْنَ عَمَّتَيْهِ، وَابْنَةَ عَمَّتَيْهِ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ.
فَإِنْ تَرَكَ عَمًّا لِأُمِّ، وَخَالَ لِأَبٍ وَ أُمَّ، فَلِخَالَ الثَّلَاثُ نَصِيبُ الْأُمِّ، وَ لِوَلَدِهَا لِلأُمِّ
الْبَاقِي نَصِيبُ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ عَمَّتَيْهِ، وَ عَمَّةَ أَبِيهِ، فَالْمَالُ كُلُّهُ لِابْنَةِ الْعَمَّةِ.
فَإِنْ تَرَكَ عَشْرَةَ بَنِي عَمَّةٍ، وَابْنَةَ عَمَّةٍ أُخْرَى، فَلِعَشْرَةِ بَنِي الْعَمَّةِ النِّصْفُ، وَ لِابْنَةِ
الْعَمَّةِ الْأُخْرَى النِّصْفُ الْبَاقِي.

فَإِنْ تَرَكَ عَمَّةً لِأَبٍ، وَ عَمَّةً لِأَبٍ وَ أُمَّ، فَالْمَالُ يَلْعَمَّةَ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ.
فَإِنْ تَرَكَ خَمْسَ بَنَاتٍ عَمَّةٍ مِنْ أَبٍ وَ أُمَّ، وَابْنَةَ عَمَّةٍ لِأُمِّ، وَابْنَةَ عَمَّةٍ لِأَبٍ،

مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» قسمت میشود.

و اگر دختران خالو، و پسران خالویش را بجای گذارد، مال میان ایشان بالتویه قسمت میشود.

و اگر پسر عموی، و دختر عمه ای بجای گذارد، دو ثلث مال برای پسر عمو، و یک ثلث آن برای دختر عمه است.

و اگر پسر عمه اش، و دختر عمه اش را بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» قسمت میشود.

و اگر عموی مادری، و خالوی ابوی بجای گذارد، ثلث مال - که نصیب مادر است - برای خالو، و بقیه مال - که نصیب پدر است - برای عموی مادری است.
اگر دختر عمه اش، و عمه پدرش را بجای گذارد، همگی مال برای عمه است.
و اگر ده پسر عمه، و دختری از عمه دیگر بجا گذارد، نصف مال برای ده پسر عمه، و نصف باقی برای دختر عمه دیگر است.

و اگر عمه ای پدری، و عمه ای ابوی بجای گذارد، مال برای عمه ابوی است.
و اگر پنج دختر عمه ابوی، و یک دختر عمه مادری، و یک دختر عمه پدری بجای گذارد، پنج سدس مال برای پنج دختر عمه ابوی، و یکسدس آن برای دختر عمه

فَلِخَمْسٍ بَنَاتِ الْعَمَّةِ لِلأَبِ وَالْأُمِّ خَمْسَةُ أَسْدَاسِ الْمَالِ، وَ لِابْنَةِ الْعَمَّةِ لِلأُمِّ
السُّدُسُ وَسَقَطَتِ ابْنَةُ الْعَمَّةِ لِلأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَتِي عَمًّا، وَ ابْنَةَ عَمِّ آخَرَ، فَلِابْنَتِي الْعَمِّ النُّصْفُ بَيْنَهُمَا، وَ لِابْنَةِ الْعَمِّ
الْآخَرَ النُّصْفُ الْبَاقِي، وَ كَذَلِكَ إِنْ كَانُوا بَنِي عَمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتِ أَعْمَامٍ مُتَفَرِّقِينَ، أَوْ ثَلَاثَ بَنَاتِ بَنَاتِ أَعْمَامٍ مُتَفَرِّقِينَ
أَوْ بَنَاتِ عَمَّاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ فَهُوَ عَلَى مَا بَيَّنَّتْ مِنْ أَمْرِ بَنَاتِ الْأَخْوَالِ وَ بَنَاتِ
الْعَمَّاتِ وَ بَنَاتِ بَنَاتِ الْعَمَّاتِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَمْسَةَ بَنِي بَنَاتِ أَعْمَامٍ لِأَبٍ وَ أُمِّ، وَ ابْنَةَ ابْنَةِ عَمِّ لِأُمِّ، فَلِابْنَةِ ابْنَةِ الْعَمِّ
لِلأُمِّ السُّدُسُ، وَ مَا بَقِيَ فَلِخَمْسَةِ بَنِي بَنَاتِ الْأَعْمَامِ لِلأَبِ وَ الْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَةَ بَنِي بَنَاتِ عَمِّ لِأَبٍ وَ أُمِّ، وَ ابْنَةَ ابْنَةِ عَمِّ لِأَبٍ وَ أُمِّ وَ هِيَ ابْنَةُ ابْنَةِ
عَمِّ غَيْرِهِ، وَ ابْنَةَ ابْنَةِ عَمِّ لِأُمِّ فَهِيَ مِنْ سِتَّةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَهْمًا، لِابْنَةِ ابْنَةِ الْعَمِّ لِلأُمِّ

مادری است، و دختر عمه پدری ساقط میشود.

و اگر دو دختر عمو، و یک دختر از عموی دیگری بجای گذارد، نصف مال میان دو
دختر عمو قسمت میشود، و نصف باقی برای دختر عموی دیگر است، و همچنین است
در صورتیکه بجای این دختران پسران باشند.

و اگر سه دختر از عموهای مختلف، یا سه دختر دختران عموهای مختلف یا دختران
عمه های متعدد بجای گذارد، حکم مسأله همانست که درباره دختران خالوها، و
دختران عمه ها، و دختران دختران عمه ها بیان کردم.

شرح: « بیان آن چنانست که کسانی که منتسب به مادرند یک ششم، و کسانی که
منتسب به پدر و مادرند پنج ششم، و آنانکه تنها از طریق پدر منسوبند ساقطند ».

و اگر پنج پسر از دختران عموهای ابوی، و دختر دختر عموی مادری بجای گذارد،
سدس مال برای دختر دختر عموی مادری، و مابقی برای پنج پسر دختران عموهای
ابوی است.

و اگر سه پسر دختران عموی ابوی و یک دختر دختر عموی ابوی - که دختر دختر
عموی غیر از او (که سه دختر باقی گذاشته) باشد - و دختر دختر عموی مادری بجای
گذارد، در این صورت ترکه متوفی به سی و شش سهم تقسیم میشود، که سدس مال

السُّدُسُ سِتَّةٌ، وَ لِابْنَةِ ابْنَةِ الْعَمِّ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ خَمْسَةَ عَشَرَ، وَ لِثَلَاثَةِ بَنِي بَنَاتِ عَمِّ لِأَبٍ وَ أُمِّ خَمْسَةَ عَشَرَ، لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ خَمْسَةٌ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةُ عَمِّ أَبِيهِ، وَ ابْنَةُ ابْنَةِ عَمِّهِ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ ابْنَةِ عَمِّهِ، وَ سَقَطَتِ ابْنَةُ عَمِّ أَبِيهِ لِأَنَّ هَذَا كَأَنَّهُ تَرَكَ جَدَّ أَبِيهِ وَ عَمَّاءُ، فَالْعَمُّ أَحَقُّ مِنْ جَدِّ الْأَبِ.

فَإِنْ تَرَكَ عَمَّةً لِأَبٍ وَ هِيَ خَالَةٌ لِأُمِّ، وَ خَالَةٌ لِأَبٍ وَ أُمِّ، وَ عَمَّةً لِأَبٍ، فَهِيَ مِنْ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ سَهْمًا، لِلْخَالَةِ مِنَ الْأُمِّ الَّتِي هِيَ عَمَّةٌ لِأَبٍ سُدُسُ الثَّلَاثِ وَاحِدٌ مِنْ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ سَهْمًا، لِلْخَالَةِ لِأَبٍ وَ الْأُمِّ خَمْسَةُ أَسْدَاسِ الثَّلَاثِ، وَ هِيَ خَمْسَةٌ مِنْ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ، وَ لِلْعَمَّةِ لِأَبٍ نِصْفُ الثَّلَاثِينَ، وَ هِيَ سِتَّةٌ مِنْ ثَمَانِيَةِ عَشَرَ، وَ لِلْعَمَّةِ لِأَبٍ الَّتِي هِيَ خَالَةُ الْأُمِّ أَيْضًا نِصْفُ الثَّلَاثِينَ، وَ هُوَ سِتَّةٌ وَ قَدْ أَخَذَتْ سُدُسَ الثَّلَاثِ فَصَارَ فِي يَدِهَا سَبْعَةٌ.

یعنی شش سهم برای دخترِ دخترِ عموی مادری، و پانزده سهم برای دخترِ دخترِ عموی ابوی، و پانزده سهم برای سه پسرِ دخترِ ابیِ عموی ابوی است. هر یک پنج سهم. و اگر دخترِ عموی پدرش، و دخترِ دخترِ عموی را بجای گذارد، مال برای دخترِ دخترِ عموی او است، و دخترِ عموی پدرش ساقط میشود، زیرا این مورد همانند آنست که جدِ پدرش، و عموی را بجای گذارد، که در این صورت عمو برای بهره گرفتن از میراث از جدِ سزاوارتر است.

شرح: «زیرا عمو از اولادِ جدِ میبت است و قائم مقام اوست، پس وی احق میراث است از جدِ پدرِ میبت، زیرا همچنانکه جدِ متوفی اولی به اوست از جدِ پدرش، همینطور کسیکه قائم مقام او باشد اولی بمتوفی است از جدِ پدرش.»

و اگر عمه ای پدری، که خاله مادری باشد، و خاله ای ابوی، و عمه ای پدری بجای گذارد، ترکه متوفی بهجده سهم تقسیم میشود، که سدسِ ثلث - یعنی یکسهم از هجده سهم - بخاله مادری - که عمه پدری است - تعلق میگیرد، و پنج سدسِ ثلث - یعنی پنج سهم از هجده سهم به خاله ابوی، و نصفِ ثلثین - یعنی شش سهم از هجده سهم به عمه پدری میرسد و به آن عمه پدری که خاله مادری نیز هست نصفِ دو سوم که شش سهم از هجده سهم است، تعلق میگیرد، و با یک سهمی که بعنوان خاله مادری گرفته است درید او هفت سهم خواهد بود.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَتَهُ، وَعَمَّتَهُ، وَامْرَأَتَهُ، فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَلِلْخَالَةِ الثُّلُثُ، وَمَا بَقِيَ
فِلِلْعَمَّةِ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً زَوْجَهَا، وَخَالَتَهَا، وَعَمَّتَهَا، فَلِلزَّوْجِ النِّصْفُ، وَلِلْخَالَةِ
الثُّلُثُ وَمَا بَقِيَ فِلِلْعَمَّةِ، دَخَلَ النُّقْصَانُ عَلَى الْعَمَّةِ كَمَا دَخَلَ عَلَى الْأَبِ إِذَا
تَرَكَ الْمَرْأَةُ زَوْجاً وَأَبَوَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَتَهُ، وَبَنِي عَمَّتِهِ، وَبَنَاتِ خَالِيهِ، وَبَنِي خَالِيهِ، فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَلِبَنِي
الْخَالِ وَبَنَاتِ الْخَالِ الثُّلُثُ بَيْنَهُمُ الذَّكَرُ وَالْأُنْثَى فِيهِ سَوَاءٌ، وَمَا بَقِيَ فِلِبَنِي الْعَمَّةِ.
فَإِنْ تَرَكَ أَخْوَالاً وَخَالَاتٍ، وَابْنَ عَمِّ، فَالْمَالُ لِلْأَخْوَالِ وَالْخَالَاتِ بَيْنَهُمْ
بِالسَّوِيَّةِ وَسَقَطَ ابْنُ الْعَمِّ لِأَنَّهُ قَدْ سَقَطَ بِيَطْنٍ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ الْعَمِّ، وَابْنَ الْعَمَّةِ، فَلِابْنَةِ الْعَمِّ الثُّلُثَانِ، وَلِابْنِ الْعَمَّةِ الثُّلُثُ.
فَإِنْ تَرَكَ عَمَّةَ الْأُمِّ، وَخَالَتَهُ الْأَبِ، فَلِعَمَّةِ الْأُمِّ الثُّلُثُ، وَلِخَالَةِ الْأَبِ الثُّلُثَانِ.

و اگر مردی خاله و عمه و همسر خود را بجای گذارد، برای همسرش ربع مال، و
برای خاله اش ثلث، و مابقی آن میراث عمه خواهد بود.

و اگر زنی شوهر و خاله و عمه اش را بجای گذارد، نصف مال برای شوهر، و
ثلث آن برای خاله و مابقی برای عمه است، و در اینجا نقصان بر عمه وارد شده
است، همانطور که چون زنی شوهر و والدین خود را بجای گذارد نقصان بر پدر وارد
میشود.

و اگر متوفی زنش، و پسران عمه اش، و دختران خالویش، و پسران خالویش را
بجای گذارد، ربع مال برای زن، و ثلث آن برای پسران خالو و دختران خالو است که
زن و مرد بالسویته قسمت میکنند، و مابقی برای پسران عمه است.

و اگر خالوهائی، و خاله هائی، و پسر عمی بجای گذارد، مال برای خالوها و
خاله ها است که بالسویته بین خود قسمت میکنند، و پسر عم از آنرو ساقط شده است
که یک نسل پائین تر است.

و اگر دختر عمو، و پسر عمه را بجای گذارد، دو ثلث مال برای دختر عمو، و یک
ثلث برای پسر عمه است.

و اگر عمه مادر، و خاله پدر را بجای گذارد، ثلث مال برای عمه مادر، و دو ثلث

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ عَمًّا لِأُمِّهِ، وَابْنٌ ابْتَنَى عَمَّةً لِأَبِيهِ وَآمُّهُ، فَالْمَالُ لِابْنِ الْعَمِّ لِلْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ عَمًّا، وَابْتَنَى عَمًّا، وَخَالَاً، فَالْمَالُ لِلْخَالِ.

وَلَا تَرُثُ الْخَالَاتُ وَالْعَمَّاتُ، وَلَا الْأَعْمَامُ وَالْأَخْوَالُ، وَلَا أَوْلَادُهُمْ مَعَ أَوْلَادِ
الْإِخْوَةِ وَالْأَخْوَاتِ وَأَوْلَادِ أَوْلَادِهِمْ شَيْئاً لِأَنَّ أَوْلَادَ الْإِخْوَةِ وَالْأَخْوَاتِ مِنْ وُلْدِ
الْأَبِ وَالْأَعْمَامِ وَالْأَخْوَالِ وَالْعَمَّاتِ وَالْخَالَاتِ مِنْ وُلْدِ الْجَدِّ، وَوُلْدِ الْأَبِ وَإِنْ
سَقَطُوا أَحَقُّ وَأَوْلَى مِنْ وُلْدِ الْجَدِّ.

فَإِنْ تَرَكَ جَدًّا - أَبَا الْأُمِّ - وَابْنَ أَخٍ لِأُمِّهِ، فَكَأَنَّهُ تَرَكَ أَخَوَيْنِ لِأُمِّهِ فَالْمَالُ
بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ جَدًّا - أَبَا الْأُمِّ -، وَعَمًّا لِأُمِّهِ، وَابْنَ أَخٍ لِأُمِّهِ، وَابْنَ ابْنِ عَمِّهِ، فَالْمَالُ
بَيْنَ الْجَدِّ وَبَيْنَ ابْنِ الْأَخِ نِصْفَانِ، وَسَقَطَ الْبَاقُونَ.

فَإِنْ تَرَكَ جَدَّتَهُ - أُمَّ أُمِّهِ -، وَخَالَاً، وَخَالََةً، وَعَمًّا، وَعَمَّةً، فَالْمَالُ
لِلْجَدَّةِ - أُمَّ الْأُمِّ - لِأَنَّهَا أَقْرَبُ بَيْطَانِ، وَكَذَلِكَ إِنْ كَانَ بَدَلُ الْجَدَّةِ جَدًّا مِنَ الْأُمِّ

برای خاله پدر است.

و اگر پسر عم مادری، و پسر دختر عمه ابوی را بجای گذارد، مال برای پسر عم
مادری است.

و اگر پسر عمی، و دختر عمی، و خالوی بجای گذارد، مال برای خالو است.
و خاله ها و عمه ها، و عموها و خانوها و اولاد ایشان، در صورت وجود اولاد
برادران و خواهران، و اولاد اولاد ایشان چیزی به ارث نمیبرند، زیرا اولاد برادران و
خواهران اولاد پدرند، ولی عموها و دایی ها و عمه ها و خاله ها از اولاد جدند، و اولاد
پدر، اگر چه در طبقات بعدی باشند أحق و اولی از اولاد جدند.

و اگر جدی - پدر مادر - و پسر برادری مادری بجای گذارد، چنانست که دو
برادر مادری بجا نهاده باشد، و بنابراین ترکه او میان آندو تنصیف میشود.

و اگر جدی - پدر مادر - و عموی مادری، و پسر برادری مادری، و پسر پسر
عموی بجای گذارد، مال میان جد و پسر برادر تنصیف میشود، و بقیه ساقط میشوند.

و اگر جدّه اش - مادر مادرش - و خالوی و خاله ای، و عموی و عمه ای بجای
گذارد، مال برای جدّه: مادر مادر است، زیرا او یک نسل نزدیکتر است، و همچنین

لِأَنَّ الْجَدَّةَ وَالْجَدَّ إِنَّمَا يَتَقَرَّبَانِ بِالْأُمِّ، وَالْأَعْمَامُ وَالْأَخْوَالَ يَتَقَرَّبُونَ بِالْجَدِّ، وَمَنْ يَتَقَرَّبُ بِالْأُمِّ كَانَ أَقْرَبَ وَأَحَقَّ بِالْمَالِ مِمَّنْ يَتَقَرَّبُ بِالْجَدِّ، وَالْخَالَ إِنَّمَا هُوَ ابْنُ أَبِي الْأُمِّ فَكَيْفَ يَرِثُ مَعَ أَبِي الْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ جَدًّا - أَبَا الْأُمِّ - وَابْتَنَى أُخْتًا لِأَبِي وَأُمًّا، فَلِلْجَدِّ - أَبِي الْأُمِّ - السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْأَبْتِنَةِ الْأُخْتِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَتَهُ، وَجَدًّا - أَبَا أُمِّهِ -، وَابْتَنَى أُخْتًا لِأُمِّ، وَابْتَنَى أُخْتًا لِأَبِ وَ أُمَّ، فَلِلْمَرْأَةِ الرُّبْعَ، وَلِلْجَدِّ - أَبِي الْأُمِّ - السُّدُسُ، وَلِلْأُخْتِ لِأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا، وَجَدَّهَا - أَبَا أُمِّهَا -، وَابْنًا أُخْتِهَا لِأَبِيهَا، وَابْتَنَى أُخْتًا لِأَبِيهَا وَأُمِّهَا، فَلِلزَّوْجِ النُّصْفَ، وَلِلْجَدِّ - أَبِي الْأُمِّ - السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ الْأَخِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ ابْنُ الْأُخْتِ لِلْأَبِ.

است اگر بجای جدّه جده مادری باشد، زیرا جده و جدّه توسط مادر نزدیک میشوند، و عموها و خالوها توسط جدّه بمتوفی نزدیک میشوند، و کسیکه بوسیله مادر نزدیک میشود، بمتوفی نزدیکتر، و از کسیکه بوسیله جدّه نزدیک میگردد برای دریافت میراث سزاوارتر است، و خالو پسر پدر مادر است، پس چگونه با بودن پدر مادر ارث میبرد؟ و اگر جدی، یعنی پدر مادر، و دختر خواهری ابوینی از خود بجای گذارد، سدس مال برای جدّه: یعنی پدر مادر است، و مابقی برای دختر خواهر ابوینی است.

شرح: «مقتضای قاعده آنستکه تمام نصیب مادر که ثلث است به جدّه مادری برسد، زیرا مشارکی ندارد، و مانند آن در ارث خالو گذشت، و شهید ثانی علیه الرحمه این کلام مؤلف را از اقوال نادره شمرده است.»

و اگر متوفی زن خود، و جدی - یعنی پدر مادر - و دو خواهر مادری و دو دختر خواهر ابوینی بجای گذارد، ربع مال برای زن، و سدس آن برای جدّه - یعنی پدر مادر - و سدس دیگر برای دو دختر خواهر مادری است، و مابقی برای دو دختر خواهر ابوینی است.

و اگر زن شوهرش، و جدش - یعنی پدر مادرش - و پسر خواهر پدرش، و دختر برادر ابوینیش را بجای گذارد، نصف مال برای شوهر، و سدس آن برای جدّه - پدر

فَإِنْ تَرَكَ خَالًا لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَخَالًا لِأَبٍ، فَالْمَالُ لِلْخَالِ لِأَبٍ وَالْأُمِّ، وَكَذَلِكَ الْخَالَةُ فِي هَذَا، وَكَذَلِكَ الْعَمُّ وَالْعَمَّةُ فِي هَذَا، إِنَّمَا يَكُونُ الْمَالُ لِلَّذِي هُوَ لِأَبٍ وَالْأُمِّ دُونَ الَّذِي هُوَ لِأَبٍ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً خَالٍ لِأَبٍ وَأُمٍّ، وَابْنَةً خَالٍ لِأُمٍّ، فَلِابْنَةِ الْخَالِ لِلْأُمِّ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِابْنَةِ الْخَالِ لِأَبٍ وَالْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالًا، وَابْنَةً أَخٍ لِأُمٍّ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ الْأَخِ لِلْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَةً، وَابْنَ خَالَةٍ، فَالْمَالُ لِلْخَالَةِ لِأَنَّهَا أَقْرَبُ بَيْطَانٍ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَةً لِأَبِيهِ، وَابْنَ أُخْتِيهِ لِأُمِّهِ، فَالْمَالُ لِابْنِ أُخْتِيهِ لِأُمِّهِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَتَهُ، وَابْنَةَ ابْنَةِ أُخْتِيهِ، وَابْنَ أُخْتِيهِ لِأُمِّهِ، فَالْمَالُ لِابْنِ أُخْتِيهِ لِأُمِّهِ.

فَإِنْ تَرَكَ خَالَتَهُ، وَابْنَ أُخْتِيهِ، وَابْنَةَ ابْنِ أُخْتِيهِ، وَابْنَةَ ابْنَةِ أُخْتِيهِ، فَالْمَالُ لِابْنِ أُخْتِيهِ، وَسَقَطَ الْبَاقُونَ.

مادر- و مابق برای دختر برادرِ اَبوینی است، و پسر خواهرِ پدری ساقط میشود.

و اگر متوفی خالوئی اَبوینی، و خالوئی پدری، بجای گذارد، مال برای خالوی اَبوینی است. و خاله نیز در مسیر همین حکم است، چنانکه عمو و عمه نیز در اینمورد همینگونه اند. زیرا بطور کلی مال برای خویشاوند اَبوینی است، نه پدری.

و اگر دختر خالوئی اَبوینی، و دختر خالوئی مادری بجای نهاد، سدس مال برای دختر خالوی مادری، و مابق برای دختر خالوی اَبوینی است.

و اگر خالوئی، و دختر برادرِ مادری، بجای نهاد، مال برای دختر برادرِ مادری است.

و اگر خاله ای، و پسر خاله ای بجای نهاد، مال برای خاله است، زیرا که او یکنسل نزدیکتر است.

و اگر خاله ای پدری، و پسر خواهرِ مادریش را بجای نهاد، مال برای پسر خواهرِ مادری است.

و اگر خاله اش، و دخترِ دخترِ خواهرش و پسرِ برادرِ مادریش را بجای گذارد، مال برای پسر برادرِ مادری او است.

و اگر خاله اش، و پسر برادرش، و دخترِ پسر برادرش، و دخترِ دختر برادرش را

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ خَالَتَهُ، وَخَالَ أُمَّهُ، وَوَعَمَّ أُمَّهُ، فَالْمَالُ لِابْنِ خَالَتِهِ.
 فَإِنْ تَرَكَ بَنَاتٍ خَالَتَهُ، وَبَنِي خَالَتَهُ، وَامْرَأَةً، فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ بَنِي-
 الْخَالَةِ وَبَيْنَ بَنَاتِ الْخَالَةِ بِالسُّوِّيَّةِ.
 فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ خَالَاتٍ مُتَّفَرِّقَاتٍ، فَلِلْخَالَةِ لِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَالبَاقِي لِلْخَالَةِ
 لِلْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَتِ الْخَالَةُ لِلْأَبِ.
 فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَةَ أَخْوَالٍ مُتَّفَرِّقِينَ، وَثَلَاثَ خَالَاتٍ مُتَّفَرِّقَاتٍ، فَلِلْخَالِ وَالْخَالَةِ
 مِنَ الْأُمِّ الثُّلُثُ بَيْنَهُمَا بِالسُّوِّيَّةِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْخَالِ وَالْخَالَةِ لِلْأَبِ وَالْأُمِّ، وَسَقَطَ
 الْخَالُ وَالْخَالَةُ لِلْأَبِ.
 فَإِنْ تَرَكَ خَالَهَ أُمَّهُ، وَخَالَ أُمَّهُ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.
 فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةَ خَالٍ، وَابْنَةَ خَالَتِهِ، وَخَالَهَ لِأُمِّ، فَالْمَالُ لِابْنَةِ الْخَالِ وَابْنَةِ
 الْخَالَةِ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَسَقَطَتِ خَالَهَ الْأُمِّ (كَذَا).

بجای گذارد، مال برای پسر برادرِ او است، و دیگران ساقط شده اند.
 و اگر پسر خاله اش، و خالوی مادرش، و عموی مادرش را بجای گذارد مال برای
 پسر خاله او است.
 و اگر دخترانِ خاله، و پسرانِ خاله، و زنش را بجای نهاد، ربع مال برای زن
 اوست، و مابقی میانِ پسرانِ خاله، و دخترانِ خاله بالسُّوِّيَّةِ تقسیم میشود.
 و اگر سه خاله مختلف بجای نهاد، سدس مال برای خاله مادر، و باقی آن برای
 خالهٔ اَبَوِیِّی است، و خالهٔ پدری ساقط شده است.
 و اگر سه خالوی مختلف، و سه خاله مختلف بجای نهاد، ثلث مال برای خالو و
 خالهٔ مادر است، که بالسُّوِّيَّةِ میانِ ایشان قسمت میشود، و مابقی برای خالو و خالهٔ
 اَبَوِیِّی است، و خالو و خالهٔ پدری ساقط شده اند.
 و اگر خاله و خالوی مادرش را بجای نهاد، مال بین آن دو تنصیف میشود.
 و اگر دختر خالو، و دختر خاله، و خاله ای مادر، بجای نهاد، مال برای دختر
 خالو و دختر خاله است، که میان آن دو تنصیف میشود، و خالهٔ مادر ساقط شده
 است.

باب

* (میراث ذوی الأرحام مع الموالی) *

۵۶۵۲ - رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ «قَالَ فِي رَجُلٍ تَرَكَ خَالَتَيْهِ وَمَوَالِيَهُ، قَالَ: «أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» الْمَالُ بَيْنَ الْخَالَتَيْنِ».

۵۶۵۳ - وَسَأَلَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَيَدَعُ أُخْتَهُ وَمَوَالِيَهُ، قَالَ: الْمَالُ لِأُخْتَيْهِ».

وَمَتَى تَرَكَ الرَّجُلُ ذَا رَجِمٍ مَنِ كَانَ ذَكَرًا كَانَ أَوْ أُنْثَى ابْنَةً أُخْتٍ، أَوْ ابْنَةً ابْنَةٍ، أَوْ ابْنَةً خَالَ، أَوْ ابْنَةً خَالَةٍ، أَوْ ابْنَةً عَمٍّ، أَوْ ابْنَةً عَمَّةٍ، أَوْ أَبْعَدَ مِنْهُمْ، فَالْمَالُ كُلُّهُ لِذَوِي الْأَرْحَامِ وَإِنْ سَفَلُوا، وَلَا يَرِثُ الْمَوَالِي مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ شَيْئًا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ ذَكَرَهُمْ وَفَرَضَ لَهُمْ وَأَخْبَرَ أَنَّهُمْ أَوْلَى، فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَأَوْلُوا».

(باب میراث خویشاوندان و موالی)

۵۶۵۲ - احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سهل، از حسن بن حکم از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره مردی که دو خاله و موالیش را بجای نهاده بود، فرمود: «أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» - یعنی خویشاوندان بیکدیگر سزاواترند - و آنگاه فرمود: مال بین دو خاله قسمت میشود.

۵۶۵۳ - و علی بن یقطین از امام ابوالحسن علیه السلام درباره مردی سؤال کرد که اگر بمیرد، و خواهرش و موالیش را بجای گذارد. امام فرمود: مال برای خواهر او است.

شرح: «مراد به موالی آزاد کنندگان متوقی بعیتق یا ضامنان جریره او میباشد، و روایات باب دلالت دارد بر اینکه خویشاوندان هر چه دور باشند باز از موالی بمتوقی نزدیکترند».

و چون مردی خویشاوندی را بجای گذارد - چه مرد باشد، و چه زن - از قبیل دختر خواهر یا دختر دختر، یا دختر دایی، یا دختر خاله، یا دختر عمو، یا دختر عمه، یا دورتر از ایشان، همگی مال برای خویشاست هر چه دور، و موالی با بودن یکی از ایشان ارث نمگیرند، زیرا خدای عزوجل خویشاوندان را نام برده و سهم الارث برای آنان

الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» وَلَمْ يَذْكَرِ الْمَوَالِيَّ.
 ۵۶۵۴ - وَقَدْ رَوَىٰ جَابِرٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 كَانَ يُعْطِي أَوْلَىٰ الْأَرْحَامِ دُونَ الْمَوَالِيَّ».
 فَأَمَّا الْحَدِيثُ الَّذِي رَوَاهُ الْمُخَالِفُونَ أَنَّ مَوْلَىٰ لِحَمْزَةَ تُوفِّيَ وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْطَىٰ ابْنَةَ حَمْزَةَ النَّصْفَ، وَأَعْطَى الْمَوَالِيَ النَّصْفَ.
 فَهُوَ حَدِيثٌ مُنْقَطِعٌ إِنَّمَا هُوَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
 هُوَ مُرْسَلٌ، وَلَعَلَّ ذَلِكَ كَانَ شَيْئًا قَبْلَ نَزُولِ الْفَرَائِضِ فَنُسِخَ، فَقَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 لِلْخُلَفَاءِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيْبَهُمْ» وَلَكِنَّهُ نُسِخَ
 ذَلِكَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ».
 وَرَوَى أَنَّهُ إِبْرَاهِيمَ التَّخَمِيَّ كَانَ يُشْكِرُ هَذَا الْحَدِيثَ فِي مِيرَاثِ مَوْلَى حَمْزَةَ، وَ
 الصَّحِيحُ مِنْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ دُونَ الْحَدِيثِ.

مقرر داشته، و خبر داده است که ایشان اولی هستند، و این در قول خداوند عزوجل
 است، که فرمود: «و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی از آنان بر بعضی اولی هستند»
 (احزاب: ۶) ولی موالی را نام نبرده است.

۵۶۵۴ - و جابر از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که علی
 علیه السلام خویشاوندان را از میراث بهره میداد بر خلاف موالی.
 و اما حدیثی که مخالفین روایت کرده اند، دائر بر اینکه مولائی از حمزه (ابن
 عبدالمطلب) در گذشت، و پیمبر صلی الله علیه و آله نیمی از ارث او را بدختر حمزه، و
 نیم دیگر را بموالی عطا فرمود، حدیثی منقطع است، زیرا آن از عبدالله بن شداد از پیمبر
 صلی الله علیه و آله است، و آن مرسل است، و شاید که این واقعه چیزی قبل از نزول
 فرائض و آیات ارث بوده و منسوخ شده است، آری خدای عزوجل در کتاب خود
 برای هم پیمانان سهمی مقرر داشته است، و در این باره فرموده: «وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ
 أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيْبَهُمْ» - یعنی بهره همپیمانان را به ایشان پردازید - ولی این
 حکم بوسیله قول خدای عزوجل «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» منسوخ شده
 است.

روایت شده است که ابراهیم نخعی حدیث مولای حمزه را ردّ میکرده است، و

۵۶۵۵ - وَ رَوَا عَنْ حَنَانٍ قَالَ: «كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنِ ابْنَتِهِ وَامْرَأَةِ وَمَوَالٍ، فَقَالَ: أَخْبِرْكَ فِيهَا بِقَضَاءِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ لِلْإِبْنَةِ النُّصْفَ، وَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمَنَ، وَرَدَّ مَا بَقِيَ عَلَى الْإِبْنَةِ، وَ لَمْ يُعْطِ الْمَوَالِيَ شَيْئاً».

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْمَوَالِي) *

إِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ مَوْلىً مُنْعِماً أَوْ مُنْعِماً عَلَيْهِ، وَ لَمْ يَتْرُكْ وَارِثاً غَيْرَهُ فَالْمَالُ لَهُ. فَإِنْ تَرَكَ مَوَالِيَ مُنْعِمِينَ أَوْ مُنْعِماً عَلَيْهِمْ رِجَالاً وَ نِسَاءً فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ

حکم صحیح در این باره کتاب خدای عزوجل است، نه حدیث.

شرح: «عبدالله بن شداد بن هاد کثی اهل مدینه و از تابعین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیده، وی خواهرزاده اسماء بنت عمیس است، و مادرش سلمی نام داشته، و دارای خواهری مادری بوده که دختر حمزه بن عبدالمطلب است، و غالباً از او روایت می کند یا از ابن عباس یا از ابن مسعود، و نیز ابراهیم بن یزید نخعی یکی از فقهای کوفه است و مرزوقی عاقمی المذهب، فقیه و صالح و خداپرست و پرهیزکار و پارسا بوده، و از حجاج بن یوسف خود را مخفی کرده بود در سال ۵۰ هجری بدنی آمده است و چهار ماه پس از مرگ حجاج در گذشته است».

۵۶۵۵ - و از حنان روایت کرده اند که گفت: در حضور سُؤید بن غفله نشسته بودم که مردی بنزد او آمد، و درباره (سهم الارث) دختر و زنی و مولایانی از او سؤال کرد، و سوید گفت: در این مسأله تورا از قضای علی بن ابی طالب علیه السلام باز میگویم. آن حضرت نصف ترکه را برای دختر، و ثمن آن را برای زن قرار داد، و مابقی آن را بدختر مردود ساخت، و بموالی چیزی از آن را نداد.

تذکر: «حَنَان» در بعضی از نسخ «حَيَّان» است، و در بعضی دیگر «حَسَّان» و بنظر میرسد که «حَيَّان» صحیح باشد».

بَابُ مِيرَاثِ مَوَالِي

چون کسی مولائی بجای گذارد، چه آن مولی منعم باشد - یعنی ارباب - و چه مورد انعام - یعنی غلام - ، و وارثی جز او بجای نگذارد، مال برای او است.

حَظَّ الْأُنثَيَيْنِ.

فَإِنْ تَرَكَ بَنِي وَبَنَاتٍ مَوْلَاهُ الْمُنْعِمُ أَوْ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِ وَلَمْ يَتْرِكْ وَارِثًا غَيْرَهُمْ،
فَالْمَالُ لِبَنِي وَبَنَاتِ مَوْلَاهُ لِذَكَرٍ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ لِأَنَّ الْوِلَاءَ لِحِمَّةٍ كَلْحِمَّةِ
النَّسَبِ.

وَمَتَى خَلَفَ وَارِثًا مِنْ ذَوِي الْأَرْحَامِ مِمَّنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ أَوْ بَعْدَ وَتَرَكَ مَوْلَاهُ الْمُنْعِمَ
أَوْ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِ فَالْمَالُ لِلْوَارِثِ مِنْ ذَوِي الْأَرْحَامِ وَلَيْسَ لِلْمَوْلَى شَيْءٌ لِأَنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا» يَعْنِي الْوَصِيَّةَ لَهُمْ بِشَيْءٍ أَوْ هِبَةَ
الْوَرَثَةِ لَهُمْ مِنَ الْمِيرَاثِ شَيْئًا.

شرح: «این مذهب و رأی صدوق و ابن جنید است و مشهور غلام را وارث ندانند
و همچنین کنیز را».

و اگر مولایانی منعم یا مورد انعام از مردان و زنان بجای گذارد، مال بقاعده
«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود.

و اگر پسران و دختران مولای منعم یا مورد انعام خود را بجای گذارد، و وارثی جز
ایشان بجای نگذاشته باشد، مال برای پسران و دختران مولای او است، که بقاعده
«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان ایشان قسمت میشود، زیرا که «وِلاء» قرابتی مانند
قرابت نسب است.

و چون وارثی از خویشاوندان بجای بگذارد، چه نسبش نزدیک باشد و چه دور، و
مولای منعم یا مورد انعامی را نیز بجا نهاده باشد، مال برای وارثی است که از
خویشاوندانست، و مولی در آن مال بهره‌ای ندارد، زیرا خدای عزوجل میگوید: «و
أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ، إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا»، و مَذْلُولِ این آیه اینست که: و خویشاوندان بمقتضای
احکام مقرر در کتاب خدا، برای توارث مابین خود، از مؤمنین و مهاجرین
سزاوارترند (و بهمین جهت مولی که ارتباطشان با یکدیگر نه از طریق نسب است،
بلکه از جهت شرکت در ایمان و در مهاجرتست) و پیش از نزول آیه «أُولُوا الْأَرْحَامِ»
از یکدیگر ارث میبردند، پس از نزول این آیه با بودن خویشاوندان سهمی در میراث

بَابُ

* (میراثِ الغرقى وَالَّذِينَ يَقَعُ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ فَلَا يُدْرَى أَيُّهُم مَاتَ) *
* (قَبْلَ صَاحِبِهِ) *

۵۶۵۶ - رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَوْمِ يَغْرُقُونَ فِي السَّفِينَةِ أَوْ يَقَعُ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ فَيَمُوتُونَ وَلَا يُعْلَمُ أَيُّهُم مَاتَ قَبْلَ صَاحِبِهِ، قَالَ: يُورَثُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَكَذَا هُوَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

۵۶۵۷ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبَانَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي امْرَأَةٍ وَرَوْحِهَا سَقَطَ عَلَيْهِمَا بَيْتٌ، قَالَ: تَوَرَّثَ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ، ثُمَّ يُورَثُ الرَّجُلُ مِنَ الْمَرْأَةِ».

ندارند، مگر آنکه بخواید نسبت بدوستانتان (یعنی موالی) کارپسندیده‌ای انجام دهید. یعنی چیزی را بنفع ایشان وصیت کنید، یا آنکه ورثه چیزی از میراث را به ایشان هبه نمایند.

باب میراث کسانی که غرق شوند یا سقوف

فرود آید و نتوان دانست کدام وارث دیگری شده‌اند

۵۶۵۶ - ابن محبوب، از عبدالرحمن روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره قومی سؤال کردم که در کشتی غرق میشوند، یا سقوف اتاق بر ایشان فرود می‌آید، پس می‌میرند و نمیتوان دانست که کدام یک پیش از آن دیگر مرده است. امام فرمود: ایشان از یکدیگر ارث می‌برند، و این موضوع در کتاب علی علیه السلام نیز چنین است.

۵۶۵۷ - وعلی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از فضل بن عبدالملک روایت کرده است که امام صادق علیه السلام درباره زن و شوهری که سقوف اتاق بر ایشان فرود آمده بود فرمود: نخست زن را از مرد، و پس از آن مرد را از زن ارث میدهند.

شرح: «باید توجه داشت که شرط توارث بقاء وارث پس از مرگ مورث است، هر چند یکنفس باشد، و تا علم بتقدم موت یکی بر دیگری پیدا نشود، بردن ارث

وجهی ندارد، و در مورد غرق و هدم و امثال آن نصّ شارع است که در صورت عدم علم بوجود شرط، هر یک از آن‌دیگر به خویشی ارث می‌برند، و وارث در غیر اینصورتها - غرق یا هدم یا امثال این حوادث - از بردن ارث محروم است، مثلاً اگر پدر در شهری و پسر در شهری دیگر بدو سبب مختلف در گذشته باشند و تقدّم فوت یکی بر دیگری معلوم نباشد هیچیک از آن دیگر ارث نخواهد برد بلکه مال پدر بفرزندان و وارث دیگر او تقسیم میشود، و مال پسر بورثه زنده او، اما اگر آسیب و آفت یکباره گروهی را فرا گیرد و هلاک کند مانند غرق شدن یا فرود آمدن سقف یا سقوط هواپیا و امثال اینها، در صورتیکه تاریخ مرگ آنها را ندانیم، از یکدیگر - بنص صریح - ارث می‌برند، با اینکه خلاف قاعده توارث است، و ما نمیدانیم که کدام پس از موت آن دیگر زنده بوده است، و در روایتی که تحت رقم ۵۶۵۷ گذشت امام صادق علیه السلام درباره زن و شوهری که سقف بر ایشان فروریخته و هر دو را کشته بود فرمود: ابتدا سهم زن را از میراث شوهر بدهند سپس مرد را از میراث زن، یعنی آنکه سهمش از میراث در فرائض کمتر معین شده، در تقسیم ارث او را مقدم بدانند سپس آنکه سهمش بیشتر است، و این تقدیم و تأخیر چنانچه ارث از اموال اصلی هر کدام باشد تفاوتی نمی‌کند و صرف تعبد است، و اما اگر هم از اموال اصلی و هم از ارث که از یکدیگر برده‌اند باشد در بعضی موارد و فروض بضرر و زیان یکدسته از ورثه خواهد بود، و چون اصل بردن ارث به نصّ خاص بوده و مخالف قاعده است پس احتیاط آنستکه اقتصار بمورد نصّ شود و همان از مال اصلی سهمبرند نه از ارث، و شیخ مفید رأیش آنستکه هر کدام که فرض فوتش را زودتر کرده‌ایم فقط از اموال اصلیش به آندیگر ارث دهیم و آنکه وارث او فرض شده است هم از اموال اصلی و هم از ارثیکه برده است به آن دیگر ارث دهیم، زیرا هنگام مرگ، اوّلی غیر مال اصلی چیزی نداشته، و دومی ارث هم داشته است. و در این صورت نیز تقدّم و تأخیر موجب کم بهره‌گی و زیان یکدسته از ورثه خواهد بود، و خلاف احتیاط است، و اینکه اشاره کردیم که در پاره‌ای از فروض در بردن ارث هم از اصل مال و هم از ارث یکدیگر، ورثه یکدسته زیان خواهند دید آن به این صورت است که مثلاً زن و شوهری بدون فرزند در حادثه‌ای غرق یا هدم جان سپرده‌اند، و زن دارای شصت هزار

۵۶۵۸ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ انْتَهَدَمَ عَلَيْهِمَا بَيْتٌ فَقَتَلَهُمَا وَلَا يُدْرَى أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ صَاحِبِهِ، فَقَالَ: يُورَثُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ زَوْجِهِ كَمَا قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُورَثِيَهُمَا».

۵۶۵۹ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْتٍ وَقَعَ عَلَى قَوْمٍ مُجْتَمِعِينَ فَلَا يُدْرَى أَيُّهُمْ مَاتَ قَبْلَ

دینار، و مرد دارای چهل هزار دینار ما ترک بوده اند، و ارث زن از مرد یک چهارم چهل هزار: ده هزار دینار است، و ارث مرد از زن یک دوم شصت هزار: سی هزار دینار خواهد بود، و چهل، بعلاوه سی منهای ده مساوی است با شصت هزار دینار که نصیب وارثان مرد است، و شصت منهای سی، بعلاوه ده مساوی است با چهل هزار که نصیب وراثت زن است، و در صورتیکه از ارث هم ارث برند از سی هزار ارث زن یک چهارم که هفت هزار و پانصد است به زن بازمی گردد، و از ده هزار ارث مرد پنج هزار آن بمرد بازمی گردد و ۲۵۰۰ دینار بزیان وارثان مرد و بنفع وارثان زن خواهد شد، و چون اصل آن برخلاف قاعده توارث است، لذا احتیاط در آنستکه اقتضای اصل شرک شود و مظلومه ای بیار نیارود، و جمعی از فقها بردن ارث را فقط به هدم و غرق منحصر دانسته اند، و در موارد دیگر مثل آتش سوزی و سقوط هواپیمای و خفگی به گاز و یا ذغال را نپذیرفته اند، بگمان اینکه قیاس است، ولی قولشان چندان عقلانی نیست و شارع هدم و غرق را مثال زده و ذکر آن دو از باب تعیین مصداق است و تنبیه بر مثال آن، و این استنباط را نباید قیاس گفت، بلکه از لفظ خاص معنی عام میتوان فهمید و نظیر آن زیاد است».

۵۶۵۸ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی و زنی که سقف اتاقی بر ایشان فرود آمد، و ایشان را کشت، و معلوم نبود که کدام یک قبل از آن دیگر مرده است، فرمود: هر یک از آن دو بر آنگونه که خداوند عزوجل برای ورثه آن دو فرض کرده است از همسر خود ارث میبرد.

۵۶۵۹ - و محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمن روایت کرده است که گفت: از

صَاحِبِهِ، قَالَ: يُورَثُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ قُلْتُ: إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ أَدْخَلَ فِيهَا، قَالَ: وَ مَا أَدْخَلَ فِيهَا؟ قُلْتُ: قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلَيْنِ لِأَحَدِهِمَا مِائَةُ أَلْفٍ وَالْآخَرُ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ وَ كَانَا فِي سَفِينَةٍ فَفَرَقَا وَ لَمْ يُدْرَأْ أَيُّهُمَا مَاتَ أَوَّلًا كَانَ الْمِيرَاثُ يورَثُهُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ، وَ لَمْ يَكُنْ يورَثُهُ الَّذِي لَهُ الْمَالُ شَيْءٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ سَمِعْتُهَا وَ هُوَ هَكَذَا.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُمَا وَاوِرثُ غَيْرُهُمَا وَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ.

۵۶۶۰ - وَ رَوَى حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: «دَخَلَ أَبُو-

حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي بَيْتِ سَقَطَ عَلَى قَوْمٍ قَبِيحِي مِنْهُمْ صَبِيَّانِ أَحَدُهُمَا جُرٌّ وَالْآخَرُ مَمْلُوكٌ لِصَاحِبِهِ، فَلَمْ يُعْرَفِ الْحُرُّ مِنَ الْمَمْلُوكِ؟ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يُعْتَقُ نِصْفُ هَذَا وَ نِصْفُ هَذَا وَ يُقَسَّمُ الْمَالُ

امام صادق علیه السلام درباره اتاقی سؤال کردم که بر گروهی گرد آمده فرود آید، و معلوم نشود که کدام یک از ایشان پیش از رفیق خود مرده است، امام فرمود ایشان از یکدیگر ارث میبرند، گفتم: ابوحنیفه چیزی را به این بحث داخل کرده است. فرمود: چه چیز را به این بحث داخل کرده است؟ گفتم: او گفته است: اگر دو مرد در کشتی نشسته باشند، که یکی از آن دو، صد هزار سکه با خود میداشته، و آن دیگر چیزی نداشته، هر دو غرق شده اند، و معلوم نشده است که نخست کدام یک از آن دو مرده است، میراث برای ورثه مسافریست که چیزی نداشته است و برای ورثه مسافر صاحب مال، نصیبی از آن مال نیست، امام صادق علیه السلام فرمود: بحقیقت آن را شنیده است، و مطلب همانست.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: و این در صورتیست که آن دو مسافر وارثی دیگر نداشته باشند، و هیچکس بیکی از آن دو از رفیق همسرش نزدیکتر نباشد.

۵۶۶۰ - وَ حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ رَوَايَتِ كَرْدَةَ قَالَ: «دَخَلَ أَبُو-

حَنِيفَةَ بِمَحْضَرِ امَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلٌ شَدَّ، پَسِ امَامٌ بِهِ او فرمود: رأی تو درباره اتاقی که بر گروهی فرود آمده، و دو کودک از آن گروه باقی مانده، که یکی از ایشان آزاد و دیگری غلام رفیق خویش است، ولی کودک آزاد از کودک برده باز

بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ كَذَلِكَ لِكَيْتُمْ يُفْرَعُ بَيْنَهُمَا فَمَنْ أَصَابَتْهُ الْقَرْعَةُ فَهُوَ الْحُرُّ، وَيُعْتَقُ هَذَا فَيُجْعَلُ مَوْلَى لَهُ».

بَابُ

* (ميراث الجنين والمنفوس والسقط) *

۵۶۶۱ - رَوَى حَرِيزٌ، عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ: «سَأَلَ الْحَكَمُ بْنُ عُثَيْبَةَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّبِيِّ يَسْقُطُ مِنْ أُمِّهِ غَيْرَ مُسْتَهْلٍ أَيُّوْمُهُ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَعَادَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: إِذَا تَحَرَّكَ تَحَرُّكًا بَيْنًا وَرِثَ فَإِنَّهُ رُثِمَا كَانَ أُخْرَسَ».

۵۶۶۲ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سِوَارٍ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا هَزَمَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ أَقْبَلَ النَّاسُ مُنْهَزِمِينَ فَمَرُّوا بِامْرَأَةٍ حَامِلٍ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ فَفَزَعَتْ مِنْهُمْ فَطَرَحَتْ مَا فِي بَطْنِهَا حَيًّا،

شناخته نشده است؟ پس ابوحنیفه گفت: نیمی از این و نیمی از آن آزاد میشود، و مال میان آن دو تنصیف میگردد. امام صادق علیه السلام فرمود: حکم مسأله چنین نیست، ولی میان آن دو قرعه میکشند، پس هر کدام که قرعه به او اصابت کند آزاد است، و آن دیگر را آزاد میکنند، و مولای او قرار میدهند.

شرح: «مراد از مولی، ضامن جریره و وارث است».

«باب میراث جنین و منفوس و سقط»

۵۶۶۱ - حریز، از فضیل روایت کرده است که گفت: حکم بن عثیبه از امام ابوجعفر باقر علیه السلام درباره کودکی که از مادرش ساقط میشود، بی آنکه بانگی برآورد، آیا ارث میبرد؟ امام علیه السلام روی از او برگرداند، ولی او سؤال خود را بر امام اعاده کرد، امام فرمود: وقتی که حرکتی آشکار از او سرزند، ارث میبرد، زیرا ممکن است که اولال باشد، و قدرت بانگ برآوردن نداشته باشد.

شرح: «ملاکه زنده بدنیا آمدنی کودک است و همینکه حرکتی از او صادر شود دلیل است که زنده بدنیا آمده. و لال چون میتواند شیون کشد پس لابد مراد آنستکه ممکن است طفل بجهتی صدایش جوهر نداشته باشد».

۵۶۶۲ - و حسن بن محبوب، از حماد بن عیسی، از سیوار، از حسن (بصری) روایت کرده است، که گفت: علی علیه السلام چون طلحه و زبیر را شکست داد،

فَاضْطَرَبَ حَتَّى مَاتَ ثُمَّ مَاتَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ بَعْدِهِ، قَالَ: فَمَرَّبَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ وَهِيَ مَطْرُوحَةٌ وَوَلَدَهَا عَلَى الطَّرِيقِ قَالَ: فَسَأَلَهُمْ عَنْ أُمِّهَا، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهَا كَانَتْ حَامِلًا فَفَرَعَتْ حِينَ رَأَتِ الْقِتَالَ وَالْهَزِيمَةَ، فَسَأَلَهُمْ أَيُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ صَاحِبِهِ؟ فَقَالُوا: إِنَّ ابْنَهَا مَاتَ قَبْلَهَا قَالَ: فَدَعَا زَوْجَهَا - أَبَا الْغُلَامِ الْمَيِّتِ - فَوَرَّثَهُ مِنْ ابْنِهِ ثَلَاثِي الدِّيَةِ وَوَرَّثَ أُمَّهُ الْمَيِّتَةَ ثُلُثَ الدِّيَةِ قَالَ: ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوْجَ مِنْ امْرَأَتِهِ الْمَيِّتَةِ نِصْفَ الدِّيَةِ الَّتِي وَرَّثَهَا مِنْ ابْنِهَا الْمَيِّتِ وَوَرَّثَ قَرَابَةَ الْمَيِّتَةِ الْبَاقِي، قَالَ: ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوْجَ أَيْضًا مِنْ دِيَةِ الْمَرْأَةِ الْمَيِّتَةِ نِصْفَ الدِّيَةِ وَهُوَ أَلْفَانٍ وَخَمْسِمِائَةٍ دِرْهَمٍ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ غَيْرُ الَّذِي رَمَتْ بِهِ حِينَ فَرَعَتْ، وَوَرَّثَ قَرَابَةَ الْمَيِّتِ الْبَاقِي، قَالَ: فَوَدَى ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْبَصْرَةِ».

سپاه جمل رو بفرار نهادند، و در وسط راه به زنی آستان بر خوردند، پس آن زن از مشاهده فراریان وحشزده و سراسیمه شد و جنین خود را زنده بیفکند، و جنین همچنان دست و پا میزد تا بمرد، و بعد از آن مادر نیز در گذشت. حسن گفت: پس علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش بر آن زن که با کودکش در راه افتاده بوده بگذشتند. راوی گویند: علی علیه السلام مردمان را از کار آن زن باز پرسید، و مردم گفتند: او آستان بود، و چون جنگ و هزیمت را بدید بهراسید، امام علیه السلام از ایشان پرسید که کدام یک زودتر بمرد؟ گفتند: پسرش پیش از خودش جان داد. گفت: امام علیه السلام شوهر آن زن - پدر پسر مرده - را فراخواند، و دو ثلث دیه پسرش را بعنوان ارث به او داد، و ثلث دیه را برای مادر در گذشته کودک گذاشت، و پس از آن نصف دیه را که بعنوان ارث پسر مرده بمادرش رسیده بود بابت ارث بشوهر آن زن داد، و بقیه را بخویشاوندان آن زن سپرد. گفت: سپس نصف دیه آن زن در گذشته را که ۲۵۰۰ درهم بود بابت ارث بشوهر داد، و این بدان جهت بود که آن زن بهنگام سقط کودک در اثر بیم و هراس فرزند دیگری نداشت. و بقیه دیه زن را بخویشاوندان او داد. حسن (بصری) گفت: و امام همگی مبلغ دیه را از بیت المال بصره پرداخت.

شرح: «این عمل امتیاز و فرقی حکومت حق و حکومت باطل را بوضوح نشان

می دهد».

باب

* (میراث الصبیبن یزوجان ثم یموت أحدهما) *

۵۶۶۳ - رَوَى النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ «سَأَلَهُ عَنِ الصَّبِيِّ يُرْوَجُ الصَّبِيَّةَ هَلْ يَتَوَارَثَانِ؟ فَقَالَ: إِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا اللَّذَانِ زَوْجَاهُمَا فَتَنَعَمَ».

قَالَ الْقَاسِمُ بْنُ سُلَيْمَانَ: فَإِذَا كَانَ أَبُوَاهُمَا حَيِّينِ فَتَنَعَمَ .

۵۶۶۴ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ « قَالَ فِي الرَّجُلِ يُرْوَجُ ابْنَتُهُ يَتِيمَةً فِي حَجْرِهِ، وَابْنَتُهُ مُدْرِكٌ وَابْنَتُهُ غَيْرُ مُدْرِكَةٍ؟ قَالَ: نِكَاحُهُ جَائِزٌ عَلَى ابْنِهِ فَإِنْ مَاتَ عَزَلَ مِيرَاثُهَا مِنْهُ حَتَّى تُدْرِكَ فَإِذَا أُدْرِكَتْ حُلِفَتْ بِاللَّهِ مَا دَعَاها إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا رِضَاهَا بِالنِّكَاحِ، ثُمَّ يُدْفَعُ إِلَيْهَا الْمِيرَاثُ وَنِصْفُ الْمَهْرِ، قَالَ: فَإِنْ مَاتَتْ هِيَ قَبْلَ أَنْ

باب میراث دو کودک کی که زوج یکدیگر شده اند و آنگاه

یکی از آن دو میمیرد

۵۶۶۳ - نضربن سؤید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره روایت کرده است که او از امام صادق علیه السلام درباره کودک کی که به کودک دیگر تزویج کرده بودند پرسیده است که آیا آن دو از یکدیگر ارث میبرند؟ امام فرموده: اگر پدر و مادرهاشان مباشر تزویج ایشان بوده اند، آری.

قاسم بن سلیمان گفت: اگر پدر و مادرهاشان زنده باشند، آری.

شرح: «وجه قول قاسم بن سلیمان بر ما معلوم نشد».

۵۶۶۴ - و حسن بن محبوب، از عبدالعزیز عبیدی، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که دخترک یتیمی را که در دامان تربیت دارد به ازدواج پسرش درمی آورد، در حالیکه پسر او بالغ است، و دختر یتیم بحد بلوغ نرسیده است، امام فرمود: نکاح او درباره پسرش جایز و نافذ است، و اگر آن پسر بمیرد میراث دختر از مال او جدا میشود، و در کناری قرار میگیرد تا زمانی که دخترک بحد بلوغ برآید، پس چون بالغ شود، او را بخدا قسم میدهند چیزی جز رضایتش بنکاح او را بگرفتن میراث و انداشته است، و پس از آن،

تُدْرِكُ وَقَبْلَ أَنْ يَمُوتَ الزَّوْجُ لَمْ يَرِثْهَا الزَّوْجُ لِأَنَّ لَهَا الْخِيَارَ عَلَيْهِ إِذَا أَدْرَكَتْ وَ لَا خِيَارَ لَهُ عَلَيْهَا».

۵۶۶۵ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ، عَنْ ابْنِ-
مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْغُلَامُ لَهُ عَشْرُ سِنِينَ
فَيَزَوِّجُهُ أَبُوهُ فِي صِغَرِهِ أَيْجُوزُ طَلَاقُهُ وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ: أَمَّا التَّزْوِيجُ
فَصَحِيحٌ، وَأَمَّا طَلَاقُهُ فَيَتَّبِعِي أَنْ تُحْبَسَ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ حَتَّى يُدْرِكَ، فَيَعْلَمَ أَنَّهُ كَانَ
قَدْ طَلَّقَ فَإِنْ أَقْرَبَ بِذَلِكَ وَامْضَاءُ فِيهَا وَاحِدَةٌ بَائِتَةٌ وَهُوَ خَاطِبٌ مِنَ الْخُطَابِ، وَإِنْ
أَنْكَرَ ذَلِكَ وَابِي أَنْ يُنْضِيَهُ فِيهَا امْرَأَتُهُ، قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَتْ أَوْ مَاتَ؟ فَقَالَ: يُوقَفُ
الْمِيرَاثُ حَتَّى يُدْرِكَ أَيُّهُمَا بَقِيَ ثُمَّ يُحْلَفُ بِاللَّهِ مَا دَعَاهُ إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا
الرِّضَا بِاللِّكَاكِجِ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ الْمِيرَاثُ».

میراث و نصف مهریه به او تحویل میشود، فرمود: پس اگر دختر قبل از رسیدن بمرز بلوغ و قبل از مردن شوهرش بمیرد شوهر از او ارث نمبرد، زیرا دختر از آنجا که عقد نکاحش فصولی بوده وقتی که بالغ شود در برابر پسر دارای اختیار است، و میتواند آن عقد را رد کند، و پسر در برابر دختر دارای خیاری نیست.

شرح: «این خبر بر چند حکم دلالت دارد ۱- جواز عقد فصولی، ۲- لزوم عقد ولی، ۳- اینکه موت اگر قبل دخول باشد مهریه نصف میشود، ۴- قسم برای گرفتن میراث، ۵- خیار فسخ برای صغیریکه بالغ گشته است».

۵۶۶۵ - وَ حَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، از علی بن حسن بن رباط، از ابن مسکان، از حلبی روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: پسری ده سال از عمر او میگذرد، و پدرش او را در کودکی به ازدواج وامیدارد، آیا آن پسر در دهسالگی میتواند همسر برگزیده پدرش را طلاق گوید؟ امام علیه السلام فرمود: اما تزویج پس امری صحیح است، و اما در خصوص طلاق پس زنش را برای او نگاه دارند، تا زمانی که بالغ شود، و معلومش دارند او را طلاق گفته است، پس در آن وقت اگر به این امر اقرار نمود، و آنرا امضاء کرد طلاق بائن است، و آن پسر اگر وی را بخواهد باید دوباره خواستگاری و عقد کند، و اگر منکر شد و از امضاء آن امتناع کرد آن زن همسر او است. گفتم: پس اگر یکی از آن دو بمیرد؟ فرمود: میراث او

باب

* (تَوَارِثِ الْمُطَّلَقِ وَالْمُطَلَّغَةِ) *

۵۶۶۶ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ تَوَارِثًا مَا كَانَتْ فِي الْعِدَّةِ، فَإِذَا طَلَّقَهَا التَّطْلِيقَةَ الثَّلَاثَةَ، فَلَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا الرَّجْعَةُ وَلَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا».

باب

* (تَوَارِثِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ يَتَزَوَّجُهَا وَيُطَلِّقُهَا فِي مَرَضِهِ) *

۵۶۶۷ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلَادٍ الْحَنَاطِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ فِي مَرَضِهِ، فَقَالَ: إِذَا دَخَلَ بِهَا فَمَاتَ فِي مَرَضِهِ وَرِثَتُهُ وَإِنْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا لَمْ تَرِثْهُ، وَنِكَاحُهُ بَاطِلٌ».

توقیف میشود، تا زمانی که فرد باقیمانده بالغ گردد. پس او را بخدا قسم میدهند که جز رضایتش به این نکاح چیزی او را بگرفتن میراث و انداخته است. و آنگاه میراث به او تحویل میگردد.

«باب تَوَارِثِ مُطَّلَقٍ وَمُطَلَّغَةٍ»

۵۶۶۶ - حسن بن محبوب، از علی بن ربیع، از زراره از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مرد زنی خود را طلاق بگوید، تا زمانی که زن در ایام عده باشد از یکدیگر ارث میبرند، پس چون برای سومین بار او را طلاق گفت: حق رجوع به آن زن را ندارد، و میراثی بین آن دو مبادله نمیشود. شرح: «خبر دلالت دارد بر توارث در عده رجعیه فقط».

باب توارث مردیکه در مرض موت زن را تزویج و بعد طلاق گوید

۵۶۶۷ - حسن بن محبوب، از ابی ولاد حنطاط روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که در دوران بیماریش ازدواج کرده است. امام فرمود: اگر با آن زن مقاربت کرده، و در بیماری خود مرده باشد، زن از او ارث میبرد، و اگر با او مقاربت نکرده باشد، زن از او ارث نمیبرد، و نکاحش باطل است.

شرح: «این خبر تحت رقم ۴۸۷۶ در طلاق مریض گذشت، و مراد به بطلان

۵۶۶۸ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فِي مَرَضِهِ وَرِثَتُهُ مَا دَامَ فِي مَرَضِهِ ذَلِكَ، وَإِنْ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا إِلَّا أَنْ يَصِحَّ مِنْهُ، قُلْتُ: فَإِنْ طَالَ بِهِ الْمَرَضُ؟ قَالَ: تَرِثُهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَنَةٍ».

۵۶۶۹ - وَرَوَى حَمَّادٌ، عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يَخْضِرُ الْمَوْتَ فَيُطَلَّقُ امْرَأَتَهُ هَلْ يَجُوزُ طَلْقُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ وَهِيَ تَرِثُهُ، وَإِنْ مَاتَتْ لَمْ يَرِثْهَا».

۵۶۷۰ - وَرَوَى صَالِحُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ يُوسُفَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ مَا الْعِلَّةُ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ

نکاح نبودن مهریه و میراث میان آندو است، و إلا چگونگی با بطلان نکاح دخول جایز باشد».

۵۶۶۸ - و ابن ابی عمیر، از جمیل بن دُرَّاج، از ابوالعباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مرد زن را در بیماری خود طلاق گوید، تا زمانی که در این بیماری بسربرد، زن از او ارث میبرد، اگر چه غده اش منقضی شده باشد، مگر آنکه از این بیماری صحت یابد. گفتم: پس اگر بیماریش بدرازا کشد؟ فرمود: تا مدت یکسال از او ارث میبرد.

شرح: «بردن ارث پس از تمام شدن عده مطلقه در مرض موت ولو بانته، مخصوص است به زوجه نه زوج، ولی شیخ و جماعتی دیگر آنها از هر دو سودانند. و نیز شرط است که زن پس از تمام شدن عده تا مدت یکسال پس از فوت همسر خود شوهر اختیار نکرده باشد».

۵۶۶۹ - و حماد، از حلبی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردند که در حال احتضار زن خود را طلاق گوید، آیا این طلاق جایز و نافذ است؟ فرمود: آری، و آن زن از مرد ارث میبرد، و اگر او میرد مرد از او ارث نمیبرد.

شرح: «این خبر محمول است به طلاق بائن یا پس از تمام شدن عده».

۵۶۷۰ - و صالح بن سعید، از یونس، از یکی از رجالش روایت کرده است

هُوَ مَرِيضٌ فِي حَالِ الْإِضْرَارِ وَرِثَتُهُ وَلَمْ يَرْتَبْهَا؟ فَقَالَ: هُوَ الْإِضْرَارُ وَمَعْنَى الْإِضْرَارِ مَنَعُهُ إِيَّاهَا مِيرَاتُهَا مِنْهُ، فَأَلَزَمَ الْمِيرَاتَ عُقُوبَةَ».

بَابُ

* (مِيرَاتِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا) *

۵۶۷۱ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ، ثُمَّ يَمُوتُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، فَقَالَ: لَهَا الْمِيرَاتُ كَامِلًا وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَإِنْ كَانَ سَمَى لَهَا مَهْرًا - يَعْنِي صَدَاقًا - فَلَهَا نِصْفُهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا».

که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که علت چیست که مرد چون در وقت بیماری، و به قصد زیان رساندن، زنش را طلاق گوید زن از او ارث میبرد، ولی او از زن ارث نمیبرد؟ امام فرمود: علت همان زیان رساندنست، و معنی زیان رساندن ممنوع ساختن زن از میراث مرد است، و از اینرو مرد برسم کیفر میراث ملزم شده است.

شرح: «این خبر را مؤلف در کتابت عِلَلِ الشَّرَائِعِ بسند خود از یونس بن عبدالرحمن از جماعتی از مشایخش از امام صادق علیه السلام نقل کرده است».

«بَابُ مِيرَاتِ زَيْنِ شَوْهَرِ مَرْدِهِ»

۵۶۷۱ - وَحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، از علماء، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: «از امام ابوجعفر باقر علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که با زنی ازدواج کند، و پیش از آنکه با او همبستر شود بمیرد. امام فرمود: میراث بطور کامل به او تعلق میگیرد، و عده چهار ماه و ده روز را بر عهده دارد و اگر مرد مهری - یعنی صدق - برای او معین کرده باشد، نصف آن متعلق به او میشود، و اگر مهری برای او معین نکرده باشد چیزی از این بابت نصیب او نمیشود».

شرح: «خبر دلالت بر تنصیف مهر بموت قبل از دخول، و تمام میراث دارد، و مشهور میان فقهای ما آنستکه بموت تنصیف نخواهد شد، و اخباری در این خصوص وارد شده که شیخ طوسی آنها را ذکر کرده است، و مذهب مصنف تنصیف است، چنانکه در مَقْنَعِ تَصْرِیحِ بَدَانِ کرده است، و ابن جنید گوید: بصرف عقد نیم مهر

۵۶۷۲ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: «إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الصَّدَاقُ كَامِلًا».

۵۶۷۳ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً بِحُكْمِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ تَحْكُمَ؟ قَالَ: لَيْسَ لَهَا صَدَاقٌ، وَهِيَ تَرُدُّ [هُ]».

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْمَخْلُوعِ) *

۵۶۷۴ - رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَخْلُوعِ يَتَّبِرُ مِنْهُ أَبُوهُ عِنْدَ السُّلْطَانِ وَمِنْ مِيرَاثِهِ وَجَرِيرَتِهِ لَعَنَ مِيرَاثَهُ فَقَالَ: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ لِأَقْرَبِ النَّاسِ إِلَى أَبِيهِ».

لازم میگردد و نیم دیگر آن بدخول و بنا براین نیم مهر بعقد ثابت شده است، و لزوم نیم دیگر نیاز به اثبات دخول و دلیل دارد».

۵۶۷۲ - و آن امام علیه السلام در حدیثی دیگر فرمود: اگر مرد با او همبستر شده باشد، زن از صداق کامل برخوردار میشود.

شرح: «چنانکه خداوند فرموده: وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً».

۵۶۷۳ - و ابن ابی نصر، از عبدالکریم بن عمرو، از محمد بن مسلم روایت کرد است که گفت: به امام ابو جعفر باقر علیه السلام معروض داشتم: مردی زنی را بهمیری بر اساس تعیین خود آن زن بهمسری گرفته است، ولی آن مرد پیش از آنکه زن در این باره حکمی کند مرده است. امام فرمود: زن مهری ندارد، ولی از آن مرد ارث میبرد.

شرح: «از کلام فقها استفاده می شود که موت محکوم علیه اثری در سقوط مهر ندارد شاید بتوان گفت: سقوط برای اینست که زن وکیل بوده و اکنون وکالت ساقط شده است».

بَابُ مِيرَاثِ مَخْلُوعٍ

۵۶۷۴ - صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که از آن امام علیه السلام درباره مخلوع سؤال کردم که پدرش نزد سلطان، از او و از میراثش

قُلْتُ: لَا يُورَثُونَهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُمَا عَلَى وِلَادَتِهِ بَيِّنَةٌ إِنَّمَا كَانَ وِلَادَتُهُ فِي الشَّرْكِ ،
 قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ!! إِذَا جَاءَتْ بِأَيِّهَا لَمْ تَزَلْ مُقَرَّءَةً بِهِ، وَإِذَا عَرَفَ أَحَاهُ وَكَانَ
 ذَلِكَ فِي صِحَّةٍ مِنْهُمَا لَمْ يَزَالَا مُقَرَّرِينَ بِذَلِكَ وَرِثَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا».

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْوَلَدِ الْمَشْكُوكِ فِيهِ) *

۵۶۷۷ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ أتَى أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنِّي ابْتَلَيْتُ
 بِأَمْرِ عَظِيمٍ إِنَّ لِي جَارِيَةً كُنْتُ أَطَاهَا فَوَطَّئْتُهَا يَوْمًا وَخَرَجْتُ فِي حَاجَةٍ لِي بَعْدَ
 مَا اغْتَسَلْتُ مِنْهَا وَنَسِيتُ نَفَقَةَ لِي فَرَجَعْتُ إِلَى الْمَنْزِلِ لِأَخْذِهَا فَوَجَدْتُ غُلَامِي عَلَى
 بَطْنِهَا فَعَدَدْتُ لَهَا مِنْ يَوْمِي ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ فَوَلَدَتْ جَارِيَةً، فَقَالَ: لَا يَتَّبِعِي لَكَ
 أَنْ تَقْرَبَهَا وَلَا أَنْ تَبِيعَهَا وَلَكِنْ أَنْفِقِي عَلَيْهَا مِنْ مَالِكَ مَا دُمْتَ حَيًّا ثُمَّ أَوْصِ عِنْدَ

وارث هم نمی دانند هر گاه بیته ای بر میلاد او ندارند، چرا که ولادت ایشان در بلاد
 اجنبی و شرک بوده است، امام فرمود: سبحان الله!! اگر زن با فرزندش از بلاد شرک
 آمده، همیشه اقرار به فرزندگی او داشته، و همینکه برادرش را دیده شناخته و از نظر سن
 و اقرار و از جهات دیگر اشکالی ندارند و صحیح است، و پیوسته اقرار به برادری
 داشته اند از یکدیگر ارث میبرند.

شرح: «این خبر با خبر قبل مناسقات ندارد، زیرا در خبر اول کودک در رحم مادر
 بود، و در اینجا کودک چند ساله است».

بَابُ مِيرَاثِ فَرْزَنِهِ مَوْرِدِ شَكِّ

۵۶۷۷ - حَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام
 روایت کرده است که فرمود: مردی از انصار بدیدار پدرم علیه السلام آمد، و گفت:
 من بکاری عظیم گرفتار شده ام، کنیزی دارم که با او مقاربت میکرده ام، پس روزی
 یعادت مألوف با او مقاربت کردم، و پس از آنکه از مقاربت با او غسل کردم از خانه
 بیرون شدم، چون در همایم را فراموش کرده بودم، بقصد برداشتن آن بخانه بازگشتم، و
 غلام خود را روی شکم او یافتم، پس از آنروز نه ماه حساب کردم، و او در رأس آن
 موعده دختری بدنیا آورد، امام فرمود: برای تو سزاوار نیست که با آن دختر نزدیکی

جَارِيَةً لَهُ وَلَمْ يَكُنْ يَبْعَثُهَا فِي حَوَائِجِهِ وَإِنَّهُ اتَّهَمَهَا وَحَبَلَتْ؟ فَقَالَ: إِذَا هِيَ وَكَلَدَتْ أَمْسَكَ الْوَلَدَ وَلَا يَبِيعُهُ وَيَجْعَلُ لَهُ نَصِيبًا مِنْ دَارِهِ وَمَالِهِ، لَيْسَ هَذِهِ مِثْلُ تِلْكَ».

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْوَلَدِ يَنْتَقِي مِنْهُ أَبُوهُ بَعْدَ الْإِقْرَارِيَةِ) *

۵۶۸۰ - رَوَى حَمَّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَقْرَبَ بَوْلِيهِ، ثُمَّ انْتَقَى مِنْهُ فَلَيْسَ لَهُ ذَلِكَ وَلَا كَرَامَةٌ، يُنْحَقُ بِهِ وَكَلْدُهُ إِذَا كَانَ مِنْ امْرَأَتِهِ أَوْ وَلِيدَتِهِ».

بَابُ

* (مِيرَاثِ وَلَدِ الزَّانَا) *

۵۶۸۱ - رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: «كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعِيَ يَسْأَلُهُ

فساد او به آن مرد رسید، فرمود: به او بگوئید که چون آن کنیز کودک را خود را بدنیا آورد، آن کودک را نگاه دار، و او را بفروش، از خانه خود بهره ای به او اختصاص ده، پس به آن امام معروض داشتند که: مردی با کنیزی از آن خود مقاربت میکرد، و او را در پی حوائج خود میفرستاد، و آن مرد کنیز را مورد تهمت قرار داد، در این میان آن کنیز باردار شد. امام علیه السلام فرمود: چون کنیز کودک را بدنیا آورد، آن مرد میباید کودک را نگاه دارد، و او را بفروشد، و سهمی هم از خانه اش و هم از غیر خانه اش از مال برای او قرار دهد، این قضیه همانند آن قضیه نیست.

باب میراث فرزندی که پدرش انتساب او را پس از اقرار نفی کند

۵۶۸۰ - حَمَّادٌ، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر آن مردی که بصحت نسب فرزند خود اقرار کند، و پس از آن او را از خود نفی نماید، نه شرع چنین حقی به او میدهد، و نه کرامت اخلاقی آنرا می پذیرد، او میباید فرزندش را در صورتیکه از همسرش یا کنیزش ولادت یافته است (از خود داند و) بخود او ملحق خواهد بود.

باب میراث زنازاده

۵۶۸۱ - حسین بن سعید، از محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری روایت کرده است که گفت: یکی از یاران ما با معیت من طی نامه ای از امام ابوجعفر ثانی

عَنْ رَجُلٍ فَجَرَّ بِامْرَأَةٍ فَحَمَلَتْ ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ وَالْوَلَدُ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِهِ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَظِّهِ وَخَاتِمِهِ: الْوَلَدُ لِعَيَّةٍ لَا يُورَثُ».

۵۶۸۲ - وَرَوَى يُونُسُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ كَمْ دِيَّةٌ وَلَدِ الزَّانَا؟ قَالَ: يُعْطَى الَّذِي أَنْفَقَ عَلَيْهِ مَا أَنْفَقَ عَلَيْهِ، قُلْتُ: فَإِنَّهُ مَاتَ وَتَهُ مَا لَ فَمَنْ يَرِثُهُ؟ قَالَ: الْإِمَامُ».

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ دِيَّةَ وَلَدِ الزَّانَا ثَمَانِيَةٌ دِرْهَمًا، وَمِيرَاثُهُ كَمِيرَاثِ ابْنِ الْمُلَاعَنَةِ.

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْقَاتِلِ وَمَنْ يَرِثُ مِنَ الدِّيَّةِ وَمَنْ لَا يَرِثُ) *

۵۶۸۳ - رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ قَتَلَ أَبَاهُ، قَالَ: لَا يَرِثُهُ وَإِنْ كَانَ لِلْقَاتِلِ ابْنٌ وَرِثَ الْجَدُّ الْمَقْتُولَ».

محمد بن علی علیهما السلام درباره مردی سؤال کرد که با زنی مرتکب فجور شد، و آن زن باردار گشت، و پس از بارداری آن زن، با او ازدواج کرد، پس آن زن پسری آورد، و آن پسر شبیه ترین خلقی خدا به آن مرد بود. و آن امام علیه السلام با خط و مهر خود نوشت: زنازاده ارث نمبرد.

۵۶۸۲ - و یونس، از عبدالله بن سنان روایت کرده است، که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که: فدایت شوم، دیه ولد الزنا چند است؟ فرمود: هزینه ای که کسی برای او خرج کرده است بوی داده میشود. گفتم: او مرده است، و ثروتی دارد، پس چه کسی از او ارث میبرد؟ فرمود: امام.

و در روایتی آورده اند که دیه زنازاده هشتصد درهم است، و میراثش میراث فرزند مُلَاعَنَه است.

باب میراث قاتل و آنکه از دیه ارث میبرد، و آنکه نمبرد

۵۶۸۳ - صفوان بن یحیی، از ابن ابی عمیر، از جمیل از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که آن امام درباره مردی که پدرش را بکشد، فرمود: او از پدرش ارث نمبرد، و اگر آن قاتل پسری داشته باشد، آن پسر از حد ارث میبرد.

۵۶۸۴ - وَ رَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ أُمَّهُ خَطَأً وَرَثَتَهَا، وَإِنْ قَتَلَهَا عَمْدًا لَمْ يَرِثَهَا».

۵۶۸۵ - وَ رَوَى النَّضْرُ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لِلْمَرْأَةِ مِنْ دِيَّةِ زَوْجِهَا، وَلِلرَّجُلِ مِنْ دِيَّةِ امْرَأَتِهِ مَا لَمْ يَقْتُلْ أَحَدَهُمَا صَاحِبَةً».

۵۶۸۶ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِيَّةِ الْمَقْتُولِ أَنَّهَا تَرِثُهَا النُّورَةُ - عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِهَامِهِ إِذَا لَمْ يَكُنْ عَلَى الْمَقْتُولِ دَيْنٌ - إِلَّا الْإِخْوَةَ وَ الْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمَّ فَإِنَّهُمْ لَا يَرِثُونَهُ مِنْ دِينِهِ شَيْئاً».

۵۶۸۴ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در صورتیکه کسی مادر خود را از روی خطا بکشد، از او ارث میبرد، و اگر از روی عمد بکشد از او ارث نمیبرد. شرح: «این خبر دلالت دارد بر اینکه قاتل در قتل خطا از میراث سهم می برد، و دیه را استثنا کرده اند و پاره ای مخصوص بمادر دانند»

۵۶۸۵ - و نضر، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «زن از دیه شوهرش، و مرد از دیه زنش برخوردار میشود در صورتیکه یکی از آنها دیگر را نکشته باشد». شرح: «این خبر مفهوماً دلالت دارد بر نبردن ارث بر تقدیر قتل، و شامل عمد و خطا هر دو هست، و به خبر پیش تخصیص نمی خورد زیرا آن در مورد مادر بود نه مطلق».

۵۶۸۶ - و حسن بن محبوب، از ابویوب، از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد دیه مقتول حکم فرمود که اگر مقتول دینی نداشته باشد، ورثه به استثنای برادران و خواهران مادری که از دیه او بهره ای ندارند آنرا بر وفق حکم کتاب خدای تعالی و سهام آن به ارث میبرند.

۵۶۸۷- وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ وَلَهُ أَخٌ فِي دَارِ الْهَجْرَةِ وَأَخٌ آخَرُ فِي دَارِ الْبَدْوِ، وَلَمْ يُهَاجِرْ أَرَأَيْتَ إِنْ عَفَا الْمُهَاجِرِيُّ وَأَرَادَ الْبَدَوِيُّ أَنْ يَقْتُلَ أَلَّهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ لِلْبَدَوِيِّ أَنْ يَقْتُلَ مُهَاجِرًا حَتَّى يُهَاجِرَ، وَإِنْ عَفَا الْمُهَاجِرُ فَإِنَّ عَفْوَهُ جَائِزٌ، قُلْتُ لَهُ: لِلْبَدَوِيِّ مِنَ الْمِيرَاثِ شَيْءٌ؟ قَالَ: وَأَمَّا الْمِيرَاثُ فَلَهُ وَ لَهُ حَظُّهُ مِنْ دِيَّةِ أَخِيهِ الْمَقْتُولِ إِنْ أُخِذَتِ الدِّيَّةُ».

۵۶۸۸- وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَتْ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً عَمْدًا وَهِيَ حَامِلٌ وَلَمْ تُعْلِمْ بِذَلِكَ زَوْجَهَا فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ عَظْمٌ قَدْ نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ فَعَلَيْهَا دِيَّةٌ تُسَلَّمُ إِلَى أَبِيهِ وَإِنْ كَانَ عَلَقَةً أَوْ مُضْغَةً فَإِنَّ عَلَيْهَا أَرْبَعِينَ دِينَارًا أَوْ غُرَّةً».

۵۶۸۷- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر باقر علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که کشته شده است، در حالیکه برادری در دارالهجرة و برادر دیگری در دارالبدو (صحرا) دارد که این برادر هنوز هجرت نکرده است، اکنون اگر آن برادر مهاجری قاتل را عفو کند، و برادر بدوی اراده قتل او را داشته باشد، آیا او چنین حقی دارد؟ امام فرمود: شخص بدوی حق ندارد که شخص مهاجری را بکشد، مگر آنگاه که خود هجرت کند، و اگر مهاجر قاتل را عفو کند، عفو او جائز و نافذ است، گفتم: در این صورت آیا آن بدوی از میراث سهمی دارد؟ فرمود: اما میراث و سهم دیه برادر مقتول او، در صورتیکه بر گرفتن دیه توافق شود حق او است.

شرح: «علامة مجلسی فرموده: کسی از فقهارا نمیدانم که بمضمون این خبر فتواداده باشد».

۵۶۸۸- و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابوعبیده روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر باقر علیه السلام درباره زنی سؤال کردم که در حال بارداری عمدتاً دوائی نوشیده، و شوهرش را از این کار آگاه نساخته. تا جنین خود را سقط کرده است. امام فرمود: اگر جنین استخوانی داشته که گوشت بر آن روئیده، دیه کامل بردقه دارد که میباید آن را بپدر جنین تسلیم کند، و اگر بصورت علقه و مضغه بوده، چهل دینار بردقه او است، یا غلامی یا کنیزی که میباید آنرا بپدر جنین تأدیه

تُوذِيهَا إِلَى أَبِيهِ، فَقُلْتُ لَهُ فَهِيَ لَا تَرِثُ وَلَدَهَا مِنْ دِيَّتِهِ مَعَ أَبِيهِ؟ قَالَ: لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ فَلَا تَرِثُهُ».

۵۶۸۹ - وَرَوَى زُرْعَةُ، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ ابْنَتَهُ وَهِيَ حُبْلَى فَأَسْقَطَتْ سِقْطاً مَيْتاً فَاسْتَعْدَى زَوْجَ الْمَرْأَةِ عَلَيْهِ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ لِرَجُلَيْهَا: إِنَّ كَانَ يَهَذَا السَّقِطِ دِيَّةٌ وَفِي فِيهِ مِيرَاثٌ فَإِنَّ مِيرَاثِي فِيهِ لِأَبِي، قَالَ: يَجُوزُ لِأَبِيهَا مَا وَهَبَتْ لَهُ».

۵۶۹۰ - وَرَوَى سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيُّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: «سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِخْدِيَهُمَا بِأَغْيَةِ وَالأُخْرَى عَادِلَةٌ أَقْتَلُوا فَقَتَلَ رَجُلٌ مِنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَبَاهُ أَوْ ابْنَتَهُ أَوْ أَخَاهُ أَوْ حَمِيمَةً وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَغِيِّ وَهُوَ وَارِثُهُ هَلْ يَرِثُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ لِأَنَّهُ قَتَلَهُ بِحَقٍّ».

قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيُّ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا ضَرَبَ ابْنَتَهُ ضَرْبًا غَيْرَ مُسْرِفٍ فِي ذَلِكَ يُرِيدُ بِهِ تَأْدِيَةَ فَمَاتَ الْإِبْنُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ وَرِثَةُ الْأَبِ وَلَمْ تَلْزَمَهُ الْكُفَّارَةُ

کند. گفتم: در اینصورت آیا او از دیه فرزندان با پدر او ارث نمیبرد؟ فرمود: نه زیرا که آن زن او را کشته است و از اینجهت ارثی از او نمیبرد.

۵۶۸۹ - و زرعه از سماعة روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم مردی دختر حامله خود را چنان زده است که فرزندش مرده سقط شده، پدر کودک شکایت کرده و دختر گفته است آنچه از دیه و میراث طفل بمن میرسد بیدرم بخشیدم؟ امام فرمود: برای پدر جایز است.

۵۶۹۰ - و سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: از امام جعفر بن محمد علیهما السلام درباره دو طایفه از مؤمنین سؤال کردم که یکی از آندو باغی [ستمکار] است، و دیگری عادل است، و این دو طایفه با یکدیگر جنگ کرده اند، و مردی از اهل عراق پدرش یا پسرش یا برادرش یا دوستش را که از اهل بغی بوده کشته است، در حالیکه او وارث آن مقتول است در اینصورت آیا از او ارث میبرد؟ امام فرمود: آری. زیرا که او مقتول را به آئین حق کشته است.

فضل بن شاذان نیشابوری گفت: اگر مردی پسرش را بقصد تأدیب بزند، بی آنکه آن زدن بمرز اسراف برسد، ولی پسر در اثر آن زدن بمیرد، پدر از او ارث میبرد، و کفاره ای بر او لازم نمیآید، زیرا پدر حق دارد که بچنین کاری اقدام کند، و او

لِأَنَّ لِلْأَبِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ وَهُوَ مَأْمُورٌ بِتَأْدِيبِ وَلَدِهِ، لِأَنَّهُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ يُقِيمُ حَدًّا عَلَى رَجُلٍ فَيَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ فَلَا دِيَّةَ عَلَى الْإِمَامِ وَلَا كَفَّارَةَ، وَلَا يُسَمَّى الْإِمَامُ قَاتِلًا إِذَا أَقَامَ حَدَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَجُلٍ فَمَاتَ مِنْ ذَلِكَ، وَإِنْ ضَرَبَ الْإِبْنُ ضَرْبًا مُسْرِفًا فَمَاتَ لَمْ يَرِثْهُ الْأَبُ وَكَانَتْ عَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ، وَكُلُّ مَنْ كَانَ لَهُ الْمِيرَاثُ لَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ، وَكُلُّ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ الْمِيرَاثُ فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ.

فَإِنْ كَانَ بِالْإِبْنِ جَرْحٌ قَبْضَةُ الْأَبِ فَمَاتَ الْإِبْنُ مِنْ ذَلِكَ، فَإِنَّ هَذَا لَيْسَ بِقَاتِلٍ وَهُوَ يَرِثُهُ وَلَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ وَلَا دِيَّةَ، لِأَنَّ هَذَا بِمَنْزِلَةِ الْأَدَبِ وَالْإِسْتِصْلَاحِ وَالْحَاجَةِ مِنَ الْوَلَدِ إِلَى ذَلِكَ وَإِلَى شَبِيهِهِ مِنَ الْمَعَالِجَاتِ.

وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا كَانَ رَاكِبًا عَلَى دَابَّةٍ فَوَطَّئَتْ أَبَاهُ أَوْ أَخَاهُ فَمَاتَ مِنْ ذَلِكَ لَمْ يَرِثْهُ وَكَانَتْ الدِّيَّةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَالْكَفَّارَةُ عَلَيْهِ، وَلَوْ كَانَ يَسُوقُ الدَّابَّةَ أَوْ يَقُوذُهَا فَوَطَّئَتْ أَبَاهُ أَوْ أَخَاهُ فَمَاتَ وَرِثَهُ وَكَانَتْ الدِّيَّةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ لِلْوَرِثَةِ وَ لَمْ تَلْزَمْهُ كَفَّارَةٌ.

بتأديب فرزند خود مأمور است، از آن جهت که او در این مقام بمنزله امام است که بر مردی اقامه حد کند، و آن مرد در اثر آن حد بمیرد، پس دیه ای و کفاره ای بر امام لازم نمی آید، و امام چون حد خدای عزوجل را بر کسی اقامه کند، و او در اثر اجراء حد بمیرد، قاتل نامیده نمیشود، و اگر پدری پسرش را بحد اسراف بزند، چندان که آن پسر بمیرد، پدر از او ارث نمیبرد، و کفاره بر ذمه اش تعلق میگیرد، و هر کس که از میراث بهره ای داشته باشد، کفاره بر ذمه ندارد برعکس غیروارث که کفاره بر ذمه دارد. و اگر پسر جراحی در بدن داشته، و پدر آنرا بشکافد، و پسر در اثر آن بمیرد، چنین شخص قاتل نیست، و از آن پسر ارث میبرد، و کفاره ای بر ذمه ندارد، زیرا این عمل بمنزله ادب و اصلاح و نیاز فرزند به این اقدام و معالجاتی از اینگونه است.

و اگر مردی بر مرکبی سوار باشد، و آن مرکب پدر یا برادر او را زیر پا لگد کند، که در اثر این حادثه بمیرد، آن مرد از او ارث نمیبرد، و دیه بر عاقله است، و کفاره بر ذمه او است، و اگر از عقب حیوان را براند یا از پیش آن برود و مهارش را بکشد و آن حیوان پدر و یا برادرش را زیر پا لگد کند، چندانکه بمیرد، از او ارث میبرد، و دیه ای که بر عاقله است، متعلق بورثه است، و کفاره ای بر او لازم نمی آید.

وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا حَفَرَ بَرًّا فِي غَيْرِ حَقِّهِ أَوْ أَخْرَجَ كَنيفاً أَوْ ظَلَّةً فَأَصَابَ شَيْءٌ مِنْهَا
وَارثاً فَقَتَلَهُ لَمْ تَلْزَمُهُ الْكَفَّارَةُ وَكَانَتِ الدِّيَةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ وَوَرِثُهُ لِأَنَّ هَذَا لَيْسَ
بِقَاتِلٍ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فِي حَقِّهِ لَمْ يَكُنْ بِقَاتِلٍ وَلَا وَجِبَ فِي ذَلِكَ دِيَةٌ وَ
لَا كَفَّارَةٌ فَأَخْرَاجُهُ ذَلِكَ الشَّيْءَ فِي غَيْرِ حَقِّهِ لَيْسَ هُوَ قَاتِلًا لِأَنَّ ذَلِكَ بِعَيْنِهِ يَكُونُ فِي
حَقِّهِ فَلَا يَكُونُ قَتْلًا، وَإِنَّمَا أُلْزِمَ الْعَاقِلَةُ الدِّيَةَ فِي ذَلِكَ إِخْتِيَاطًا فِي الدَّمَاءِ وَلَيْلًا
يَبْتَظَلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَلَيْلًا يَتَّعَدَى النَّاسُ حُقُوقَهُمْ إِلَى مَا لَحَقَّ لَهُمْ فِيهِ، وَكَذَلِكَ
الصَّبِيُّ إِذَا لَمْ يُدْرِكْ وَالْمَجْنُونُ لَوْ قَتَلَ تَوْرثًا وَكَانَتِ الدِّيَةُ عَلَى عَاقِلَيْهِمَا، وَ
الْقَاتِلُ يَحْجُبُ وَإِنْ لَمْ يَرِثْ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْإِخْوَةَ يَحْجُبُونَ الْأُمَّ وَلَا يَرِثُونَ.

و اگر مردی چاهی در محلی بکند که حقّ کندن چاه در آنجا را نداشته باشد یا
حظیره‌ای برای چار پایان بسازد، یا سایه بانی بنا کند، و در آن میان چیزی از آن
بوارثی اصابت کند، و او را بکشد، کفاره بر او لازم نمی آید، و دیه بر عاقله است و آن
شخص از مقتول ارث میبرد، زیرا که او قاتل نیست، آیا نمی بینی که آن شخص اگر
کاری از اینگونه را در محلی که حقّ او است بجا آورد قاتل نبوده است، و از اینجهت
دیه ای و کفاره ای بر او لازم نمی آمده است؟ بنابراین بجا آوردن آن کار در غیر محل
استحقاقیش قتل نیست، زیرا که عین این عمل در محل استحقاقیش واقع میشود، و
قتل محسوب نمیشود. و اما لازم آمدن دیه بر عاقله در اینمورد، از نظر احتیاط در دماء
است، و برای آنست که خون مرد مسلمانی تباه نشود، و مردم از مرز حقوق خودشان
بجائی که حقی در آن ندارند گام فرانهند.

و همچنین کودک و دیوانه اگر مرتکب قتل شوند هر آینه ارث میبرند، و دیه بر
عاقله آنانست. و قاتل اگر چه ارث نبرد حاجب میشود. آیا نمی بینی که برادران مادر
را محبوب میسازند، و خود ارث نمیبرند؟

شرح: «اینکه دیه را بر عاقله قرار داد مبتنی بر آنستکه قتل را خطا دانسته، و در
حدیث محمد بن قیس گذشت که اگر کسی به خطا مادر خود را بکشد از ارثش محروم
نخواهد بود. و اینکه گفت قاتل ولو اینکه ارث نمی برد ولی حاجب هست، مشهور میان
فقها آنستکه قاتل حاجب نیست بلکه پاره ای ادعای اجماع کرده اند، و کلام فضل بن
شاذان اطلاقش صحیح نیست چرا که لازم میآید در قتل پسر پدر خود را هرگاه و ارث

بَابُ

* (میراثِ ابنِ المَلاعِنَةِ) *

ابْنُ الْمَلَاعِنَةِ لَا وَاْرثَ لَهُ مِنْ قَبْلِ أَبِيهِ وَإِنَّمَا تَرَثُهُ أُمُّهُ وَإِخْوَتُهُ لِأُمِّهِ وَوَلَدُهُ وَ
 إِخْوَالُهُ وَزَوْجَتُهُ، فَإِنْ تَرَكَ أَوْلَادًا فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ عَلَى سَهَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنْ تَرَكَ
 أَبَاهُ وَأُمَّهُ فَالْمَالُ لِأُمِّهِ، فَإِنْ تَرَكَ أَبَاهُ وَابْنَهُ فَالْمَالُ لِابْنِهِ.
 فَإِنْ تَرَكَ أَبَاهُ وَأَخْوَالَهُ فَالْمَالُ لِأَخْوَالِهِ.
 فَإِنْ تَرَكَ خَالًا وَخَالَةً فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ.
 فَإِنْ تَرَكَ خَالًا وَخَالَةً، وَعَمًّا وَعَمَّةً، فَالْمَالُ لِلْخَالِ وَالْخَالَةِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ،
 وَسَقَطَ الْعَمُّ وَالْعَمَّةُ.
 فَإِنْ تَرَكَ إِخْوَةً لِأُمِّ، وَجَدَّةً لِأُمِّ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ.

در او منحصر باشد، آنکه کسی از مقتول ارث نبرد، زیرا پسر حاجب است از ارث
 غیر خود چه آن غیر، پسر قاتل باشد چه غیر او».

بَابُ مِيرَاثِ فِرْزَنِ الْمَلَاعِنَةِ

شرح: «ملاعنه آنستکه مرد زوجه خود را که حامله است متهم کند و فرزند را از
 خود نداند، و این احکامی دارد که توضیح آن در کتاب طلاق گذشت».
 فرزند ملاعنه از طرف پدرش وارثی ندارد، و تنها مادر و برادران مادریش، و
 اولادش و خالوهایش و خاله‌هایش و همسرش از او ارث میبرند، پس اگر اولادی از
 خود بجای گذارد، مال بین ایشان بر سهامی که خدای عزوجل مقرر ساخته است
 قسمت میشود.

و اگر پدر و مادرش را بجای گذارد، مال متعلق بمادر او است.
 و اگر پدرش و پسرش را بجای گذارد، مال پسرش تعلق میگیرد.
 و اگر پدرش و خالوهایش را بجای گذارد، مال او برای خالوهای او است.
 و اگر خالو و خاله‌ای بجای گذارد، مال بالسویته میان ایشان قسمت میشود.
 و اگر خالوهای و خاله‌ای و عموی و عمه‌ای بجای گذارد، مال برای خالو و خاله
 است، که بالسویته بین ایشان قسمت میشود، و عمو و عمه ساقط میشوند.
 و اگر برادرانی مادری و جدّه‌ای مادری بجای گذارد، مال بالسویته بین ایشان

فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ أُخْتَهُ لِأُمِّهِ، وَجَدَّهُ - أَبَا أُمِّهِ - فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.
 فَإِنْ تَرَكَ أُمُّهُ، وَامْرَأَتَهُ، فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُمِّ.
 فَإِنْ تَرَكَ ابْنٌ الْمُلَاعَنَةَ امْرَأَةً، وَجَدًّا - أَبَا أُمِّهِ - وَخَالَهٗ، لِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ وَ لِلْجَدِّ
 الْبَاقِي.
 فَإِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ خَالَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ، وَ امْرَأَةً، وَ ابْنَ أُخٍ لِأُمِّهِ، فَلِلْمَرْأَةِ الرَّبْعُ، وَمَا
 بَقِيَ فَلِلْإِبْنِ الْأَخِي.
 فَإِنْ تَرَكَ ابْنَتَهُ، وَ أُمَّهٗ، فَلِلْابْنَةِ النِّصْفُ، وَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ رَدُّ عَلَيْهِمَا
 عَلَى قَدْرِ سَهْمَيْهِمَا، فَإِنْ تَرَكَ أُمَّهٗ وَ أَخَاهُ، فَالْمَالُ لِلْأُمِّ.
 فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً، وَ ابْنَتَهُ، وَ جَدًّا وَ جَدَّةً لِأُمِّهِ، وَ أَخًا وَ أُخْتًا لِأُمِّهِ، فَلِلْمَرْأَةِ الثُّمْنُ، وَ
 مَا بَقِيَ فَلِلْابْنَةِ.

قسمت میشود.

و اگر پسر خواهری مادری، و جدی - یعنی پدر مادرش - را بجای گذارد مال بین آن دو تنصیف میشود.

شرح: «چون ابن اخیت (پسر خواهر) با جد در یک طبقه است زیرا که بجای خواهر محسوب خواهد بود».

و اگر مادرش و همسرش را بجای گذارد، ربع مال برای همسرش و بقیه برای مادر اوست.

و اگر ابن ملأعنه زنی و جدی مادری، و خاله ای بجای گذارد، ربع مال برای زنش، و بقیه مال برای جد او است.

و اگر سه خاله مختلف، و زن و پسر برادر مادری بجای گذارد، ربع مال برای زنش، و مابقی برای پسر برادر او است.

و اگر دخترش و مادرش را بجای گذارد، نصف مال برای دختر، و سدس آن برای مادر، و مابقی ردًا برای ایشانست که بنسبت سهامشان به ایشان تحویل میشود.

و اگر مادر و برادرش را بجای گذارد، مال برای مادر است.

و اگر زن و دختر و جد و جدّه ای مادری، و برادر و خواهری مادری بجای گذارد، ثمن $(\frac{1}{8})$ مال برای زن، و مابقی برای دختر است.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً، وَجَدًّا، وَأُمَّ، وَجَدَّةً، وَابْنَ أَخٍ، وَابْنَ أُخْتٍ، وَخَالَاً وَخَالَهً
فَلِلْمَرْأَةِ الرُّبْعُ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُمِّ وَسَقَطَ الْبَاقُونَ، فَإِنْ تَرَكَ ابْنَةً، وَابْنَةَ ابْنٍ، فَالْمَالُ
لِلْإِبْنَةِ، وَكَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ ابْنَةً، وَابْنَ ابْنٍ، فَالْمَالُ لِلْإِبْنَةِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنُ الْمُلَاعَنَةِ أَخًا لِأَبٍ وَأُمَّ، وَأَخًا لِأُمِّ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، وَ
كَذَلِكَ إِنْ تَرَكَ أَخْتًا لِأُمِّ، وَأَخْتًا لِأَبٍ وَأُمَّ، فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنُ أَخٍ، وَابْنَةُ أُخْتٍ لِأُمِّ فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ، فَإِنْ مَاتَ ابْنَةُ
الْمُلَاعَنَةِ وَتَرَكَتْ ابْنَ ابْنَتِهَا، وَابْنَ ابْنَةِ ابْنِهَا، وَزَوْجَهَا، وَخَالَهَا، وَجَدَّهَا،
وَابْنَ أُخْتِهَا، وَابْنَ أَخِيهَا، فَلِلزَّوْجِ الرُّبْعُ، وَمَا بَقِيَ فَلِابْنِ الْإِبْنَةِ وَسَقَطَ الْبَاقُونَ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنُ الْمُلَاعَنَةِ أُخْتَهُ وَابْنَةَ أَخِيهِ لِأُمِّهِ، فَالْمَالُ كُلُّهُ لِلْأُخْتِ.

فَإِنْ تَرَكَ امْرَأَةً، وَجَدَّةً وَجَدًّا مِنْ قَبْلِ الْأُمِّ، فَلِلْمَرْأَةِ الرُّبْعُ، وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ الْجَدِّ
وَ الْجَدَّةِ لِلْأُمِّ نِصْفَانِ، فَأَمَّا وَلَدٌ وَوَلَدِ ابْنِ الْمُلَاعَنَةِ إِذَا مَاتَ فَإِنَّ مِيرَاثَهُ مِثْلُ مِيرَاثِ غَيْرِ

و اگر زنی و جدی و مادر و جدّه ای، و پسر برادری، و پسر خواهری، و خالوئی و
خاله ای بجای گذارد، ربع مال برای زن و مابقی برای مادر است و بقیه ساقط
میشوند، و اگر دختری، و دختر پسرش را بجای گذارد، مال برای دختر است. و همچنین
اگر دختری و پسر پسر بی بجای گذارد، مال برای دختر است.

پس اگر ابن ملاحنه برادری ابوینی، و برادری مادری به جای گذارد، مال
بالتویه بین ایشان قسمت میشود. و همچنین اگر خواهری مادری، و خواهری ابوینی
بجای گذارد، مال بین آن دو تنصیف میشود.

و اگر پسر برادری، و دختر خواهری مادری بجای گذارد، مال بین ایشان تنصیف
میشود. و اگر دختر ملاحنه بمیرد و پسر دختر، و پسر دختر پسرش، و شوهرش، و
خالویش، و جدش، و پسر خواهرش، و پسر برادرش را بجای گذارد، ربع مال برای
شوهر، و مابقی برای پسر دختر او است، و بقیه خویشاوندان ساقط میشوند.

و اگر پسر ملاحنه خواهر و دختر برادر مادریش را بجای گذارد، همگی مال برای
خواهر است.

و اگر زنی، و جدّه ای، و جدی مادری بجای گذارد، ربع مال برای زن است، و
مابقی میان جد و جدّه مادری تنصیف میشود، و اما فرزند فرزند پسر ملاحنه چون

ابن المُلَاعَنَةِ سَوَاءٌ فِي جَمِيعِ فَرَائِضِ الْمَوَارِيثِ، وَمِيرَاثُ وَلَدِ الزَّوْنَا مِثْلُ مِيرَاثِ وَلَدِ الْمُلَاعَنَةِ.

۵۶۹۱ - وَرَوَى حَمَّادٌ، عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُلَاعَنَةِ الَّتِي يَرْمِيهَا زَوْجُهَا وَيَتَّقِي مِنْ وَلَدِهَا وَيُلَاعِنُهَا، ثُمَّ يَقُولُ زَوْجُهَا بَعْدَ ذَلِكَ: الْوَلَدُ وَلَدِي وَيُكَذِّبُ نَفْسَهُ، فَقَالَ: أَمَّا الْمَرْأَةُ فَلَا تُرْجَعُ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَأَمَّا الْوَلَدُ فَإِنِّي أَرُدُّهُ إِلَيْهِ إِذَا ادَّعَاهُ وَلَا ادَّعَى وَلَدَهُ لَيْسَ لَهُ مِيرَاثٌ وَبِيرْتِ الْإِبْنِ الْأَبِّ، وَلَا بِيرْتِ الْأَبِّ الْإِبْنِ، يَكُونُ مِيرَاثُهُ لِأَخْوَالِهِ، وَإِنْ دَعَاهُ أَحَدٌ وَلَدَ الزَّوْنَا جُلِدَ الْحَدَّ».

۵۶۹۲ - وَرَوَى مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ مِيرَاثَ وَلَدِ الْمُلَاعَنَةِ لِأُمِّهِ، فَإِنْ كَانَتْ أُمُّهُ لَيْسَتْ بِحَيَّةٍ فَلِأَقْرَبِ النَّاسِ مِنْ أُمِّهِ أَخْوَالِهِ».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : مَتَى كَانَ الْإِمَامُ غَائِبًا كَانَ

بمیرد، میراث او مانند غیر پسر ملاعنه است، و در همگی سهام موارث با دیگران مساوی است. و میراث زنازاده مثل میراث فرزند ملاعنه است.
شرح: «اینکه گفت در همگی سهام موارث یعنی غیر از منتسبین بسبب پدر ملاعنه».

۵۶۹۱ - وَحَمَّادٌ، از حلبی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره زن ملاعنه سؤال کردم، که شوهرش او را متهم کند، و فرزندش را نفی نماید، و با او ملاعنه کند، و پس از آن شوهرش بگوید: فرزند متعلق بمن است، و بر اینگونه خودش را تکذیب نماید. امام علیه السلام فرمود: اما زن هرگز به او باز نمیگردد، و اما درباره فرزند پس وی را چون مدعی صحت نسبش گردد، به او باز میگردانم، و فرزندش را بحالی و انمیگذارم که میراثی از او نداشته باشد، و آن پسر از پدر ارث میبرد، ولی آن پدر از پسر ارث نمیبرد، بلکه میراث او بخالوهایش تعلق میگیرد، و اگر کسی او را زنازاده بخواند حد قذف بر او اجراء میشود.

۵۶۹۲ - وَمُوسَى بْنُ بَكْرٍ، از زراره از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است، که فرموده: میراث فرزند ملاعنه متعلق بمادر او است، و اگر مادرش زنده نباشد، به نزدیکترین مردم بمادرش که خالوها هستند تعلق میگیرد.

میراث ابنِ المَلاعِنَةِ لِأُمِّهِ وَ مَتَى كَانَ الْإِمَامُ ظَاهِرًا كَانَ لِأُمِّهِ الثُّلُثُ وَ الْبَاقِي لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ :

۵۶۹۳ - مَا رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «ابْنُ الْمَلاعِنَةِ تَرِثُهُ أُمُّهُ الثُّلُثُ، وَ الْبَاقِي لِإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ».

۵۶۹۴ - وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِيانٍ وَ غَيْرِهِ، عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ابْنِ الْمَلاعِنَةِ أَنَّهُ تَرِثُهُ أُمُّهُ الثُّلُثُ، وَ الْبَاقِي لِإِمَامٍ لِأَنَّ جَنَائِظَهُ عَلَى الْإِمَامِ».

مصنّف این کتاب - رَحْمَةُ اللهِ - گفت: زمانیکه امام غائب باشد، میراث ابنِ مَلاعِنه برای مادر او است، و زمانیکه امام ظاهر باشد، ثلث ترکه برای مادرش، و بقیه برای امام مسلمین است. و دلیل صدقِ این مُدَّعی خبریست که آنرا

۵۶۹۳ - حسن بن محبوب، از ابویوب، از عبیده از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فرزند مَلاعِنه ثلث ترکه اش بمادرش میرسد، و باقی آن برای امام مسلمین است.

۵۶۹۴ - و ابنِ ابی عمیر، از ابان و غیر او، از زراره از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین درباره اولاد مَلاعِنه حکم راند که مادرش ثلث ترکه اش را به ارث میبرد، و باقی آن برای امام است، زیرا که ضمانت قتل خطای او نیز بر عهده امام است.

شرح: «شیخ طوسی - رحمه الله - در استبصار این دو خبر را عنوان کرده و گفته است: توجیه این دو روایت آنستکه میگوئیم: در صورتی ثلث مال بمادرش تعلق میگیرد که عاقله ای که دیه خطای او را ضامن باشد نداشته باشد، پس چنین کسی چون ضامن جریره اش امام است میراث خور او نیز امام خواهد بود، و حق آنست که مادرش ثلث برد و باقی از آن امام شود، و چنانچه متوقی دارای خویشانی بود که عاقله اش بودند تمام مال بمادرش میرسید، یا بکسیکه بسبب مادر با وی خویش می شدند اگر مادر وفات کرده بود.

و شهید - علیه الرّحمه - در دروس گفته است: «اگر ابنِ مَلاعِنه تنها مادر را باقی

۵۶۹۵ - وَ رَوَى أَبُو الْجَوَازِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ قَذَفَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ خَرَجَ فَجَاءَ وَقَدْ تُوَفِّيَتِ الْمَرْأَةُ، قَالَ: يُخَيَّرُ وَاحِدَةً مِنَ اثْنَتَيْنِ فَيُقَالُ لَهُ: إِنْ شِئْتَ أَلْزَمْتُ نَفْسَكَ الذَّنْبَ فَيُقَامُ فِيكَ الْحَدُّ وَتُعْطَى الْمِيرَاثُ، وَإِنْ شِئْتَ أَقْرَزْتُ فَلَا عُنْتُ أَذْنِي قَرَائِبَهَا إِلَيْهَا وَلَا مِيرَاثَ لَكَ».

۵۶۹۶ - وَ رَوَى مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ

گذاشت ثلث مال به فرض به او تعلق می گیرد و باقی به رده، بدلیل روایت ابی الصباح و زید شحام از امام صادق علیه السلام [که تحت رقم ۵۶۹۸ خواهد آمد] . و باید دانست آنچه صدوق علیه الرحمة - گفته است مبتنی بر آنستکه زمان حضور امام معصوم مراد باشد و حال آنکه این دو خبر که وی بدان تمسک جسته است هیچیک مقید بحضور و ظهور نیست، و بعضی علماء هم جمع میان این دو دسته روایات را به این کرده اند که امام خود برای توسعه بآدر بخشیده است و این جمع چنانکه دیده می شود بسیار از صواب دور است».

۵۶۹۵ - و أبو الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش، از جدش روایت کرده است از علی - علیه السلام - درباره مردی که زن خود را متهم سازد، و پس از آن بسفر رود، چون از سفر باز آید آن زن وفات یافته باشد. امام علیه السلام فرمود: در این صورت به او اختیار میدهند که یکی از دو کار را برگزیند: اگر بخواهی گناه را بخود بخر، تا حد قذف بر تو اجراء گردد و میراث بتو داده شود، و اگر بخواهی در قول خود پا برجا بمان، و با نزدیکترین خویشاوند آن زن ملاحظه کن، و در این صورت میراثی برای تو نیست.

شرح: «ابو الجوزاء کنیه منبه بن عبدالله تمیمی است، و او صحیح الحدیث و مورد اعتماد است و طریق مؤلف به او نیز صحیح است، و اما حسین بن علوان عاقمی مذهب و موثق است، و اما عمرو بن خالد ابو خالد واسطی توثیق نشده و دارای کتاب بزرگیست و عاقمی مذهب است».

۵۶۹۶ - و منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام میفرمود: چون ابن ملاحظه ببرد، و برادرانی بجای گذارد، مال

عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ ابْنُ الْمَلَاعِنَةِ وَ لَهُ إِخْوَةٌ قُسِمَ مَالُهُ عَلَى سِهَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

یعنی إخوة لأمّ أو لأب و أمّ، فأما الإخوة لأب فلا يرثونه، و الإخوة لأب و الأمّ إنما يرثونه من جهة الأمّ لا من جهة الأب، فهم و الإخوة لأمّ في الميراث سواء.

۵۶۹۷ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ لَاعَنَ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ حُبْلَى قَدْ اسْتَبَانَ حَمْلُهَا وَ أَنْكَرَهَا فِي بَطْنِهَا، فَلَمَّا وَضَعَتْ ادَّعَاهُ وَ أَقْرَبِيهِ، وَ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُرَدُّ إِلَيْهِ وَ لَدُهُ وَ يَرِثُهُ وَ لَا يُجَلَّدُ لِأَنَّ اللَّعَانَ قَدْ مَضَى».

۵۶۹۸ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ؛ وَ عَمْرٍو بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي ابْنِ الْمَلَاعِنَةِ مَنْ يَرِثُهُ؟ قَالَ:

او بمقتضای سهامی که خداوند عزوجل مقرر فرموده است قسمت میشود.

و مقصود برادران مادری یا ابوی هستند، زیرا برادران پدری ارث از او نمیرند، و برادران ابوی از جهت مادر از او ارث میبرند، نه از جهت پدر، و همین جهت در میراث با برادران مادری برابرند.

۵۶۹۷ - و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از حلبی روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که با زنی خود ملاعنه کند، در حالیکه آن زن آبتن باشد، و آثار بارداری او آشکار شده باشد، و آن مرد جنینی را که در شکم او است انکار کند، ولی چون وضع حمل کرد آن مرد مدعی پدری کودک شود، و به انتسابش معترف گردد، و چنین پندارد که نوزاد از او است. پس امام صادق علیه السلام فرمود: در اینصورت نوزاد به او باز گردانده میشود، و از او ارث میبرد، و حد بر مرد اجراء نمیگردد، زیرا لعان گذشته است.

شرح: «در جمله متن که گفته شده است «لَا يُجَلَّدُ» و ترجمه شده است به آنکه «حد بر او جاری نمی شود» در مسالک شهید - علیه الرحمه - نقل شده «لَا يَجِلُّ لَهُ» یعنی میراث میبرد ولی بر او حلال نیست. بنظر میرسد نسخه اش تصحیف شده بوده».

۵۶۹۸ - و محمد بن فضیل، از ابوالصباح؛ و عمرو بن عثمان، از مفضل، از زید

تَرْتُهُ أُمَّهُ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ وَوَرِثَهَا هُوَ تَمَّ مَاتَ هُوَ مَنْ يَرِثُهُ؟ قَالَ: عَصَبَةُ أُمِّهِ وَهُوَ يَرِثُ أَخْوَالَهُ».

۵۶۹۹ - وَرَوَى حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «ابْنُ الْمَلَاعِنَةِ يُتَسَبُّ إِلَى أُمِّهِ، وَيَكُونُ أُمَّرُهُ وَشَأْنُهُ كُلُّهُ إِلَيْهَا».

بَابُ

* (مِيرَاثِ مَنْ أَسْلَمَ أَوْ أُعْتِقَ عَلَى الْمِيرَاثِ) *

۵۷۰۰ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي الرَّجُلِ يُسْلِمُ عَلَى الْمِيرَاثِ قَالَ: إِنْ كَانَ قُسِمَ فَلَا حَقَّ لَهُ، وَإِنْ كَانَ لَمْ يُقَسَّمْ فَلَهُ الْمِيرَاثُ، قَالَ: قُلْتُ الْعَبْدُ يُعْتَقُ عَلَى مِيرَاثِ، فَقَالَ: هُوَ بِمَثَرَاتِهِ».

روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره پسر ملاعنه سؤال کرد که چه کسی از او ارث میبرد؟ امام علیه السلام فرمود: مادرش از او ارث میبرد، گفتم: اگر مادرش میبرد، و او از مادر ارث ببرد، و پس از آن او نیز میبرد، در اینصورت چه کسی از او ارث میبرد؟ فرمود خویشتاوندانی مادرش، و او از خالوهایش ارث میبرد. شرح: «مراد از مفضل، مفضل بن صالح است و مراد از زید، زید شحام».

۵۶۹۹ - و حماد بن عیسی، از شعیب، از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پسر ملاعنه بپادشاه نسبت داده میشود، و امورش همگی با او است».

بَابُ مِيرَاثِ كَسِي كِه بَر سِر مِيرَاثِ اِسْلَامِ اَوْرْدِ يَ اَزَادِ شُوْد

۵۷۰۰ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردند که بر سر میراث اسلام آورده است. امام فرمود: اگر میراث قسمت شده باشد، حقی برای او نمیماند، و اگر قسمت نشده باشد، ارث میبرد، گفتم: گفتم: غلامی بر سر میراث آزاد میشود؟ فرمود او نیز در مقام همان مرد است.

شرح: «این خبر دلالت دارد بر اینکه اگر وارث کافر بود و هنگام تقسیم ماترک

بَابُ

* (میراثِ الخُنثی) *

۵۷۰۱ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَّابُ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلْبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: الْخُنْثَى يُورَثُ مِنْ حَيْثُ يَبُولُ، فَإِنْ بَالَ مِنْهُمَا جَمِيعاً فَمِنْ أَيْهِمَا سَبَقَ الْبَوْلُ وَرَثَ مِنْهُ، فَإِنْ مَاتَ وَلَمْ يَبُلْ فَيُنْصَفُ عَقْلُ الرَّجُلِ وَنِصْفُ عَقْلِ الْمَرْأَةِ».

۵۷۰۲ - وَرَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُورَثُ الْخُنْثَى فَيَعْدُ أَضْلَاعَهُ، فَإِنْ كَانَتْ أَضْلَاعُهُ نَاقِصَةً مِنْ أَضْلَاعِ النِّسَاءِ يَصِلُجُ وَرَثَ مِيرَاثِ الرَّجُلِ لِأَنَّ الرَّجُلَ تَنْقُصُ

متوفی اسلام آورد، ارث خواهد بُرد. ولی اگر میراث تقسیم شده باشد و بعد از آن اسلام آورد چیزی باو نخواهد رسید، بدون در نظر گرفتن اینکه میت مسلمان باشد یا کافر، و وارثان دیگر مسلمان باشند یا نه، فرق نمی کند قبلاً ایمان آورد نصیبش را می برد و بعداً نمی برد، چه مشارک داشته باشد چه نداشته باشد. و اگر مشارک مسلمان داشت سهم مفروض خود را می برد و اگر نداشت تمام مال را».

بَابُ مِيرَاثِ الْخُنْثَى

۵۷۰۱ - حسن بن موسی الخشاب، از غیاث بن کلوب، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که: علی علیه السلام میفرمود: میراثِ خُنثی از وضع مجرای ادرارش تعیین میشود، پس اگر از هر دو مجری ادرار کند از هر کدام که ادرار زودتر جاری شود ارث بر آن اساس تعیین میشود، ولی اگر بمیرد، و ادرار نکند نصف میراثش بعنوان مرد، و نصف دیگرش بعنوان زن مقرر میگردد.

شرح: «مشهور نیز میراثِ خُنثی مشکل را نیم میراثِ مرد و زن فتوا داده و به ذیل این خبر استناد کرده اند، لکن احتمال می رود که در آن مورد باشد که قبل از استعمال در گذشته باشد».

۵۷۰۲ - و سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که «علی بن ابی طالب علیه السلام برای تعیین میراثِ خُنثی دنده های او را

أَضْلَاعُهُ عَنِ ضِلْعِ النِّسَاءِ بِضِلْعٍ، لِأَنَّ حَوَاءَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَضِيُّ
الْيُسْرِيُّ فَتَقَصَّ مِنْ أَضْلَاعِهِ ضِلْعٌ وَاحِدٌ».

قالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ - : إِنَّ حَوَاءَ خُلِقَتْ مِنْ فَضْلَةِ الطَّيْبَةِ الَّتِي
خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ تِلْكَ الطَّيْبَةُ مُبْقَاةً مِنْ طَيِّبَةِ أَضْلَاعِهِ، لِأَنَّهَا
خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعِهِ بَعْدَ مَا اكْتَمَلَ خَلْقُهُ فَأُخِذَ ضِلْعٌ مِنْ أَضْلَاعِهِ الْيُسْرِيِّ فَخُلِقَتْ مِنْهَا، وَ
لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْجُهَالُ لَكَانَ لِمُتَكَلِّمٍ مِنْ أَهْلِ التَّشْبِيحِ طَرِيقٌ إِلَى أَنْ يَقُولَ إِنَّ
آدَمَ كَانَ يَتَكَبَّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا.

وَ هَكَذَا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّخْلَةَ مِنْ فَضْلَةِ طَيِّبَةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ
الْحَمَامُ فَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ مَا أُخِذَ مِنْ جَسَدِهِ بَعْدَ إِكْمَالِ خَلْقِهِ لَمَّا جَازَ أَنْ يَتَكَبَّرَ

میشمرد، پس اگر دنده هایش یکی از دنده زن کمتر میبود، ارث او را بحساب مرد
می پرداخت، زیرا که دنده های مرد یک دنده از دنده های زن کمتر است، و این
بدان جهت است که حواء از آخرین دنده سمت چپ آدم خلق شده، و از اینرو
یکی از دنده هایش ناقص شده است.

شرح: «طریق مصنف به تسکونی ضعیف است و خبر نیز مخالف اعتبار، و مشهور
در کتب تشریح مساوات دنده های زن و مرد است، و گفته اند عدد آن بیست و چهار
است از هر جانب دوازده عدد، الا اینکه دو دنده زیرین کوتاه تر است و محیط مانند
دیگر دنده ها نیست از ستون فقرات تا اول پهلو است، و منعطف نیست».

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: حواء از باقی مانده گلی که آدم
علیه السلام از آن خلق شده است آفریده شده. این گل از گلی دنده های او بوده
است، نه آنکه پس از کامل شدن خلقت آدم از دنده او خلق شود، به این معنی که
دنده ای از دنده های چپ او را بگیرند و حواء را از آن خلق کنند. و اگر واقع امر
چنان میبود که جهال میگویند، یاوه گوئی از عیبجویان را امکان آن بود که بگوید
بخشی از وجود آدم با بخشی دیگر نکاح میکرده است.

و بر همین سیاق خداوند عزوجل نخل را از باقیمانده گلی آدم علیه السلام خلق
فرموده، و همچنین کبوتر را، اگر همگی اینها پس از اكمال خلقت آدم علیه السلام از
بدن او گرفته شده بود، هر آینه جایز نبود که با حواء ازدواج کند، زیرا در اینصورت

حَوَاءَ فَيَكُونُ قَدْ نَكَحَ بَعْضُهُ [بَعْضًا]، وَلَا جَازَلَهُ أَنْ يَأْكُلَ الثَّمَرَ لِأَنَّهُ كَانَ يَكُونُ قَدْ أَكَلَ بَعْضَهُ، وَكَذَلِكَ الْحَمَامَ وَلِذَلِكَ:

۵۷۰۳ - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الثَّخَلَةِ: «اسْتَوْصُوا بِعَمَّتِكُمْ خَيْرًا».

۵۷۰۴ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ شُرَيْحًا الْقَاضِيَّ بَيْنَمَا هُوَ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ إِذْ أَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّهَا الْقَاضِي ائْتِ بَيْنِي وَبَيْنَ خَضْمِي، فَقَالَ لَهَا: وَمَنْ خَضْمُكَ؟ قَالَتْ: أَنْتَ، قَالَ: أَفَرَجُوا لَهَا فَأَفْرَجُوا لَهَا، فَدَخَلَتْ، فَقَالَ لَهَا: مَا ظَلَمْتُكَ؟ فَقَالَتْ: إِنَّ لِي مَا لِلرِّجَالِ وَمَا لِلنِّسَاءِ، قَالَ شُرَيْحٌ: فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْضِي عَلَى الْمَبَالِ، قَالَتْ: فَإِنِّي أَبُوءُ بِهِمَا جَمِيعًا وَيَسْكُنَانِ مَعًا، قَالَ شُرَيْحٌ: وَاللَّهُ مَا سَمِعْتُ بِأَعْجَبَ مِنْ هَذَا، قَالَتْ: وَأَعْجَبَ مِنْ هَذَا، قَالَ: وَمَا هُوَ؟»

لازم می آمد که بخشی از وجود آدم با بخش دیگر آن ازدواج کرده باشد، و برای او روا نمی بود که خرما بخورد، زیرا لازمه آن این می بود که بخشی از وجود خود را خورده باشد، و همین کبوتر را و همین جهت:

۵۷۰۳ - پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به نخل فرمود: درباره عمه تان بخیر و خوبی عمل کنید.

۵۷۰۴ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در آن میان که شریح قاضی در مجلس قضاء بود، زنی نزد او آمد، و گفت: ایها القاضی، میان من و دشمنم قضاوت کن، و شریح گفت: دشمن تو کیست؟ زن گفت: تو، قاضی گفت از سر راه او بیکسور وید، پس حاضران بیکسور رفتند، تا زن بدرون آمد. پس شریح گفت: چه ظلمی بر تو رفته است؟ زن گفت: آنچه مردان و زنان دارند من به تنهایی دارم. شریح گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره بر وضع مجرای ادرار قضاوت میکند، زن گفت: من با هر دو ادرار میکنم. و هر دو یکوقت آرام میگیرند. شریح گفت: بخدا قسم من چیزی عجیب تر از این نشنیده ام! زن گفت: در این میان چیزی عجیب تر وجود دارد، شریح گفت: آن چیست؟ زن گفت: شوهرم با من مجامعت کرده، و من از او

قَالَتْ: جَامِعَتِي زَوْجِي قَوْلَدْتُ مِثَّهُ، وَجَامِعْتُ جَارَتِي قَوْلَدْتُ مِثِّي، فَضَرَبَ شُرَيْحُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى مُتَعَجِّبًا، ثُمَّ جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ شَيْءٌ مَا سَمِعْتُ بِأَعْجَبَ مِنْهُ، ثُمَّ قَصَّ عَلَيْهِ قِصَّةَ الْمَرْأَةِ، فَسَأَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: هُوَ كَمَا ذَكَرَ، فَقَالَ لَهَا: وَمَنْ زَوْجُكَ؟ قَالَتْ: فُلَانٌ، فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: أَتَعْرِفُ هَذِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ هِيَ زَوْجَتِي فَسَأَلَهُ عَمَّا قَالَتْ، فَقَالَ: هُوَ كَذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَنْتَ أَجْرَهُ مِنْ رَاكِبِ الْأَمْدِ حَيْثُ تُقَدِّمُ عَلَيْهَا بِهَذِهِ الْحَالِ، ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبِرُ أَدْخِلْهَا بَيْتًا مَعَ امْرَأَةٍ فَعَدَّ أَضْلَاعَهَا، فَقَالَ زَوْجُهَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا آمَنُ عَلَيْهَا رَجُلًا وَلَا أَتَمَنُّ عَلَيْهَا امْرَأَةً، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيَّ دِينَارُ الْخِصْيِّ - وَكَانَ مِنْ صَالِحِي أَهْلِ الْكُوفَةِ وَكَانَ يَتَّقُ بِهِ - فَقَالَ لَهُ: يَا دِينَارُ أَدْخِلْهَا بَيْتًا وَعَرِّهَا مِنْ ثِيَابِهَا وَمُرِّهَا أَنْ تُشَدَّ مِزْرًا وَعَدَّ أَضْلَاعَهَا، فَفَعَلَ دِينَارُ ذَلِكَ وَكَانَ أَضْلَاعُهَا سَبْعَةَ عَشَرَ، يَسْعَةُ

فرزندى آورده ام، و من با کنیز خود مجامعت کرده ام و او از من فرزندى آورده است، در این هنگام شریح از سر تعجب دستها را بر هم زد، و آنگاه بنزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، و گفت: یا امیرالمؤمنین قضیه ای بر من عرضه شده است که عجیبتر از آن نشنیده ام، سپس داستان آن زن را گزارش کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره از او سؤال کرد، زن گفت: داستان همانگونه است که او گفت. فرمود: شوهر تو کیست؟ گفت: فلان شخص. پس امیر علیه السلام کسی از پی او فرستاد، و او را فراخواند، و گفت: آیا این زن را میشناسی؟ گفت: آری او همسر من است، پس درباره اظهارات زن از او جویا شد، و او گفت: واقع امر همین است، علی علیه السلام به آن مرد فرمود: راستی را که تو از سوار شونده بر شیر جسورتری که با او مقاربت میکنی! سپس قنبر را فرمود: آن زن را با زنی دیگر درون حجره ای ببر، و دنده هایش را بشمار. پس شوهر آن زن گفت: یا امیرالمؤمنین، من مردی را بر او امین نمیشمارم، و بزنی بر او اطمینان ندارم. پس علی علیه السلام فرمود: تا «دینار خصی» را که مردی از صالحان مردم کوفه و مورد وثوق بود حاضر کردند، پس او را فرمود: ای دینار، این زن را بحجره ای در آور و جامه هایش را بدر آور، و او را بفرمای تا لنگی بر میان بندد، و آنگاه دنده هایش را بشمار، دینار چنین کرد، و دنده هایش هفده عدد بود، نه دنده در

فِي الْيَمِينِ وَثَمَانِيَةٌ فِي الْيَسَارِ، فَأَلْبَسَهَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثِيَابَ الرَّجُلِ وَالْقَلَنْسُوءَ وَ
التَّغْلِيْنَ وَالْقِيَّ عَلَيْهِ الرِّدَاءَ وَالْحَقَّةَ بِالرِّجَالِ، فَقَالَ زَوْجُهَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ابْنَةَ
عَمِّي وَقَدْ وَلَدْتُ مِنِّي تَلْحِقُهَا بِالرِّجَالِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي حَكَمْتُ عَلَيْهَا
بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ حَوَاءَ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ الْأَيْسَرِ الْأَقْصَى،
وَأَضْلَعُ الرِّجَالِ تَنْقُصُ وَأَضْلَعُ النِّسَاءِ تَمَامٌ».

۵۷۰۵ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ - أَوْ جَمِيلِ بْنِ -

صَالِحٍ - عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلَيْسَ لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ قَالَ: هَذَا يَقْرَعُ عَلَيْهِ الْإِمَامُ، يَكْتُبُ

سمت راست، و هشت در سمت چپ، پس علی علیه السلام جامه مردان و کلاه و
نعلین به او پوشاند، و رداء بدوشش بیفکند، و او را بجمع مردان پیوست. پس شوهرش
گفت: یا امیرالمؤمنین دختر عموم را که از من فرزند آورده بجمع مردان می پیوندد؟
پس علی علیه السلام فرمود: من حکم خدای عزوجل را بر او راندم، زیرا خدای تعالی
حواء را از آخرین دنده چپ آدم آفریده است، و دنده های مردان نقصان دارد و
دنده های زنان کاملست.

شرح: «این خبر هر چند از نظر سند حسن است، لکن از نظر متن مخالف اعتبار
است و اصل در خبر خلق حواء از ضلع آدم عامه اند، و طعن بر آن از طریق امامیه
آمده است، و شیخ این خبر را در تهذیب آورده و جمله «شوهرم با من مجامعت کرده و
من از او فرزندی آورده ام» را ندارد، و نباید هم داشته باشد زیرا این خنثی در واقع
مرد بوده و مرد حامله نمی شود، و بنظر میرسد راجع به قضاء امیرمؤمنان علیه السلام در
مورد خنثای مشکل مطلبی بوده، و راوی آنرا بصورت حکایت جالب در آورده است و
کاملاً از لفظ رداء و قلنسوه و نعلین آشکار است که قصه است نه خبر، و در مسالک
شهید ثانی علیه الرحمه - علامت خنثی را با شناخت مخرج بول معین کرده، و چنانچه
از هر دو مخرج باشد، به آنکه پیشتر ریزد، و اگر هر دو با هم بود به آنکه زودتر قطع
می شود».

۵۷۰۵ - حسن بن محبوب، از جمیل بن دراج - یا جمیل بن صالح - از فضیل بن -

یسار روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره نوزادی سؤال

عَلَى سَهْمِ عَبْدِ اللَّهِ، وَيَكْتُبُ عَلَى سَهْمِ آخِرِ أُمَّةِ اللَّهِ، ثُمَّ يَقُولُ الْإِمَامُ أَوْ الْمُفْرَعُ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ نَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، بَيْنَ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ حَتَّى يُورَثَ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي كِتَابِكَ» ثُمَّ يَطْرَحُ السَّهْمَيْنِ فِي سِهَامٍ مُبْتَهَمَةٍ، ثُمَّ تُجَالُ فَأَيُّهُمَا خَرَجَ وَرَثَ عَلَيْهِ.

بَابُ

* (مِيراثِ الْمَوْلُودِ يُؤَدُّ وَلَهُ رَأْسَانِ) *

۵۷۰۶ - رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشِيَمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وُلِدَ عَلِيٌّ عَهْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْلُودٌ لَهُ رَأْسَانِ فَسُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُورَثُ مِيرَاثَ اثْنَيْنِ أَوْ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: يُثْرِكُ حَتَّى يَنَامَ، ثُمَّ

کردم که نه آنچه مردان دارند دارد، و نه آنچه زنان دارند؟ فرمود: در این باره امام قرعه می افکند، و بر یک چوبه تیر مینویسد: غلام خدا، و بر چوبه دیگر مینویسد: کنیز خدا، سپس امام یا متصدی قرعه میگوید: «خدایا تو آن الله هستی که معبود حقی جز تو نیست، که عالم نهان و آشکاری، تومیان بندگانت در آن امور که در آن اختلاف داشته اند حکم هیبرانی، کار این نوزاد را برای ما بیان فرما، تا سهمی را که در کتاب خود برای او مقرر داشته ای به ارث ببرد»، سپس آن دو چوبه تیر را در میان تیرهای مهمی می افکنند، و پس از آن آنها را تکان میدهند و هر تیر را با هر نوشته ای که بیرون آمد، بمقتضای آن ارث او را تعیین میکنند.

شرح: «از این خبر خبر حصر انسان در ذکتر و انثی بعید نیست استفاده بشود، و نیز نمیتوان آنرا بمورد سؤال تنها حصر کرد، و حکم خنثای مشکل را حکم دگر دانست».

بَابُ نَوْزَادِي كِه دوسر متولد میشود

۵۷۰۶ - احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن احمد بن اشیم، از محمد بن قاسم جوهری، از پدرش، از حرز بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بروزگار امیرالمؤمنین علیه السلام نوزادی متولد شد که دوسر داشت، و از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند که آیا او ارث دو نفر را میبرد، یا یک نفر؟ امام فرمود او را بحال خود میگذارند تا بخواب رود، و در آن حال بانگ بر او میزنند، پس

يُصَاحُ بِهِ فَإِنْ انْتَبَهَا جَمِيعاً مَعاً كَانَ لَهُ مِيرَاثٌ وَاحِدٌ، وَإِنْ انْتَبَهَ وَاحِدٌ وَبَقِيَ الْآخَرُ نَائِماً وَرَثَ مِيرَاثَ اثْنَيْنِ».

وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ: رَأَيْتُ بِفَارِسٍ امْرَأَةً لَهَا رَأْسَانِ وَصَدْرَانِ فِي حَقِّ وَاحِدٍ، تَغَارُ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ، وَهَذِهِ عَلَى هَذِهِ.

بَابُ

* (مِيرَاثِ الْمَفْقُودِ) *

۵۷۰۷ - رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَفْقُودِ: يُتْرَكُ بِمَالِهِ أَرْبَعُ سِنِينَ ثُمَّ يُقَسَّمُ».

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : يَعْنِي بَعْدَ أَنْ لَا تُعْرَفَ حَيَاتُهُ مِنْ مَوْتِهِ، وَلَا يُعْلَمَ فِي أَيِّ أَرْضٍ هُوَ، وَبَعْدَ أَنْ يُطْلَبَ مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِ أَرْبَعِ سِنِينَ، وَلَا يُعْرَفَ لَهُ خَبَرٌ حَيَاةٍ وَلَا مَوْتٍ فَحِينَئِذٍ تَعْتَدُ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجِهَا وَ

اگر هر دو جمعاً و با هم بیدار شدند میراث یک نفر به وی تعلق میگیرد، و اگر یکی از آن دو بیدار شد، و آن دیگر همچنان خفته بماند، از میراث دو نفر بهره میگیرد.
شرح: «مراد از بانگ بر او زدن بیدار کردن اوست بصورتیکه موجب بیداری آن دیگر نباشد».

و احمد بن محمد بن ابی نصر بن زید، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت: در فارس زنی را دیدم که دو سر، و دو سینه در یک خاصره داشت، که آندو بر یکدیگر غیرت می آوردند.

شرح: «با آنکه ابوجمیله را کذاب و ضعیف و خبرساز معرفی کرده اند ولی گفته اش بعید نیست».

بَابُ مِيرَاثِ مَفْقُودِ

۵۷۰۷ - یونس بن عبدالرحمن، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است که گفت: امام ابوالحسن علیه السلام درباره مفقود فرمود: چهار سال با مال او منتظر میمانند، و پس از انقضاء آن مدت آنرا قسمت میکنند.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: یعنی بعد از آنکه زندگیش از مرگش شناخته نشود، و معلوم نباشد که او در کدام سرزمین است، و بعد از آنکه چهار سال

يُقَسَّمُ مَالُهُ بَيْنَ الْوَرَثَةِ عَلَى سِهَامِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرَانِيهِ.

۵۷۰۸ - وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَ حَفْصُ الْأَعْوَزُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ: كَانَ لِأَبِي أُجَيْرٍ وَكَانَ لَهُ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَهَلَّكَ الْأَجِيرُ فَلَمْ يَدْعُ وَارِثًا وَلَا قَرَابَةً وَقَدْ ضَيَّعْتُ بِذَلِكَ كَيْفَ أَضَيَّعْتُ؟ فَقَالَ: رَابِتُكَ الْمَسَاكِينُ [رَابِتُكَ الْمَسَاكِينُ] فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي ضَيَّعْتُ بِذَلِكَ كَيْفَ أَضَيَّعْتُ؟ فَقَالَ: هُوَ كَسْبِيلِ مَالِكَ فَإِنْ جَاءَ طَالِبٌ أَعْظَمْتَهُ.

۵۷۰۹ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَادٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ وُلْدًا وَكَانَ بَعْضُهُمْ غَائِبًا لَا يُدْرَى أَيُّنَ هُوَ، قَالَ: يُقَسَّمُ مِيرَاثُهُ وَيُعْرَكُ لِلْغَائِبِ نَصِيبُهُ، قُلْتُ: فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدِمَ فَيَقْبِضَهُ وَيَحْوَلَ عَلَيْهِ

از چهار طرف از وی جستجو بعمل آید، و خبر زنده بودن یا مردنش بدست نیاید در این وقت عده وفات را زوجه او معمول میدارد، و مالش به آئین سهام و فرائض مقرر از سوی خداوند عزوجل قسمت میشود.

۵۷۰۸ - و صفوان بن يحيى، از عبدالله بن جندب، از هشام بن سالم، روایت کرده است که گفت: حفص اعوز با حضور من به امام صادق علیه السلام معروض داشت که پدرم اجیری داشت، و آن اجیر سپرده ای نزد پدرم داشت، پس اجیر در گذشت، در حالیکه نه وارثی بجای گذاشت، و نه خویشاوندی، و من اکنون در تنگنا قرار گرفته ام که چگونه عمل کنم؟ پس امام فرمود: آن بینوایان تورا بسرگردانی شک و تردید کشیده اند. [آن بینوایان تورا بسرگردانی شک و تردید کشیده اند] پس گفتم: فدایت شوم، من از این جهت در تنگنا افتاده ام که با آن چه کنم؟ فرمود: راه بر- خورد توبا آن مال همان راه بر خورد توبا مال خود تو است، که آنرا حفظ میکنی تا چون طالبی فراز آمد آنرا به او بدهی.

شرح: «مراد از بینوایان فقهای مذاهب اند.»

۵۷۰۹ - و ابن ابی نصر، از حماد، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: از آن امام علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که در گذشته است، و فرزندان بجای نهاده است، و یکی از ایشان در آن حال غائب بوده، و معلوم نبوده است که در کجا بسر میبرد، امام فرمود: میراث آن مرد را قسمت میکنند، و سهم وارث

الْحَوْنُ، قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ لَا يُدْرِي أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ الْوَرِثَةُ مِلاءً افْتَسَمُوا مِيرَاثَهُ، فَإِنْ جَاءَ رَدُّهُ عَلَيْهِ».

۵۷۱۰ - وَرَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَفَقَدَهُ وَلَا يُدْرِي أَيْنَ يَطْلُبُهُ وَلَا يُدْرِي أَحْيٌ هُوَ أَمْ مَيِّتٌ؟ وَلَا يَعْرِفُ لَهُ وَاثِرًا وَلَا نَسَبًا وَلَا وَلَدًا؟ فَقَالَ: يَطْلُبُ، قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ قَدْ طَالَ عَلَيْهِ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ؟ قَالَ: يَطْلُبُ».

۵۷۱۱ - وَقَدْ رُوِيَ فِي هَذَا خَبَرٌ آخَرٌ: «إِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ وَاثِرًا وَعَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْكَ الْجُهْدَ فَتَصَدَّقْ بِهَا».

* (بَابُ مِيرَاثِ الْمُرْتَدِّ) *

۵۷۱۲ - رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَعْجُوبٍ، عَنِ أَبِي وِلَادٍ الْحَنَاطِ قَالَ: «سَأَلْتُ

غائب را برای او کنار میگذارند، گفتم: آیا زکات به آن تعلق نمیگیرد؟ فرمود نه. تا او خود وارد شود، و سهمش را تحویل بگیرد، و سال بر آن بگذرد. گفتم: اگر معلوم نشود که او در کجاست؟ فرمود اگر ورثه ثروتمند باشند میراث او را بین خودشان قسمت میکنند، پس اگر باز آمد به او باز میگردانند.

۵۷۱۰ - و یونس بن عبدالرحمن، از ابن عون، از معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام درباره مردی روایت کرده است که بر ذمه مردی حقی داشته است، و این مرد که حق بر ذمه دارد صاحب حق را گم کرده، و نمیداند که او را در کجا جستجو کند، و نمیداند که آیا او زنده است یا مرده، و وارثی و نسبی و فرزندی از او را نمیشناسد که حق را به او اداء کند. امام فرمود: میباید درباره او جستجو کند، راوی گفت: کار جستجوی او بدرآزا کشیده است، در اینصورت آیا جایز است که آن را بصدقه دهد؟ فرمود درباره او جستجو کند.

۵۷۱۱ - و در این باره خبری دیگر روایت شده است، به این مضمون که «اگر وارثی برای او نیافتی، و خداوند عزوجل کوشش تو را در این باره شناخت، پس آن را صدقه کن».

باب میراث مرتد

۵۷۱۲ - حسن بن محبوب، از ابی وِلَادِ حَنَاطِ روایت کرده است که گفت: از

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ؟ قَالَ: يُقْسَمُ مِيرَاثُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۷۱۳ - وَرَوَى الْحَسُّ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا ارْتَدَّ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ عَنِ الْإِسْلَامِ بَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُهُ كَمَا تَبِينُ الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثًا، وَتَعْتَدُ مِنْهُ كَمَا تَعْتَدُ الْمُطَلَّقَةُ، فَإِنْ رَجَعَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَتَابَ قَبْلَ أَنْ تَتَزَوَّجَ فَهُوَ خَاطِبٌ وَلَا عِدَّةَ عَلَيْهَا لَهُ وَإِنَّمَا عَلَيْهَا الْعِدَّةُ لِغَيْرِهِ، فَإِنْ قُتِلَ أَوْ مَاتَ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ اغْتَدَّتْ مِنْهُ عِدَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَهِيَ تَرِثُهُ فِي الْعِدَّةِ وَلَا يَرِثُهَا إِنْ مَاتَتْ وَهُوَ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ».

امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که از اسلام مرتد شده است، در اینصورت میراث او برای چه کسی خواهد بود؟ فرمود میراث او بنا به ارشاد کتاب خداوند عزوجل بر ورثه اش قسمت میشود.

۵۷۱۳ - و حسن بن محبوب، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مرد مسلمان از اسلام مرتد گردد، همسرش بمثل زن سه طلاقه از او جدا میشود، و بمثل زن مطلقه از او عده میگیرد، پس اگر به اسلام باز گردد، و پیش از آنکه آن زن ازدواج نماید توبه کند، او خواستگار است و از نو باید او را بعقد جدید درآورد، و زن از جهت او عده ای ندارد، و عده او برای ازدواج با غیر است، پس اگر قبل از انقضای عده آن مرد کشته شود، یا بمیرد، عده متوفی را برای او برگزار میکنند. و زن در دوران عده از او ارث نمیرد، و اگر زن در حال ارتداد شوهرش بمیرد، شوهر از او ارث نمیرد.

شرح: «خبر دلالت دارد بر اینکه اگر مرتد ملی یا فطری در ایام عده زن از ارتداد رجوع کرد توبه اش قبول است اما باید از نوصیغه عقد جاری سازد، و عده زن سه طهر است مانند عده طلاق اما نه برای شوهرش بلکه برای استبراء رجم بجهت شوهر دیگر و مرد حق ندارد مانند طلاق رجوع کند، و باید از نوع عقد کند هر چند در ایام عده باشد، و ممکن است مراد این باشد که اگر در ایام عده زن از ارتداد رجوع کرد پس زن زوجه اوست، و اگر پس از عده رجوع کرد باید عقد جدید کند اگر زن شوهر نکرده باشد. و از آن هنگامیست که قاضی حکم کند که اموالش متعلق بورثه میباشد،

و در فطری حین الارتداد، و در غیر فطری هنگام مرگ، و مؤلف در کتاب مُقْنِع گوید: اگر ترسائی اسلام آورد سپس به نصرانیت باز گردد اموالش متعلق بورثه نصرانی او خواهد بود پس از مرگش، و اگر مسلمانی نصرانی شود سپس بمیرد اموالش متعلق به اولاد مسلمانش میباشد.»

و اینکه گفته شده مرتد فطری توبه ندارد، صحیح است، بدین معنا که لازم نیست حاکم شرع او را مانند مرتد ملی توبه دهد، و باصطلاح استیتاب ندارد، نه آنکه توبه اش قبول نیست، چه اگر او قبل از صدور حکم توبه کرد توبه اش بنا بر نص صریح قرآن کریم که فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» پذیرفته است. و مفتوح بودن باب توبه را بصریح آیه بصرف استنباطی از خبر مجمل بلکه متشابهی نمی توان نادیده گرفت.

و جمله «لَا تَوْبَةَ لَهُ» که در حَسَنَةُ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ از امام باقر علیه السلام در کتاب کافی نقل شده است، صریح نیست و مجمل است، و میتوان آنرا حمل بر صحیحۀ علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام کرد که فرموده است «يُقْتَلُ وَ لَا يُسْتَتَابُ» و معنای آنرا عدم لزوم استیتاب گرفت که با آیه مذکور سازگار است، و در این صورت آیه بر عمومیت خود باقی است و تخصیص نخورده است، و عدم پذیرش توبه را بنا بر نص صریح آیه مبارکه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» مقید به ازدیاد کُفْر و باز نگشتن از ضلال بدانیم، یعنی آنکه خود توبه نکند و به اسلام رجوع ننماید، و پس از صدور حکم خود را در معرض هلاک بیند و آنگاه اظهار ندامت کرده و توبه نماید که البته پذیرفته نیست چه این توبه نوعی حيله برای نجات از مرگ است نه توبه حقیقی، و این تفصیل کلام در اینجا از آنجهت است که شارع مقدس اسلام در مورد دماء و فروج امر اکید به احتیاط و دقت فرموده، و مقتضای احتیاط آنستکه حکم مرتد تائب را با غیر تائب یکی ندانیم، و آنچه نزدیکتر به احتیاط است عمل نمائیم.»

باب

* (میراث من لا وارث له) *

۵۷۱۴ - رَوَى الْعَلَاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ وَارِثٌ مِنْ قَرَابَةِ وَلَا مَوْلَى عَتَاقَةٍ قَدْ ضَمِنَ جَرِيرَتَهُ فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ».

۵۷۱۵ - وَقَدْ رُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ: «أَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ وَارِثٌ فَمَالُهُ لِهُمَشْهَرِيحِهِ» - يَعْنِي أَهْلَ بَلَدِهِ - .

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : مَتَى كَانَ الْإِمَامُ ظَاهِرًا فَمَالُهُ لِلْإِمَامِ، وَمَتَى كَانَ الْإِمَامُ غَائِبًا فَمَالُهُ لِأَهْلِ بَلَدِهِ مَتَى لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ وَلَا قَرَابَةٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْهُمْ بِالْبَلَدِيَّةِ .

باب میراث کسی که وارث ندارد

۵۷۱۴ - علاء، از محمد بن مسلم از امام ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که بمیرد در حالیکه نه وارثی از خویشاوندان بجای گذارد، و نه بنده آزاد شده ای که جریره او را ضامن شده باشد از او بجای مانده باشد، مال او از انفالست.

شرح: «مقید به عتاق کرده است تا آزاد شده به کفاره، و آزاد شده غیر ضامن خارج باشد».

۵۷۱۵ - و در خبر دیگر آمده است که: کسی که بمیرد، و وارثی نداشته باشد، مالش متعلق بهمشهریان او است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: زمانیکه امام ظاهر باشد مال او برای امامست، و چون امام غائب باشد، مال او برای مردم شهر او است، و این در صورتیست که وارثی و کسی نزدیکتر از مردم شهر خود نداشته باشد.

شرح: «صاحب مسالك الافهام گفته است: هر گاه وارثی برای متوفی نبود حتی ضامن جریره، مشهور آنستکه وارث او امام علیه السلام است چنانکه در چندین روایت آمده است، و عاقه گویند میراث چنین کسی بیت المال است، و این فتوای شیخ در استتصار است، و در صورتیکه امام معصوم حضور داشته باشد به وی دهند و

۵۷۱۶ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي رَجُلٍ مُسْلِمٍ قُتِلَ وَآلُهُ أَبٌ نَضْرَانِيٌّ لِمَنْ تَكُونُ دِيَّتُهُ، قَالَ: تُؤْخَذُ فَتُجْعَلُ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّ جَنَايَتَهُ عَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ».

بَابُ

* (ميراثِ اهلِ المِللِ) *

لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ وَ الْمُسْلِمُ يَرِثُ الْكَافِرَ، وَالْكَافِرُ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ، وَذَلِكَ أَنَّ أَصْلَ الْحُكْمِ فِي أَمْوَالِ الْمُشْرِكِينَ أَنَّهَا قَيْءٌ لِلْمُسْلِمِينَ، وَأَنَّ الْمُسْلِمِينَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَى الْكُفَّارِ الْمِيرَاثَ عُقُوبَةً لَهُمْ بِكُفْرِهِمْ كَمَا حَرَّمَ عَلَى الْقَاتِلِ عُقُوبَةً لِقَتْلِهِ، فَأَمَّا الْمُسْلِمُ فَلَا يَجُزِمُ وَ عُقُوبَةٌ يُحْرَمُ

در صورتِ غیبتش، میان فقراء و مساکین تقسیم کنند، و فرقی نمی کند اهل بلد او باشند یا اهل دیگر شهرها، و آنچه متعلق به امام است از باب امامت اوست نه از باب شخص او لذا به نفع تمام مسلمین بمصرف خواهد رسید».

۵۷۱۶ - و حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مرد مسلمانی سؤال کردند که کشته شده، و پدری نصرانی بجای نهاده است، در اینصورت دیه او متعلق بکیست؟ فرمود: آن را میگیرند، و در بیت المال مسلمین میگذارند، زیرا که دیه جنایتش بر عهدهٔ بیت المال مسلمین است.

بَابُ مِيرَاثِ أَهْلِ أَدْيَانٍ مُخْتَلَفٍ

اهل دو دین از یکدیگر ارث نمیبرند، و مسلمان از کافر ارث میبرد، و کافر از مسلمان ارث نمیبرد، و این بدان جهت است که اصل حکم دربارهٔ اموال مشرکین اینست که آن، فیئ مسلمین است، و مسلمین نسبت به آن اموال از مشرکین سزاوارترند، و خداوند عز و جل همانا که میراث را از آنرو بر کفار حرام کرده است تا کیفر کفرشان باشد، همانطور که آنرا بر قاتل بکیفر ارتکاب قتلش حرام کرده است. ولی شخص مسلمان بکدام گناه، و بکیفر کدامین خطا از میراث محروم شود؟ و چگونه

المیراث؟! وَ كَيْفَ صَارَ الْإِسْلَامُ يَزِيدُهُ شَرًّا؟!، مَعَ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

۵۷۱۷ - «الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ». وَمَعَ قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

۵۷۱۸ - «لَا ضَرَرَ وَلَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ».

فَالْإِسْلَامُ يَزِيدُ الْمُسْلِمَ خَيْرًا، وَلَا يَزِيدُهُ شَرًّا، وَمَعَ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۵۷۱۹ - «الْإِسْلَامُ يَغْلِبُ وَلَا يُغْلَبُ عَلَيْهِ». وَ الْكُفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى،

لَا يَحْجُبُونَ وَلَا يَرْتَوُونَ.

۵۷۲۰ - وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدِّيَلِيِّ أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ كَانَ بِالْيَمَنِ

فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَقَالُوا: يَهُودِيٌّ مَاتَ وَتَرَكَ أَخًا مُسْلِمًا، فَقَالَ مُعَاذٌ: «سَمِعْتُ

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ» فَوَرَّثَ الْمُسْلِمَ مِنْ

أَخِيهِ الْيَهُودِيِّ».

اسلام چنان شود که شرّی بر او بیفزاید؟! یا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

۵۷۱۷ - اسلام می افزاید و نمی‌کاهد^(۱). و نیز فرموده است:

۵۷۱۸ - ضرری و اضرازی در اسلام نیست^(۲).

و بنابراین، اسلام بر شخص مسلمان خیر می افزاید، و شرّی بر او نمی افزاید. و

پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره فرموده است:

۵۷۱۹ - اسلام همچنان به برتری می‌رود، و هیچ دینی بر آن برتر نمی‌شود. و کفار

بمنزله مردگانند که نه حاجب از ارث میشوند، و نه ارث می‌برند.

۵۷۲۰ - و از ابوالاسود دثلی روایت کرده‌اند که معاذ بن جبل در یمن بود، پس

مردم بر او گرد آمدند، و گفتند: مردی یهودی مرده است، و برادری مسلمان بجای

نهاده است، پس معاذ گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که

می فرمود: اسلام می افزاید، و نمی کاهد. و از اینرو مرد مسلمان از برادر یهودیش ارث برآورد.

۱ - این خبر را ابوداود سجستانی در سنن خود، و حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین و احمد بن

حنبل در مسند با سند از معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند مانند حدیثی که خواهد آمد.

۲ - این خبر را ابن ماجه قزوینی در سنن خود و احمد بن حنبل در مسند با سند از ابن عباس و عباده به این

لفظ نقل کرده‌اند «لَا ضَرَرَ وَلَا إِضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ».

۵۷۲۱ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أُعَيْنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فِي النَّصْرَانِيِّ يَمُوتُ وَلَهُ ابْنٌ مُسْلِمٌ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَرِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا، فَتَخُنُ نَرْتُهُمْ وَلَا يَرْتُونَا».

۵۷۲۲ - وَ رَوَى زُرْعَةُ، عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُسْلِمِ هَلْ يَرِثُ الْمُشْرِكُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَلَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ».

۵۷۲۳ - وَ رَوَى مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أُعَيْنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ نَحْنُ نَرْتُهُمْ وَلَا يَرْتُونَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَرِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا».

۵۷۲۱ - و محمد بن سنان، از عبد الرحمن بن اوعین روایت کرده است که از امام ابو جعفر باقر علیه السلام، درباره مردی نصرانی که بمیرد، و پسری مسلمان بجای گذارد سؤال کردند. امام فرمود: خداوند عز و جل بوسیله اسلام جز عزت بر ما نیفزوده است، و از اینرو ما از ایشان ارث میبریم، و ایشان از ما ارث نمیبرند.

۵۷۲۲ - و زرعه، از سماعه در روایت خود آورده است که گفت: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که «آیا شخص مسلمان از مشرک ارث میبرد؟ امام فرمود: آری. و اما مشرک از مسلمان ارث نمیبرد».

شرح: «مسلمان از کافر ارث می برد چرا که اگر اسلام نداشت ارث می برد اکنون که اسلام آورده اگر ارث نبرد پس اسلام موجب زیان و ضرر و خسران او شده و او را فرود آورده است نه آنکه بالا برده باشد، و چون اسلام شخص را بالا برد و فرود نیاورد پس باید از کافر ارث ببرد».

۵۷۲۳ - و موسی بن بکر، از عبد الرحمن بن اوعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمیبرند. ما از ایشان ارث میبریم، و ایشان از ما ارث نمیبرند، زیرا خداوند عز و جل بوسیله اسلام جز عزت بر ما نیفزوده است.

شرح: «مشهور آنستکه کفار و لو اهل دو ملت باشند از یکدیگر ارث می برند، یعنی یهودی از نصرانی، و نصرانی از یهودی، و این روایت دلالت بر عدم ارث آنها از یکدیگر می کند، و فقها آنها را حمل بر نفی توارث میان مسلم و کافر از جانبین کرده اند».

۵۷۲۴ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمُسْلِمُ يَحْجُبُ الْكَافِرَ وَيَرِثُهُ، وَالْكَافِرُ لَا يَحْجُبُ الْمُؤْمِنَ وَلَا يَرِثُهُ».

۵۷۲۵ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلَادٍ [الْحَنَاطِ] قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْمُسْلِمُ يَرِثُ امْرَأَتَهُ الذَّمِّيَّةَ، وَهِيَ لَا تَرِثُهُ».

۵۷۲۶ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْخَزَّازِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ وَالْمُسْلِمُ أَنْ يَرِثَ الْكَافِرَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْلِمُ قَدْ أَوْصَى الْكَافِرَ بِشَيْءٍ».

۵۷۲۷ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَا يَرِثُ الْيَهُودِيُّ وَالتَّضْرَانِيُّ الْمُسْلِمِينَ، وَيَرِثُ

و شرط توارث کفار را از هر ملت که باشند عدم داشتن وارث مسلمان بغير از امام و حاکم دانند».

۵۷۲۴ - و حسن بن محبوب، از حسن بن صالح از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: مسلمان در برابر کافر حاجب میشود، و از او ارث میبرد، و کافر نه حاجب مسلمان میشود، و نه از او ارث میبرد. شرح: «فقهاء ضامن جریره کافرا اگر مسلمان باشد وارث کافر و حاجب» وارث کافر دانند».

۵۷۲۵ - و حسن بن محبوب، از ابی ولاد [حناط] روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: مسلمان از زنی ذمی خود ارث میبرد، ولی آن زن از او ارث نمیبرد.

۵۷۲۶ - و حسن بن علی خزاز، از احمد بن عائد، از ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کافر از مسلمان ارث نمیبرد، و مسلمان را میرسد که از کافر ارث ببرد، مگر آنکه مسلمان چیزی را برای کافر وصیت کرده

(۱) مراد از «حاجب» مانع است یعنی مانع میشود کافرا از بردن ارث و مسلمان چه نزدیک باشد و چه دور و متوق چه کافر باشد و چه مسلمان.

الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودِيَّ وَالنَّضْرَانِيَّ».

۵۷۲۸ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ مَاتَ وَلَهُ أُمُّ نَضْرَانِيَّةٌ وَلَهُ زَوْجَةٌ وَوَلَدٌ مُسْلِمُونَ، فَقَالَ: إِنْ أَسْلَمَتِ أُمُّهُ قَبْلَ أَنْ يُقَسَمَ مِيرَاثُهُ أُعْطِيَتْ السُّدُسَ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ إِمْرَأَةٌ وَلَا وَلَدٌ وَلَا وَارِثٌ لَهُ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أُمُّهُ نَضْرَانِيَّةٌ وَقَرَابَتُهُ نَضَارِيٌّ مِمَّنْ لَهُمْ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْلَمَتِ أُمُّهُ فَإِنَّ جَمِيعَ مِيرَاثِهِ لَهَا، وَإِنْ لَمْ تُسَلِّمْ أُمُّهُ وَأَسْلَمَ بَعْضُ قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَهُ سَهْمٌ فِي الْكِتَابِ فَإِنَّ مِيرَاثَهُ لَهَا، وَإِنْ لَمْ يُسَلِّمْ مِنْ قَرَابَتِهِ أَحَدًا فَإِنَّ مِيرَاثَهُ لِلْإِمَامِ».

باشد.

شرح: «حمل شده بر کافر یکه محارب نباشد، و الا وصیت برای کافر محارب موادات محسوب میشود و حرام خواهد بود».

۵۷۲۷ - و عاصم بن حمید، از محمد بن قیس روایت کرده است، که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: یهودی و نصرانی از مسلمین ارث نمیبرند، و مسلمین از یهودی و نصرانی ارث میبرند.

۵۷۲۸ - و حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درباره مرد مسلمان سوال کردم که وفار یافته است، و مادری نصرانی، و همسری و فرزندان مسلمان از او بجای مانده اند، فرمود: اگر مادرش پیش از آنکه میراثش قسمت شود اسلام آورد سدس ترکه به او داده میشود.

گفتم: پس اگر زنی و فرزندی و وارثی که در کتاب سهمی برای ایشان تعیین شده است، از جمع مسلمین نداشته باشد، و مادرش و خویشاوندانش همگی نصرانی و از آنان باشند که اگر مسلمان میبودند در کتاب سهمی میداشتند، در این صورت میراث او برای کیست؟ فرمود: اگر مادرش اسلام بیاورد همگی میراثش متعلق به او است.

و اگر مادرش اسلام نیاورد و یکی از آن خویشاوندانش که در کتاب خدا سهمی

۵۷۲۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ أَوْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ نَصْرَانِيٍّ مَاتَ وَ لَهُ ابْنُ أَخٍ مُسْلِمٍ، وَ ابْنُ أُخْتِ مُسْلِمٍ وَ لِلنَّصْرَانِيِّ أَوْلَادٌ وَ زَوْجَةٌ نَصَارِيٌّ، فَقَالَ: أَرَى أَنْ يُعْطَى ابْنُ أُخِيهِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثِي مَا تَرَكَ، وَ يُعْطَى ابْنُ أُخْتِهِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثُ مَا تَرَكَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ لَدَا صِغَارٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ وَ لَدَا صِغَارٍ فَإِنَّ عَلَى الْوَارِثِينَ أَنْ يُنْفِقُوا عَلَى الصِّغَارِ مِمَّا وَرِثُوا عَنْ آبِيهِمْ حَتَّى يُدْرِكُوا، قِيلَ لَهُ: كَيْفَ يُنْفِقَانِ عَلَى الصِّغَارِ؟ فَقَالَ: يُخْرِجُ وَارِثُ الثَّلَاثِينَ ثَلَاثِي الثَّفَاقَةِ وَ يُخْرِجُ وَارِثُ الثَّلَاثِ ثَلَاثُ الثَّفَاقَةِ فَإِذَا أَدْرَكُوا قَطَعُوا الثَّفَاقَةَ عَنْهُمْ، قِيلَ لَهُ: فَإِنْ أَسْلَمَ أَوْلَادُهُ وَ هُمْ صِغَارٌ؟ فَقَالَ: يُدْفَعُ مَا تَرَكَ أَبُوهُمْ إِلَى الْإِمَامِ حَتَّى يُدْرِكُوا فَإِنْ أَمَمُوا عَلَى الْإِسْلَامِ إِذَا أَدْرَكُوا دَفَعَ الْإِمَامُ

دارند، به اسلام بگروند، میراث او برای همین خویشاوند است. و اگر هیچیک از ایشان اسلام نیاورد میراثش برای امام است.

شرح: «سزاوار است که خویشان سببی را جزء خویشان و اقربای او قرار داد، چنانکه زن و شوهر باشند».

۵۷۲۹ - وَ حَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، مِنْ مَخْبُوبٍ، مِنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ؛ يَا مَالِكَ بْنَ أَعْيَنَ رَوَيْتَ كَرْدَةً اسْت، كَمَا فِي: مِنْ إِمَامِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رِبَابَةِ تَرْسَاتِي سَوَالِ كَرْدَمِ كَمَا مَرَدَه اسْت، فِي حَالِيكَه بَرَادِرِ زَادَه اِي مُسْلِمَان، وَ خَوَاهِرِ زَادَه اِي مُسْلِمَان بَجَايِ كَزَادَه وَ آن نَصْرَانِي اَوْلَادِ وَ هَمْسَرِي نَصْرَانِي نِيَز دَارِد، اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: رَأَى مِنْ اِيْنَسْت كَمَا دُو ثَلَاثِ تَرْكَه رَا بِيْسَرِ بَرَادِرِ مُسْلِمَانِش وَ ثَلَاثِ اَن رَا بِيْسَرِ خَوَاهِرِ مُسْلِمَانِش بَدَهْنَد، وَ اِيْن فِي صَوْرَتِيْسْت كَمَا فَرَزَنْدِ صَغِيْرِي نَدَاشْتَه بِاَشْد، زِيْرَا فِي اِيْن صَوْرَتِ اَن دُو وَارِثِ مَكْلَفَنْد كَمَا اَز اَن مَالِ كَمَا اَز بِيْدِرِ صِغَارِ بَه اَرِثِ بَرْدَه اَنْد فِي تَأْمِيْنِ اَمُوْرِ مَعِيْشَتِ اِيْشَانِ صَرَفِ كَنْنَد، تَا اَنْگَاَه كَمَا بِحَدِّ بَلُوْغِ بَرَسَنْد، فِي اِيْن هَنْگَامِ فِي رِبَابَةِ كَيْفِيْتِ صَرَفِ مَالِ بَرِ صِغَارِ اَز اِمَامِ سَوَالِ كَرْدَنْد. حَضْرَتِ فَرَمُود: وَارِثِ دُو ثَلَاثِ مَالِ دُو ثَلَاثِ مَخْرَجِ رَا بَرِ عَهْدَه مِيْگِيْرَد، وَ وَارِثِ يَكِ ثَلَاثِ اَن يَكِ ثَلَاثِ اَز مَخْرَجِ رَا مَتَقَبَلِ مِيْشُوْد، بَسِ زَمَانِيْكَه صِغَارِ بَالِغِ شَدَنْد، اَن مَخْرَجِ رَا اَز اِيْشَانِ قَطْعِ مِيْكَنْنَد، كَفْتَنْد: بَسِ اِگَرِ اَوْلَادِ او فِي هَمَانِ دُوْرَانِ كُوْدِ كِي اِسْلَامِ بِيَاوَرَنْد؟ فَرَمُود: فِي اِيْنِ صَوْرَتِ تَرْكَةِ بِيْدِرِشَانِ فِي اِخْتِيَارِ اِمَامِ قَرَارِ دَاَدَه مِيْشُوْد، تَا زَمَانِيْكَه بَالِغِ شُوْنَد، بَسِ اِگَرِ بَعْدِ اَز بَلُوْغِ فِي

میراثه إلیهم، و إن لم یتموا علی الإسلام إذا أدرکوا دفع الإمام میراثه إلی ابن أخیه و إلی ابن أخیه المسلمین، یدفع إلی ابن أخیه ثلث ما ترک و یدفع إلی ابن أخیه ثلث ما ترک.»

۵۷۳۰ - وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَصْرَانِيٌّ أَسْلَمَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى النَّصْرَانِيَّةِ ثُمَّ مَاتَ» قَالَ: مِيرَاثُهُ لِوَلَدِهِ النَّصْرَانِيِّ، وَ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ ثُمَّ مَاتَ؟ قَالَ: مِيرَاثُهُ لِوَلَدِهِ الْمُسْلِمِينَ.»

بَاب

* (میراث الممالیک) *

۵۷۳۱ - رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي الرَّجُلِ الْخَرَّيْمُوتُ وَ لَهُ أُمٌّ مَمْلُوكَةٌ، قَالَ: تُشْتَرَى مِنْ مَالِ ابْنَيْهَا، ثُمَّ تُعْتَقُ، ثُمَّ

مسلمانی استوار مانندند، امام میراثشان را به ایشان تحویل میدهد، و اگر در مسلمانی استوار نماندند، امام میراث او را پسر برادر و پسر خواهرش که هر دو مسلمانند تحویل میدهد. بر اینگونه که دو ثلث آنرا پسر برادرش، و یک ثلث را پسر خواهرش می بخشد.

شرح: «یعنی خواهر و برادر پدري یا ابوینی. و باید دانست که بدین خبر با اینکه صحیح الاسناد است اشکالاتی شده است که در این مختصر مجال ذکر آن نیست به نسخه اصل عربی که در چهار مجلد بطبع رسیده ج ۴ ص ۳۳۸ مراجعه شود.»

۵۷۳۰ - و ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده است، که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که: ترسانی اسلام آورده و آنگاه بنصرانیت بازگشته، و پس از آن مرده است، امام فرمود: میراثش برای فرزندان نصرانی او است گفتم. و مسلمانی که نصرانی شود و پس از آن بمیرد؟ فرمود میراثش برای فرزندان مسلمان او است.

بَاب مِيرَاثِ بَرْدِگَانِ

۵۷۳۱ - مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که

تُورَّثُ».

۵۷۳۲ - وَرَوَى حَنَاؤُ بْنُ سَدِيرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَاتَ مَوْلَى لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: انظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ لَهُ وَاثِرًا؟ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ لَهُ ابْنَتَيْنِ بِالْإِمَامَةِ مَمْلُوكَتَيْنِ فَاشْتَرِيَهُمَا مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ، ثُمَّ دَفَعْ إِلَيْهِمَا بَقِيَّةَ الْمِيرَاثِ».

۵۷۳۳ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَيَتْرُكُ ابْنًا مَمْلُوكًا قَالَ: يُشْتَرَى ابْنُهُ مِنْ مَالِهِ فَيُعْتَقُ وَيُورَّثُ مَا بَقِيَ».

۵۷۳۴ - وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ وَلَهُ امْرَأَةٌ مَمْلُوكَةٌ اشْتَرَاهَا مِنْ مَالِهِ فَأَعْتَقَهَا ثُمَّ وَرَّثَهَا».

بمیرد، در حالی که مادری برده داشته باشد میفرمود: او را از محلی مالِ پسرش میخرند، و آزاد میکنند، و پس از آن او را در مقام وارث قرار میدهند.

۵۷۳۲ - وَحَنَاؤُ بْنُ سَدِيرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كَرْدَه است که فرمود: مولائی از امیرالمؤمنین وفات یافت، پس فرمود: بنگرید که آیا وارثی برای او می یابید؟ گفتند: او در پیمانه دو دختر، برده دارد، و امام علیه السلام از محلی مالِ متوفی آندو را خرید، و آنگاه بقیه میراث را به ایشان پرداخت.

۵۷۳۳ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ كَرْدَه است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که بمیرد، و پسری برده بجای گذارد، امام فرمود: پسر او از محلی مالش خریده و آزاد میشود، و مابقی ترکه را به ارث میبرد.

۵۷۳۴ - وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ وَلَهُ امْرَأَةٌ مَمْلُوكَةٌ اشْتَرَاهَا مِنْ مَالِهِ فَأَعْتَقَهَا ثُمَّ وَرَّثَهَا».

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام چون مردی میمرد، و زن برده ای داشت، آن زن را از محلی مالِ او میخرید، و آزاد میساخت، و آنگاه او را از ارث بهره میداد.

۵۷۳۵ - وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْ ادَّعَى عَبْدَ إِنْسَانٍ وَ زَعَمَ أَنَّهُ ابْنُهُ أَنَّهُ يُعْتَقُ مِنْ مَالِ الَّذِي ادَّعَاهُ فَإِنْ تُوَفِّيَ الْمُدَّعِي وَ قَسِمَ مَالُهُ قَبْلَ أَنْ يُعْتَقَ الْعَبْدُ فَقَدْ سَبَقَهُ الْمَالُ، وَإِنْ أُعْتِقَ قَبْلَ أَنْ يُقَسَمَ مَالُهُ فَلَهُ نَصِيبُهُ مِنْهُ».

۵۷۳۶ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَخْبُوبٍ، عَنْ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ أُمٌّ وَ لِدٌ فَمَاتَ وَ لَدَّهَا مِنْهُ فَرَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ فَأَوْلَدَهَا ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ مَاتَ فَرَجَعَتْ إِلَى سَيِّدِهَا فَلَهُ أَنْ يَطَّأَهَا قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِهَا؟ قَالَ: لَا يَطَّأَهَا حَتَّى تَعْتَدَّ مِنَ الزَّوْجِ الْمَيِّتِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ يَطَّأَهَا بِالْمِلْكِ مِنْ غَيْرِ نِكَاحٍ، قُلْتُ: فَوَلَدَهَا مِنَ الزَّوْجِ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ تَرَكَ مَالاً اشْتَرِي

۵۷۳۵ - و عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کسی که نسبت بغلام کسی ادعائی اقامه می کرد، و می پنداشت که آن غلام پسر او است، قضاوت فرمود که آن غلام با بهای تأمین شده از مالی مدعی آزاد میشود، و در اینصورت اگر مدعی وفات یافت، و مال او پیش از آنکه غلام آزاد شود قسمت شد، مال بر او سبقت گرفته و فرصت بهره گرفتن از سهم الارث را از او ربوده است، ولی اگر غلام پیش از آنکه مال قسمت شود آزاد شد، غلام آزاد شده از ترکه مدعی بهره مند میگردد.

۵۷۳۶ - و حسن بن محبوب، از وهب بن عبدربه روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که ام و لدی داشته، ولی فرزندی که آن زن از آن مرد داشته مرده است، و پس از آن ام و لد را با مردی تزویج کرده، و آن مرد فرزندی به او داده، و پس از آن مرده است، و زن بصاحب اصلیش بازگشته است، در اینصورت آیا اینمرد میتواند که پیش از ازدواج با او مقاربت کند؟ امام فرمود: نمیتواند با او مقاربت کند مگر بعد از آنکه آن زن چهار ماه و ده روز عده وفات شوهر متوفی را برگزار نماید، ولی پس از انقضای عده میتواند از طریق مالکیت، نه از طریق نکاح با او مقاربت کند. گفتم: پس وضع فرزندی که از آن شوهر آورده چه میشود؟ فرمود: اگر آن شوهر مالی بجای نهاده باشد، آن فرزند از محل آن مال از صاحبش خریده و آزاد میشود، و از ترکه پدرش ارث میبرد. گفتم: پس اگر آن شوهر

مِنَهُ بِالْقِيَمَةِ فَأَعْتِقَ وَوَرَّثَ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَدْعُ مَا لَمْ يَدْعُ؟ قَالَ: فَهُوَ مَعَ أُمِّهِ كَهَيْئَتِهَا».

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : جَاءَ هَذَا الْخَبْرُ هَكَذَا فَسُقْتُهُ لِقُوَّةِ إِسْنَادِهِ وَالْأَصْلُ عِنْدَنَا أَنَّهُ إِذَا كَانَ أَحَدُ الْأَبَوَيْنِ حُرًّا فَالْوَلَدُ حُرٌّ، وَقَدْ يَصْدُرُ عَنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلَفْظِ الْإِخْبَارِ مَا يَكُونُ مَعْنَاهُ الْإِنْكَارَ وَالْحِكَايَةَ عَنِ قَائِلِيهِ.

۵۷۳۷ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَابٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعَبْدُ لَا يُورَثُ، وَالطَّلِيقُ لَا يُورَثُ».

۵۷۳۸ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ بْنِ بَرْزَجٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دُرَّاجٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَا يَتَوَارَثُ الْخُرُّ وَالْمَمْلُوكُ».

مائی بجای نگذاشته باشد؟ فرمود: در اینصورت حکم او حکم مادر او است.

شرح: «ام ولد کنیزی است که از صاحبش دارای اولاد شود».

مصنف این کتاب - رحمه الله - گوید: این خبر، همینگونه آمده است، و من آنرا بعلمت قوت اسنادش در اینجا آوردم، و اصل نزد ما اینست که چون یکی از والدین آزاد باشد. فرزند آزاد است. و گاهی مطلبی از ناحیه امام باللفظ اخبار صادر میشود، که معنی آن انکار و حکایت از قائلین آنست.

شرح: «این خبر دلالت دارد که فرزند مانند مادرش مملوک است، و این ممکن است مثلاً هرگاه صاحب کنیز هنگام عقد او با شخص شوهر شرط کرده باشد که فرزند رِقّ باشد. و یا مرد رِقّ باشد و پس از جهل زوجه آزاد شود و مالی بدست آورد».

۵۷۳۷ - و حسن بن محبوب، از علی بن رباب روایت کرده است که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود: غلام ارث نمیرد، و طلیق ارث نمیرد.

شرح: «در کافی در هر دو موضع «لَا يَرِثُ» آمده و ترجمه مطابق کافی شده است، و بنا بر متن (که بصیغه تفعیل مجهول خوانده شود) معنایش آنستکه او را ارث نمی دهند. و طلیق یا مطلقه بانته است و یا اسیر آزاد شده، و بعید نیست مراد بطلاق کافر باشد زیرا بیشتر طلقاء کافر بودند».

۵۷۳۸ - و محمد بن اسماعیل بن بزيع، از منصور بن یونس بزرج، از جمیل بن

درّاج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود:

۵۷۳۹ - وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَّارٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ أَبِي بَانَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَمْلُوكِ وَالْمَمْلُوكَةِ هَلْ يَتَّجِبَانِ إِذَا [۱] لَمْ يَرْتَا؟ قَالَ: لَا».

* (بَابُ مِيرَاثِ الْمَكَاتِبِ) *

۵۷۴۰ - رَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «مَكَاتِبُ اشْتَرَى نَفْسَهُ وَخَلَّفَ مَالًا قِيَمَتُهُ مِائَةٌ أَلْفٍ دِرْهَمٍ، وَلَا وَارِثَ لَهُ مِنْ يَرِثُهُ؟ فَقَالَ: يَرِثُهُ مَنْ يَلِي جَرِيرَتَهُ، قُلْتُ: وَمَنْ الضَّامِنُ لِجَرِيرَتِهِ؟ قَالَ: الضَّامِنُ لِجَرَائِرِ الْمُسْلِمِينَ».

۵۷۴۱ - وَ فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ -

آزاد و برده از یکدیگر ارث نمیبرند.

شرح: «شیخ در تهذیب گفته است: زیرا مملوک مالک نیست تا ارثی گذارد، و آزاد از او ارث ببرد، و او از آزاد ارث نبرد تا مادامیکه جز او کسی آزادی را متوقی نداشته باشد، و در صورت وجود غیر، برده هرگز از آزاد ارث نبرد».

۵۷۳۹ - وَعَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَّارٍ، از فضاله، از ابان، از فضل بن عبدالمملک روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره غلام و کنیز سؤال کردم که آنهاکه ارث نمیبرند حاجب دیگری میشوند؟ فرمود: نه.

شرح: «مراد آنستکه اگر پسر پسر آزاد شده بود و پدرش مملوک بود اگر جدش وفات یافت فرزند مملوک او حاجب نوه او میشود یا نه».

بَابُ مِيرَاثِ مَكَاتِبِ

۵۷۴۰ - يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم: مکاتبی خود را بازخریده و مالی به ارزش صد هزار درهم بجای نهاده است، و وارثی ندارد، در اینصورت چه کسی از او ارث میبرد؟ فرمود: ارث او را کسی میبرد که مولای جرائر او شده است، پرسیدم: چه کسی ضامن جریره اوست؟ فرمود آنکه ضامن جرائر مسلمین است.

شرح: «خبر دلالت دارد بر اینکه مکاتب سائبه است و امام وارث اوست».

۵۷۴۱ - وَ فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، از یکی از اصحاب ما از امام صادق

عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّ رَجُلًا كَاتَبَ مَمْلُوكَهُ وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ مِيرَاثَهُ لَهُ، فَرَفِعَ ذَلِكَ إِلَى
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْطَلَ شَرْطَهُ، وَقَالَ: شَرَطَ اللَّهُ قَبْلَ شَرْطِكَ».

۵۷۴۲ - وَرَوَى عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَكَاتِبِ مَاتٍ وَآلِهِ مَالٌ،
فَقَالَ: يُحْسَبُ مَالُهُ بِقَدْرِ مَا أُغْتِقَ مِنْهُ لِيُورَثِيهِ، وَبِقَدْرِ مَا لَمْ يُغْتَقَ يُحْسَبُ لِأَرْبَابِهِ
الَّذِينَ كَاتَبُوهُ مِنْ مَالِهِ».

۵۷۴۳ - وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمَكَاتِبُ يَرِثُ وَيُورَثُ عَلَى قَدْرِ مَا أَدَّى».

۵۷۴۴ - وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ
سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَاضٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

علیه السلام آمده است که مردی با غلام خود مکاتبه نمود، و با او شرط کرد که
میراثش برای او باشد، پس چون این داستان بمحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معروض
شد، شرط اول او را ابطال کرد، و فرمود: شرط خدا مقدم بر شرط تو است.
شرح: «مشهور آنست که ولاء قابل خرید و فروش و بخشش و شرط معاملات
نیست».

۵۷۴۲ - وَعَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، از محمد بن قیس از امام ابوجعفر باقر علیه السلام
روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مکاتبی که مرده و مالی
بجای نهاده بر اینگونه حکم فرمود که: مال او بنسبت بخشی از وجود او که آزاد شده
است بحساب ورثه اش گذاشته میشود، و بنسبت آن بخش که هنوز آزاد نشده است
بحساب صاحبانش که با او مکاتبه کرده اند احتساب میگردد.

۵۷۴۳ - وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود: مکاتب به اندازه مبلغی که از بابت مکاتبه پرداخته
است ارث میبرد، و از سوی او ارث برده میشود.

۵۷۴۴ - وَاحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدٍ در روایت خود گفته است که
محمد بن سماعه، از عبدالحمید بن عواض، از محمد بن مسلم از امام ابوجعفر باقر
علیه السلام برای من حدیث کرد که آن امام درباره مکاتبی که بخشی از قرارداد

قال: «فِي الْمُكَاتَبِ يُكَاتَبُ فَيُؤَدِّي بَعْضَ مَكَاتَبِهِ ثُمَّ يَمُوتُ وَيَتْرُكُ ابْنًا وَيَتْرُكُ مَالًا أَكْثَرَ مِمَّا عَلَيْهِ مِنَ الْمَكَاتَبِ، قَالَ: يُؤْفَى مَوَالِيهِ مَا بَقِيَ مِنْ مَكَاتَبِهِ، وَمَا بَقِيَ فَلِوَلَدِهِ».

* (بَابُ مِيرَاثِ الْمَجُوسِ) *

الْمَجُوسُ يَرِثُونَ بِالنِّسَبِ وَلَا يَرِثُونَ بِالنِّكَاحِ الْفَاسِدِ، فَإِنْ مَاتَ مَجُوسِيٌّ وَتَرَكَ أُمَّةً وَهِيَ أُخْتُهُ وَهِيَ امْرَأَتُهُ فَالْمَالُ لَهَا مِنْ قَبْلِ أَنَّهَا أُمٌّ وَلَيْسَ لَهَا مِنْ قَبْلِ أَنَّهَا أُخْتُ وَأَنَّهَا زَوْجَةٌ شَيْءٌ.

۵۷۴۵ - وَفِي رِوَايَةِ السَّكُونِيِّ «أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يُورِثُ الْمَجُوسِيَّ إِذَا تَزَوَّجَ بِأُمَّهِ وَبِأَخْتِهِ وَبِابْنَتِهِ مِنْ وَجْهَيْنِ: مِنْ وَجْهِ أَنَّهَا أُمُّهُ، وَمِنْ وَجْهِ أَنَّهَا زَوْجَتُهُ». وَلَا أُقْبَلُ

مکاتبه اش را پردازد، و پس از آن در گذرد، و پسری و مالی بیش از دینی که از بابت مکاتبه بر ذمه دارد بر جای گذارد، فرمود: آنچه از بابت مکاتبه بدهکار است بموالیش تأدیه میشود، و مابقی بفرزندش تعلق میگیرد.

باب میراث مجوس

مجوس از رهگذر نسب ارث میبرند، ولی از رهگذر نکاح فاسد ارث نمیبرند، و بنابراین اگر مردی مجوسی بمیرد، و مادرش را که خواهر و زن او نیز هست بجای گذارد، ترکه او بزنش از جهت مادر بودنش تعلق میگیرد، ولی از جهت خواهری و همسری بهره ای ندارد.

شرح: «میراث مجوس چنانکه با آنان شرط شده باشد که به احکام اسلام ملتزم باشند ذکرش فائده دارد، و الا نتیجه ای بر آن متصور نیست مگر اینکه بقاضی شرع مرافعه آورند، و در این صورت مسأله اختلافی است پاره ای گفته اند: به نسب صحیح و فاسدش ارث برند، و اما بسبب بصحیحش ارث برند نه فاسدش، و برخی گفته اند: به سبب و نسب صحیح فقط ارث برند نه فاسد آن، بعضی گفته اند، بسبب و نسب صحیح و فاسدش ارث خواهند برد».

۵۷۴۵ - و در روایت سکونی آمده است که: علی علیه السلام مرد مجوسی را هر گاه با مادر و خواهر، و دختر خود ازدواج کرده بود، از دو جهت ارث می بخشید: یکجهت آنکه آن زن مادر او است، و دیگر آنکه همسر او است.

بِمَا يَتَقَرَّدُ السُّكُونِي بِرِوَايَتِهِ.

فَإِنْ تَرَكَ أُمَّهُ وَهِيَ أُخْتُهُ، وَابْنَتُهُ فَلِلْأُمِّ السُّدُسُ، وَ لِلْإِبْنَةِ النِّصْفُ، وَمَا بَقِيَ يُرَدُّ عَلَيْهِمَا عَلَى قَدْرِ أَنْصِبَائِهِمَا، وَ لَيْسَ لَهَا مِنْ قَبْلِ أَنَّهَا أُخْتُ شَيْءٍ لِأَنَّ الْإِخْوَةَ لَا يَرِثُونَ مَعَ الْأُمِّ.

فَإِنْ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَهِيَ أُخْتُهُ وَهِيَ امْرَأَتُهُ فَلَهَا النِّصْفُ مِنْ قَبْلِ أَنَّهَا ابْنَتُهُ، وَ الْبَاقِي رَدُّ عَلَيْهَا، وَ لَا تَرِثُ مِنْ قَبْلِ أَنَّهَا أُخْتُ وَ أَنَّهَا امْرَأَةٌ شَيْئاً.

فَإِنْ تَرَكَ أُخْتَهُ وَهِيَ امْرَأَتُهُ، وَ أَخَا فَالْمَالُ بَيْنَهُمَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، وَ لَا تَرِثُ مِنْ قَبْلِ أَنَّهَا امْرَأَتُهُ شَيْئاً، وَ هَذَا الْبَابُ كُلُّهُ عَلَى هَذَا الْمَثَالِ.

فَإِنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيٌّ ابْنَتَهُ فَأَوْلَادُهَا ابْنَتَيْنِ، ثُمَّ مَاتَ فَإِنَّهُ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ فَالْمَالُ بَيْنَهُنَّ بِالسُّوِّيَّةِ، فَإِنْ مَاتَتْ إِحْدَى الْإِبْنَتَيْنِ فَإِنَّهَا تَرَكَتْ أُمَّهَا الَّتِي هِيَ أُخْتُهَا لِأَبِيهَا، وَ تَرَكَتْ أُخْتُهَا لِأَبِيهَا وَ أُمَّهَا فَالْمَالُ لِأُمَّهَا الَّتِي هِيَ أُخْتُهَا لِأَبِيهَا

و من به آنچه سکونی در روایت آن منفرد است فتویٰ نمیدهم.

و اگر مادرش را که خواهرش نیز هست، و دخترش را بجای گذارد، سدس ترکه اش برای مادر، و نصف آن برای دختر او است، و مابقی مال بنسبت سهم آندو به ایشان مردود میشود، ولی مادر از جهت اینکه خواهر متوفی بوده است چیزی نمبرد، زیرا برادر و خواهرها با بودن مادر ارث نمبرند.

و اگر دخترش را که خواهر و همسرش نیز هست بجای گذارد، نصف ترکه برای او است، و این بدان جهت است که او دختر متوفی بوده، و بقیه مال ردأ به او داده میشود، ولی از جهت خواهری و همسری چیزی به او تعلق نمیگیرد.

و اگر خواهرش را که همسرش نیز هست، و برادرش را بجای گذارد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» بین آندو تقسیم میشود. و آن خواهر از جهت همسر بودن چیزی نمبرد، و این باب همگی فروع و شقوقش بر همین منوالست.

و اگر مردی مجوسی دختر خود را بهمسری بگیرد، و از او دو دختر بیاورد، و آنگاه بمیرد، در حقیقت او سه دختر بجای نهاده است، و از اینرو مال بالسُّوِّيَّةِ بین آن سه قسمت میشود و اگر یکی از دو دختر بمیرد، در واقع مادرش را که خواهر پدري او است، و خواهر ابونیش را بجای نهاده است، و بنابراین ترکه او بمادرش که خواهر

لِأَنَّه لَيْسَ لِلْإِخْوَةِ مَعَ الْوَالِدَيْنِ مِيرَاثٌ.

فَإِنْ مَاتَتِ ابْنَةُ الْإِبْنَةِ بَعْدَ مَوْتِ الْآبِ فَإِنَّهَا تَرَكَتْ أُمَّهَا وَهِيَ أُخْتُهَا لِأَيِّهَا
فَالْمَالُ لِلْأُمِّ مِنْ جِهَةِ أُمَّهَا أُمَّ، وَلَيْسَ لَهَا مِنْ جِهَةِ أُمَّهَا أُخْتُ شَيْءٌ.
فَإِنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيٌّ ابْنَتَهُ فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةٌ ثُمَّ تَزَوَّجَ ابْنَتَهُ ابْنَتَهُ فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةٌ ثُمَّ
مَاتَ فَالْمَالُ بَيْنَهُمْ أَثْلَاثًا، فَإِنْ مَاتَتِ الْأُولَى الَّتِي كَانَ تَزَوَّجَهَا فَالْمَالُ لِابْنَتِهَا
وَهِِيَ الْوَسْطَى، فَإِنْ مَاتَتِ الْوَسْطَى بَعْدَ مَوْتِ الْآبِ فَلِأُمَّهَا وَهِِيَ الْعُلْيَا السُّدْسُ وَ
لِابْنَتِهَا وَهِِيَ السُّفْلَى النُّصْفُ وَمَا بَقِيَ رَدُّ عَلَيْهِمَا عَلَى قَدَرِ أَنْصِبَانِهِمَا، فَإِنْ
كَانَتِ الَّتِي مَاتَتْ هِيَ السُّفْلَى وَبَقِيَتِ الْعُلْيَا فَالْمَالُ كُلُّهُ لِأُمَّهَا وَهِِيَ الْوَسْطَى وَ
سَقَطَتِ الْعُلْيَا لِأَنَّهَا أُخْتُ وَهِيَ جَدَّةٌ، وَلَا مِيرَاثَ لِلْأُخْتِ مَعَ الْأُمِّ.
فَإِنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيٌّ ابْنَتَهُ فَأَوْلَادُهَا ابْنَتَيْنِ ثُمَّ تَزَوَّجَ إِحْدَيْهُمَا فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةٌ، ثُمَّ

پدری او است تعلق میگیرد، زیرا با وجود والدین برادران و خواهران ارث نمیبرند.
و اگر دخترِ دختر بعد از مرگ پدر بمیرد، او مادرش را که خواهرِ پدری او است
بجای نهاده است، و ترکه اش برای مادرش از جهتِ مادر بودنِ او است، ولی از جهتِ
خواهر بودن چیزی به او تعلق نمیگیرد. *مترجم: کامیاب علوم اسلامی*
و اگر مردی مجوسی با دخترش ازدواج کند، و آن دختر برای او دختری بیاورد، و
آنگاه دخترِ دخترش را بهمسری بگیرد، و او نیز دختری برایش بیاورد، و پس از آن
مرد مجوسی بمیرد، در اینصورت هر یک از آنها یک ثلث از ترکه را به ارث میبرد، پس
اگر اولین دختری که مجوسی با او ازدواج کرده است بمیرد، مال بدخترش یعنی دختری
وسطی میرسد، و اگر دخترِ وسطی بعد از مرگ پدرش بمیرد سدس مال بمادرش یعنی
بدخترِ اولی و نصفِ آن بدخترِ سومی یعنی آخرین میرسد، و باقی بحساب سهام این دو میان
ایشان به عنوان رَدّ توزیع، و اگر آنکه مرده سومین باشد و دخترِ اول بجای مانده باشد همگی مال
بمادرش یعنی بدخترِ وسطی میرسد، و دخترِ اولی ساقط میشود، زیرا که او از یکسو
خواهر و از دیگر سو جدّه است، و در صورتِ بودنِ مادر، خواهر میراثی ندارد.

و اگر مردی مجوسی با دخترِ خود ازدواج کند، و دو دختر از او بیاورد، و آنگاه
یکی از آنها را بزوجیت بگیرد و این یک برای او دختری بیاورد، سپس آن مرد
بمیرد، مال در میان ایشان بچهار قسم مساوی قسمت میشود، و از طریق تزویج چیزی

مَاتَ فَإِنَّ الْمَالَ بَيْنَهُنَّ أَرْبَاعاً وَكَيْسَ لَهْرٍ مِنْ طَرِيقِ التَّرْوِيجِ شَيْءٌ، فَإِنْ مَاتَتْ
الْإِبْنَةُ الَّتِي تَزَوَّجَهَا أُخِيراً فَإِنَّهَا إِنَّمَا تَرَكَتْ ابْنَتَهَا وَأُمَّهَا وَأُخْتَهَا الَّتِي هِيَ جَدَّتُهَا
فَلَا بِنْتَيْهَا النَّصْفُ، وَلَا مَتَاهَا السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ رَدُّ عَلَيْهِمَا عَلَى قَدْرِ أَنْصَابِهِمَا، وَ
لَيْسَ لِلأُخْتِ الَّتِي هِيَ جَدَّةُ شَيْءٌ.

فَإِنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيٌّ بِأُمِّهِ فَأَوْلَدَهَا بِنْتاً، ثُمَّ تَزَوَّجَ بِالْإِبْنَةِ فَأَوْلَدَهَا ابْناً ثُمَّ مَاتَ،
فَلَأُمُّهُ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ الْإِبْنِ وَالْإِبْنَةِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، فَإِنْ مَاتَتْ
أُمُّهُ بَعْدَهُ فَالْمَالُ لِابْنَتِهَا الَّتِي تَزَوَّجَهَا الْمَجُوسِيٌّ وَلَيْسَ يُولَدُ ابْنَتَهَا شَيْءٌ مَعَ الْإِبْنَةِ،
فَإِنْ لَمْ تَمُتْ أُمُّهُ وَلَكِنْ مَاتَتْ ابْنَتُهُ الْأُولَى بَعْدَ الْمَجُوسِيِّ فَلَأُمُّهَا الَّتِي هِيَ ابْنَةُ
الْمَجُوسِيِّ الْأُولَى السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَلِلْإِبْنِ، وَإِنْ مَاتَ الْإِبْنُ بَعْدَ مَوْتِ الْأَبِ وَأُمُّهُ
حَيَّةٌ وَأُمُّ الْمَجُوسِيِّ فِي الْحَيَاةِ فَالْمَالُ كُلُّهُ لِأُمِّهِ، وَلَيْسَ لِأُمِّ الْمَجُوسِيِّ شَيْءٌ.
فَإِنْ تَزَوَّجَ الْمَجُوسِيٌّ بِأُمِّهِ فَأَوْلَدَهَا ابْناً وَابْنَةً ثُمَّ إِنَّ ابْنَتَهُ أَيْضاً تَزَوَّجَ جَدَّةً وَهِيَ

به ایشان می‌رسد، پس اگر آن دختری که در مرحله اخیر با او ازدواج کرده است،
بمیرد، دخترش و مادرش و خواهرش را که جده دختر او است، از خود بجای نهاده
است، و در اینصورت نصف مال بدخترش، و سدس آن بمادرش می‌رسد، و مابقی آن
بنسبت سهامشان به ایشان مردود می‌گردد، و آن خواهر که جده است بهره‌ای ندارد.

پس اگر مردی مجوسی با مادر خود ازدواج کند، و دختری از او بیاورد، سپس با
آن دختر ازدواج کند، و پسری از او بیاورد، و آنگاه بمیرد، سدس مال برای مادرش،
و مابقی برای دختر و پسر است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» بین آندو
قسمت میشود. پس اگر مادرش بعد از او بمیرد، مال برای آن دختر است که مجوسی
با آن ازدواج کرده، و بابدون دختر، پسر دخترش بهره‌ای ندارد، ولی اگر مادرش نمیرد،
بلکه بعد از مجوسی دختر اولش بمیرد، در اینصورت سدس مال برای مادر او است که
وی مادر مجوسی است^(۱)، مابقی آن برای پسر است، و اگر بعد از مردن پدر پسر بمیرد، و
مادرش زنده باشد، و مادر مجوسی در قید حیات باشد، مال بطور کلی برای مادر او
است، و برای مادر مجوسی بهره‌ای نیست.

و اگر مرد مجوسی با مادرش ازدواج کند، و پسری و دختری از او بیاورد، سپس

(۱) در کلام سهوی روی داده و در عبارت متن غفلت شده، و در ترجمه صحت معنی رعایت گشته.

أُمُّ الْمَجُوسِيِّ فَأَوْلَدَهَا ابْنَةٌ ثُمَّ مَاتَ الْمَجُوسِيُّ فَلَأَمَّهُ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ ابْنِهِ وَابْنَتِهِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ مَاتَتْ أُمُّهُ بَعْدَهُ، فَالْمَالُ بَيْنَ ابْنِهَا وَابْنَتِهَا لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ لَمْ تَمُتْ أُمُّهُ وَلَكِنَّ الْعَلَامَ مَاتَ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهِ فَلَأَمَّهُ السُّدُسُ وَ لِابْنَتِهِ النِّصْفُ، وَمَا بَقِيَ رُدُّ عَلَيْهِمَا عَلَى قَدَرِ أَنْصَابِنِهِمَا، وَلَيْسَ لِأَخِيهِ شَيْءٌ.

فَإِنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيٌّ بِأُمِّهِ فَأَوْلَدَهَا ابْنًا وَابْنَةً ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَ بِأَخِيهِ فَأَوْلَدَهَا ابْنًا وَابْنَةً، ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِبْنَ أَيْضًا تَزَوَّجَ بِأَخِيهِ فَأَوْلَدَهَا ابْنًا وَابْنَةً ثُمَّ مَاتَ الْمَجُوسِيُّ، فَلَأَمَّهُ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ ابْنِهِ وَابْنَتِهِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ مَاتَ ابْنُهُ بَعْدَهُ فَلَأَمَّهُ السُّدُسُ وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ ابْنِهِ وَابْنَتِهِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ مَاتَ ابْنُ ابْنِهِ بَعْدَهُ فَلَأَمَّهُ السُّدُسُ، وَمَا بَقِيَ فَبَيْنَ ابْنِهِ وَابْنَتِهِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ، فَإِنْ مَاتَتْ أُمُّ الْمَجُوسِيِّ بَعْدَ مَا مَاتَ هُوَ لِأَنَّ الْمَالَ كُلَّهُ لِابْنَتِهَا وَسَقَطَ الْبَاقُونَ.

پسرش نیز با جدّه اش که مادر مجوسی است ازدواج کند و دختری بیاورد، سپس مجوسی بمیرد، در اینصورت سدس مال برای مادر او، و مابقی میان پسر و دختر او است که بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» بین ایشان قسمت میشود، پس اگر مادرش بعد از او بمیرد، مال بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان پسرش و دخترش قسمت میشود، پس اگر مادرش نمیرد، ولی پسر بعد از مرگ پدرش بمیرد، در این صورت سدس مال برای مادرش، و نصف آن برای دختر او است، و مابقی بنسبت سهام بین آن دو قسمت میشود، و خواهرش از آن مال بهره ای ندارد.

و اگر مردی مجوسی با مادرش ازدواج کند، و پسری و دختری از او بیاورد، سپس با خواهرش ازدواج کند و پسر و دختری از او بیاورد آنگاه این پسر نیز با خواهرش ازدواج کند، و پسری و دختری از او بیاورد، سپس آن مجوس بمیرد، در اینصورت سدس مال برای مادر او است و مابقی میان پسرش و دخترش بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» بین پسر و دختر قسمت میشود. پس اگر پسرش بعد از او بمیرد، سدس مال برای مادر او است، و مابقی آن بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» میان پسرش و دخترش قسمت میشود. پس اگر پسر پسرش بعد از او بمیرد، سدس مال برای مادرش، و مابقی میان پسرش و دخترش بقاعده «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»

بَابُ

* (نَوَادِرِ الْمَوَارِيثِ) *

۵۷۴۶ - رَوَى حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ فَسَيْفُهُ وَمُضْحَفُهُ وَخَاتَمُهُ وَكُتُبُهُ وَرَحْلُهُ وَكِسْوَتُهُ لِأَكْبَرِ وَالِدِهِ، فَإِنْ كَانَ الْأَكْبَرُ ابْنَةً فَلِلْأَكْبَرِ مِنَ الذُّكُورِ».

۵۷۴۷ - وَرَوَى حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ شُعَيْبِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْمَيِّتُ إِذَا مَاتَ فَإِنَّ لِابْنِهِ الْأَكْبَرَ السَّيْفَ وَالرَّحْلَ وَالثِّيَابَ - يُبَاتِ جَلْدِهِ -».

۵۷۴۸ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي بَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ النَّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟ فَقَالَ: لَهُنَّ قِيمَةُ الصُّوْبِ وَالْبِنَاءِ وَالْخَشَبِ وَالْقَصَبِ قَائِمًا الْأَرْضُ وَالْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ

قسمت میشود. پس اگر مادر آن مجوسی پس از آنکه این جمع مردند بمیرد، همگی مال برای دختر او است، و بقیه ساقطند.

«بَابُ نَوَادِرِ وَمَطَالِبِ مُتَفَرِّقَةٍ مَرْبُوطَةٍ بِمَوَارِيثِ»

۵۷۴۶ - حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، أَرَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَمَامَ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرَدَهْ اَسْتِ كِهْ فَرَمُود: چُونِ مَرْدِ بَمِیرِد، شَمَشِیرِش، وَ قَرَأَنَش، وَ اَنگَشْتِیرِش وَ كِتَابَهَائِش، وَ اَشْيَاءِ اِخْتِصَاصِیْش، وَ لِبَاسِش بَرایِ بَزْرگَتَرِینِ فَرزَنْدِ اَوِ اَسْت، وَ لِي اَگَرِ بَزْرگَتَرِینِ فَرزَنْدِش دَخْتَرِ بَاشَد، پَسِ اِینِ اَشْيَاءِ بَرایِ بَزْرگَتَرِینِ فَرزَنْدِ ذُکُورِ اَوِ اَسْت.

شرح: «مَرَادِ اَزِ كِتَابَهَائِش رِسَالَةُ عَمَلِیَّةِ وَ كِتَابِ دَعَايَا بَعْضِ دِیَوَانِهَا كِهْ بَا اَنِّ هَمْدِمْ بُوْدَهْ اَسْت مِی بَاشَد نِهْ كِتَابْخَانَةُ اَوِ».

۵۷۴۷ - وَ حَمَادُ بْنُ عَيْسَى، أَرَشَعِیْبِ بْنِ یَعْقُوبَ، أَرِ اَبُو بَصِیرِ، أَرِ اَمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَوَايَتِ كَرَدَهْ اَسْت كِهْ فَرَمُود: چُونِ كَسِی بَمِیرِد، شَمَشِیرِش وَ اَشْيَاءِ اِخْتِصَاصِیْ، وَ لِبَاسَهَائِش - لِبَاسَهَائِی كِهْ مِیپُوشِیدَهْ اَسْت - بَرایِ بَزْرگَتَرِینِ پَسَرِ اَوِ اَسْت.

۵۷۴۸ - وَ عَلِیُّ بْنُ حَكَمٍ، أَرِ اَبَانِ اَحْمَرَ، أَرِ اَمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ بَارَةُ مِیرَاثِی كِهْ بَزَنانِ تَعَلَّقِ مِیگِیرِد سَوَالِ كَرْدَم، فَرَمُود: بَهَائِ اَجْرِ

فیه، قَالَ: قُلْتُ: فَالْثِيَابُ؟ قَالَ: الثِّيَابُ لَهْنٌ: قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ صَارَ ذَا وَلَهْنٌ
الثَّمْنُ وَالرُّبْعُ مُسَمًّى؟ قَالَ: لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ
عَلَيْهِمْ، وَإِنَّمَا صَارَ هَذَا هَكَذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا [أ] وَوَلَدُ قَوْمٍ
آخَرِينَ فَيَزَاجِمُ قَوْمًا فِي عَقَارِهِمْ».

و بناء، و چوب و نی متعلق به ایشانست، ولی ایشان از زمین و باغ و ملک بهره ای ندارند، گفتم: پس لباسها؟ فرمود: لباس متعلق بخود ایشانست، گفتم: گفت: گفت: پس چگونه چنین شده است (و چرا بهره زن از زمین فرو کاسته است و زن از ضیاع و عقار محروم گشته است) در صورتیکه خدا در موردی ثمن، و در مورد دیگر ربع ترکه را بنام او کرده است؟ امام فرمود:

این بدان جهت است که زن پیوند نسبی با خانواده شوهر ندارد، که با تمسک به آن ارث ببرد بلکه او عنصر بیگانه ای است که در جمع صاحب نسیان داخل شده، و وضع زن در اینمرحله بدان جهت چنین شده است که نتواند بوسیله ازدواج جدید پای شوهر تازه اش را، که فرزند قومی دیگر است بخانواده باز کند، و برای قومی که در ملک و باغ خودشان زندگی و فعالیت میکنند مزاحمتی بوجود آورد.

شرح: «باید این مطلب را توجه داشت که این حکم که زن از زمین خانه مسکونی ارث نمی برد و از ساختمان نیز قیمت آنرا طلبکار میشود، درجائی است که خود حقی در تهیه و ساختن آن نداشته باشد، و زن و شوهری که با معاونت یکدیگر زمینی تهیه کرده اند- مثل اینکه از طریق دولت بعنوان اینکه دارای فرزند هستند گرفته باشند یا از طریق دیگر بدست آورده باشند- و با معیت و یاری یکدیگر و گرفتن وام بنائی را برای سکونت خود و فرزندانشان بالا برده باشند بقسمی که اگر فعالیت و پشتکار زن در تهیه مخارج آن نبود خانه ای نبود، اکنونکه در آن سامان گرفته و مرد از دنیا میرود، حق زن در آن خانه محفوظ است، و حکمش غیر از آنست که گفته شد، زیرا زن خود نحوه شرکتی در آن خانه دارد هر چند قباله و سند بنام مرد است، و نباید این موارد را مشمول حکم عدم ارث از اراضی و ساختمان دانست، بلکه آن حکم در موردی است که مرد بدون هیچگونه دخالت زن زمینی تهیه کرده و خانه ای ساخته یا ساخته آنرا خریداری کرده و یا بارث برده و زن کوچکترین زحمتی

۵۷۴۹ - وَ كَتَبَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: «عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارَاتِ شَيْئًا إِلَّا قِيَمَةَ الطُّوْبِ وَ التَّقْضِ، لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَقَلْبَهُ، وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَتَّقَطَعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِضْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا، وَ لَيْسَ الْوَالِدُ وَ الْوَالِدَةُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ التَّقْضِي مِثْلَهُمَا، وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِبْدَالَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ بَدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذْ أَشْبَهَهُمَا وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ».

۵۷۵۰ - وَ فِي رِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنِ الْأَخْوَالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يَرِثُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا، وَ لَهُنَّ قِيَمَةُ

را در آن متحمل نشده است، و لذا جز ارث که شارع معین کرده است چیزی نخواهد برد، و اینرا نیز باید دانست که جماعتی از فقها حکم حرمان زوجه را از این مالها مخصوص بغیر زنیکه از شوهر متوفایش فرزند دارد دانسته اند، و جماعتی از ایشان مانند شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی در استنبصار، و ابوالصلاح و ابن ادریس رضوان الله علیهم گفته اند حکم عام است در هر زوجه ای چه دارای فرزند باشد و چه نباشد، ولی مصنف - رحمه الله - حکم را منحصر بغیر ذات ولد داند، چنانکه بیاید».

۵۷۴۹ - و امام رضا علیه السلام ضمن جواب مسائل محمد بن سنان، برای او نوشت: علت اینکه زن از عقارات چیزی جز بهای آجر و مصالح ساختمان را به ارث نمیرد، اینست که عقار چیزیست که تغییر و منقلب کردن آن ممکن نیست، و زن گاهی جایز است که رابطه زوجیتش با شوهر منقطع شود، و تغییر و تبدیل او ممکن و جایز است، ولی فرزند و پدر چنین نیستند، زیرا رها شدن از پیوند موجود بین ایشان برای آنان ممکن نیست، و در مورد زن ممکنست که او را به دیگری تعویض کرد، و بنابراین، موضوعی که آمد و رفت آن جایز است میراث او هم در چیزی مقرر شده است که تبدیل و تغییرش جایز باشد، زیرا بین آندو شباهتی وجود دارد، همانطور که رقبات ثابت نیز از جهت ثبات و قیام بعناصر ثابت خانواده شباهت دارند.

۵۷۵۰ - و در روایت حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان احوال آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: زنان از «عقار» - یعنی ملک و

الْبِنَاءِ وَالشَّجَرِ وَالنُّخْلِ. - يَعْنِي بِالْبِنَاءِ الدُّورَ، وَإِنَّمَا عَنَى مِنَ الشَّاءِ الزَّوْجَةَ - .

۵۷۵۱ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِسْمَةُ الْخَشَبِ وَالطُّوبِ لِثَلَاثِ تَزْوِجٍ فَتَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ» - وَالطُّوبُ: الطَّوَابِقُ الْمَطْبُوحَةُ مِنَ الْأَجْرِ - .

۵۷۵۲ - وَفِي رِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ وَخَطَّابِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ طَرِبَالٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَالذُّورِ وَالسَّلَاحِ وَالذَّوَابِّ، وَتَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَالرَّقِيقِ وَالشِّيَابِ وَمَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ، فَقَالَ: وَيَقُومُ نَقْضُ الْأَجْذَاعِ وَالْقَصَبِ وَالْأَبْوَابِ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ» - .

۵۷۵۳ - وَرَوَى أَبَانُ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ [أ] وَابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ دَارَ امْرَأَتِهِ وَأَرْضَهَا مِنْ

مزرعه و باغ - ارثی نمیبزنند، و سهم ایشان بهای ساختمان و درخت و نخل است - مقصود از ساختمان در این بیان خانه ها است، و مراد از زنان همسر است - .
۵۷۵۱ - و محمد بن ولید، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: همانا بدان جهت بهای چوب و آجر را برای زن مقرر داشته اند، که او با ازدواج جدید عنصر بیگانه ای را که موجب فساد موارث است بجمع ورثه وارد نکند - و «طوب» - که در عبارت این خبر آمده - نوعی از آجرهای بزرگ پخته است.

۵۷۵۲ - و در روایت حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، و ابو محمد خطاب همدانی، از طربال از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است که فرمود: زن از دهکده ها، و خانه ها، و سلاح، و اسبائی که شوهرش بجا نهاده است ارث نمیرد، و از مال، و بردگان، و جامه ها، و اثاث خانه که آنها را بجا نهاده است ارث میبرد، آنگاه فرمود: و مصالح از تنه های نخل و فی و درها ارزش یابی میشود، و حق او از آن اشیاء به او داده میشود.

۵۷۵۳ - و ابان، از فضل بن عبد الملک، و [یا از] ابن ابی یعفور روایت کرده

التُّرْبَةُ شَيْئًا؟ أَوْ يَكُونُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزَلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا؟ فَقَالَ: يَرِثُهَا وَتَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَتَرَكَتْ».

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : هَذَا إِذَا كَانَ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ أَوْ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ فَلَا تَرِثُ مِنَ الْأَصُولِ إِلَّا قِيَمَتَهَا، وَتُضَدِّقُ ذَلِكَ :
 ۵۷۵۴ - مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ «فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهَا وَلَدٌ وَأُعْطِيَ مِنَ الرَّبَاعِ».

۵۷۵۵ - وَكَتَبَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسْأَلَتِهِ: «عِلَّةُ إِعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالَ مِنَ الْمِيرَاثِ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ أَخَذَتْ وَالرَّجُلُ يُعْطَى، فَلِذَلِكَ وَفَرَّغَ عَلَى الرَّجَالِ».
 وَعِلَّةٌ أُخْرَى فِي إِعْطَاءِ الذَّكَرِ مِثْلِي مَا تُعْطَى الْأُنْثَى لِأَنَّ الْأُنْثَى فِي عِيَالِ

است که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا مرد چیزی از خانه زنش را و زمین مزروعیش را به ارث میبرد؟ یا در این مورد بمنزله زن است و چیزی از اینها به ارث نمیبرد؟ امام فرمود: هر یک از مرد و زن از هر چیزی که یکی از آنها بجای نهاده باشد ارث میبرد. مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: این در صورتیست که آن زن از آن مرد فرزندی داشته باشد، ولی اگر از آن مرد فرزندی نداشته باشد، از اصول چیزی بجز بهای آن را به ارث نمیبرد، و دلیل صدق این مدعی:

۵۷۵۴ - خبریست که محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه روایت کرده است، دائر بر اینکه زنان زمانیکه فرزندی داشته باشند از رباع - یعنی خانه و مسکن و بوستان و کشتزار - سهمی به ایشان داده میشود.

۵۷۵۵ - و امام رضا علیه السلام ضمن جواب مسائل محمد بن سنان برای او نوشته است: علت اینکه سهم زنان از میراث را نصف سهم مردان قرار میدهند، اینست که زن چون ازدواج کند میگیرد، ولی مرد میبخشد، پس بهمین جهت بر سهم مردان افزوده شده است.

و علت دیگر در اینکه سهم مرد را دو برابر سهم زن قرار میدهند اینست که زن

الذَّكْرَ إِنْ اِحْتَاَجَتْ وَعَلَيْهِ أَنْ يَعُولَهَا وَعَلَيْهِ نَفَقَتُهَا، وَتَيْسَ عَلَيَّ الْمَرْأَةُ أَنْ تَعُولَ الرَّجُلَ وَلَا تُؤَخِّدُ بِنَفَقَتِهِ إِنْ اِحْتَاَجَ، فَوَفَّرَ عَلَيَّ الرَّجُلَ لِيَذِيكَ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ».

۵۷۵۶ - وَفِي رِوَايَةِ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَأَيِّ عِيْلَةٍ صَارَ الْمِيرَاثُ لِلذَّكْرِ مِثْلَ حِظِّ الْأُنثِيَّيْنِ؟» قَالَ: لِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ.

۵۷۵۷ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَخْوَلِ: مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الضَّعِيفَةِ لَهَا سَهْمٌ وَاحِدٌ وَلِلرَّجُلِ الْقَوِيِّ الْمُوَسِّرِ سَهْمَانِ؟ قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ الْمَرْأَةَ تَيْسَ لَهَا عَاقِلَةٌ وَلَا عَلَيَّهَا نَفَقَةٌ وَلَا جِهَادٌ - وَعَدَّةُ أَشْيَاءَ غَيْرَ هَذَا - وَهَذَا عَلَيَّ

اگر احتیاج پیدا کند تحت کفالت مرد است، و مرد مکلف است که امور معاشی او را کفایت کند و نفقه اش را بپردازد، در صورتیکه زن مکلف نیست که معاش مرد را سامان بخشد، و اگر مرد محتاج شود زن بپرداختن نفقه او الزامی ندارد، پس بهمین جهت بر سهم مرد افزوده شده است، و بیان خداوند عز و جل ناظر بهمین معنی است آنجا که میفرماید: مردان قیم و سرپرست زنانند، و این بدان جهتست که خدا بعضی از آدمیان را بر بعضی برتری داده است، و نیز بدانجهت است که ایشان از اموال خودشان انفاق میکنند و سامان دادن اقتصاد خانواده را بر عهده دارند.

۵۷۵۶ - و در روایت حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبدالله بن سنان آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام معروض داشتم که بچه علی میراث مرد برابر با سهم دو زن شده است؟ امام فرمود: این بعلت صدق است که خدا برای زن مقرر فرموده است.

۵۷۵۷ - و ابن ابی عمیر، از هشام روایت کرده است که ابن ابی العوجاء بمحمد بن نعمان اخول گفت: زن ضعیف را چه موجب شده است که دارای یک سهم است، در حالیکه مرد قوی و بدون نیاز دارای دو سهم است؟ وی گفت: من این سخن را برای امام صادق علیه السلام بازگفتم، امام فرمود: زن عاقله ای ندارد، و

۵۷۵۹ - وَرَوَى النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ، عَنِ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَطِيَّةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِلْوَارِثِ، وَمَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِياعًا فَأَلِيٌّ وَعَلِيٌّ».

۵۷۶۰ - وَرَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُسْلِمٍ السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِي ذَرٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ فِي سَفَرٍ فَلَا تَكْتُمُوا مَوْتَهُ أَهْلَهُ فَإِنَّهَا أَمَانَةٌ لِعِدَّةِ امْرَأَتِهِ تَعْتَدُ، وَمِيرَاثُهُ يُقَسَّمُ بَيْنَ أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ الْمَيِّتُ مِنْهُمْ فَيَذْهَبَ نَصِيبُهُ».

۵۷۶۱ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخِي بَيْنَ الْأَزْوَاجِ فِي الْأُظْلَمَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَجْسَادَ بِالْقِيَامِ، فَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ

احکام شرعیہ نیز با شرائطی قابل قبول است ولی غالباً فاقد آن شرائط هستند».

۵۷۵۹ - وَنَضْرِبُ بْنُ سُؤَيْدٍ، از یحیی حلبی، از ایوب بن عطیة حداء روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من نسبت به ولایت امیر و تأمین مصالح هر مؤمن از خود او اولی هستم، و هر کس که مال بجای گذارد، آن مال برای وارث اوست، و کسیکه دینی یا عیالی بجای گذارد، مرجع آن منم و مسئولیت آن بر عهده منست.

شرح: «یعنی ولایت من در آن جهت است که همه بنفع و سود اامت است. و گفته اند: روایت شده که این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب اسلام بیشتر یهودیان شد».

۵۷۶۰ - و اسماعیل بن مسلم سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش - صلوات الله علیها - از ابوذر - رحمه الله علیه - روایت کرده است که گفت: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم میفرمود: چون کسی در سفری بمیرد، وفاتش را از خانواده اش مکتوم مدارید، زیرا که آن امانتی برای عده زین او است تا آن را نگاه دارد، و میراث او که میان خویشاوندانش قسمت شود، پیش از آنکه یکی از ایشان بمیرد، و سهم الارث او از میان برود.

۵۷۶۱ - و امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی دو هزار سال

الْبَيْتِ وَرَثَ الْأَخِ الَّذِي آخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأُظْلَةِ، وَلَمْ يُورَثْ الْأَخُ فِي الْوِلَاةِ».

بَابُ النَّوَادِرِ

* (وَهُوَ آخِرُ أَبْوَابِ الْكِتَابِ) *

۵۷۶۲ - روى حماد بن عمرو، و أنس بن محمد، عن أبيه جميعاً، عن جعفر بن محمد عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال له:

يا علي: أوصيك بوصية فاحفظها فلا تزال بخير ما حفظت وصيتي:

يا علي: من كظم غيظاً وهو يقدر على إمضائه أغقبه الله يوم القيامة أمناً وإيماناً يجذ طعمته.

پیش از آنکه اجساد را خلق کند، در جهان مجردات پیوند دوستی و رابطه اخوتی میان ارواح منعقد ساخت، و از اینرو چون قائم ما اهل بیت قیام کند، دو برادری را که در جهان مجردات میان ایشان ارتباط برقرار کرده است، وارث یکدیگر میسازد، و برادر نسبی را وارث قرار نمیدهد.

شرح: «عالم ارواح را گویند عالم اظله است، و گفته اند مراد به خلق تقدیر است نه خلق ذوات، و اخبار چون تواتر ندارد تاویل کرده اند، و بیان آن در مجلد ۶۱ بحار مفصل نقل شده و یکتا از فضلی معاصر آنرا توضیح داده و میان اخبار مختلفش را بوجهی وجیه جمع کرده است».

باب نوادر، و آن آخر ابواب این کتابست

۵۷۶۲ - حماد بن عمرو، و أنس بن محمد، از پدرش، همگی از امام جعفر بن محمد از پدرش، از جدش، از امام علی بن ابی طالب - علیهم السلام - از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که بعلی علیه السلام فرمود: یا علی تو را بوصیتی توصیه میکنم، پس آنرا محفوظ همیسان، زیرا تا هر زمان که وصیت مرا محفوظ بداری از خیر برخورداری:

یا علی: کسیکه خشمی را فرو خورد در حالیکه به اجراء آن قادر باشد، خدا بروی قیامت آمی و ایمانی را برای او در پی می آورد که طعم آن را در کام جانش می یابد.

یا عَلِيُّ: مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ كَانَ نَقْصًا فِي مَرُوءَتِهِ، وَلَمْ يَمْلِكِ الشَّفَاعَةَ.

یا عَلِيُّ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهُمُّ بِظُلْمِ أَحَدٍ.

یا عَلِيُّ: مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.

یا عَلِيُّ: شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ - وَرُوي شَرُّهُ - .

یا عَلِيُّ: شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، وَشَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ.

یا عَلِيُّ: مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُتَنَصِّلٍ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا لَمْ يَتَلَّ شَفَاعَتِي.

یا عَلِيُّ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبُّ الْكِذْبِ فِي الصَّلَاحِ، وَأَبْغَضُ الصُّدُقِ فِي غَيْرِهِ.

یا علی: کسی که وصیتش را بهنگام رحلتش نیکو و کامل نسازد، این کوتاهی از جانب او نقصی در مردانگی او است.

یا علی: برترین نوع جهاد، جهاد کسی است که چون روز را آغاز کند بظلم درباره کسی همت نگمارد.

یا علی: کسیکه مردم از زبانش بترسند از اهل دوزخ است.

یا علی: بدترین مردم کسی است که مردم برای احتراز از زخم زبان و آزارش او را گرامی دارند. و در روایتی دیگر آمده است که برای احتراز از شرش.

شرح: «این خبر را ابن ابی الدنیا در ذم غیبت از طریق انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که «شَرُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يُخَافُ لِسَانَهُ أَوْ يُخَافُ شَرَّهُ».

یا علی: بدترین مردم کسی است که آخرتش را بدنیايش بفروشد، و بدتر از او کسی است که آخرتش را بدنیاي غير خود بفروشد.

یا علی: کسیکه عذر معتذری را - چه راستگو باشد و چه دروغگو - نپذیرد. بشفاعت من نخواهد رسید.

شرح: «چون تداامت طرف برای قبول عذر کافی است، لذا چه عذر او درست باشد چه نباشد باید انسان بپذیرد».

یا علی: خداوند عزوجل دروغ مصلحت آمیز را دوست میدارد، و راست

الفساد.

یا علی: مَنْ تَرَكَ الْخَمْرَ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُغَيِّرُ اللَّهُ! قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ صِبَاغَةً لِنَفْسِهِ يَشْكُرُهُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ.
یا علی: شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَثَنٍ.
یا علی: شَارِبُ الْخَمْرِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَلَاتَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِنْ مَاتَ فِي الْأَرْبَعِينَ مَاتَ كَافِرًا.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : يَعْنِي إِذَا كَانَ مُسْتَجِلًّا لَهَا.
یا علی: كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَمَا أَشْكَرَ كَثِيرُهُ فَالْجُرْعَةُ مِثَّةٌ حَرَامٌ.
یا علی: جُعِلَتْ الذُّنُوبُ كُلُّهَا فِي بَيْتِي، وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا شُرْبُ الْخَمْرِ.

مفسده انگیز را منفور می‌شمارد.

یا علی: کسی که نوشیدن شراب را برای غیر خدا ترک گوید خدا او را از صراحیهائی مظهر مشک بر نهاده بی‌قیامت میکند. پس علی علیه السلام گفت: برای غیر خدا؟! فرمود: آری، اگر بقصد حفظ جان خود آنرا ترک گوید، خدا عمل او را مشکور میدارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یا علی: شراب‌خوار بمانند بت پرست است.

شرح: «یعنی عقوبتش چون بت پرست است، لکن معلوم است که عابد و ثن محلد در آتش است، ولی صاحب گناه کبیره تا مادامیکه در دوزخ است عذابش مانند بت پرست است اما خلود ندارد».

یا علی: خداوند عزوجل نماز شراب‌خوار را تا چهل روز قبول نمی‌کند، پس اگر او در این چهل روز بمیرد کافر مرده است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: یعنی در صورتیکه آنرا حلال بدانند.

یا علی: هر مسکری حرام است، و هر چیز که مقدار بسیار آن مست کند،

جرعه ای از آن نیز حرامست.

یا علی: همگی گناهان را در حُجره ای نهاده اند، و شربِ خمر را کلید آن قرار

داده اند.

یا علی: تَأْتِي عَلِيَّ شَارِبُ الْخَمْرِ سَاعَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.
 یا علی: إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُوجَلٍّ لَمْ تَنْقُضِ أَيَّامَهُ.
 یا علی: مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَلَا دُنْيَاهُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالَسَتِهِ، وَمَنْ لَمْ يُوجِبْ
 لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كَرَامَةً.

یا علی: يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَائِرِ، وَصَبْرٌ
 عِنْدَ الْبَلَاءِ، وَشُكْرٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ، وَقَنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، لَا يَتَّكِبُ الْأَعْدَاءَ، وَ
 لَا يَتَّحَامِلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ، بَدَنُهُ مِثْلُ مِثْنِ فِي تَعَبٍ، وَالنَّاسُ مِثْلُ مِثْنِ فِي رَاحَةٍ.
 یا علی: أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَوَالِدٌ لِيَوْلَدِهِ، وَالرَّجُلُ يَدْعُو لِأَخِيهِ

یا علی: بر شرابخوار ساعتی میگذرد که در آن ساعت پروردگار عزوجل خود را
 نمیشناسد.

یا علی: بر افکندن کوههای استوار از برافکندن حکومتی که دوران او سپری
 نشده باشد آسانتر است.

شرح: «مراد آنستکه تا اسباب زوال حکومتی پیدا نشود آن حکومت بر جا است
 و از بین نخواهد رفت، مثل اینکه مردم خود را ضعیف بجحومتی باشند و از آن اطاعت
 کنند، و فرمان او را مخالفت نکنند ممکن نیست آن حکومت زائل شود مگر با
 مردمش».

یا علی: کسیکه نه از دینش منتفع شوی و نه از دنیایش، تورا در همنشینی او خیری
 نیست، و کسیکه مقام تورا پاس ندارد، و تورا محترم نشمارد، مقام او را پاس مدار، و
 او را محترم مشمار.

یا علی: همسزد تا هشت خصیلت در وجود مؤمن دست بهم دهد: متانت و
 مقاومتی بهنگام بلاء، و شکری بهنگام رفاه، و قناعتی بر روزی مُقَدَّر از جانب خداوند
 عَزَّ وَجَلَّ، چنانکه بر دشمنان ستم روا ندارد، و بار توقع خود را بر دوستان تحمیل
 نکند، بدنش از تحمیل کار خود خسته و ملول است، و مردمان از جانب او در آسایش
 و آمانند.

یا علی: چهار گروهند که دعائی از ایشان رد نمیشود: پیشوائی که عدالت پیشه
 سازد، و پدری که بفرزندش دعا کند، و مردی که در غیاب دوستش او را بدعا یاد

بِظَهْرِ الْغَيْبِ، وَالْمَظْلُومِ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّي وَجَلَالِي: لَأَنْتَصِرَنَّ لَكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ.

یا علی: ثَمَانِيَةٌ إِنْ أَهَيْتُوا فَلَا يُلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ: الدَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا، وَالْمُتَأَمِّرُ عَلَى رَبِّ الْبَيْتِ، وَطَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَطَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّئَامِ، وَالذَّاخِلُ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ فِي سِرِّ لَمْ يُدْ خِلَاةً فِيهِ، وَالْمُسْتَخِفُّ بِالسُّلْطَانِ، وَالْجَالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، وَالْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ.

یا علی: حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَدِيٍّ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ.
یا علی: طَوْبِي لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ.

یا علی: لَا تَمْزِعْ فَيَذْهَبَ بَهَاؤُكَ، وَلَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ، وَإِيَّاكَ وَخَصَلَتَيْنِ: الضَّجْرَ وَالْكَسَلَ، فَإِنَّكَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَيَّ حَقًّا، وَإِنْ كَسَلْتَ

کند، و کسیکه از فشار ظلم دست بردارَد، و خداوند عزوجل در خطاب به او میگوید: قسم بعزت و جلالم اگر چه زمانی بر مظلومیت تو بگذرد انتقام تو را خواهد گرفت.

یا علی: هشت گروهند که اگر مورد اهانت واقع شوند میباید تا کسی جز خودشان را سرزنش نکنند: کسانی که بشرفه ای روند که به آن دعوت نشده اند، و آنان که بصاحب خانه فرمان دهند، و کسانی که از دشمنانشان طلب خیر کنند، و آنان که از لیمان احسان طلب کنند، و کسانی که میان دو نفر که رازی با یکدیگر باز میگویند بی دعوی داخل شوند، و کسانی که به قدرت حاکم بی اعتنائی کنند، و آنان که در جایی بنشینند که شایستگی آن را ندارند، و کسانی که روی سخن خود را بکسی آورند که گوش به گفتارشان فرامیدهد.

یا علی: خدا بهشت را بر هر انسان زشت خوی بد زبانی که از هر چه بگوید و از هر چه درباره اش بگویند با کی نمیدارد حرام کرده است.

یا علی: خوشا بحال کسیکه عمرش دراز و عملش نیکو باشد.

یا علی: مُزَاح مَكْنٌ كَه هَيْبَتِ أَز مِيَان بَرُود، وَ دَرُوع مَكُو كَه فَرُوعَت فَرُومِيرِد، وَ أَز دُو خَصَلَتِ حَذَر كَن، يَكِي بِي حُوصَلَكِي، وَ دِيْكَر تَنْبَلِي، زِيْرَا اِكْرَبِي حُوصَلَه شُوي بِر حَقِّ صَبْر نِيْكَنِي، وَ اِكْر تَنْبَل شُوي حَقِّي رَا اِدَاء نِيْنِمَائِي.

لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا.

یا علی: لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ، فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ.

یا علی: أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةٌ: رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ، فَكَأَنَّكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً، وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ، وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَى أَمْرٍ فَوَفَيْتَ لَهُ وَغَدَرْتَ بِهِ، وَرَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعْتُمُوهُ. [في تحف العقول «وَصَلَتْ قَرَابَتَهُ فَقَطَعْتَكَ»].
یا علی: مَنْ اسْتَوَلَى عَلَيْهِ الضَّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ.

یا علی: اِثْنَتَا عَشْرَةَ خُصْلَةً يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا عَلَى الْمَائِدَةِ، أَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيضَةٌ، وَأَرْبَعٌ مِنْهَا سُنَّةٌ، وَأَرْبَعٌ مِنْهَا آدَبٌ، فَأَمَّا الْفَرِيضَةُ: فَالْمَعْرِفَةُ بِمَا يَأْكُلُ وَالتَّسْمِيَةُ وَالشُّكْرُ وَالرِّضَا، وَأَمَّا السُّنَّةُ: فَالْجُلُوسُ عَلَى الرَّجُلِ الْيُسْرَى، وَ

یا علی: هر گناهی را توبه ای است، مگر سوء خلقی را که صاحب آن از هر گناه که بیرون آید بگناهی دیگر داخل میشود.

یا علی: چهار کس کیفر عملشان از همگان سریعتر است: یک آن کس که تو در باره اش نیکی کرده ای، ولی او مزه نیکی تو را با بدی داده، و دیگر کسیکه تو درباره او ستم نکنی، و او بر تو ستم کند، و دیگر کسی که برای انجام کاری با او تعهدی کنی، و تو بتعهد خود وفا نمائی و او با تو خیانت کند، و چهارم کسی که تو خویشی وی را رعایت میکنی و او از تو میگذرد.

توضیح: «ترجمه جمله اخیر مطابق نسخه تحف العقول است و بنظر میرسد در کلام تصرف شده است».

یا علی: کسی که بیحوصلگی بر او چیره شود، آسایش از محیط او رخت بر می بندد.

یا علی: دوازده خصلت است که مرد مسلمان را همیسزد بر خوان طعام بیاموزد، چهار خصلت از آن واجبست، و چهار خصلت سنت است، و چهار خصلت ادبست. اما آن چهار خصلت واجب یکی آنست که آنچه را میخورد بشناسد، و دیگر آنکه هنگام گشودن دست بخوان طعام نام خدا را بر زبان براند، و دیگر آنکه خدا را سپاس گوید، و چهارم آنکه از مُنعم کریم خود راضی باشد.

الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ، وَأَنْ يَأْكُلَ مِمَّا يَلِيهِ، وَمَصُّ الْأَصَابِعِ، وَأَمَّا الْأَدَبُ:
فَتَضْغِيرُ اللَّقْمَةِ، وَالْمَصْعُ الشَّدِيدُ، وَقَلَّةُ النَّظَرِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ، وَغَسْلُ الْيَدَيْنِ.
يَا عَلِيُّ: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَيْنِ لَبَنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبَنَةٍ مِنْ فِضَّةٍ، وَ
جَعَلَ حَيْطَانَهَا الْيَاقُوتَ، وَسَقَفَهَا الزَّبْرَجَدَ، وَحَصَاها اللُّؤلُؤَ، وَتَرَابَهَا الزَّعْفَرَانَ، وَ
الْمِسْكَ الْأَذْفَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: تَكَلِّمِي فَقَالَتْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ قَدْ سَعَدَ
مَنْ يَدْخُلُنِي، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: وَعِزِّي وَجَلَالِي لَا يَدْخُلُهَا مُدْمِنٌ خَمْرٍ، وَلَا نَمَامٌ،
وَلَا دَيْوُثٌ، وَلَا شُرْطِيٌّ، وَلَا مُخَنَّثٌ، وَلَا نَبَاشٌ، وَلَا عَشَارٌ، وَلَا قَاطِعٌ رَجِيمٌ، وَ
لَا قَدْرِيٌّ.

يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: الْقَتَاتُ، وَالسَّاحِرُ، وَالذَّيُوثُ،
وَنَاصِيحُ الْمَرْأَةِ حَرَامًا فِي ذُبُرِهَا وَنَاصِيحُ الْبَيْهَمَةِ، وَمَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ، وَالسَّاعِي
فِي الْفَيْتَةِ، وَبَايَعُ السُّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ، وَمَانِعُ الزَّكَاةِ، وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ

و اما چهار خصلت سنت عبارت از اینست که روی پای چپ بنشیند، و با سه انگشت طعام صرف کند، و از طعامی که نزدیک او نهاده شده بخورد، و انگشتان را بکند.

و اما چهار خصلت آداب نیز اینک که لقمه را کوچک بگیرد، و آنرا بنحو کامل بجود، و کمتر بصورت مردم نگاه کند، و دستها را بشوید.

يَا عَلِيُّ: خُذَا بَهْشْتَ رَا اَز دُو خَشْتِ آفَرِيد: خَشْتِي اَز زَرُو خَشْتِي اَز سِيمِ، وَ
دِيوَارِهَايْشِ رَا اَز يَاقُوتِ وَ سَقْفِشِ رَا زَبْرَجَدِ، وَ سَنَگَرِيزِهَاشِ رَا مَروارِيدِ، وَ خَاكِشِ رَا
زَعْفَرَانِ، وَ مِشْكَ بُويا قَرارِ دادِ، وَ آنگاهِ بَهِ او گُفت: سَخَنِ بَگُوي! پَسِ بَهْشْتَ
گُفت: مَعْبُودِ حَقِّي جَزِ خُدَايِ حَتَّى قَيُّومِ نِيسْت. سَعَادَتِ مَندِ كَسِي اسْتِ كِه بَدروني مَن
دَر آيدِ، خُدَاوندِ جَلَّ جَلَالُهُ گُويد: بَعزَّتِ وَ بَجَلالِمْ قَسمِ اسْتِ، كِه شَخْصِ
شَرابِخَوَارِهايِ، وَ سَخَنِ چينيِ، وَ زَنِ بَمَزْدِيِ، وَ عَسَسِيِ، وَ مُخَنَّثِيِ، وَ كَفَنِ دَزْدِيِ، وَ مَأْمُورِ
گَمَرَكِيِ، وَ قَاطِعِ رَحمِيِ، وَ قَدْرِيِ مَذْهَبِيِ بَهِ آنِ دَاخِلِ نَمِشُودِ.

يَا عَلِيُّ: اَز اَيْنِ اَمْتِ دِه طَايِفَه بَخُدَايِ عَظِيمِ كَافِرِ شُدِه اَند؛ وَ آنِ دِه طَايِفَه عِبَارَتِند
اَز نَمَامِ، وَ سَاحِرِ، وَ زَنِ بَمَزْدِ، وَ كَسِيكِه بَجَرَامِ دَر دُبُرِزَنِيِ مَواقِعِه كَندِ، يَا بَا چَهار پايِ
جَمعِ شُودِ، يَا بَا مَحْرَمِ خُودِ نِكَاحِ نَمَايدِ، يَا بَرَايِ اَنگِيبَخْتَنِ فِتْنَه سَعَايَتِ كَندِ، يَا بَمَرْدَمَانَ

وَلَمْ يَحْجْ.

یا علی: لَا وَلیمةَ إِلَّا فی خمس: فی عرس أو خرس أو عذار أو وکار أو رکاز، فالعرس تزویج، و الخرس الثفاس بالولد، و العذار الختان، و الوکار فی بناء الدار و شراؤها، و الرکاز الرجل یقدم من مکة.

قال مصنف هذا الكتاب - رحمه الله - : سمعت بعض أهل اللغة يقول في معنى الوکار: يُقال لِلطَّعامِ الَّذي يُدعى إِلَيْهِ النَّاسُ عِنْدَ بِناءِ الدَّارِ أَوْ شِرائِها: «الوكيرة» و الوکار مئة، و الطَّعامُ الَّذي يُتَّخَذُ لِلقُدومِ مِنَ السَّفَرِ يُقالُ لَهُ: «التَّصِعة» و يُقالُ لَهُ: «الرَّكاز» أَيْضاً، و الرَّكازُ الْغَنِمةُ كَأَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ فِي اتِّخادِ الطَّعامِ لِلقُدومِ مِنْ مَكَّةَ غَنِمةً لِصاحِبِهِ مِنَ الثَّوابِ الْجَزِيلِ وَ مِئَةُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله : «الصَّوْمُ فِي الشَّاءِ الْغَنِمةُ الْبَارِدَةُ».

یا علی: لَا يَتَّبِعِي لِلعاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظاعِناً إِلَّا فِي ثَلاتٍ: مَرْمِةٌ لِمَعاشِ، أَوْ تَرَوْدٌ لِمَعادِ، أَوْ لَذَّةٌ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

جنگ افروز سلاح بفروشد، یا از دادن زکات امتناع نماید، یا با داشتن ثروت حج نکرده ببرد.

یا علی: ولیمه ای جز در پنج مورد نیست: در عرس، یا خرس، یا عذار، یا وکار یا رکاز. پس عرس ولیمه ازدواج است، و خرس ولیمه تولد است، و عذار ولیمه ختنه است، و وکار ولیمه ساختن یا خریدن خانه است، و رکاز ولیمه حاج بهنگام بازگشت از مکه است.

مصنف این کتاب - رحمه الله - گفت: یکی از اهل لغت را شنیدم که در معنی وکار میگفت: طعامی را که مردم بمناسبت ساختن یا خریدن خانه به آن دعوت میشوند «وکیره» و وکار از آنست، و طعامی را که بمناسبت ورود از سفر اتخاذ میکنند «نقیعه» و «رکاز» میگویند، و رکاز بمعنی غنیمت است، و گوئی که تشریح این اطعام و ترتیب این ولیمه برای قدوم از مکه بمناسبت ثواب عظیمی است که صاحب آن به «غنیمت» میبرد، و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «روزه در فصل زمستان غنیمتی بی زحمت و بدون تحمل مشقت است» از این باب است.

یا علی: برای انسان خردمند شایسته نیست که جز در سه مورد از وطن کوچ

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: أَنْ تَغْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَتَخْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ.

يَا عَلِيُّ: بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ، وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَحَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

يَا عَلِيُّ: كَرِهَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمَّتِي الْعَبَثَ فِي الصَّلَاةِ، وَالْمَنَّ فِي الصَّدَقَةِ، وَإِثْبَانَ الْمَسَاجِدِ جُبًّا، وَالضَّحْكَ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالتَّظَلُّعَ فِي الدُّوْرِ، وَالتَّنَظَّرَ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى، وَكَرِهَ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجَمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخَرَسَ، وَكَرِهَ النَّوْمَ بَيْنَ الْعِشَاءَتَيْنِ لِأَنَّهُ يَحْرُمُ الرِّزْقَ، وَكَرِهَ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِزْرٍ، وَكَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِزْرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَكَرِهَ دُخُولَ الْحَمَامِ إِلَّا بِمِزْرٍ، وَكَرِهَ الْكَلَامَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ، وَكَرِهَ رُكُوبَ الْبَحْرِ فِي

کند: یا بقصد مرمت معاش، و یا ساختن توشه برای معاد، یا لذتی در غیر حرام.

یا علی: سه چیز در دنیا و آخرت از مکارم اخلاقت: نخست آنکه چون کسی بر تو ستم کرد از او در گذری، و دیگر آنکه با کسی که از تو ببرد بپویندی، و سوم آنکه در مقابل کسیکه با تو سفاقت و لجاحت کند بردباری کنی.

یا علی: بشناخت قدر چهار چیز پیش از فرا رسیدن چهار چیزی بشتاب: جوانیت پیش از پیریت، و تندرستیت پیش از بیماریت، و توانگریت پیش از درویشیت، و زندگیت پیش از مرگت.

یا علی، خداوند عزوجل این امور را برای امت من ناپسند داشته است: سبک شمردن نماز، و منت نهادن در صدقه، و وارد شدن بمسجد در حال جنابت، و خنده در گورستان، و سرکشیدن بخانه مردم، و نگاه کردن بفروج زنان، - که آن موجب نابینا شدنست - و سخن گفتن در حال مجامعت را - که موجب گنگ شدنست - و خواب مابین نماز مغرب و عشاء را - که موجب حرمان از رزقست - و غسل در فضای باز بدون زیر جامه، و داخل شدن به نرها با نداشتن ساتر عورت - زیرا که درون نرها فرشتگانی سکونت دارند - و داخل شدن بحمام بدون زیر جامه را، و سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را، و سفر کردن در دریای طوفانی را، و خوابیدن بالای بام بدون نرده و دیواره را، و فرمود: کسیکه بر بامی بدون نرده بخوابد تعهد خدا در

وَقَبْتُ هَيْجَانِيهِ، وَكَرِهَةَ التَّوَمِّ فَوْقَ سَطْحِ لَيْسَ بِمُحَجَّرٍ، وَقَالَ: مَنْ نَامَ عَلَى سَطْحٍ غَيْرِ
 مُحَجَّرٍ فَقَدْ بَرَأَتْ مِنْهُ الدَّمَةُ، وَكَرِهَةَ أَنْ يَنَامَ الرَّجُلُ فِي بَيْتِ وَحْدِهِ، وَكَرِهَةَ أَنْ يَغْتَسِي
 الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ فَإِنْ فَعَلَ وَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْدُومًا أَوْ بِهِ بَرَصٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا
 نَفْسَهُ، وَكَرِهَةَ أَنْ يُكَلِّمَ الرَّجُلُ مَجْدُومًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَدْرُ ذِرَاعٍ وَقَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَرِّمَنَّ الْمَجْدُومَ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ»، وَكَرِهَةَ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ وَ
 قَدْ اخْتَلَمَ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنَ الْإِخْتِلَامِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا
 نَفْسَهُ، وَكَرِهَةَ الْبَتُولِ عَلَى شَطِّ نَهْرٍ جَارٍ وَكَرِهَةَ أَنْ يُحَدِّثَ الرَّجُلُ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَوْ نَخْلَةٍ
 قَدْ أَثْمَرَتْ، وَكَرِهَةَ أَنْ يُحَدِّثَ الرَّجُلُ وَهُوَ قَائِمٌ، وَكَرِهَةَ أَنْ يَتَنَعَّلَ الرَّجُلُ وَهُوَ قَائِمٌ، وَ
 كَرِهَةَ أَنْ يَدْخُلَ الرَّجُلُ بَيْتًا مُظْلِمًا إِلَّا مَعَ السَّرَاجِ.

يَا عَلِيُّ: آفَةُ الْحَسَبِ الْإِفْتِخَارُ.

يَا عَلِيُّ: مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَافَ بَيْتَهُ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ

حفظ و حراستش را از دست داده است، و خدا ناپسند میدارد که شخصی در
 خانه ای تنها بخوابد، و ناپسند میدارد که با همسرش در حال حیض مقاربت کند،
 پس اگر چنین کرد و طفل در حال ابتلاء به خوره یا پیسی متولد شد کسی جز
 خودش را سرزنش نکند، و خدا ناپسند میدارد که شخص با کسی که مبتلا به خوره
 است همسخن شود، مگر آنکه بقدر ذراعی با او فاصله داشته باشد، و فرمود: از
 شخص مبتلا به خوره بگریز، چنانکه از شیر میگریزی.

و خدا ناپسند میدارد که چون شخص محتمل شود، قبل از غسل از احتلام با
 همسرش مقاربت کند، پس اگر چنین کرد و کودک دیوانه متولد شد جز خودش را
 سرزنش نکند.

و خدا ادرار کردن در کرانه نهر جاری را و قضاء حاجت در زیر درخت یا نخلی
 بارور را، و قضاء حاجت در حالی ایستادن را ناپسند داشته است، و نیز پوشیدن کفش
 در حالی ایستادن را ناپسند داشته، همچنین ناپسند میدارد که کسی با نداشتن چراغ به
 حجره ای تاریک داخل شود.

يَا عَلِيُّ: آفَةُ شَرَاةٍ اَصْلُ فَخْرٍ فَرُوخْتَنَ اَسْت.

يَا عَلِيُّ: كَسَى كَيْفَ اَزْخَاوَنَدَ عَزَّ وَجَلَّ بَتْرَسَدَ هَمَّهٗ چيز از او ميترسد، و كسيكه از

عَزَّوَجَلَّ أَخَافَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.

يَا عَلِيُّ: ثَمَانِيَةٌ لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُمْ الصَّلَاةَ: الْعَبْدُ الْأَبْقَى حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلَاهُ وَ
النَّاشِئَةُ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاطِطٌ، وَمَانِعُ الزَّكَاةِ، وَتَارِكُ الْوُضُوءِ، وَالْجَارِيَةُ
الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ، وَإِمَامٌ قَوْمٌ يُصَلِّي بِهِمْ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَالسَّكْرَانُ، وَ
الزَّبِينُ - وَهُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبُؤْسَ وَالغَائِطَ - .

يَا عَلِيُّ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللهُ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَ
رَجِمَ الضَّعِيفَ، وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ: مَنْ آتَى اللهُ بِمَا
اِفْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَغْبَدِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ
النَّاسِ، وَمَنْ قَتَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ: الْمُوَاسَاةُ لِلأَخِ فِي مَالِهِ، وَإِنصَافُ

خداوند عزوجل نرسد، خدا او را از همه چیز میترساند.

یا علی: هشت گروهند که خدا نمازشان را قبول نمی‌کند، بنده فراری تا زمانی که
بسوی مولای خود باز گردد، وزن نافرمانی که شوهرش بر او خشمگین باشد، و آن
کس که از پرداختن زکات امتناع کند، و آن کس که وضوء را واگذارد، (بی وضو
بنماز ایستد) و دختر بالغی که بدون میقتعه نماز بگذارد، و امام قومی که به امامت
ایشان بایستد در حالیکه از او کراهت داشته باشند، و شخصی مست، و کسیکه بول
و غائطش بر او فشار آورد و او خودداری کند.

یا علی: چهار صفت است که در وجود هر کس باشد خدای تعالی خانه‌ای در
بهشت برای او بنا می‌کند: کسیکه یتیمی را پناه دهد، و برضعیفی رحمت آورد، و بر
والدینش دلسوزی کند، و درباره مملوکش مدارا نماید.

یا علی: سه چیز است که چون کسی با داشتن آن خدای عزوجل را دیدار کند،
از برترین مردم خواهد بود: کسیکه بسوی خدا آید در حالیکه عمل به فرائض الهی را
با خود داشته باشد عابدترین مردم است، و کسیکه از محارم خداوند عزوجل اجتناب
کند از پارساترین مردم است، و کسیکه به روزی خدا داده اش قانع باشد از بی-
نیازترین مردمان است.

التَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَذَكَرَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِثَّةً وَ تَرَكَهُ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثَةٌ إِنْ أَنْصَفْتَهُمْ ظَلَمْتُمْكَ: السَّفَلَةُ وَ أَهْلُكَ وَ خَادِمُكَ، وَ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ: حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ، وَ عَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ، وَ قَوِيٌّ مِنْ ضَعِيفٍ.
يَا عَلِيُّ: سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ اسْتَبَحَّ وَضُوءَهُ، وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ، وَ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ، وَ كَفَّ غَضَبَهُ، وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَ اسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ، وَ أَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ.

یا علی: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند: مواسات با برادر در مال خود، و دادن داد مردم از وجود خود، و ذکر خدا در همه حال، و این ذکر خدا «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» نیست، بلکه آنست که چون در برابر چیزی که بر او حرامست واقع شود از خداوند عزوجل درباره آن بترسد، و آنرا ترک کند.

یا علی: سه گروهند که اگر چه به آئین انصاف با ایشان رفتار کنی بر تو ستم میکنند: فرومایگان، و خاندان، و خدمتکاران. و سه گروهند که حق خود را بسنگ تمام از سه گروه نمیستانند: آزادی از برده‌ای، و عالمی از جاهلی، و نیرومندی از ناتوانی.

شرح: «مراد از صدر کلام بیان روحیات آن افراد است به حقیقت و واقع، نه آنکه تجویز ترک انصاف باشد، بدین معنی که اینان چون این چنین هستند لذا انسان لابد و ناگزیر است با ایشان به مدارا و صبر و نرمی رفتار کند، و آزار آنها را تحمل نماید، و مراد به ذیل کلام آنستکه نمی سزد که با این گروه مردم سخت گیری کرد، چون در مرتبه ادنی هستند و درجه سوم جامعه بشمار میروند».

یا علی: هفت صفت است که چون در وجود کسی گردد آید حقیقت ایمان را بکمال یافته است، و درهای بهشت بروی او باز است: کسیکه وضوی خود را شاداب سازد، و نمازش را نیکو بجای آورد، و زکات مالش را پردازد، از خشم خود جلوگیری کند، و زبانش را زندانی سازد، و از گناهانش آمرزش بطلبد، و شرط پیروی و دوستی

يَا عَلِيُّ: لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةً: آكِلُ زَايِدِهِ وَخَدَّهُ، وَرَاكِبُ الْفَلَاةِ وَخَدَّهُ، وَالتَّائِمُ فِي بَيْتِ وَخَدَّهُ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثَةٌ يَتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ: التَّفَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالْمَشْيُ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ، وَالرَّجُلُ يَنَامُ وَخَدَّهُ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ يَخْشَى فِيهِنَّ الْكِذْبُ: الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ، وَعِدَّتُكَ زَوْجَتِكَ، وَالْإِضْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ، وَثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجَالَسَةُ الْأَنْذَالِ وَمُجَالَسَةُ الْأَغْيَاءِ، وَالْحَدِيثُ مَعَ النَّسَاءِ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ وَإِنصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَبَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ عَمَلُهُ: وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ، وَجِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ.

اهل بیت پیامبرش (سلام الله عليهم) را بجا آورد.

یا علی: خدا سه کس را از رحمت خود محروم و مهجور ساخته است: کسیکه توشه اش را تنها بخورد، و کسیکه تنها راه بیابان را در پیش گیرد، و کسیکه تنها در خانه ای بخوابد.

یا علی: سه عمل است که بیم جنون از آن میرود: قضاء حاجت در میان قبور، و راه رفتن در یک پای افزار، و تنهاخفتن در خانه.

یا علی: سه مورد است که دروغ گفتن در آن نیکو است: تدبیر در جنگ، و وعده دادن به همسر و زوجه، و اصلاح میان مردم. و همنشینی سه طایفه دل را میمیراند: همنشینی فرومایگان، و همنشینی توانگران، و گفتگو با زنان.

یا علی: سه چیز از حقایق ایمانست! انفاق در حال تنگدستی، و گرفتن داد مردم از خویشان، و بذل علم بر جوینده آن.

یا علی: سه چیز است که چون در وجود کسی نباشد، عملش کامل نمیشود: یکی آن پارسائی که او را از معاصی خدا مانع شود، و دیگر خُلُقِ که بوسیله آن با مردم مدارا کند، و سوم جِلْمِ که سفاقت سفیهان را از سوی خود بگرداند.

یا عَلِيُّ: ثَلَاثُ فَرَحَاتٍ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا: لِقَاءُ الْإِخْوَانِ، وَتَفْطِيرُ الصَّائِمِ، وَ التَّهَجُّدُ مِنَ آخِرِ اللَّيْلِ.

یا عَلِيُّ: أَنَّهُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ: الْحَسَدُ، وَالْحِرْصُ، وَالْكَبْرُ.
یا عَلِيُّ: أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاوَةِ: جُمُودُ الْعَيْنِ، وَقِسَاوَةُ الْقَلْبِ، وَبُعْدُ الْأَمَلِ، وَحُبُّ الْبَقَاءِ.

یا عَلِيُّ: ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ، وَثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ، وَثَلَاثُ مُهْلِكَاتٍ، وَثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ. فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ: فَبِإِسْبَاعِ الْوُضُوءِ فِي السَّبَرَاتِ، وَانْتِظَارِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، وَالْمَشْيِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ، وَأَمَّا الْكَفَّارَاتُ: فَبِقِسَاءِ السَّلَامِ، وَإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَالتَّهَجُّدِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا، وَأَمَّا الْمُهْلِكَاتُ: فَشَحُّ مُطَاعٍ، وَهَوَى مُتَّبَعٍ، وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ، وَأَمَّا الْمُنْجِيَّاتُ: فَخَوْفُ اللَّهِ فِي السَّرِّ

یا علی: برای مؤمن در دنیا سه شادمانی موجود است: دیدار برادران، و افطاری دادن بروزه دار، و تهجد در ساعات آخر شب.

یا علی: تو را از سه خصلت نهی می‌کند: از حسد، و حرص و کبر.

یا علی: چهار خصلت علامت شقاوت است: خشکی چشم، و قساوت قلب و طول امل (درازی آرزو)، و حب بقاء در این سرای.

یا علی: سه چیز موجب ترفیع درجات است، و سه چیز کفاره سیئات است، و سه چیز علت هلاکت، و سه چیز موجب نجات.

اما آن سه چیز که موجب ترفیع درجات است: کامل ساختن وضوء، در هوای بسیار سرد، و انتظار نماز از پی نماز، و پیمودن راه در شب و روز بسوی جماعات است.

و اما آن سه چیز که کفاره سیئات است بر ملا ساختن سلام، و اطعام طعام، و گذراندن بخشی از شب بهنگام خفتن مردم برکوع و سجود و قیام است. و اما آن چیز که علت هلاکت، یکی بخلی است که (مانعی از عقل و شرع در برابر خود نیابد، و) آدمی را مطیع خود سازد و بموجب آن عمل نماید، و دیگر هوای نفسی است که همگی نیروهای وجود انسان تابع و فرمانبردار آن گردد، و دیگر آنکه آدمی گرفتار خوی مهلک خودپسندی شود. و اما آن سه چیز که موجب نجات است، خوف خدا در نهان و آشکار، و رعایت اعتدال در حال فقر و غنی، و سخن عدل است در حال

وَالْعَلَانِيَّةِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرُ، وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخِيطِ.

يَا عَلِيُّ: لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ، وَلَا يَتِمُّ بَعْدَ اخْتِلَامٍ.

يَا عَلِيُّ: سِرِّ سَتَتَيْنِ بَرٍّ وَالِدَيْكَ، سِرِّ سِتَّةٍ صِلَ رَجِمَكَ، سِرِّ مِثْلَا عُدِّ مَرِيضًا، سِرِّ

مِثْلَيْنِ شَبَّعَ جِنَازَةً، سِرِّ ثَلَاثَةَ أَمْيَالٍ أَحَبُّ دَعْوَةٍ، سِرِّ أَرْبَعَةَ أَمْيَالٍ زُرْنَاخًا فِي اللَّهِ، سِرِّ

خَمْسَةَ أَمْيَالٍ أَحَبُّ الْمَلْهُوفِ، سِرِّ سِتَّةَ أَمْيَالٍ أَنْصَرَ الْمَظْلُومَ، وَعَلَيْكَ بِالْإِسْتِغْفَارِ.

يَا عَلِيُّ: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ، وَلِلْمُتَكَلِّفِ

ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ، وَيَغْتَابُ إِذَا غَابَ، وَيَشْتُمُ بِالْمُصِيبَةِ، وَاللِّظَالِمِ

ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَقَهْرُ مَنْ دُونَهُ بِالْعَلْبَةِ، وَمَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَيُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ، وَ

لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَنْشَطُ إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّاسِ، وَيَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ، وَ

يُجِبُّ أَنْ يُحْتَمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَيَلْمُنُافِقِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا

وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتُّمِّنَ خَانَ.

رضایت و بهنگام خشم.

یا علی: طفل بعد از آنکه از شیر گرفته شد حکم رضاع مورد ندارد، و نوجوان

چون محتمل شود یتیمی دیگر وجود ندارد.

یا علی: اگر احسان بوالدینت به پیمودن دو سال راه، و اگر صلۀ رحم بیکسال،

و اگر عیادت مریضی به پوئیدن دو میل راه، و اگر تشییع جنازه ای به سه میل، و اگر

دیدار برادری دارای رابطه اخوت فی الله چهار میل، و اگر فریادرسی گرفتاری به پنج

میل، و اگر یاری مظلومی به پیمودن شش میل راه نیازمند باشد آن راه را طی کن، و

در همه حال از خدا آمرزش بطلب.

یا علی: مؤمن را سه علامت است: نماز و زکات و روزه؛ و متکلف را سه علامت

است: در حضور تملق میگوید، و در غیاب غیبت میکند، و چون مصیبتی بکسی رسد

او را بشماتت میگیرد، و ظالم را سه علامت است: زبردستان را بسر پنجه چیرگی، و

زبردستان را بنافرمانی مقهور میسازد، و از ستمکاران پشتیبانی میکند، و ریاکار را سه

علامت است: چون در برابر مردم باشد خود را فعال نشان میدهد، و چون تنها میشود

تنبلی میکند، و دوست میدارد که مردم در همگی شئون زندگیش او را بستایند. و

منافق را سه علامت است: چون سخن بگوید دروغ میگوید، و چون وعده کند

يَا عَلِيُّ بِسَعَةِ أَشْيَاءٍ تُوْرثُ النَّسِيَانَ: أَكْلُ الثَّقَاحِ الحَامِضِ، وَ أَكْلُ الكُزْبَرَةِ وَ الجُبْنِ وَ سُورِ الفَأْرَةِ، وَ قِرَاءَةُ كِتَابَةِ القُبُورِ، وَ المَشْيُ بَيْنَ امرأتَيْنِ، وَ طَرْحُ القَمَلَةِ، وَ الحِجَامَةُ فِي النُّفْرَةِ، وَ البُوكُ فِي المَاءِ الرَّائِدِ.

يَا عَلِيُّ: العَيْشُ فِي ثَلَاثَةٍ: دَارُ قَوْرَاءُ، وَ جَارِيَةُ حَسَنَاءُ، وَ فَرَسُ قَبَاءُ.

قَالَ مُصَنَّفُ هَذَا الكِتَابِ - رَحِمَهُ اللهُ - : سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ المَعْرِفَةِ بِاللُّغَةِ بِالكُوفَةِ يَقُولُ: الفَرَسُ القَبَاءُ: الضَّامِرُ البَطْنِ، يُقَالُ: فَرَسٌ أَقْبُ وَ قَبَاءُ، لِأَنَّ الفَرَسَ يَذْكَرُ وَيُوْنثُ، وَ يُقَالُ لِالْأُنثَى: قَبَاءٌ لِأَنَّهَا لَا غَيْرَ، قَالَ ذُو الرُّمَّةِ:

تَنْصَبَتْ حَوْلَهُ يَوْمًا تُرَاقِبُهُ صُحْرُ سَمَاحِيحٍ فِي أَحْشَانِهَا قَبَبُ

الصُّحْرُ جَمْعُ أَصْحَرَ وَ هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ لَوْنُهُ إِلَى الحُمْرَةِ، وَ هَذَا اللَّوْنُ يَكُونُ فِي الجِمَارِ الوَحْشِيِّ، وَ السَّمَاحِيحِ: الطَّوَالُ، وَاجِدْهَا سَمَحِيحٌ، وَ القَبَبُ: الضُّمْرُ.

تخلف میکند، و چون او را امین قرار دهند خیانت روا میدارد.

یا علی: نه چیز موجب نسیانست: خوردن سیب ترش، و خوردن پنیر و گشنیز و نیمخورده موش، خواندن سنگ نوشته قبور، راه رفتن در میان دو زن، و زنده رها کردن شپش، و حجامت در نزدیکی منجه، و ادرار کردن در آب راکد.

یا علی: لذت زندگی در سه چیز است: خانه ای وسیع، و کنیزکی زیبا، و اسبی «قَبَاء» - یعنی میان باریک.

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گفت: در کوفه از مردی لغت شناس شنیدم که میگفت: اسب قَبَاء آنست که شکمش لاغر باشد. در لغت میگویند: «فرس أَقْبُ و قَبَاء» زیرا فرس هم بر نر اطلاق میشود، و هم بر ماده، ولی کلمه «قَبَاء» مخصوص اسب ماده است.

ذوالرّمه گفته است: روزی اسبانی طلائئ رنگ درازپشت که لاغری در احشانشان راه یافته بود پیرامون او گوشها را تیز کرده و بمراقبتش پرداخته بودند.

و کلمه «صحر» که در شعر ذوالرّمه آمده، اسبی است که رنگ آن متمایل بسرخ است، و این رنگ در گورخرها دیده میشود، و «سماحیح» در آن بیت جمع سمحیح یعنی دراز است و «قَبَب» بمعنی لاغری است.

يَا عَلِيُّ: وَ اللهُ لَوْ أَنَّ الوَضِيعَ فِي قَعْرِ بَيْرٍ لَبَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً تَرْفَعُهُ فَوْقَ
الأَخْيَارِ فِي ذَوَلَةِ الأَشْرَارِ.

يَا عَلِيُّ: مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ، وَمَنْ مَنَعَ أَجْبِيراً أَجْرَهُ فَعَلَيْهِ
لَعْنَةُ اللهِ، وَمَنْ أَحَدَثَ حَدَثاً أَوْ آوَى مُخْدِثاً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَمَا
ذَلِكَ الْحَدَثُ؟ قَالَ: الْقَتْلُ.

يَا عَلِيُّ: الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِيَارِهِمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ
الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ.

يَا عَلِيُّ: أَوْثَقُ عُرَى الإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللهِ، وَ الْبُغْضُ فِي اللهِ.
يَا عَلِيُّ: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ، فَقَالَ عَلِيُّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا يَلِكُ الطَّاعَةَ؟ قَالَ: يَأْذَنُ لَهَا فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَامَاتِ وَ
الْعُرْمَاتِ وَ النَّائِحَاتِ، وَ لُبْسِ الشَّيَابِ الرَّقَاقِ.

يا علی: بخدا قسم اگر در دولت اشراار (مردم شریر) فرد فرومایه ای در قعر
چاهی باشد، هر آینه خداوند عزوجل بادی را بسوی او میفرستد تا او را از آن پست بر
جای برآورد، و بر فراز سیر مردم خیر قرار دهد.

یا علی: کسیکه خود را بغیر موالی خود نسبت دهد، پس لعنت خدا بر او باد؛ و
کسیکه مزد اجیری را از او باز دارد، پس لعنت خدا بر او باد؛ و کسیکه حادثه ای
پدید آورد، و یا حادثه سازی را پناه دهد، پس لعنت خدا بر او باد! پس سوال کردند
که آن حادثه چیست؟ فرمود: آن حادثه قتل است.

یا علی: مؤمن کسی است که مردم او را بر اموال و نفوسشان امین شمارند، و
مسلم کسی است. که مسلمین از دست و زبانش در سلامت باشند، و مهاجر کسی
است که از بدیها هجرت کرده باشد.

یا علی: محکمترین دستگیره ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.
یا علی: کسیکه از زن خود اطاعت کند، خدا او را برودر آتش می افکند، پس
علی علیه السلام پرسید: مقصود از این اطاعت چیست؟ فرمود مقصود اینست که اورادر
رفتن بحمامها و عروسی ها و عزاها و پوشیدن لباسهای نازک آزاد گذارد.

يَا عَلِيُّ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ بِالإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا، أَلَا إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ، وَ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ.

يَا عَلِيُّ: مِنَ السُّخْتِ تَمَنُّ الْمَيِّتَةِ، وَ تَمَنُّ الْكَلْبِ، وَ تَمَنُّ الْخَمْرِ، وَ مَهْرُ الزَّانِيَةِ، وَ الرُّشُوءُ فِي الْحُكْمِ، وَ أَجْرُ الْكَاهِنِ.

يَا عَلِيُّ: مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا يُيْمَرِي بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يُجَادِلَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ لِيَدْعُو النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.

يَا عَلِيُّ: إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ: مَا خَلَّفَ، وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ.

يَا عَلِيُّ: الدُّنْيَا سَجَرُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ.

يَا عَلِيُّ: مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ، وَ حَسْرَةٌ لِلْكَافِرِ.

يَا عَلِيُّ: أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ الدُّنْيَا: إِخْدِمِي مَنْ خَدَمَنِي، وَ أَتَّبِعِي مَنْ خَدَمَكَ.

یا علی: خداوند تبارک و تعالی بوسیله اسلام کبر و غرور جاهلیت و افتخار آن بیدران را بزدود، که مردمان همگی از آمدند، و آدم از خاکست، و گرامی ترین ایشان نزد خدا پرهیزگارترین ایشانست.

یا علی: بهای میت، و بهای سگ، و بهای شراب، و مهر زانیه، و رشوه در قضاء، و مزد کاهن از اقسام سُخت و از مکاسب حرام و پلید است.

یا علی: کسی که علمی را بیاموزد، تا با سفیهان لجاج و تفاخر کند، یا آن را وسیله مجادله با دانشمندان قرار دهد، یا مردم را بسوی خود بخواند، پس او از اهل دوزخ است.

یا علی: چون بنده خدا بمیرد مردم میگویند چه چیز بجای نهاده، و فرشتگان میگویند: چه چیز از پیش فرستاده است؟

یا علی: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

یا علی: مرگ فجاء و ناگهانی برای مؤمن راحت و برای کافر حسرتست.

یا علی: خدای تبارک و تعالی بدنیا وحی کرد که هرکس مرا خدمت کند او را خدمت کن، و هر که تو را خدمت کند خسته و رنجورش ساز.

يَا عَلِيُّ: إِنَّ الدُّنْيَا لَوَعَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا مَسَقَى
الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ.

يَا عَلِيُّ: مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَتُّنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ
لَمْ يُعْظَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوْتًا.

يَا عَلِيُّ: شَرُّ النَّاسِ مَنْ آتَاهُمُ اللَّهُ فِي قَضَائِهِ.

يَا عَلِيُّ: أَنِينُ الْمُؤْمِنِ تَشْبِيحٌ، وَصِيَاخُهُ تَهْلِيلٌ، وَنَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ، وَ
تَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِنْ غُوفِيَ مَشَى فِي النَّاسِ وَمَا عَلَيْهِ
مِنْ ذَنْبٍ.

يَا عَلِيُّ: لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبَلْتُهُ، وَلَوْ دُعِيْتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ.

يَا عَلِيُّ: لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ، وَلَا أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ، وَ

یا علی: دنیا اگر نزد خدای تبارک و تعالی برابر با بال پشه ای ارزش میداشت،
هر آینه شربت آبی از آن را بکافر نمی نوشاند.

یا علی: هیچ فردی از اقوام نخستین و مردم عصر واپسین وجود ندارد یعنی از
گذشتگان و آیندگان نباشد مگر آنکه در روز قیامت آرزو میکند که ای کاش جز
قوتی از این دنیا به او داده نشده بود.

یا علی: بدترین مردم کسی است که خدا را در قضایش متهم سازد.

شرح: «یعنی چنان پندارد که اگر خدا فلان تقدیر را نمی کرد بهتر بود، یا بهتر این
بود که فلان چیز فلان طور بود و امثال اینها».

یا علی: ناله مؤمن تسبیح، و فریادش تهلیل، و خوابیدنش در بستر عبادت، و
گشتنش از این پهلو به آن پهلو جهاد در راه خداست، پس اگر از بیماریش عافیت
یافت بحالتی در میان مردم گام میسپارد که گناهی بر ذمه ندارد.

یا علی: اگر پاچه گوسفندی بمن هدیه کنند آنرا قبول میکنم، و اگر بصرف
پاچه ای (یا براه دوری) دعوت شوم اجابت میکنم.

شرح: «این خبر در کتاب معیشت «فقیه» گذشت و شرحی بر آن ذکر شد به
مجلد ۴ برقم ۴۰۷۰ مراجعه شود».

یا علی: زنان جمعه و جماعت، و اذان و اقامه و عیادت بیمار، و تشییع جنازه، و

لَا عِبَادَةَ مَرِيضٍ وَلَا أَتْبَاعَ جِنَازَةٍ، وَلَا هَرَوَلَةَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَا اسْتِيلَامَ الْحَجَرِ، وَلَا حَلْقُ، وَلَا تُوَلَّى الْقَضَاءُ، وَلَا تُسْتَشَارُ، وَلَا تَذْبَحُ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَلَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ، وَلَا تُقِيمُ عِنْدَ قَبْرِ، وَلَا تَسْمَعُ الْخُطْبَةَ، وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِيجَ بِنَفْسِهَا، وَلَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَجِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ، وَلَا تُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا تُبَيِّتُ زَوْجَهَا عَلَيْهَا سَاحِظٌ وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا.

يَا عَلِيُّ: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فِلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ، وَزِينَتُهُ الْوَفَاءُ، وَمُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، وَعِمَادُهُ الْوَرَعُ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ، وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. يَا عَلِيُّ: سُوءُ الْخُلُقِ سُومٌ، وَطَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ.
يَا عَلِيُّ: إِنْ كَانَ السُّومُ فِي شَيْءٍ فِي لِسَانِ الْمَرْأَةِ.

هروله میان صفا و مرّوه، و دست سودن بر حجرالأسود، و تراشیدن سر، و تصدّی منصب قضا را بر عهده ندارند، و ایشان مورد مشورت واقع نمیشوند، و جز بهنگام ضرورت ذبح نمیکند، و آواز خود را به تلبیه بر نمیآوردند، و در کنار قبری اقامت نمیکند، و باستماع خطبه عیدین نمی نشینند، و امر ازدواجشان را خود متصدّی نمیشوند، و از خانه شوهر جز به اذن او بیرون نمیروند، پس اگر زنی بی اذن شوهرش از خانه او بیرون رود، خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت میکنند، و زن چیزی از خانه شوهرش بی اذن او نمی بخشد، و شب را در حالیکه شوهرش بر او خشمگین باشد بصبح نمی آورد، اگر چه شوهرش در حقّ او ظالم باشد.

شرح: «اینکه فرمود: در کنار قبری اقامت نمی کنند، از اینرو است که در عصر جاهلی زنان پس از مردن شوهر بر گور او چادر میزدند و تا یکسال یا کمتر در آنجا عده وفات را می گذرانیدند و اسلام از این کار منع فرموده است.»

یا علی: اسلام برهنه است، پس لباسش حیا، و آرایشش وفا، و مردانگیش عمل صالح، و ستونش پارسائی است، و هر چیزی را پایه ای است، و پایه اسلام محبت اهل بیت است.

یا علی: زشتخوئی شوم است، و اطاعت زن مایه پشیمانیست.

یا علی: اگر نحوستی در چیزی باشد، پس آن در زبان زنتست.

يَا عَلِيُّ: نَجَى الْمُخْفُونَ.

يَا عَلِيُّ: مَنْ كَذَبَ عَلِيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.
يَا عَلِيُّ: ثَلَاثَةٌ يَزِيدَنَّ فِي الْحِفْظِ، وَيُذْهِبَنَّ الْبَلْغَمَ: اللَّبَانُ وَالسَّوَاكُ، وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ.

يَا عَلِيُّ: السَّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ، وَمَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ، وَيَجْلُو الْبَصَرَ، وَيَرْضِي الرَّحْمَنَ، وَبَيِّضُ الْأَسْنَانَ، وَيَذْهَبُ بِالْحَفْرِ وَيَشُدُّ اللَّثَّةَ، وَيُشَهِّي الطَّعَامَ، وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ، وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ، وَتَفْرُحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ.

يَا عَلِيُّ: النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ: نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ، وَنَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ، وَنَوْمُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ، وَنَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ.

يَا عَلِيُّ: مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيًّا إِلَّا وَجَعَلَ دُرِّيَّتَهُ مِنْ صُلْبِهِ، وَجَعَلَ دُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِكَ، وَلَوْلَاكَ مَا كَانَتْ لِي دُرِّيَّةٌ.

يا علی: سبکباران نجات یافتند.

یا علی: کسیکه از روی عمد چیزی را بدروغ از من روایت کند میباید بداند که جایگاهش دوزخ است.

یا علی: سه چیز است که بر نیروی حافظه می افزاید، و بلغم را از میان میبرد: یکی گُندر، و دیگری مسواک، و سوّم خواندن قرآنست.

یا علی: مسواک از سنت است، و پاک و پاکیزه کننده دهانست، و چشم را جلا میدهد، و خدای رحمن را خشنود میسازد، و دندانها را سفید میکند، و زنگ و زردی دندانها را میزداید، و لثه را محکم میسازد، و اشتهای طعام را موجب میشود، و بلغم را از میان میبرد، و نیروی حافظه را می افزاید، و حسنات را دوچندان میکند، و فرشتگان از آن شاد میشوند.

یا علی: خواب بر چهار قسم است: خواب پیمبران علیهم السلام بر پشتهاشان، و خواب مؤمنان روی سمت راستشان، و خواب کفار و منافقین روی سمت چپشان، و خواب شیاطین برویشان.

یا علی: خداوند عز و جلّ هیچ پیمبری را مبعوث نکرده است، مگر آنکه

یا عَلِيُّ: أَرْبَعَةٌ مِنْ قَوَائِمِ الظُّهْرِ: إِمَامٌ يَعْيِسِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيُطَاعُ أَمْرُهُ، وَ زَوْجَةٌ يَحْفَظُهَا زَوْجُهَا وَ هِيَ تَحُونُهُ، وَ فَقْرٌ لَا يَجِدُ صَاحِبَهُ مُدَاوِيًا، وَ جَارٌ سَوِيٌّ فِي دَارِ مُقَامٍ.

یا عَلِيُّ: إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَمْسَ سُنَنِ أَجْرَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ: حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»، وَ وَجَدَ كَثْرًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَ تَصَدَّقَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ - الْآيَةُ» وَ لَمَّا حَفَرَ بَيْتُ زَمْزَمَ سَمَّاهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ - الْآيَةُ»، وَ سَنَّ فِي الْقَتْلِ مِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَأَجْرَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِلطَّوَافِ عِدَّةٌ عِنْدَ قُرَيْشٍ فَسَنَّ لَهُمْ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ

ذریه اش را از صُلب خودش قرار داده، و ذریه مرا از صُلب تو قرار داده است، و اگر تو نمیبودی من ذریه ای نمیداشتم.

یا عَلِيُّ: چهار چیز از شکننده‌های پشت است: امام و پیشوائی که خداوند عز و جل را معصیت کند، و امرش مطاع باشد، و زنی که شوهرش او را نگهداری کند و او بشوهر خود خیانت نماید، و فقری که مبتلای به آن چاره ای نیابد، و همسایه بد همیشگی.

یا عَلِيُّ: عبدالمطلب (ع) در عصر جاهلیت پنج سنت را تأسیس کرد که خداوند عز و جل آنرا در اسلام جریان بخشید: همسران پدران را برپسران تحریم کرد، پس خداوند عز و جل این آیه را فر فرستاد که: «و زنانی را که پدرانتان با ایشان نکاح کرده اند بنکاح مگیرید». و او گنجی بیافت پس خمس آن را خارج ساخت، و بصدقه داد، پس خدای عز و جل این آیه را فر فرستاد که: «و بدانید که هر غنیمت را که بدست آورید خمس آن برای خدا و برای رسول است - تا آخر آیه» و چون چاه زمزم را حفر کرد آنرا «سِقَايَةَ الْحَاجِّ» نامید، پس خدای تبارک و تعالی این آیه را فر فرستاد که: «آیا سِقَايَةَ حَاجِّ وَ عِمَارَةِ مَسْجِدِ الْحَرَامِ را با ایمان بخدا و روزیاز پسین برابر نهاده اید؟». و برای خونبهای آدمی صد شتر را مقرر داشت، پس خدای عز و جل آن را در اسلام اجراء فرمود: و طواف نزد قریش شمار معینی نداشت، پس عبدالمطلب

فَأَجْرَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ.

يَا عَلِيُّ: إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ لَا يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ، وَلَا يَتَعَبَّدُ الْأَضْنَامَ، وَلَا يَأْكُلُ مَا دُبِحَ عَلَى الثُّصْبِ، وَيَقُولُ: أَنَا عَلَى دِينِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
يَا عَلِيُّ: أَعْجَبُ النَّاسِ إِيْمَانًا وَأَعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ، وَحُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَتُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضِ.
يَا عَلِيُّ: ثَلَاثَةٌ يُفْسِرْنَ الْقَلْبَ: اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ، وَطَلَبُ الصَّيْدِ، وَإِتْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ.

يَا عَلِيُّ: لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا تَشْرَبُ لَبَنَهُ وَلَا تَأْكُلُ لَحْمَهُ، وَلَا تُصَلِّ فِي ذَاتِ الْجَيْشِ، وَلَا فِي ذَاتِ الصَّلَاحِ، وَلَا فِي ضَجْنَانَ.
يَا عَلِيُّ: كُلُّ مِزِّ الْبَيْضِ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاهُ، وَمِزُّ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قَشْرٌ، وَمِزُّ الظَّيْرِ مَا دَفَّ، وَاتْرُكُ مِثْنُهُ مَا صَفَّ، وَكُلُّ مِزِّ ظَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَائِصَةٌ

هفت شوط را برای ایشان مقرر داشت، پس خدای عز و جل آن را در اسلام مجری ساخت.

یا علی: عبدالمطلب با آزلام قرعه نمی افکند، و بتها را نمیپرستید، و از گوشت قربانها برای بتها نمیخورد، و میگفت: من پیرو آئین ابراهیم علیه السلام.
یا علی: عجیب ترین مردم از جهت ایمان، و عظیم ترین ایشان از جهت یقین گروهی هستند که در آخر الزمان زیست میکنند، زیرا ایشان بیدار پیغمبر نپیوسته اند، و حجت از ایشان غائب است، ولی ایشان بنوشته ای ایمان آورده اند.
یا علی: سه چیز قسوت قلب می آورد: شنیدن لهو، و طلب شکار، و آمدن بدرگاه و دربار پادشاه.

یا علی: در لباسی از پوست حیوانی که نوشیدن شیر و خوردن گوشتش را حرام میدانی نماز مگرار، و همچنین در «ذات الجیش» و «ذات الصلاصل» و «ضجنان» نماز بیا مدار.

شرح: «ذات الجیش و ذات الصلاصل و ضجنان نام سه وادی است در حجاز».
یا علی: از تخم پرندگان آن را که دو طرفش با هم اختلاف داشته باشد، و از ماهی آنرا که فلس داشته باشد، و از پرندگان آنرا که بهنگام پرواز بال بر هم زدندش

أَوْ صَيْصِيَّةً.

يَا عَلِيُّ: كُلُّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَمِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَحَرَامٌ أَكَلُهُ، لَا تَأْكُلُهُ.

يَا عَلِيُّ: لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرَ.

يَا عَلِيُّ: لَيْسَ عَلِيٌّ زَانٍ عُقْرٌ، وَلَا حَدٌّ فِي التَّعْرِيزِ، وَلَا شَفَاعَةٌ فِي حَدِّ وَ

لَا يَمِينٌ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ، وَلَا يَمِينٌ لِيَوْلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ، وَلَا لِامْرَأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا، وَلَا لِلْعَبْدِ

مَعَ مَوْلَاهُ، وَلَا صَمْتٌ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ، وَلَا وِصَالٌ فِي صِيَامٍ، وَلَا تَعَرُّبٌ بَعْدَ هِجْرَةٍ.

يَا عَلِيُّ: لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ.

يَا عَلِيُّ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبٍ سَاهٍ.

يَا عَلِيُّ: نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ.

بیشتر باشد بخور. و خوردن گوشت آن را که بهنگام پرواز بالش را گشوده بدارد، و آنرا بیحرکت گذارد، واگذار، و از پرندگان آبزی آن را که همانند انسان معده داشته باشد، یا در پشت پایش خاری داشته باشد بخور.

شرح: «مراد از معده شاید سنگدان باشد زیرا همه پرندگان دارای معده و روده هستند، و شرح آن در کتاب ذبایح گذشت».

یا علی: از درندگان هر کدام که دارای نیش باشد، و از پرندگان هر کدام که چنگال داشته باشد، خوردنش حرامست، تو آن را مخور.

یا علی: سرقت میوه آویخته بدرخت، و پیه خرما حد قطع ندارد.

یا علی: مرد زنا کننده مهتری بر عهده ندارد، و قذفی که بصورت کنایه و گوشه زدن باشد حدی ندارد، و حد شفاعت بر نمیدارد، و در قطع رحم، و در مورد فرزند نسبت پدرش، و زن نسبت بشوهرش، و غلام نسبت بمولایش قسم واقع نمی شود، و سکوت یکروز تا شب، و وصال در روزه، و تعرب بعد از هجرت بیمورد است.

شرح: «یکی از اقسام روزه در ادیان گذشته روزه صمت بوده که از قصه مریم بنت عمران فهمیده می شود و اسلام آنرا نسخ کرده است و همچنین دو روز را در روزه بهم پیوستن». یا علی: پدری را بکیفر قتل پسرش نمیکشند.

یا علی: خدا دعای دل بی توجه را مستجاب نمیکند.

یا علی: خواب عاالم از عبادت عابد برتر است.

يَا عَلِيُّ: رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ.
يَا عَلِيُّ: لَا تَصُومُ الْمَرْأَةُ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا، وَلَا يَصُومُ الْعَبْدُ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ
مَوْلَاهُ، وَلَا يَصُومُ الضَّيْفُ تَطَوُّعًا إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ.

يَا عَلِيُّ: صَوْمُ يَوْمِ الْفِطْرِ حَرَامٌ، وَصَوْمُ يَوْمِ الْأَضْحَى حَرَامٌ، وَصَوْمُ الْوِصَالِ
حَرَامٌ، وَصَوْمُ الصَّمْتِ حَرَامٌ، وَصَوْمُ نَذْرِ الْمُعْصِيَةِ حَرَامٌ، وَصَوْمُ الدَّهْرِ حَرَامٌ.

يَا عَلِيُّ: فِي الزَّنَائِسْتِ خِصَالٌ: ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ مِنْهَا فِي
الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا: فَيَذْهَبُ بِالثَّبَاءِ، وَيُعَجَّلُ الْفَنَاءَ، وَيَقْطَعُ الرِّزْقَ، وَ
أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ: فَسُوءُ الْحِسَابِ، وَسَخَطُ الرَّحْمَنِ، وَخُلُودٌ فِي النَّارِ.

يَا عَلِيُّ: الرَّبَا سَبْعُونَ جُزْءًا فَأَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَشْكِيحَ الرَّجُلُ أُمَّةً فِي بَيْتِ اللَّهِ
الْحَرَامِ.

يَا عَلِيُّ: دِرْهَمُ رَبَاٍ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي
بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ.

يا علی: دو رکعتی که عالم بجا آورد، از هزار رکعتی که عابد بگذارد برتر است.
یا علی: زن جز با اجازه همسرش، و غلام جز با اجازه مولایش، و میهمان جز با
اجازه میزبانش روزه مستحب نمیگیرند.

شرح: «مشهور کراهت این امور است».

یا علی: روزه عید فطر حرامست، و روزه عید اضحی حرام است، و روزه وصال
حرامست، و روزه خاموشی (صمت) حرامست، و روزه نذر معصیت حرامست، و
روزه سراسر عمر (روزه دهر) حرامست. (شرح آن در مجلد دوم گذشت)

یا علی: در زنا شش خصلت است: سه خصلت آن در دنیا، و سه خصلت در
آخرتست. اما آن سه که در دنیا است اینست که رونق و هیبت را میبرد، و فنا را
سرعت می بخشد، و رزق را قطع میکند. و اما آن سه که در آخرت است، دشواری
حساب، و خشم خدای رحمن، و جاودانگی در دوزخ است.

یا علی: ربا، هفتاد جزء است، که ساده ترین آنها همانند اینست که مرد با مادر
خود در خانه خدا زنا کند.

یا علی: یکدرهم ربا نزد خداوند عزوجل از هفتاد زنا که همگی آنها با محارم، در

يَا عَلِيُّ: مَنْ مَتَعَ قَبْرًا طَائِفًا مِنْ زَكَاةِ مَا لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا بِمُسْلِمٍ وَلَا كَرَامَةً.
 يَا عَلِيُّ: تَارِكُ الزَّكَاةِ يَسْأَلُ اللَّهُ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ - الْآيَةَ».

يَا عَلِيُّ: تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَاللَّهُ عَلَى
 النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ».
 يَا عَلِيُّ: مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.
 يَا عَلِيُّ: الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أُبْرِمَ بِإِبْرَامًا.
 يَا عَلِيُّ: صَلَاةُ الرَّجِيمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ.
 يَا عَلِيُّ: افْتِيحُ بِالْمِلْحِ وَاخْتِمْ بِالْمِلْحِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ دَاءً.

خانه خدا سر زده باشد عظیمتر است.

یا علی: کسیکه قیصراتی از زکات مالش را نبردازد، نه مؤمن است، و نه مسلم است و نه از کرامت انسانی و عزت اسلامی برخوردار است.

یا علی: تارک زکات بازگشت بدنیا را از خدا مسألت میکند، و این در قول خداوند عزوجل آمده است که فرمود: «تأخرون یکی از ایشان را مرگ فرارسد میگوید: پروردگارا مرا باز گردانید. تا آخر آیه» (سوره مؤمنون: ۱۰۰)

یا علی: ترک کننده حج اگر استطاعت داشته باشد کافر است چنانکه خداوند می فرماید: و خدای را حج بر ذمه مردم هر یک از ایشان که استطاعت آن را داشته باشد مقرر است، و کسیکه کافر شود زیانی بخدا وارد نمی آورد، زیرا خدا از جهانیان و همگی عوالم جهان بی نیاز است. (آل عمران: ۹۷)

یا علی: کسیکه حج را بتأخیر افکند تا بمیرد خدا او را بروز قیامت یهودی یا نصرانی محشور میکند.

یا علی: صدقه قضائی را که بشدت استحکام یافته است (یعنی قضای حتمی) بر طرف میسازد.

یا علی: صله رحم بر عمر می افزاید.

یا علی: طعامت را با نمک افتتاح کن، و با نمک پایان بر، زیرا در نمک شفاء از هفتاد و دو درد نهفته است.

يَا عَلِيُّ: لَوْ قَدْ قُتُّ عَلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَأُمِّي وَعَمِّي وَأَخِي
كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ.

يَا عَلِيُّ: أَنَا ابْنُ الدَّبِيحِيِّ.

يَا عَلِيُّ: أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ.

يَا عَلِيُّ: الْعَقْلُ مَا اكْتَسَبَتْ بِهِ الْجَنَّةَ، وَطَلِبَ بِهِ رَضَى الرَّحْمَنِ.

يَا عَلِيُّ: إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلُ فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ:

أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، بِكَ آخِذٌ، وَ

يا علی: اگر در «مقام محمود» قیام کنم، هر آینه برای پدرم، و مادرم، و عمومم، و برادری که در عصر جاهلیت داشتم شفاعت خواهم کرد.

یا علی: من پسر دو ذبیحم.

شرح: «مراد از دو ذبیح اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الرحمن علیهما السلام است، و عبدالله بن عبدالمطلب، و هر دو ایماً ذبیحند نه رسماً، و ما توضیحی درباره ذبح عبدالله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجلد چهارم باب قرعه داده ایم بدانجا مراجعه شود، و در روایت سلیمان اعمش از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از ذبیحین اسماعیل و برادرش اسحاق است زیرا وقتی که اسماعیل سرافراز از امتحان بیرون آمد، و میان فرشتگان سربلندی یافت اسحاق تمنا کرد ای کاش من بجای او بودم، خداوند فرشتگان را فرمود او را نیز ذبیح خوانید، و عرب عمورا نیز پدر خواند، و قرآن نیز اسماعیل و اسحاق را پدران یعقوب گفته است.»

یا علی: من حاصل دعای ابراهیمم.

شرح: «ناظر است به دعای ابراهیم در آیه شریفه: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - الْآيَةَ.»

یا علی: عقل چیز است که بوسیله آن بهشت بدست آید، و خشنودی خدای رحمن بوسیله آن خواسته شود.

یا علی: نخستین مخلوق که خداوند عزوجل آن را خلق کرده، عقل است، پس چون آن را بیافرید، او را فرمود: به پیش آی. پس عقل به پیش آمد، سپس او را فرمود: واپس رو، پس واپس رفت، آنگاه فرمود: بعزت و جلال خودم قسم آفریده ای

بِكَ أُعْطِيَ، وَبِكَ أُتِيبُ، وَبِكَ أَعَابُ. يَا عَلِيُّ: لَا صَدَقَةَ وَذُورَجِمَ مُخْتَاجٍ.
 يَا عَلِيُّ: دِرْهَمٌ فِي الْخِضَابِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَفِيهِ
 أَرْبَعَةٌ عَشَرَ خَصْلَةً: يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ، وَيَجْلُو الْبَصَرَ، وَيَلِينُ الْخِيَاشِيمَ، وَ
 يَطِيبُ التَّكْهَةَ: وَيَشُدُّ اللَّتَّةَ، وَيَذْهَبُ بِالضَّنَى، وَيُقِلُّ وَسْوَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَفْرَحُ بِهِ
 الْمَلَائِكَةُ وَيَسْتَبْشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَغِيظُ بِهِ الْكَافِرُ، وَهُوَ زِينَةٌ وَطِيبٌ، وَيَسْتَحْيِي مِنْهُ
 مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ، وَهُوَ بَرَاءَةٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ.

يَا عَلِيُّ: لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ، وَلَا فِي الْمَنْظَرِ إِلَّا مَعَ التَّمَخُّبِ وَلَا فِي
 الْمَالِ إِلَّا مَعَ الْجُودِ، وَلَا فِي الصَّدَقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ، وَلَا فِي الْفِقْهِ إِلَّا مَعَ الْوَرَعِ، وَ

را نیافریده‌ام که در پیشگاه من محبوبتر از تو باشد، من بسبب تو میگیرم و میبخشم،
 و بسبب تو پاداش میدهم و بکفر میرسانم.

شرح: «راغب اصفهانی در کتاب تفصیل التشناتین گفته است: «مراد بعقل در
 این خبر عقول بشری نیست، بلکه اشاره بان جوهر شریفی است که عقول بشر از آن
 سرچشمه گرفته است». و اینکه در ابتداء کلام فرمود: نخستین مخلوق، سپس گفت:
 آفریده‌ای را نیافریدم که در پیشگاه من محبوبتر از تو باشد یعنی آفریده‌ای را تقدیر
 نکردم که نزد من از تو با ارزشتر باشد، و مراد باقبال و ادبار او، قابلیت او را برای
 عمل باو امر و نواهی و اکتساب علوم و معارف و کمالات و ارتقاء معرفتی فرمود، و
 همانکه مدار تکلیف و اختیار است تا ثواب و عقاب وجه داشته باشد».

یا علی: با بودن خویشاوندی نیازمند جای صدقه (بغیر) نیست.

یا علی: صرف یکدرهم برای خضاب، از انفاق هزار درهم در راه خدا بهتر
 است، و در خضاب چهارده خاصیت است: باد را از گوشها میراند، و چشم را جلا
 میدهد، و موئین رگهای درون بینی را نرم میسازد، و دهان را خوشبو میکند، و لثه‌ها را
 محکم میسازد. و لاغری و ضعف را از میان میبرد، و وسوسه شیطان را میکاهد، و
 فرشتگان از بوی آن شاد میشوند، و مؤمن بوسیله آن مسرور میگردد، و کافر بوسیله آن
 خشم میگیرد، و آن زینت و عطر است، و منکر و نکیر از آن شرم میکنند، و آن برای
 صاحبش در قبرش برات رهایی است.

یا علی: گفتار را جز با کردار، و ظاهر را جز با باطن، و مال را جز با سخاوت و

لَا فِي الصَّدَقَةِ إِلَّا مَعَ النِّيَّةِ، وَلَا فِي الْحَيَاةِ إِلَّا مَعَ الصَّحَّةِ، وَلَا فِي الْوَطَنِ إِلَّا مَعَ الْأَمْنِ وَالسُّرُورِ.

يَا عَلِيُّ: حَرَّمَ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةَ أَشْيَاءَ: الدَّمُ، وَالْمَذَاكِيرُ، وَالْمَثَانَةُ، وَالنُّخَاعُ وَالغُدَّدُ، وَالطَّحَالُ، وَالْمَرَاةُ.

يَا عَلِيُّ: لَا تَمَاكُسَ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: فِي شِرَاءِ الْأُضْحِيَّةِ، وَالْكَفَنِ، وَالنَّسَمَةِ، وَالْكَرَى إِلَى مَكَّةَ.

يَا عَلِيُّ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي خُلُقًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا، وَأَعْظَمُكُمْ جِلْمًا، وَأَبْرَكُمْ بِقَرَابَتِيهِ، وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافًا.

يَا عَلِيُّ: أَمَا لِيَأْمَنِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَا هُمْ رَكِبُوا السُّفْنَ فَقَرَأُوا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ

صدق را جز با وفاء، و فقه را جز با پارسانی، و صدقه را جز با نیت، و زندگی را جز با تندرستی، و وطن را جز با امنیت و مسرت خیری نیست.

یا علی: از گوسپند هفت چیز حرام شده است: خون، و نری، و مثانه، و نخاع، و غده ها، و سپرز، و زهره.

یا علی: در چهار چیز چانه مزین: در خریدن قربانی، و کفن، و برده، و کرایه مرکب برای سفر مکه.

یا علی: آیا شما را از شبیهترینتان در جهت خلق بخودم باز نگویم؟ گفت: آری یا رسول الله. فرمود: شبیهترین شما بمن خوشخوی ترین، و بردبارترین، و خوشرفتارترین شما بخویشاوندانش و منصف ترین شما در داوری راجع بخویشتن است.

یا علی: اَمَّتْ مِنْ بَهَنگَامِ سَوَارِشْدَنْ بَكَشْتِيهَا چُونِ اَيْنِ بِيَانِ الْهِي رَا بَخَوَانْدِ بِيگَمَانِ دَرِ اَمَانْدِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» «بِنَامِ خِدَاوَنْدِ بَخَشْتِنْدَةُ مَهْرَبَانِ، وَمَشْرَكِينَ قَدْرٍ وَمَنْزَلَتِ خِدَا رَا چِنَانِكِه حَقَّ شَنَاخْتَنِ اَسْتِ نَشَنَاخْتِه اَنْدِ، دَرِ صَوْرَتِيكِه هَمگِي زَمِينِ بَرُوزِ قِيَامَتِ دَرِ قَبْضَةُ قَدْرَتِ اَوْ، وَآسْمَانِهَا دَرِ نَوْرِدِيدِه بَدَسْتِ تَوَانَايِ اَوْ اَسْتِ. وَمَنْزَه وَ

رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ».

یا عَلِیُّ: اَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ السَّرِقِ «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» - إلى آخِرِ السُّورَةِ».

یا عَلِیُّ: اَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْهَدْمِ «إِنَّ اللَّهَ يُمِيسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا».

یا عَلِیُّ: اَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْهَمِّ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ».

متعالی است از شرک آوردن ایشان (زمر: ۶۶) «بنام خدا و خواست او این کشتی در دریا روان شود، و هر آنوقت که لنگر افکند و ثابت بماند، زیرا پروردگار من هر آینه آمرزنده و مهربانست. - هود: ۴۱».

یا عَلِیُّ: ایمنی امت من از سرقت در این بیان الهی است: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» - تا آخر سوره «بگو: چه الله را بخوانید، و چه رحمن را، هر کدام را بخوانید او را خوانده اید، زیرا که اسماءِ حُسنی همگی از آنِ او است - تا آخر سوره اسراء: ۱۱۰».

یا عَلِیُّ: ایمنی امت من از ویرانی در این بیان الهی است: «إِنَّ اللَّهَ يُمِيسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» «همانا که خدا آسمانها و زمین را از اختلال نظم و زوالشان مانع میشود، و اگر او زوال را برای آنها مقدر کند، بعد از خدا هیچ نیروی را یارای آن نیست که آنها را حفظ کند، همانا که او حلیم است، و در کیفر دادن مخالفین شتاب نمیکند، و آمرزنده است و گناهان تائبان را می آمرزد - فاطر: ۴۱».

یا عَلِیُّ: ایمنی امت من از هم و غم در این بیان الهی است: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ» «هیچ توانی و نیروی جز بمدد خداوند علی عظیم نیست، هیچ پناهگاهی و راه نجاتی از حیطة قدرت خدا جز بسوی او نیست».

شرح: «گفته اند این دعای بسیار مجرب است برای هر امر مهم».

يَا عَلِيُّ: أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْحَرَقِ «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى
الْمُصَالِحِينَ» «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - الْآيَةَ».

يَا عَلِيُّ: مَنْ خَافَ [مِنْ] السَّبَاحِ فَلْيَقْرَأْ «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ
عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ - إِلَى آخِرِ السُّورَةِ».

يَا عَلِيُّ: مَنْ اسْتَضَعَبَتْ عَلَيْهِ ذَابْتُهُ فَلْيَقْرَأْ فِي أُذُنِهَا الْيَمْنَى «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ».

يَا عَلِيُّ: مَنْ كَانَ فِي بَطْنِهِ مَاءٌ أَصْفَرُ فَلْيُكْتَبْ عَلَيْهِ بِطْنِهِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ وَلْيُشْرِبْهُ
فَإِنَّهُ يَبْرِءُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

یا علی: ایمنی امنت من از آتش سوزی به این بیان الهی است: «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ
الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الْمُصَالِحِينَ»، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - تَا آخِرِ آيَةِ»
«همانا سرپرست من خدائی است که این کتاب را فرو فرستاده، و او صالحان را
سرپرستی میکند - تا آخر سوره» (اعراف ۱۹۵) «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - تَا آخِرِ
آيَةِ در سوره انعام: ۹۱».

یا علی: هر کس که از درندگان بترسد، میباید این بیان الهی را بخواند: «لَقَدْ
جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ - تَا آخِرِ سُوْرَةِ» «هر آینه پیمبری از
خودتان بسوی شما آمده است، که زیانکاری شما بر او گران می آید، و او بر هدایت
شما علاقه ای شدید دارد، و عطوفت و محبتش نسبت به مؤمنان عظیم است - توبه:
۱۲۹».

یا علی: چون مرکب کسی بر او توسنی (چموشی) کند، میباید این بیان الهی را
در گوش راستش بخواند: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ» «و هر آن کس که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه در برابر او سر
تسلیم فرود آورده است، و همگان بسوی او باز میگردند - آل عمران: ۸۳».

یا علی: کسیکه در شکمش آبی زرد باشد، میباید آیه الکرسی را بر شکمش
بنویسند، و آنرا بشوید، و بنوشد تا بفرمان خدا و یاری او شفا یابد.

شرح: «ماء اصفر» که به آبی زرد ترجمه شده است هر وی در بحر الجواهر گفته

يَا عَلِيُّ: مَنْ خَافَ سَاجِرًا أَوْ شَيْطَانًا فَلْيَقْرَأْ «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - الْآيَةَ».

يَا عَلِيُّ: حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحَيِّنَ اسْمَهُ وَأَدَبَهُ، وَيَضَعَهُ مَوْضِعًا صَالِحًا وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ لَا يُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَجْلِسَ أَمَامَهُ، وَلَا يَدْخُلَ مَعَهُ فِي الْحَمَامِ.

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَسْوَاسِ: أَكْلُ الطِّينِ، وَتَقْلِيمُ الْأظْفَارِ بِالْأَسْنَانِ، وَآكُلُ اللَّحْيَةِ.

يَا عَلِيُّ: لَعَنَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَلَدَهُمَا عَلَى عُقُوبِهِمَا.

يَا عَلِيُّ: يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ عُقُوبٍ وَلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنَ عُقُوبِهِمَا.

است: «ماءِ أصفر، صفرائیست که از طریق ادرار دفع میشود» و ممکن است مراد بیماری استسقاء باشد.

یا علی: کسیکه از جادوگری یا شیطانی بترسد، این آیه را بخواند: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - تَا آخِر آیه» «اینکه پروردگارشما خدائی است که آسمانها و زمین را آفریده است - تا آخر آیه»، اعراف ۵۴، بونس ۳.

یا علی: حق فرزند بر پدرش اینست که در انتخاب نام و آداب او بکوشد، و او را در موضعی شایسته جای دهد، و حق پدر بر فرزندش اینست که او را بنام خطاب نکند، و پیشاپیش او راه نرود، و در برابر او ننشیند، و با او بحمام داخل نشود.

یا علی: سه چیز از وسواس است: خوردنِ گِل، و جویدنِ سرناخنها، و جویدنِ ریش.

یا علی: خدا لعنت کند پدر و مادری را که فرزند خود را بنافرمانی و بی احترامی خود وا دارند.

شرح: «یعنی بر او تکلیف کنند چیزی را که در طاقت او نیست و یا توقعات بیجا».

یا علی: والدین را از عقوبت فرزندشان همان لازم می آید که فرزند را از عقوبت ایشان.

یا علی: رَجِمَ اللهُ وَالِدَيْنِ حَتَّى لَوْلَاهُمَا عَلِيٌّ بَرَّهُمَا.

یا علی: مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَفَّهُمَا.

یا علی: مَنْ اغْتَابَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمِ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللهُ

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

یا علی: مَنْ كَفَى يَتِيمًا فِي نَفَقَتِهِ بِمَالِهِ حَتَّى يَسْتَغْنِيَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ.

یا علی: مَنْ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيَّ رَأْسِ يَتِيمٍ تَرَحُّمًا لَهُ أَعْطَاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ شَعْرَةٍ

نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

یا علی: لَا فَقْرَ أَشَدَّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالٍ أَغْوَدَ مِنَ التَّعْقَلِ، وَلَا وَخْشَةَ أَوْحَشُ

مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْيِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللهِ تَعَالَى، وَ

لَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ.

یا علی: خداوند رحمت آورد بر آن والدینی که فرزند خود را بر نیکی کردن بر

آنان وادار کنند.

شرح: «یعنی نوعی اورا تربیت کنند که وظایف خود را نسبت پیدر و مادر

بشناسد و بدان پایبند بوده عمل بنماید».

یا علی: کسیکه والدینش را غمگین سازد، ایشانرا خوار داشته و درباره آندو

بی مهر شده است.

یا علی: کسیکه در حضور او از برادر مسلمانان غیبت کنند، و توانائی یاری او را

داشته باشد، و بیاریش قیام نکند خدا او را در دنیا و آخرت مخدول و درمانده میسازد.

یا علی: کسیکه مخارج یتیمی را با مالی خود تأمین کند تا زمانیکه آن یتیم بی نیاز

شود البته بهشت بر او واجب میشود.

یا علی: کسیکه از روی ترحم دست بر سر یتیمی بساید، خداوند عزوجل بر روز

قیامت در برابر هر تار موئی نوری به او عطا خواهد فرمود.

یا علی: فقری سخت تر از جهل، و ثروتی سودمند تر از عقل، و تنها بی دهشتناکتر

از خودپسندی، و عقلی همچون عاقبت اندیشی، و پارسانی همچون خودداری از محرمات

خداوند سبحان، و شأن و عنوانی همچون حُسن خُلق، و عبادتی همچون تفکر نیست.

يا عَلِيُّ: آفَةُ الْحَدِيثِ الْكِذْبُ، وَ آفَةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ، وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَرْتَةُ، وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ، وَ آفَةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ.
 يا عَلِيُّ: أَرْبَعَةٌ يَذْهَبْنَ ضِياعاً: الْأَكْلُ عَلَى الشَّيْءِ، وَ السَّرَاجُ فِي الْقَمَرِ، وَ الزَّرْعُ فِي السَّبْحَةِ، وَ الصَّنِيعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا.
 يا عَلِيُّ: مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ.
 يا عَلِيُّ: إِيَّاكَ وَ نَقْرَةَ الْغُرَابِ، وَ قَرِيْشَةَ الْأَسَدِ.
 يا عَلِيُّ: لِأَنَّ أَدْخَلَ يَدِي فِي فَمِ الثَّيْتَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَشَالَ مِنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَانَ.
 يا عَلِيُّ: [إِنَّ] أَغْنَى النَّاسِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ، وَ الضَّارِبُ غَيْرَ-

شرح: «خودپسند و آنکس که دارای عجب است خود را بهترین و شایسته‌ترین افراد می‌شمرد لاجرم توقع احترام و تعظیم بیشتری از مردم دارد و چون توقع بیش سلامی و احترام از دیگران دارد و آنان وی را چندانکه خواسته اوست، تحویل نمی‌گیرند ناچار از مردم ذور می‌شود و بوحشت شدید مبتلا می‌گردد».

یا علی: آفت سخن گفتن، دروغ، و آفت علم فراموشی، و آفت عبادت سستی، و آفت زیبایی خودپسندی و تکبر، و آفت دانش حسد است.

یا علی: چهار چیز است که به‌تدریج می‌رود: خوردن پس از سیری، و چراغ در مهتاب، و کشت و کار در شوره‌زار، و احسان به نااهل.

شرح: «در صورتیکه چراغ در مهتاب اسراف باشد در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حال روشن نمودن شمع در روز در مشاهد مشرقه معلوم است».

یا علی: کسیکه صلوات بر من را فراموش کند در حقیقت راه بهشت را گم کرده است.

یا علی: زینهار که سجده را بمانند منقار بر زمین زدن کلاغ بجا نیاوری و در آن بمانند شیر اعضاء خود را بر زمین نگستی.

یا علی: هر آینه اگر دست خود را تا مرفق بدهان ازدها برم، برای من خوشتر از آنست که از نوکیسه ای چیزی بخواهم.

ضاربه، وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَبِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ [عَلِيٌّ].
 يَا عَلِيُّ: تَخْتَمُ بِالْيَمِينِ فَإِنَّهَا فَضِيلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُقَرَّبِينَ، قَالَ: بِمِ أَتْخَتُهُ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِالْعَقِيقِ الْأَخْمَرِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ جَبَلٍ أَقْرَبَهُ تَعَالَى بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَبِ
 بِالنُّبُوَّةِ وَكَأَنَّكَ بِالْوَصِيَّةِ، وَلِوَلَدِكَ بِالْإِمَامَةِ، وَلِشِيعَتِكَ بِالْحَجَّةِ، وَلِأَعْدَائِكَ بِالنَّارِ.
 يَا عَلِيُّ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَيَّ [أَهْلِي] الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلِيُّ
 رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلِيُّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّلَاثَةَ
 فَاخْتَارَ الْأَثَمَةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلِيُّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلِيُّ
 نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

يَا عَلِيُّ: إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ فَأَنْشَتُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ:
 إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلِيًّا صَخْرَتِهَا

یا علی: ستمگرتترین مردم نزد خداوند عزوجل کسی است که غیر دشمن خود را
 بگشود و غیر زننده خود را بزند، و کسیکه خود را از انتساب بمولای خود بدیگری نسبت
 دهد، به آنچه خداوند عزوجل بر من نازل کرده کافر شده است.
 یا علی: انگشتی در دست راست کن، زیرا که آن فضیلتی از جانب خدا برای
 مقربین است، علی علیه السلام پرسید: با چگونه نگینی انگشتی بدست کنم؟ فرمود
 با عقیق سرخ، زیرا که آن نخستین کوهیست که برای خدا بر بوییت، و برای من به
 نبوت، و برای توبه وصایت و برای فرزندان به امامت، و برای شیعیان توبه بهشت و
 برای دشمنان توبه دوزخ اقرار کرده است.

یا علی: خدا از اوج مقام ربوبیتش به اهل دنیا بنگریست، پس مرا بر مردان
 جهان بگزید، سپس بار دوم بنگریست و تورا بر مردان جهان بگزید، آنگاه برای
 سومین بار به اهل دنیا بنگریست، و امامان از فرزندان تورا بر مردان جهان بگزید،
 سپس چهارمین بار بنگریست، و فاطمه را بر زنان جهان بگزید.

یا علی: من نام تورا در سه جا با نام خویش مقرون دیدم، پس با نگرستن به
 آن دلم آرام گرفت: در سفر معراجم به آسمان چون به بیت المقدس رسیدم این عبارت
 را بر صخره آن یافتم: «معبود حقى جز الله نیست، محمد رسول خداست، او را بوسیله

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدَتُهُ بَوَزِيرِهِ، وَنَصْرَتُهُ بَوَزِيرِهِ» فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخُدِي، مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيْدَتُهُ بَوَزِيرِهِ وَنَصْرَتُهُ بَوَزِيرِهِ» فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَلَمَّا جَاوَزْتُ سِدْرَةَ الْمُنتَهَى انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَخُدِي، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي، أَيْدَتُهُ بَوَزِيرِهِ، وَنَصْرَتُهُ بَوَزِيرِهِ».

يَا عَلِيُّ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَانِي فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ: أَنْتَ أَوْلَى مَنْ يَتَشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي، وَأَنْتَ أَوْلَى مَنْ يَقِفُ عَلَى الصَّرَاطِ مَعِي، وَأَنْتَ أَوْلَى مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيَتْ، وَيُخَيَّبُ إِذَا خُيِبَتْ، وَأَنْتَ أَوْلَى مَنْ يَسْكُنُ مَعِي فِي عِلِّيَّينَ، وَأَنْتَ أَوْلَى مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خِتَامُهُ مِشْكٌ.

وزیرش تأیید کردم، و بوسیله وزیرش نصرت دادم». پس جبرئیل علیه السلام را گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است. پس چون بسدره المنتهی رسیدم بر آنجا نوشته یافتم که: «من الله هستم، معبود حقّی جز من نیست که یکتا و بی همتایم، محمد برگزیده من از خلق منست. او را بوسیله وزیرش تأیید کردم، و بوسیله وزیرش نصرت دادم» پس جبرئیل علیه السلام را گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است. پس چون از سدره المنتهی بگذشتم بعرش رب العالمین جلّ جلاله پیوستم، پس بر پایه های عرش این عبارت را نوشته یافتم: «من الله هستم، معبود حقّی جز من نیست، که یکتا و بی همتایم، محمد حبیب من است که او را بوسیله وزیرش تأیید کردم، و بوسیله وزیرش نصرت دادم».

یا علی: خدای تبارک و تعالی مرا در هفت خصلت با تو شریک ساخته است: تو نخستین کسی هستی که همراه من قبر از او شکافته میشود، و تو نخستین کسی هستی که بر صراط با من می ایستد، و تو نخستین کسی هستی که چون مرا بجامه های بهشتی بپوشانند با من به آن جامه ها پوشیده میشود، و چون من زندگی را بازایام زنده میشود و تو نخستین کسی هستی که در عِلِّيَّین با من سکونت میکند، و تو نخستین کسی هستی

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْفَارِسِيُّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : يَا سَلْمَانَ
 إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اغْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ : أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِذِكْرٍ، وَ
 دُعَاؤِكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ، وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَظَّيْتَهُ، مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى
 انْقِضَاءِ أَجَلِكَ .

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَبِي ذَرٍّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ
 السُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ، وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَا أَبَا ذَرٍّ :
 تَعِيشُ وَخَدَكَ، وَتَمُوتُ وَخَدَكَ، وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَخَدَكَ، يَشْعُدُ بِكَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ
 الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ عُشْلَكَ وَتَجْهِيْزَكَ وَدَفْنَكَ، يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَسْأَلْ بِكَفِّكَ، وَإِنْ أَتَاكَ
 شَيْءٌ فَاقْبَلْهُ .

که با من از شرابِ مَهر بر نهاده ای مینوشد که مَهر آن مشک است .

سپس پیمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِسَلْمَانَ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فرمود: تورا در
 بیماریت بهنگامی که بیمار شوی سه خصلت است: نخست آنکه تو دائماً در یاد
 خدای تبارک و تعالی بسر میبری، و دیگر آنکه دعایت در آن حال مستجاب میشود، و
 سوم آنکه بیماری همگی گناهانت را میزداید. خدا تورا تا سپری شدنِ دورانی
 زندگیت از عافیت برخوردار کند!

سپس پیمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به ابوذر - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فرمود:
 زنهار، از سؤال پرهیز، زیرا سؤال ذاتی حاضر و فقریست که آمدنش را شتاب میدهی
 و بروز قیامت نیز حسابی طولانی در پی دارد.

ای اباذر، تو تنها زندگی میکنی، و تنها میمیری، و تنها به بهشت داخل میشوی،
 گروهی از اهل عراق بوسیلهٔ تو سعادت‌مند میشوند، و غسل و تجهیز و دفن تورا مباشرت
 میکنند.

شرح: «ابوذر پس از آنکه او را بر بده تبعید کردند چندی نگذشت که در آنجا
 فرزندش ذر وفات یافت، و خود با کمال فرسودگی و پیری به نگهداری چند
 گوسفندی که با آن معاش خود را میگذرانید مشغول شد، و زوجه اش ویرا یاری
 میکرد، و بسختی روزگار میگذرانیدند تا زن نیز مریض شد و از دنیا رفت، و ابوذر

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالتَّمِيمَةِ، الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَجْبَةِ، الْبَاعُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبِ.

مانند و دختری از او، این دختر گوید: پس از مرگ برادرم و مادرم آفتی در میان گوسفندان افتاد و یکی پس از دیگری تلف شدند، و روزگار بر ما تنگ شد تا بحدی که سه روز بر من و پدرم گذشت چیزی بدست نیاوردیم تا سه جوع کنیم، گرسنگی بر ما غلبه کرد، پدرم مرا گفت: بیا تا بصحرا روم شاید گیاهی بدست آورم و شکم خود را سیر کنیم، همراه پدر بصحرا رفتم ولی چیزی نیافتم، پدرم از شن بالشی ساخت و سر بر آن نهاد و مهیای مرگ شد، و من در روی او می نگریستم و می گریستم چون بحال احتضار رفته بود، و می گفتم ای پدر بگو من با این تنهایی و غربت، با جنازه تو در این بیابان چکنم، او چشم باز کرد و گفت: ای دخترم مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و امر غسل و نماز و کفن و دفن مرا بعهده گیرند و حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک بمن از عاقبت کارم خبر داده است.

دخترم هنگامیکه من جان سپردم عبايم را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین و چون قافله ای پیدا شد نزدیک رو و بگو ابوذر صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته، کسانی خواهند آمد و امر مرا کفایت خواهند کرد، گوید: چون روحش بعالم قدس شتافت دستورش را انجام دادم و قافله ای که در میان آنان مالک اشتر و عبدالله بن مسعود بودند آمدند و او را بخاک سپردند».

ای آبادتر، دست طلب بسوی مردم مگشای، و اگر چیزی برای تو برسد آنرا بپذیر.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آیا شما را از شریرترینتان باز نگوم؟ گفتند: چرا، یا رسول الله. فرمود: آری آنان کسانی هستند که راه نتماسی را همی پویند، و دوستان را از هم جدا میسازند، و از پاکان و پاکیزگان عیبجویی میکنند.

وَمِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
الْمَوْجِزَةِ الَّتِي لَمْ يُسَبِّقْ إِلَيْهَا

۵۷۶۳ - «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى».

۵۷۶۴ - «مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَلْهَى».

۵۷۶۵ - «خَيْرُ الزَّادِ التَّقْوَى».

۵۷۶۶ - «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۷۶۷ - «خَيْرُ مَا أَلْقِيَ فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ».

۵۷۶۸ - «الْإِزْتِيَابُ مِنَ الْكُفْرِ».

۵۷۶۹ - «الْيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ».

۵۷۷۰ - «السُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ».

«واینک سخنانی موجز و بیسابقه»

از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

۵۷۶۳ - دست بالا - که ببخشش گشوده میشود - از دست زیرین - که آنرا

دریافت میکند - بهتر است.

۵۷۶۴ - مقدار کمی از مال که نیازمندیها را کفایت کند از مال فراوانی که

صاحبش را از یاد خدا و تفقد از بینوایان باز دارد بهتر است.

۵۷۶۵ - بهترین توشه راه تقوی است.

۵۷۶۶ - سرفصلی حکمت خوف خداوند عزوجل است.

۵۷۶۷ - بهترین چیزی که بقلب آدمی فرو افتد یقین است.

۵۷۶۸ - شک و ریب از آثار کفر است.

۵۷۶۹ - نوحه گری بر متوفی از اعمال جاهلیت است.

شرح: «توضیح درباره این گونه اخبار در کتاب جناتر گذشت».

۵۷۷۰ - آنچه مستی آورد زبانه آتش است.

- ۵۷۷۱ - «الشَّعْرُ مِنْ إِبْلِيسَ» .
 ۵۷۷۲ - «الْخَمْرُ جَمَاعُ الْإِثَامِ» .
 ۵۷۷۳ - «النِّسَاءُ جِبَالُهُ الشَّيْطَانِ» .
 ۵۷۷۴ - «النَّبَاتُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ» .
 ۵۷۷۵ - «شَرُّ الْمَكَاسِبِ كَسْبُ الرَّبَا» .
 ۵۷۷۶ - «شَرُّ الْمَأْكَلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا» .
 ۵۷۷۷ - «السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ» .

۵۷۷۱ - (و آن) شعر (که از حکمت منحرف و بقول زور منصرف باشد) از

ابلیس است.

شرح: «این کلام جزء خطبه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگامیکه بسوی تبوک از مدینه خارج میشد خوانده است، و کلام مُبْهَم است، و معلوم نیست «شعر» ضبطش چیست آیا بفتح شین است یا بکسر، یا نه بفتح و نه بکسر بلکه بضمّ شین و عین است که هر کدام معنای جداگانه دارد، بفتح بمعنی مو است، و بکسر بمعنی کلام منظوم، و بضمّ شین و عین بمعنی پشه های ریزی است که بر زخم شتر یا حیوانات دیگر گرد می آید» .

و بعید نیست که تصحیفی در نسخه اصل رخ داده باشد و اصل کلام رسول خدا

صلی الله علیه و آله «الشَّعْرُ مِنْ إِبْلِيسَ» میباشد و سین بی نقطه بواسطه اعجاب به شین با نقطه تبدیل و «الشَّعْرُ»، «الشَّعْرُ» خوانده و نسخه برداری شده است، و سُعْر و سُعْر - بضمّ سین و سکون عین و ضمّ هر دو - بمعنی دیوانگی و گرسنگی و حرارت و تندی است، و شاید مراد تندخویی و خشم باشد. والعلم عندالله» .

۵۷۷۲ - خر مجموعه گناهانست. (یعنی موجب ارتکاب آنها است)

۵۷۷۳ - زنان دام شیطانند.

۵۷۷۴ - جوانی شاخه ای از جنونست.

۵۷۷۵ - بدترین کسبها کسب ربا است.

۵۷۷۶ - بدترین خوردنیها خوردن مال یتیم است.

۵۷۷۷ - سعادت مند کسی است که از دیگران پند بگیرد.

۵۷۷۸ - «الْشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ».

۵۷۷۹ - «مَصِيرُكُمْ إِلَى أَرْبَعَةِ أذْرَعٍ».

۵۷۸۰ - «أَزْبَى الرَّبُّ الْكِذْبُ».

۵۷۸۱ - «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، قِتَالُ الْمُؤْمِنِ كُفْرٌ، أَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ ذِمَّتِهِ».

۵۷۸۲ - «مَنْ يَكْظِمُ الْغَيْظَ يَأْجُرْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۷۷۸ - شقی کسی است که در شکم مادرش شقی باشد.

شرح: «شقاء و شقاوت بدبختی است در مقابل سعادت، و همچنانکه سعادت دنیوی و آخروی دارد شقاء و شقاوت نیز دنیوی و آخروی دارد، و در اینجا مراد شقاوت دنیوی است زیرا شقاوت آخروی بستگی به اختیار انسان و اعمال او دارد، و چون در شکم مادر انسان نه اختیاری دارد و نه عملی، از اینرو لاجرم مراد شقاوت دنیوی است، و آن سه قسم است یا از نظر جسم بدبخت است یعنی معتدل نیست، یا از نظر روح و روان یا از نظر دیگر خارج از این دو، و در اینجا ممکن است هر کدام از اینها مراد باشد یا همه، و بنابراین معنی کلام این خواهد شد که شقی و بدبخت حقیقی آنکس است که بدبختی او از هنگامیکه در شکم مادر است شروع شود، و ممکن است مراد این باشد که بدبخت آنکس است که نطفه اش بجرامی در رحم مادرش ریخته شود».

۵۷۷۹ - فرجام کارتان خانه ای بمساحت چهار ذراع است.

هر که را خوابگاه آخر به دو مشتی خاکست

گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را

۵۷۸۰ - معصیتی که عقابش از همگی معاصی بیشتر است، دروغ گفتن است.

۵۷۸۱ - دشنام گفتن بمؤمن فسق است، جنگ با مؤمن کفر است، خوردن

گوشتش - یعنی غیبتش - معصیت خداوند عزوجل است، احترام مالش بمانند احترام خون او است.

۵۷۸۲ - کسیکه خشم را فرو خورد خدا به او اجر میدهد.

- ۵۷۸۳ - «مَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزِيَةِ يُعَوِّضَهُ اللَّهُ».
- ۵۷۸۴ - «الآنَ حَمِيَّ الوَطَيْسُ».
- ۵۷۸۵ - «لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ».
- ۵۷۸۶ - «لَا يَجْنِي عَلَى الْمَرْءِ إِلَّا يَدُهُ».
- ۵۷۸۷ - «الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَتْ نَفْسُهُ».
- ۵۷۸۸ - «لَيْسَ الْخَبِيرُ كَالْمُعَايِنَةِ».
- ۵۷۸۹ - «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا يَوْمَ سَبْتِهَا وَخَمِيسِهَا».
- ۵۷۹۰ - «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ».
- ۵۷۹۱ - «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ».
- ۵۷۹۲ - «لَوْ بَغَى جَبَلٌ عَلَى جَبَلٍ لَجَعَلَهُ اللَّهُ ذَكَاً».
- ۵۷۹۳ - «إِنْدَا بَمَنْ تَعُولُ».
- ۵۷۹۴ - «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ».

- ۵۷۸۳ - کسیکه بر مصیبت صبر کند خدا به او پاداش میدهد.
- ۵۷۸۴ - در غزوه حنین فرمود: هم اکنون تنور جنگ شعله ور شده است.
- ۵۷۸۵ - مؤمن دو بار از یکسوراخ گزیده نمیشود.
- ۵۷۸۶ - هر بلا که بر سر انسان آید از جانب خود او است.
- زدست غیر ننام چرا که همچو حباب همیشه خانه خراب هوای خویشتم.
- ۵۷۸۷ - نیرومند کسی است که بر نفس خود پیروز گردد.
- ۵۷۸۸ - شنیدن کی بود مانند دیدن؟
- ۵۷۸۹ - خدایا اَمِّتِ مرا در پگاه خاستن روز شنبه و پنجشنبه اش برکت عنایت فرما.

- ۵۷۹۰ - اسرار مجالس در حکم امانت است.
- ۵۷۹۱ - رئیس هر قوم خادم آن قوم است.
- ۵۷۹۲ - اگر کوهی بکوهی ستم کند، خدا آنرا متلاشی خواهد ساخت.
- ۵۷۹۳ - چون قصد انفاق کنی از اهل و عیال خود شروع کن.
- ۵۷۹۴ - جنگ در گرو نیرنگست.

- ۵۷۹۵ - «الْمُسْلِمُ بِرَأَةِ لِأَخِيهِ» .
 ۵۷۹۶ - «مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ» .
 ۵۷۹۷ - «الْبَلَاءُ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ» .
 ۵۷۹۸ - «النَّاسُ كَأَشْنَانِ الْمُسْطِ سَوَاءٌ» .
 ۵۷۹۹ - «أَيُّ دَاءٍ أَدْوَى مِنَ الْبُخْلِ» .
 ۵۸۰۰ - «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» .
 ۵۸۰۱ - «الْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ تَذُرُ الدِّيَارَ مِنْ أَهْلِهَا بِلَاقِعٍ» .
 ۵۸۰۲ - «أَعْجَلُ الشَّرِّ عُقُوبَةُ الْبَغْيِ» .

۵۷۹۵ - شخص مسلمان آئینه ای برای برادر خویش است.

۵۷۹۶ - برگ طبیعی ببرد.

شرح: «در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» و مؤلف نظرش در اینجا فصاحت رسول خداست که مُردنِ در فراش و بستر را بلفظ «مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ» گفته است.»

۵۷۹۷ - بلاء بر سخن گفتن گمارده شده است.

شرح: «خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابودرداء نقل کرده است که می گفت بلاء بر گفتن موکل است و انسان درباره چیزی نمی گوید «که نه بخدا سوگند هرگز فلانکار را نخواهم کرد مگر اینکه شیطان کارهای خود را رها کرده و بدومی پردازد تا او را بدانکار وادار کند». و از ابن مسعود نقل کرده که گفت: «بَلَاءٌ بِه نَطَقَ وَ كَفْتَنَ مُوَكَّلٌ اسْتِ كِه اِكْر كَسِي رَا اِنْسَانَ بِخُورْدِنِ شِيْرَسِگ مَلَامَت كِنْد خُودَش كِرْفَتَار خُورْدِنِ اَن خُوَاهِد شُد». و این را سمعانی در تاریخش از علی علیه السلام نقل کرده است.»

۵۷۹۸ - مردم بمانند دندانهای شانه برابرند.

۵۷۹۹ - کدام درد سخت تر از درد بخل است؟

۵۸۰۰ - حیاء سراسرش خیر است.

۵۸۰۱ - قسم دروغ شهرها را ویران، و از ساکنینش تهی میسازد.

۵۸۰۲ - کیفر ظلم از هر گناه دیگر سریعتر است.

- ۵۸۰۳ - «أَسْرَعُ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ».
- ۵۸۰۴ - «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ».
- ۵۸۰۵ - «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً، وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا».
- ۵۸۰۶ - «إِرْحَمَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ».
- ۵۸۰۷ - «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».
- ۵۸۰۸ - «الْعَائِدُ فِي هَيْبَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْبِهِ».
- ۵۸۰۹ - «لَا يَجِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَهْجَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَوْقَ ثَلَاثٍ».
- ۵۸۱۰ - «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ».
- ۵۸۱۱ - «النَّدَمُ تَوْبَةٌ».
- ۵۸۱۲ - «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ».
- ۵۸۱۳ - «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ».

- ۵۸۰۳ - اجر نیکوکاری از هر کار خیری سریعتر است.
- ۵۸۰۴ - مسلمانان در گرو شروط خوب شدند.
- ۵۸۰۵ - هر آینه قسمتی از شعر حکمت است، و هر آینه بخشی از بیان سحر است.
- ۵۸۰۶ - به اهل زمین رحم کن تا اهل آسمان بتو رحم کنند.
- ۵۸۰۷ - کسیکه در دفاع از مال خود کشته شود شهید است.
- ۵۸۰۸ - کسیکه مال بخشیده خود را باز پس خواهد، عملش از جهت زشتی بماند کار کسی است که بخواهد قی کرده خود را باز پس خورد.
- ۵۸۰۹ - برای مؤمن روا نیست که بیش از سه روز از برادر مؤمنش (بقهر) دوری کند.
- ۵۸۱۰ - کسیکه رحم نکند مورد رحم واقع نمیشود.
- ۵۸۱۱ - پشیمانی حقیقت توبه است.
- ۵۸۱۲ - فرزند متعلق بصاحب بستر - یعنی شوهر - است، و نصیب - شخص زانی - که مدعی پدری آن فرزند شده - خبیث و نومیدی است.
- ۵۸۱۳ - راهنمای بخیر بمانند انجام دهنده آن عمل خیر است.

- ۵۸۱۴ - «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُنْمِي وَيُصِمُّ» .
 ۵۸۱۵ - «لَا يَشْكُرُ اللهُ مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ» .
 ۵۸۱۶ - «لَا يُؤْوِي الصَّالَةَ إِلَّا الصَّالُ» .
 ۵۸۱۷ - «اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» .
 ۵۸۱۸ - «الْأَرْوَاحُ جُثُودٌ مُجَدَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا ائْتَلَفَ» .

- ۵۸۱۹ - «مَقْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ» .
 ۵۸۲۰ - «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ» .
 ۵۸۲۱ - «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» .
 ۵۸۲۲ - «صَاحِبُ الْمَجْلِسِ أَحَقُّ بِصَدْرِ مَجْلِسِهِ» .
 ۵۸۲۳ - «اِخْتَوَا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابُ» .

- ۵۸۱۴ - دل‌بستگی بچیزی تو را از دیدن و شنیدن عیوب آن کور و کرمی سازد.
 ۵۸۱۵ - کسیکه شکر احسان مردم را منظور نداشته باشد خدا را شکر نمی‌کند.
 ۵۸۱۶ - زنی گمراه را جز مرد گمراه در پناه خود نمی‌گیرد.
 ۵۸۱۷ - از آتش جهنم پرهیز، هر چند با بخشیدن نیمی از یک حبه خرما باشد.
 ۵۸۱۸ - ارواح، گروه‌هایی صف آرایی شده‌اند، و از همان آغاز خلقت بر اساس ائتلاف و اختلاف آفریده شده‌اند، و همانند دو سپاه متخاصم در برابر هم قرار گرفته‌اند، آنها که در عالم مجردات آشنائی داشته‌اند، پس از تعلق به ابدان در دنیا با یکدیگر مأنوس و مؤتلف میشوند، و آنها که با هم ناآشنا بوده‌اند در دنیا هم با یکدیگر نامأنوس و مختلفند.

- ۵۸۱۹ - ماطله و تأخیر غنی در پرداختن دین یا حقوق فقیر ظلم است.
 ۵۸۲۰ - سفر پاره‌ای از عذاب است.
 ۵۸۲۱ - مردم از نظر تفاوت در ارزش‌ها معادنی متفاوت هستند معادن و کانه‌های زروسیمند.

- ۵۸۲۲ - صاحب مجلس بصدور مجلس خود سزاوارتر است.
 ۵۸۲۳ - به روی ستایشگران متملق خاک بیفشانید.

- ۵۸۲۴ - «اسْتَثِرُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ».
- ۵۸۲۵ - «ادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالْذُّعَاءِ».
- ۵۸۲۶ - «جِبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا».
- ۵۸۲۷ - «مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ».
- ۵۸۲۸ - «لَا صَدَقَةٌ وَدُوْرَجِمٍ مُخْتِاجٍ».
- ۵۸۲۹ - «الصَّحَّةُ وَالْفِرَاقُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ».
- ۵۸۳۰ - «عَفْوُ الْمَلِكِ أَبْقَى لِلْمَلِكِ».
- ۵۸۳۱ - «هَيْبَةُ الرَّجُلِ لِزَوْجَتِهِ تَزِيدُ فِي عِفَّتِهَا».
- ۵۸۳۲ - «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».
- ۵۸۳۳ - وَرَوَى لِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَحْمَدَ

شرح: «مراد آنستکه پاداش آنان (چاپلوسان) بی اعتنائی به ایشان و بی ارج دانستن کار آنان و خوار شمردن شخصیتشان است».

- ۵۸۲۴ - روزی را با دادن صدقه طلب کنید.
- ۵۸۲۵ - بلا را با دعا برطرف کنید.
- ۵۸۲۶ - دها به فطرت دوست داشتن کسیکه به ایشان نیکی کند، و دشمن داشتن کسی که به ایشان بدی کند آفریده شده اند.
- ۵۸۲۷ - هیچ مالی از دادن صدقه کاسته نشده است.
- ۵۸۲۸ - با بودن خویشاوندی محتاج جای صدقه (بغیر) نیست.
- ۵۸۲۹ - تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته اند.
- ۵۸۳۰ - چشم پوشی والی از خطای رعیت برای بقاء سلطنت مؤثرتر از انتقام او است.
- ۵۸۳۱ - هدیه مرد به سرش عفت او را می افزاید.
- ۵۸۳۲ - فرمانبرداری هیچ مخلوق در نافرمانی خالق برای مردم جایز نیست.
- ۵۸۳۳ - و محمد بن ابراهیم بن اسحاق - رضي الله عنه - از احمد بن محمد بن سعید همدانی برای من روایت کرد که: حسن بن قاسم بر سبیل قراءت برای من

ابن محمد بن سعید الهمدانی قال: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُعَلَّى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ الْمُرَادِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «بَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ يُعَيِّبُهُمُ لِلْحَرْبِ إِذَا أَتَاهُ شَيْخٌ عَلَيْهِ شُحْبَةُ السَّفَرِ، فَقَالَ: أَيْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقِيلَ: هُوَذَا بَسَلَمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَتَيْتُكَ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ وَأَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ قَدْ سَمِعْتُ فَيْكَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَا أُخْصِي وَإِنِّي أَظُنُّكَ سَتَغْتَاكُ فَعَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ، قَالَ: نَعَمْ يَا شَيْخُ: مَنْ اعْتَدَلَ يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُورٌ وَمَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ إِشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا، وَمَنْ كَانَ غَدُهُ شَرَّ يَوْمِيهِ فَهُوَ مَخْرُومٌ، وَمَنْ لَمْ يُبَالِ بِمَارِزِي مِنْ آخِرَتِهِ إِذَا سَلَمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ فَهُوَ هَالِكٌ، وَمَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ التَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْهَوَى، وَمَنْ كَانَ فِي نَقْصِ قَالِمُوتٍ خَيْرٌ لَهُ، يَا شَيْخُ

حکایت کرد، که: علی بن ابراهیم بن معلی برای ما حدیث کرد، که: محمد بن خالد برای ما حدیث کرد که: عبدالله بن بکر مرادی، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش، از علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام برای ما حدیث کرد، که فرمود: در آن میان که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی با یاران خود برای مهیا ساختنشان بکار جنگ نشسته بود ناگهان پیری که آثار رنج سفر بر چهره اش نمودار بود، بنزد آن امام آمد، و گفت: امیرالمؤمنین کجاست؟ یاران گفتند: اینک او است، وی به آنحضرت سلام کرد، و آنگاه گفت: یا امیرالمؤمنین، من از ناحیه شام بسوی تو آمده‌ام، و من پیری بزرگسالم که در فضیلت تو چیزها شنیده‌ام که بشمار در نمی‌آورم، و خود چنین گمان می‌برم که تو بزودی با مکر دشمنان شهید خواهی شد، پس چیزی از آنچه خدا بتو آموخته است بمن بیاموز، فرمود: آری ای شیخ: کسیکه دوروز از ایام زندگیش یکسان باشد مغبوتست، و کسیکه هدف همتش دنیا باشد، حسرتش بهنگام مفارقت آن شدید است، و کسیکه فردایش بدترین دوروز او باشد، محرومست، و کسیکه چون دنیای او سالم بماند بکاسته شدن از آخرتش بی اعتناء باشد هلاک شونده است، و کسیکه درباره بیرون آوردن نفس خود از کاستی تعهد نکند هوای نفس بر او چیره میشود، و کسیکه در حالی کاهش بسر برد مردن برای او بهتر است.

إَرْضَ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ، وَآتَيْتَ إِلَى النَّاسِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ إِلَيْكَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَصْحَابِي فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى أَهْلِ الدُّنْيَا يُمَسُّونَ وَيُضْبَحُونَ عَلَيَّ أَحْوَالُ شَيْءٍ فَبَيِّنْ صَرِيحٌ يَتَلَوَى، وَبَيِّنْ عَائِدٌ وَمَعُودٌ وَآخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ وَآخِرًا لَا يُرْجَى، وَآخِرٌ مَسْجَى وَطَالِبِ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَعْقُولٍ عَنْهُ، وَ عَلَيَّ أَثَرُ الْمَاضِي يَصِيرُ الْبَاقِي.

فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ الْعَبْدِيُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّ سُلْطَانٍ أَغْلَبُ وَأَقْوَى؟
 قَالَ: الْهَوَى، قَالَ: فَأَيُّ ذُلٍّ أَذَلُّ؟ قَالَ: الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا، قَالَ: فَأَيُّ فَقْرٍ أَشَدُّ؟ قَالَ: الْكُفْرُ بَعْدَ الْإِيمَانِ، قَالَ: فَأَيُّ دَعْوَةٍ أَضَلُّ؟ قَالَ: الدَّاعِي بِمَا لَا يَكُونُ،
 قَالَ: فَأَيُّ عَمَلٍ أَفْضَلُ؟ قَالَ: التَّقْوَى، قَالَ: فَأَيُّ عَمَلٍ أَنْجَحُ؟ قَالَ: طَلَبُ مَا عَشَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: فَأَيُّ صَاحِبٍ شَرُّ؟ قَالَ: الْمُزَيِّنُ لَكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ عَزَّ

ای شیخ برای مردم همان را بیسند که برای خود می پسندی، و با مردم چنان برخورد کن که دوست داری تا مردم همانگونه با تو برخورد کنند.

سپس رو به اصحاب خود کرد، و فرمود: آیا ای مردمان، آیا نمی بینید که اهل دنیا بر حالات متفاوتی روز را شب میکنند، و شب را بصبح می آورند: یکی از شدت درد از این پهلو به آن پهلو میشود، و یکی عیادت کننده و دیگری عیادت شده است، و یکی در حالی جان دادنست، و دیگری امید بزنده ماندنش نمانده است، و آن یک در بستر مرگ غنوده است. یکی طالب دنیا است، در حالیکه مرگ او را همیطلبد، و دیگری غافلست که احکام قضاء و قدر از او غفلت نمیکند، و بازماندگان این کاروان بدنبال در گذشتگان آن روانند.

پس زید بن صوحان عبیدی به آن حضرت معروض داشت که: یا امیرالمؤمنین کدام سلطه چیره تر و نیرومندتر است؟ فرمود: هوای نفس، گفت: کدام ذلت ذلیل کننده تر است؟ فرمود: حرص نسبت دنیا، گفت: پس کدامین فقر سخت تر است؟ فرمود: کفر بعد از ایمان، گفت: کدام دعوت گمراه کننده تر است؟ فرمود: دعوت کننده بچیزی که امکان تحقق آن نیست، گفت: پس چه عملی افضل است؟ فرمود: تقوی، گفت: پس چه عملی موفقتر است؟ فرمود: طلبیدن آن چیز که نزد خداوند عز و جل است، گفت: پس کدام معاشر برای آدمی بدتر است؟ فرمود: آن

وَجَلَّ، قَالَ: فَأَيُّ الْخَلْقِ أَشْقَى؟ قَالَ: مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ، قَالَ: فَأَيُّ الْخَلْقِ أَقْوَى؟ قَالَ: الْحَلِيمُ، قَالَ: فَأَيُّ الْخَلْقِ أَشَحُّ؟ قَالَ: مَنْ أَخَذَ الْمَالَ مِنْ غَيْرِ جَلِّهِ فَجَعَلَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ، قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ أَكْبَسُ؟ قَالَ: مَنْ أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ غَيْرِهِ فَمَالَ إِلَى رُشْدِهِ، قَالَ: فَمَنْ أَحْلَمَ النَّاسُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَغْضِبُ، قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ أَثْبَتُ رَأْيًا؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يَغْرَهُ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ وَمَنْ لَمْ تَغْرَهُ الدُّنْيَا بِتَشَوُّقِهَا قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ أَحَقُّ قَالَ: الْمُعْتَرِّبُ بِالدُّنْيَا وَهُوَ يَرَى مَا فِيهَا مِنْ تَقَلُّبِ أَحْوَالِهَا، قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ أَشَدُّ حَسْرَةً؟ قَالَ: الَّذِي حَرَّمَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، قَالَ: فَأَيُّ الْخَلْقِ أَعْمَى؟ قَالَ: الَّذِي عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ، يَطْلُبُ بِعَمَلِهِ الثَّوَابَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: فَأَيُّ الْقَشُوعِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْقَانِعُ بِمَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَصَائِبِ أَشَدُّ؟ قَالَ: الْمُصِيبَةُ بِالَّذِينَ قَالَ: فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: انْتِظَارُ الْقَرَجِ. قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَخَوْفُهُمْ لِلَّهِ وَ

معاشر که معصیت خداوند عز و جل را برای توبیخ رایید، گفت: پس کدام مخلوق بدبخت تر است؟ فرمود: کسیکه دین خود را بدنیای دیگری بفروشد، گفت: پس کدام مخلوق نیرومندتر است؟ فرمود: شخص بُردبار، گفت: پس کدام مخلوق حربیتر است؟ فرمود: کسیکه مال را از راه غیر حلال بدست آورد، و در غیر حق آن صرف کند، گفت: پس کدام فرد از افراد مردم زیرکتر است؟ فرمود: کسیکه هدایتش را از ضلالت باز شناسد، و بطرف هدایت متمایل شود، گفت: پس حلیمترین مردم کیست؟ فرمود: کسی است که خشم نمیگیرد، گفت: پس ثابت رأی ترین مردم کیست؟ فرمود: کسی است که مردم او را نسبت بخودش مغرور نسازند، و دنیا با نمایش زینتهایش او را نفریبد، گفت: پس احق مردمان کیست؟ فرمود: کسی است که دنیا او را بفریبد، در حالیکه دگرگون شدن احوال آن را همینگرد، گفت: پس کدام کس حسرتش شدیدتر است؟ فرمود: کسی است که هم از دنیا محروم شده باشد، و هم از آخرت، و او مظهر «خُسران مُبین» است، گفت: پس کدام آفریده ای نابینا است؟ فرمود: آنکسی که برای غیر خدا کار کند، و ثواب آن کار را از جانب خداوند عز و جل بطلبد، گفت: کدام قانع افضل است؟ فرمود: کسی است که بداده خداوند عز و جل قانع باشد، گفت: پس کدام مصیبت سخت تر است؟ فرمود:

أَعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوَىٰ وَأَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا. قَالَ: فَأَيُّ الْكَلَامِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: كَثْرَةُ ذِكْرِهِ وَالتَّضَرُّعُ إِلَيْهِ بِالدُّعَاءِ، قَالَ: فَأَيُّ الْقَوْلِ أَصْدَقُ؟ قَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْأَعْمَالِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: التَّسْلِيمُ وَالتَّوَرُّعُ، قَالَ: فَأَيُّ النَّاسِ أَصْدَقُ؟ قَالَ: مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الشَّيْخِ فَقَالَ: يَا شَيْخُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا ضَيِّقَ الدُّنْيَا عَلَيْهِمْ نَظَرًا لَهُمْ فَزَهَّدَهُمْ فِيهَا وَفِي حُطَايِمِهَا، فَرَعِبُوا فِي دَارِ السَّلَامِ الَّتِي دَعَاهُمْ إِلَيْهَا وَصَبَرُوا عَلَى ضَيْقِ الْمَعِيشَةِ وَصَبَرُوا عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَاشْتَأَفُوا إِلَى مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْكِرَامَةِ، فَبَدَّلُوا أَنْفُسَهُمْ ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ، وَكَانَتْ خَاتِمَةَ أَعْمَالِهِمْ الشَّهَادَةَ فَلَقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، وَعَلِمُوا أَنَّ الْمَوْتَ سَبِيلٌ مِّنْ مَّضَىٰ وَمَنْ بَقِيَ، فَتَزَوَّدُوا لِآخِرَتِهِمْ غَيْرَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلَبَسُوا الْخَشِينَ، وَصَبَرُوا

مصیبت در دین، گفت: پس کدام عمل نزد خداوند عزوجل خوشایندتر است؟ فرمود: انتظار فرج، گفت: پس کدام یک از مردم نزد خدا بهتر است؟ فرمود: کسی که از خدا بیشتر بترسد، و تقوی را بیشتر بکار بندد، و زهدش نسبت بتمتعات دنیا افزون باشد، گفت: پس کدام سخن نزد خداوند عزوجل افضل است؟ فرمود: کثرت ذکر او، و تضرع بوسیله دعاء در پیشگاه او، گفت: کدام سخن صادق تر است؟ فرمود: شهادت به اینکه معبود حقّی جز الله نیست. گفت: پس کدام عمل نزد خداوند عزوجل عظیمتر است؟ فرمود: تسلیم و پارسائی، گفت: پس چه کسی از مردمان راستگوتر است؟ فرمود: کسی که در موارد سخت همه راست بگوید.

سپس امام علیه السلام رو به آن شیخ کرد، و فرمود: ای شیخ، خداوند عزوجل خلق را بیافرید، که چون به ایشان نظر داشت، دنیا را بر ایشان تنگ ساخت، و از اینرو ایشان را نسبت به آن و متاع آن بی رغبت کرد، تا به دارالسلام، که ایشان رابه آن فراخوانده بوده راغب شدند، و بر سختی معیشت و وضع ناپسند صبر کردند، و بکرامت و عزتی که نزد خداوند عزوجل است مشتاق گشتند، تا جانهایشان را در طلب خشنودی خدا بذل کردند، و پایان اعمال ایشان شهادت بود، پس خدای عزوجل را در حالتی دیدار کردند که او از ایشان راضی بود، و این بزرگواران دانستند که راه گذشتگان و آیندگان مرگست، از اینرو برای آخرتشان توشه ای غیر از زر و مسم آماده

عَلَى الْبَلَوَى، وَقَدَّمُوا الْفَضْلَ، وَأَحَبُّوا فِي اللَّهِ، وَأَبْغَضُوا فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أُولَئِكَ الْمَصَابِيحُ وَأَهْلُ النَّعِيمِ فِي الْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.

قَالَ الشَّيْخُ: فَأَيَّنَ أَذْهَبُ وَأَدْعُ الْجَنَّةَ وَأَنَا أَرَاهَا وَأَرَى أَهْلَهَا مَعَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جَهَّزَنِي بِقُوَّةٍ أَتَقَوَّى بِهَا عَلَى عَدُوِّكَ، فَأَعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِلَاحًا وَحَمَلَهُ وَكَانَ فِي الْحَرْبِ بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَضْرِبُ قُدَمَا وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَعَجَّبُ مِمَّا يَصْنَعُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ الْحَرْبُ أَقْدَمَ فَرَسَهُ حَتَّى قُتِلَ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - وَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدَهُ صَرِيحًا وَوَجَدَ دَابَّتَهُ وَوَجَدَ سَيْفَهُ فِي ذِرَاعِهِ، فَلَمَّا انْقَضَتِ الْحَرْبُ أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَائِيهِ وَسِلَاحِهِ وَصَلَّى عَلَيْهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ السَّعِيدُ حَقًّا، فَتَرَحُّمُوا عَلَى أَخِيكُمْ».

۵۸۳۴ - وَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ-

ساختند، و جامه زبر پوشیدند، و در برابر بلا یا صبر کردند، و ما زاد در آمد خود را از پیش فرستادند، و حب و بغض خود را در راه رضای خدا مبدول داشتند. ایشان چراغهای راه هدایت و اهل نعمت در سرای آخرتند. والسلام.

شیخ گفت: پس بهشت را بگذارم و بکجا بروم، در حالیکه آنرا و اهل آن را با تو می بینم. یا امیرالمؤمنین، مرا به نیروئی مجهز ساز که آن را بر ضد دشمنیت بکار برم، پس امیرالمؤمنین علیه السلام سلاحی به او داد و او را بر مرکبی سوار کرد، و او در میدان رزم پیش روی امیرالمؤمنین علیه السلام دلیرانه شمشیر میزد، و امیرالمؤمنین علیه السلام از کار پیکار او تعجب میکرد، پس چون کار جنگ شدت گرفت، اسب خود را به پیش تاخت و بقلب سپاه دشمن حمله برد تا او - که رحمت بر روانش باد - شهید شد، و مردی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بجهتجوی او روان شد، تا پیکر پاکش را بخاک و خون آغشته یافت، و اسبش را و شمشیرش را که همچنان در دستش مانده بود بیافت، پس چون جنگ سپری شد اسب و سلاح او را بنزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، و آن حضرت بر او نماز گزارد، و فرمود: بخدا قسم این همان سعادتمند حقیقی است، پس برای برادران طلب رحمت کنید.

۵۸۳۴ - و امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت پسرش محمد بن حنفیه - رضی

الْحَقِيقَةِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - : «يَا بُنَيَّ إِنِّي إِتَاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْأُمَانِي فَإِنَّهَا بَضَائِعُ
التَّوَكُّلِ وَتَثْبِيظٌ عَنِ الْآخِرَةِ، وَمِنْ خَيْرِ حَظِّ الْمَرْءِ قَرِينٌ صَالِحٌ، جَالِسٌ أَهْلَ الْخَيْرِ
تَكُنُّ مِنْهُمْ، بَائِسٌ أَهْلَ الشَّرِّ وَمَنْ يَصُدِّكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذِكْرِ الْمَوْتِ
بِالْأَبْاطِيلِ الْمُرْخَرَفَةِ وَالْأَرَاجِيفِ الْمُلَفَّقَةِ تَبِنٌ مِنْهُمْ، وَلَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنَّهُ لَنْ يَدَعَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلِيلِكَ صُلْحًا، أَدُّكَ بِالْأَدَبِ قَلْبَكَ كَمَا تُدْعِي
النَّارَ بِالنَّحْطِبِ فَنِعَمَ الْعَوْنُ الْأَدَبُ لِلتَّحِيْزَةِ وَالتَّجَارِبُ لِيَذِي اللَّئِبِ، أُضْمَمُ آرَاءُ
الرِّجَالِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ اخْتَرْتُ أَقْرَبَهَا إِلَى الصَّوَابِ وَأَبْعَدَهَا مِنَ الْإِزْتِيَابِ، يَا
بُنَيَّ لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَلَا مَعْقِلَ أَعَزُّ مِنَ
الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا لِيَأْسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ، وَلَا وَقَايَةَ أَمْنَعُ مِنَ
السَّلَامَةِ، وَلَا كَثْرَ أَعْنَى مِنَ الْقُشُوعِ، وَلَا مَالَ أَدْهَبُ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَا بِالْقَوْتِ، وَ
مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكِفَافِ فَقَدْ انْتَقَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ حَفْصَ الدَّعَةِ، الْجِرْصُ دَاعٍ

الله عنه - فرمود: فرزند عزیزم، زینهار از اتکاء بر آرزوها، زیرا که آنها سرمایه های مردم
احق و موجب تعویق از پرداختن بکار آخرتست، و از بهترین بهره های مرد، مصاحبی
صالح است، با اهل خیر همنشین شو تا از جمع ایشان باشی، و از اهل شر و کسیکه تو
را با سخنان باطل آرایش یافته، و اخبار دروغ و زشت خود ساخته بهم بافته از یاد
خداوند عزوجل و تذکر مرگ باز دارد، دوری گزین، تا از جمع ایشان جدا باشی، و
مبادا که بدگمانی نسبت بخداوند عزوجل بر تو چیره گردد زیرا که آن، جای
هیچگونه آشتی میان تو و دوست تو را باقی نخواهد گذاشت. دل خود را بوسیله ادب بر
افروز، همانگونه که آتش را بوسیله هیزم برافروزی، زیرا ادب برای حفظ سلامت،
و همچنین تجارب برای خردمند، نیکو مساعد و یاور است. آراء رجال را ضمیمه
یکدیگر ساز، و آنگاه نزدیکترین آنها بصواب، و دورترین آنها از شک و ریب را
بگزین.

فرزند عزیزم، هیچ شرف والاتر از اسلام، و هیچ چیز نفیس عزیزتر از تقوی، و
هیچ قلعه محکمتر از پارسائی، و هیچ شفیع موفقترا از توبه، هیچ لباس زیباتر از خلعت
عافیت، و هیچ حافظ منیع تر از سلامت، و هیچ گنج غنی تر از قناعت، و هیچ مال

إِلَى التَّقْوَمِ فِي الذُّنُوبِ، أَلْقَ عَنكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ، عَوَّدَ نَفْسَكَ الصَّبْرَ، فَنِعَمَ الْخُلُقِ الصَّبْرُ، وَاحْمِلْهَا عَلَى مَا أَصَابَكَ مِنْ أَهْوَالِ الدُّنْيَا وَهُمُومِهَا، فَازِ الْفَائِزُونَ وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْفَاقَةِ. وَالْحَيَّةُ نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ فَإِنَّكَ تُلَجِّهُا إِلَى كَهْفِ حَصِينٍ، وَ حِرْزِ حَرِيْزٍ، وَمَانِعِ عَزِيْزٍ، وَأَخْلِيصِ الْمَسْأَلَةَ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ، وَالْإِعْطَاءَ وَالْمَنْعَ، وَالصَّلَةَ وَالْجِرْمَانَ.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْوَصِيَّةِ: يَا بُنَيَّ الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ تَأْتِيهِ أَنْتَ فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَتَيْكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ، وَكَفَاكَ كُلَّ يَوْمٍ مَا هُوَ فِيهِ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَيَأْتِيكَ فِي كُلِّ عَدِيدٍ بِجَدِيدٍ مَا

فقرزداتر از رضایت بقوت نیست، و کسیکه بزندگی کفاف اکتفاء کند آسایش را برشته انتظام کشیده، و در سرای وسعت عیش مسکن گزیده است. حرص آدمی را به در افتادن در گناهان میخواند؛ بار گران وارداتِ هموم را بوسیلهٔ عزیمت‌های صبر از خود فرو افکن.

نفس خود را بصبر عادت ده، زیرا که صبر نیکو خلقی است، و نفس را بتحمل مخاطره و همومی از دنیا که بر تو اصابت میکند بگمار. کامیابان بمددِ صبر کامیاب شده‌اند، و کسانی که سرنوشتِ خوب از سوی خدا برای ایشان مقدر شده است با بهره گرفتن از صبر رستگار گشته‌اند، زیرا که صبر سپری در برابرِ احتیاج و فقر است.

و نفس خود را در همگی امور بخدای واحدِ قهار بسیار، زیرا اگر چنین کنی آنرا در پناه مَلَجَتِی مستحکم، و دِزِی استوار، و مُدَافِعِی نیرومند قرار می دهی. و سؤال از خدا را از مسألت غیر خدا پیراسته ساز، زیرا زمام خیر و شر، و بخشش و دریغ، و صلح دادن و محروم ساختن همگی، بدست او است.

و أمير المؤمنين عليه السلام در همین وصیت فرمود: فرزند عزیزم، رزق دو رزق است، یکی آن رزق که تو آن را میجویی، و دیگر رزق که آن تو را میجوید، چنانچه اگر تو بسراغ آن نیروی خود بسوی تومی آید، پس غمِ سالت را بر غمِ روزت بار مکن، و برای هر روز از ایامِ عمرت همان روزی یا غم و دلمشغولی که در آن وجود دارد کافینست، و اگر آن سال که تو دربارهٔ آن می اندیشی از عمر تو باشد، خداوند

قَسَمَ لَكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِعَمِّ وَهَمَّ مَا لَيْسَ لَكَ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ، وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يَخْتَجِبَ عَثَاكَ مَا قَدَّرَ لَكَ، فَكَمْ رَأَيْتَ مِنْ طَالِبٍ مُثْعَبٍ نَفْسَهُ مُفْتَرِّعًا عَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَمُقْتَصِدٍ فِي الطَّلَبِ قَدْ سَاعَدَتْهُ الْمَقَادِيرُ وَكُلُّ مَقْرُونٍ بِهِ الْفَنَاءُ، الْيَوْمَ لَكَ وَأَنْتَ مِنْ بُلُوغِ غَدٍ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ، وَالرَّبُّ مُسْتَقْبِلُ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ وَمَغْبُوطٌ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ قَامَ فِي آخِرِهَا بَوَاكِيهِ، فَلَا يَغُرُّنَكَ مِنْ اللَّهِ طَوْلُ حُلُولِ النَّعَمِ وَإِبْطَاءُ مَوَارِدِ النَّقَمِ، فَإِنَّهُ لَوْ خَشِيَ الْفَوْتَ عَاجَلَ بِالْعُقُوبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ.

يا بُنَيَّ: اقْبَلْ مِنَ الْحُكَمَاءِ مَوَاعِظَهُمْ وَتَدَبَّرْ أَحْكَامَهُمْ، وَكُنْ آخِذًا بِالنَّاسِ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ وَأَكْفُفِ النَّاسَ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ، وَأَمُرًا بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، فَإِنَّ

عزوجل در هر بامداد از ایام آن سال روزی تازه مقسوم تورا برای تومی آورد، و اگر آن سال از عمر تو نباشد پس تورا با هم و غم چیزی که از آن تو نیست چه کار؟! و بدان که هیچ جوینده ای برزق تو سبقت نخواهد گرفت، و هیچ غالی بدست یافتن به آن بر تو چیره نخواهد شد، و آنچه بنام تو مقدر شده است هرگز از تو روی نخواهد پوشید پس چه بسا جوینده را دیده ای که جان خود در این راه خسته ساخته و با اینحال روزیش بر او تنگ آمده، و چه بسا جوینده معتدل و میانه روی را دیده ای که تقدیر با تدبیرش موافق شده! و در حال همگی توأم با فنایند.

امروز که در آن سرمیبری از آن تو است، و تو از رسیدن بفردا یقین نداری. و چه بسا استقبال کننده روزی که آن را بدرقه نمیکند! - فرصت شام کردن آن روز را نمی یابد - و چه بسا کسا که در اوّل شب مورد رشک همگان بوده، و در آخر شب مویه گران بر مصیبت مرگش گریه سر کرده اند!

پس طول مدّت توالی انعام، و بتأخیر افتادن روز انتقام تورا از جانب خدا مغرور نسازد، زیرا اگر خدا بیم آن میداشت که فرصت انتقام را از دست بدهد، پیش از فرا رسیدن مرگ پیشدستی میکرد.

فرزند عزیزم، پنندهای حکیمان را بپذیر، و در احکامشان تدبّر کن، و بیش از سایر مردم اوامر خود را بکار بند، و افزون از سایر مردم از ارتکاب آنچه نهی کرده ای خودداری کن و مردم را بکار پسندیده بفرمای تا خود از اهل آن باشی، زیرا بکمال

اسْتِثْمَامَ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ تَفَقُّهُ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنَّهُمْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظِّ وَافِرٍ.

وَاعْلَمْ أَنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَتَّى الطَّيْرِ فِي جَوِّ السَّمَاءِ وَالْحُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضَى بِهِ، وَفِيهِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لِأَنَّ الْفُقَهَاءَ هُمُ الدُّعَاءُ إِلَى الْجَنَانِ وَالْإِدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَأَخِينِ إِلَى جَمِيعِ النَّاسِ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحَسِّنَ إِلَيْكَ، وَأَرْضَ لَهُمْ مَا تَرْضَاهُ لِتَفْسِكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَحَسِّنْ مَعَ جَمِيعِ النَّاسِ خُلُقَكَ حَتَّى إِذَا غِيبَتْ عَنْهُمْ حَنُوتُ إِلَيْكَ وَإِذَا مِتَّ بَكَوْا عَلَيْكَ وَقَالُوا: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَلَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يُقَالُ عِنْدَ مَوْتِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

رسیدن امور نزد خداوند تبارک و تعالی با امر بمعروف و نهی از منکر است. حقایق و معارف دین را بیاموز، و در این باره تفقه کن، زیرا فقیهان وارثان پیمبرانند. پیمبران دینار و درهمی به ارث نهماده‌اند، بلکه میراث علم را بجای گذاشته‌اند، از اینرو کسیکه از این میراث بهره‌ای ببرد، حظی وافر و بهره‌ای عظیم بدست آورده است.

و بدان که طالب علم در موضعی قرار دارد که اهل آسمانها و زمین، حتی پرندگان در فضای آسمان، و نهنگ در دریا برای او آمرزش می طلبند، و فرشتگان بالهانشان را بعلامت رضایت از طلب علم برای طالب علم میگسترند. و شرف دنیا و دست یافتن بهشت بروز قیامت در علم نهفته است، زیرا فقیهان خود دعوت کنندگان به بهشت و راهنمایان بسوی خداوند تبارک و تعالی هستند.

و درباره همگی مردم نیکی کن همانسان که دوست داری که درباره تونیکی کنند، و همان را برای ایشان بپسند که برای خودت می پسندی، و چیزی را که از دیگران زشت میداری از خود نیز زشت شمار، و خلق خود را با مردم چنان نیکوساز که چون از جمع ایشان غائب شوی مشتاق دیدارت باشند، و چون بمیری برتوبگریند، و کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بر زبان جاری کنند و بگویند: (ما از آن خدائیم و بسوی او باز گردنده‌ایم)، و از آنان مباش که مردم بهنگام مردنشان

وَاعْلَمُ أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُدَارَاةُ النَّاسِ، وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا بُدَّ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّىٰ يَجْعَلَ اللَّهُ إِلَى الْخَلَاصِ مِنْهُ سَبِيلًا، فَإِنِّي وَجَدْتُ جَمِيعَ مَا يَتَعَايَشُ بِهِ النَّاسُ وَبِهِ يَتَعَاشَرُونَ مِثْلَ مِثَالِ ثَلَاثَةِ اسْتِحْسَانٍ وَثَلَاثَةِ تَغَافُلٍ، وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا أَقْبَحَ مِنْهُ، بِأَنَّ الْكَلَامَ ابْتِضَّتِ الْوُجُوهُ، وَبِالْكَلَامِ إِسْوَدَّتِ الْوُجُوهُ، وَاعْلَمُ أَنَّ الْكَلَامَ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ، فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ، فَإِنَّ اللِّسَانَ كَلْبٌ عَقُورٌ فَإِنْ أَنْتَ خَلَيْتَهُ عَقَرَ، وَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً، مَنْ سَيَّبَ عِذَارَهُ قَادَهُ إِلَى كُلِّ كَرِيهَةٍ وَفَضِيحَةٍ، ثُمَّ لَمْ يَخْلُصْ مِنْ ذَهْرِهِ إِلَّا عَلَى مَقْتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَمٍّ مِنَ النَّاسِ.

قَدْ خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ، وَمَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا،

بگویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سپاس خدای رب العالمین را).

و بدان که رأس عقل، بعد از ایمان بخداوند عزوجل سازش با مردم است، و آن کس که با کسی که معاشرتش اجتناب ناپذیر باشد بنحوی پسندیده معاشرت نکند، تا زمانی که خدا راهی برای نجات از او بگشاید، خیری در وجود او نیست، زیرا که من محتوای همگی همزیستی‌ها و معاشرتهای مردم را چنان یافته‌ام که دوثلث آن حل بر خوبی و یک ثلث تغافل و نادیده انگاشتن است، و خداوند عزوجل چیزی را نیافریده است که زیباتر از کلام و زشت‌تر از آن باشد، گروهی بوسیله کلام روسفید شده‌اند، و گروهی بوسیله کلام روسیاه گشته‌اند، و بدان که کلام تا به آن تکلم نکرده باشی در بند تو است، ولی چون به آن تکلم کردی تو خود در بند آن گرفتاری، پس زبانت را در خزانه دهان بدار، همچنان که زر و سیم خود را در خزانه همیداری، زیرا زبان سگی درنده است، که اگر آن را بحال خود گذاری میدرد، و بسا یک کلمه که نعمتی را سلب کرده است، کسیکه عنان آن را رها کند او را بسوی هر امر ناپسند و رسوا سوق میدهد، و آنگاه از دوران زندگانی خود جز خشم شدیدتی. از جانب خدا و نکوهشی از جانب مردم بدست نمی‌آورد.

کسیکه خود را با رأی خود از آراء دیگران بی‌نیاز بداند، جان خود را بخطر می‌افکند، و کسیکه بررسی وجوه آراء روی آورد، موارد خطا را باز می‌شناسد.

مَنْ تَوَرَّظَ فِي الْأُمُورِ غَيْرَ نَاطِرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِمُقْطَعَاتِ الثَّوَابِ، وَالتَّدْبِيرِ
 قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ التَّدَمِّ، وَالْعَاقِلُ مِنَ وَعَظْمَةِ التَّجَارِبِ، وَفِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ
 مُسْتَأْنَفٌ، وَفِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ، الْأَيَّامُ تَهْتِكُ لَكَ عَنِ السَّرَائِرِ
 الْكَامِنَةِ، تَفْهَمُ وَصِيَّتِي هَذِهِ وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحاً فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ.

اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُسْنِ الْأَرْتِيَادِ وَبَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَةِ الظَّهِيرِ،
 فَلَا تَحْمِلْ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ عَلَيْكَ ثِقْلاً فِي حَشْرِكَ وَنَشْرِكَ فِي
 الْقِيَامَةِ، فَبَسَّ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانَ عَلَى الْعِبَادِ.

وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ مَهَالِكَ وَمَهَاوِي وَجُسُوراً وَعَقَبَةً كَوُوداً لَا مَحَالَةَ أَنْتَ
 هَابِظُهَا وَأَنْ مَهْبِظُهَا إِمَّا عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدُّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ إِيَّاهَا وَ
 إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفِئَاةِ مَنْ يَحْمِلُ زَادَكَ إِلَى الْقِيَامَةِ فَيُؤَافِقُكَ بِهِ غَدّاً حَيْثُ

کسیکه بی توجه بعواقب امور خود را بورطه مشکلات آن در افکند خویشتن را در
 معرض مصیبت‌های سخت قرار میدهد، و اندیشیدن در پایان کار پیش از اقدام به آن، تو
 را از پشیمانی در امان میدارد؛ عاقل کسی است که تجربه‌ها او را پند دهد، در طیب
 تجارب، علمی بازیافته نهفته است، و درد گرگون شدن اوضاع و احوال گوهر مردان
 شناخته میشود؛ روزگار پرده استتار را از رازهای نهفته بر طرف میسازد، این وصیت
 مرا فهم کن، و مبدا که از روی بی اعتنائی از خاطرت محو گردد، زیرا که بهترین
 سخن آنست که سودمند باشد.

بدان ای فرزند عزیزم که تو را از کوشش در طلب - خیر و صلاح - و تهیه
 توشه‌ای که با سبکباری بمنزلت برساند، گزیری نیست، پس باری افزون از طاقتت
 بر دوش خود مگذار، که تو را در حشر و نشر در قیامت گرانبار سازد، زیرا تعدی بر
 عباد توشه بدیست برای راه معاد.

و بدان که در پیش روی تو مهالک و پرتگاهها و پلهائی، و گردنه‌های
 صعب‌العبوری است که ناگزیر میباید از آنها فرود آئی، و جای فرود آمدنش یا بهشت
 است، و یا جهنم. پس پیش از فرود آمدنت به آنجا بهشت را برای خود بگزین، و اگر
 از مستمندان کسی را بیابی که توشه‌ات را بسوی قیامت بدوش گیرد، و فردا که به آن
 نیاز خواهی داشت آن را بطور کامل در اختیار تو قرار دهد، پس او را مغتنم شمار، و

تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَعْتَنِمُهُ وَحَمَلُهُ وَأَكْثَرُ مِنْ تَزْوِجِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ
 فَلَا تَجِدُهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَّقَ لِتَحْمِيلِ زَادِكَ بِنِمْ لَوْ رَجَّحَ لَهُ وَلَا أَمَانَةً فَيَكُونُ مِثْلَكَ
 مِثْلَ ظُلْمَانَ رَأَى سَرَابًا حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا فَتَبَقَى فِي الْقِيَامَةِ مُتَقَطِعًا بِكَ .
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْوَصِيَّةِ: يَا بَنِي الْبَغْيِ سَائِقُوا إِلَى الْحَيِّ، لَنْ يَهْلِكَ
 أَمْرٌ عَرَفَ قَدْرَهُ، مَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ صَانَ قَدْرَهُ، قِيمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يُحْسِنُ، الْإِغْتِبَارُ
 يُفِيدُكَ الرَّشَادُ، أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى، الْحِرْصُ فَقْرٌ حَاضِرٌ، الْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ
 مُسْتَفَادَةٌ، صَدِيقُ أَخِيكَ لِأَبِيكَ وَأَمُّكَ وَوَلَدُكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمَّكَ
 صَدِيقُكَ لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ، كَمَنْ مِنْ بَعِيدٍ أَقْرَبُ
 مِنْكَ مِنْ قَرِيبٍ، وَصُوكُ مُعْدِمٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِجٍ جَافٍ، الْمَوْعِظَةُ كَهْفٌ لِمَنْ وَعَاهَا، مَنْ

آن بار را (به انفاق) بردوش او گذار، و اکنون که قدرت داری محموله او را بپذیرای،
 زیرا بسا که او را بجویی و نیایی. و زنهار که برای بار کردن توشه ات بکسی که
 پارسائی و امانت ندارد اعتماد نکنی، که اگر چنین کنی مثل تو مثل تشنه ای باشد که
 سرابی را ببیند، تا چون بسوی آن آید، آنرا چیزی نیابد، و در این حال تو در قیامت
 بدون توشه خواهی ماند.

و امام علیه السلام در این وصیت فرمود: ظلم سوق دهنده بسوی هلاک است.
 کسیکه قدر خود را بشناسد هلاک نخواهد شد.

کسیکه شهوت خود را حفظ کند آبرویش را مصون داشته است.

ارزش هر کس بنسبت دانش او است.

عبرت گرفتن هدایت را برای تو بیار می آورد.

شریفترین نوع بی نیازی ترک آرزوها است.

حرص ففقری حاضر است.

دوستی نوعی خویشاوندی بدست آمده است. دوست تو خود برادر ابوی تو
 است، و هر برادر ابوینیت دوست تو نیست، مبادا که دشمن دوستت را دوست
 بگیری، که در اینصورت با دوستت دشمنی کرده ای، بسا شخصی دوری که از
 نزدیک بتو نزدیکتر است.

فقیری که بسیار بپیوندد از ثروتمندی که فاصله گیرد بهتر است.

مَنْ يَمْعُرُوهُ أَفْسَدَهُ، مَنْ أَسَاءَ خُلُقَهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ وَكَانَتِ الْبِغْضَةُ أَوْلَىٰ بِهِ، لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ بِالظَّنِّ عَلَى الثَّقَةِ.

مَا أَقْبَحَ الْأَسْرَعِ عِنْدَ الظَّفَرِ وَ الْكَآبَةِ عِنْدَ النَّائِبَةِ الْمُعْضِلَةِ، وَ الْقَسْوَةَ عَلَى الْجَارِ، وَ الْخِلَافَ عَلَى الصَّاحِبِ وَ الْحِثَّ مِنْ ذِي الْمُرُوَّةِ، وَ الْعَدْرَ مِنَ السُّلْطَانِ.

كُفِّرُ النَّعَمِ مُوقُّ وَ مُجَالَسَةُ الْأَخْمَقِ شُومٌ، إِعْرَافِ الْحَقِّ لِيَمَنْ عَرَفَهُ لَكَ شَرِيفاً كَانَ أَوْ وَضِعاً، مَنْ تَرَكَ الْقَضَدَ جَاراً، مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، كَمْ مِنْ ذَنْبٍ قَدْ نَجَا وَ صَحِيحٌ قَدْ هَوِيَ، قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكاً وَ الظَّمْعُ هَلَاكاً، إِسْتَعْتَبَ مَنْ

موعظه پناهگاهی برای کسی است که آنرا در نیوشد.

کسی که با احسانش منت نهد، آن احسان را تباه کرده است.

کسی که خوی خود را بد کند، خویش را معذب میسازد، و دشمنی به او

سزاوارتر است.

داوری بگمان درباره کسیکه مورد وثوق تو بوده عادلانه نیست.

شرح: «یعنی هرگاه به دوستی و امانت و دیانت کسی اطمینان پیدا کردی، پس

بصرف گمان و پندار از وی مگرد و تا علم بزوال آن صفات از او برای تو حاصل

نگشته است، در حق او داوری مکن که این خود دور از عدالت است.»

چه زشت است سرکشی بهنگام پیروزی و بیتابی در برابر پیشامد ناگوار و دشوار،

و سنگدلی نسبت به همسایه، و مخالفت با دوست بویژه در سفر، و تخلف از قسم از

صاحب مروّت، و خیانت و پیمان شکنی از سلطان!

کفران نعمت حماقت است، و همنشینی احق شوم است.

نسبت بکسیکه حق تو را بشناسد حقشناس باش، چه شریف باشد و چه دون.

کسیکه روش اعتدال در کارها را واگذارد، ناگزیر از حق منحرف میشود،

کسیکه از حق تجاوز کند راه فلاح بر او تنگ می آید.

بسا مبتلا به بیماری مُزمن که جان بدر بُرد، و تندرستی که از پا در آید.

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست

بسا که نومیدی کامیابی بیار آورد، و بسا که امیدواری موجب هلاک گردد.

چون از کسی بیم ملامت داری، پیش از آنکه تو را ملامت کند رضایتش را

رَجَوْتُ عِتَابَهُ، لَا تَبَيَّنْتُ مِنْ أَمْرِ عَلَى عَذْرِ الْفَدْرِ شَرِّ لِبَاسِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ، مَنْ عَذَرَ مَا أَخْلَقَ أَنْ لَا يُوفَى لَهُ، الْفِسَادُ يُبِيرُ الْكَثِيرَ، وَالْإِقْتِصَادُ يُنْمِي الْيَسِيرَ، مِنَ الْكَرَمِ الْوَفَاءُ بِالذَّمِّ، مَنْ كَرَّمَ سَادَ، وَمَنْ تَفَهَّمَ زِدَادَ، اِمْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ وَسَاعِدْهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ مَا لَمْ يَخِيْلِكَ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، زُلْ مَعَهُ حَيْثُ زَالَ. لَا تَضْرِبْ أَخَاكَ عَلَى أَرْتِيَابٍ، وَلَا تَقْطَعْهُ دُونَ اسْتِعْتَابٍ لَعَلَّ لَهُ عُذْرًا وَأَنْتَ تَلُومُ، إِقْبَلْ مِنْ مُتَنَصِّلٍ عُذْرَهُ فَتُنَالِكَ الشَّفَاعَةَ.

وَأَكْرَمِ الَّذِينَ بِهِمْ تَصُوكُّ، وَأَزِدْ لَهُمْ طُولَ الصُّخْبَةِ بَرًّا وَإِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا وَتَعْظِيمًا فَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ عَظَّمَ شَأْنَكَ أَنْ تَضَعَ مِنْ قَدْرِهِ، وَلَا جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ

کسب کن.

شب را در اندیشه خیانت درباره کسی روز مکن، خیانت بدترین لباسی بر قامت شخص مسلمانست.

کسیکه پیمانی را بشکند چه سزاوار است که نسبت به او وفا نکنند! فساد و اسراف، مال بسیار را از میان میبرد، و میانه روی مال اندک را رشد و نما می بخشد.

از جمله آثار کرم وفا کردن بتعهد است. کسیکه کرم پیشه سازد بسروری میرسد، و کسیکه در مقام فهمیدن باشد شخصیت معنویتش افزوده میشود.

در نصیحت برادرت شرط اخلاص را بجای آور، و تا زمانیکه تو را بمعصیت خداوند عَزَّ وَجَلَّ واندارد، در همه حال او را یاری کن، هر جا که حرکت کند با او حرکت کن. بصرف پدید آمدن شک و تردیدی رابطه ات را از برادرت مگسل، و چون ارتکاب خلافی را از جانب او بشنوی بی آنکه از علت آن جو یا شوی و بر حقیقت امر واقف گردی پیوند اخوتت را قطع مکن، زیرا بسا که او عذری داشته باشد، در حالیکه تو او را سرزنش میکنی.

عذر کسی را که پوزش طلبد بپذیر، تا از شفاعت برخوردار شوی.

و کسانی را که در برابر دشمن بازوی تو اند گرامی دار، و در طول مدت مصاحبت، بر نیکی و اکرام و تجلیل و تعظیمشان بیفزای زیرا مزد کسی که شأن تو را عظیم شمارد این نیست که از قدر او بکاهی، و جزای کسی که تو را شاد کند این

تَسْوَهُ، أَكْثَرَ الْبِرِّ مَا اسْتَظَعْتَ لِجَلِيسِكَ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ رَأَيْتَ رُشْدَهُ، مَنْ كَسَاهُ
 الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ اخْتَفَى عَنِ الْعُيُونِ عَيْبُهُ، مَنْ تَحَرَّى الْقَصْدَ حَقَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤْنُ، مَنْ لَمْ يُعْطِ
 نَفْسَهُ شَهْوَتَهَا أَصَابَ رُشْدَهُ، مَعَ كُلِّ شِدَّةٍ رَخَاءٌ وَمَعَ كُلِّ أَكْلَةٍ غُصَصٌ، لَا تَنَالُ
 نِعْمَةً إِلَّا بَعْدَ أَذَى، إِنْ لِمَنْ غَاظَكَ تَطَفَّرَ بِظَلَمَاتِكَ، سَاعَاتُ الْهُمُومِ سَاعَاتُ
 الْكَفَّارَاتِ وَالسَّاعَاتُ تُنْفِذُ عُمْرَكَ، لَا خَيْرَ فِي لَذْوِ بَعْدَهَا النَّارِ، وَمَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ
 النَّارِ، وَمَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْضُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ
 عَافِيَةٌ، لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ
 أَضَعْتَ حَقَّهُ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ عَلَى قَطِيعَتِكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا عَلَى
 الْإِسَاءَةِ إِلَيْكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ.

نیست که او را ناشاد سازی.

تا بتوانی به نیکی دربارهٔ همنشین خود بیفزای، زیرا اگر بخواهی رشد او را
 همینگری.

کسیکه حیاء خلعت خود را بر او پوشاند عیب او از دیده‌ها پوشیده میماند.
 کسیکه اعتدال را بجوید، بار تکالیف زندگی بر او سبک میشود، و کسیکه از
 خواهشهای دل خود پیروی نکند به رشد و صلاح خود دست می‌یابد.

باهر سختی گشایشی، با هر لقمه‌ای گلوگیر شدنهایی هست.

نعمتی جز از پس رنجی بدست نمی‌آید.

در برابر کسیکه بر تو خشم گیرد، نرمی کن تا بخواسته‌ات برسی.

ساعتهای هموم ساعات کفاره‌اند، و ساعتها عمر تو را از میان می‌برند.

در لذتی که پس از آن جهنم باشد خیر نیست، و هیچ خیری که پس از آن

جهنم باشد خیر نیست، و هیچ شری که پس از آن بهشت باشد شر نیست.

هر نعمتی در برابر بهشت حقیر است، و هر بلائی در قیاس بدوزخ سلامت است.

حق برادرت را با اتکاء به رابطه‌ای که میان تو و اوست ضایع مکن، زیرا

کسیکه توحق او را ضایع کنی برادرتونیست، و مبادا که برادرت به بریدن از تو

نیرومندتر از تو در پیوستن تو به او باشد. و مبادا که او در بدی نسبت بتو نیرومندتر از تو

در خوبی به او باشد.

يَا بَنِي إِذَا قَوَيْتُمْ فَأَقُوهُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِذَا ضَعُفَتْ فَأَضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ اسْتَظَعْتَ أَنْ لَا تَمْلِكَ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَأَفْعَلْ فَإِنَّهُ أَذْوَمُ لِحَمَالِهَا وَأَرْخَى لِبَالِهَا وَأَحْسَنُ لِحَالِهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَتَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ، فَدَارَهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَأَخْسِنِ الصُّعْبَةَ لَهَا فَيَضْفُو عَيْشُكَ، إِخْتِمِلِ الْقَضَاءَ بِالرِّضَا وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَجْمَعَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاقْطَعْ طَمَعَكَ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. هَذَا آخِرُ وَصِيَّتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ.

۵۸۳۵ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ؛ وَهَشَامِ بْنِ سَالِمٍ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَّغَ مِنْ أَرْبَعٍ كَيْفَ لَا يَفْرُغُ إِلَى أَرْبَعٍ، عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ لَا يَفْرُغُ إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ

فرزند عزیزم، هر زمان که نیرومند باشی نیروی خود را در طاعت خداوند عزوجل صرف کن، و هر زمان که ناتوان شوی ناتوانیت را از معصیت خداوند عزوجل قرار ده.

و اگر بتوانی که زن را جز در امور شخصیش صاحب اختیار نسازی پس چنین کن، زیرا که این روش، جمالش را با دوام تر، و دلش را آسوده تر، و حالش را بهتر میسازد، از آنرو که زن شاخه رحمانی حساس و زود رنج است، و تنظیم کننده امور مربوط به اقتصاد و شئون راجع بیستد و داد نیست، پس در هر حال با او مدارا کن، و مصاحبتش را نیکو بدار، تا زندگی از لطف و صفا برخوردار گردد.

بقضای الهی تن در ده، و به آن راضی شو، و اگر خوش داشته باشی که خیر دنیا و آخرت را گردآوری طمع خود را از آنچه در دست مردمست قطع کن.

سلام، و رحمت و برکات خدا بر تو باد این آخرین بخش از وصیت امام علیه السلام بمحمد بن حنفیه است.

۵۸۳۵ - وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، از ابان بن عثمان؛ و هشام بن سالم؛ و محمد بن حمران از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از کسی تعجب کرده ام که از چهار چیز میترسد، چگونه بچهار چیز پناه نمیبرد: از کسی تعجب

فَضَّلِي لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»، وَعَجِبْتُ لِمَنِ اغْتَمَّ كَيْفَ لَا يَقْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا: «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»، وَعَجِبْتُ لِمَنِ مَكْرَبَهُ كَيْفَ لَا يَقْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَأَقْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا»، وَعَجِبْتُ

کرده ام که خوف بر او چیره شده است، چگونه بقول خداوند عزوجل که فرمود: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» «خدا برای ما کافیست و اونیکو وکیل است» پناه نمیبرد زیرا که من از خدای عزوجل شنیده ام که بدنبال این بیان میگوید: «فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضَّلِي لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ» «پس آن مؤمنان که کار خود را بخدا باز گذاشته بودند و با بدنهای مجروح بی اعتناء به تبلیغات مشرکین بتعقیب ایشان پرداخته بودند پس از آنکه سپاه شرک از هیبتشان متواری شدند) بارمغان نعمت سلامت و تفضلی الهی بمدینه بازگشتند. در حالیکه هیچگونه گزندى به ایشان نرسیده بود - آل عمران: ۱۷۴»

و از کسی تعجب کرده ام که دچار مشکلی شده است، چگونه بقول خداوند عزوجل پناه نمیبرد که (به حکایت از یونس پیغمبر) فرموده: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» «معبود حقی جز تونیست، منزهی تو، همانا که من از ستمکاران بوده ام» زیرا که من از خداوند عزوجل شنیده ام که بدنبال این بیان میگوید: «فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» «پس ما دعای او را مستجاب کردیم، و او را از آن بلیه نجات دادیم، و مؤمنین را اینچنین نجات میدهم - انبیاء: ۸۸».

و از کسی تعجب کرده ام که درباره او مکرری بکار رفته است، چگونه به گفتار خداوند تعالی پناه نمیبرد که فرمود: «وَأَقْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» «و کار خود را بخدا تفویض میکنم، زیرا که او نسبت به بندگان - و خیر و صلاح ایشان - بصیر است». زیرا که من از خداوند عزوجل شنیده ام که بدنبال این بیان میگوید: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا» «پس خدا او را از گزندهای مکر ایشان محفوظ داشت - مؤمن: ۴۴».

لَمَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا كَيْفَ لَا يَفْرُغْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا: «إِنْ تَرَى أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ بَحْتِكَ - الْآيَةُ». وَ «عَسَى» مُوجِبَةٌ.

۵۸۳۶ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ، عَنْ أَبِي بَنِي عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ عَنِ

الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَّمَنِي مَوْعِظَةً فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا؟! وَ إِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَاذَا؟! وَ إِنْ كَانَتِ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَاذَا؟! وَ إِنْ

و از کسی که دنیا و زینت آن را میخواهد تعجب کرده ام، که چگونه بنقل خداوند تعالی پناه نمبرد که فرمود: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» «هر چه خدا بخواند واقع میشود، هیچ نیروی جز با مدد خدا وجود ندارد». زیرا که من از خداوند عزوجل شنیده ام که بدنبال این بیان میگوید: «إِنْ تَرَى أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالاً وَوَلَدًا فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ بَحْتِكَ - الْآيَةُ» «اگر مرا می بینی که از جهت مال و فرزند از تو کمترم، پس امید است که پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو را به من عطا فرماید - کهف: ۴۱» و کلمه «عَسَى» که در این آیه آمده بمعنی وجوب تحقق متعلق آنست.

۵۸۳۶ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ، از ابان بن عثمان الأحمَر، روایت کرده است

مردی بنزد امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام آمد، گفت: پدر و مادرم بفدای تو یا ابن رسول الله پندی بمن بیاموز، پس امام علیه السلام فرمود: اگر خداوند تبارک و تعالی رزق را برعهده گرفته است پس دلمشغولی تو برای چیست؟! و اگر رزق مقسوم است، پس حرص برای چیست؟! و اگر حساب حق است پس گرد آوردن و اندوختن برای چیست؟! و اگر عوض دادن انفاق از جانب خداوند عزوجل حق است، پس بخل برای چیست؟! و اگر کیفر از سوی خداوند عزوجل دوزخ است پس معصیت برای چیست؟! و اگر مرگ حق است، پس شادی برای چیست؟! و

كَانَ الْمَوْتُ حَقًّا فَالْفَرَحُ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْعَرَضُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًّا
فَالْمَكْرُ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا فَالْفَقْلَةُ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْمَمَرُ عَلَى
الصَّرَاطِ حَقًّا فَالْعُجْبُ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرِهِ فَالْحُزْنُ
لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا فَانِيَّةً فَالظَّمَانِيَّةُ إِلَيْهَا لِمَاذَا؟!.

۵۸۳۷ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنِّي لَا رَحِمَ ثَلَاثَةَ وَحَقُّ لَهُمْ أَنْ يُرْحَمُوا: عَزِيزٌ
أَصَابَتْهُ مَدَّةٌ بَعْدَ الْعِزِّ، وَغَنِيٌّ أَصَابَتْهُ حَاجَةٌ بَعْدَ الْغِنَى، وَعَالِمٌ يَسْتَخِفُّ بِأَهْلِهِ
وَالْجَهْلَةُ».

۵۸۳۸ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَمْسٌ هُنَّ كَمَا أَقُولُ: لَيْسَتْ لِبَخِيلٍ رَاحَةٌ، وَ
لَا لِحَسُودٍ لَذَّةٌ، وَلَا لِلْمَمْلُوكِ وِفَاءٌ، وَلَا لِكَاذِبٍ مُرُوءَةٌ، وَلَا لِسُودٍ سَفِيَّةٌ».

اگر عرض اعمال بر خداوند عزوجل حق است، پس مکر برای چیست؟! و اگر
شیطان دشمن است پس غفلت برای چیست؟! و اگر گذشتن بر صراط حق است،
پس خودپسندی برای چیست؟! و اگر هر چیز وابسته بقضائی از جانب خداست
وقدر او، پس اندوه برای چیست؟! و اگر دنیا فانیهست، پس تکیه کردن بر آن برای
چیست؟!.

۵۸۳۷ - و آن امام علیه السلام فرمود: «من بر سه کس رحم می آورم، و ایشان
سزاوار رحم آوردند: عزیزى که پس از عزت ذلتی به او اصابت کرده است، و
توانگری که پس از توانگری حاجتی به او اصابت کرده، و عالمی که خانواده اش و
گروه جاهل او را سبک ساخته، و بی اعتنائی می کنند».

گفت پیغمبر که بر این سه گروه	رحم آرید ارز سنگید ارز کوه
آنکه او بعد از عزیزى خوار شد	وانکه بُد با مال بی اموال شد
وان سؤم آن عالمی کاندر جهان	مبتلا گشته میان ابلهان
چونکه از عزت به خواری آمدن	همچو قطع عضو باشد از بدن

۵۸۳۸ - و آن امام علیه السلام فرمود: پنج چیز است که آن بگونه ای است که
من میگویم: هیچ بخیلی را آسایشی نیست، و هیچ حسودی را لذتی نیست، و هیچ
برده ای را وفائی نیست، و هیچ دروغگوئی را مردانگی نیست. و هیچ سفیهی بریاست
قومی نخواهد رسید.

۵۸۳۹ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ».

۵۸۴۰ - وَرَوَى يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «الْإِسْتِهَارُ بِالْعِبَادَةِ رَيْبَةٌ، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَعْبُدُ النَّاسَ مِنْ أَقَامِ الْفَرَائِضَ، وَأَسْخَى النَّاسَ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ، وَأَزْهَدُ النَّاسَ مِنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ، وَأَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ، وَأَعَدَّلُ النَّاسَ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ، وَأَكْتَسَى النَّاسَ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَأَغْبَطُ النَّاسَ مَنْ كَانَ تَحْتَ الشَّرَابِ قَدْ أَمِنَ الْعِقَابَ وَيَرْجُو الثَّوَابَ، وَأَغْفَلُ النَّاسَ مَنْ لَمْ يَتَعَبَّ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، وَأَعْظَمُ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا خَطْرًا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ خَطْرًا، وَأَعْلَمُ النَّاسَ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَأَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ

۵۸۳۹ - ورسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما نمیتوانید بوسیله اموالتان بهمگی مردم بهره برسانید، پس بوسیله اخلاقتان ایشان را بهره مند سازید.

۵۸۴۰ - و یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مشهور شدن بعبادت از مظان شک است، زیرا پدرم، از پدرش، از جدش علیهم السلام برای من حکایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجای آورد، و سخی ترین مردم کسی است که زکات مالش را پردازد، و زاهدترین مردم کسی است که از حرام اجتناب کند، و با تقوی ترین مردم کسی است که حق را چه بنفع او باشد، و چه بضر او، بگوید، و عادلترین مردم کسی است که برای مردم همان را بپسندد که برای خود می پسندد، و برای ایشان همان را ناپسند بدارد که برای خود ناپسند میدارد، و زیرکترین مردم کسی است که پیش از همگان مرگ را بیاد آورد، و شادترین و خوشحالتترین مردم کسی است که زیر خاک از کیفر این است، و ثواب را امید میدارد، و غافلترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا از حالی بحال دیگر پند نگیرد، و گران قدرترین مردم کسی است که برای دنیا در نظر خود قدر و منزلتی قرار ندهد، و عالمترین مردم کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند، و

هَوَاهُ، وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا، وَ أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسُودِ، وَ أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ، وَ أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ يَبْخُلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ، وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ، وَ أَقَلُّ النَّاسِ حُرْمَةَ الْفَاسِقِ وَ أَقَلُّ النَّاسِ وَفَاءَ الْمَمْلُوكِ، وَ أَقَلُّ النَّاسِ صَدِيقًا الْمَلِكِ، وَ أَفْقَرُ النَّاسِ الظَّامِعُ، وَ أَعْنَى النَّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْجِرْصِ أَسِيرًا، وَ أَفْضَلُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا، وَ أَكْرَمُ النَّاسِ أَنْقَاهُمْ، وَ أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَنْعِمُهُ، وَ أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا، وَ أَقَلُّ النَّاسِ مُرُوءَةً مَنْ كَانَ كَاذِبًا، وَ أَشَقَى النَّاسِ الْمَلُوكُ، وَ أَمَقَّتُ النَّاسِ الْمُتَكَبِّرُ وَ أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ، وَ أَحْكَمُ النَّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَالِ النَّاسِ، وَ أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ، وَ أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ، وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ،

شجاعترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود پیروز باشد، و پرارزشتترین مردم عالمترین ایشانست، و کم بهاترین مردم کم علمترین ایشانست، و کم لذتترین مردم حسود است، و کم آسایشترین مردم بخیل است، و بخیلترین مردم کسی است که درباره حقوقی که خداوند عزوجل بر او واجب ساخته است بخل ورزد و سزاوارترین مردم بر رعایت حق داناترین ایشان نسبت بحق است، و کم حرمتترین مردم فاسق است، و کم وفاترین مردم برده است، و کم دوستترین مردم پادشاهست، و فقیرترین مردم شخص طمعکار است، و بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد، و برترین مردم از جهت ایمان خوشخویترین ایشانست، و گرمیترین مردم پرهیزگارترین ایشانست، و عظیم قدرترین مردم کسی است که در آنچه مربوط به او نیست مداخله نکند، و پارساترین مردم کسی است که مجادله را ترک کند، اگر چه حق بجانب او باشد، و کم بهرهترین از مردانگی کسی است که دروغگو باشد، و شقیترین مردم پادشاهانند، و مبعوضترین مردم متکبر است، و سرسختترین جهادکننده کسی است که گناهان را ترک کند، و حکیمترین مردم کسی است که از جهال مردم بگریزد، و سعادتمندترین مردم کسی است که با مردم کرم بیامیزد، و عاقلترین مردم سازگارترین ایشان با مردم است، و سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت هم نشین باشد، و جبارترین مردم قاتل

وَ أَغْتَى النَّاسَ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ أَوْ ضَرَبَ غَيْرَ ضَارِبِهِ، وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْعُقُوبِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ، وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِالذَّنْبِ السَّفِيهُ الْمُغْتَابُ، وَ أَدْلُ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ، وَ أَخْزَمُ النَّاسِ أَكْظَمُهُمْ لِلغَيْظِ، وَ أَصْلَحُ النَّاسِ أَصْلَحُهُمْ لِلنَّاسِ، وَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ انْتَفَعَ بِهِ النَّاسُ».

۵۸۴۱ - وَ «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ بِفُضُولِ الْكَلَامِ فَوَقَفَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَذَا إِنَّكَ تُثَلِّي عَلَيَّ حَافِظِيكَ كِتَابًا إِلَى رَبِّكَ فَتَكَلِّمُ بِمَا يَغْنِيكَ وَ دَعُ مَا لَا يَغْنِيكَ».

۵۸۴۲ - وَقَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَزَالُ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِينًا».

۵۸۴۳ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الصَّمْتُ كَثْرُ وَاغِرٌ، وَ زَيْنُ الْحَلِيمِ، وَ

کسی است که قصد قتل او را نداشته، و ضارب کسی است که او را نزده است، یا اراده زدن او را نداشته است، و سزاوارترین مردم بعفو تواناترین ایشان بکیفر دادند، و شایسته ترین مردم بگناه کسی است که در حضور سفیهانه سخن بگوید، و در غیاب غیبت کند، و دلیل ترین مردم کسی است که مردم توهین کند، و محتاطترین مردم کسی است که بیشتر از دیگران خشم خود را فرو میخورد، و صالحترین مردم کسی است که برای مردم صلاحیت بیشتر داشته باشد، و بهترین مردم کسی است که مردم از طرف او سود ببرند.

۵۸۴۱ - وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بمردي گذشت که سخنانی بیحاصل بر زبان میراند، پس در مکانی مشرف بر او توقف کرد، و آنگاه فرمود: ای مرد، تو بر دو فرشته ای که سخنت را حفظ میکنند نامه ای بسوی پروردگارت املاء میکنی، پس سخنانی بر زبان بران که تو را بکار آید و سخنانی را که تو را بکار نیاید واگذار.

۵۸۴۲ - وَ نِزَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: مرد مسلمان تا هر زمان که خاموش باشد، همچنان در شمار نیکوکاران نوشته میشود، سپس چون سخن بگوید یا در شمار نیکوکاران نوشته میشود، و یا در شمار تبهکاران.

۵۸۴۳ - وَ أَمَامُ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: خاموشی گنجی کاهش ناپذیر، و آرایش حلیم، و پوشش جاهل است.

سَتْراً الْجَاهِلِ».

۵۸۴۴ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَلَامٌ فِي حَقِّ خَيْرٍ مِنْ سُكُوتٍ عَلَى بَاطِلٍ».

۵۸۴۵ - وَرَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ،

عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَتْ الْفُقَهَاءُ وَ

الْحُكَمَاءُ إِذَا كَاتَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَتَبُوا بِثَلَاثَ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ: مَنْ كَانَتْ

الْآخِرَةُ هَمَّهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَمَنْ أَضْلَحَّ سَرِيرَتَهُ أَضْلَحَّ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ، وَمَنْ

أَضْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَضْلَحَ اللَّهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ».

۵۸۴۶ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ، وَحَسَنَ

عَمَلُهُ، فَحَسَنَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ، وَوَيْلٌ لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ، وَسَاءَ عَمَلُهُ، فَسَاءَ

مُنْقَلَبُهُ إِذْ سَخِطَ عَلَيْهِ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۸۴۷ - وَرَوَى عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

۵۸۴۴ - و آن امام علیه السلام فرمود: سخنی در حق از سکوتی بر باطل بهتر

است.

۵۸۴۵ - و اسماعیل بن مسلم، از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش

علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فقهاء و

حکماء چون با یکدیگر مکاتبه میکردند، سه چیز مینوشتند که چهارمین نداشت:

کسیکه اندیشه اش معطوف به آخرت باشد، خدا او را از آندیشیدن در کار دنیا بی نیاز

میکند، و کسیکه درون خود را اصلاح نماید خدا برونش را اصلاح میکند، و کسیکه

رابطه خود با خدا را اصلاح کند، خدا رابطه اش با مردم را اصلاح میکند.

۵۸۴۶ - و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا بحال کسیکه عمرش

دراز شود، و عملش نیکو باشد، که در اینصورت بازگشتش بسوی خدا بازگشتی نیکو

خواهد بود، زیرا که پروردگارش از او راضی است، و وای بحال کسیکه عمرش دراز

شود، و عملش بد باشد که بازگشت بدی خواهد داشت، زیرا که پروردگارش

عزوجل بر او خشمگین است.

۵۸۴۷ - و عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی از امام ابوجعفر محمد بن علی

باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزوجل بر رسول خود صلی الله

محمد بن علی الباقر علیهما السلام قال: «أوحى الله عز وجل إلى رسوله صلى الله عليه وآله: أنتي شكرت لجعفر بن أبي طالب أرتع خصال فدعاه النبي صلى الله عليه وآله فأخبره، فقال: لولا أن الله تبارك وتعالى أخبرك ما أخبرتك، ما شربت خمراً قط لأنني علمت أنني إن شربتها زال عقلي، وما كذبت قط لأن الكذب يتفص المروءة، وما زنت قط لأنني خفت أنني إذا عملت عيلاً بي، وما عبدت صنماً قط لأنني علمت أنه لا يضر ولا ينفع، قال: فضرب النبي صلى الله عليه وآله يده على عاتقه وقال: حق على الله عز وجل أن يجعل لك جناحين تطير بهما مع الملائكة في الجنة».

۵۸۴۸ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، وَكُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَعْنَيْتُهُ وَكُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إِلَّا مَنْ عَصَمْتُهُ».

علیه و آلہ وحی فرستاد کہ من چهار خصلت از خصال جعفر بن ابی طالب را مشکور داشته ام، پس پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ او را فراخواند و از مضمون این وحی او را آگاہ ساخت، جعفر گفت: اگر نہ خداوند تبارک و تعالی تورا از این امر خبر داده بود، من تورا با خبر نمیساختم، من هرگز شراب ننوشیده ام، زیرا میدانستم کہ اگر آن را بنوشم عقلم زایل میشود، و هرگز دروغ نگفته ام، زیرا دروغ مردانگی را میکاهد، و هرگز زنا نکرده ام، زیرا بیم آن داشتم کہ اگر بناموس کسی تجاوز کنم بناموسم تجاوز شود، و هرگز بٹی را نپرستیده ام، زیرا میدانستم کہ آن نہ زیان میرساند، و نہ سود پس پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ دست مرحمت بر شانه او زد، و فرمود: خداوند عزوجل را میسزد کہ برای تو دو بال قرار دهد، کہ بوسیله آنها با فرشتگان در بہشت پرواز کنی.

۵۸۴۸ - ورسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: خداوند جل جلالہ فرمودہ است: بندگان من، شما همگیتان گمراہید مگر کسیکہ من او را ہدایت کنم، و همگیتان فقیرید، مگر کسی کہ من او را غنی سازم، و همگیتان گناہکارید مگر کسی کہ من او را از سقوط در ورطہ گناہ نگاه دارم.

- ۵۸۴۹ - وَ فِي رِوَايَةِ السَّكُونِيِّ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ، وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ، فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا، وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا؛ أَشْهَدُ لَكَ بِهَذَا يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَ هَذَا أَبَدًا».
- ۵۸۵۰ - وَ فِي رِوَايَةِ مَسْعَدَةَ بِنِ صَدَقَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةٌ حُقُوقٌ وَاجِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ: الْإِجْلَالُ لَهُ فِي عَيْنَيْهِ، وَالْوُدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ، وَالْمُؤَاسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ، وَ أَنْ يُحَرَّمَ غَيْبَتُهُ وَ أَنْ يَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ، وَ أَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ، وَ أَنْ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْرًا».
- ۵۸۵۱ - وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي زِيَادِ التَّهْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهَبٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «حَسَبُ الْمُؤْمِنِ مِنَ اللَّهِ نُصْرَةٌ أَنْ يَرَى غَدَاؤَهُ يَفْعَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۸۴۹ - و در روایت سکونی آمده است که گفتم: علی علیه السلام فرمود: هیچ روزی بر فرزند آدم نمیگذرد، مگر آنکه آن روز به او میگوید: من روزی جدیدم، و من بر تو گواهم، پس در ساعات من سخن خیری بگو، و کار خیری بکن. تا بروز قیامت برای توبه آن گفتار نیک و کردار نیک گواهی دهم، زیرا تو بعد از این هرگز مرا نخواهی دید.

۵۸۵۰ - و در روایت مسعدة بن صدقه آمده است که گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مؤمن را بر مؤمن دیگر هفت حق واجبست که خداوند عزوجل آنها را بر او فرض کرده است: او را در چشم خود بزرگ ببیند، و در دل، دوست بدارد، و در مال خود با او مواسات کند، و غیبتش را حرام بدارد، و در بیماریش از او عیادت کند، و جنازه اش را تشییع نماید، و پس از مردنش درباره او بجز خیر نگوید».

۵۸۵۱ - و ابن ابی عمیر، از ابوزیاد نهدی، از عبدالله بن وهب از امام صادق، جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: برای مؤمن همین یاری از جانب خداوند گارش کافی است که دشمن خود را در حال معصیت خداوند عزوجل ببیند.

۵۸۵۲ - وَرَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «أَضْبِرْ عَلَيَّ أَعْدَاءَ الثَّغَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِيَ مِنْ عَصَى اللَّهِ فِيكَ بِأَفْضَلٍ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللَّهُ فِيهِ».

۵۸۵۳ - وَرَوَى الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عُمَرَ [و] بِنِ زِيَادٍ، عَنْ مُدْرِكِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَوَضَعَتْ الْمَوَازِينُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ».

۵۸۵۴ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو».

۵۸۵۲ - و ابن ابی عمیر، از معاویة بن وهب از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: در برابر دشمنان نعمتها صبر کن، زیرا صبر طاعت خداست، و کيفر کسیکه درباره تو خدا را معصیت میکند، هیچ چیز بهتر از اینکه تو درباره او خدا را اطاعت کنی نیست.

۵۸۵۳ - و معلی بن محمد بصری، از احمد بن محمد بن عبدالله، از عمر [و] بن زیاد، از مدرک بن عبدالرحمن از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون روز قیامت شود، خداوند عزوجل مردم را در یک زمین مسطح گرد هم می آورد، و میزانشا برقرار میشود، پس خونهای شهیدان با مرکب دانشمندان سنجیده میگردد، ولی وزن مرکب دانشمندان بر خونهای شهیدان راجح و افزون باشد.

شرح: «مراد از سنجیدن مرکب علماء و خون شهداء با هم، و افزونی مرکبها آنستکه بفهماند آنچه بیشتر سبب پیشرفت دین و تبلیغ آئین بوده قلم بوده که کنایه است از منطق و برهان و حجت، نه خون و جان فشانی در راه آن، و دعوت مردم با کتاب و نوشته های برهانی و مواعظ حکیمانه اصل و اساس تبلیغ بوده نه شمشیر و جهاد و قدرت. و اینکه گویند «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» از این روایت گرفته شده ولی چندان درست نمی نماید زیرا دارای دو مفهوم مابین است».

۵۸۵۴ - و محمد بن ابی عمیر، از عبدالله بن قاسم، از امام صادق جعفر بن

أزجى منك لما ترُجوا، فإن موسى بن عمران عليه السلام خرج يقتبس لأهله ناراً فكلّمه الله عزّ وجلّ فرجع نبياً، وخرجت ملكة سبياً فأسلمت مع سليمان عليه السلام، وخرج سحره فرعون يظنون العزة لفرعون فرجعوا مؤمنين».

۵۸۵۵ - وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ».

۵۸۵۶ - وَ«نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جِبْرَائِيلُ عِظْنِي فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ، وَآخِيبْ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ، شَرَّفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ، وَعِزُّهُ كَفُّ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ».

محمد، از پدرش از جدش از امام علی علیه السلام روایت کرده است، که فرمود: بچیزی که امید دست یافتن به آن ننداری از چیزی که بحصول آن امیدواری، امیدوارتر باش، چنانکه موسی بن عمران علیه السلام به آن منظور بیرون شد که قبس آتشی برای خانواده اش بدست آورد، ولی خداوند عزوجل با او سخن گفت، و چون بازگشت پیمبر بود، و ملکه سباً بقصد دیدار سلیمان علیه السلام بیرون شد، ولی با سلیمان علیه السلام اسلام آورد؛ و ساحران فرعون در طلب عزت فرعون بیرون شدند، ولی بصورت جمعی مؤمن بازآمدند.

۵۸۵۵ - و از عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، که فرمود: اشراف اُمت من حافظان قرآن، و عاملان به احکام آن، و شب زنده دارانند.

۵۸۵۶ - و جبرئیل علیه السلام بر پیمبر صلی الله علیه و آله نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: مرا پندده، ای جبرئیل، پس جبرئیل گفت: یا محمد، هر چه خواهی زندگی کن، که سرانجام خواهی مرد، و هر که را خواهی دوست بدار، که سرانجام از او جدا خواهی شد، و هر کار که خواهی بجا آور که با آن دیدار خواهی کرد، شرف مؤمن نماز او در شب است، و عزتش خودداری از مردم آزار است .

۵۸۵۷ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى الْخَشَابُ، عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: مَا مِنْ أَحَدٍ ابْتَلِيَّ وَإِنْ عَظُمَتْ بَلْوَاهُ بِأَحَقِّ بِالِدُعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمُرُ بِالْبَلَاءِ».

۵۸۵۸ - وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَخْوَلِ صَاحِبِ الطَّاقِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسَ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْثَقَ مِثْقَ بِمَا فِي يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ النَّاسِ، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ أَبْغَضَ النَّاسَ وَأَبْغَضَهُ النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُنبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ هَذَا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الَّذِي لَا يَقْبَلُ عِذْرَةَ، وَلَا يَقْبَلُ مَعْدِرَةَ، وَلَا يَغْفِرُ ذَنْبًا،

۵۸۵۷ - و حسن بن موسی الخشاب، از غیاث بن کلوب، از اسحاق بن عمار از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که علی علیه السلام میفرمود: هیچ مبتلایی، اگر چه ابتلایش عظیم باشد، از سالمی که ایمن از بلاء نباشد، سزاوارتر بدعاء نیست.

۵۸۵۸ - و علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از حارث بن محمد بن نعمان اخول، صاحب الطاق، از جمیل بن صالح، از امام ابی عبدالله صادق از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دوست دارد که گرامی ترین مردم باشد، میباید تقوای خدا را پیشه سازد، و هر کس که دوست دارد که با تقوی ترین مردم باشد، میباید بر خدای تعالی توکل کند، و هر کس دوست دارد که بی نیازترین مردم باشد، میباید اطمینانش به آنچه نزد خدای عزوجل است، از آنچه در دست او است بیشتر باشد، سپس فرمود: آیا شما را از بدترین مردم خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: او کسی است که مردم را دشمن دارد، و مردم نیز او را دشمن دارند. سپس فرمود: آیا شما را از بدتر از این خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: او کسی است که از هیچ خطائی

ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِشَرِّ مِنْ هَذَا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ، وَلَا يُرْجِي خَيْرَهُ، إِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجُهَالِ فَتُظْلِمُوهَا، وَلَا تَمْتَعُوهَا أَهْلِهَا فَتُظْلِمُوهُمْ، وَلَا تُعِينُوا الظَّالِمَ عَلَى ظُلْمِهِ فَيَبْطُلَ فَضْلُكُمْ، الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ رُشْدُهُ فَاتَّبِعْهُ، وَأَمْرٌ تَبَيَّنَ لَكَ غَيْبُهُ فَاجْتَنِبْهُ، وَأَمْرٌ اخْتَلَفَ فِيهِ فَرُدَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۸۵۹ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَنِّهِمِ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ».

۵۸۶۰ - وَرَوَى ابْنُ فَضَّالٍ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُونِيِّ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ، وَإِذَا رَهَبَ،

چشم پوشی نمیکند، و عذری را نمی پذیرد، و گناهی را نمی بخشد. سپس فرمود: آیا شما را از بدتر از این شخص خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: او کسی است که از شرش ایمن نمیتوان بود، و بخیرش امید نمیتوان داشت، همانا عیسی بن مریم علیه السلام در میان بنی اسرائیل بپاخواست، گفت: ای بنی اسرائیل حکمت را بجهال باز مگوئید که به آن ستم کرده باشید، و از اهلش دریغ مدارید که به ایشان ستم کرده باشید، و ظالم را بر ظلمش یاری مکنید که برتری شما باطل میشود.

کارها بر سه گونه است: کاری که رشد و صلاحش برای تو آشکار شده است، پس از آن پیروی کن، و کاری که گمراهیش برای تو آشکار شده است، پس از آن اجتناب کن، و کاری که درباره آن اختلاف کرده اند، پس آنرا بخداوند عزوجل باز گذار.

۵۸۵۹ - وَحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، أَرْحَسَنُ بْنُ جَهْمٍ، أَرْفَضِيلُ بْنُ يَسَارٍ رَوَيْتَ كَرْدَةً أَسْتِ كَهْ كَقْت: أَمَامُ صَادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرَمُود: هِيْجَ بَدَنِ أَرْ تَحْمَلُ أَرْجَهْ نِيَّتِ تَوَانُ أَرْأَا دَاشْتَهْ بَاشِدُ نَاتَوَانُ نَشْدَهْ أَسْتِ.

۵۸۶۰ - وَابْنُ فَضَّالٍ، أَرْغَالِبُ بْنُ عُثْمَانَ، أَرْشُعَيْبِ الْعَقْرُقُونِيِّ أَرْأَمَامُ صَادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَوَيْتَ كَرْدَهْ أَسْتِ كَهْ فَرَمُود: كَسِيْكَهْ بَهْنِگَامِ دُوسْتِ دَاشْتَنُ وَتَرْسِيْدَنُ، وَدَرْ بَرَابَرِ شَهْوَتِ وَغَضَبِ، وَبَهْنِگَامِ رِضَا مَالِكِ نَفْسِ خُوِيْشِ

وَ إِذَا اشْتَهَىٰ وَ إِذَا غَضِبَ، وَ إِذَا رَضِيَ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ».

۵۸۶۱ - «سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّاهِدِ فِي الدُّنْيَا قَالَ: الَّذِي يَتْرُكُ حَلَالَهَا مَخَافَةَ حِسَابِهِ، وَيَتْرُكُ حَرَامَهَا مَخَافَةَ عَذَابِهِ».

۵۸۶۲ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ يَتَمَتَّى لِلنَّاسِ الْغِنَى الْبُخْلَاءُ، لِأَنَّ النَّاسَ إِذَا اسْتَعْنَوْا كَفُّوا عَنِ أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ يَتَمَتَّى لِلنَّاسِ الصَّلَاحَ أَهْلُ الْعُيُوبِ لِأَنَّ النَّاسَ إِذَا صَلَحُوا كَفُّوا عَنِ تَتَبُعِ عُيُوبِهِمْ، وَإِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِأَنْ يَتَمَتَّى لِلنَّاسِ الْحِلْمَ أَهْلُ السَّفَةِ الَّذِينَ يَخْتَاجُونَ أَنْ يُعْفَىٰ عَنْ سَفَهِهِمْ، فَأَصْبَحَ أَهْلُ الْبُخْلِ يَتَمَتُّونَ فَقْرَ النَّاسِ، وَأَصْبَحَ أَهْلُ الْعُيُوبِ يَتَمَتُّونَ مَعَايِبَ النَّاسِ، وَأَصْبَحَ أَهْلُ السَّفَةِ يَتَمَتُّونَ سَفَةَ النَّاسِ، وَ فِي الْفَقْرِ الْحَاجَةُ إِلَى التَّخِيلِ، وَ فِي الْفَسَادِ ظَلَبُ عَوْرَةِ أَهْلِ الْعُيُوبِ، وَ فِي السَّفَةِ الْمُكَافَأَةُ بِالذُّنُوبِ».

باشد، خدا بدنش را بر آتش جهنم حرام میکند.

۵۸۶۱ - و چون از امام علیه السلام درباره زاهد در دنیا سؤال کردند، فرمود: زاهد کسی است که حلال دنیا را بعلت ترس از حسابش، و حرام آن را از بیم عذابش ترک کند.

۵۸۶۲ - و محمد بن سینان، از عبدالله بن مسکان از امام ابو عبدالله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم تمتای غنی کنند بخیلانند، زیرا مردم چون مستغنی شوند از چشم داشت به اموال ایشان خودداری میکنند، و سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم تمتای سلامتی کنند مردم دارای عیب هستند چرا که مردم چون سلامت باشند از عیبجویی دیگران خودداری میکنند، و سزاوارترین مردم به اینکه برای مردم تمتای حلم کنند اهل سفاهتند، چرا که احتیاج بعفوایشان دارند. ولی اکنون وضع چنان شده است که بخیلان فقر مردم را تمتا میکنند، و اهل عیوب معیوب شدن مردم را آرزو دارند، و اهل سفاهت آرزو میکنند که همگی مردم سفیه شوند، در صورتیکه فقر موجب احتیاج ببخیل، و فساد علت جستجو از نِقَاطِ اهل عیوب، و انتشار سفاهت باعث کیفردادگی گناهکارانست.

۵۸۶۳ - وَرَوَى عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: «أَصَابَنِي ضَيْقَةٌ شَدِيدَةٌ فَصِرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي فَلَمَّا جَلَسْتُ قَالَ: يَا أَبَا هَاشِمٍ أَيُّ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكَ تُرِيدُ أَنْ تُؤَدِّيَ شُكْرَهَا؟ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ: فَوَجَّهْتُ فَلَمْ أَذْرَ مَا أَقُولُ لَهْ، فَأَبْتَدَأَنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَزَقَكَ الْإِيمَانَ فَحَرَّمَ بِهِ بَدَنَكَ عَلَى النَّارِ، وَرَزَقَكَ الْعَاقِبَةَ فَأَعَانَكَ عَلَى الطَّاعَةِ، وَرَزَقَكَ الْقُتُوعَ فَصَانَكَ عَنِ التَّبَدُّلِ، يَا أَبَا هَاشِمٍ إِنَّمَا ابْتَدَأْتُكَ بِهَذَا لِأَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَشْكُوَنِي مَنْ فَعَلَ بِكَ هَذَا، قَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِمِائَةِ دِينَارٍ فَخُذْهَا».

۵۸۶۴ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ، عَنْ ظَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَلَا تَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا».

۵۸۶۵ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النُّومُ رَاحَةٌ لِلْجَسَدِ، وَالنُّطْقُ رَاحَةٌ

۵۸۶۳ - و از ابوهاشم جعفری روایت شده است که گفت: تنگدستی سختی بر من عارض شد، از اینرو بسوی امام ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام رفتم، و اذن ورود بمحضر آن امام را طلب کردم، و آن حضرت مرا اذن داد، پس چون بنشستم فرمود: ای ابوهاشم میخواهی کدام نعمت از نعمتهائی را که خدا بتو بخشیده است شکر گوئی؟ در اینحال من سربزیر افکندم و خاموش ماندم، زیرا نمیدانستم که در جواب آن امام چه بگویم، پس او خود سخن آغاز کرد، و فرمود: خداوند عزوجل ایمان را نصیب تو ساخت، از اینرو بدنت را بر دوزخ حرام ساخت، و سلامت را روزیت کرد، از اینرو تورا در طاعت خود یاری فرمود: و قناعت را بهره تو فرمود و از اینرو تورا از بی آبرویی مصون داشت، ای ابوهاشم، من از اینرو بر اینگونه با تو آغاز سخن کردم که گمان بردم که تو میخواهی از کسیکه اینچنین با تو رفتار کرده است نزد من شکایت کنی، اکنون امر کرده ام که صد دینار در اختیار تو قرار دهند، پس آنرا بستان.

۵۸۶۴ - و محمد بن سینان، از ظلحۀ بن زید روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: کننده کار بدون بصیرت بمانند رونده در غیر راه صحیح است، که سرعت سیر چیزی جز دور شدن از راه بر او نمی افزاید.

۵۸۶۵ - و امام صادق علیه السلام فرمود: خواب آسایش تن، و نطق آسایش

لِلرُّوحِ وَالسُّكُوتِ رَاحَةً لِلْعَقْلِ».

۵۸۶۶- وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَزَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَرَ غَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ».

۵۸۶۷- وَرَوَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «إِنَّ عِيَالَ الرَّجُلِ أَسْرَاؤُهُ، فَمَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيُوسِعْ عَلَى أَسْرَائِهِ، فَإِنَّ لَمْ يَفْعَلْ أَوْشَكَ أَنْ تَزُولَ بِتِلْكَ النِّعْمَةِ».

۵۸۶۸- وَرَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْقَوْلِ قَوْلُ مَنْ هُوَ؟» «أَسْأَلُ اللَّهَ الْإِيمَانَ وَالتَّقْوَى، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ عَاقِبَةِ الْأُمُورِ، إِنَّ أَشْرَفَ الْحَدِيثِ ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى، وَرَأْسَ الْحِكْمَةِ طَاعَتُهُ، وَأَصْدَقَ الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَأَحْسَنَ الْقَصْرِ

روح، و سکوت آسایش عقل است.

۵۸۶۶- و محمد بن سنان، از مفصل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: کسیکه واعظی از قلبش، و مانعی از نفسش، نداشته باشد، و مصاحب هدایت کننده برای او نباشد دشمنش بر گردنش سوار میشود.

۵۸۶۷- و جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، در روایت خود گفت: جعفر بن محمد بن سهل ما را حدیث کرد، از سعید بن محمد، از مسعدة که گفت: امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام مرا فرمود: عیال مرد اسیران اویند، پس هر کس که خدا نعمتی به او عطا فرموده است همباید تا بر اسیران خود توسعه ای بخشد، زیرا اگر چنین نکند، بیم آنست که آن نعمت از دست برود.

۵۸۶۸- و صفوان بن یحیی، از ابوالصباح کینانی روایت کرده است که گفت: به امام صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - معروض داشتم که: برای من بیان فرمائید این سخن، سخن کیست که فرمود: ایمان و تقوی را از خدا مسألت دارم، و از بدفرجامی کارها بخدا پناه میبرم، در حقیقت شریفترین حدیث ذکر

كِتَابُ اللَّهِ، وَأَوْثَقُ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، وَخَيْرُ الْمَلَلِ مِثْلُهُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
 أَحْسَنَ السُّنَنِ سُنَّةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَحْسَنَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ، وَخَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، وَخَيْرَ
 الْعِلْمِ مَا نَفَعَ، وَخَيْرَ الْهُدَى مَا اتَّبَعَ، وَخَيْرَ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ، وَخَيْرَ مَا أَلْقَى فِي
 الْقَلْبِ الْيَقِينُ، وَزِينَةُ الْحَدِيثِ الصِّدْقُ، وَزِينَةُ الْعِلْمِ الْإِحْسَانُ، وَأَشْرَفَ الْمَوْتِ
 قَتْلُ الشَّهَادَةِ، وَخَيْرَ الْأُمُورِ خَيْرُهَا عَاقِبَتُهُ، وَمَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَأَلْهَى، وَ
 الشَّقِيئُ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيرِهِ، وَأَكْبَسَ الْكَيْسَ التَّقَى، وَ
 أَحْمَقَ الْحَمَقِ الْفُجُورُ، وَشَرُّ الرَّوَايَا زَوَايَا الْكِذْبِ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُخَدَّثَاتُهَا، وَشَرُّ
 الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ. وَشَرُّ التَّدَامَةِ تَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَعْظَمَ الْمُخْطِئِينَ عِنْدَ اللَّهِ
 عَزَّ وَجَلَّ لِسَانُ الْكُذَّابِ، وَشَرُّ الْكَسْبِ كَسْبُ الرَّبَا، وَشَرُّ الْأَمَاكِلِ أَكْلُ مَالِ
 الْيَتِيمِ ظُلْمًا، وَأَخْسَرَ زِينَةَ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ مَعَ الْإِيمَانِ، وَمَنْ تَبَعَ الْمَشْمَعَةَ يَشْمَعُ

خداى تعالى، و رأس حکمت طاعت او، و راست ترين، و بليغترين پند، و زيباترين
 قصص كتاب خدا، محکمترين دستگيره ها ايمان بخدا، و بهترين آئين ها آئين ابراهيم
 عليه السلام، و بهترين سنتها سنت پيبران، و بهترين هدايت، هدايت محمد صلى
 الله عليه و آله است، و بهترين توشه تقوى است، و بهترين علم علمى است که سود
 ببخشد، و بهترين طريقه حق آنستکه آنرا متروک نگذارند و از آن پيروي کنند، و
 بهترين غنى غناى نفس است، و بهترين چيزى که بقلب القا شود يقين است، و زينت حديث
 صدق است، و زينت علم احسان است، و شريفترين مرگ کشته شدن بشهادت و بهترين امور
 نيك فرجام ترين آنها است، و چيزى که کم و کافى باشد، از چيزى که بسيار و موجب غفلت
 باشد بهتر است، و شقى کسى است که در شکم مادرش شقى بوده،^(۱) و سعيد کسى است که از
 زندگى ديگران پند گرفته است، و عاليترين نمونه زيرکى تقوى، و بارزترين نشانه حق فجور، و
 بدترين راوى ها راوى کذب است، و بدترين امور بدعتها، و بدترين کورى کورى
 دل، و بدترين پشيمانى پشيمانى روز قيامت است، و عظيمترين خطا کاران نزد
 خداوند عز و جل زبान دروغگو است، و بدترين دستاورد، دستاورد ربا است، و
 بدترين خوردنها، خوردن ظالمانه مال يتيم است، و بهترين زينت مرد وقار توأم با

(۱) در ص ۳۱۴ معنى آن توضيح داده شد.

اللَّهُ بِهِ، وَمَنْ يَعْرِفِ الْبَلَاءَ يَصْبِرْ عَلَيْهِ، وَمَنْ لَا يَعْرِفُهُ يُشْكِرُهُ، وَالرَّئِبَ كُفِرَ، وَمَنْ
يَسْتَكْبِرُ يَضَعُهُ اللَّهُ، وَمَنْ يُطِيعِ الشَّيْطَانَ يَعْصِ اللَّهَ، وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ يُعَدِّبُهُ اللَّهُ، وَمَنْ
يَشْكُرُهُ يَزِدَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزِيَّةِ يُغِيْثُهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَحَسْبُهُ اللَّهُ،
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ يُؤَجِرْهُ اللَّهُ، لَا تَسْخِطُوا اللَّهَ بَرِيضًا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا تَتَقَرَّبُوا إِلَى
أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ بِتَبَاعُدٍ مِنَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ
شَيْءٌ فَيُعْطِيَهُ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَضْرِبُ بِهِ عَنُقَهُ سُوءًا إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَابْتِغَاءِ مَرْضَاتِهِ، إِنَّ
طَاعَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَجَاحٌ كُلِّ خَيْرٍ يُبْتَغَى وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ شَرٍّ يُتَّقَى، وَإِنَّ اللَّهَ
عَزَّ وَجَلَّ يَعْصِمُ مَنْ أَطَاعَهُ، وَلَا يَعْصِمُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا يَجِدُ الْهَارِبُ مِنَ اللَّهِ
مَهْرَبًا، فَإِنَّ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ نَازِلٌ بِإِذْلَالِهِ وَتَوَكُّرُ الْخَلَائِقِ، وَكُلَّمَا هُوَ آتٍ

ایمانست، و کسیکه استهزاء و مضحکه را پی گیری کند، خدا او را وسیله استهزاء و
خنده دیگران میسازد، و کسیکه حقیقت بلا را بشناسد در برابر آن صبر میکند، و
کسیکه آن را نمیشناسد به انکار آن می پردازد، و شک و دودلی در کار دین کفر
است، و کسیکه استکبار کند، خدا قدر و اعتبار او را فرو میکاهد، و کسیکه از
شیطان اطاعت کند، خدای را معصیت میکند، و کسیکه خدای را معصیت کند،
خدا او را عذاب میفرماید، و کسی که او را شکر کند خدا نعمتش را بر او
می افزاید، و کسیکه در برابر مصیبت صبر پیشه سازد خدا بفریاد او میرسد، و کسیکه
کار خود را بخدا وا گذارد خدا برای سامان دادن کار او کافی است، و کسیکه
بخدا توکل کند خدا به او پاداش میدهد، و خدا را با خشنود کردن یکی از افراد
خلقتش خشمگین مسازید، و با دور شدن از خدا بفردی از خلق تقرب مجوئید، زیرا
میان خدا و فردی از خلق تعهدی وجود ندارد که بمقتضای آن، خیری را به او عطا
کند، یا شری را از او بگرداند مگر بوسیله طاعتش و طلب خشنودیش. بیگمان
طاعت خداوند تبارک و تعالی وسیله دست یافتن بهر خیر است که آنرا میجویند، و
نجات از هر شریست که از آن پرهیز میکنند، و خداوند عزوجل هر که را که اطاعتش
کند محفوظ میدارد، و هر که او را عصیان کند از خشم او مصون نمیاند، و کسیکه از
خدا فرار کند پناهگاهی نمی یابد، زیرا فرمان خدای - تعالی ذکره - بخوار ساختن او
صادر شده است، اگر چه خلایق خوش نداشته باشند، و هر چه آمدنی است

قَرِيبٌ، مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ، وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْإِثْمَ وَ الْعُدْوَانَ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؟ فَقَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ: هَذَا قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

۵۸۶۹ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَاعَنِي لَمْ أَكِلْهُ إِلَىٰ غَيْرِي، وَ أَيُّمَا عَبْدٍ عَصَانِي وَ كَلَّتْهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ ثُمَّ لَمْ أَبَالِ فِي أَيِّ وَادٍ هَلَكَ».

۵۸۷۰ - وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَيْسَى الْفَرَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَرْجَحُ مِنْ بَاطِنِهِ خَفَّ مِيزَانُهُ».

۵۸۷۱ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِذَا عَصَانِي مِنْ خَلْقِي مَنْ يَعْرِفُنِي سَلَطْتُ عَلَيْهِ مِنْ خَلْقِي مَنْ لَا يَعْرِفُنِي».

نزدیکست، هر چه خدا بخواهد واقع میشود، و هر چه نخواهد واقع نمیگردد، بر نیکوکاری و پرهیزگاری همکاری کنید، و بر گناه و ظلم با یکدیگریاری مکنید، و از خدا پرهیزید، زیرا خدا شدید العقاب است. پس امام صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - فرمود: این، سخن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است.

۵۸۶۹ - و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا - جل جلاله - فرمود: هر آن بنده که مرا اطاعت کند، او را بغیر خود وانمیگذارم، هر آن بنده که مرا عصیان کند، او را بخودش وا میگذارم، و آنگاه باک نمیدارم که در کدامین دره و پرتگاه هلاک شود.

۵۸۷۰ - و محمد بن ابی عمیر، از عیسی الفراء، از عبد الله بن ابی یعقوب روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میگفت: امام ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: کسیکه ظاهرش از باطنش برتر باشد میزان عملش سبک شده است.

۵۸۷۱ - و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خداوند عزوجل فرموده است: چون کسی از آفریدگانم که مرا میشناسد نافرمانی من کند، کسی از

۵۸۷۲ - وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا إِسْحَاقُ صَانِعُ الْمُنَافِقِ بِلِسَانِكَ، وَأَخْلِيصُ وُدِّكَ لِلْمُؤْمِنِ، وَإِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَخْسِنُ مُحَالَسَتَهُ».

۵۸۷۳ - وَ رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ وَبِي رَبُّ فَوْقِي، وَالنَّارُ أَمَامِي، وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي، وَ الْحِسَابُ مُخَدِّقٌ لِي، وَ أَنَا مُرْتَهِنٌ بِعَمَلِي، لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَلَا أُدْفَعُ مَا أُكْرَهُ، وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي، فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي، وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي، فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي».

۵۸۷۴ - وَ رَوَى الْمُفَضَّلُ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «وَقَعَ بَيْنَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ بَيْنَ رَجُلٍ خُصُومَةٌ فَقَالَ الرَّجُلُ لِسَلْمَانَ:

آفریدگانم را بر او مسلط میکنم که مرا نمیشناسد.

۵۸۷۲ - و ابن ابی عمیر، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق با منافق بزبانت مدارا کن، و با مؤمن دوستیت را از هر شائبه‌ای پیراسته ساز، اگر یهودی‌ای با تو همنشین شود همنشینیش را نیکو بدار.

۵۸۷۳ - و مفضل بن عمر، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش - علیهم السلام - روایت کرده است که فرمود: بحسین بن - علی - علیه السلام - گفتند: چگونه صبح کردی، ای پسر رسول خدا؟ فرمود: در حالی صبح کرده‌ام که پروردگار بالای سرم، و دوزخ پیش روم قرار دارد، و مرگ مرا میطلبد، و حساب از هر سو مرا فرا گرفته، و من در گرو عمل خویشم، نه آنچه را دوست دارم می‌یابم، و نه بدفع آنچه ناپسند میدارم قادرم، و کارها همگی بدست غیر منست، پس اگر بخواهد مرا عذاب میفرماید، و اگر بخواهد از من در میگذرد، پس کدامین فقیر از من فقیرتر است؟!

تذکره: در پاره‌ای از نسخ بجای «حسین بن علی» «حسن بن علی» است.

۵۸۷۴ - و مفضل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «میان سلمان فارسی - رحمة الله علیه - و مردی دشمنی افتاده بود، آن مرد بسلامان

مَنْ أَنْتَ؟ وَمَا أَنْتَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: أَمَا أَوْلَى وَأَوْلُكَ فَتُظْفَقُ قَدْرَةً، وَأَمَا آخِرِي وَآخِرُكَ فَجِيفَةٌ مُنْتَبِتَةٌ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَنُصِبَتِ الْمَوَازِينُ فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ الْكَرِيمُ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ اللَّئِيمُ».

۵۸۷۵ - قَالَ الْمُفَضَّلُ: وَسَمِعْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «بَلِيَّةُ النَّاسِ

عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يُجِيبُونَا، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بِغَيْرِنَا».

۵۸۷۶ - وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «جُمِعَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ثَلَاثِ حِصَالٍ:

النَّظَرُ وَالسُّكُوتُ وَالْكَلَامُ، فَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِغْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ، وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ، وَكُلُّ سُكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ، فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ نَظَرُهُ عِبْرًا، وَ سُكُوتُهُ فِكْرًا، وَ كَلَامُهُ ذِكْرًا، وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ، وَ آمَنَ النَّاسُ شَرَّهُ».

۵۸۷۷ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى آدَمَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا آدَمُ إِنِّي أَجْمَعُ لَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي أَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: وَاحِدَةٌ لِي، وَوَاحِدَةٌ

گفت: تو کیستی و چستی؟! پس سلمان گفت: اما در آغاز هم من و هم تو نطفه ای پست بوده ایم، و اما در آخر کار هر دو لاشه ای گندزا خواهیم بود، پس چون قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال برپا گردد، هر کس که کفه اعمالش سنگین باشد، او گرامی و نفیس است، و هر کس که کفه اعمالش سبک باشد، او بمقدار و دونست.

۵۸۷۵ - مفضل گفت: و از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: بلیه

مردم بر ما عظیم است، اگر ایشان را بخوانیم ما را اجابت نمیکنند، و اگر ایشان را واگذاریم، بوسیله غیر ما هدایت نمیشوند.

۵۸۷۶ - و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همگی انواع خیر در سه خصلت گرد

آمده است: نگاه کردن، و خاموش بودن، و سخن گفتن، پس هرنگاهی که عبرتی در آن نباشد سهواست؛ و هر سخنی که ذکری در آن نباشد لغواست، و هر خاموشی که فکرتی در آن نباشد غفلتست. پس خوشا بحال کسیکه نگاهش عبرت، و سکوتش فکرت و سخنش ذکر باشد، و بر گناه خود بگریزد، و مردم از شرش در امان باشند.

۵۸۷۷ - و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل به آدم وحی کرد،

که ای آدم. من همگی خیر را در چهار کلمه برای تو گرد می آورم، یکی برای من،

لَكَ، وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ، وَوَاحِدَةٌ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ، فَأَمَّا الَّتِي لِي: فَتَعْبُدُنِي وَلَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، وَأَمَّا الَّتِي لَكَ: فَأُجَازِيكَ بِعَمَلِكَ أَخْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَأَمَّا الَّتِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ: فَعَلَيْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَيَّ الْإِجَابَةُ، وَأَمَّا الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ النَّاسِ: فَتَرْضَى لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ».

۵۸۷۸ - وَقَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا

وُجِدَتْ نُسِيَتْ، وَإِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ».

۵۸۷۹ - وَرَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَلِمَتَانِ غَرِيْبَتَانِ فَاخْتِمُلُوهُمَا: كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ مِنْ سَفِيهِ فَاقْبَلُوهَا وَكَلِمَةٌ سَفَهٌ مِنْ حَكِيمٍ فَاغْفِرُوهَا».

۵۸۸۰ - وَرَوَى عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ نَحَطَّهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أُيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا شَرَفَ

ویکی برای تو، و یکی میان من و تو، و یکی میان تو و مردم. اما آن که برای منست، اینست که مرا بندگی کنی، و چیزی را شریک من نسازی؛ و اما آنکه برای تو است، اینست که تو را در مقابل عملت بهنگامی مزد میدهم که از هر وقت به آن محتاجتر باشی. اما آنکه میان من و تو است، پس دعاء بر ذمۀ تو، و اجابت بر عهده منست. و اما آنکه میان تو و مردمست، اینست که برای مردم همان چیز را بپسندی که برای خودت می پسندی.

۵۸۷۸ - و امام صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - فرمود: سلامت نعمتی

پنهانست که چون موجود باشد، از یاد میرود، و چون مفقود میشود بیاد می آید.

۵۸۷۹ - و سکونی، از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهما السلام

روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو سخن غریبند، پس آندورا تحمل کنید: کلمه حکمتی از سفیهی، پس آنرا قبول نمائید، و کلمه سفاهت آمیزی از حکیمی پس آنرا بیامرزید.

۵۸۸۰ - و عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از ابو جعفر محمد بن علی

الباقر، از پدرش از جدش علیهما السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام

أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَلَا مَعْقِلَ أَعَزُّ مِنَ الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ
 أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا كَثْرَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ، وَلَا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ، وَلَا حَسَبَ أْبْلَغُ مِنَ
 الْأَدَبِ، وَلَا نَصَبَ أَوْضَعُ مِنَ الْغَضَبِ، وَلَا جَمَالَ أَزِينُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا سَوَاءَ أَسْوَأُ
 مِنَ الْكِبَدِ، وَلَا حَافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ، وَلَا لِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ، وَ
 لِأَغَائِبِ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ، أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ مَشَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّهُ يَصِيرُ
 إِلَى بَطْنِهَا، وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مُسْرِعَانِ فِي هَدْمِ الْأَعْمَارِ، وَلكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوْتُ، وَ
 لِكُلِّ حَبِيَّةٍ آكِلٌ، وَأَنْتَ قُوْتُ الْمَوْتِ، وَإِنْ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَنْ يَفْقُلَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ،
 لَنْ يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ غَنِيٌّ بِمَالِهِ وَلَا فَقِيرٌ لِإِقْلَالِهِ، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ خَافَ رَبَّهُ كَفَّتْ
 ظُلْمَتُهُ، وَمَنْ لَمْ يَرَعْ فِي كَلَامِهِ أَظْهَرَ هُجْرَهُ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ
 الْبَهْمِ، مَا أَضْعَفَ الْمُصِيبَةُ مَعَ عِظَمِ الْفَاقَةِ غَدَاً، هَيْهَاتَ وَمَا تَنَاكَرْتُمْ إِلَّا لِمَا فِيكُمْ

در خطبه ای که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد کرد، فرمود: ایای
 مردمان، شرفی برتر از اسلام، و کرمی عزیزتر از تقوی و قلعه ای محکمتر از پارسائی، و
 شفیعی موفقتر از توبه، و گنجی سودبخشتر از علم، و عزتی بالاتر از حلم، و شرف
 خاندانی رفیعتر از ادب، و رنجی پستتر از غضب، و جمالی زیباتر از عقل، و هیچ
 نوع زشتی زشتتر از دروغ، و حافظی حفظ کنندهتر از خاموشی، و لباسی برازندهتر
 از سلامت، و غائبی و دوری نزدیکتر از مرگ نیست.

ایای مردمان، بیگمان هر کس که بر روی زمین راه پیموده است، بدرون آن
 روان میشود، و شب و روز در ویران کردن بنیاد عمرها شتابنده اند، و هر که را بقیة
 حیاتی باشد قوتی، و هر دانه ای را خورنده ای است، و تو خود قوت مرگی، و بیگمان
 کسیکه روزگار را بشناسد، از آمادگی غفلت نخواهد کرد، هیچ توانگری بمدد مالش،
 و هیچ فقیری بعلت کمی دارائیش، از مرگ نجات نخواهد یافت.

ایای مردمان، کسیکه از خدای خود بترسد ظلمش را از مردم باز میدارد، و
 کسیکه در سخن گفتنش رعایت نکند سخنان زشت و هذیان گفتنش آشکار
 میگردد. و کسیکه خیر را از شر نشناسد در موضع بهائم است. چه کوچکست مصیبت
 دنیا در جنب فقر و فاقه فردا! هیهات! و شما دشمن و مخالف یکدیگر نشدید مگر
 بعلت رواج معصیتها و گناهها در میانتان، پس چه نزدیکست راحت این دنیا برنج

مِنَ الْمُعَاصِي وَالدُّنُوبِ، فَمَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ وَالبُؤْسَ مِنَ النَّعِيمِ، وَمَا شَرُّ بِشْرٍ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، وَمَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَاقِبَةٌ».

۵۸۸۱- وَ فِي رِوَايَةِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثٌ أَحْقَابُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي: الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْهُدَى، وَ مُضِلَاتُ الْفِتَنِ، وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ».

۵۸۸۲- وَ «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْمٍ يَتَشَاءُونَ حَجْرًا فَقَالَ: مَا هَذَا، وَمَا يَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ؟ قَالُوا: لِنَعْرِفَ أَشَدَّنَا وَ أَقْوَانَا، قَالَ: أَفَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَشَدِّكُمْ وَ أَقْوَاكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَشَدُّكُمْ وَ أَقْوَاكُمْ الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَ لَا بَاطِلٍ، وَ إِذَا سَخِطَ لَمْ يُخْرِجْهُ سَخِطُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ، وَ إِذَا مَلَكَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ».

وَ فِي خَيْرٍ آخَرَ: «وَ إِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّ».

آخرت! و شدت فقر دنیا بنعمتهای آخرت! و شری که منتهی به بهشت شود شری نیست، و خیرری که پس از آن دوزخ باشد خیر نیست. و هر نعمتی در جنب بهشت حقیر و بی ارزش است، و هر بلائی در قیاس با دوزخ سلامت است.

۵۸۸۱- و در روایت اسماعیل بن مسلم آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که من پس از درگذشت خود از آنها بر اتم بیم دارم: گمراهی بعد از هدایت، و فتنه های گمراه کننده، و شهوت شکم و فرج.

۵۸۸۲- و رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- بگروهی بگذشت که آنان در برداشتن سنگی مسابقه میدادند، پس فرمود این کار چیست، و چه داعی شما را به اینکار میخواند؟ گفتند: میخواهیم مقاومت و نیرومندترمان را بشناسیم، فرمود: آیا مقاومت و نیرومندترتان را بشما نشان ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: مقاومت و نیرومندترتان کسی است که در حال رضا رضایتش او را در گناهی و باطلی داخل نکند، و در حال خشم خشمش او را از گفتن حق باز ندارد، و چون مالیک امر شود چیزی را که متعلق به او نیست نگیرد.

و در خبر دیگر نقل شده است: و چون قادر شود چیزی را که حق او نیست نگیرد.

۵۸۸۳ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلَاَمِ الْحَنَاطِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» مَا هَذَا الْإِحْسَانُ؟ فَقَالَ: الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَأَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئاً مِمَّا يَخْتَاجُونَ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَا مُسْتَعِينَيْنِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ» إِنْ أَضْجَرَكَ «وَلَا تَنْهَرُهُمَا» إِنْ ضَرَبَاكَ «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» وَالْقَوْلُ الْكَرِيمُ أَنْ تَقُولَ لَهُمَا: عَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ فَذَاكَ مِثْلُ قَوْلِ كَرِيمٍ «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ» وَهُوَ أَنْ لَا تَمْلَأَ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا، وَتَنْظُرَ إِلَيْهِمَا بِرَحْمَةٍ وَرَاقَةٍ، وَأَنْ لَا تَرْفَعَ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا يَدَّكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَلَا تَتَقَدَّمَ قُدَامَهُمَا».

۵۸۸۳ - و حسن بن محبوب، از ابوولاد حنط روایت کرده است که گفت: از ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق - علیهما السلام - درباره قول خداوند عز و جل: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» سؤال کردم که این احسان چیست؟ امام فرمود: احسان اینست که حق صحبتشان را نیکو ادا کنی و ایشان را بر آن نداری که چیزی مورد احتیاجشان را از تو سؤال کنند، اگر چه مستغنی باشند، زیرا خداوند عز و جل میفرماید: «لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (به بهشت دست نخواهید یافت، مگر زمانی که از آنچه دوست دارید انفاق کنید - آل عمران: ۹۲). و آنگاه امام این آیه را قرائت فرمود: «إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ» (اگر یکی از آندویا هر دو نزد تو پیر شوند، پس سخنی کاشف از ملالت و آزرده‌گی با ایشان مگوی - اسراء ۲۳) اگر چه تو را خسته و ملول سازند، «وَلَا تَنْهَرُهُمَا» (و ایشان را میازار) اگر تو را بزنند، «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (و با ایشان سخنی کریم بگوی) و سخن کریم اینست که به ایشان بگویی: خدا خطاهای شما را بیامرزد! که این از سوی تو قول کریمست «وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ» (و بال تذلل و خضوع را از سر رحمت و شفقت برای ایشان فرود آور - اسراء: ۲۴) بر اینگونه که بهنگام نگرستن با چشم دریده به ایشان ننگری زیرا که «چشم دریده ادب نگاه ندارد» - و از روی رحمت و رأفت به ایشان نظر کنی و صدایت را و دستت را بر

۵۸۸۴ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عَائِدِ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «أَلَا إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا، وَإِنَّ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ حَظًّا أَعْظَمُكُمْ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ رَغْبَةً، وَإِنَّ أَنْجَى النَّاسِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدُّهُمْ لِلَّهِ خَشْيَةً، وَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقًا، وَإِنَّ أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَشْبَغَكُمْ عَلَى عِيَالِهِ، وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ».

۵۸۸۵ - وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِيَبْعُضِ وُلْدِهِ: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَعْصِيَةِ نَهَاكَ عَنْهَا، وَإِيَّاكَ أَنْ يَفْقِدَكَ اللَّهُ تَعَالَى عِنْدَ طَاعَةِ أَمْرِكَ بِهَا، وَعَلَيْكَ بِالْحِدِّ وَلَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ، وَإِيَّاكَ وَالْمُزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِبُورِ إِيْمَانِكَ وَيَسْتَخِفُّ بِمُرُوءَتِكَ،

صدای ایشان و دستشان بلند نکنی، و در جلو ایشان گام برنداری.

۵۸۸۴ - و حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از عائذ احمسی، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: آگاه باشید که محبوبترین شما نزد خداوند عز و جل کسی است که عملش خوبتر باشد، و پربهره‌ترین شما نزد خدا کسی است که اشتیاقش به آنچه نزد خداست عظیمتر باشد، و نجات یافته‌ترین شما از عذاب خدا کسی است که بیم و هراسش از خدا بیشتر باشد، و نزدیکترین شما بخدا کسی است که گنجایش اخلاقیش افزون باشد، و پسندیده‌ترین شما نزد خدا کسی است که معاش عیالش را وسعت بیشتری بخشد، و گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۵۸۸۵ - و حسن بن محبوب از سعد بن ابی خلف، از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که آن امام بیکی از فرزندان خود فرمود: فرزند عزیزم، زنهار از اینکه خداوند عز و جل تورا در حال معصیتی ببیند که از آن منعت کرده است، و زنهار از اینکه خدای تعالی تورا در مقام طاعتی که به آن مأمورت ساخته است نیابد، و بر توباد بکوشش و خویشتن را بیرون از تقصیر در عبادت خدا قرار مده، زیرا خداوند عز و جل چنانکه حق عبادت او است عبادت نمیشود، و زنهار

وَإِتَاكَ وَالْكَتْلَ وَالضَّجْرَ فَانَهُمَا يَمْتَعَانِكَ حَظَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

۵۸۸۶ - وَرَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «الدُّنْيَا طَالِيَةٌ وَمَظْلُوتَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ مِنْهَا، وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبْتَهُ الدُّنْيَا حَتَّى تُوفِيَهُ رِزْقَهُ».

۵۸۸۷ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَسَبُ الْمُؤْمِنِ مِنَ اللَّهِ نُصْرَةً أَنْ يَرَى عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۸۸۸ - وَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: جِلْقُ الذِّكْرِ».

۵۸۸۹ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ

از مُزاح، زیرا که آن نور ایمانت را میزداید، و مردانگیت را بی اعتبار میسازد، و زهار از تنبلی و ملالت زیرا که آن دو تورا از بهره دنیا و آخرتت باز میدارند.

۵۸۸۶ - وعلی بن حکم از هشام بن سالم از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: دنیا طالب و مطلوبست، پس کسیکه دنیا را طلب کند، مرگ او را میطلبد تا از دنیا بیرونش برد، و کسیکه آخرت را طلب کند دنیا او را می طلبد تا رزقش را بسنگ تمام به او پردازد.

۵۸۸۷ - و امام صادق علیه السلام فرمود: برای یاری خدا نسبت بمؤمن همین بس که دشمنش را در حال ارتکاب معاصی خداوند عَزَّ وَجَلَّ ببیند .

۵۸۸۸ - و پیغمبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: بشتابید بسوی چمنزارهای بهشت، گفتند: یا رسول الله، چمنزارهای بهشت چیست؟ فرمود: حلقه های ذکر.

شرح: «مراد مجالس علم و آموزش است، یا مجالس وعظ و خطابه که انسان را متوجه وظایفش می سازد، نه مجالس ذکریکه انسان را از انجام وظایف و تکالیف شرعی و اجتماعی باز میدارد، و بنام خدا تأسیس میشود ولی به سواری گرفتن از خلق خدا می انجامد، مانند بسیاری از مجالس اختراعی که اصلی در شرع مقدس ندارد، و از ساخته های اهل دنیا و دین سازان و بدعت گذاران است».

۵۸۸۹ - و محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن آدم، از پدرش از امام ابوالحسن

أبي الحسن الرضا، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: يا عليّ لا تشاورنّ جباباً فإنه يضيّق عليك المخرج، ولا تشاورنّ بخيلاً فإنه يقصّر بك عن غايتك، ولا تشاورنّ حريصاً فإنه يزيّن لك شرّها، وأعلم أنّ الجبن والبخل والحِرصَ غريزةً يجمعها سوء الظنّ».

۵۸۹۰ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ

جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ التَّقْوَى أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا مَالٌ، وَأَعَزَّهُ بِمَا عَشِيرَةٌ، وَأَنَسَهُ بِمَا أَنِيسٌ، وَمَنْ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَمَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْيَسِيرِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَجِبْ مِنْ تَلَبِّ الْمَعَاشِ خَفَّتْ مَوْتُهُ وَنَعَمَ أَهْلُهُ، وَمَنْ زَهَدَ فِي

الرضا، از پدرانش، از علیّ علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلیّ علیه السلام فرمود: یا علیّ مبادا که با جبانی مشورت کنی، زیرا که او را بیرون شدن از مشکل را بر توتنگ میسازد، و مبادا که با بخیلی مشورت کنی، زیرا که او تورا از رسیدن به هدف باز میدارد، و مبادا که با حریصی مشورت کنی، زیرا جنبه شرّ آن کار را برای تومی آراید و بدان که جبن و بخل و حرص غرائزی هستند که جامع آنها سوءظن به تقدیر است.

شرح: «یعنی مبادی این صفات رذیله جزیک امر نیست و آن عدم ایمان است به

مقدّرات و نظام آفرینش حق و مشیّت و خواست الهی».

۵۸۹۰ - وَحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، أَزْهَيْمُ بْنُ وَاقِدٍ رَوَى كَمَا قَدْ رَوَيْتَ كَرْدَةً أَنَّ كَسِيكَةً أَمَامَ صَادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَنَيْدَمُ كَمَا مَيْفَرْمُودُ: أَنَّ كَسِيكَةً كَمَا خَدَاوَنَدُ عَزَّ وَجَلَّ أَوْرَا أَزْ ذَلَّتْ مَعَاصِي بَعَزَّتْ تَقْوَى بَرْ أَوْرَدُ، پَسْ أَوْرَا بَدُونِ دَاشْتَنِ مَالِي غَنِي، وَ بَدُونِ طَايْفَه وَ عَشِيرَه قَوَى وَ عَزِيْزَه، وَ بَدُونِ دَاشْتَنِ هَمْدِي مَانُوسِ مَيْسَازْدُ، وَ كَسِيكَه أَزْ خَدَاوَنَدُ عَزَّ وَجَلَّ بَتْرَسَدُ، خَدَا هَرْ چِيْزِي رَا أَزْ أَوْ مَيْتْرَسَاوَنَدُ، وَ كَسِيكَه أَزْ خَدَاوَنَدُ عَزَّ وَجَلَّ نَتْرَسَدُ خَدَا أَوْرَا أَزْ هَرْ چِيْزِي مَيْتْرَسَاوَنَدُ، وَ كَسِيكَه أَزْ خَدَاوَنَدُ عَزَّ وَجَلَّ بَهْ اَنْدَكِي أَزْ رَزْقِ رَا ضِي بَا شَدُ، خَدَا بَهْ اَنْدَكِي عَمَلِ أَزْ أَوْ رَا ضِي مَيْ شُودُ، وَ كَسِيكَه أَزْ تَلَبِّ مَعَاشِ شَرْمِ نَكْنَدُ، بَارِ سَنَكِيْنِ زَنْدَكِيْشِ سَبَكِ مَيْ شُودُ، وَ خَاوَاوَدَهْ اَشْ دَرِ رِفَا هِ بَسَرِ

الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ، وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ، وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا ذَائِعَهَا وَدَوَاءَهَا، وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ».

۵۸۹۱ - وَرَوَى أَبُو حَمَزَةَ الثَّمَالِيُّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةُ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي أَصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا يُوفِّ بِإِتِّكَ أَجْرَكَ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

۵۸۹۲ - وَرَوَى ابْنُ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لِرَجُلٍ: «اجْعَلْ قَلْبَكَ قَرِينًا تُرَاوِلُهُ، وَاجْعَلْ عِلْمَكَ وَالِدًا تَتَّبِعُهُ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ عَدُوًّا تُجَاهِدُهُ، وَاجْعَلْ مَالَكَ كَعَارِيَةِ تَرُدُّهَا».

۵۸۹۳ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «جَاهِدْ هَوَاكَ كَمَا تُجَاهِدُ عَدُوَّكَ».

۵۸۹۴ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: عَلَّمَنِي يَا رَسُولَ-

میسیرند، و کسیکه در دنیا زهد پیشه کند، خدا حکمت را در دلش ثابت میسازد، و زبانش را به آن گویا میکند، و او را به عیوب دنیا و درد و دواي آن بصیرت میبخشد، و از دنیا سالم به دارالسلام بیرون میبرد.

۵۸۹۱ - و أبو حمزة ثمالی در روایت خود گفته است، که امام ابوجعفر باقر علیه السلام بمن فرمود که: چون زمان وفات پدرم فرا رسید، مرا بسینه خود فشرد، و آنگاه فرمود: فرزند عزیزم، بر حق صابر باش، اگر چه تلخ باشد، تا اجرت بیدریغ بتو پرداخته گردد.

۵۸۹۲ - و ابن مسکان، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است، که گفت: امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام مردی را فرمود: دلت را مصاحبی ساز، که با او مشورت میکنی، و علمت را پدری قرار ده که از او پیروی مینمائی، و نفس خود را دشمنی قرار ده که با او جهاد میکنی، و مالت را بمانند عاریه ای قرار ده که آن را باز پس میدهی.

۵۸۹۳ - و آن امام علیه السلام فرمود: با هوای نفس خود چنان جهاد کن که با دشمنت جهاد میکنی.

۵۸۹۴ - و حسن بن راشد، از أبو حمزة ثمالی از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت

اللّٰهُ شَيْئًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى الْحَاضِرُ، قَالَ: زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: يَاكَ وَالظَّمْعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ، قَالَ: زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ خَيْرًا أَوْ رُشْدًا اتَّبَعْتَهُ وَ إِنْ يَكُ شَرًّا أَوْ غِيًّا تَرَكْتَهُ».

۵۸۹۵ - وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ غُرَابٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ: «مِنْ خَلَا بِذَنْبٍ فَرَأَى اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِيهِ وَاسْتَعْيَبَ مِنْ الْحَقِظَةِ عَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ جَمِيعَ ذُنُوبِهِ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ ذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ».

۵۸۹۶ - وَ رَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ الضَّبِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْكُوفِيُّ الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ

کرده است که فرمود: مردی بنزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چیزی بمن بیاموزان یا رسول الله، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر توباد بنومیدی از آنچه در دستهای مردم است، زیرا که آن، یک بی نیازی حاضر است، گفت: بیفزای مرا یا رسول الله، فرمود: زهار از طمع، زیرا که آن، فقری حاضر است، گفت: بیفزای مرا یا رسول الله، فرمود: چون قصد اقدام بکاری کنی، در عاقبت آن بیندیش، تا اگر خیری یا استقامت در راه حق باشد، آنرا پیگیری کنی، و اگر شری یا گمراهی ای باشد آنرا واگذاری.

۵۸۹۵ - وَ حَسِينُ بْنُ يَزِيدَ، از علی بن غراب روایت کرده است که گفت: امام صادق جعفر بن محمد علیها السلام فرمود: کسیکه بقصد ارتکاب گناهی خلوت گزیند، پس در آن حال خدای تعالی ذکره را مُشْرِفٌ و مطلع بر خویشتن بیابد، و از فرشتگان حافظ و مراقب خود حیا کند، و آن گناه را واگذارد، خداوند عَزَّ وَجَلَّ همگی گناهانش را، اگرچه برابر با گناه ثَقَلَيْنِ باشد، برای او می آمرزد.

شرح: «مراد از ثقلین جن و انس میباشد و البته چنین شخصی بخدا روی آورده و از ارتکاب گناه حذر کرده و در حقیقت بخدا بازگشته و این خود توبه است که موجب آمرزش گناهان خواهد بود ان شاء الله».

۵۸۹۶ - وَ عَبَّاسُ بْنُ بَكَّارِ الضَّبِّيِّ، در روایت خود گفت: محمد بن سلیمان بزاز کوفی برای ما حدیث کرد، که عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش

الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْخَمِيسِ بَعْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَقَتِ الزَّوَالِ وَكَانَ مُؤْمِنًا أَعَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ، وَقَبِلَ شَفَاعَتَهُ فِي مِثْلِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ، وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ السَّبْتِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْيَهُودِ فِي النَّارِ أَبَدًا، وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ الْأَحَدِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّصَارَى فِي النَّارِ أَبَدًا، وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَجْمَعْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَغْدَانِنَا مِنْ بَنِي أُمَّيَّةَ فِي النَّارِ أَبَدًا، وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى، وَمَنْ مَاتَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَاهُ اللَّهُ نَحْسَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَسْعَدَهُ بِمُجَاوَرَتِهِ وَأَحَلَّهُ دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ قَضِيهِ لَا يَمَسُّهُ فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّهُ فِيهَا لُغُوبٌ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُؤْمِنُ عَلَى أَيِّ الْحَالَاتِ مَاتَ وَفِي أَيِّ يَوْمٍ وَسَاعَةٍ قُبِضَ فَهُوَ صِدِّيقٌ شَهِيدٌ وَلَقَدْ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ الْمُؤْمِنَ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَعَلَيْهِ مِثْلُ ذُنُوبِ

علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله عليهم برای ما حدیث کرد، که فرمود: کسیکه روز پنجشنبه بعد از زوال شمس تا روز جمعه وقت زوال بمیرد، در حالیکه مؤمن باشد، خدا او را از فشار قبر پناه میدهد، و شفاعتش را در جمعی بشماره دو قبیله ربیع و مضر قبول میکند، و کسی از مؤمنین که روز شنبه بمیرد، خداوند عزوجل، هرگز در دوزخ او را با یهود جمع نمیکند، و کسی از مؤمنین که روز یکشنبه بمیرد، خداوند عزوجل هرگز در دوزخ او را با نصاری جمع نمیکند، و کسی از مؤمنین که روز دوشنبه بمیرد، خداوند عزوجل، هرگز در دوزخ او را با دشمنان ما از بنی امیه جمع نمیکند، و کسی از مؤمنین که روز سه شنبه بمیرد، خداوند عزوجل او را در «رفیق اعلی» با ما محشور مینماید، و کسی از مؤمنین که روز چهارشنبه بمیرد، خدا او را از نحوست روز قیامت حفظ میکند، و بمجاورت خود سعادت مند میسازد، و از تفضل خود در «دارالمقامه» جای میدهد، چنانکه در آنجا، هیچگونه درد ورنجی به او نمی پیوندد، سپس امام علیه السلام فرمود: مؤمن، در هر حال، و در هر روز، و هر ساعت که قبض روح شود، صدیق شهید است، و از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود: اگر مؤمن در حالی از دنیا خارج

أهل الأرض لكان الموت كفارة ليلك الذنوب، ثم قال عليه السلام: من قال: لا إله إلا الله بإخلاص فهو بريء من الشرك، ومن خرج من الدنيا لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة، ثم تلا هذه الآية «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» من شيعتك ومحببتك يا علي، قال أمير المؤمنين عليه السلام: فقلت: يا رسول الله هذا لشيعتي؟ قال: إي ورتبي إنه لشيعتك وإنهم ليخرجون يوم القيامة من قبورهم وهم يقولون لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن أبي طالب حجة الله فيوتون بحللي خضر من الجنة وأكالي من الجنة وتيجان من الجنة و نجائب من الجنة، فيلبس كل واحد منهم حلة خضراء ويوضع على رأسه تاج الملك وإكليل الكرامة ثم يركبون النجائب فتطير بهم إلى الجنة «لا تخزنهم الفرع الأكبر وتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذي كنتم توعدون».

شود که گناهانی بمانند گناهان اهل زمین را با خود داشته باشد، هر آینه مرگ کفاره آن گناهان خواهد بود، سپس فرمود: کسیکه از سر اخلاص بگوید: «لا إله إلا الله» او از شرک منزّهست، و کسیکه بحالی از دنیا خارج شود که چیزی را شریک خدا نسازد، بهشت داخل خواهد شد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (همانا که خدا نمی آمرزد که به او شرک آورده شود، و مادم آن را برای هر که بخواهد می آمرزد - نساء: ۱۶) ایشان از شیعیان و دوستان تواند، یا علی، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس گفتم: یا رسول الله، این امتیاز برای شیعه منست؟ فرمود: آری، بپروردگام قسم این برای شیعه تو است، و ایشان بروز قیامت در حالی از قبرهاشان خارج میشوند که میگویند: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب حجة الله، پس حله هائی سبز از بهشت، و پیشانی بندهای مرصع بجواهری از بهشت، و تاجها از بهشت، و اشتران نیرومند سبکخیزی از بهشت برای ایشان می آورند، و در اینحال هر یک از ایشان را حله ای سبزپوشانند و تاج سلطنت و پیشانی بند کرامت بر سراو همیگذارند، و آنگاه بر آن اشتران سوار میشوند تا ایشان را بسوی بهشت پرواز میدهند، و «فرع اکبر» ایشان را محزون نمیسازد، و فرشتگان به استقبال ایشان می آیند و میگویند: این، همان روزیست که شما را وعده میدادند.

۵۸۹۷ - «سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدَّثَ حُسَيْنَ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تُلَيْسَ جَانِبِكَ، وَتُطِيبُ كَلَامَكَ، وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ».

۵۸۹۸ - «سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَدَّثَ السَّخَاءَ؟ قَالَ: تُخْرِجُ مِنْ مَالِكَ الْحَقَّ الَّذِي أُوجِبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ فَتَضَعُهُ فِي مَوْضِعِهِ».

۵۸۹۹ - وَرَوَى يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «أَنْفِيقُ وَآتِيقُ بِالْخَلْفِ، وَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ابْتِلَى بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ابْتِلَى بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۵۹۰۰ - وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ: أَهْدَيْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْلَةً أَهْدَاهَا لَكَ كَسْرِي أَوْ قَيْصَرَ فَرَكِبَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ

۵۸۹۷ - و از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که حدِّ حُسنِ خُلُقِ چیست؟ فرمود: حُسنِ خُلُقِ اینست که نسبت به مردم ملامت و مدارا بکاربری، و سخنت پاکیزه باشد، و برادرت را با روی گشاده و چهره خندان دیدار کنی.

۵۸۹۸ - و از آن امام علیه السلام سؤال کردند که حدِّ سخاء چیست؟ فرمود: حدِّ سخاء اینست که حقی را که خداوند عَزَّ وَجَلَّ بر تو واجب کرده از مالِ خود خارج کنی، و آنرا در جای خود قرا دهی.

۵۸۹۹ - و یعقوب بن یزید، از احمد بن حسن میثمی، از حسین بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: انفاق کن، و یقین میدار که جای آن پر خواهد شد، و بدان که چون کسی در راه طاعت خدا انفاق نکند، گرفتار آن خواهد شد که در راه معصیت خدای عَزَّ وَجَلَّ انفاق کند، و کسیکه در پی حاجت دوست خدا گام نسیپارد، گرفتار آن خواهد شد که در پی حاجت دشمن خدا رهسپار گردد.

۵۹۰۰ - و احمد بن اسحاق بن سعد، از عبدالله بن میمون از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش علیها السلام روایت کرده است، که فرمود: فضل بن عباس گفت: استری بر رسول خدا صلی الله علیه هدیة شد، که آنرا کسری یا قیصر هدیة داده بود،

عَلَيْهِ وَآلِهِ بِجُلٍّ مِنْ شَعْرٍ وَأُرْدَفِي خَلْفَهُ، ثُمَّ قَالَ لِي: يَا غُلَامُ احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ وَاحْفَظِ اللَّهَ تَجِدُهُ أَمَامَكَ، تَعَرَّفَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الرَّحَاءِ يَتَعَرَّفُكَ فِي الشَّدَةِ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعْنَيْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَدْ مَضَى الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ فَلَوْ جَهَدَ النَّاسُ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِأَمْرٍ لَمْ يَكْتُبَهُ اللَّهُ لَكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ، وَلَوْ جَهَدُوا أَنْ يَضُرُّوكَ بِأَمْرٍ لَمْ يَكْتُبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَعْمَلَ بِالصَّبْرِ مَعَ الْيَقِينِ فَأَفْعَلْ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَاصْبِرْ، فَإِنَّ فِي الصَّبْرِ عَلَى مَا تَكْرَهُ خَيْرًا كَثِيرًا، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ بُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بُسْرًا».

۵۹۰۱ - وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِذَا وَقَعَ الْوَلَدُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ صَارَ وَجْهُهُ قِبَلَ ظَهْرِ أُمِّهِ إِنْ كَانَ ذَكَرًا، وَإِنْ كَانَتْ أُنْثَى صَارَ وَجْهَهَا قِبَلَ بَطْنِ أُمِّهَا، وَيَدَاؤُهُ عَلَى وَجْهَيْهِ، وَذَقْنُهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ»

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن استر که جلی از موی بر آن افکنده بودند سوار شد، و مرا در پشت سر خود بردیف سوار کرد، سپس مرا فرمود: ای پسر جانب خدا را حفظ کن تا خدا تورا حفظ کند، و جانب خدا را حفظ کن تا او را پیش روی خود بیابی، در حال گشایش و آسایش خود را بخدا معرفی کن تا خدا در حال شدت خود را بتو بنمایاند، چون سوال کنی از خدا سوال کن، و چون یاری طلبی از خداوند عز و جل یاری بجوی، زیرا قلم تقدیر آنچه را که باید واقع شود امضاء کرده، پس اگر همگی مردم بکوشند تا در موردی که خدا برای تو نوشته باشد سودی بتورسانند قادر بر آن نخواهند بود، پس اگر بتوانی که در محدوده صبر و یقین کار کنی چنین کن، و اگر نتوانی پس صبر پیشه ساز، زیرا که در صبر بر آنچه خوش نمیداری خیری کثیر است، و بدان که پیروزی با صبر است، و فرج همراه با مشقت است. و بیگمان از پس هردشواری آسانی هست، بیگمان با دشواری آسانی خواهد بود.

۵۹۰۱ - وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ، مِنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مِهْرَانَ، مِنْ مُرَازِمٍ، مِنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، مِنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَوَى عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وَقَعَ الْوَلَدُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ صَارَ وَجْهُهُ قِبَلَ ظَهْرِ أُمِّهِ إِنْ كَانَ ذَكَرًا، وَإِنْ كَانَتْ أُنْثَى صَارَ وَجْهَهَا قِبَلَ بَطْنِ أُمِّهَا، وَيَدَاؤُهُ عَلَى وَجْهَيْهِ، وَذَقْنُهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ»

كَهَيْتَهُ الْحَزِينِ الْمَهْمُومِ، فَهُوَ كَالْمَضْرُورِ مَنْوُوطٍ بِمِعَاءٍ مِنْ سُرَّتِهِ إِلَى سُرَّةِ أُمِّهِ فَيَبْتَلِكُ
السُّرَّةَ يَغْتَذِي مِنْ طَعَامِ أُمِّهِ وَشَرَابِهَا إِلَى الْوَقْتِ الْمُقَدَّرِ لِوِلَادَتِهِ، فَيَبْتَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
إِلَيْهِ مَلَكًا فَيَكْتُبُ عَلَى جَبْهَتِهِ شَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا، مُؤْمِنًا أَوْ كَافِرًا، غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا، وَ
يَكْتُبُ أَجَلَهُ وَرِزْقَهُ وَسُقْمَهُ وَصِحَّتَهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ الرِّزْقُ الْمُقَدَّرُ لَهُ مِنْ سُرَّةِ أُمِّهِ زَجَرَهُ
الْمَلَكُ زَجْرَةً فَأَنْقَلَبَ فَرَعًا مِنَ الزَّجْرَةِ وَصَارَ رَأْسُهُ قِبَلَ الْمَخْرَجِ، فَإِذَا وَقَعَ عَلَى
الْأَرْضِ دُفِعَ إِلَى هَوْلٍ عَظِيمٍ وَعَذَابِ أَلِيمٍ، إِنْ أَصَابَتْهُ رِيحٌ أَوْ مَسَّتْهُ يَدٌ وَجَدَ لِذَلِكَ
مِنْ الْأَلَمِ مَا يَجِدُ الْمَسْلُوحُ عِنْدَ جِلْدَتِهِ، يَجُوعُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْإِسْتِطْعَامِ، وَيَعْطَشُ
فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْإِسْتِشْقَاءِ، وَيَتَوَجَّعُ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْإِسْتِغَاثَةِ، فَيَوَكِّلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى بِرَحْمَتِهِ وَالشَّفَقَةِ عَلَيْهِ وَالْمَحَبَّةِ لَهُ أُمَّهُ فَتَقِيهِ الْحَرُّ وَالتَّبَرُّدُ بِنَفْسِهَا، وَتَكَادُ
تَقْدِيهِ بِرُوحِهَا، وَتَصِيرُ مِنَ التَّعَطُّفِ عَلَيْهِ بِحَالٍ لَا تُبَالِي أَنْ تَجُوعَ إِذَا شَبِعَ، وَتَعْطَشَ

باشد صورتش بطرف پشت مادر است، و اگر دختر باشد صورتش بطرف شکم مادر
است، و دو دستش بر دو گونه او، و زنجاندانش بالای زانوان او، و بشکل محزونی مهموم
است، زیرا او بمانند دربند بسته ای بوسیله روده ای از ناف خود بناف مادرش بسته
شده است، چنانکه بوسیله همان ناف تا زمان مقدر برای ولادتش از طعام و شراب
مادرش تغذیه میکند، پس خداوند عز و جل فرشته ای را بسوی او میفرستد تا بر
پیشانیش مینویسد: شقی یا سعید، مؤمن یا کافر، غنی یا فقیر، و همچنین اجلش و
رزقش و بیماریش و تندرستیش را مینویسد، پس چون رزق که از ناف مادرش
برایش مقدر شده بود قطع شد، بانگی بر او میزند که از وحشت آن بانگ واژگون
میشود، و سرش بطرف مخرج قرار میگیرد. پس چون بر زمین قرار گیرد، در برابر هولی
عظیم و عذابی الیم واقع میشود، اگر بادی به او بوزد، یا دستی بر او سوده شود چنان
دردی برابر با درد کسی احساس میکند که پوستش را بکنند. گرسنه میشود ولی قادر
بر طلب طعام نیست، و تشنه میشود ولی توان طلبیدن آب ندارد، و احساس درد میکند
ولی قدرت آنرا ندارد که فریادرسی را طلب کند، پس خدای تبارک و تعالی برحمت و
شفقت خود بر او و بنا بر محبت درباره او کارش را بجا درش وامیگذارد، تا او را بجان و
دل خویش از گرما و سرما حفظ میکند، چندان که گوئی میخواهد جان خود را فدای
او کند، و در اظهار مهر و ابراز عاطفه نسبت به او چنان میشود که چون او سیر باشد

إِذَا رَوَى وَتَعْرَى إِذَا كُيِّىَ، وَجَعَلَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ رِزْقَهُ فِي ثَدْيِي أُمِّهِ فِي إِحْدِيهِمَا شَرَابُهُ وَفِي الْأُخْرَى طَعَامُهُ، حَتَّى إِذَا رَضَعَ آتَاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ بِمَا قَدَّرَ لَهُ فِيهِ مِنْ رِزْقٍ، فَإِذَا أَدْرَكَ فَهَمَّتْ الْأَهْلُ وَالْمَالُ وَالشَّرَّةُ وَالْجِرْصُ، ثُمَّ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يُعْرِضُ لِلْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ مِنْ كُلِّ وَجْهِ، وَالْمَلَائِكَةُ تَهْدِيهِ وَتُرْشِدُهُ، وَالشَّيَاطِينُ تُضِلُّهُ وَتُغْوِيهِ، فَهُوَ هَالِكٌ إِلَّا أَنْ يُجِيبَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَدْ ذَكَرَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ نِسْبَةَ الْإِنْسَانِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ».

خود گرسنه بماند، و چون او سیراب شود خود تشنه بسربرد، و چون او پوشیده گردد خود برهنه باشد، و خدای - تعالی ذکره - رزق او را در دو پستان مادرش در یکی نوشیدنیش را و در دیگری طعامش را قرار داده است، تا زمانی که شیر خوارگیش بسر رسد خداوند عزوجل بقدر نیازش روزی او را تقدیر فرموده، و چون برسد رسید همسر و فرزند و مال و بیش طلبی و آزارا بدو فهمانده، سپس او، علاوه بر این، از هر سودر معرض آفات و عاهات و بلیات قرار دارد، و فرشتگان او را هدایت و ارشاد میکنند، و شیاطین گمراه و سرگردانش میسازند، و در این شرائط او هلاک شونده است، مگر آنکه خداوند عزوجل او را نجات بخشد، و خداوند - تعالی ذکره - وضع انسان را در کتاب محکم خود (یعنی قرآن) ذکر کرده، و در این باره فرموده است: (و انسان را از خلاصه ای از گل خلق کردیم، سپس نسل او را نطفه ای در قرارگاهی مستحکم قرار دادیم، پس آنگاه نطفه را بصورت خونی نیم بسته در آوردیم، سپس آن خون نیم بسته را بشکل گوشتی جویده در آوردیم و آنگاه آنرا به پیکری با استخوانها مبدل ساختیم، و استخوانها را بگوشت پوشانیدیم، سپس آنرا در مرحله آفرینش دیگری مغایر با مبداء پیدایشش ایجاد کردیم، پس متعالی است شأن خدا در عظمت و قدرتش که بهترین آفرینندگانست، پس آنگاه شما بعد از طی همگی این مراحل هر آینه برردگان خواهید پیوست، و پس از آن بروز قیامت برانگیخته خواهید شد - مؤمنون: ۱۴)

قال جابر بن عبد الله الأنصاري فقلت: يا رسول الله هذه حالنا فكيف حالك وحال الأوصياء بعدك في الولادة؟ فسكت رسول الله صلى الله عليه وآله ملياً، ثم قال: يا جابر لقد سألت عن أمر جسيم لا يختلعه إلا ذو حظ عظيم، إن الأنبياء والأوصياء مخلوقون من نور عظمة الله جل ثناؤه يُودع الله أنوارهم أصلاً طيبة، وأرحاماً طاهرة، تحفظها بملائكته، ويربها بحكمته، ويتذوقها بعلمه، فأمرهم يجل عن أن يوصف، وأحوالهم تدق عن تعلم، لأنهم نجوم الله في أرضه، وأعلامه في برية، وخلفاؤه على عباديه، وأنواره في بلاده، وحججه على خلقه، يا جابر: هذا من مكنون العلم ومخزونه فاكتمه إلا من أهله.

۵۹۰۲ - وروى المفضل بن عمر، عن ثابت الثمالي، عن حبابة الوالبيّة - رضي الله عنها - قال: سمعت مولاي أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «إنا أهل بيت لا نشرب المسكر، ولانا كل الجري، ولانتمح على الحفنين، فمن

جابر بن عبدالله گفت: پس گفتم: یا رسول الله، این حال ما است، ولی حال تو و حال اوصیاء پس از تو، در ولادت چگونه است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی سکوت کرد، و آنگاه فرمود: ای جابر تو از امری خطیر سؤال کردی که جز صاحب بهره ای عظیم آنرا تحمل نمیکند. پیمبران و اوصیاء ایشان از نور عظمت خدا - جل ثناؤه - آفریده شده اند، خدا انوار ایشان را در اصلاهی پاکیزه و ارحامی پاک بودیعت مینهد، آنها را بوسیله فرشتگانش حفظ میکند، و با حکمت خود پرورش میدهد، و با علم خود تغذیه مینماید، و بنابراین کار ایشان برتر از آنست که بوصف در آید، و احوال ایشان دقیقتر از آنست که دانسته شود، زیرا ایشان ستارگان خدا در زمین او، و علمها و نشانه های راه او برای آفریدگان، و خلفای او بر بندگانش، و انوار او در سرزمینهای او بر خلق اویند، ای جابر، این از مکنون علم و مخزون آنست، پس آنرا جز از اهلش مکتوم دار.

۵۹۰۲ - ومفضل بن عمر، از ثابت ثمالی، از حبابه والبیة رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که میفرمود: ما اهل بیتی هستیم که مسکر ننوشیم، و «جری» نمیخوریم، و بر موزه ها مسح نمیکشیم، پس هر کس از شیعه ما باشد، میباید بما اقتداء کند، و از سنت ما تبعیت نماید. شرح: «جری نوعی ماهی حرام گوشت است».

كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَّقِدْ بِنَا وَ لِيَسْتَقِرَّ بِسُتَيْتِنَا».

۵۹۰۳ - وَ رَوَى حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ: يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، حَافِظًا لِلِسَانِهِ، عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ».

۵۹۰۴ - وَ رَوَى صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنِ زُرَّارَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: «الصَّنِيعَةُ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً إِلَّا عِنْدَ ذِي حَسَبٍ أَوْ دِينٍ، الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ، الْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ، لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْجَسَدِ الصِّيَامُ، جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ، اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ، مَنْ أَتَقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْزِلُ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمَعُونَةِ، حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، التَّقْدِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ، مَا عَالَ أَمْرُهُ اقْتَصَدَ قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَتَيْنِ، الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ، التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ

۵۹۰۳ - و حماد بن عثمان، از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: در حکمت آل داود آمده است که: خردمند را همی‌سزد که متوجه نقاط ضعف خود باشد، و زیان خود را نگاه دارد، و مردم روزگار خود را بشناسد.

۵۹۰۴ - و صفوان بن یحیی؛ و محمد بن ابی عمیر، از موسی بن بکر، از زراره از امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است آنحضرت فرمود: «احسان جز درباره صاحب حسب یا دین، احسان نیست، نماز وسیله تقرب متقیانست، حج جهاد هر ناتوانست، هر چیزی را زکاتتست، و زکات بدن روزه است، جهاد زن، نیکو شوهرداری کردنست، رزق را بوسیله صدقه از آسمان کرم و رزاقیت خدا فرود آورید، کسیکه یقین داشته باشد که خدا عوض میدهد در عطا کردن جود و سخاوت بکار میبرد، خدای تبارک و تعالی کمک و یاری را به اندازه خرج و انفاق نازل میسازد، اموالتان را بوسیله زکات محفوظ دارید، اندازه نگاه داشتن، نصف (عقل) معاش است، کسیکه اقتصاد پیشه سازد فقیر نمیشود، کمی عیال یکی ازدوبخش توانگریست، دعا کننده بدون عمل، همانند تیر افکننده بدون زه است، اظهار دوستی نیمی از عقل است، غصه و اندوه نصف پیریست، خداوند تبارک و تعالی صبر را بقدر

الْهَمُّ يَصِفُ الْهَرَمَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَثْرُكُ الصَّبْرَ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَيْحِيهِ عِنْدَ [ال] مُصِيبَةٍ حَبَطَ أَجْرُهُ، مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا».

۵۹۰۵ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَرْزَاقَكُمْ».

۵۹۰۶ - وَرَوَى عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ ضَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «هَبَطَ جِبْرَائِيلُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتُ وَاحِدَةً وَدَعَيْتُ اثْنَتَيْنِ، فَقَالَ لَهُ: وَمَا يَلِكُ الثَّلَاثُ؟ قَالَ: الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ، فَقَالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ، فَقَالَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ: انصرفا ودعاه، فقالا: يا جبرئيل إنا أمرنا أن نكون مع العقل حيث كان، قال: فشانكما وعرج».

مصیبت نازل میسازد، کسیکه هنگام مصیبت دست بر ران خود زند اجرش تباه میشود، کسیکه والدینش را غمگین سازد ایشان را سبک ساخته و شرط احسان را درباره آندو پاس نداشته است.

۵۹۰۵ - و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی اخلاقتان را بمانند ارزاقتان در میان شما قسمت کرده است.

۵۹۰۶ - و از ابو جمیله مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام بر آدم علیه السلام نازل شد، و گفت: ای آدم، من مأمور شده ام که تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم، پس یکی از آن سه امر را اختیار کن، و دوی دیگر را واگذار. آدم علیه السلام گفت: آن سه کدامست؟ گفت: عقل و حیا و دین، پس آدم علیه السلام گفت: در اینصورت من عقل را برگزیدم، در اینحال جبرئیل علیه السلام حیا و دین را گفت: در پی کار خود روید، و آن را واگذارید، ولی آندو گفتند: ای جبرئیل، ما مأمور شده ایم که عقل هر جا که باشد با او باشیم، پس گفت: در اینصورت بأمورت خود عمل کنید، و آنگاه صعود نمود.

۵۹۰۷ - وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَ: «أَرْبَعٌ يَذْهَبَنَّ ضَيَاعاً: مَوَدَّةٌ تُنْتَحَى مِنْ لَا وَفَاءَ لَهُ، وَمَعْرُوفٌ يُوضَعُ عِنْدَ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ، وَعِلْمٌ يُعَلَّمُ مَنْ لَا يَسْتَمِيعُ لَهُ، وَسِرٌّ يُودَعُ مَنْ لَا حِفْظَ لَهُ».

۵۹۰۸ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِقَاعاً تُسَمَّى الْمُتَّقِمَةَ فَإِذَا أُعْطِيَ اللَّهُ عَبْدًا مَالًا لَمْ يُخْرِجْ حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِشَعَةِ مِنْ تِلْكَ الْبِقَاعِ فَأَنْتَلَفَ ذَلِكَ الْمَالَ فِيهَا، ثُمَّ مَاتَ وَتَرَكَهَا».

۵۹۰۹ - وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَمَا قِيلَ فِيهِ فَهُوَ شِرْكٌ شَيْطَانِيٌّ وَمَنْ لَمْ يُبَالِ أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئاً فَهُوَ شِرْكٌ شَيْطَانِيٌّ، وَمَنْ اغْتَابَ أَحِبَّاءَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ غَيْرِ تَرَةِ بَيْنَهُمَا فَهُوَ شِرْكٌ شَيْطَانِيٌّ، وَمَنْ شَغَفَ بِمَحَبَّةِ الْحَرَامِ وَشَهْوَةِ الزَّانَا فَهُوَ شِرْكٌ شَيْطَانِيٌّ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْلَا الزَّانَا عَلَامَاتٌ، أَحَدُهَا:

شرح: «مراد از این بیان آنستکه حیا و دینداری ملازم عقلند، و از او جدائی ندارند، و هر کس عاقل باشد لاجرم دیندار و با حیا است و عدم هریک از این دو در شخص دلیل عدم عقل است».

۵۹۰۷ - واحمد بن محمد بن عیسی، از علی بن اسماعیل، از عبدالله بن ولید، از ابوبصیر از امام صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود: چهار چیز است که بهدر می‌رود: دوستی ای که درباره بیوفائی مصروف گردد، و احسانی که درباره فرد ناسپاسی مبذول شود، و علمی که بکسی تعلیم کنند که گوش به آن فرامی‌دهد، و سرنی که نزد کسی بودیعت نهند که نگهدار آن نیست.

۵۹۰۸ - و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی قطعاتی از زمین دارد که «مُتَّقِمَةٌ» نامیده میشود، پس چون خدا مالی به بنده ای عطا کند، که حق خداوند عَزَّ وَجَلَّ را از آن نپردازد، خداوند قطعه ای از آن قطعات را بر او مسلط می‌سازد، تا آن مال را در آنجا تلف کند، و آنگاه صاحب مال میمیرد و آن زمین را وامیگذارد.

۵۹۰۹ - و امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه از ناسزاگوئی خود درباره دیگران و از دیگران درباره خود با کسی نداشته انعقاد نطفه اش با مشارکت

بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَثَانِيهَا: أَنَّهُ يَجِنُّ إِلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ، وَثَالِثُهَا: الْإِسْتِخْفَافُ بِالذِّينِ، وَرَابِعُهَا: سُوءُ الْمُخَضَّرِ لِلنَّاسِ، وَلَا يُبْسِيءُ مُخَضَّرَ إِخْوَانِهِ إِلَّا مَنْ وُلِدَ عَلَى غَيْرِ فِرَاشِ أَبِيهِ، أَوْ مَنْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي حَيْضِهَا».

۵۹۱۰ - وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ كَانَ أَيْسَرُ الَّذِي فِيهَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ لَمْ يَرْضَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ فِيهَا يَكْفِيهِ».

۵۹۱۱ - وَرَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «تَنَزَّلُ الْمَعُونَةُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى قَدْرِ الْمَوْنَةِ».

۵۹۱۲ - وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ مَيْسَرٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ

شیطانست، و کسیکه با کسی نداشته باشد که مردم او را بدر رفتار بدانند از آن شیطانست، و کسیکه از برادر مؤمنش بدون وجود عداوتی میان آندو غیبت کند، او فرزند شیطانست، و کسیکه شیفته محبت حرام و شهوت زنا شود، از آن شیطانست، سپس امام علیه السلام فرمود: زنازاده را نشانهائی است: یکی از آنها کینه ما اهل بیت است، و دومین آنها اینست که او بحرामी که از آن خلق شده است اشتیاق دارد، و سومین آنها استخفاف بدین، و چهارمین آنها بدر رفتاری و خشونت در مصاحبت مردم و اینچنین رفتار را جز شخصی بی پدر یا نطفه حیض بکار نمی بندد.

شرح: «در جمله عربی «فهو شرک شیطان» ترجمه بنا بر قراءت «شِرْكُ شَيْطَانٍ» است، ولی در صورتیکه «شِرْكُ شَيْطَانٍ» قراءت شود معنی آن «دام شیطان» خواهد بود».

۵۹۱۰ - وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: کسیکه از دنیا بچیزی که او را کفایت کند راضی شود، اندک چیزی که در آن وجود دارد او را کفایت میکند، و کسیکه از دنیا بچیزی که او را کفایت کند راضی نشود، هیچ چیز از آنچه در آن وجود دارد او را کفایت نمیکند.

۵۹۱۱ - وَاسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کمک از آسمان به اندازه انفاق نازل میشود.

۵۹۱۲ - وَحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، از میسر روایت کرده است که: امام

جعفر بن محمد علیهما السلام: «إِنَّ فِيمَا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ: لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ واديتين يسيلان ذهباً وفضةً لا يتغنى إليهما ثالثاً، يا ابن آدم: إنما بطئتكَ بحر من البحور وواد من الأودية لا يملأه شيء إلا التراب».

۵۹۱۳- وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ، وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ، وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ ذَمِيهِ».

۵۹۱۴- وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَمَاتٌ يَكُونُ أَغْلَمَ النَّاسِ، وَ أَحْكَمَ النَّاسِ، وَ أَتْقَى النَّاسِ، وَ أَحْلَمَ النَّاسِ، وَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ، وَ أَعْبَدَ النَّاسِ، وَ يُؤَلَّدُ مَخْتُوناً، وَ يَكُونُ مُظْهِراً، وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ بَطْنِ

صادق جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: در ضمن آنچه وحی آنرا از آسمان فرود آورده، این حکمتست که: اگر فرزند آدم در رودخانه داشته باشد که از یکی زر و از دیگری سیم جاری شود رودخانه سومی را اضافه بر آنها طلب میکند، ای پسر آدم، همانا که شکم تودریائی از دریاها و رودخانه‌های از رودخانه‌ها است، که جز خاک چیزی آنرا پر نمی‌کند.

۵۹۱۳- وَ رَسُولُ خِدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام گفتن بمؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر است، و خوردن گوشتش (بصورت غیبت) از معصیت خدای تعالی، و حرمت مالش مانند حرمت خون او است.

۵۹۱۴- وَ احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده کوفی در روایت خود گفت: علی بن حسن بن فضال، از پدرش از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام- برای ما حکایت کرد که آن امام علیه السلام فرمود: برای امام علامتهائی است، و آن علامات عبارت از اینست که او دانشمندترین مردم، و حکیمترین مردم، و پرهیزگارترین مردم، و حلیمترین مردم، و شجاعترین مردم، و سخی‌ترین مردم، و عابدترین مردم است، و او ختنه کرده متولد میشود، و پاک و پاکیزه میباشد، و از پشت سرش بمانند پیش رویش می‌بیند، و او سایه ندارد، و چون از شکم مادرش بر زمین قرار گیرد، بر روی دو کف دستش قرار می‌گیرد، در حالی

أُمِّهِ وَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ رَافِعاً صَوْتَهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ، وَلَا يَحْتَلِمُ، وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَيَكُونُ مُحَدَّثاً، وَيَسْتَوِي عُنُقُهُ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا يُرَى لَهُ بَوْلٌ وَلَا غَائِظٌ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِابْتِلَاجِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ، وَتَكُونُ رَائِحَتُهُ أَطْيَبُ مِنْ رَائِحَةِ الْمِسْكِ، وَيَكُونُ أَوْلَىٰ بِالنَّاسِ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ، وَأَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ، وَيَكُونُ أَشَدَّ النَّاسِ تَوَاضَعاً لِلَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ، وَتَكُونُ أَخَذَ النَّاسِ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ وَأَكْفَىٰ النَّاسِ عَمَّا يَنْهَىٰ عَنْهُ، وَيَكُونُ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَاباً حَتَّىٰ أَنَّهُ لَوْ دَعَا عَلَىٰ صَخْرَةٍ لَانْشَقَّتْ بِنِصْفَيْنِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَةٌ تَكُونُ فِيهَا أَسْمَاءُ شِعْتِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَصَحِيفَةٌ فِيهَا أَسْمَاءُ أَعْدَائِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَتَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَهِيَ صَحِيفَةٌ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وُلْدُ آدَمَ، وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجَعْفَرُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ: إِهَابٌ مَاعِزٌ وَإِهَابٌ كَبِشٌ، فِيهِمَا

که صدایش را به أداء شهادتین بلند میکند، و او محتلم نمیشود، و چشمش بخواب میرود ولی دلش بخواب نمیرود، و او محدث است (یعنی از غیب با او سخن میگویند) و زره رسول خدا بقامتش می برازد، و هیچگاه بول یا غائظی از او دیده نمیشود، زیرا خداوند عزوجل زمین را ببلعیدن آنچه از او خارج شود مکلف ساخته است، (یعنی در محلی که در معرض دید دیگران است به استنجا نمی نشیند، بلکه در جائیکه چاهک و کنیف دارد تخلی می کند و از دید دیگران مدفوعش پنهان میشود، بر خلاف غالب مردم عرب آنزمان که در پس دیوار روی زمین و محل دید دیگران قضاء حاجت می کردند) و بوی او از بوی مشک خوشتر است، و او نسبت بمردم از خودشان اولی و احق است، و از پدران و مادرانشان درباره ایشان مهربانتر و دلسوزتر است، و او در برابر خدای - جل ذکره - از همگی مردم متواضعتراست، و آنچه را که بگوید خود عاملتر، و از منهیات خود خویشتن دارتر است، و دعایش مستجابست، حتی اینکه اگر بر صخره ای دعا کند، هر آینه بدو نیم میشود، و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر آنحضرت ذوالفقار نزد او است، و صحیفه ای دیگر که نام دشمنانش تا روز قیامت در آن مکتوب و محفوظست، «و جامعه» که صحیفه ای بطول هفتاد ذراع، و مشتمل بر همگی نیازمندیهای اولاد آدم است، و همچنین

بَرِيدَ وَآلِ زِيَادٍ، يَمْحُو اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ بَعْدَ النَّجْمِ».

۵۹۱۶ - وَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَضْبَحَ مُعَافِيً فِي بَدَنِهِ، مُخَلَّافًا فِي سِرِّهِ، عِنْدَهُ قُوَّةٌ يَوْمَهُ، فَكَأَنَّمَا حَيَّرَتْ لَهُ الدُّنْيَا».

۵۹۱۷ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حَبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغِضَ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا».

۵۹۱۸ - وَرَوَى سَعْدُ بْنُ ظَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ خُطْبِهِ: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَاعْقِلُوا عَنِّي فَإِنَّ الْفِرَاقَ قَرِيبٌ أَنَا إِمَامُ الْبَرِيَّةِ وَوَصِيُّ خَيْرِ الْخَلِيقَةِ، وَزَوْجُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْأُمَّةِ، وَأَبُو الْعِشْرَةِ الظَّاهِرَةِ وَالْأَنْعَمَةِ الْهَادِيَّةِ، أَنَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَصِيُّهُ وَوَلِيُّهُ وَوَزِيرُهُ وَصَاحِبُهُ وَصَفِيُّهُ، وَحَبِيبُهُ وَخَلِيلُهُ، أَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَسَيِّدُ الْأَوْصِيَّةِ، حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ، وَسِلْمِي سِلْمُ اللَّهِ، وَطَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ، وَوِلَايَتِي وِلَايَةُ اللَّهِ».

علیه السلام - را بیاد آورد، و یزید و آل زیاد را لعن کند که خداوند عزوجل در برابر این عمل گناهان او را، اگر چه بشماره ستارگان باشد عفو میکند.

۵۹۱۶ - و امام رضا - علیه السلام - فرمود: کسی که شب را بحالی صبح کند که بدنش سالم، و خاطرش آسوده، و قوت روز خود را در اختیار داشته باشد، چنانست که گوئی همگی (خوشی) دنیا را برای او گرد آورده اند.

۵۹۱۷ - و آن امام علیه السلام فرمود: دلها آنگونه آفریده شده اند که چون کسی درباره آنها نیکی کند او را دوست میدارند، و چون کسی نسبت به آنها بدی کند او را دشمن میدارند.

۵۹۱۸ - و سعد بن ظریف، از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام. در یکی از خطبه های خود فرمود: آیا ای مردمان، سخن مرا بشنوید و از طرف من نگاه دارید و در آن بیندیشید، زیرا که فراق نزدیکست. من امام همگی مردم، و وصی بهترین خلق خدایم، و همسر سرور زنان امت، و پدر عترت طاهره و ائمه هدایت کننده ام، من برادر و وصی و ولی و وزیر و یار و برگزیده و حبیب و دوست رسول خدایم، من امیر مؤمنین و پیشوای آنانکه دست و پا و پیشانی سپیدند، و سرور اوصیایم، جنگ با من جنگ با خدا، و آشتی با من آشتی با خدا، و طاعت

وَ شِيعَتِي أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، وَ أَنْصَارِي أَنْصَارُ اللَّهِ، وَ الَّذِي خَلَقَنِي وَ لَمْ أَكُ شَيْئًا لَقَدْ عَلِمَهُ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّ التَّكْثِيرَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى».

۵۹۱۹ - وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُؤُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي».

۵۹۲۰ - وَ رَوَى الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ عَلِيًّا وَصِيَّيَ وَ خَلِيفَتِي وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ إِنِّي، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لَدَائِي، مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانِي، وَ مَنْ

من طاعت خدا، و ولایت من ولایت خدا است، و شیعیان من دوستان خدا، و یاران من یاران خدایند. قسم به آن خدائی که مرا در حالی آفرید که چیزی نبودم که رازداران اصحاب محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - دانسته اند که ناکثین و قاسطین و مارقین بر زبان پیغمبر اُمّی بلعنت یاد شده اند، - و این حقیقتی دور از پیرایه افتراء است - و بیگمان کسیکه افتراء ببندد زیانکار خواهد بود.

شرح: «مراد از کسانی که دست و پا و پیشانی سپیدند کسانی هستند که همیشه با ظهارت و وضو سر می برند».

۵۹۱۹ - و امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و

آله - به پیشگاه خدا معروض داشت که: خدایا خلفای مرا از رحمت خود برخوردار ساز، گفتند: یا رسول الله، خلفای شما کیانند؟ فرمود: ایشان کسانی هستند که حدیث و سنت مرا روایت میکنند.

۵۹۲۰ - و معلى بن محمد بصرى، از جعفر بن سلمه، از عبد الله بن حکم، از

پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است، که گفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علی وصی و خلیفه منست، و همسرش فاطمه سرور زنان جهانیان دختر من، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دو فرزند منند، هر کس که ایشان را دوست بدارد در حقیقت مرا دوست داشته، و هر کس که با

عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِي، وَمَنْ نَاوَأَهُمْ فَقَدْ نَاوَأَنِي، وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ جَفَانِي، وَمَنْ
بَرَّهُمْ فَقَدْ بَرَّنِي، وَصَلَّ اللَّهُ مِنْ وَصَلَهُمْ، وَقَطَعَ اللَّهُ مِنْ قَطَعَهُمْ، وَنَصَرَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَهُمْ،
وَخَذَلَ مَنْ خَذَلَهُمْ، اللَّهُمَّ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ ثَقَلٌ وَأَهْلُ بَيْتِ فَعَلِيٍّ وَ
فَاطِمَةَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَهْلُ بَيْتِي وَثَقَلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَظَهِّرْ لَهُمْ تَطْهِيراً
[يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ].

تَمَّ كِتَابٌ مِنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَةُ تَأَلِيفُ الشَّيْخِ السَّعِيدِ الْمُؤَيَّدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ الْقُمِّيِّ الْفَقِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَارْضَاهُ.



ایشان دشمنی کند در حقیقت با من دشمنی کرده، و هر کس که با ایشان نزاع کند
با من بنزاع برخاسته، و هر کس که درباره ایشان جفا کند، با من جفا کرده، و هر
کس که با ایشان نیکی کند با من نیکی کرده است، خدا رشته لطفش را بکسی
که با ایشان بپیوندد پیوسته بدارد، و از کسی که از ایشان گسستن بخواهد بگسلد، و
خدا کسی را که بنصرت ایشان قیام کرده یا کند، یاری فرماید، و کسی را که از
نصرتشان خودداری کند از یاری خود محروم سازد.

خدایا هر یک از پیمبران و رسولان تو خود ذخیره نفیسی و اهل بیتی داشته پس
علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت من و نفائس ذخائر منند، پس هر گونه
پلیدی را از ایشان بزدای، و ایشان را هماره در کمال پاکی و پاکیزگی بدار [یا
رَبَّ الْعَالَمِينَ].

« کتاب من لا یحضره الفقیه » تألیف شیخ عالم سعید مورد تأیید ابو جعفر محمد بن -
علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - که خدا از او خشنود باد، و او را خشنود
کناد - بخش اخبار و روایات آن پایان رسید.
صدرالدین بلاغی

نیک بنگرید که دانش خود را (در دین) از چه شخصی تعلیم می‌گیرید آری در
خاندان ما اهل بیت در هر عصر و زمان مردمی عادل وجود دارند که انحرافات و
تغییراتی که تندروان در دین ایجاد کرده، و بدعت‌هایی که دین سازان آورده، و تأویلات
نادرستی که نادانان در اثر کج فهمی خود به آئین نسبت داده‌اند از آن می‌زدایند.

کافی از امام صادق علیه السلام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

راویان احادیث کتاب و شناخت طریق مؤلف به آنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

* (المشيخة) *

يقول محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب -
رحمه الله تعالى -:

كلُّ ما كانَ في هذا الكتابِ عنِ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّاباطِيِّ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي؛ وَ
مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ،
عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّاباطِيِّ.

بنام خداوند بخشنده مهربان

شرح المشيخة

نویسنده کتاب محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - رحمه الله - گفته
است: آنچه در این کتاب از عمار بن موسی ساباطی آمده است، پس روایت کرده ام
آنها از پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنهما - از سعد بن عبدالله - از
احمد بن حسن بن علی بن فضال از عمرو بن سعید المدائنی از مصدق بن صدقه از عمار
توضیح: «عمار بن موسی و دو برادرش قیس و صباح از اصحاب امام صادق و
کاظم علیهما السلام اند و عمار فطحی مذهب است و برادران او ثقة اند، و عمار دارای
کتابی بزرگ و مورد اعتماد است، و روایت و رجال طریق مؤلف به او یعنی هر سه: احمد
و عمرو و مصدق فطحی مذهب بوده ولی توثیق شده اند.»

و کُلُّ مَا كَانَ فِي هَذَا الْكِتَابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ، عَنِ الْعَمْرِكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْبُؤْفَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَرَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارِ؛ وَسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى؛ وَالْفَضْلِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ جَمِيعَ كِتَابِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ بِهَذَا الْإِسْنَادِ.

وَمَا كَانَ فِيهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ

و آنچه در آن از علی بن جعفر علیه السلام آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از عمرکی بن علی بوفکی از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیها السلام، و نیز بواسطه ابن الولید (استادم) از محمد بن حسن بن فروخ صفار و سعد بن عبدالله هر دو از احمد بن محمد بن عیسی و فضل بن عامر و این دو از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر و او از برادرش موسی بن جعفر علیها السلام، و همچنین همه کتاب علی بن جعفر را همین سند روایت کرده‌ام.

توضیح: «علی بن جعفر مردی بسیار جلیل القدر و مورد وثوق بوده و دارای کتابی معتمد است، گویند مزاریکه در قم میباشد قبر او است، ولی این قول ناصواب است، زیرا وی در اصل اهل غریض مدینه بوده و بعد هم به بصره آمده و در آنجا سکنی گزیده، و بعلاوه اگر وی به قم آمده باشد مشایخ قم باید از وی حدیث می داشتند با اینکه چنین چیزی نیست، و تنها بعض اشعریین که قبلاً کوفه یا مدینه بوده‌اند و سپس بقم مهاجرت کرده‌اند از وی روایت دارند، و این دلیل نیست که وی بقم آمده باشد، و راویانش: عمرکی اهل نیشابور است و موسی بن قاسم اهل کوفه، و بنظر میرسد این مزار از علی بن جعفر هرمزانی قمی و یا علی بن جعفر بن موسی بن جعفر علیه السلام باشد. والعلم عندالله.

و اما دو طریق صدوق - علیه الرحمة - به او رجالش از ثقاتند جز فضل بن عامر که ضرر نمی رساند چون عطف بر احمد بن محمد است».

و آنچه در آن از اسحاق بن عمار نقل شده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از

عبدالله بن جعفر الجُمَیْرِي، عن عليّ بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن إسحاق بن عمار.

وما كان فيه عن يعقوب بن عُثَيْم، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رضي الله عنه - عن عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عُمَيْر، عن يعقوب بن عُثَيْم؛ وَرَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن يعقوب بن عُثَيْم.

وما كان فيه عن جابر بن يزيد الجُعْفِي، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن أبيه، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد الجُعْفِي.

پدرم - رضي الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار.

توضیح: «مراد اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی تغلبی است که امامی مذهب وثقه میباشد، چنانکه مؤلف خود در عنوان یونس بن عمار بدان اشاره نموده است، و تصور اینکه، او اسحاق بن عمار میناباطی است نادرست است، و رجال طریق صدوق باو، تمامی از ثقاتند».

و آنچه در آن از یعقوب بن عثیم نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از یعقوب بن عثیم، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم از سعد بن عبدالله از ابن ابی عمیر از وی.

توضیح: «یعقوب بن عثیم در کتب رجال مذکور نیست و در کتب اربعه فقط در کتاب طهارت در فصل منزوحات بثریکی دو حدیث از وی روایت کرده اند، و اما دو طریق مؤلف باو اوّلی حسن است و دومی صحیح».

و اما آنچه از جابر بن یزید جعفی است، روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از عمرو بن شمر از جابر بن یزید.

توضیح: «جابر بن یزید از تابعین بوده و حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام

وما كان فيه عن محمد بن مسلم الثَّقَفِيُّ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ-
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ
 أَبِيهِ مُحَمَّدَ بْنَ خَالِدٍ، عَنِ الْقَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ.
 وما كان فيه عن كُرْدُويَةَ الْهَمْدَانِيَّ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ
 عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ كُرْدُويَةَ الْهَمْدَانِيَّ.
 وما كان فيه عن سعد بن عبد الله، فقد رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي؛ وَمُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ -
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ.

را درك کرده، وثقه است و عاقله نیز او را توثیق کرده اند و ابن الغضائری پس از اینکه
 او را توثیق می کند می گوید: بیشتر کسانی که از او روایت کرده اند ضعیف اند و
 طریق مؤلف به او نیز برای بودن عمرو بن شمر در طریق ضعیف می باشد». و
 آنچه را در آن از محمد بن مسلم ثقفی آورده ام، پس روایت کرده ام آنرا از علی بن-
 احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله برقی و او از
 پدرش محمد بن خالد و او از علاء بن رزین و او از محمد بن مسلم.
 توضیح: «محمد بن مسلم بن رباح ثقفی از بزرگان و فقهاء اصحاب امام صادق و
 موسی بن جعفر علیهما السلام است و در طریق مؤلف باو علی بن احمد بن عبد الله خود و
 پدر و جدش در کتب رجالیه مذکور نیستند».
 و آنچه در آن از کُرْدُویَه همدانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم-
 رضی الله عنه- از علی بن ابراهیم از پدرش از کُرْدُویَه.
 توضیح: «کُرْدُویَه در کتب رجال مذکور نیست و در باب میاه از کتاب طهارت
 از حضرت کاظم علیه السلام روایت می کند. و طریق مؤلف به او یا به کتاب او به
 جهت ابراهیم بن هاشم حسن است».
 و آنچه در آن از سعد بن عبد الله بن ابی خلف اشعری آمده است، پس روایت
 کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن بن ولید استادم- رضی الله عنهما- از سعد بن-
 عبد الله.

توضیح: «سعد بن عبد الله از اشعریین است که از کوفه بقم آمده، و احادیث اهل
 بیت علیهم السلام را در قم رواج داده و شخصی است بسیار جلیل القدر و پرنقل و از

وما كان فيه عن هشام بن سالم، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ و عبد الله بن جعفر الجُمَيْرِيّ جميعاً، عن يعقوب بن يزيد؛ و الحسن بن ظريف؛ و أيوب بن نوح، عن النَّضْر بن سويد، عن هشام بن سالم، و رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير؛ و علي بن الحَكَم جميعاً، عن هشام بن سالم الجَوَالِيقِيّ.

وما كان فيه عن عُمَر بن يزيد، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير؛ و صفوان بن يحيى عن عُمَر بن يزيد. و قد رَوَيْتُهُ أيضاً عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الجُمَيْرِيّ، عن محمد بن عبد الحميد، عن محمد بن عمر بن يزيد، عن الحسين بن عُمَر بن يزيد، عن أبيه عُمَر بن يزيد. و رَوَيْتُهُ أيضاً عن أبي - رحمه الله - عن عبد الله بن جعفر الجُمَيْرِيّ، عن محمد بن عَبْد الجَبَّار، عن محمد بن إسماعيل، عن محمد بن

اصحاب حضرت عسکری است. و طریق صدوق به او صحیح می باشد». و آنچه در آن از هشام بن سالم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از یعقوب بن يزيد؛ و حسن بن ظريف؛ و أيوب بن نوح، از نضر بن سويد از هشام بن سالم، و أيضاً از پدرم از علی بن ابراهیم، از پدرش از محمد بن ابی عمیر؛ و علی بن الحکم هر دو از هشام بن سالم جوالیقی.

توضیح: «هشام بن سالم جوالیقی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است و ثقه و دارای کتاب می باشد. و طریق اول مؤلف به او صحیح است، و طریق دوم حسن است».

و آنچه در آن از عمر بن يزيد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار از يعقوب بن يزيد، از محمد بن ابی عمیر؛ و صفوان بن يحيى از عمر بن يزيد. و نیز گاهی روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن عبد الحميد، از محمد بن عمر بن يزيد، از حسین بن عمر بن يزيد از پدرش عمر بن يزيد، و أيضاً از پدرم - رحمه الله - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن اسماعیل از محمد بن عباس

عباس، عن عمربین یزید.

وما كان فيه عن زرارة بن أعين، فقد روئته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عيسى بن عبید؛ والحسن بن ظریف؛ و علي بن إسماعيل بن عيسى كلهم عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله، عن زرارة بن أعين.

و كذلك ما كان فيه عن حريز بن عبد الله، فقد روئته بهذا الإسناد، و كذلك ما كان فيه عن حماد بن عيسى.

از عمر بن یزید.

توضیح: «عمر بن یزید از اهل کوفه بوده و عرب صمیم و خالص نیست و وابسته به بنی ثقیف است، و او را بیاع سابری گویند، چون فروشنده لباس سابری یعنی لباسیکه از شاپور می آورده اند بوده، وی دارای کتاب است، و از ثقات اصحاب امام کاظم علیه السلام می باشد، و طریق اول و سوم مؤلف با و صحیح است ولی طریق دوم به جهت محمد بن عمر بن یزید حسن است».

و آنچه در آن از زرارة بن اعین آمده است، روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عيسى بن عبید؛ و الحسن بن ظریف؛ و علي بن اسماعيل بن عيسى همگی از حماد بن عيسى از حريز بن عبد الله، از زرارة - بن اعین.

توضیح: «زرارة بن اعین، شیبانی است به ولاء متوفای ۱۵۰، وی قاری قرآن، فقیه، استاد علم کلام و معارف و شاعر و ادیب و مردی با ایمان و دارای تصنیفات است، وثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد گفته اند وی در آغاز مذهب عاقله را داشته و بعد بحق گرائیده است. و طریق مؤلف با و صحیح است».

و آنچه در آن از حريز بن عبد الله و حماد بن عيسى آمده است بهمین طریق است که آنرا در طریق زرارة نقل کردم.

توضیح: «حريز بن عبد الله سجستانی از دی است به ولاء، و از اصحاب امام صادق علیه السلام است و اصلاً اهل کوفه بوده و به سیستان زیت و روغن صادر میکرد و در آنجا تجارت خانه و کاروانسرائی داشته از اینرو او را سجستانی گفته اند،

و کلّ ما کان فیہ جاء نفرٌ من الیهودِ إلی رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَسَأَلُوهُ عَنْ
مَسْأَلٍ وَكَانَ فِیْهَا سَأَلُوهُ أَخْبَرْنَا يَا مُحَمَّدُ لِأَيِّ عِلَّةٍ تَوْضَأُ هَذِهِ الْجَوَارِحَ الْأَرْبَعُ؟ وَمَا
أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ مَسْأَلِهِمْ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْبَرْقِيِّ - رَضِيَ اللهُ
عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

و گویند بغلامانش کشتن خوارج را که در سیستان زندگی می کردند فرمان داده بوده
و از اینجهت امام صادق بر او خشم گرفته و هنگامیکه او بمدینه آمده بود و آهنگ
زیارت آنحضرت را کرد امام دستور داد او را برای ملاقات راه ندهند، فضل بقباق
برای او وساطت کرد و از امام درخواست نمود او را بپذیرد، امام علیه السلام فرمود:
نه، فضل اصرار کرد، قبول نفرمود، فضل گفت: مولا تا چه اندازه میتواند غلامش را
در امری که ناروا بوده کیفر کند؟ امام فرمود: باندازه گناهی که از او سرزده است،
فضل گفت: شما حریر را بیش از آن عقوبت فرمودید، امام فرمود: ای وای بر تومن
چنین کاری کرده ام که او بدون دستور مابه روی خوارج شمشیر کشیده است، آنگاه
فرمود: اگر بجای تو حذیفه بن منصور می بود هرگز درخواست خود را پس از رد تکرار
نمی کرد.

و این تأدیب از سوی امام علیه السلام موجب قدح و تضعیف او در روایات
نیست و او را جرح نمی کند، و نجاشی و شیخ او را ثقه دانند. و اما حماد بن عیسی
الجهنی اصلاً اهل کوفه بوده و در بصره اقامت داشته، و از امام صادق و موسی بن
جعفر و حضرت رضا علیهم السلام روایت می کند و در زمان حضرت جواد بدرود حیات
گفته و در حدیث ثقه و راستگوست. و در سنه ۲۰۸ یا ۲۰۹ در بازگشت از سفر
حج میان راه مدینه و مکه در جحفه سیل او را غرق نمود و در سن نود و چند سالگی از
این دنیا رفت و پنجاه بار حج بجای آورد، و دارای کتابهایی است.»

و هر آنچه در کتاب آمده است که جماعتی از یهود نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
آمدند و سؤالاتی کردند و از جمله آنها این بود که پرسیدند و گفتند ای محمد بگو علت
اینکه در وضو چهار عضو را می شویند چیست. و از این قبیل مسائل از پرسش های
آنان، پس روایت کرده ام آنرا از علی بن احمد بن عبدالله برقی - رضی الله عنه - از
پدرش از جدش احمد بن ابی عبدالله از پدرش از ابی الحسن علی بن الحسین برقی از

البرقی عن عبد الله بن جبلة، عن معاوية بن عمارة، عن الحسن بن عبد الله، عن آباءه عن جده الحسن بن علي بن أبي طالب عليها السلام.

وما كان فيه عن زید الشَّحَام، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عبد الحميد، عن أبي جميلة، عن زید الشَّحَام أبي أسامة.

وكل ما كان فيه عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله البصري، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير وغيره، عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله.

عبد الله بن جبلة، از معاوية بن عمارة، از حسن بن عبد الله، از پدرانش از جدش حسن ابن علی بن ابی طالب علیها السلام.

توضیح: «در این طریق که صدوق - علیه الرحمة - ذکر کرد چندین تن در کتب رجال نامی ندارند، و بنظر میرسد که مجموعه ای بوده که به غرض صحیحی نوشته بودند تا پاره ای از مطالب حق را در لابلای این قضایا بسمع مردم برسانند مانند کتاب طرائف ابن طاووس و حسنیه و امثالها و این کار در عصر ما نیز رواج دارد، و بغرض صحیح و صواب انجام داده میشود، ولی از نظر حدیث چندان اعتباری ندارد».

و آنچه در آن از زید شحام نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الحمید از ابی جمیل (مفضل بن صالح) از زید شحام ابواسامه.

توضیح: «زید بن یونس شحام ابواسامه اهل کوفه و از دی است به ولاء، و از اصحاب امام صادق علیه السلام میباشد، ثقه و دارای کتابیست که جماعت بسیاری از او روایت می کنند، و در طریق مؤلف باو مفضل بن صالح است که او را تضعیف کرده اند».

و آنچه در آن از عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر و غیر او از عبد الرحمن بن ابی عبد الله.

توضیح: «عبد الرحمن بن ابی عبد الله از اهل بصره یا کوفه است نام پدرش میمون

وما كان فيه عن إسماعيل بن جابر، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن-
 المتوكل - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الجيميري، عن محمد بن عيسى، عن
 صفوان بن يحيى، عن إسماعيل بن جابر.
 وما كان فيه عن سماعة بن مهران، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
 علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى العامري، عن سماعة بن-
 مهران.

بوده. و پاره ای او را عرب صمیم از قبيله كِنده دانند، و بعضی او را شیبانی به ولاء، و
 بنظر میرسد که وی همان میمون کندی ابو عبد الله بصری باشد که در کتب عامه
 عنوان شده است و او را از تابعین شمرده اند و او همان کس است که کثیر التواء از او
 تعبیر به ابی عبد الله میکند و دیگران مثل خالد بن مهران حداء و شعبة بن حجاج و
 عوف بن ابی جمیله و دیگران بنام میمون از او روایت می کنند، و پسرش عبدالرحمن را
 نیز بعنوان عبدالرحمن بن میمون ذکر کرده و گویند ابن جَبان او را توثیق نموده است،
 باری عبدالرحمن از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقه و صاحب کتاب است، و
 همچنین فرزندش همام و فرزند فرزندش اسماعیل بن همام بن عبدالرحمن بن میمون
 همگی از ثقاتند. و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از اسماعیل بن جابر آمده است، پس آنرا روایت کرده ام از
 محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی از
 صفوان بن یحیی از اسماعیل بن جابر.

توضیح: «اسماعیل بن جابر خثعمی از اهل کوفه است و از اصحاب امام باقر و
 امام صادق علیهما السلام میباشد، و ثقه و صاحب چندین اصل از اصول است که مورد
 اعتماد محدثین بوده، و طریق مؤلف را به او علامه جلی صحیح میدانند و دیگران
 درباره محمد بن عیسی بن عبید با وی اختلاف دارند».

و آنچه در آن از سماعة بن مهران آمده است پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عثمان بن عیسی عامری از
 سماعة بن مهران.

توضیح: «سماعة بن مهران حضرمی به ولاء واقفی مذهب است ولی او را توثیق

و ما كان فيه عن زرعة، عن سماعة فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن أخيه الحسن، عن زرعة بن محمد الحضرمي، عن سماعة بن مهران.

و ما كان فيه عن عبد الله بن أبي يعفور، فقد رويته عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عبد الله بن أبي يعفور.

کرده اند، دارای کتابی است و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند، وی در مدینه از دنیا رفته است. و طریق مؤلف به او به وجود عثمان ابن عیسی بزرگ و شیخ واقفه که توثیق نشده است ضعیف می باشد. ولی علامه آنرا حسن داند.

و آنچه در آن از زرعه از سماعه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از برادرش حسن بن سعید از زرعه بن محمد حضرمی، از سماعه بن مهران.

توضیح: «زرعه بن محمد حضرمی واقفی مذهب است ولی توثیق شده است و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند، و دارای اصل است و طریق مؤلف با و صحیح است».

و آنچه در آن از عبد الله بن ابی یعفور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن محمد بن یحیی العطار - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی - عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عبد الله بن ابی - یعفور.

توضیح: «عبد الله بن ابی یعفور واقد یا وقدان عبیدی به ولاء از اهل کوفه است و بسیار جلیل القدر و مورد احترام امام صادق علیه السلام است و رجالیون او را از حواریان امام باقر و امام صادق دانسته اند، در زمان حضرت صادق از دنیا رفت و حضرتش برای او رحمت فرستاد و مدحش در روایات بسیار آمده است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

وما كان فيه عن عبدالله بن بُكَيْرٍ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
 عبدالله بن جعفر الجَمِيرِيِّ، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن -
 فضال، عن عبدالله بن بُكَيْرٍ.
 وما فيه عن محمد بن عليّ الحَلَبِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و محمد بن الحسن؛ و
 محمد بن موسى بن المُتَوَكِّل - رضي الله عنهم - عن عبدالله بن جعفر الجَمِيرِيِّ، عن
 أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عبدالله بن مُسْكَانَ، عن محمد بن عليّ
 الحَلَبِيِّ.
 وما كان فيه عن حَكَمِ بن حُكَيْمِ ابن أخي خَلَادٍ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و

و آنچه در آن از عبدالله بن بُكَيْرِ آمده است، پس روایت نموده ام آنرا از پدرم -
 رضی الله عنه - از عبدالله بن جعفر همیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن
 فضال از عبدالله بن بکیر.

توضیح: «عبدالله بن بُكَيْرِ فطحي مذهب است ولی توثیق شده و دارای کتاب
 است، وی برادرزاده زرارة بن اعین می باشد، چنانکه گذشت به ولاء شیبانی است،
 و طریق مؤلف به وی موثق است چون حسن بن علی بن فضال فطحي مذهب بوده
 است.»

و آنچه در آن از محمد بن علیّ حلبی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم؛
 و محمد بن حسن بن ولید، و محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از عبدالله بن جعفر
 همیری از ایوب بن نوح از صفوان بن مهران جمال از عبدالله بن مُسْكَانَ از محمد بن علیّ
 حلبی.

توضیح: «محمد بن علیّ بن ابی شعبه حلبی، کنیه اش ابو جعفر است، وی کوفی و
 وابسته به بنی تیم الله بن ثعلبه است و چون پدر و عم و جدش بحلب برای تجارت بسیار
 مسافرت می کرده اند آنرا حلبی خوانند، جدش ابو شعبه از اصحاب حضرت مجتبی و
 حضرت سید الشهداء علیهما السلام است و خود از اصحاب امام باقر علیه السلام و
 دارای چند کتاب است و او را ثقه گفته اند، و طریق صدوق - رحمه الله - بوی صحیح
 میباشد.»

و آنچه در آن از حکم بن حُكَيْمِ صیرفی برادرزاده خَلَادٍ (منقری) آمده است، پس

محمد بن الحسن - رضی اللہ عنہما - عن سعد بن عبد اللہ؛ و عبد اللہ بن جعفر الجُمَیْرِيّ، عن أحمد بن أبي عبد اللہ البرقيّ، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حکم بن حکيم.

و ما كان فيه، عن إبراهيم بن أبي محمود، فقد رَوَتْهُ، عن محمد بن عليّ ماجيلويه - رضی اللہ عنہ - عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه عن إبراهيم بن أبي محمود. و رَوَتْهُ عن أبي - رضی اللہ عنہ - عن الحسن بن أحمد المالکيّ، عن أبيه، عن إبراهيم بن أبي محمود. و رَوَتْهُ عن محمد بن الحسن - رضی اللہ عنہ - عن سعد بن عبد اللہ؛ و محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن إبراهيم بن أبي محمود.

روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی اللہ عنہما - از سعد بن عبد اللہ، و عبد اللہ بن جعفر حمیری از احمد بن ابی عبد اللہ برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حکم بن حکيم.

توضیح: «حکم بن حکيم - مصغراً - از اصحاب امام صادق علیه السلام است، وی پسر برادر یا پسر عموی خلد بن عیسی است، و دارای کتاب وثقه است، و طریق مؤلف باو صحیح میباشد، و مراد به خلد ظاهرأ خلد بن عیسی یا ابن مسلم عبدی صفار است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی محمود آمده است، پس روایت نموده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضی اللہ عنہ - از علی بن ابراهیم از پدرش از ابراهیم بن ابی محمود، و أيضاً از پدرم - رضی اللہ عنہ - از حسن بن احمد مالکی از پدرش از ابراهیم بن محمود، و نیز از محمد بن حسن - رضی اللہ عنہ - از سعد بن عبد اللہ، و محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن ابی محمود.

توضیح: «ابراهیم بن ابی محمود خراسانی از اصحاب حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام است و گاهی از امام کاظم و یا حضرت جواد علیهما السلام روایت می کند، و دارای کتابی است، و او را ثقه دانند، و طریق اول مؤلف به او به جهت ابراهیم بن هاشم حسن است و طریق دوم مجهول است به حسن بن احمد بن مالکی، و پدرش نیز، و طریق سوم صحیح است».

وما كان فيه عن حنان بن سدير، فقد روئته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ وعبد الله بن جعفر الجعفي جميعاً عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن حنان. وروئته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن عبد الصمد بن محمد، عن حنان. وروئته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حنان بن سدير.

وما كان فيه عن محمد بن النعمان، فقد روئته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير؛ والحسن بن محبوب جميعاً عن محمد بن النعمان.

و آنچه در آن از حنان بن سدير آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حميري جلگي از محمد بن عيسى بن عبيد، از حنان، و أيضاً از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار، از عبد الصمد بن محمد، از حنان، و نيز روايت کرده ام آنرا از محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - از علي بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از حنان بن سدير.

توضیح: «حنان - بر وزن امانف - واقفي مذهب است ولی توثيق شده است، و پدرش سدير - بر وزن امير - نيز واقفي مذهب است، و حنان دارای کتابی است. و طريق اول که مؤلف به او ذکر کرده است در نزد علامه حلی صحیح است، و اما طريق دوم بواسطه عبد الصمد بن محمد قتي اشعري هر چند که امامی مذهب و ممدوح است لکن چون درباره او ساکتند حسن است، و طريق سوم نيز به ابراهيم بن هاشم نيز حسن است».

و آنچه در آن از محمد بن نعمان آمده است، پس روايت نموده ام آنرا از محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - از علي بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمير؛ و حسن بن محبوب هر دو از محمد بن نعمان.

توضیح: «محمد بن علي بن نعمان صاحب الطاق که او را مؤمن الطاق گویند از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است و مردی ثقة و دانشمند و

وما كان فيه عن أبي الأعزّ النخّاس، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن إبراهيم بن هاشم، عن صفوان بن يحيى؛ ومحمد بن أبي عمير، عن أبي الأعزّ النخّاس.

وما كان فيه ممّا كتبه الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان فيما كتبت من جواب مسائله في العليل، فقد رَوَيْتُهُ عن عليّ بن أحمد بن موسى الدقاق؛ ومحمد بن أحمد السناني؛ والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكنّب - رضي الله عنهم - قالوا:

حاضر جواب بوده، گویند یکی از مخالفین روزی پس از فوت امام صادق علیه السلام باو گفت: آنکه اورا امام و پیشوای خود می دانستی بمُرد، مؤمن الطاق بدون درنگ گفت: و أمّا إمامك من المَنظَرين إلى يومِ الوقتِ المَعْلومِ. یعنی امام تو که شیطان باشد چنانکه خداوند در کتاب خود فرموده تا روز قیامت زنده است، و آنشخص مخالف ناچار زبان از طعن بازداشت، باری وی دارای چند کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از ابی الأعزّ نخّاس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار، از ابراهیم بن هاشم، از صفوان بن يحيى و محمد بن ابی عمیر از ابی الأعزّ النخّاس.

توضیح: «برای ما معلوم نشد که ابوالاعزّ کیست و نام و حال او چیست، ولی روایت صفوان و محمد بن ابی عمیر از او فی الجمله اعتمادی برای انسان می آورد زیرا هر دو این راویان از اصحاب اجماع میباشند، و بنظر میرسد «ابوالاعزّ» صحیح باشد، چرا که در اسماء اشخاص «أعزّ» بازای منقوطة دیده نشده بخلاف «أغر» با غین منقوطة و راء مهمله که هست، و همچنین نخّاس که احتمال می رود صواب «نخّاس» با حاء مهمله باشد. و بهر حال صدوق از او در کتاب طهارت و کلینی در باب ابوالدّوابّ و آرواّئها در کافی از او روایت نقل کرده اند».

و آنچه در آن «ممّا كتبه الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان» است و در جواب نامه های محمد بن سنان در راز پاره ای از مسائل امام علیه السلام مرقوم فرموده است، پس روایت می کنم آنرا از علیّ بن احمد بن موسى الدقاق و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکنّب - رضي الله عنهم - که اینان گفته اند

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وما كان فيه عن عُبيد الله بن عليّ الحلبيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ والجميريّ جميعاً عن أحمد وعبد الله ابنيّ محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عُبيد الله بن عليّ الحلبيّ، وروَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن، وجعفر بن محمد مسرور - رضي الله عنهم - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن عُبيد الله بن عليّ الحلبيّ.

حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

توضیح: «محمد بن سنان» بکسر سین - ابو جعفر زاهری از اولاد زاهر مولی عمرو بن حنیف خزاعی، وی دارای کتبی است و درباره او کلام بسیار است که آیا مورد اعتماد است یا نه و سخن درباره او در عنوان مخصوص به وی خواهد آمد، و در طریق مؤلف به او علی بن عباس رازی جرازینی است که او را رمی به غلو کرده اند و گویند جداً ضعیف است و روایاتش مورد اعتماد نیست، و دیگر قاسم بن ربیع صحاف که او نیز مانند راویش رمی بغلو و فساد مذهب شده است».

و آنچه در آن از عبیدالله بن علیّ حلّی آمده، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله، و حمیری هر دو از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علیّ حلّی، و ایضاً از پدرم و محمد بن الحسن و جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنهم - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عبیدالله بن علیّ حلّی.

توضیح: «عُبَیدالله بن علیّ بن ابی شعبه الحلّی و برادرش محمد بن علیّ حلّی گذشت که تيملي است به ولاء، و کنیه اش ابوعلی و اهل کوفه است و برای تجارت

وما كان فيه عن معاوية بن ميسرة، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن
 عبدالله بن جعفر الجعفي، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم، عن
 معاوية بن ميسرة بن شريح القاضي.
 وما كان فيه عن عبدالرحمن بن أبي نجران، فقد رويته عن محمد بن الحسن -
 رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن
 عبدالرحمن بن أبي نجران.

به حلب بسیار مسافرت می کرده اند از اینرو به حلبی معروف شده اند و در میان آل
 ابی شعبه که همگی از شیعیان بنام هستند عبیدالله برجسته تر و بزرگتر از نظر روایت و
 نقل نسبت بدیگران است و در هر کجای کتاب «فقیه» که گفته است حلبی از
 فلان و نامش را ذکر نکرده مراد همین عبیدالله حلبی است، وی دارای کتابی است
 که گویند آنرا به امام صادق علیه السلام عرضه داشت و امام علیه السلام آنرا نیکو
 شمرد و تصدیق فرمود، و در هنگام قراءت آن فرمود: «در موضوع فقه اهل جماعت و
 سنت آیا چنین کتابی دارند» و طریق اول مؤلف به او صحیح است، و اما طریق دوم
 حسین بن محمد بن عامر ظاهراً همان حسین بن محمد بن عمران اشعری است و در
 نسخه برداری اشتباه شده و اوست که از عمویش عبدالله بن عامر بسیار روایت دارد،
 پس بدین حساب طریق دوم نیز صحیح است چون این عمو و برادرزاده هر دو نزد
 علماء رجال ثقة هستند».

و آنچه در آن از معاوية بن ميسرة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رضي الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عيسى، از علی بن
 الحكم، از معاوية بن ميسرة بن شريح القاضي.

توضیح: «معاوية بن ميسرة از اصحاب امام صادق علیه السلام است و دارای
 کتابی است و ابن ابی عمیر آن کتاب را روایت می کند و وحید بهبانی گوید:
 «فضالة و عبدالله بن مغیره و عبدالله بن بکیر و بنزعلی و صفوان از وی روایت دارند و
 این دلیل وثاقت اوست»، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از عبدالرحمن بن ابی نجران آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى

وما كان فيه عن محمد بن حمران؛ وجميل بن ذرّاج، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي -
 رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن
 محمد بن حمران؛ وجميل بن ذرّاج.
 وما كان فيه عن عبد الله بن سنان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
 عبد الله بن جعفر الحميري، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن عبد الله بن-
 سنان، وهو الذي ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ يَزِيدُ عَلَيَّ السَّنَّ خَيْرًا.

از عبد الرحمن بن أبي نجران.

توضیح: «عبد الرحمن بن أبي نجران تمیمی از اصحاب حضرت رضا و امام جواد
 علیهما السلام است و ثقّه و مورد اعتماد است در آنچه روایت می کند، و کتابهای
 بسیاری دارد، و طریق مؤلف به او صحیح است.»
 و آنچه در آن از محمد بن حمران، و جمیل بن ذرّاج آمده است، پس روایت
 کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله، از يعقوب بن يزيد، از ابن-
 ابی عمیر از محمد بن حمران، و جمیل بن ذرّاج.
 توضیح: «محمد بن حمران و جمیل بن ذرّاج هر دو از ثقات اصحاب امام صادق
 علیه السلام اند و در تالیف یک کتاب با یکدیگر شریکند، و طریق مؤلف به این دو
 صحیح است، و نجاشی آن کتاب مشترک را بطریق از حسن بن علی و شاء روایت
 می کند، و گوید: جمیل با مُرَازِمِ بْنِ حُكَيْمٍ در کتاب دیگری مشترکند که آنرا بسندی
 از علی بن حدید از آن دو روایت می کند.»

و آنچه در آن از عبد الله بن سنان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رضي الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از
 عبد الله بن سنان، و او، آنکس است که وقتی نزد امام صادق علیه السلام یادش
 کردند فرمود: آری او هر چه عمرش طول بکشد خیر او افزون می گردد.

توضیح: «در یک روایت از امام صادق علیه السلام آمده که آنحضرت به عبد الله
 فرمود: «الزَّمُّ أَبَاكَ فَإِنَّهُ لَا يَزِدُّكَ عَلَى الْكِبَرِ إِلَّا خَيْرًا» و در روایت دیگر عمر بن یزید
 گوید نزد امام صادق علیه السلام صحبت از عبد الله بن سنان میان آمد حضرت
 فرمود: «أَنَّ يَزِيدَ عَلَيَّ كِبَرِ السَّنِّ خَيْرًا» و در کلام مؤلف ضمیر «آنه» امکان دارد به

و ما كان فيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، فقد رَوَّته عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ والجميري جميعاً، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي. و رَوَّته عن أبي؛ و محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنهما - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي.

پسر بازگردد و امکان دارد به پدر، باری عبدالله بن سنان بن ظریف مولی بنی هاشم یا مولی بنی العباس، وی خازن منصور دوانیقی و مهدی و هادی و رشید بوده است، و کوفی و صاحب چند کتاب است و او را ثقه دانند، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی آمده است، پس روایت نموده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنهما - از علی بن ابراهیم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی.

توضیح: «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی - بکسر باء - کوفی، و از خاصان امام ابوالحسن الرضا و فرزندش امام جواد ابو جعفر ثانی علیهما السلام است، تمامی علماء رجال در وثاقت و عدالت وی اتفاق دارند و او را از اصحاب اجماع شمرده اند. او دارای کتابی است به نام جامع بزنطی که نزد علما مشهور و معروف میباشد. و طریق اول مؤلف به او صحیح و طریق دوم حسن است. و در نسبت هر چند بزنطی را بفتح باء ثبت کرده اند ولی بنظر میرسد صحیح آن بکسر باء باشد چون در اصل منسوب به بیزنطیه که شهری باستانی در روم شرقی بوده، و استامبول امروزی بجای آن بنا شده است و این شهر را در آغاز یونانیان در سال ۶۵۸ قبل از میلاد بنا کرده بودند و در کنار بسفر که تنگه ای میان بحر احمر و مرمره است واقع شده، و در سال ۱۹۶ میلادی دولت روم بر آن مسلط شد، و قسطنطین اول آنجا را برای تأسیس قسطنطنیه انتخاب کرد و بعد به صورت پایتخت امپراتوری بیزانطی درآمد، و بنا بر گفته ابن ادریس در مستطرفات سرائر نسبت به ثبانی است که از بیزانطه به اطراف صادر میشده است، و

وما كان فيه عن أبي بصير، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير.

وما كان فيه عن عبيد الله الرافقي، فقد رَوَيْتُهُ عن جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه عبد الله بن عامر، عن أبي أحمد محمد بن زياد الأزدي، عن عبيد الله الرافقي.

لذا يكسرباء كه مخفف بيزانط است صواب مينمايد».

و آنچه در آن از ابوبصير آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - از عمويش محمد بن أبي القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن ابی عمير از علي بن أبي حمزه از ابوبصير.

توضیح: «مراد در اینجا ابوبصير مكفوف است كه نامش يحيى بن قاسم اسدى است و او را به مذهب وقف رمی کرده اند. و پاره ای پنداشته اند كه مراد ليث مرادى است و اين اشتباه محض است و او را ویش ابن مسكان است نه علي بن ابی حمزه كه خود عصاكش يحيى بن قاسم مكفوف است، و طريق مؤلف به او ضعيف است، و اگر چه ابن ابی عمير در سند قبل از اوست لكن چون مراسيل ابن ابی عمير را در حكم مسانيد می دانند و او را كسى ميدانند كه در مراسيل از غير ثقه روايت نمی كند، و لذا چون اینجا سند بدست داده است از آن حكم خارج می دانند و از اينروست كه علامه حلی (ره) در خلاصه الرجال طريق صدوق را بابی بصير تضعيف کرده است».

و آنچه در آن از عبیدالله رافقی آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - از حسين بن محمد بن عامر از عمويش عبد الله بن عامر از ابی احمد محمد بن زياد الأزدي از عبیدالله رافقی.

توضیح: «این نسبت به شهری است در کنار فرات كه آنرا در قدیم رافقه می گفته اند و بعد بنام رقه و اكنون معلوم نیست بدان نام باقی است یا نه، و عبیدالله شخصش مجهول است و در كتب رجال نامی از او به این عنوان نیست، ولی از طريق مؤلف به او پيدا است صاحب كتابی بوده است كه ابن ابی عمير كه محمد بن زياد

وما كان فيه عن سعدان بن مسلم واسمه عبد الرحمن بن مسلم، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف؛ و أحمد بن إسحاق بن سعيد جميعاً، عن سعدان بن مسلم.

وما كان فيه عن الرزيان بن الصلت، فقد رويته عن أبي ومحمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي ما جيلويه؛ والحسين بن إبراهيم - رضي الله عنهم - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الرزيان بن الصلت.

وما كان فيه عن الحسن بن الجهم، فقد رويته عن محمد بن علي ما جيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسن بن الجهم.

ازدی است از او روایت می‌کند، و طریق مؤلف به او بوجود جعفر بن محمد بن مسرور حسن است و چون او از مشایخ اجازه می‌باشد گفته اند حسنٌ كالصحيح است.»

و آنچه در آن از سعدان بن مسلم که نامش عبدالرحمن بن مسلم است آمده، پس روایت کرده‌ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، و احمد بن اسحاق بن سعد هر دو از سعدان بن مسلم.

توضیح: «عبدالرحمن بن مسلم که لقبش سعدان عامری است از اصحاب امام ششم و امام هفتم علیهما السلام است، و عمری طولانی کرده و دارای کتابی است که ثقات ما از او روایت کرده‌اند، و طریق مؤلف به او صحیح است، و اخبارش معتبر است زیرا که ثقات بر آن اعتماد کرده‌اند.»

و آنچه در آن از رزيان بن صلت آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل، و محمد بن علی ما جیلویه، و حسین بن ابراهیم - رضي الله عنهم - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از رزيان بن صلت.

توضیح: «رزيان - بفتح «راء» مهمله و تشدید «ياء» دو نقطه در زیر، و صلت - بفتح «صاد» بی نقطه و سکون «لام» اهل بغداد است و از اشعریین قم میباشد، و گفته‌اند اصلاً خراسانی است، و کنیه اش ابوعلی است و از حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام روایت می‌کند، وثقه و صدوق میباشد، دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از حسن بن جهم آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از محمد بن -

وما كان فيه عن عبد الرحيم القصير فقد رَوَّته عن جعفر بن علي بن الحسن بن -
 علي بن عبدالله بن المغيرة الكوفي، عن جدّه الحسن بن علي، عن العباس بن عامر
 القصباني، عن عبد الرحيم القصير الأسدي، وقيل له: الأسدي لأنه مولى بني أسد.
 وما كان فيه عن الحسين بن أبي العلاء، فقد رَوَّته عن أبي - رضي الله عنه -
 عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن موسى بن سعدان، عن
 عبدالله بن أبي القاسم، عن الحسين بن أبي العلاء الخفاف مولى بني أسد.

علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن جهم.
 توضیح: «حسن بن جهم بن بکیر بن ائین از اصحاب حضرت کاظم و امام رضا
 علیهما السلام است، او راقه داند و گویند دارای کتابی بوده است، و طریق مؤلف
 به او حسن است».

و آنچه در آن از عبدالرحیم قصیر اسدی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره کوفی از جدش حسن بن علی از
 عباس بن عامر قصبانی، از عبدالرحیم قصیر اسدی، و او را از آنجهت اسدی گویند که
 از وابستگان بنی اسد است.
 توضیح: «عبدالرحیم بن روح - ففتح راء - از اصحاب امام صادق و پدرش
 حضرت باقر علیهما السلام بوده است، وی را ممدوح میدانند ولی توثیق نشده است، و
 طریق مؤلف به او، بوجود جعفر بن علی مغیری مجهول است».

و آنچه در آن از حسین بن ابی العلاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از
 موسی بن سعدان از عبدالله بن [ابی] القاسم از حسین بن ابی العلاء خفاف اسدی به
 ولاء.

توضیح: «ابوعلی حسین بن ابی العلاء خفاف أعور کوفی عامری به ولاء او و
 برادرانش علی و عبدالحمید همگی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام
 می باشند و حسین بن ابی العلاء از دیگران موقعیت بهتری را دارا می باشد. چون
 نجاشی، حسین را از دیگر برادرانش اوجه می دانسته، و عبدالحمید راقه می داند.
 پس توثیق حسین از آن فهمیده می شود. باری وی دارای کتابهایی است، و طریق

وما كان فيه عن محمد بن الحسن الصفار - رحمه الله - ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن -
الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار .
وما كان فيه عن علي بن بلال فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه -
رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن علي بن بلال .
وما كان فيه عن يحيى بن عباد المكي ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن -
التوكل - رضي الله عنه - عن محمد بن أبي عبدالله الأسدي الكوفي ، عن موسى بن -
عمران النخعي ، عن عمه الحسين بن يزيد ، عن يحيى بن عباد المكي .

مؤلف به وی بوجود موسی بن سعدان ضعیف است، و نیز معلوم ما نیست مراد از
عبدالله بن قاسم کیست چون مهمل یا میان چهار تن مشترک است».
و آنچه در آن از محمد بن حسن صفار - رحمه الله - آمده است، پس روایت کرده ام
آنها از محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضي الله عنه - از محمد بن حسن - صفار -
توضیح: «محمد بن حسن بن فروخ صفار أبو جعفر أعرج قمي، یکی از بزرگان
مشایخ قم و دارای منزلتی عظیم است و در نقل بسیار دقیق بود، و در سنه ۲۹۰ در قم از
دنیا رفت، و طریق مؤلف به او صحیح است، و ابن الولید و صفار هر دو از
بزرگانند».

و آنچه در آن از علی بن بلال آمده است، پس روایت کرده ام آنها از محمد بن علی
ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش علی بن بلال .
توضیح: «علی بن بلال بغدادی، از اصحاب امام جواد و حضرت هادی
علیهما السلام است، و دارای کتاب وثقه میباشد، و طریق مؤلف به او حسن است» .
و آنچه در آن از یحیی بن عباد مکی نقل شده است. پس روایت کرده ام آنها از
محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از محمد بن ابی عبدالله الأسدی الكوفي، از
موسی بن عمران النخعی، از عمویش حسین بن یزید، از یحیی بن عباد مکی .
توضیح: «یحیی بن عباد - یا عبادة - المکی، وی را از اصحاب امام صادق
علیه السلام شمرده اند ولی مجهول الحال است، و او روایاتی در احکام اموات دارد که
در مجلد اول برقم ۴۰۵ گذشت، و در طریق مؤلف به او حسین بن یزید توفلی است و
او را تضعیف و رمی بغلو در آخر عمر، کرده اند و نجاشی گوید: ما دلیلی در روایاتش

وما كان فيه عن أبي الثمير مؤلى الحارث بن المغيرة النَّصْرِيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن حمزة بن محمد العلويّ - رضي الله عنه - عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن سينان، عن أبي الثمير.

وما كان فيه عن منصور بن حازم، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ ماجيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن عبد الحميد، عن سيف بن عميرة، عن منصور بن حازم الأسديّ الكوفيّ.

وما كان فيه عن المفضل بن عمر، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رحمه الله - عن الحسن بن مثنى الدقاق، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمد بن سينان، عن المفضل بن عمر الجعفيّ وهو مؤلى.

بر اینکه او در آخر عمر عالی شده است ندیده ایم».

و آنچه در آن از ابی الثمیر مؤلی حارث بن مغیره نصری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حمزه بن محمد علوی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم، از پدرش از محمد بن سینان از ابی الثمیر.

توضیح: «ابو الثمیر نامش معلوم نیست و حالش نیز مجهول است، و طریق مؤلف به او به خاطر محمد بن سینان ضعیف بنا بر مشهور است».

و آنچه در آن از منصور بن حازم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن عبد الحمید از سیف بن عمیره از منصور بن حازم اسدی کوفی.

توضیح: «منصور بن حازم کوفی وثقه است، و کنیه اش ابویوب، و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. دارای کتابهایی است که از جمله آنها، کتاب اصول الشرایع و کتاب حجّ است و طریق مؤلف به او صحیح است بنا بر آنچه در خلاصه الرجال علامه حلی - رحمه الله - است».

و آنچه در آن از مفضل بن عمر آمده است، پس روایت نموده ام آنرا از محمد بن حسن - رحمه الله - از حسن بن مثنی دقاق از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از محمد بن سینان از مفضل بن عمر جعفی کوفی و او مؤلی بود.

توضیح: «مفضل بن عمر ابو عبدالله جعفی مورد اختلاف است پاره ای چون مفید و

و ما كان فيه عن أبي مَرْثَمَ الأنصاريّ، فقد روِيته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن أبي مَرْثَمَ.

شیخ طوسی از محرمان اسرار و خواصّ امام صادق علیه السلام دانند، و پاره ای چون نجاشی و علامه حلی او را فاسد المذهب و مضطرب الروایة و بی اهمیت و بی اعتبار شمرده اند و پاره ای گفته اند: وی خطابی و از پیروان محمد بن مقلاص غالی است که ادّعاء ربوبیت و الهیت برای امام صادق علیه السلام - العیاذ بالله - و بعداً برای خود کرده، نجاشی و علامه گویند: وی از اصحاب امام هفتم است و جعفر بن محمد علیها السلام را درک کرده است. و میتوان گفت: نظر هر دو گروه هم مادحین و هم ذم کنندگان به دو اعتبار صحیح می باشد، وی در ابتداء از هواداران غلات بوده و سپس مستبصر شده، و یا بعکس در آغاز از خواصّ و محرمان اسرار امام بوده، و بعد بگروه ضالّه پیوسته است، در هر حال چون امرش درست معلوم نیست و دارای چندین کتاب روایی است لذا نجاشی گوید: «لَا يَجُوزُ أَنْ يُكْتَبَ حَدِيثُهُ» جایز نیست احادیثش را نوشت.

مرکز تحقیق کامپیوتر علوم اسلامی

ولی کتاب توحید مفضل منسوب به وی هر چند مطالبش گیر و اشکالی ندارد، لکن علماء و رجال چنین کتابی را برای او ذکر نکرده اند، و بنظر میرسد این کتاب مشهور از پرداخته های اسماعیلیان باشد که بوی نسبت داده اند، چنانکه نجاشی گفته است: «قَدْ زِيدَ عَلَيْهِ شَيْءٌ كَثِيرٌ وَ حَمَلَ الْغُلَاةُ فِي حَدِيثِهِ حَمَلًا عَظِيمًا» باری طریق مؤلف - رحمه الله - بوجود محمد بن سینان ضعیف است». و آنچه در آن از ابومریم انصاری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان از ابومریم.

توضیح: «ابومریم کنیه عبدالغفار بن قاسم کوفی است. وی ثقه و از اصحاب امام سجاد و حضرت باقر و امام صادق علیهم السلام است و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او بوجود ابان بن عثمان چون ناووسی مذهب است مورد اختلافست، و علامه حلی آنرا صحیح میداند».

وما كان فيه عن أبان بن تغلب، فقد روته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب، عن أبي - علي صاحب الكلل، عن أبان بن تغلب، ويكنى أبا سعيد وهو كِنْدِيُّ كوفِيّ و تُوفِّي في أيام الصادق عليه السلام فذِكرُهُ جَمِيلٌ عِنْدَهُ فَقَالَ: «رحمة الله أما والله لقد أوجع قلبي موت أبان»، وقال عليه السلام لأبان بن عثمان: «إن أبان بن تغلب قد روى عني رواية كثيرة فما رواه لك عني فاروه عني». ولقد لقي الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما.

وما كان فيه عن الفضل بن عبد الملك، فقد روته عن أبي - رضي الله عنه -

عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن

و آنچه در آن از ابان بن تغلب که کنیه اش ابوسعید است نقل شده، پس آنرا روایت کرده ام از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از صفوان بن يحيى از ابی ایوب از ابی علی صاحب کلل از ابان بن تغلب، و او کندی و از اهل کوفه است، و در ایام امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است، و جمیل بن دراج در نزد امام صادق علیه السلام نام او را برد و آنحضرت گفت: خدایش رحمت کند آری بخدا سوگند مرگ او دلم را بدرد آورد. و نیز به ابان بن عثمان فرمود: براستی که ابان بن تغلب از من روایات بسیاری نقل کرده است، پس تو هر روایتی را که او برای تو نقل کرده است آنرا از من روایت کن. و او حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام را دیدار کرده و از آن دو امام روایت می کند.

توضیح: «ابان بن تغلب ثقه و از بزرگان است، و در فقه و حدیث و قراءت و ادب و لغت وارد و استاد است، و دارای کتابهایی است که از جمله آنها غریب القرآن (یعنی تفسیر لغات مشکل قرآن) و کتاب فضائل است، و قراءت معروفی دارد در نزد قراء مشهور و طریق مؤلف باوبه ابوعلی صاحب کلل که مجهول الحال است، ضعیف است، ولی طریق او بصفوان صحیح است، و چون صفوان از اصحاب اجماع است میتوان این طریق را باین جهت تصحیح نمود».

و آنچه در آن از فضل بن عبد الملك آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر

حماد بن عثمان، عن الفضل بن عبد الملك المعروف بأبي العباس البقباق الكوفي.
 وما كان فيه عن الحسن بن زياد، فقد رويته عن محمد بن موسى بن-
 المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله
 البرقي عن أبيه، عن يونس بن عبد الرحمن، عن الحسن بن زياد الصيقل، وهو كوفي
 مولى وكنيته أبو الوليد.
 وما كان فيه عن الفضيل بن عثمان الأعور، فقد رويته عن محمد بن الحسن بن-
 أحمد بن الوليد - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى بن-
 عبيد، عن صفوان بن يحيى، عن فضيل بن عثمان الأعور المرادي الكوفي.

ابن بشیر از حماد بن عثمان از فضل بن عبد الملك ابو العباس بقباک کوفی.
 توضیح: «فضل بن عبد الملك ابو العباس مولی است (عرب صمیم نیست) در کوفه
 می زیسته و او را ثقه و عین گفته اند یعنی چهره درخشان و ممتاز و صد در صد مورد
 اطمینان، او دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».
 و آنچه در آن از حسن بن زیاد آمده است، پس آن را روایت کرده ام از محمد بن-
 موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از پدرش از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن-
 ابی عبد الله برقی از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از حسن بن زیاد الصيقل ابو ولید
 کوفی که عرب صمیم نیست و مولی است.
 توضیح: «حسن بن زیاد صيقل مجهول الحال است، و علی بن حسین سعد آبادی
 در طریق ممدوح است، لکن او را توثیق صریح نکرده اند».
 و آنچه در آن از فضیل بن عثمان اعور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن-
 عیسی بن عبید از صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان اعور مرادی کوفی.
 توضیح: «فضیل بن عثمان - که گاهی او را «فضل» گویند، خواهرزاده علی
 ابن میمون است؛ کنیه اش ابو محمد صیرفی است و درباره اش «ثِقَّةٌ ثِقَّةٌ» گفته اند
 (یعنی مورد اطمینان و بدون هیچ عیب) وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او
 نزد علامه حلی صحیح است، و نزد غیر او قوی برای وجود محمد بن عیسی در سند که
 پس از این سخن راجع به او خواهد آمد».

وما كان فيه عن صفوان بن مهران الجمال، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي
 ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد،
 عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن صفوان بن مهران الجمال. ورويته عن أبي - رضي الله
 عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن موسى بن عمير، عن
 عبد الله بن محمد الحجاج، عن صفوان بن مهران الجمال.

و آنچه در آن از صفوان بن مهران جمال آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن
 محمد بن خالد از پدرش از ابن ابی عمیر از صفوان بن مهران جمال، و نیز روایت
 کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن احمد بن
 یحیی از موسی بن عمر از عبدالله بن محمد حجاج از صفوان بن مهران جمال.

توضیح: «صفوان بن مهران از اهل کوفه و از وابستگان بنوکاهل است، و وی
 همان کسی است که گفته اند: موسی بن جعفر علیهما السلام به او گفت: ای صفوان
 همه چیزت نیکو و زیباست جز یک کار، گوید: عرض کردم آن کدام است؟ فرمود: شتر
 کرایه دادن تو است به این مرد (یعنی هارون الرشید) گوید: گفتم بخدا سوگند من
 برای کار فاسد و شرارت و تباهی و سرکشی و یا هو و لعب باو کرایه نداده ام بلکه
 برای سفر حج بوده، و کار آن را خود نیز انجام نمی دهم بلکه غلامان خود را بر آن
 گماشته ام، فرمود: ای صفوان آیا کرایه خود را از ایشان طلبکاری؟ عرض کردم آری،
 فرمود: آیا دوست داری که باقی و روی کار باشند تا کرایه تورا پردازند؟ گفتم:
 آری، آنحضرت علیه السلام فرمود: هر کس بقای اینان را بخواهد او از ایشان است و
 هر کس از آنان باشد به دوزخ خواهد رفت، گوید: رفتم و تمام شتران خود را فروختم
 و این خبر به هارون رسید و مرا بخواست و گفت: بمن گفته اند تو شترانت را
 بفروخته ای؟ گفتم: صحیح است، پرسید: برای چه؟ گفتم: من پیر شده ام، و
 کارگران درست وظائف خود را انجام نمی دهند، گفت: هیئات اینطور نیست من
 میدانم چه کسی تورا بدین کار واداشت، آری موسی بن جعفر بتو چنین کاری را
 اشاره کرده است، گفتم: مرا با موسی بن جعفر چکار، هارون گفت: این کلام را
 بگذار، اگر رفتار نیکویت با ما نبود بخدا سوگند ترا میکشتم. باری وی دارای کتاب

وما كان فيه عن يحيى بن عبدالله، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن الحسين القَطَّان، عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم، عن عبد الرحمن بن جعفر الحريري عن يحيى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام.

وما كان فيه عن هشام بن الحكم، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبدالله؛ والجميري جميعاً، عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم؛ ومحمد بن أبي عمير جميعاً عن هشام بن الحكم، وكنيته أبو محمد، مولى بني شيبان، بتابع الكرابيس، تحوّل من بغداد إلى الكوفة.

است، و علامه حلی طریق مؤلف را - که ظاهراً باعتبار طریق اول است - صحیح دانسته، طریق دوم به وجود موسی بن عمر بن یزید صیقل در آن حسن می باشد.

و آنچه در آن از یحیی بن عبدالله هاشمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن حسین قَطَّان از احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) همدانی مولى بنی هاشم از عبد الرحمن بن جعفر حریری از یحیی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

توضیح: «نامی از یحیی بن عبدالله در کتب رجالیه دیده نشد، بلکه در کتب انساب پاره ای گفته اند عبدالله بن محمد علوی نسلی باقی نگذاشت، ولی به احتمال قوی میتوان گفت: که در اصل «عیسی بن عبدالله» بوده ولی بواسطه مشابهت خط به «یحیی بن عبدالله» تصحیف شده است، و اگر چه مؤلف در جای دیگر «علی بن عبدالله» را عنوان کرده و طریق خود را که همه از شیعه هستند به او ذکر کرده لکن در آنجا عیسی بن عبدالله بن علی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، و شاید این شخص دیگری باشد، و طریق مؤلف به وی مجهول است زیرا از احمد بن حسین قَطَّان که عامی است و نیز از عبد الرحمن بن جعفر ذکری در کتب رجالیه عامه و خاصه دیده نشده است».

و آنچه در آن از هشام بن حکم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبدالله، و حمیری هر دو از احمد بن محمد ابن عیسی از علی بن حکم، و محمد بن ابی عمیر هر دو از هشام بن حکم، و کنیه او ابو محمد است و از وابستگان بنی شیبان، و کارش خرید و فروش کرباس میبوده، و

وما كان فيه عن جرّاح المدائني، فقد روّيته عن أبي رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن الثّوريين - سويد، عن القاسم بن سليمان، عن جرّاح المدائني.

وما كان فيه عن حفص بن البختري، فقد روّيته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبدالله؛ وعبدالله بن جعفر الجعفي جميعاً، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن حفص بن البختري الكوفي.

وما كان فيه عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي فقد روّيته عن أبي؛ ومحمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنهما - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن -

در آخر عمر از بغداد بکوفه رفته است.

توضیح: «هشام بن حکم شخصیت معروفی از بزرگان اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و از ارباب اصول وثقه است، و طریق مؤلف به وی در غایت صحت است».

و آنچه در آن از جرّاح مدائنی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از نصر بن سويد از قاسم بن سلیمان از جرّاح مدائنی.

توضیح: «جرّاح مدائنی از اصحاب امام صادق و امام باقر علیهما السلام است صریحاً توثیق نشده است لکن دارای کتاب است، و قاسم بن سلیمان که نامش در طریق مؤلف آمده است مهمل است یعنی ذکری از وی در کتب رجال قدما نیست».

و آنچه در آن از حفص بن البختري آمده است، پس روایت کردم آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر حمیری هر دو از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از حفص بن البختري.

توضیح: «حفص بن البختري از اهل کوفه است ولی به بغداد رفته و در آنجا اقامت گزیده، نجاشی و دیگران او را توثیق کرده اند، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از احمد بن ابی عبدالله برقی نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنهما - از علی بن حسین سعدآبادی از

أبي عبد الله البرقي.

وما كان فيه عن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فقد روئته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أبي الجوزاء المنبهي بن عبد الله، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام.

وما كان فيه عن أسماء بنت عميس في خبر رد الشمس على أمير المؤمنين عليه السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله، فقد روئته عن أحمد بن الحسن

أحمد بن أبي عبد الله برقي.

توضیح: «أحمد بن أبي عبد الله (محمد) بن خالد برقي صاحب کتاب معروف به «محاسن» است اورا ثقه دانند ولی گویند از ضعف بسیار روایت می کند و بر روایات مرسل اعتماد مینماید، ترجمه حالش بقلم استاد ما مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی در مقدمه کتاب شریف محاسن ذکر شده است، و اما طریق مؤلف به وی در اینجا قوی است لکن مؤلف بار دیگر اورا عنوان می کند و در آنجا بدو طریق اشاره می نماید یکی همین طریق و دیگر از پدرش از محمد بن حسن از سعد بن عبد الله که البته این طریق صحیح است و خواهد آمد».

و آنچه در آن زید بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام آمده است پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از ابی الجوزاء منبه بن عبد الله از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از زید بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب عليهم السلام.

توضیح: «زید بن علی بن الحسين عليهم السلام کنیه اش ابو حسین است و مردی است بسیار جلیل و متقی و فقیه، وی در زمان هشام بن عبد الملك بن مروان برای جلوگیری از فحشاء و ظلم قیام کرد و با جماعتی در کوفه کشته شد. و در طریق حسین ابن علوان عامی مذهب است و توثیق نشده، و عمرو بن خالد بتری مذهب است ولی توثیق شده است، و زید صاحب کتاب است، و علماء ما طریق را بسبب حسین بن علوان و عمرو تضعیف کرده اند».

و آنچه در آن از اسماء بنت عميس در خبر رد شمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام

الْقَطَّانُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُ بْنُ خَالِدٍ الْمَخْزُومِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُبَيْتَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ مُهَاجِرٍ، عَنْ أُمِّ جَعْفَرٍ وَأُمِّ مُحَمَّدِ ابْنَتَيْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَسْمَاءِ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَهِيَ جَدَّتُهُمَا، وَرَوَيْتُهُ عَنْ أَحَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُوسَى النَّخَّاسُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَسْمَاءِ بِنْتِ عُمَيْسٍ.

وما كان فيه عن جُوَيْرِيَةَ بْنِ مُشَيْرٍ فِي رَدِّ الشَّمْسِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي؛ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ -

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن حسن قطان که گوید حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن صالح که گفت: حدیث کرد ما را عمر بن خالد مخزومی که گفت حدیث کرد ما را ابونباته از محمد بن موسی از عماره بن مهاجر، از ام جعفر و ام محمد دختران محمد بن جعفر از اسماء بنت عمیس و او جدّه و مادر بزرگ آندو بود، و نیز روایت کرده ام آنرا از احمد بن محمد بن اسحاق که گفت: حدیث کرد مرا حسین بن موسی النخاس که گفت: حدیث کرد ما را عثمان بن ابی شیبّه که گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن موسی از ابراهیم بن الحسن از فاطمه بنت الحسین از اسماء بنت عمیس.

توضیح: «رجال طریق در هر دو سند از روایت عامه اند، و ظاهراً مؤلف برای احتجاج از طریق آنان در این کتاب آورده و در کتاب علل الشرایع طریقتش با این دو طریق مغایر است، و اسماء بنت عمیس ختیمی زوجه جعفر بن ابی طالب بوده و به همراه وی بحبشه مهاجرت کرده است و پس از مرگ و شهادت جعفر بزوجهیت ابوبکر در آمد و پس از وی زوجه امیرالمؤمنین علیه السلام گشت، وی دارای کتاب نیست تا اینکه بگوئیم صدوق - رحمه الله - طریق خود را به کتاب او گفته است بلکه طریق خود را در روایت ردّ شمس در اینجا ذکر نموده است».

و آنچه در آن از جُوَيْرِيَةَ بْنِ مُشَيْرٍ در ردّ شمس برای امیرمؤمنان علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و

سعید، عن أحمد بن عبد الله القروبي، عن الحسين بن المختار القلابسي، عن أبي بصير، عن عبد الواحد بن المختار الأنصاري، عن أمّ المقدام الثقفي، عن جويرية بن مُسهر، وما كان فيه من حديث سليمان بن داود عليه السلام في معنى قول الله عز وجل «فَطْفِقْ مَشْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ»، فقد روّته عن علي بن أحمد بن موسى - رضي الله عنه - عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد التوفلي، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمد عليها السلام.

وما كان فيه عن سليمان بن خالد البجلي، فقد روّته عن أبي - رضي الله

محمد بن حسن - رضي الله عنها - که گفتند: حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از احمد بن عبدالله قروی از حسین بن مختار قلابسی از ابوبصیر از عبدالواحد بن مختار انصاری از امّ مقدام ثقفی از جویریه بن- مُسهر.

توضیح: «جویریه بن مُسهر از تابعین است و کوفی است، و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگهایش بوده و در طریق مؤلف به او مجاہلی است، لکن خبرش مشهور است».

و آنچه در آن از حدیث سلیمان بن داود علیهما السلام در معنی قول خداوند عزوجل «فَطْفِقْ مَشْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» (پس شروع کرد به کشیدن دست بر ساقهای اسبان و گردن و یالشان) پس روایت کرده ام آنرا از علی بن احمد بن موسی - رضي الله عنه - از محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید توفلی از علی بن سالم از پدرش از امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام

توضیح: «علی بن سالم کوفی ظاهراً همان علی بن ابی حمزة بطائنی کوفی است که او را تضعیف کرده اند از سران فرقه واقفیّه است، و موسی بن عمران نخعی مجهول الحال یا مهمل است».

و آنچه در آن از سلیمان بن خالد بجلی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر از

عنه - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم عن سليمان بن خالد البجلي الأقطع الكوفي و كان خرج مع زيد بن علي عليه السلام فأقلت.

وما كان فيه عن معمر بن يحيى، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن حماد بن عثمان، عن معمر بن يحيى.

وما كان فيه عن عائذ الأحمسي، فقد رويته عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ و الحميري جميعاً، عن أحمد بن -

هشام بن سالم از سليمان بن خالد بجلی که بعض انگشتانش را بریدند، و با زيد بن علی علیه السلام خروج کرد و خلاصی یافت.

توضیح: «سليمان بن خالد که کنیه اش ابوربيع هلالی است، او تنها کسی است از اصحاب امام باقر علیه السلام که با زيد بن علی بن الحسين خروج کرد و بهمین جهت يوسف بن عمر حاکم خود انگشت او را قطع کرد، و در کتاب سعد آمده که سليمان در اواخر عمر از این کار پشیمان شد و بازگشت و امام صادق علیه السلام در مرگ او ناله کرد، و برای فرزندانش دعا نمود و اصحابش را بتوجه به ایشان سفارش فرمود، وی ثقة و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است به جهت ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از معمر بن یحیی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید، از فضالة از حماد بن عثمان از معمر بن یحیی.

توضیح: «معمر بن یحیی - با تشدید عین و تخفیف آن - عجلی کوفی ثقة است، و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است، عامه او را بعنوان معمر بن - سام بن یحیی عنوان کرده اند».

و آنچه در آن از عائذ احمسی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد ابن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از جمیل از عائذ بن حبیب احمسی.

محمد بن عیسیٰ، عن الحسن بن سعید، عن فضالة بن أيوب، عن جميل، عن عائذ بن حبيب الأحمسي.

وما كان فيه عن مسعدة بن صدقة، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة الربيعي.

وما كان فيه عن معاوية بن وهب، فقد رويته عن محمد بن علي

ماجيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن أبي القاسم معاوية بن وهب البجلي الكوفي.

وما كان فيه عن مالك الجهني، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن

توضیح: «عائذ بن حبيب أحمسي در کوفه فروشنده لباسهای هراتی بوده لذا او را «بیاع الهروي» گویند، شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است و عامه او را صدوق دانند و گویند: او را بتشیع نسبت داده اند؛ و با احتمال بسیار ضعیف عائذ احمسی غیر از عائذ بیاع هروی است و در این صورت وی مجهول الحال و الهویه است. و طریق مؤلف باو صحیح است، چون جميل در طریق او است و او از اصحاب اجماع است و روایات او در این کتاب قابل اعتماد است.»
و آنچه را که در آن از مسعدة بن صدقة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقة الربيعي.

توضیح: «مسعدة بن صدقة مردی است عامی یا بتبری مذهب و توثیق هم نشده است، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه را که در آن از معاوية بن وهب آمده است پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار، عن احمد بن محمد ابن عيسى، از حسن بن محبوب، عن أبي القاسم معاوية بن وهب بجلي كوفي.

توضیح: «معاوية بن وهب عرب خالص است و ثقه و نیکو روش، و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام، و دارای کتاب است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از مالك جهني آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي

علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر الکتفانی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن ابی المقدام، عن ابی محمد مالک بن اعین الجهنی، و هو عربی کوفی، و لیس هومین آل سنن.

و ما کان فیہ عن عبید بن زرارة، فقد روته عن ابی - رضی الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب، عن الحکم بن مسکین الثقفی، عن عبید بن زرارة بن اعین، و کان أخو.

و ما کان فیہ عن الفضیل بن یسار، فقد روته عن محمد بن موسی بن - المتوکل - رضی الله عنه - عن علی بن الحسین السعد آبادی، عن احمد بن ابی عبدالله البرقی، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن عمر بن اذینة، عن الفضیل بن یسار و هو

الله عنه - از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کتفانی، از احمد بن محمد بن - عیسی از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از ابی محمد مالک بن اعین جهنی، وی عرب اصیل است و از آل اعین بن سنن نیست.

توضیح: «مالک بن اعین جهنی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است از تیره ای از قبیله ای که از بنی قضاعه است می باشد و عرب صمیم و خالص است و قبیله جهینه بکوفه و بصره آمدند و در آنجا ساکن شدند. و طریق صدوق به او متضمن علی بن موسی و عمرو بن ثابت بن ابی المقدام است و یکی از آنها توثیق نشده و دیگری، عنوان نگشته مگر جزء مشایخ کلینی که یکی از افراد «عده» اوست و لذا طریق حسن است».

و آنچه در آن از عبید بن زرارة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله. از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن - مسکین ثقفی از عبید بن زرارة بن اعین، و او لوچ چشم و دو بین می بوده است.

توضیح: «عبید بن زرارة ثقه و مورد اعتماد است و دارای کتابی است، و حکم ابن مسکین توثیق نشده، و طریق مؤلف به او بدین جهت صحیح نیست».

آنچه در آن از فضیل بن یسار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین بن سعد آبادی از احمد بن ابی - عبدالله برقی از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینة از فضیل بن یسار، او اهل کوفه

کوفی موی لبی نهد، انْتَقَلَ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ، وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا رَأَاهُ قَالَ: «بَشِّرِ الْمُحْبَبِينَ» وَ ذَكَرَ رَبِيعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ غَاسِلِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَأُغَسِّلُ الْفُضَيْلَ وَإِنَّ يَدَهُ لَتَسْبِقُنِي إِلَى عَوْرَتِهِ، قَالَ: فَخَبَّرْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ الْفُضَيْلَ بْنَ يَسَارٍ هُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.

وَمَا كَانَ فِيهِ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ وَ هُوَ كُوفِيٌّ يَكْتُمُ أَبَا الْجَهْمِ مِنْ مَوَالِي بَنِي شَيْبَانَ، وَ لَمَّا بَلَغَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَ رَسُولِهِ وَ بَيْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا».

و از وابستگیان بنی نهد بوده است و ببصره انتقال یافته، و امام باقر علیه السلام هنگامیکه با او ملاقات کرده فرموده: «بَشِّرِ الْمُحْبَبِينَ» (مژده باد خاشعان را به سعادت جاوید) و ربیع بن عبد الله گوید: شخصی که جنازه فضیل را غسل میداده بمن گفت: من فضیل را غسل می دادم و هنگام شستن دست او بسوی ستر عورتش از من پیشی میگرفت، ربیع گوید: من این مطلب را به امام صادق علیه السلام خبر دادم، فرمود: خدا رحمت کند فضیل بن یسار را او از ما اهل بیت میبود.

توضیح: «علماء رجال گویند: فضیل بن یسار عرب خالص و بصری بود، و دارای کتاب وثقه، و در طریق مؤلف به او علی بن حسین سعدآبادی مورد اختلاف است و بیشتر او را معتبر می دانند».

و آنچه در آن از بُکیر بن اعین آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از بکیر بن اعین، و او کوفی است و کنیه اش ابوجهم و از وابستگیان بنی شیبان، و هنگامیکه خبر مرگ او به امام صادق علیه السلام رسید فرمود: «آری بخدا سوگند خداوند او را در کنار رسولش و امیر مؤمنان صلوات الله علیها منزل داد».

توضیح: «بکیر برادر زرارة بن اعین است و یکی از پسران ششگانه او جهم بن بکیر است و اولاد جهم همگی از بزرگان محدثین شیعه امامیه هستند و دارای کتاب، وثقه و از جمله آنها حسن بن جهم جد ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن -

وما كان فيه عن محمد بن يحيى الخثعمي، فقد رَوَّته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن زكريا المؤمن، عن محمد بن يحيى الخثعمي.

وما كان فيه عن بكر بن محمد الأزدي، فقد رَوَّته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف؛ و أحمد بن إسحاق بن سعيد؛ وإبراهيم بن هاشم، عن بكر بن محمد الأزدي.

جهم زراری است، و گویند سلیمان اول کسی است از آل زرارہ کہ منسوب بزرارہ گشت و حضرت ہادی علیہ السلام اورا زراری لقب داد، و پیش از آن ایشان را بکیریون می نامیدند و در بیرون شهر دامغان بقعہ ای است و گویند مزار بکیر بن اعین است و الله اعلم. و طریق مؤلف بہ بکیر حسن است بوجود ابراهیم بن ہاشم». و آنچه در آن از محمد بن یحیی خثعمی آمده است، پس روایت کردہ ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عيسى از زكريا المؤمن از محمد بن يحيى الخثعمي.

توضیح: «خثعمی بہ نجاء مفتوحہ و ثناء ساکنہ بر وزن کفعمی است، وی از اهل کوفہ میباشد و از ثقات اصحاب امام صادق علیہ السلام است. دارای کتابی است، و در طریق مؤلف بہ او زکریا بن محمد ابو عبد الله المؤمن ضعیف است زیرا وی واقفی مذهب است و توثیق نشده است».

و آنچه در آن از بکر بن محمد ازدی آمده است، پس روایت کردہ ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف و احمد بن اسحاق بن سعد و ابراهیم بن ہاشم از بکر بن محمد ازدی.

توضیح: «بکر بن محمد بن عبدالرحمن بن نعيم ازدی غامدی وی عرب و از اهل کوفہ و ثقہ است، از آل نعيم بن غامد جماعتی از اعیان شیعة امامیہ می باشند مانند شدید بن محمد بن عبدالرحمن ازدی و برادرش عبدالسلام ازدی و موسی بن عبدالسلام و غنیمہ عتہ بکر کہ ہمگی از اصحاب ائمة اطہارند و از امام صادق و امام کاظم و حضرت رضا علیہم السلام روایت می کنند. باری طریق مؤلف بہ بکر در غایت صحت است و گفته اند بکر از عمری طولانی برخوردار بود، و دارای کتاب است».

و ما كان فيه عن إسماعيل بن رباح، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ ماجيلويه - رضي الله عنه - عن أبيه عن أحمد بن أبي عبد الله البرقيّ، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن إسماعيل بن رباح الكوفيّ.

و ما كان فيه عن أبي عبد الله الفراء، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي عبد الله الفراء.

و ما كان فيه عن الحسين بن المختار، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله؛ والجميريّ؛ ومحمد بن يحيى العطار؛ وأحمد بن إدريس جميعاً، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار

و آنچه در آن از اسماعیل بن رباح نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علیّ ماجیلویه - رضی الله عنه - از پدرش از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از اسماعیل بن رباح کوفی.

توضیح: «اسماعیل بن رباح کوفی از اصحاب امام صادق علیه السلام است، ولی حالش مجهول است و چون ابن ابی عمیر که در طریق روایاتش واقع شده، و او از اصحاب اجماع است روایاتش را صحیح میدانند و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابو عبد الله فراء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابی - عبد الله فراء.

توضیح: «ظاهراً وی سلیم فراء باشد که کوفی است و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام میباشد و ثقه است و دارای کتاب است که جماعتی از وی روایت می کنند از جمله آنان ابن ابی عمیر است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از حسین بن مختار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، و حمیری، و محمد بن یحیی العطار، و احمد بن ادريس همگی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حماد بن عیسی از حسین بن مختار قلابی، و أيضاً از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از

الْقَلَانِسِيِّ . وَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ -
الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ
الْقَلَانِسِيِّ .

وَمَا كَانَ فِيهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ -
إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى،
عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنِ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ .

حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار قلانسی .

توضیح: «حسین بن مختار از اهل کوفه و واقفی مذهب است که توثیق نشده است، و دارای کتابی میباشد، و پاره‌ای از ابن فضال نقل کرده‌اند که وی گفته است: حسین بن مختار ثقه است، و نیز شیخ مفید در ارشاد او را از خاصان امام هفتم علیه السلام شمرده و از جمله ثقات و اهل ورع و علم و فقه دانسته است، و طریق مؤلف به او اولی صحیح و دومی که حسین بن حسن بن ابان در آن است بواسطه عدم توثیق او صریحاً، حسن است.»

و آنچه در آن از عمر بن حنظله آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از حسین بن -
احمد بن ادريس - رضي الله عنه - از پدرش از محمد بن احمد بن يحيى از محمد بن -
عيسى از صفوان بن يحيى از داود بن حصين از عمر بن حنظله .

توضیح: «ابوالصخر عمر بن حنظله عجلى كوفى از اصحاب امام باقر و امام صادق
عليهما السلام است، و توثیق نشده است، ولكن شهيد ثانی او را توثیق کرده، و ظاهراً
مستند وی خبریست که راجع به اوقات نماز، تهذیب از وی نقل کرده که یزید بن خلیفه
گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عمر بن حنظله از شما در وقت نماز
چنین و چنان برای ما نقل کرده است؟ امام علیه السلام فرمود: «إِذَا لَا يَكْذِبُ
عَلَيْنَا» (در این صورت وی بر ما دروغ نمی‌بندد)، چنانچه مستند توثیق تنها این خبر
باشد - چون در طریق آن یونس بن ظبیان است که فضل بن شاذان او را کذاب و
نجاشی او را ضعیف شمرده‌اند، و ابن الغضائری او را وضاع حدیث می‌داند، و نیز یزید
از خلیفه نیز واقفی مذهب و غیر موثق است - مفید توثیق نیست.»

و ما كان فيه عن حريز بن عبد الله، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن-
الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ والجَميرِيّ؛ ومحمد بن يحيى العطار؛
وأحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد؛ وعليّ بن-
حديده؛ وعبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد بن عيسى الجُهَنِيّ، عن حريز بن-
عبد الله السَّجِسْتَانِيّ. وَرَوَيْتُهُ أيضاً عن أبي؛ ومحمد بن الحسن؛ ومحمد بن موسى بن-
المتوكل - رضي الله عنهم - عن عبد الله بن جعفر الجَميرِيّ، عن عليّ بن إسماعيل؛ و
محمد بن عيسى؛ ويعقوب بن يزيد؛ والحسن بن ظريف، عن حماد بن عيسى، عن
حريز بن عبد الله السَّجِسْتَانِيّ.

و ما كان فيه عن حريز بن عبد الله - في الزكاة -، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن-
الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن
إسماعيل بن سهل، عن حماد بن عيسى، عن حريز بن عبد الله. وَرَوَيْتُهُ عن
أبي - رضي الله عنه - عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد، عن حريز.

و آنچه در آن از حریز بن عبد الله آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و
محمد بن حسن - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله، و حمیری، و محمد بن یحیی
العطار، و احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن سعيد، و عليّ بن حديد
و عبد الرحمن بن أبي نجران از حماد بن عيسى الجهنيّ از حريز بن عبد الله سجستاني، و
نيز روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسى بن متوکل - رضي
الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حميري از عليّ بن اسماعيل، و محمد بن عيسى، و يعقوب
ابن يزيد، و حسن بن ظريف از حماد بن عيسى از حريز بن عبد الله سجستاني.
توضیح: «ترجمه حريز بن عبد الله در ص ۳۸۹ گذشت، و طريق مؤلف به وی در
هر دو اسناد صحيح است».

و آنچه از حريز بن عبد الله در مورد زکات آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
پدرم - رضي الله عنه - از عليّ بن إبراهيم از پدرش از حماد از حريز.
توضیح: «طريق اول صحيح و طريق دوم حسن است».

وما كان فيه عن خالد بن ماذ القلانيسي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عبد الجبار، عن الثَّضْرِينِ شُعَيْبٍ، عن خالد بن ماذ القلانيسي.

وما كان فيه عن أبي حمزة الثمالي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البرزطي، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي. ودينار يكتني أبا صفية وهو مِنْ حَيٍّ مِنْ بَنِي ثُعَلٍ، وَنُسِبَ إِلَى ثُمَالَةَ لِأَنَّ دَارَهُ كَانَتْ فِيهِمْ، وَتُوفِّيَ سَنَةَ خَمْسِينَ وَمِائَةَ وَهُوَ ثَقَّةٌ عَدْلٌ قَدْ لَقِيَ أَرْبَعَةَ مِنَ الْأَئِمَّةِ: عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَطُرُقِي إِلَيْهِ كَثِيرَةٌ وَلِكِنِّي اقْتَصَرْتُ عَلَى طَرِيقٍ وَاحِدٍ مِنْهَا.

و آنچه در آن از خالد بن ماذ قلانسی آمده، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عبد الجبار از نصر بن شعیب از خالد بن ماذ قلانسی.

توضیح: «خالد بن ماذ قلانسی از اهل کوفه است ولی عرب اصیل نیست، و از یاران امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، او را توثیق کرده اند و دارای کتابی است که نصر از وی روایت می کند، و طریق مؤلف به او بجهت نصر مجهول است.» و آنچه در آن از ابو حمزه ثمالی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن محمد بن ابی نصر برزطی از محمد بن فضیل از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی، و کنیه دینار ابوصفیه بود، و او منسوب به بطنی است از بنی ثعل و چون خانه اش در میان خانه های قبیله ثماله بود از اینجهت او را ثمالی گویند، و وی در سال یکصد و پنجاه درگذشت و ثقه و عادل است و چهارتن از ائمه را دیدار کرده است: علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر علیهم السلام را، و طرق روایی من به او بسیار است و لکن بیک طریق بسنده کردم.

توضیح: «ثابت بن دینار را شیخ و نجاشی توثیق کرده اند، و روایاتی در مدح و ذم او نقل شده، ولی روایات ذم از نظر سند و متن معتبر نیست و اصحاب از آن اعراض

وما كان فيه عن عبد الأعلى مولى آل سام، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن -
الحسن - رضي الله عنه - عن الحسن بن مثنى، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب،
عن جعفر بن بشير، عن خالد بن أبي إسماعيل، عن عبد الأعلى مولى آل سام.
وما كان فيه عن الأصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ ما -
جيلويه - رضي الله عنه - عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن الهيثم بن عبد الله
النَّهْدِيِّ عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن ثابت، عن سعد بن طريف، عن
الأصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ.

کرده اند، و او دارای کتبی در حدیث و تفسیر است، و محمد بن فضیل مشترک بین ثقه
و ضعیف است، و لکن غالب فقهاء بأخبار ابی حمزه عمل کرده اند، و از ظاهر کلام
صدوق - رحمه الله - چنان پیدا است که کتاب ابو حمزه نزد او موجود بوده و مسلم
میداشته که از آن او است و سند را فقط برای دفع توهم ارسال آورده است.»
و آنچه در آن از عبد الأعلى وابسته آل سام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسن بن مثنى از محمد بن حسین بن ابی الخطاب
از جعفر بن بشیر از خالد بن اسماعیل از عبد الأعلى مولى آل سام.
توضیح: «عبد الأعلى بن اعین کوفی، و از وابستگان آل سام است، از امام صادق
علیه السلام روایاتی دارد و مدح شده است ولی توثیق نگشته، و طریق مؤلف به او
صحیح است چنانکه علامه در خلاصه فرموده است.»

و آنچه در آن از اصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن -
علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از پدرش از احمد بن محمد بن خالد از هيثم بن عبد الله
النهدی از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از سعد بن طريف از اصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ.
توضیح: «اصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ تابعی است، و از خاصان امیرالمؤمنین علیه السلام میباشد
است و گفته اند وی مشکور است یعنی در راه حق فعالیت بسزا داشته و عهدنامه
مالک اشتر را او روایت کرده است و نیز وصیت آنحضرت را به محمد حنفیه و از
روایات چنان استفاده می شود که جزء شرطة الخمیس نیز بوده است، طریق مؤلف به
وی ضعیف است به حسین بن علوان عاقی، و عمرو بن ثابت که پاره ای او را ضعیف
شمرده اند.»

وما كان فيه عن جابر بن عبدالله الأنصاري، فقد رَوَيْتُهُ عن علي بن أحمد بن-
موسى - رضي الله عنه - عن محمد بن أبي عبدالله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل
البرمكي عن جعفر بن أحمد، عن عبدالله بن الفضل، عن المفضل بن عمر، عن جابر بن-
يزيد الجعفي، عن جابر بن عبدالله الأنصاري.

وما كان فيه عن صالح بن الحكم، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن حماد بن-
عثمان، عن صالح بن الحكم الأحمول.

وما كان فيه عن عامر بن نُعَيْمِ القُشَيْرِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي

و آنچه در آن از جابر بن عبدالله انصاری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
علی بن احمد بن موسی - رضي الله عنه - از محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن-
اسماعیل برمکی از جعفر بن احمد از عبدالله بن فضل از مفضل بن عمر از جابر بن-
یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری.

توضیح: «جابر بن عبدالله انصاری خزر جی یکی از آن هفتاد نفری است که در
بیعت عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بستند و او را به هجرت مدینه دعوت
کردند، و در وقعه صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، جلالت و قدر وی
بیش از آنستکه در این مختصر گفته شود، در سنه ۷۸ در مدینه وفات کرد و او آخرین
کسی بود از آن هفتاد تن ليله عقبه که از دنیا رفت، گویند سن او در هنگام وفات
بیش از نود سال بود، طریق مؤلف به او بجهت مفضل بن عمر ضعیف است».

و آنچه در آن از صالح بن حکم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن-
علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب
از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از صالح بن حکم الأحمول.

توضیح: «صالح بن حکم نیلی را نجاشی تضعیف کرده است، وی دارای کتابی
است، و طریق مؤلف به او صحیح است، و چون حماد بن عثمان از اصحاب اجماع
است میتوان اخبار او را از نظر سند معتبر دانست».

و آنچه در آن از عامر بن نُعَيْمِ قَمِيّ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن-
علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از

ماجیلویه - رضي الله عنه - عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن عامر بن نعيم القمي.

و ما كان فيه عن علي بن مهزيار، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن اسحاق التاجر، عن علي بن مهزيار. و رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله؛ و الحسيري جميعاً، عن ابراهيم بن مهزيار عن أخيه علي بن مهزيار. و رويته أيضاً عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار الأهوازي.

عامر بن نعيم قمي.

توضیح: «عامر بن نعيم قمي» در کتب رجال ذکرش نیامده و مهمل است، و شاید اعتماد مؤلف به او و کتابش از جهت ابن ابی عمیر راوی او بوده است، و طریق مؤلف به وی حسن است برای بودن ابراهیم بن هاشم در آن».

و آنچه در آن از علی بن مهزیار نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار از حسين بن اسحاق تاجر از علي بن مهزيار، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله و حمیری هر دو از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی بن مهزیار، و همچنین روایت کرده ام از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از علی ابن مهزیار اهوازی.

توضیح: «علی بن مهزیار ابوالحسن از اهل اهواز است و پدرش ابتدا نصرانی بوده و بعداً اسلام آورده است در حالیکه علی فرزندش صغیر بوده است، و خداوند بر او و فرزندش منت نهاد باسلام، و علی از اصحاب ابوجعفر ثانی امام جواد علیه السلام است و از جانب آنحضرت وکیل پاره ای امور مذهبی بوده و دارای محلّ و مقام بلندی است در نزد امام جواد علیه السلام و پدرش حضرت رضا سلام الله علیه، وی ثقة و صحیح الحدیث است، و دارای سی و سه کتاب میباشد، و طریق اول مؤلف به او مورد گفتگو است چون حسین بن اسحاق تاجر مجهول است، و دو طریق دیگر صحیح است».

وما كان فيه عن صفوان بن يحيى، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى.

وما كان فيه عن الحسن بن علي الكوفي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن علي بن الحسن بن علي الكوفي، عن أبيه. ورويته عن جعفر بن علي بن الحسن الكوفي، عن جدّه الحسن بن علي الكوفي.

وما كان فيه عن أبي الجارود، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي القرشي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود زياد بن المنذر الكوفي.

و آنچه در آن از صفوان بن يحيى آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صفوان بن يحيى.

توضیح: «صفوان بن يحيى ابو محمد بجلي بتياع سابري (فروشنده لباسهای شاپوری) اهل کوفه بوده و ثقه است و از اصحاب حضرت رضا عليه السلام میباشد، و گاهی از حضرت کاظم عليه السلام روایت میکند، وی دارای سی کتاب است، و طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم، و علامه جلی طریق را صحیح می داند».

و آنچه در آن از حسن بن علی کوفی آمده است، پس آنرا روایت کرده ام از پدرم - رحمه الله - از علی بن حسن بن علی کوفی از پدرش، و نیز روایت کرده ام آنرا از جعفر بن علی بن الحسن کوفی از جدش حسن بن علی کوفی.

توضیح: «حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره کوفی بجلی جلیل القدر و ثقه است و دارای شخصیتی بزرگ و معروف در میان محدثین کوفی است، وی دارای کتابی است بنام نوادر، و طریق اول مؤلف به او مجهول است و همچنین طریق دوم، و ظاهراً پسر و نوه او از مشایخ اجازه باشند نه از روات».

و آنچه در آن از ابوالجارود (زیاد بن منذر) آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد ابن علی قرشی کوفی از محمد بن سنان از ابی الجارود زیاد بن منذر کوفی.

توضیح: «وی زیدی مذهب است و او را ابوالجارود خارق گویند، و فرقه

و ما كان فيه عن حبيب بن المعلی، فقد رَوَّته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الوليد الخزاز، عن حماد بن عثمان، عن حبيب بن المعلی الخثعمي.

و ما كان فيه عن عبد الرحمن بن الحجاج، فقد رَوَّته عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير؛ والحسن بن محبوب جميعاً، عن عبد الرحمن بن الحجاج البجلي الكوفي وهو مولی وقد لقي

جارودیه منسوب به اویند، و ذم او در روایاتی رسیده است، و طریق مؤلف به وی بمحمد بن سینان ضعیف است بنا بر مشهور.

و آنچه در آن از حبيب بن معلی نقل شده است، پس روایت کرده آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن ولید خزاز از حماد بن عثمان از حبيب ابن معلی خثعمي.

توضیح: «حبيب بن معلی سجستانی است و شیخ طوسی وی را در اختیار رجال کثی عنوان کرده و او را از اصحاب امام باقر و حضرت صادق علیهما السلام شمرده، و ابتدا شاری بود (یعنی از خوارج نهروان) و بعداً بحق پیوست و از شیفتگان آن دو امام علیهما السلام گردید، و باید دانست که او حبيب خثعمي نیست و آن در کلام مؤلف سهواست، و حبيب خثعمي حبيب بن معلل است نه حبيب بن معلی، و در کتب رجال حبيب بن معلی الخثعمي وجود ندارد، بخلاف ابن معلل که نجاشی او را عنوان کرده و گفته است: «ثِقَّةٌ نِقَّةٌ لَهُ كِتَابٌ» و حبيب سجستانی از اصحاب سبطین و صائِقین علیهم السلام است، و خثعمي از اصحاب امام صادق و امام کاظم و حضرت رضا علیهم السلام است ولی کتابی برای او ذکر نکرده اند، بهر حال طریق مؤلف به وی صحیح است و محمد بن ولید خزاز کوفی فَطَحِي مذهب است ولی توثیق شده.»

و آنچه در آن از عبد الرحمن بن حجاج آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - از پدرش از احمد بن محمد بن عيسى از ابن أبي عمير، و حسن بن محبوب هر دو از عبد الرحمن بن حجاج بجلي کوفی و وی عرب خالص نبود بلکه از وابستگان قبيلة بجيلة است، و امام صادق و حضرت کاظم

الصادق و موسى بن جعفر علیهما السلام و روى عنهما، و كان موسى عليه السلام إذا
ذُكر عنده قال: «إنه لثقیلٌ فی القواد».

وما كان فيه عن موسى بن عمر بن بزيع، فقد رويته عن محمد بن علي ما -
جيلويه - رحمه الله - عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن موسى بن عمر بن بزيع.
وما كان فيه عن العيص بن القاسم فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله
عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى، عن
العيص بن القاسم.

عليهما السلام را ملاقات کرده است، و چون نامش را نزد امام کاظم علیه السلام
می بردند میفرمود: وی در دل انسان موقعیت شایسته ای دارد، و یا نامش که
عبدالرحمن است و پدرش که حجاج است بر دل سنگین است چون ابن ملجم و
ابن یوسف ثقفی.

توضیح: «وی استاد صفوان بن یحیی است و ساکن بغداد بوده، گفته اند ابتدا
گرایش به کیسانیه داشته و سپس بحق گرویده و از امام صادق و امام کاظم
علیهما السلام روایت می کند و در ایام حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفته، و او را
ثقه و عادل و مورد احترام و آبرومند گفته اند، و طریق مؤلف به او صحیح است».
و آنچه در آن از موسی بن عمر بن بزيع آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
محمد بن علی ماجیلویه - رحمه الله - از علی بن ابراهیم از پدرش از موسی بن عمر بن
بزيع.

توضیح: «موسی بن عمر بن بزيع کوفی و ثقه است، و دارای کتاب است، و
طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم».
و آنچه در آن از عیص بن قاسم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن -
حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از يعقوب بن يزيد از صفوان بن يحيى
از عیص بن قاسم.

توضیح: «عیص بن قاسم بجلی از اهل کوفه است، وی خواهرزاده سلیمان بن -
خالد است وی ثقه و مورد توجه اهل حدیث و همچنین از امام صادق و کاظم
علیهما السلام روایت می کرده است، و دارای کتابی است و طریق مؤلف به او صحیح

و ما كان فيه عن سليمان بن جعفر الجعفري، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن-
 المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله
 البرقي، عن سليمان بن جعفر الجعفري. و رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن علي بن-
 إبراهيم، عن أبيه، عن سليمان بن جعفر الجعفري. و رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله
 عنه - عن الجعفي، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن
 سليمان بن جعفر الجعفري.

و ما كان فيه عن إسماعيل بن عيسى، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن-
 المتوكل - رضي الله عنه - قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ-
 عَدْسَى .

است».

و آنچه در آن از سلیمان بن جعفر جعفری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی
 عبدالله برقی از سلیمان بن جعفر جعفری، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله -
 از علی بن ابراهیم از پدرش از سلیمان بن جعفر جعفری، و أيضاً از پدرم - رضی الله
 عنه - از حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از سلیمان بن جعفر
 جعفری.

توضیح: «سلیمان بن جعفر از احفاد جعفر بن ابی طالب است و کنیه اش ابو محمد
 طالبی و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، وی دارای کتابی است، و طریق
 اول مؤلف به او قوی است به سعدآبادی، و دوم حسن است به ابراهیم بن هاشم، و
 سوم صحیح است».

و آنچه در آن از اسماعیل بن عیسی نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - که گوید: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم
 از پدرش از اسماعیل بن عیسی .

توضیح: «اسماعیل بن عیسی در کتب رجال عنوان نشده است و مهمل میباشد
 و علامه حلی طریق مؤلف را به وی صحیح میدانند».

وما كان فيه عن جعفر بن محمد بن يونس، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن جعفر بن محمد بن يونس.

وما كان فيه عن هاشم الحنّاط، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفّار، عن إبراهيم بن هاشم؛ وأحمد بن إسحاق بن سعيد، عن هاشم الحنّاط.

وما كان فيه عن أبي جميلة، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن الخميري

و آنچه در آن از جعفر بن محمد بن محمد بن يونس نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از جعفر بن محمد بن يونس.

توضیح: «جعفر بن محمد بن يونس ثقة و صاحب کتاب است، و از امام جواد و امام هادی علیهما السلام روایت می کند. و طریق مؤلف به او صحیح است. نجاشی گوید وی لوچ چشم و از وابستگان بجلیله و نام کتابش نوادر است.»

و آنچه در آن از هاشم حنّاط آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم و احمد بن - اسحاق بن سعد از هاشم حنّاط.

توضیح: «هاشم بن مثنی الحنّاط ظاهراً با هشام بن مثنی که صدوق - رحمه الله - در مجلد اول تحت رقم ۵۵۸ از او روایتی نقل می کند یکی باشد و اختلاف اسم از جهت تشابه در کتابت هاشم و هشام باشد زیرا در خط قدما هر دو را «هشم» مینوشتند و اگر بالای ها، الف مقصوره می گذاشتند هاشم قرائت می شد و اگر بالای شین می گذاردند هشام خوانده می شد لذا اختلاف در قرائت پیدا شده است، و بهرحال وی ثقة و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است و دارای کتابی است، و اما در طریق مؤلف به او ظاهراً سقطی واقع شده زیرا ابراهیم بن هاشم و احمد بن اسحاق هر دو از اصحاب حضرت هادی و جواد علیهما السلام اند و هاشم بن مثنی از اصحاب امام صادق علیه السلام و زمانشان یکی نیست، و ظاهراً افتاده «ابن ابی عمیر» باشد که راوی کتاب هاشم یا هشام بن مثنی است و لذا طریق صحیح است.»

و آنچه در آن از ابو جمیله آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله

عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن أبي جميلة المفضل بن صالح.

وما كان فيه عن داود الصرمي، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن-
المتوكل - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله؛ وعلي بن إبراهيم بن هاشم جميعاً، عن
محمد بن عیسی بن عبید، عن داود الصرمي.

وما كان فيه عن إبراهيم بن مهزيار، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
الجميري، عن إبراهيم بن مهزيار.

عنه - از جمیری از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از
ابوجمله مفضل بن صالح.

توضیح: «مفضل بن صالح النخاس، اسدی و از اهل کوفه میبوده، و دارای
کتاب است. بیشتر علماء رجال او را ضعیف شمرده اند، وی در زمان حضرت رضا و
پدرش علیهما السلام می زیسته و در حیات آنحضرت از دنیا رفته است و از امام صادق
علیه السلام نیز روایاتی دارد، و چون در طریق مؤلف به او بزنطی وجود دارد لذا
پاره ای احادیثش را در این کتاب (فقیه) معتبر می دانند».

و آنچه در این کتاب از داود صرمی نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از
محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله و علی بن ابراهیم بن-
هاشم جميعاً از محمد بن عیسی بن عبید از داود صرمي.

توضیح: «داود بن مافئه صرمي کنیه اش ابوسلیمان بوده و عرب غیرخالص و از
اهل کوفه است و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و امام هادی علیه السلام
را نیز درک کرده و از آنجناب سؤالاتی دارد، و طریق مؤلف به وی قوی است ولی خود
او توثیق نشده است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن مهزیار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
رضی الله عنه - از جمیری از ابراهیم بن مهزیار.

توضیح: «ابراهیم بن مهزیار اهوازی برادر علی بن مهزیار است، و کنیه اش
ابواسحاق میبوده، او توثیق صریح نشده است، لکن علامه حلی در خلاصة الرجال
طریق مؤلف را به بحر سقاء که ابراهیم در آن است صحیح دانسته، و طریق مؤلف به

وما كان فيه عن يحيى بن أبي عمران، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن يحيى بن أبي عمران، و كان تلميذَ يونس بن عبد الرحمن.

وما كان فيه عن مِشْمَعِ بْنِ مَالِكِ الْبَصْرِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن أبان، عن مِشْمَعِ بْنِ مَالِكِ الْبَصْرِيِّ، ويقال له: مِشْمَعُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْبَصْرِيِّ، وَ لَقَبُهُ كِرْدِينٌ وَ هُوَ عَرَبِيٌّ مِنْ بَنِي قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَ يُكْتَبُ أبا سَيَّارٍ، وَ يُقَالُ: إِنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ أَوَّلَ مَا رَأَاهُ: مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ:

وی نیاز به توثیق ندارد از ظهور و وضوح».

و آنچه در آن از یحیی بن ابی عمران آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از یحیی بن ابی عمران، و او از شاگردان یونس بن عبد الرحمن است.

توضیح: «ظاهراً وی همان یحیی بن ابی عمران همدانی است که محمد بن فروخ صفار در بصائر از محمد بن عیسی از ابراهیم بن محمد روایت کرده است که گفته: ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام بمن نامه ای نوشت و امر کرده بود که آنرا نگشایم تا یحیی بن عمران از دنیا برود، و من چند سال درنگ نمودم تا روزیکه یحیی وفات کرد در آنروز نامه آنحضرت علیه السلام را گشودم، و چنین نوشته بود: «قُمْ بِهَا كَأَنَّ يَقُومَ بِهِ» بهمانکار که وی بآن مشغول بود تو اقدام نما. و این ظهور در وکالت وی از جانب آنحضرت علیه السلام دارد، و او دارای کتاب است و طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از مِشْمَعِ بْنِ مَالِكِ بَصْرِيِّ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از قاسم بن محمد از ابان از مِشْمَعِ بْنِ مَالِكِ بَصْرِيِّ، و او را مِشْمَعُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بَصْرِيِّ نیز میگویند، و لقبش کُردین است و وی عرب خالص از بنی قیس بن ثعلبه است، و کنیه اش ابوسیار می باشد، و گویند: اولین بار که امام صادق علیه السلام او را ملاقات فرمود پرسید نام تو چیست؟ عرض کرد مِشْمَعُ، فرمود: پس چه کس؟

مِشْمَعٌ، فَقَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ مَالِكٍ فَقَالَ بَلْ أَنْتَ مِشْمَعُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ .
 وها كان فيه عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن-
 الحسين - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى،
 عن محمد بن إسماعيل بن بزيع .
 وها كان فيه عن علي بن الرِّيَّانِ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليِّ
 ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن الرِّيَّانِ .

گفت: پسر مالک، امام فرمود: بلکه تو میسمع بن عبدالملک میباشی .
 توضیح: «مِشْمَعُ بْنُ مَالِكٍ، یا ابن عبدالملک در عنوان کُرْدُوِيَه همدانی سابقاً
 گذشت، و وی ثقه و صاحب تألیف است و مراد از «ابان» در طریق ابان بن عثمان
 احمر است، و قاسم بن محمد جوهری ضعیف است» .
 و آنچه در آن از محمد بن اسماعیل بن بزيع آمده است، پس روایت کرده ام آنرا
 از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى
 از محمد بن اسماعیل بن بزيع .
 توضیح: «محمد بن اسماعیل بن بزيع ثقه و از اهل کوفه است و از اصحاب امام
 کاظم و حضرت رضا علیهما السلام روایت می کند، کنیه اش ابوجعفر و از کارداران
 ابوجعفر دوانیق است، و علی بن نعمان اعلم نخعی که از بزرگان و وجوه محدثین اهل
 کوفه است وصیت کرد که کتابهای او را به محمد بن اسماعیل بدهند، در مدح او
 روایاتی است که در این مختصر مجال ذکر آنها نیست، و نجاشی پاره ای از آنرا نقل
 کرده است، طریق صدوق به وی صحیح است» .
 و آنچه در آن از علی بن ریان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی
 ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم، از پدرش از علی بن ریان .
 توضیح: «علی بن ریان - باتشدیدیا - ابن صلت اشعری قتی ثقه و صحیح و اصلاً
 کوفی است ولی بقم منسوب است زیرا پدرانش از مدینه بکوفه و از کوفه به قم هجرت
 کرده و در قم منزل گزیدند، وی از جانب امام هادی و کیل بود و از آنحضرت
 نسخه ای را روایت می کند، و او و برادرش محمد بن ریان کتاب مشترکی دارند، و
 طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم» .

و ما كان فيه عن يونس بن يعقوب، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن يونس بن يعقوب البجلي.

و ما كان فيه عن علي بن يقطين، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين.

و آنچه در آن از یونس بن یعقوب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از یونس بن یعقوب بجلي.

توضیح: «یونس بن یعقوب ابوعلی بجلي کوفی خواهرزاده معاویه بن عمار ذهني است، و ابتدا فطحی مذهب بوده و بعد بحق رجوع کرده و از مخلصین و ارادتمندان امام کاظم گشته، وی از امام صادق علیه السلام بسیار روایت دارد، و در ایام حیات حضرت رضا علیه السلام در مدینه طیبه از دنیا رفته و آنحضرت کفن و حنوط و دیگر ما محتاج او را فرستاده، و دوستان خود را امر فرموده که بجزایه یونس حاضر شوند، و نیز گفته است او از اصحاب جدم ابو عبد الله علیه السلام است و در عراق زندگی می کرده و باید در قبرستان بقیع دفن شود، و فرموده اگر ممانعتی کردند و نگذاردند که در آنجا دفن شود مقاومت کنید و بگوئید ما نیز پس از این نخواهیم گذارد شما موالی خود را در بقیع دفن کنید، آنگاه محمد بن حباب جلاب را فرمان داد مواظب قبر و مزار او باشد، و مأمور گورستان را فرمود تا چهل روز یا چهل ماه هر روز روی قبر او آب بپاشد، و این مطلب را حسن بن علی بن فضال روایت کرده است، باری وی دارای کتاب است، و در طریق مؤلف به وی حکم بن مسکین مکفوف، مهمل است و توثیق صریح ندارد».

و آنچه در آن از علی بن يقطين آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن يقطين از برادرش حسین از پدرش علی بن يقطين.

توضیح: «علی بن يقطين بن موسی اصلاً اهل کوفه بوده و در بغداد سکونت

و ما كان فيه عن رفاعه بن موسى النخاس، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن رفاعه بن موسى النخاس.

و ما كان فيه عن زياد بن سُوقة، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن زياد بن سُوقة.

داشته و ثقة است، وی یک حدیث از امام صادق علیه السلام دارد و از اصحاب امام کاظم می باشد و در نزد آنحضرت منزلت و مقامی داشته و کنیه اش ابوالحسن است، و در رجال کشی اخبار بسیاری در مدح او ذکر شده است، و مرحوم محدث قتی احوال او و برادرش عبید بن یقظین و پدرش را بطور مفصل در کتاب تحفة الأحاب نقل کرده است و طالبین میتوانند بدانجا مراجعه کنند، وی دارای چندین کتاب است که شیخ محطوسی پاره ای از آنها را در فهرست نام برده. و طریق خود را به وی ذکر کرده است. و طریق مؤلف به او صحیح است. و بنابر آنچه علامه حلی در خلاصة الرجال آورده وی در نزد موسی بن جعفر علیهما السلام موقعیت بسزائی داشته که حضرت مظان استجاب دعا او را فراموش نمی کرده است.

و آنچه در آن از رفاعه بن موسی النخاس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از يعقوب بن يزيد از محمد بن أبي عمير از رفاعه بن موسى النخاس.

توضیح: «رفاعة - بکسر راء بی نقطه - اسدی است و از امام صادق و موسی بن - جعفر علیهما السلام روایت می کند و ثقة و مورد اعتماد است، وی دارای کتابی مَبُوب در ارث می باشد، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از زیاد بن سُوقة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از أيوب بن نوح از محمد بن أبي عمير از زیاد بن سُوقة.

توضیح: «زیاد بن سُوقة - بضم سین بی نقطه و سکون واو - ثقة و از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است وی را جریری گویند چون از یاران جریر بن عبد الله تابعی بوده است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

وما كان فيه، عن حماد بن عثمان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله؛ و الحميري جليلاً، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن حماد بن عثمان.

وما كان فيه عن ياسر الخادم، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن - إبراهيم، عن أبيه، عن ياسر خادم الرضا عليه السلام.

وما كان فيه عن الحسن بن محبوب، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن - المتوكل - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري؛ وسعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب.

و آنچه در آن از حماد بن عثمان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان.

توضیح: «حماد بن عثمان الثاب از اصحاب امام صادق و حضرات موسی بن - جعفر و علی بن موسی علیهم السلام است، وی جلیل القدر وثقه و از اصحاب اجماع میباشد. و ظاهراً او غیر از حماد بن عثمان فزاری باشد هر چند گفته اند که هر دو یکی هستند، باری وی دارای کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»
و آنچه در آن از یاسر خادم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از یاسر خادم.

توضیح: «یاسر، خادم حضرت رضا علیه السلام بود، و مولای حمزة بن یسع اشعری است، و سؤالاتی از آنحضرت دارد که برقی از وی روایت کرده است، و طریق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از حسن بن محبوب آمده است. پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری و سعد بن عبد الله از احمد ابن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب.

توضیح: «حسن بن محبوب سراد یا زرّاد ابوعلی از وابستگان بچیله و از اهل کوفه است، وی جلیل القدر وثقه و از اصحاب اجماع است، و از ۶۰ تن از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت میکنند، کتابهای بسیاری دارد، و طریق مؤلف به او

وما كان فيه عن داود بن أبي زيد، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عُبَيْد، عن داود بن أبي زيد.

وما كان فيه عن علي بن بجيل، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسن بن مَثِيل الدَّقَاقِي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن أبي عبد الله الحَكَم بن مسكين الثَّقَفِي، عن علي بن بجيل بن عقيل الكوفي.

وما كان فيه عن معاوية بن عمار، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ والجَمِيرِي جميعاً عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى؛ ومحمد بن أبي عُمَيْر جميعاً، عن معاوية بن عمار الذُّهْنِي الغَنَوِي الكوفي مولى بُجَيْلَة ويكنى أبا القاسم.

صحيح است».

و آنچه در آن از داود بن ابی زید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از داود بن ابی زید.

توضیح: « داود بن ابی زید زنکان یا زنکار ابوسلیمان نیشابوری ثقة و صادق اللہجه از اصحاب علی بن محمد الهادی علیهما السلام است: وی دارای چند کتاب است، و صحت طریق مؤلف به او مورد اختلاف است به جهت عبیدی».

و آنچه در آن از علی بن بجیل آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از حسن بن مثیل دقاق از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابی عبد الله حکم بن مسکین ثقفی از علی بن بجیل بن عقیل کوفی.

توضیح: «علی بن بجیل مجهول الحال است، و اینکه پاره ای از بزرگان، عنوان نمودن صدوق او را دلیل حُسن حال او گرفته صرف ادعا است، و دلیل صحیح نیست زیرا بسیاری از کسانی که صدوق یا شیخ در مشیخه عنوان کرده اند خود در تضعیف آنها شکی نکرده اند، و در نسخه عربی همین کتاب در ذیل عنوان اسماعیل بن عیسی این نظر را مورد تحقیق قرار داده ایم به آنجا مراجعه شود، و حکم بن مسکین در طریق مهمل است».

و آنچه در آن از معاویة بن عمار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از یعقوب بن زید

وما كان فيه عن الحسن بن قارن، فقد رَوَيْتُهُ عن حمزة بن محمد العلوي - رَحِمَهُ اللهُ - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن قارن.
وما كان فيه عن عبدالله بن فضالة، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن -
المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمد بن -
خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن بُنْدَارِ بْنِ حَمَّادٍ، عن عبدالله بن فضالة.

از صفوان بن يحيى و محمد بن ابى عمير از معاوية بن عمار الدهنى غنوى كوفى مولى و وابسته بجيله كه كنيه اش ابوالقاسم است.
توضیح: «معاوية بن عمار خود امامى وثقه و كبير الشأن و عظيم القدر است و داراى كتبي است، و پدرش عامى مذهب بوده لكن ثقه است نزدايشان و عسقلانى گويد: عمار دهنى ابو معاوية بجلى كوفى است و احمد بن حنبل و ابن معين و ابوحاتم و نسائى او را ثقه دانند و ابن حبان او را در ثقات ذكر کرده است، و طريق صدوق به معاوية بن عمار صحيح است و بنو دهنه قبيله اى باشند در مصر».
و آنچه در آن از حسن بن قارن آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از حمزة بن - محمد علوى - رحمه الله - از على بن ابراهيم از پدرش از حسن بن قارن.
توضیح: «حسن بن قارن در رجال عنوان نشده و مهمل است، و مؤلف در مجلد اول اين كتاب در تحت رقم ۸۶۲ باب حدیثيکه كودكان را بايد بنماز واداشت خبرى از وى نقل ميکند. و حمزة بن محمد علوى مجهول الشخص و غير معلوم الحال است، و شايد مراد حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن زيد بن على بن الحسين بن على بن أبى - طالب عليهم السلام باشد كه وى زیدی مذهب است و در كتاب تدوين رافعى عنوان شده است پس در اين صورت مجهول الحال است نه شخص».
و آنچه در آن از عبدالله بن فضالة آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از محمد بن - موسى بن متوكل - رضى الله عنه - از على بن حسين سعدآبادى از احمد بن محمد بن - خالد از پدرش از محمد بن سنان از بندار بن حماد از عبدالله بن فضاله.
توضیح: «عبدالله بن فضاله در رجال ذكر نشده است، و مؤلف در مجلد اول تحت رقم ۸۶۳ خبرى از او نقل کرده است، و در طريق، محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعيف است، و بندار بن حماد نیز مهمل ميباشد، و در كتب رجال عامه دو عبدالله بن فضاله

وما كان فيه عن خالد بن نجیح، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
عبدالله ابن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن
خالد بن نجیح الجَوَانِ.

وما كان فيه عن الحسن بن السري، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله
عنه - عن الحسن بن مئيل الدقاق، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن
بشير، عن الحسن بن السري.

وما كان فيه عن العباس بن هلال، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عن الحسين بن إبراهيم بن -
ناتانة - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن العباس بن هلال.

عنوان شده که یکی قاضی بصره و لیثی است، و دیگری حالش مجهول است و اولی را
ابن جَبَان در ثقات آورده است.»

و آنچه در آن از خالد بن نجیح آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
رضی الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از
خالد بن نجیح جَوَانِ.

توضیح: «خالد بن نجیح - مکتباً هموزن شریف - عرب غیر خالص است و از اهل
کوفه میبوده و کنیه اش ابو عبدالله است و از امام صادق و موسی بن جعفر
علیهما السلام روایت می کند ولی حالش مجهول است و چون ابن ابی عمیر در طریق
اوست ممکن است سند را صحیح بدانیم.»

و آنچه در آن از حسن بن السری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن -
حسن - رضی الله عنه - از حسن بن مئیل دقاق از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از
جعفر بن بشیر از حسن بن السری.

توضیح: «حسن بن السری کاتب بلخی کوفی است و در کرخ بغداد منزل
گزیده، و او و برادرش علی بن السری که گاهی به علی بن السندی، و گاهی به علی
ابن اسماعیل کرخی یاد شده است هر دو ثقة اند، و حسن دارای کتاب و از اصحاب
امام صادق علیه السلام است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عباس بن هلال آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین
ابن ابراهیم بن ناتانة - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن هلال.

وما كان فيه عن الحارث بن المغيرة النَّصْرِيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَا جِيلُوهُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ؛ وَمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيّ.

وما كان فيه عن أبي بكرِ الحَضْرَمِيِّ، وَكُلَيْبِ الْأَسَدِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَضْرَمِيِّ؛ وَكُلَيْبِ الْأَسَدِيِّ.

توضیح: «عبّاس بن هلال شامی از اصحاب ابوالحسن الرضا علیه السلام است، و دارای نسخه ای است که از ابوالحسن الرضا علیه السلام روایت کرده، و از مرحوم مجلسی نقل است، که فرموده: «ناتانه» معرّب ناتوان است، و از رواشح السماویه محقق داماد نقل است که اصح «بابایه» است ولی دلیل آنرا ذکر نکرده است، باری طریق مؤلف به وی حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از حارث بن مغیره نصری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از پدرش از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از یونس بن عبدالرحمن و محمد بن ابی عمیر هر دو از حارث بن مغیره.

توضیح: «حارث بن مغیره از بنی نصر بن معاویه است، و از سه امام حضرت باقر و حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام روایت می کند و مورد وثوق و اعتماد وثقه است، و دارای کتابی است که عموماً صفوان بن یحیی راوی آن است، و در طریق مؤلف به او ماجیلویه از مشایخ اجازه است نه راوی، و پدرش علی بن محمد بن عبدالله بن عمران برقی نوه دختری ابو عبدالله احمد بن محمد بن خالد برقی است و مردی است ادیب و فقیه و نزد جدّش احمد بن محمد بن خالد تلمّذ کرده و از او روایت می کند، و بقیه رجال طریق ثقه اند».

و آنچه در آن از ابوبکر حَضْرَمِيِّ و كُلَيْبِ اسَدِيِّ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از سعد بن عبدالله، از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از عبدالله بن عبدالرحمن الأصم از ابوبکر حَضْرَمِيِّ و كُلَيْبِ اسَدِيِّ.

توضیح: «ابوبکر عبدالله بن محمد حَضْرَمِيِّ کوفی است و از اصحاب امام باقر و

وما كان فيه عن هشام بن إبراهيم، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه -
رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن إبراهيم بن هاشم، عن هشام بن إبراهيم
صاحب الرضا عليه السلام.

امام صادق علیهما السلام است، علامه حلی وی را در بخش اول خلاصه الرجال که مخصوص بثقات است آورده، و از وی بسیاری از اصحاب اجماع روایت می کنند، و اما کلیب بن معاویه اسدی ابوعمد صیداوی دارای کتابی است، و شیخ طوسی در کتاب اختیار رجال کشی روایتی نقل کرده که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید آیا ممکن است انسان شخصی را که ندیده است دوست داشته باشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: آری اینک من کلیب صیداوی را دوست می دارم در حالیکه وی را ندیده ام. و اما در طریق عبدالله بن عبدالرحمن اصم وجود دارد که ضعیف و از غلات بصره بوده است، و کتابی در زیارات دارد که همان کتاب دلالت بر خبثات عقیده او دارد و از دروغ سازان اهل بصره است. و ظاهراً در خلاصه الرجال که طریق مؤلف را با اینکه عبدالله اصم در آن است صحیح شمرده، نسخه سقط دارد و صحیح آن «غیر صحیح» بوده و لفظ «غیر» افتاده است.

و آنچه در آن از هشام بن ابراهیم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از ابراهیم بن هاشم از هشام ابن ابراهیم صاحب حضرت رضا علیه السلام.

توضیح: «هشام بن ابراهیم آن کس است که مؤلف در مجلد اول کتاب در باب اذان تحت رقم ۹۰۳ از وی روایت کرده است و او هشام بن ابراهیم مشرقی است نه هشام بن ابراهیم عباسی، و از بررسی دقیق چنین معلوم میشود که در کتب رجال دو هشام بن ابراهیم وجود دارد یکی هشام بن ابراهیم مشرقی که او را ختلی و یا احمر و یا صاحب الرضا علیه السلام گویند و ممدوح است، و دیگری هشام بن ابراهیم راشدی عباسی است که صاحب یونس بن عبدالرحمن بوده و مورد طعن و جرح است، و اما طریق مؤلف به او حسن است به ابراهیم بن هاشم، و باید دانست که نجاشی عباسی را هاشم بن ابراهیم گفته است و علامه نیز از وی پیروی کرده و او را هاشم ثبت کرده است و این اختلاف چنانکه گفتیم از طرز کتابت هاشم که «هشم»

وما كان فيه من خير بلال و ثواب المؤذنين يطوله، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن أحمد بن العباس؛ والعباس بن عمرو الفقيمي قال: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ، عن ثابت بن هرْمَزٍ، عن الحسن بن أبي الحسن، عن أحمد بن عبد الحميد، عن عبد الله بن علي قال: حملت متاعي من البصرة إلى مصر - وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ -.

وما كان فيه عن الفضل بن شاذان من العليل التي ذكرها عن الرضا عليه السلام، فقد رَوَيْتُهُ عن عبد الواحد بن عبدوس النيسابوري العطار - رضي الله عنه - عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيسابوري، عن الرضا عليه السلام.

می نوشتند و بالای ها اگر الف مقصوره می نهادند هاشم و اگر بالای شین می نهادند هاشم خوانده می شد، پیدا شده است».

و آنچه در آن از خبر بلال و ثواب اذان گفتن با تفصیل آمده است، آنرا روایت کرده ام از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از احمد بن عباس، و عباس بن عمرو فقیمی که گفتند: حدیث کرد ما را هشام بن حکم از ثابت بن هرمز از حسن بن ابی الحسن از احمد بن عبد الحمید از عبد الله بن علی که گوید: من متاع خود را از بصره به مصر میبردم و حدیث را با طول آن نقل کرده است.

توضیح: «بلال - بکسر باء - فرزند رباع از یاران اولیة رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غزوات آنحضرت از بدر و دیگر غزوات در همه شرکت داشته، و از آن افرادی است که در راه توحید و ایمان بخدا و رسولش رنجها و شکنجه ها دید و صبر و پایداری نمود، در تاریخ اسلام جمعی را «مُعَذِّبِینَ فِي اللَّهِ» گویند و بلال یکتا از آنان است، در دمشق در سال هجدهم هجری بمرض طاعون درگذشت و قبر وی در آنجاست، و در طریق مؤلف به او چند تن مجهول است و عبد الله بن علی در کتب رجال ذکر نشده است».

و آنچه در آن از فضل بن شاذان از علل احکامیکه از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده آمده است، پس روایت نموده ام آنرا از عبد الواحد بن عبدوس نیشابوری عطار - رضي الله عنه - از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابوری از

وما كان فيه عن حماد بن عيسى، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم؛ ويعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى الجُهَنِّي. ورويته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى.

وما كان فيه عن عبدالله بن جُنْدَب، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن - جُنْدَب.

حضرت رضا عليه السلام.

توضیح: «فضل بن شاذان بن خلیل ابو محمد ازدی نیشابوری امرش در جلالت بالاتر از آنستکه گفته شود، نقل کرده اند که او یکصد و هشتاد کتاب تألیف کرده است، یکی از آنها کتاب ایضاح است که با تصحیح و تعلیق استاد ما مرحوم میرجلال الدین محدث ارموی طبع و منتشر شده است، اما طریق مؤلف به وی صحیح است زیرا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری خود از فقها و اجلاء و صاحبان تألیف است و راویش عبدالواحد بن عبدوس از مشایخ اجازه و مترضی است.»
و آنچه در آن از حماد بن عیسی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم از یعقوب بن یزید از حماد بن - عیسی الجهتی، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن - هاشم از پدرش از حماد بن عیسی.

توضیح: «حماد بن عیسی ثقه و صدوق و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، وی در سنه ۲۰۹ در حادثه سبلی که در جُحْفَه آمد در سن نود و چند سالگی غرق شد، و او از اصحاب اجماع است و دارای کتاب، و طریق اول مؤلف با و صحیح است، و طریق دوم حسن.»

و آنچه در آن از عبدالله بن جندب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن علی ماجیلویه - رضوان الله علیه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالله ابن جندب.

توضیح: «عبدالله بن جندب - بضم جیم و فتح دال - ثقه و از اهل کوفه است و از

وما كان فيه عن جُهَيْم بن أبي جَهْم فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّد بن الحسن - رضي الله عنه - عن مُحَمَّد بن الحسن الصَّقَّار، عن العَبَّاس بن معروف، عن سَعْدَانَ بن مُسْلِم، عن جُهَيْم بن جَهْم، ويقال له: ابن أبي جَهْمَةَ.

وما كان فيه عن إبراهيم بن عبد الحميد، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّد بن الحسن - رضي الله عنه - عن مُحَمَّد بن الحسن الصَّقَّار، عن العَبَّاس بن معروف، عن سَعْدَانَ بن مسلم، عن إبراهيم بن عبد الحميد الكوفي. وَرَوَيْتُهُ أيضاً عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد.

وما كان فيه عن سليمان بن حفص المَرُوزِي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله

امام موسى بن جعفر و حضرت رضا عليهم السلام روایت می کند و وکیل آن دو امام بود، و طریق مؤلف به وی حسن است.

و آنچه در آن از جهیم بن ابی جهیم آمده است، پس روایت می کنیم آنرا از محمد بن - حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صقار از عباس بن معروف از سعدان بن - مسلم از جهیم بن ابی جهیم، و او را ابن ابی جهیمه نیز گویند.

توضیح: «جهیم - بر وزن زبیر - شیخ او را از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام شمرده است، عباس بن معروف ثقة است، و سعدان بن مسلم در عنوان مستقل گذشت، و طریق مؤلف به جهیم قوی است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن عبد الحمید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صقار از عباس بن معروف از سعدان بن مسلم از ابراهیم بن عبد الحمید کوفی، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابراهیم بن - عبد الحمید.

توضیح: «ابراهیم بن عبد الحمید کوفی وثقه و دارای اصل و کتاب است، چنانکه شیخ در فهرست عنوان کرده، و طریق اول مؤلف به او مانند طریق سابق است، و طریق دوم حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از سلیمان بن حفص مروزی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از

عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن سليمان بن حفص المرزوي.

وما كان فيه عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، و رَوَيْتُهُ أيضاً عن أبي؛ ومحمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنهما - عن علي بن الحسن السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي.

وما كان فيه عن عبد الكريم بن عثبة، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن عبد الكريم بن عمرو والخثعمي، عن ليث المرادي، عن عبد الكريم بن عثبة الهاشمي.

پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از سلیمان بن حفص مروزی.

توضیح: «سلیمان بن حفص مروزی یکی از علمای کلام خراسان است. و مؤلف مباحثه او را با حضرت علی بن موسی علیهما السلام در کتاب توحید مبحث بداء ذکر کرده است، و او بحق گرانیده، و با امام جواد و هادی و عسکری علیهم السلام مکاتباتی دارد، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از احمد بن ابی عبدالله برقی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنهما - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی.

توضیح: «عنوان احمد بن ابی عبدالله برقی» سابقاً گذشت در اینجا تکرار شده و طریق اول اضافه گشته.

و آنچه در آن از عبدالکریم بن عثبه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد ابن ابی نصر بزنطی از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از لیث مرادی از عبدالکریم بن عثبه الهاشمی.

وما كان فيه عن إسماعيل بن مسلم السكوني الكوفي، فقد رَوَّته عن أبي و
 محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن
 الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل بن مسلم السكوني.

توضیح: «عُتِبَهُ - بضمّ عين مهملة - است، و عبدالکرم بن عتبه قرشی و هاشمی
 است و از نسل ابي لهب عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، وی ثقه و از
 اصحاب امام موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد، و عبدالکرم خثعمی را نجاشی
 ثقه میدانند و گوید: «كَانَ ثِقَّةً عَيْنًا، ثُمَّ وَقَفَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (یعنی
 وی ثقه و مورد توجه بود، سپس واقف گشت) ولی شیخ در رجالش یکبار او را در
 اصحاب امام صادق علیه السلام آورده است، و یکبار در اصحاب موسی بن جعفر
 علیهما السلام و بعد گوید: او کوفی و واقف خبیث است، و دارای کتابی است که از
 امام صادق علیه السلام نقل می کند، و چون در طریق مؤلف به او احمد بن ابی نصر
 بزنطی وجود دارد و او از اصحاب اجماع است راهی برای تصحیح سند وجود دارد». و
 آنچه در آن از اسماعیل بن مسلم سکونی کوفی آمده است، پس روایت کرده ام
 آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم
 از حسین بن یزید نوفلی از اسماعیل بن مسلم سکونی.

توضیح: «اسماعیل بن مسلم سکونی یا اسماعیل بن ابی زیاد که معروف به
 سکونی و شعیری است عاقمی مذهب و دارای کتابی است که از امام صادق
 علیه السلام روایت کرده است و بسبب همین کتاب علماء عامه چون عسقلانی او را
 تضعیف کرده اند و گویند واضح حدیث است، و نجاشی او را عنوان کرده و اشاره
 به مذهبش ننموده، لکن شیخ در عدة الأصول، و ابن ادریس در سرائر، و محقق در
 کتاب معتبر، و علامه در خلاصة الرجال و جماعت دیگری او را عاقمی مذهب
 گفته اند، و این مطلب برای کسیکه با کتب حدیث آشنا باشد و تعبیر روایت را از
 معصومین علیهم السلام بداند جای شک و تردید نیست که وی شیعه و امامی مذهب
 نیست، و در همه جا امام صادق علیه السلام برای او مطالب را بعنوان حدیث از
 پدرانش بازگومی کند، و او از امام صادق علیه السلام به جعفر یا جعفر بن محمد عن
 ابیه عن آبائه تعبیر می کند و این علامت عاقمی بودن اوست، و اینکه پاره ای از

و ما كان فيه عن عبد الله بن المغيرة، فقد رَوَيْتُهُ، عن جعفر بن علي الكوفي - رضي الله عنه - عن جدّه الحسن بن علي، عن جدّه عبد الله بن المغيرة الكوفي. و رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة. و رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن إبراهيم بن هاشم؛ و أيوب بن نوح، عن عبد الله بن المغيرة.

و ما كان فيه عن محمد بن أبي عُمَيْرٍ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ و الجُمَيْرِيُّ جميعاً عن أيوب بن نوح؛ و إبراهيم هاشم؛ و يعقوب بن يزيد؛ و محمد بن عبد الجبار جميعاً عن محمد بن أبي عُمَيْرٍ.

متأخرین اورا امامی پنداشته اند جز تعصب بی جا دلیلی ندارند، اما جواز عمل باخبار او و کتابش در صورتیکه معارض نداشته باشد معهود و مشهور است میان متقدمین و متأخرین، و اعتماد بکتاب ربطی به مذهب صاحب آن ندارد، باری طریق مؤلف بواسطه حسین بن یزید نوفلی که توثیق ندارد مورد گفتگو است، بعلاوه که نجاشی گفته است: پاره ای از علماء قم (اشعریین) گفته اند که: در آخر عمر غالی شده، ولی من در اخبار او چنین چیزی که دلالت بر غلو او کند، ندیده ام».

و آنچه در آن از عبدالله بن مغیره آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن علی کوفی - رضي الله عنه - از جدش حسن بن علی از جدش عبدالله بن مغیره کوفی، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالله بن مغیره، و نیز از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم و ایوب بن نوح از عبدالله بن مغیره.

توضیح: «ابو محمد عبدالله بن مغیره بجلی در حدّ اعلا ثقه و عادل و جلیل و وریع است و در آغاز واقفی بوده و از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است ولی بحق بازگشته، و گفته اند وی از اصحاب اجاع و دارای سی کتاب است، و طریق اول مؤلف به او مانند طریق سوم صحیح است، و طریق دوم حسن».

و آنچه در آن از محمد بن ابی عمیر آمده است پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و حمیری هر دو از ایوب بن نوح

و ما كان فيه عن الحسين بن حمّاد، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و محمد بن-
الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبدالله؛ و الجُمَيْرِيُّ جميعاً عن أحمد بن-

و ابراهيم بن هاشم و يعقوب بن يزيد و محمد بن عبد الجبار همگی از محمد بن ابی عمیر.
توضیح: «محمد بن ابی عمیر - زیاد - بن عیسی، ابو احمد ازدی بغدادی از
موثق ترین مردم نزد امامیه و عاقله است، و موسی بن جعفر علیهما السلام را درک کرده
و از وی احادیثی شنیده که در پاره ای از آنها امام او را بکنیه یاد کرده و یا اباحمد
خطاب نموده، و روایاتش بیشتر از علی بن موسی علیهما السلام است وی دارای نود و
چهار کتاب است و در ایام هارون الرشید از وی خواستند منصب قضا را بپذیرد وی
امتناع کرد، و او را بزندان افکندند، و فضل بن شاذان نیشابوری گوید: از وی
خواستند که خانه شیعیان و موسی بن جعفر علیه السلام را معرفی کند ولی وی حاضر
نشد، و او را ضرباتی تازیانه زدند باز ایا کرد، آنقدر شکنجه اش کردند که نزدیک
بود جانش بدر آید، طاقتش از دست برفت اراده آن کرد که بگوید، ناگهان نوائی
بگوشش رسید و شنید که محمد بن یونس بن عبدالرحمن بخطاب می گوید: «یا محمد
اتق الله» ای محمد از خدا بترس، این کلام روح او را تقویت نمود و لب فرو بست، و
خداوند او را خلاص فرمود، ابو عمرو گشتی گوید: یکصد و بیست ضربه با چوب او
را زدند و ضاربش سندی بن شاهک بود، و او را رها نکردند تا اینکه بیست و یک هزار
درهم از وی جرعه گرفتند، و مدت زندانیش چهار سال و بقولی هفده ماه طول کشید،
و گویند: خواهرش در مدت فرار و زندانش کتابهای او را در بالاخانه ای پنهان کرده
بود، و باران از سقف بر آن راه یافت و بیشتر آنها را محو کرد و بدین جهت از حفظ
روایت می کرد و یا از رونویس آنهایی که نسخه دیگرش در دست مردم بود، و از اینرو
علماء ما مراسیل او را در حکم مسانید می شمردند، و مؤلف - رحمه الله - در مجلد چهارم
تحت رقم ۳۷۱۵ از ابراهیم بن هاشم خبری نقل کرده است که دلالت بر مقام والای
ابن ابی عمیر و سماحت و بزرگواری وی دارد، طالبین برای اطلاع بیشتر بدانجا رجوع
کنند. باری وی از اصحاب اجماع است و طریق مؤلف به او صحیح میباشد.»
و آنچه در آن از حسین بن حمّاد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و
محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبدالله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن-

محمد بن عیسیٰ، عن ابی زینب عن عبد الکریم بن عمرو، عن الحسن بن حماد الکوفی .
 وما کان فیہ عن العلاء بن رزین، فقد روّته عن ابي؛ و محمد بن
 الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ و الجمیری جیعاً، عن أحمد بن -
 محمد بن عیسیٰ، عن محمد بن خالد، عن العلاء بن رزین. وقد روّته عن ابي؛ و
 محمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ و الجمیری جیعاً، عن
 محمد بن ابي الصّهبان، عن صفوان بن یحییٰ عن العلاء. و روّته عن ابي - رضي الله
 عنه - عن علي بن سليمان الزراري الكوفي عن محمد بن خالد، عن العلاء بن رزین
 القلاء. و روّته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار،
 عن أحمد بن محمد بن عیسیٰ، عن الحسن بن علي بن فضال؛ و الحسن بن محبوب، عن
 العلاء بن رزین.

عیسی از بزنتی از عبدالکریم بن عمرو از حسین بن حماد الکوفی .
 توضیح: «حسین بن حماد بن میمون العبدی کوفی، و از وابستگان بنی عبد قیس
 است، وی را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده اند، و دارای کتابی است
 که داود بن حصین و ابراهیم بن مهزم آنرا روایت کرده اند، وی صریحاً توثیق نشده
 ولی چون در طریق احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی هست روایاتش را معتبر دانند و
 طریق مؤلف بوی بجهت عبدالکریم بن عمرو قوی است.»
 و آنچه در آن از علاء بن رزین آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و
 محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن -
 عیسی از محمد بن خالد از علاء بن رزین، و نیز از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله
 عنها - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از محمد بن ابی الصّهبان (محمد بن عبد الجبار)
 از صفوان بن یحیی از علاء، و أيضاً از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن سلیمان رازی
 کوفی از محمد بن خالد از علاء بن رزین القلاء، و همچنین از محمد بن حسن - رضي
 الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال
 و حسن بن محبوب از علاء بن رزین.
 توضیح: «علاء بن رزین - بتقدیم راء مهمله برزای معجمه - و قلاء - با تشدید

وما كان فيه عن عبدالله بن مُسكان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن عبدالله بن مُسكان، وهو كوفي من موالى عنزة ويقال: إنه من موالى عجل.

وما كان فيه عن عامر بن جذاعة، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عامر بن جذاعة الأزدي، وهو عامر بن عبدالله بن جذاعة، وهو عربي كوفي.

لام - بریان کننده گندم یا آرد را گویند - وی ثقه و جلیل القدر و مورد توجه است و از شاگردان محمد بن مسلم ثقی است و فقه را نزد وی آموخته، و دارای کتاب است، و محمد بن خالد در طریق اول و سوم محمد بن خالد طرابلسی است که در ۲۵۹ وفات یافته و توثیق نشده و دارای کتابی است، و علی بن سلیمان فقیه و ثقه و از احماد بکیر ابن اعین است و او نیز دارای کتابی است، و علامه حلی در خلاصه الرجال طریق مؤلف را به علاء بن رزین به اعتبار طریق دوم و چهارم صحیح گفته است.

و آنچه در آن از عبدالله بن مُسكان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از محمد بن يحيى العطار از محمد بن حسين بن أبي الخطاب از صفوان بن يحيى از عبدالله بن مُسكان. و او کوفی و از وابستگان بنی عنز [- بعین مفتوحه مهمله، و نون ساکنه و زای -]، است و گفته میشود که از وابستگان بنی عجل است.

توضیح: «عبدالله بن مُسكان - بضم میم و سکون سین مهمله - ثقه و بزرگ است و از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام میباشد، و گاهی روایتی از امام صادق علیه السلام نیز دارد، و او از اصحاب اجماع و دارای کتابی است و طریق مؤلف بوی صحیح است».

و آنچه در آن از عامر بن جذاعة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عامر بن جذاعة ازدی، و وی عامر بن عبدالله بن جذاعة است

و ما كان فيه عن النعمان الرازي، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسن بن مَتَيْلِ الدَّقَاقِ، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن سالم، عن محمد بن سنان، عن النعمان الرازي.

و ما كان فيه عن أبي كَهْمَسِ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن - عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عبد الله بن - علي الزرَّادِ، عن أبي كَهْمَسِ الكوفي.

اهل كوفه و عرب صميم و خالص میباشد.

توضیح: «عامر بن جذاعه - بضم جیم و ذال معجمه - توثیقش نکرده اند، و دارای کتابی است، و حکم بن مسکین در طریق مهمل است و در کتب رجال ذکر نشده است».

و آنچه در آن از نعمان رازی آمده، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسن بن مَتَيْلِ دَقَاقِ از احمد بن ابی عبد الله، از محمد بن سالم از محمد بن سنان از نعمان رازی.

توضیح: «نعمان رازی در کتب رجال - مراد رجال قدما است - مذکور نیست، و گویند: از عنوان مؤلف او را در مشیخه پیدا است که صاحب کتاب بوده، و چون در طریق محمد بن سنان واقع شده و وی دارای کتاب است و احتمال می رود که صدوق از کتاب محمد بن سنان حدیث او را نقل کرده باشد دارای کتاب بودنش چندان ثابت نیست مگر بطریق احتمال، و محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از ابی کهمس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عبد الله بن علی الزرَّادِ از ابی کهمس کوفی.

توضیح: «ابوکهمس او هیثم بن عبد الله یا هیثم بن عبید شیبانی عرب صمیم است از اهل کوفه و دارای کتاب، و در طریق عبد الله بن علی زرَّادِ یا زرَّار چنانکه در بعضی نسخ میباشد مجهول الحال است، و حکم بن مسکین مهمل».

وما كان فيه عن سهل بن يسع، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن زياد بن جعفر الهَمْدَانِيِّ - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن سهل بن يسع.

وما كان فيه عن بزيع المؤذن، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن بزيع المؤذن.

وما كان فيه عن عُمر بن أُذينة، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن عُمر بن أُذينة.

وما كان فيه عن أيوب بن نوح، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي، و محمد بن الحسن - رضي الله

و آنچه در آن از سهل بن يسع آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن زياد بن جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علي بن ابراهيم از پدرش از سهل بن يسع.

توضیح: «سهل بن يسع بن عبدالله بن سعد الأشعري قمي ثقة و مورد وثوق و از اصحاب موسى بن جعفر و حضرت رضا عليهم السلام است، وی دارای کتابی است که فرزندش محمد از او روایت می کند، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از بزيع مؤذن آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسى بن متوكل - رضي الله عنه - از علي بن الحسين سعدآبادی از احمد بن أبي عبدالله از پدرش از محمد بن سنان از بزيع مؤذن.

توضیح: «بزيع نامی است مشترک میان شخصی ملعون و دیگری مجهول الحال و در رجال کشي اخباری در ذمّ اول نقل شده است، و بهر حال ضعیف است، و طریق مؤلف با وضعیف است به محمد بن سنان».

و آنچه در آن از عُمر بن أُذينة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن سعيد از محمد بن أبي عمير از عمر بن اذينة.

توضیح: «عمر بن اذينة ثقة و از اصحاب موسى بن جعفر علیهما السلام است و دارای کتاب و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از أيوب بن نوح آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد

عنها - عن سعد بن عبدالله، و الحمیري جميعاً عن أيوب بن نوح.
وما كان فيه عن مُرازم بن حُكَيْم، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ
ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن
مُرازم بن حُكَيْم.
وما كان فيه عن إبراهيم بن أبي زياد الكرخي فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله
عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن إبراهيم بن -
أبي زياد الكرخي.
وما كان فيه عن عبدالله بن سليمان، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله

ابن حسن - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله و حمیری هر دو از ایوب بن نوح.
توضیح: «ایوب بن نوح ثقه و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و صاحب
کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است».
و آنچه در آن از مُرازم بن حُکیم نقل شده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد
ابن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از
مُرازم بن حُکیم.
توضیح: «مُرازم - بضم میم و کسر رای معجمه - ابن حُکیم - بضم حاء
مهمله - ازدی مدائنی وابسته به ازداست و عرب خالص نیست، و ثقه و دارای کتاب
است و طریق مؤلف به او حسن است».
و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا
از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از ابراهیم
ابن ابی زیاد کرخی.
توضیح: «ابراهیم بن ابی زیاد کرخی توثیق نشده و از اصحاب امام صادق
علیه السلام شمرده شده است، و چون در طریق ابن ابی عمیر هست میتوان باخبار وی
اعتماد کرد چون ابن ابی عمیر از اصحاب اجماع شمرده شده است، و طریق مؤلف
بوی نیز صحیح است».
و آنچه در آن از عبدالله بن سلیمان آمده است، پس روایت نموده ام آنرا از محمد

عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن صفوان بن يحيى؛ و محمد بن أبي عمير جميعاً، عن عبد الله بن سليمان.

وما كان فيه عن عمر بن أبي زياد، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عمر بن أبي زياد.

وما كان فيه عن محمد بن بجيل أخى علي بن بجيل، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن الحسن بن رباط، عن محمد بن بجيل أخى علي بن بجيل بن عقيل الكوفي.

ابن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از يعقوب بن يزيد از صفوان بن يحيى و محمد بن ابى عمير از عبد الله بن سليمان.

توضیح: «ظاهراً وی عبدالله بن سلیمان نخعی کوفی است بقرینه روایت ابن ابی- عمیر از او در موارد بسیار، و چنانچه وی باشد، پس از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد و توثیق صریح نشده است و ممکن است: عبدالله بن سلیمان صیرفی باشد و در اینصورت وی کوفی است و صاحب اصل است و از امام صادق علیه السلام روایت می کند ولی توثیق نشده، و احتمال امکان اتحاد هر دو بسیار قوی است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عمر بن ابی زیاد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عمر بن ابی زیاد.

توضیح: «عمر بن ابی زیاد ابزاری کوفی ثقه و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او ضعیف است بحکم بن مسکین.»

و آنچه در آن از محمد بن بجيل برادر علی بن بجيل آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابی مسروق نهدي از حسن بن محبوب از علی بن حسن بن رباط از محمد بن بجيل برادر علی بن بجيل بن عقيل کوفی.

وما كان فيه عن أبي زكريّا الأعور، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن زياد بن جعفر
الهمدانيّ - رضي الله عنه - عن عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى بن
عبيد، عن أبي زكريّا الأعور.

وما كان فيه عن أبي حبيب ناجية، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
سعد بن عبدالله، عن معاوية بن حكيم، عن عبدالله بن المغيرة، عن مثنى الحنّاط،
عن أبي حبيب ناجية.

وما كان فيه عن إسماعيل الجعفيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ
ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد،

توضیح: «محمد بن بجیل - کامیر - مجهول الحال است، و هیثم بن ابی مسروق
توثیق صریح نشده است لکن علامه طریق مؤلف را به ثویر بن ابی فاتحه تصحیح
کرده و وی در آن طریق است.»

و آنچه در آن از ابی زکریای اعور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن -
زیاد بن جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی
ابن عبید از ابی زکریّا الأعور.

توضیح: «ابو زکریای أعور - واحد العين - ثقة و از اصحاب موسی بن جعفر
علیها السلام است، و طریق مؤلف به وی بواسطه اختلاف در محمد بن عیسی بن -
عبید مورد گفتگو است، و علامه آنرا صحیح دانسته.»

و آنچه در آن از ناجیه ابو حبيب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از معاوية بن حکیم از عبدالله بن مغیره از مثنی
الحنّاط از ابو حبيب ناجیه.

توضیح: «ابو حبيب ناجیه بن ابی عماره حالش مجهول است، و چون عبدالله بن -
مغیره که از اصحاب اجماع است در طریق اوست روایاتش در نزد کسانی که روایات
اصحاب اجماع را ارج می نهند معتبر است.»

و آنچه در آن از اسماعیل (بن عبدالرحمن کوفی) جعفی آمده است، پس روایت
کرده ام آنرا از محمد بن علیّ ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی -
القاسم از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان، و صفوان بن یحیی از

عن أبيه، عن محمد بن مينا، و صفوان بن يحيى، عن إسماعيل بن عبد الرحمن الجعفي الكوفي.

وما كان فيه عن حفص بن سالم، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن حماد بن عثمان، عن حفص أبي ولاد بن سالم الكوفي وهو مولى.

وما كان فيه عن وهيب بن حفص، فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الهمداني، عن وهيب بن حفص الكوفي المعروف بالمتوف.

اسماعيل بن عبد الرحمن جعفي كوفي.

توضیح: «اسماعيل بن عبد الرحمن جعفي كوفي تابعی و از اصحاب امام صادق علیه السلام و از عامر بن وائله و امام باقر علیه السلام نیز حدیث شنیده است، و در زمان حیات حضرت صادق وفات یافته، و او را از فقهاء شمرده اند، و پاره های او را با اسماعیل بن جابر جعفی متحد دانند لکن بسیار بعید می نماید، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

مرکز تحقیق کامپیوتر علوم اسلامی

و آنچه در آن از حفص بن سالم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از حفص ابی ولاد بن سالم الكوفي و او مولى است.

توضیح: «ابو ولاد حفص بن سالم حنّاط كوفي از وابستگان بنو جعف است، او ثقه و صاحب اصل و از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است، و در عنوان دیگری که خواهد آمد طریقش حسن است.»

و آنچه در آن از وهیب بن حفص آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی همدانی از وهیب بن حفص كوفي که معروف است به منتوف.

توضیح: «وهیب بن حفص ابوعلی جریری اسدی نخاس ثقه و دارای تصانیفی است، و از اینرو او را منتوف گویند که با دست ریش خود را شانه میزده و موی آنرا

وما كان فيه عن إبراهيم بن ميمون فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن معاوية بن عمارة، عن إبراهيم بن ميمون يتابع الهروي مولى آل الزبير.

وما كان فيه عن داود بن الحصين فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن داود بن الحصين الأسدي وهو مولى.

وما كان فيه عن أبي بكر بن أبي سمائل فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن

می‌کنده، طریق مؤلف به او بوجود محمد بن علی همدانی ضعیف است». و آنچه در آن از ابراهیم بن میمون آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسین بن حسن بن أبان از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از معاویة بن عمارة از ابراهیم بن میمون فروشنده لباسهای هراتی از وابستگان آل زبیر.

توضیح: «ابراهیم بن میمون مجهول الحال است، و مؤلف در مجلد سوم کتاب تحت رقم ۲۳۶۳ و ۲۸۱۵ از ابن مسکان از او روایت می‌کند و طریق مؤلف به ابن مسکان صحیح است، ولی در اینجا بوجود حسین بن حسن بن أبان طریق حسن است هر چند ابن داود او را توثیق کرده و علامه طریقی را که وی در آن است تصحیح نموده است».

و آنچه در آن از داود بن حصین - بضم حاء مهمله - آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله از محمد ابن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از داود بن حصین اسدی که از وابستگان آنهاست.

توضیح: «داود بن حصین اسدی که عربی غیرخالص و از موالی است، وی اهل کوفه و واقعی مذهب و موثق، و دارای کتاب می‌باشد و طریق مؤلف به وی ضعیف است به حکم بن مسکین».

و آنچه در آن از ابی بکر بن ابی سمائل آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسین بن حسن بن أبان از حسین بن سعید از

الحسن - رضي الله عنه - عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن عثيم، عن أبي بكر بن أبي سمّال.

وما كان فيه عن زياد بن مروان القندي فقد رَوَّته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن عيسى بن عبيد؛ ويعقوب بن يزيد، عن زياد بن مروان القندي.

وما كان فيه عن أبي المَغْرَا حَمِيد بن المَثْنَى العِجْلِيّ فقد رَوَّته عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن عثمان بن عيسى، عن أبي المَغْرَا حَمِيد بن المَثْنَى العِجْلِيّ، وهو عَرَبِيٌّ كُوفِيٌّ ثِقَّةٌ وَكَهْ كِتَابٌ.

فضالة از عثيم از ابی بکر بن ابی سمّال.

توضیح: «ابراهيم ابوبکر بن ابی سمّال - یا سمّاک - واقفی مذهب و دارای کتاب و موثق است و طریق مؤلف به وی به عثیم و حسین بن حسن بن أبان ضعیف است.» و آنچه در آن از زیاد بن مروان قندی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن عيسى بن عبيد، و يعقوب بن-يزيد، از زیاد بن مروان قندی.

توضیح: «زياد بن مروان قندی أنباری واقفی مذهب و دارای کتاب است، و او از کسانی میباشد که نصّ بر حضرت رضا علیه السلام را از موسی بن جعفر علیهما السلام شنیده بودند، و او اظهار آن را کرد ولی بعد مخالفت نمود، و گفته اند اموالی از موسی علیه السلام در اختیار او بود که به هفتاد هزار دینار میرسید برای تصاحب کردن آن منکر وفات موسی بن جعفر علیهما السلام گشت و سبب وقفش این شد، طریق مؤلف به او صحیح است»

و آنچه در آن از ابوالمَغْرَا حَمِيد بن مَثْنَى عِجْلِيّ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از عثمان بن عيسى از ابی المَغْرَا حَمِيد بن المَثْنَى العِجْلِيّ، وی عرب خالص و از اهل کوفه و ثقه و صاحب کتابی است.

توضیح: «ابوالمَغْرَا حَمِيد بن مَثْنَى عِجْلِيّ، وی ثقه است به اجماع رجالیون، و

وما كان فيه عن معاوية بن شريح، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى، عن معاوية بن شريح.

وما كان فيه عن سليمان بن داود المِثْقَرِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمد الإصبهاني، عن سليمان بن داود المِثْقَرِيِّ المعروف بابن الشاذكوني.

صاحب اصلی است از اصول، و از امامان حضرت کاظم و حضرت رضا علیهما السلام روایت می کند، و در طریق مؤلف به وی عثمان بن عیسی واقفی است و توثیق نشده.

و آنچه در آن از معاویة بن شریح آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از عثمان بن عیسی از معاویة بن شریح.

توضیح: «معاویة بن شریح دارای کتابی است که ابن ابی عمیر از وی روایت کرده است، و طریق مؤلف به او به عثمان بن عیسی که واقفی غیر موثق است، ضعیف است، و عجب آنستکه علامه - رحمه الله - طریق سابق را بوجود او قوی می داند و در اینجا صحیح با اینکه او را در قسم ضعیف خلاصه آورده است».

و آنچه در آن از سلیمان بن داود مِثْقَرِي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود مِثْقَرِي معروف به ابن شاذکونی.

توضیح: «سلیمان بن داود مِثْقَرِي ابو ایوب شاذکونی که بظاهر عامی می نمایند، و خطیب بغدادی در تاریخ گوید: «سلیمان بن داود بن پسر بن زیاد ابو ایوب مِثْقَرِي بصری معروف بشاذکونی حافظ و مکرر - بسیار حدیث - به بغداد آمد و با محدثین و حفاظ مشهور هم صحبت بود و از آنجا به اصفهان رفت و در آنجا اقامت گزید، و احادیثش در آنجا نشر یافت» و ابن اثیر در لباب گوید: «نسبت شاذکونی به جهت شاذکونه که (لباس ضخیم یا حصی) که بتجارت به یمن می بردند بوده است و مشهور است بآن ابو ایوب سلیمان بن داود بن پسر بن زیاد مِثْقَرِي است، با اینکه گوید:

و ما كان فيه عن ربعي بن عبد الله، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله؛ والجميري جميعاً، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن ربعي بن عبد الله بن جَارُودِ الهُدَلِيِّ وهو عَرَبِيٌّ بَصْرِيٌّ.

دانشمند در حدیث بود ضعیف است وی در جمادی الاول سنة ۲۳۴ بدرود حیات گفته است». و شیخ - رحمه الله - گوید: وی صاحب کتابی است، و نجاشی گوید: ثابت نیست که وی از ما باشد، جز اینکه او از بسیاری از اصحاب ما از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت می کند، و او ثقہ است، و خطیب از بخاری نقل کرده است که گفته است: او نزد من از هر ضعیفی ضعیفتر است، و از یحیی بن معین نقل کرده که گفته است: «وی حدیث وضع می کرده». حقیر گوید: این تضعیفات جمله برای آنستکه وی از روایت شیعه و ائمه معصومین علیهم السلام روایت می کرده، و تعصبات مذهبی و قومی همه جا کار خلاف حق خود را انجام می دهد، و توثیقات و تضعیفات رجالیون عامه بر اساس تعصب استوار است و نزد مردان خدا ترس و جانبدار حق پشیزی ارزش نداشته و نخواهد داشت، باری طریق مؤلف به وی بوجود قاسم بن - محمد اصفهانی معروف بکاسولا ضعیف است، و اینکه مؤلف گفته است ابن - شاذکوثی و در فهرست نجاشی لفظ ابن ندارد مهم نیست زیرا در اصل لقب پدر او بوده است».

و آنچه در آن از ربعی بن عبد الله آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عيسى از حسين بن سعيد از حماد بن عيسى از ربعي بن عبد الله بن جَارُودِ الهُدَلِيِّ و وی عرب خالص و از اهل بصره است.

توضیح: «ربعی - بکسر راء بی نقطه و سکون باء یک نقطه - ابن عبد الله بن جَارُودِ بن ابی سَبْرَةَ الهُدَلِيِّ بصری است و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، و صاحب یک اصل از اصول چهارصدگانه است، و عامه و خاصه او را در کتب رجال عنوان کرده و او را از ثقات شمرده اند و طریق مؤلف به او صحیح است».

و ما كان فيه عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، فقد رَوَّته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی و كان مرضياً، و رَوَّته عن علي بن أحمد بن موسى - رحمه الله - عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظیم.

و آنچه در آن از عبد العظیم بن عبد الله حسنی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن - ابی عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی و او مرضی است - یعنی از کسانیست که صحیح العقیده است و اصحاب از احادیث وی راضی هستند و بدان عمل می کنند - و نیز روایت کرده ام آنرا از علی بن احمد بن موسی - رحمه الله - از محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد الآدمی از عبد العظیم.

توضیح: «نسب عبد العظیم چنانکه در رجال نجاشی آمده چنین است: عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام. ابو عبد الله غضائری روایت کرده است از علی بن حسین سعدآبادی از جعفر بن محمد بن قولویه از احمد بن محمد بن خالد برقی که گفت عبد العظیم در حال فرار از حاکم زمان به شهر ری وارد شد و در سردابی در خانه مردی از شیعیان که در محله غرباء بود منزل کرد، و در آنجا مشغول به عبادت میبود، روزها را روزه می گرفت، و شبها بنماز و راز و نیاز می پرداخت، و در تاریکی شب پنهانی بیرون می شد و قبریکه اکنون مقابل قبر اوست و فاصله اش قدمی چند بیش نیست زیارت می کرد و میگفت این قبریکی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام است، و مدت زمانی در آن سرداب می زیست و شیعیان تک تک از او خبر می یافتند تا اینکه بیشتر شیعیان آن ناحیه با وی آشنا شدند، تا اینکه مردی از آنان در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که بدو فرمود: مردی از فرزندان من جنازه اش را از محله غربیان خواهند آورد و در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب در کنار درخت سیبی که در آنجاست دفن خواهند نمود و بدان مکان با دست اشاره کرد، مرد چون برخاست بسوی باغ عبد الجبار رفت تا محل قبر و آن درخت سیب را از صاحب و مالکش خریداری کند،

وما كان فيه عن داود بن سرحان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رَحِمَهُمَا اللهُ - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي؛ وعبد الرحمن بن أبي نجران، عن داود بن سرحان العطار الكوفي.

وما كان فيه عن المُعَلَّى بن خُنَيْس، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن حماد بن عيسى، عن العيصي، عن المُعَلَّى بن خُنَيْس وهو مَوْلَى الصادق عليه السلام كوفي، بَرَّاز، قَتَلَهُ داوُدُ بْنُ عَلِيٍّ.

صاحب باغ پرسید این را برای چه می خواهی؟ گفت: چنین خوابی دیده ام و قصه را بیان کرد، مرد صاحب باغ گفت: من خود نیز چنین خوابی دیده ام مکان این درخت و همه باغ را وقف آن سید و شیعیان کرده ام که در آن دفن شوند، چندی بعد عَبْدُ الْعَظِيمِ - رَحِمَهُ اللهُ - مریض شده، درگذشت و هنگامیکه او را برای غسل برهنه می کردند در جیب آن رقعہ ای یافتند که در آن چنین مرقوم بود: من ابوالقاسم عَبْدُ الْعَظِيمِ بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام هستم. و اما طریق مؤلف به وی بسیار است، و آنچه در اینجا ذکر شده اولی قوی است و دومی ضعیف است به وجود سهل بن زیاد آدمی.

و آنچه در آن از داود بن سرحان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم محمد بن حسن - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، و عبد الرحمن بن ابی نجران از داود بن سرحان عطار کوفی. توضیح: «داود بن سرحان - بکسر سین بی نقطه - مولی است، و کوفی وثقه و از اصحاب ابی عبد الله صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از مُعَلَّى بن خُنَيْس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از حماد بن عیسی از مسمعی از معلی بن خنيس و او مولی و وکیل نفقات عیال امام صادق علیه السلام و کوفی و بزاز بود، و داود بن علی - حاکم مدینه - او را بقتل

و ما كان فيه عن إبراهيم بن أبي البلاد، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن
 عبد الله بن جعفر الجُمَيْرِيِّ، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن إبراهيم بن -
 أبي البلاد ويكنى أبا إسماعيل.
 و ما كان فيه عن أبي أيوب الخَزَّاز، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن -
 المتوكل - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الجُمَيْرِيِّ، عن محمد بن الحسين بن -
 أبي الخطاب عن الحسين بن محبوب، عن أبي أيوب إبراهيم بن عثمان الخَزَّاز، ويقال:
 إنه إبراهيم بن عيسى.

رسانید.

توضیح: «مُعلی بن خنیس - بضم خاء معجمه وفتح نون - از قوام و کارگزاران
 امام صادق علیه السلام میبوده، قبلاً از وابستگان بنی اسد بوده، وی دارای کتابی
 است و نجاشی او را تضعیف نموده، و جمعی او را مدح کرده اند، و چون سبب تضعیف
 نجاشی ذکر نشده است، با اخبار مدح منافات ندارد زیرا ممکن است ضعف از
 جهت عدم حُسن حافظه باشد نه بی پروا بودن شخص، لذا با مدوح بودن تعارضی
 ندارد، و ممکن است مردی صحیح العقیده و راستگو بوده لکن دارای حافظه قوی
 نبوده و سهو و نسیان بسیار داشته لذا تضعیف شده است، و روایت است که امام
 صادق علیه السلام شبی در حق داود بن علی نفرین کرد و همان شب او هلاک شد،
 باری طریق مؤلف به او صحیح است، اگر مراد به مِسْمَعِی مِسْمَع بن عبدالمَلِک باشد و
 اگر مراد محمد بن عبدالله مِسْمَعِی باشد حسن، و چنانچه مراد عبدالله بن عبدالرحمن
 بصری غالی باشد ضعیف است، ولی روایت عبدالله بن عبدالرحمن از معلی بنظر بسیار
 بعید میرسد، علی ای حال مِسْمَعِی در سند مشترک میان ثقه و حسن و ضعیف است و
 تمیز آن مشکل».

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی البلاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 پدرم - رحمه الله - از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از
 ابراهیم بن ابی البلاد و او کنیه اش ابواسماعیل است.

توضیح: «ابراهیم بن یحیی - ابی البلاد - ثقه و اهل کوفه و از اصحاب امام
 صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و صاحب اصلی از اصول اَرْبَعَمِائَةِ

وما كان فيه عن أبي ولاد الحنّاط، فقد روّيته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن أبي - ولاد الحنّاط، واسمه حفص بن سالم مولى بني مخزوم.

وما كان فيه عن محمد بن خالد البرقي، فقد روّيته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن خالد البرقي.

وما كان فيه عن سيف التمار، فقد روّيته عن محمد بن موسى بن - المتوكل - رحمه الله - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله - البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن الحسن بن رباط، عن سيف التمار.

میباشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابی ولاد حنّاط آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابی مسروق نهدي از حسن بن محبوب از ابی ولاد حنّاط، و نامش حفص بن سالم و از وابستگان بنی مخزوم است.

توضیح: «این شخص سابقاً بعنوان حفص بن سالم یا ذکر طریق صحیح

گذشت، و طریق او در اینجا حسن است».

و آنچه در آن از محمد بن خالد برقی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن خالد برقی.

توضیح: «محمد بن خالد - ابو عبد الله - برقی منسوب به برقی رود قم است، و شیخ در رجال او را از اصحاب ابوالحسن علی بن موسی علیهما السلام شمرده و ثقه اش میدانند، ولی ابن داود گفته است او از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است، و نجاشی نیز گفته است وی در حدیث ضعیف و دارای چندین کتاب است، که فرزندش احمد از او روایت می کند و بنظر چنان میرسد که منافاتی میان قول شیخ و نجاشی - رحمه الله علیهما - نیست، زیرا مراد نجاشی - چنانکه از کلام و لحن آن پیدا است - آنستکه چون از ضعف بسیار نقل می کند اعتمادی به احادیثش نیست، نه آنکه او خود ضعیف است، و مراد شیخ خود اوست نه احادیثش».

و آنچه در آن از سيف تمار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - موسی بن متوکل - رحمه الله - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی

وما كان فيه عن زكريا بن آدم، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن زياد بن جعفر
 الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أحمد بن إسحاق بن سعد، عن
 زكريا بن آدم القمي صاحب الرضا عليه السلام.
 وما كان فيه عن بحر السقاء، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن
 عبد الله، عن إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه علي، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن
 بحر السقاء وهو بحر بن كثير.

از حسن بن محبوب از حسن بن رباط از سيف تمار.

توضیح: «سيف بن سليمان تمار ابوالحسن کوفی وثقه و از اصحاب امام صادق
 علیه السلام است و کتابی دارد که محمد بن ابی حمزه آنرا روایت کرده است، و
 سعدآبادی و حسن بن رباط در طریق هر دو مهمل و غیر مذکورند».

و آنچه در آن از زکریا بن آدم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن زیاد بن
 جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از احمد بن اسحاق بن سعد از زکریا
 ابن آدم قمی صحابی حضرت رضا علیه السلام.

توضیح: «زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد الأشعري قمي ثقة و جليل القدر و
 عظيم الشأن و بزرگوار است و او همانست که یکبار در سفر حج در راه مکه هم محل
 حضرت رضا علیه السلام بوده، و از علی بن مسیب همدانی که خود از ثقات است نقل
 کرده اند که گفت: به ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام عرضه داشتم راه من
 بمدینه بسیار دور است و نمیشود که هر گاه که لازم شود خود را بشما برسانم. بفرمائید
 از چه کسی احکام دینم را بپرسم، امام علیه السلام فرمود: «از زکریا بن آدم قمی
 المأمون علی الدین والدنیا» آنکه در دین و دنیا مورد اعتماد است: باری طریق مؤلف
 باو صحیح است، و قبر وی در قم در کنار قبر ابو جریر بن ادريس اشعري و آدم بن
 اسحاق اشعري است که آنجا موسوم می باشد به شیخان».

و آنچه در آن از بحر سقاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي
 الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن مهزیار از برادرش علی از حماد بن عیسی
 از حریز از بحر سقاء و او بحر بن کثیر است.

توضیح: «وی بحر بن کثیر - بنون وزای منقوط - سقای بصری باهلی است، ابن

وما كان فيه عن جابر بن إسماعيل، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن -
 عبدالله، عن سلمة بن الخطاب، عن محمد بن الليث، عن جابر بن إسماعيل.
 وما كان فيه عن أبي جرير بن إدریس، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي
 ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن أبي -
 جرير بن إدریس صاحب موسى بن جعفر عليها السلام.

سعد کاتب واقدی وی را در طبقات و ابن قایماز ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر
 عسقلانی در تهذیب التهذیب اورا عنوان کرده اند و در ذیل تاریخ طبری آمده است که
 بحر بن کنیزسقای باهلی کنیه اش ابوالفضل و از ساکنین بصره بوده است، و در همانجا
 در سنه ۱۶۰ وفات یافته است، و از کسانیست که بروایاتش اعتمادی نیست. و عسقلانی
 از جماعتی از علماء ضعف اورا نقل کرده است، و ظاهراً لفظ «کثیر» در نسخه ها
 تصحیف «کنیز» است، و این شخص از معاریف روات اهل سنت است و چون
 روایاتی از طریق شیعه دارد اورا تضعیف کرده و متروک گفته اند، باری طریق
 مؤلف به وی صحیح است.»
 و آنچه در آن از جابر بن اسماعیل آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رحمه الله - از سعد بن عبدالله از سلمة بن خطاب از محمد بن الليث از جابر بن -
 اسماعیل.

توضیح: «جابر بن اسماعیل در کتب رجال قدمای ما عنوان نشده است، ولی در
 کتب رجالیه عامه شخصی بنام جابر بن اسماعیل که کنیه اش ابوعبداد است و
 نسبتش حصرمی مصری است ذکر شده است، و از نظر طبقه موافق اند چون هر دو در
 نیمه اول قرن دوم بوده اند و اتحادشان چندان دور نیست بلکه قریب نیز هست، بهر
 حال طریق مؤلف به او ضعیف است بسلمة بن خطاب علاوه بر اینکه محمد بن لیث
 هم مهمل است.»

و آنچه در آن از ابو جریر بن ادریس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد
 ابن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابی جریر
 ابن ادریس صحابی موسی بن جعفر علیهما السلام.

و ما کان فیہ عن زکریّا النّقاظ، فقد روّیته عن ابي۔ رحمه الله۔ عن محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن علی بن اسماعیل، عن صفوان بن یحیی، عن عبد الله بن مسکان، عن ابي العباس الفضل بن عبید الملک، عن زکریّا النّقاظ، و هو زکریّا بن مالک الجعفی.

و ما کان فیہ عن معروف بن خربوذ، فقد روّیته عن ابي۔ رضي الله عنه۔ عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن مالک بن عطیة الأحمسی، عن معروف بن خربوذ المکی.

توضیح: «زکریّا بن ادريس ابو جریر قمی اشعری پسر عموی زکریّا بن آدم اشعری است که سابقاً گذشت و ثقہ و جلیل القدر، و دارای کتابی است که برقی از او روایت کرده است و حضرت رضا علیه السلام برای او طلب رحمت فرموده، و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از زکریای نقاظ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم۔ رحمه الله۔ از محمد بن یحیی از محمد بن احمد از علی بن اسماعیل از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابوالعباس فضل بن عبد الملک از زکریای نقاظ، و او زکریّا بن مالک جعفی است.

توضیح: «وی بزودی تحت عنوان زکریّا بن مالک الجعفی خواهد آمد با اختلاف طریق».

و آنچه در آن از معروف بن خربوذ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم۔ رضي الله عنه۔ از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از مالک بن عطیة احمسی از معروف بن خربوذ مکی.

توضیح: «معروف بن خربوذ۔ بتشدید راء و آخرش ذال بانقطه۔ مکی و قرشی است بولاء و از امام صادق و پدر و جدش علی بن الحسین علیهم السلام روایت می کند، و از اصحاب اجماع می باشد، و ابن حجر عسقلانی او را در تقریب عنوان کرده و گوید: صدوق است و نیز ابن جبان او را از ثقات شمرده، وی اصلاً کوفی است، و روایاتی در مدح او آمده است و روایات ضعیفی در ذم او، و طریق مؤلف به او صحیح است. و علامه حلی۔ رحمه الله۔ طریق را حسن داند».

وما كان فيه عن سعيد الأعرج، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن عبد الكريم بن عمر و الخثعمي، عن سعيد بن عبد الله الأعرج الكوفي.

وما كان فيه عن علي بن عطية، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حسان، عن علي بن عطية الأصم الحنط الكوفي.

وما كان فيه عن معمر بن خلاد، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن المتوكل؛ و محمد بن علي ماجيلويه؛ و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنهم - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن معمر بن خلاد.

و آنچه در آن از سعيد أعرج آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن أبي نصر بزنطي از عبد الكريم بن عمر و خثعمي از سعيد بن عبد الله أعرج كوفي.

توضیح: «سعيد بن عبد الله يا عبدالرحمن اعرج سمان كنيه اش ابو عبد الله است و از وابستگان تیم و كوفي و ثقة است و از امام صادق عليه السلام روایت می کند، و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به وی بعد الكرم بن عمر و واقفي موثق و قوی است، و چون راوی او احمد بزنطي است ممکن است که سند را تصحیح کنیم».

و آنچه در آن از علي بن عطية آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از علي بن حسان از علي بن عطية أصم حنط كوفي.

توضیح: «علي بن عطية حنط از اصحاب امام صادق عليه السلام و ثقة است، و علي بن حسان أبو الحسين قصير واسطي است که از ثقات است، نه علي بن حسان هاشمی ضعیف و غالی، زیرا وی جز از عمویش عبدالرحمن بن کثیر هاشمی از دیگری روایت نمی کند، و توضیح آن خواهد آمد، پس بنابراین طریق صحیح است».

و آنچه در آن از معمر بن خلاد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسى بن متوکل، و محمد بن علي ماجيلويه، و احمد بن زياد بن جعفر همداني - رضي الله عنهم - از علي بن إبراهيم بن هاشم از پدرش از معمر بن خلاد.

وما كان فيه عن هارون بن حمزة الغنوي، فقد روئته عن محمد بن الحسن - رحمه الله - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين أبي الخطاب، عن يزيد بن اسحاق شمر، عن هارون بن حمزة الغنوي.

وما كان فيه عن جعفر بن بشير البجلي، فقد روئته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير البجلي.

وما كان فيه عن حفص بن غياث، فقد روئته عن أبي - رضي الله عنه - عن

توضیح: «معمراً - کجعفر - ابن خلاد - بشد لام - از اصحاب ابوالحسن علی بن موسی علیهما السلام بوده و ثقہ و دارای کتاب می باشد، و طریق مؤلف به وی حسن است».

و آنچه در آن از هارون بن حمزة غنوی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابوالخطاب از یزید بن اسحاق شمر از هارون بن حمزة غنوی.

توضیح: «هارون بن حمزة غنوی صیرفی کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده و ثقہ و مورد اعتماد و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او نزد علامه حلی صحیح است و لکن یزید بن اسحاق صریحاً توثیق نشده است».

و آنچه در آن از جعفر بن بشیر بجلی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر بجلی.

توضیح: «جعفر بن بشیر الوشاء ابو محمد بجلی ثقہ و جلیل القدر و از اصحاب علی ابن موسی علیهما السلام می باشد، نجاشی گوید: او از زهاد و عباد و شب زنده داران اصحاب ما است، و در ابواء سنه ۲۰۸ در گذشته است، شیخ گوید: او دارای کتابی است که محمد بن الحسین زیات از وی روایت کرده است، و کتاب دیگری دارد که روایات امام صادق علیه السلام را از طریق حضرت رضا علیه السلام نقل می کند، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از حفص بن غیاث آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -

سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن حفص بن غياث. ورويته عن علي بن أحمد بن موسى - رحمه الله - عن محمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن أبي بشير قال: حدثنا الحسين بن الهيثم قال: حدثنا سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث. ورويته عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمد الإصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي القاضي. وما كان فيه عن علي بن رثاب، فقد روته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رحمه الله - عن سعد بن عبدالله؛ والحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ وإبراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب.

رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از حفص بن غیاث، و نیز روایت کرده ام آنرا از علی بن احمد بن موسی - رحمه الله - از محمد بن ابی عبدالله از محمد بن ابی بشیر که گفت حدیث کرد ما را حسین بن هیثم و او گفت: حدیث کرد ما را سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث قاضی.

توضیح: «حفص بن غیاث بن طلق بن معاویة نخعی ابو عمر کوفی قاضی، عامی مذهب است، و دارای کتابیست که از امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند و بر کتابش اعتماد کرده اند، وی منصب قضاء را در شرق بغداد از هارون پذیرفت، و سپس منصب قضاوت کوفه را متصدی شد و در همانجا از دنیا رفت، وی توثیق صریح نشده است لکن شیخ در عذة الاصول فرموده امامیه بروایات حفص بن غیاث و غیر او از عامه با شرائطی اگر از ائمة ما علیهم السلام نقل کنند، عمل می کنند. و عامه وی را در کتب رجالی خود عنوان کرده و توثیق نموده اند، و طریق اول مؤلف به او صحیح است هر چند برقی و پدرش در آن است، و طریق دوم مجهولانی از عامه در آنست، و طریق سوم نیز قاسم بن محمد اصفهانی و سلیمان بن داود منقری عامی در آن است».

و آنچه در آن از علی بن رثاب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رحمه الله - از سعد بن عبدالله و حمیری از احمد بن محمد بن عیسی و

وما كان فيه عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن علي بن حسان الواسطي عن عمه عبد الرحمن بن كثير الهاشمي.

وما كان فيه عن سليمان الديلمي، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رحمهما الله - عن سعد بن عبد الله، عن عباد بن سليمان، عن محمد بن سليمان، عن أبيه سليمان الديلمي.

ابراهيم بن هاشم هر دو از حسن محبوب از علی بن رئاب.

توضیح: «علی بن رئاب» بکسر راء - کوفی و از وابستگان بنی سعد است و کنیه اش ابوالحسن و لقبش طحان می باشد، وثقه و بزرگوار و از دانشمندان بنام امامیه است، همچنانکه برادرش یمان بن رئاب از علمای معروف خوارج است، و مسعودی در مروج الذهب در اواخر احوال عمر بن عبدالعزیز بناسبتی ذکر خوارج را بیان آورده و گوید: یمان بن رئاب از بزرگان علمای خوارج بود، و برادرش علی بن رئاب از بزرگان علمای رافضه و سالی سه روز نزد هم آمده به مناظره و بحث می پرداختند و هیچکدام تسلیم دیگری نمی شد و بدون سلام و خدا حافظی جدا می شدند و دیگر با هم سخن نمی گفتند تا بار دیگر حتی از سلام نیز دریغ می داشتند، و علی بن رئاب همانست که حسن بن محبوب در هر حدیثی که از وی مینوشت پدرش یکدرهم به او عطا میکرد، باری طریق مؤلف به علی بن رئاب صحیح است.

و آنچه در آن از عبدالرحمن بن كثير هاشمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن حسن صفار از علی بن حسان الواسطي از عمویش عبدالرحمن بن كثير هاشمی.

توضیح: «لفظ «واسطي» بعد از ذکر «علی بن حسان» اشتباه است، و صحیح آن «علی بن حسان هاشمی» است زیرا چنانکه گذشت اوست که تنها از عمویش روایت میکند، و عبدالرحمن و بردارزاده اش هر دو ضعیف اند».

و آنچه در آن از سلیمان بن دیلمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از سعد بن عبد الله از عباد بن سلیمان از محمد بن سلیمان از پدرش سلیمان دیلمی.

وما كان فيه عن علي بن الفضل الواسطي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن الفضل الواسطي صاحب الرضا عليه السلام.
وما كان فيه عن موسى بن القاسم البجلي فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن الفضل بن عامر؛ وأحمد بن محمد بن عيسى عن موسى بن القاسم البجلي.

توضیح: «سليمان بن عبدالله، ابو محمد ديلمی اهل کوفه است و برای تجارت به خراسان می رفته و بردگان ديلمی را خریداری می کرده و می فروخته از اینرو او را ديلمی گفته اند، و گویند: وی غالی و کذاب است و همچنین فرزندش محمد، و به متفردات او عمل نمی کنند، و او داری کتابی است که پسرش محمد از او روایت می کند، و طریق مؤلف به او ضعفش واضح است».

و آنچه در آن علی بن فضل واسطی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن فضل واسطی صاحب حضرمی رضا علیه السلام.

توضیح: «علی بن فضل ابوالحسن الخزاز کوفی است و دارای کتابی است موسوم بنواد، نجاشی وی را عنوان کرده ولی معین نکرده است که از اصحاب کدام یک از معصومین علیهم السلام میبوده، ولی شیخ یکبار در اصحاب امام صادق علیه السلام و یکبار در اصحاب امام هشتم وی را ذکر کرده است، و در فهرست گوید: علی بن فضل، یا بنابر بعضی نسخ فضیل دارای روایاتی است، و تعدد بعید است و ابراهیم بن هاشم با یک واسطه نمی تواند از حضرت صادق علیه السلام روایت کند لذا باید همان کس باشد که از ابوالحسن الرضا علیه السلام روایت می کند، و طریق مؤلف باو حسن است».

و آنچه در آن از موسی بن قاسم بجلی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبدالله از فضل بن عامر و احمد بن محمد بن عيسى از موسى بن قاسم بجلی.

توضیح: «موسی بن قاسم بن معاویة بجلی عربی اصیل و از اهل کوفه است و ثقه و جلیل و واضح الحدیث و درست اعتقاد و از اصحاب حضرت رضا علیه السلام

وما كان فيه عن يونس بن عمار، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن أبي الحسن يونس بن عمار بن الفيض الصيرفي التغلبي الكوفي وهو أخو إسحاق بن عمار.

وما كان فيه عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رحمهما الله - عن محمد بن يحيى العطار؛ و أحمد بن إدريس جميعاً عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري.

بوده، وی صاحب مسی کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است.

و آنچه در آن از یونس بن عمار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ابی الحسن یونس بن عمار بن فیض صیرفی تغلبی کوفی، و وی برادر اسحاق بن عمار است.

توضیح: «کلینی در کافی باب شدة ابتلاء المؤمن خبری نقل کرده که دلالت بر کمال ایمان و اخلاص یونس بن عمار صیرفی و خضوع او در نزد امام صادق علیه السلام می کند، و طریق مؤلف به او صحیح است هر چند راجع به برقی سخن است.»

و آنچه در آن از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الأشعری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رحمهما الله - از محمد بن یحیی العطار، و احمد بن ادريس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری.

توضیح: «ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی اشعری قتی فردی است ثقه و بزرگوار و دارای کتابی است موسوم به نوادر الحکمة که نزد مشایخ حدیث قم معروف بوده به دبة الشبیب، و آن صندوق بوده که دارای خانه های متعدّد و هرکس از شبیب، هر نوع روغنی می خواسته یا عطری، از آن بیرون می آورده و بمشتری می داده، و کتاب نوادر او را از کثرت مطالب مختلف بدان تشبیه کرده اند، وی دارای کتاب دیگری نیز هست، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

وما كان فيه عن هارون بن خارجه، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن علي الكوفي، عن عثمان بن عيسى، عن هارون بن خارجه الكوفي.

وما كان فيه عن محمد بن خالد القسري، فقد رَوَيْتُهُ عن جعفر بن محمد بن مسرور - رحمه الله - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه عبدالله بن عامر، عن حفصة، عن محمد بن خالد بن عبدالله البجلي القسري وهو كوفي عربي.

وما كان فيه عن مبارك العقرقوفي، فقد رَوَيْتُهُ عن الحسين بن إبراهيم بن ناتانة - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن مبارك العقرقوفي الأسيدي.

و آنچه در آن از هارون بن خارجه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی کوفی از عثمان بن عیسی از هارون بن خارجه کوفی.

توضیح: «هارون بن خارجه صیرفی مولی و از اهل کوفه می باشد و دارای کتاب وثقه است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن علی که ظاهراً ابوسمینه صیرفی است ضعیف است».

و آنچه در آن از محمد بن خالد قسری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن محمد بن مسرور - رحمه الله - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبدالله بن عامر از حفصه از محمد بن خالد بن عبدالله قسری بجلی و او از اهل کوفه و عرب خالص است.

توضیح: «محمد بن خالد بن عبدالله قسری والی مدینه، پدرش خالد نیز امیر حجاز بود و پس از حجاج والی عراق - کوفه و بصره - شد و مردی پست و ظالم بود و روایاتی از امام صادق علیه السلام دارد، و حفصه در طریق در پاره ای از نسخ «حفقه» ثبت شده و در رجال بهیچ یک از هر دو عنوان مذکور نیست».

و آنچه در آن از مبارك عقرقوفي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن - ابراهیم بن ناتانہ - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان از مبارك عقرقوفي اسیدی.

وما كان فيه عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي - رضي الله عنه - ، فقد رَوَيْتُهُ عن علي بن أحمد بن موسى ؛ و محمد بن أحمد السناني ؛ و الحسين بن إبراهيم بن - أحمد بن هشام المؤدب - رضي الله عنهم - عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي الكوفي - رضي الله عنه - .

وما كان فيه عن عمرو بن جُمَيْع ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن أحمد بن - إدريس ، عن محمد بن أحمد ، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي ، عن الحسن بن علي بن - يوسف ، عن معاذ الجوهري ، عن عمرو بن جُمَيْع .

وما كان فيه عن مروان بن مسلم ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن

توضیح: «مبارک بن عبدالله غلام شعیب اسدی عقرقوفی است، و از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند، و طریق مؤلف به وی به جهت محمد بن سینان علی المشهور ضعیف است.»

و آنچه در آن از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی - رضي الله عنه - آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از علی بن احمد بن موسی ، و محمد بن احمد سنانی و حسین بن - ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب - رضي الله عنهم - از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی کوفی - رضي الله عنه - .

توضیح: «محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی ابوالحسین دارای کتابی است که کلینی - رحمه الله - بلاواسطه آنرا از وی روایت کرده است، وی اهل کوفه بوده ولی در ری مسکن داشته، و خود ثقه است لکن از ضعفاء نقل می‌کند، و اجتماع مشایخ را در طریق، دلیل بر معتمد بودن کتاب وی گیرند.»

و آنچه در آن از عمرو بن جُمَيْع آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از احمد بن ادريس از محمد بن احمد از حسن بن حسین لؤلؤی از حسن بن - علی بن یوسف از معاذ جوهری از عمرو بن جمیع .

توضیح: «عمرو بن جمیع - بضم جیم - ابو عثمان از دی بصری قاضی ری بوده و ضعیف الحدیث است، و دارای کتابی است، و معاذ بن ثابت جوهری در طریق مهمل است و کتب عنوان نشده است.»

و آنچه در آن از مروان بن مسلم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -

محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الحسین، عن علی بن یعقوب الهاشمی، عن مروان بن مسلم.

وما كان فيه عن عاصم بن حمید، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رحمها الله - عن سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حمید.

وما كان فيه عن محمد بن عبد الجبار، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبدالله؛ والحميري؛ ومحمد بن يحيى العطار؛ وأحمد بن إدريس جيعاً، عن محمد بن عبد الجبار؛ وهو محمد بن أبي الصهبان. وما كان فيه عن يعقوب بن شعيب، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله -

رضي الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن احمد بن یحیی، از سهل بن زیاد از محمد بن حسین از علی بن یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم.

توضیح: «مروان بن مسلم کوفی وثقه و صاحب کتابی است، و طریق مؤلف به وی به سهل بن زیاد ضعیف است، بعلاوه علی بن یعقوب هاشمی غیر معنون است». و آنچه در آن از عاصم بن حمید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رحمها الله - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید.

توضیح: «عاصم بن حمید - بضم الحاء المهملة - حنّاط، کوفی و عرب غیر خالص است، وثقه و مورد اعتماد و راستگو و دارای کتابی است و از امام صادق علیه السلام روایت می کند، و طریق مؤلف به وی حسن است».

و آنچه در آن از محمد بن عبد الجبار آمده است پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبدالله و حمیری و محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادريس همگی از محمد بن عبد الجبار و وی همان محمد بن ابی الصهبان باشد.

توضیح: «محمد بن عبد الجبار قتی ملقب بشیبانی ثقه و از اصحاب ائمة سه گانه امام جواد و هادی و عسگری علیهم السلام است و روایاتی دارد، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از یعقوب بن شعيب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از

عنه۔ عن الحسن بن مَثِیل، عن محمد بن الحسین بن اَبی الخطاب، عن جعفر بن بشیر، عن حماد بن عثمان، عن یعقوب بن شُعَیب بن مِیثم الأسدی و هو مَوْلَى کوفی۔
 و ما کان فیہ عن دُرُسْتِ بن اَبی منصور، فقد رَوَیْتُهُ عن اَبی۔ رحمه الله۔ عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن علیّ الوشاء، عن دُرُسْتِ بن۔
 اَبی منصور الواسطی۔
 و ما کان فیہ عن وَهَبِ بن وَهَبٍ، فقد رَوَیْتُهُ عن اَبی؛ و محمد بن۔

محمد بن حسن۔ رضی الله عنه۔ از حسن بن مثیل از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از یعقوب بن شعیب بن میثم اسدی و او عرب غیر خالص و کوفی است.

توضیح: «یعقوب بن شعیب از اصحاب امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام است، و نجاشی او را توثیق کرده، و دارای کتابی است، و علامه طریق مؤلف را به وی صحیح دانسته است».
 و آنچه در آن از درست بن اَبی منصور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم۔ رحمه الله۔ از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علیّ و شاء از درست بن اَبی منصور واسطی۔

توضیح: «دُرُسْت۔ بضم دال و راء۔ ابن ابی منصور۔ محمد۔ وی واقفی مذهب و از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، و توثیق نشده دارای کتابی می باشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است. لکن واقفی بودن او درست معلوم ما نیست و در رجال نجاشی و فهرست شیخ اشاره ای بدان ندارد و تنها اختیار رجال کشی از حمدویه بن نصیر نقل کرده ؛ قال: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَشْيَاحِي قَالَ: درست واسطی واقفی، و با احتمال قوی در نسخه «واسطی» به «واقفی» تصحیف شده و در نسخه برداری هر نسخه با هم آمده و شیخ۔ رحمه الله۔ در هنگام تلخیص هر دو را آورده، و نسخه رجال کشی دارای اغلاط و تصحیف و تحریف بسیار بوده و شیخ بهمین جهت آنرا تلخیص و اختیار کرده است، و شاید قول محقق (ره) در معتبر بصحّت روایات درست بن اَبی منصور از همین جهت بوده است، و العلم عند الله».
 و آنچه در آن از وهب بن وهب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و

الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه،
عن أبي البختري وهب بن وهب القاضي القرشي.

وما كان فيه عن أبي خديجة سالم بن مكرم الجمال، فقد رويته عن محمد بن علي
ما جيلويه - رحمه الله - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن
عبد الرحمن بن أبي هاشم، عن أبي خديجة سالم بن مكرم الجمال.

وما كان فيه عن القاسم بن سليمان، فقد رويته عن محمد بن

محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش
از ابی البختری وهب بن وهب قاضی قرشی.

توضیح: «وهب بن وهب ابوالبختری قاضی سنی مردی ضعیف بلکه خبیث و
غیرقابل اعتماد است، و حکم او درباره یحیی بن عبدالله بن حسن در حضور
هارون الرشید بر خباثت وی بهترین دلیل است. ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین
بطور مفصل قضیه را شرح داده است. وهب پسر زوجه امام صادق علیه السلام است و
نجاشی گوید: «كان كذاباً ولله الحادیست مع الرشید فی الكذب»، و شیخ گوید:
وی قاضی سنی مذهب و ضعیف است، و نیز علامه گوید: وی احادیثی از امام
صادق علیه السلام نقل کرده که هیچکدام آن اعتمادی نیست. و غالباً مؤلف از وی
اخباری را که دیگران از امام صادق علیه السلام بسند بهتر نقل کرده اند آورده
است.»

و آنچه در آن از ابو خدیجه سالم بن مكرم جمال آمده است، پس روایت کرده ام
آنها از محمد بن علی ماجیلویه - رحمه الله - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن -
علی کوفی از عبدالرحمن بن ابی هاشم از ابی خدیجه سالم بن مكرم جمال.

توضیح: «سالم بن مكرم - بفتح میم وراء با تخفیف - ابو خدیجه جمال کوفی از
وابستگان بنی اسد و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، و ابوسلمه او را امام
خطاب می کرده، نجاشی او را ثقه می داند وی دارای کتابی است که جماعتی از او
روایت کرده اند، و طریق مؤلف به او به محمد بن علی که ظاهراً ابوسمینه صیرفی
است، ضعیف است.»

الحسن - رحمه الله - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن النضر بن سويد، عن القاسم بن سليمان.

وما كان فيه عن زكريا بن مالك الجعفي، فقد رويته عن الحسين بن أحمد بن إدريس - رحمه الله - عن أبيه، عن محمد بن أحمد، عن علي بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي العباس الفضل بن عبد الملك، عن زكريا بن مالك الجعفي.

وما كان فيه عن إبراهيم بن محمد الهمداني، فقد رويته عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن إبراهيم بن محمد الهمداني.

و آنچه در آن از قاسم بن سلیمان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از نضر بن سويد از قاسم بن سلیمان.

توضیح: «قاسم بن سلیمان کوفی یا بغدادی دارای اصل یا کتاب است، و از اصحاب امام صادق علیه السلام میباشد و توثیق صریح نشده است، و طریق مؤلف نزد علامه حلی صحیح است».

و آنچه در آن از زکریا بن مالک جعفی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن احمد بن ادريس - رحمه الله - از پدرش از محمد بن احمد از علی بن اسماعیل از صفوان بن يحيى از عبد الله بن مسكان از ابوالعباس فضل بن عبد الملك (بقباق) از زکریا بن مالک جعفی.

توضیح: «وی تحت عنوان «زکریا النقا» گذشت. و طریق مؤلف به وی در اینجا به جهت حسین بن احمد بن ادريس حسن است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن محمد همدانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابراهیم بن محمد همدانی.

وما كان فيه عن مُصَادِف، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ
 الْمُتَوَكَّلِ - رحمه الله - عن عبد الله بن جعفر الجُمَيْرِيِّ، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن
 الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن مُصَادِف.
 وما كان فيه عن مُصَعَّب بن يزيد الأنصاريّ عامل أمير المؤمنين عليه السَّلام، فقد
 رَوَيْتُهُ عن أبي؛ و مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن
 مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عن علي بن الحكم، عن إبراهيم بن عمران الشَّيبَانِيِّ، عن يونس بن
 إبراهيم، عن يحيى بن أبي الأشعث الكِنْدِيِّ، عن مُصَعَّب بن يزيد الأنصاريّ قال:
 استَعْمَلَنِي أمير المؤمنين عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَرْبَعِ رَسَائِقِ الْعِدَائِنِ - وَ
 ذَكَرَ الْحَدِيثَ.

توضیح: «ابراهیم بن محمد همدانی - یا همدانی - از اصحابی سه امام: جواد و
 هادی و عسکری علیهم السلام است و از جانب ایشان وکیل بوده، و از نامه ای که
 امام جواد به وی نوشته است و کشتی آنرا نقل کرده است مورد اعتماد بودن وی فهمیده
 می شود بلکه توثیق غیر صریح است، و طریق مؤلف به او صحیح است».
 و آنچه در آن از مصادف آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی
 ابن متوکل - رحمه الله - از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن
 ابن محبوب از علی بن رثاب از مصادف.
 توضیح: «مصادف مولی ابی عبدالله علیه السلام ضعیف است، و طریق مؤلف به
 او صحیح است، وی حکایتی دارد با امام صادق علیه السلام که کلینی - رحمه الله -
 در کافی کتاب روضه آنرا از مرزم بن حکیم نقل کرده است».
 و آنچه در آن از مُصَعَّب بن یزید انصاری عامل امیرالمؤمنین علیه السلام آمده
 است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد
 ابن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از ابراهیم بن عمران شیبانی از
 یونس بن ابراهیم از یحیی بن ابی اشعث کندی از مُصَعَّب بن یزید انصاری که گفت:
 امیر مؤمنان علیه السلام مرا عامل چهار روستای مدائن کرد - و حدیث را تا به آخر ذکر
 کرد.

توضیح: «مُصَعَّب - بضم ميم - ابن یزید انصاری از تابعین است، و مؤلف در

وما كان فيه عن طلحة بن زيد، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن يحيى الخزاز؛ ومحمد بن سنان جميعاً عن طلحة بن زيد.

وما كان فيه عن أبي الورد، فقد رويته عن أبي - رحمه الله - عن الجهمي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن علي بن رثاب، عن أبي الورد.

باب خراج و جزیه در مجلد دوم از وی آن حدیث را که مؤلف اشاره بآن کرده، از وی نقل می کند. این شخص غیر از مصعب بن یزیدی است که نجاشی او را عنوان کرده و گوید: او از امام صادق علیه السلام روایت می کند با واسطه. و در طریق مؤلف به وی افرادی ناشناخته موجود است که شاید عامی باشند و در کتب رجالی آنان را نیافتیم.

و آنچه در آن از طلحة بن زيد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد ابن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن يحيى الخزاز و محمد بن سنان هر دو از طلحة بن زيد.

توضیح: «طلحة بن زيد ابو خزرج نهدی شامی و گفته شده: جزری، عامی مذهب و یا بتری است، جز آنکه کتابش مورد اعتماد است، از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت می کند، و عامه در کتب رجالی او را نامبرده و جرح نموده اند، و طریق مؤلف به وی صحیح است، و جرح عامه چون سبب را ذکر نکرده اند شاید برای این باشد که از ائمه شیعه روایت می کند لذا اعتباری ندارد و از اینرو کتابش مورد اعتماد اصحاب ما است».

و آنچه در آن از ابوالورد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از علی بن رثاب از ابوالورد.

توضیح: «ابوالورد را گفته اند همان ورد بن زید است که روایت او در مجلد سوم تحت رقم ۴۱۸۲ از امام باقر علیه السلام گذشت. و کلینی - رحمه الله علیه - در کافی باب فضل حج بسند صحیح از سلمة بن محرز خبری آورده که گفت: من خدمت امام

وما كان فيه عن الفضل بن أبي قرة السَّمْنِدِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن
 أبي - رحمه الله - عن علي بن الحسين السَّعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي،
 عن شريف بن سابق التَّفليسي، عن الفضل بن أبي قرة السَّمْنِدِيِّ.
 وما كان فيه عن الوصافي، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله
 عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال، عن
 عُبيد الله بن الوليد الوصافي.

صادق عليه السلام بودم، که مردی را که ابوالورد می گفتند وارد شد و به آنحضرت
 عرض کرد: خداوند بر شما رحمت آرد ای کاش بدنتان را به استقرار در محمل و سایه
 آن آسوده می داشتید، حضرت فرمود: ای ابوالورد دوست دارم مشاهده کنم منافعی را
 که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» زیرا کسی مشاهده
 نکند آنها را جز اینکه خداوند فوائدی نصیب او گرداند، اما شما پس از حج باز
 می گردید در حالیکه خدا شما را آمرزیده است، و دیگران تنها در اهل و مال مورد
 حفاظت خداوند واقع می شوند. از این خبر نوع مدحی در خطاب حضرت به او که وی
 را با کنیه نام برده است هست و معلوم میشود که مرضی آنحضرت بوده، و طریق مؤلف
 به او صحیح است».

و آنچه در آن از فضل بن ابی قرة سمندی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 پدرم - رحمه الله - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از شریف بن -
 سابق تفلیسی از فضل بن ابی قرة سمندی.

توضیح: «فضل بن ابی قرة سمندی - یا سهندی - چنانکه در پاره ای از نسخه ها
 است، از امام صادق علیه السلام روایت می کند و ضعیف است و دارای کتابی
 است، و طریق مؤلف به او نیز ضعیف است به شریف بن سابق تفلیسی».

و آنچه در آن از وصافی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی
 ماجیلویه - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار از احمد بن محمد بن عيسى از ابن -
 فضال از عبیدالله بن ولید وصافی.

توضیح: «عبیدالله بن ولید وصافی کنیه اش ابوسعید است ثقه می باشد و از

وما كان فيه عن الوليد بن صبيح فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن الوليد بن صبيح.

وما كان فيه عن الزُّهري، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الإصبهاني، عن سليمان بن داود الميثقي، عن سفیان بن عُيَيْنَةَ، عن الزُّهري - واسمه محمد بن مسلم بن شهاب - عن علي بن الحسين عليها السلام.

امامان باقر و صادق علیهما السلام روایت می کنند، و دارای کتابی است که ابن - مسکان از وی روایت کرده است، و وصافی نسبتش به مردی از بزرگان عرب می باشد که گویا وصاف بن عامر عجلی باشد، ابن اثیر در لیاب گوید: «آن نسبت به وصاف است، و این نام جماعتی است، که از جمله ایشان وصاف بن عامر عجلی است، و اسم او مالک بوده و منسوب به او است عبیدالله بن ولید بن عبدالرحمن بن قیس و صافی که روایت می کند از عطیه و عطا، و از او روایت کنند یعلی بن عبید و وکیع» و بخاری نیز او را با کنیه ابو اسماعیل از اولاد وصاف بن عامر شمرده است، و عسقلانی روایت او را از جماعتی از معاصرین امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از جماعتی از هم مذہبان خود جرح او را نقل کرده، و چنانچه وی با آنکس که عاقه آورده اند متحد باشد جرح آنان چندان صحت ندارد، و آنچه بنظر حقیر پس از اندکی بررسی رسیده است اتحاد عبدالله بن ولید و صافی و عبیدالله بن ولید و صافی و عبدالله بن ولید عجلی کوفی است، باری طریق مؤلف به وی قوی است به ابن فضال قَطْحی موثق».

و آنچه در آن از زهری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقري از سفیان بن عُيَيْنَةَ از زهری - و نامش محمد بن مسلم بن شهاب است - از علی بن - الحسين علیهما السلام.

توضیح: «محمد بن مسلم عبیدالله بن شهاب زُهری مدنی تابعی از فقهای عاقه و محدثان ایشان است، در سال ۵۲ بدنیاً آمده و در ۱۲۴ درگذشته، و از منحرفین از علی امیرالمؤمنین علیه السلام است، شیخ او را در رجال عنوان کرده و گوید: غدو

وما كان فيه عن الحسن بن عليّ الوشاء، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن عليّ الوشاء المعروف بابن بنت إلياس.

وما كان فيه عن الحسن بن راشد، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن

است و همچنین علامه و ابن داود و میرمصطفی صاحب نقد الرجال او را دشمن دانند، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه شرح کلام ۵۶ - گوید: جریر بن عبد الحمید از محمد بن شیبہ روایت کرده است که گفته: من در مسجد النبی صلی الله علیه و آله دیدم که زهری و عروہ بن زبیر، علی بن ابی طالب راست می کردند و علی بن الحسین علیه السلام بر آنها گذشت و فرمود: ای عروہ پدرم با پدر تو نزد خدا بحاکمه رفتند و خداوند پدر مرا ذی حق دانست، و تو ای زهری اگر در مکه بودی خانه پدرت را بتو نشان می دادم - مراد آنست که پدرت با مشرکین مکه در بدر حاضر شده بود و در تحف العقول از علی بن الحسین با و نامه ای است که انحراف او را از حق بیان می کند، پنجاه سال در دربار بنی امیه شاغل پست های مهم و مروج آنان بود، ابن خلکان گفته است: پیوسته زهری با عبدالملک بن مروان بود سپس با هشام بن عبدالملک و بعد با یزید بن عبدالملک و او وی را بسمت قضاء برگزید، و هشام وی را معلم فرزندان خود و دستورداد که حدیث بفرزندانش بیاموزد، باری مؤلف درین کتاب احادیثی را از وی در مقام احتجاج از باب جدل نقل کرده است، و در طریق وی قاسم ابن محمد اصفهانی است که معروف بکاسام یا کاسولا میباشد، و مجروح است.

و آنچه در آن از حسن بن علی و شاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم هر دو از حسن بن علی و شاء که معروف است به ابن بنت الیاس.

توضیح: «حسن بن علی و شاء خزاز ابو محمد بجلی کوفی از اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السلام است و از بزرگان محدثین امامیه و دارای مقام بلند و رفیعی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از حسن بن راشد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله و احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم همگی

سعد بن عبدالله؛ و احمد بن محمد بن عیسی؛ و ابراهیم بن هاشم جمیعاً عن القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد. و روایتش عن محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - عن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد.

و ما کان فیہ عن أبان بن عثمان، فقد رویته عن محمد بن الحسن - رضی الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن یعقوب بن یزید؛ و ایوب بن نوح؛ و ابراهیم بن -

از قاسم بن یحیی از جدّش حسن بن راشد، و نیز روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ما جیلویه - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از قاسم بن یحیی از جدّش حسن بن راشد.

توضیح: «حسن بن راشد کنیه اش ابوعلی و از وابستگان آل مهلب است، و در روایت ضعیف می باشد و از امام جواد علیه السلام روایت می کند، وی کتابی دارد بنام راهب و راهبه و ابن غضائری ویرا تضعیف نموده است، و طریق مؤلف به وی به قاسم بن یحیی ضعیف است و ذکر او بعداً خواهد آمد».

و آنچه در آن از أبان بن عثمان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید و ایوب بن نوح و ابراهیم بن هاشم و محمد بن عبد الجبار همگی از محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی از ابان بن عثمان احرر.

توضیح: «ابان بن عثمان احرر تجلی به ولاء از اصحاب امام صادق علیه السلام است و او را کوفی و هم بصری گفته اند، و شیخ او را در فهرست از اصحاب ابی الحسن علیه السلام نیز شمرده است و گوید: از کتابهای وی جز کتابیکه در آن مبدء و مبعث و مغازی و وفات و سقیفه و رده را جمع کرده نمی شناسم و همچنین گفته اند، وی ناووسی مذهب است و توثیق شده از اصحاب اجماع شمرده شده است، علامه حلی فرموده: نزدیکتر بصواب نزد من پذیرفتن روایات اوست هر چند مذهبش فاسد است - انتهى. و ناووسی مذهب بودن وی مورد گفتگو است و محقق اردبیلی در شرح ارشاد فرموده: «کونه ناووسیاً غیر واضح بل قلیل: کأن ناووسیاً» و از کلام وی چنین استفاده میشود که وی ابتدا ناووسی بوده سپس به اصحاب ما

هاشم، و محمد بن عبد الجبار کلهم عن محمد بن أبي عُمير؛ و صفوان بن يحيى، عن
أبان بن عثمان الأحمَر.

وما كان فيه عن عمرو بن خالد، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
سعد بن عبدالله، عن الهيثم بن أبي مسروق التَّهْدِي، عن الحسين بن علوان، عن
عمرو بن خالد.

وما كان فيه عن منصور بن يونس، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
عبدالله بن جعفر الجَمِيرِي، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حديد؛ و محمد بن -
إسماعيل بن بزيع جميعاً عن منصور بن يونس بُرُج.

وما كان فيه عن محمد بن الفيض التَّمِي، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رضي الله

پیوسته است، بهر حال طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از عمرو بن خالد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از هيثم بن أبي مسروق نهدی از حسین بن علوان از
عمرو بن خالد.

توضیح: «عمرو بن خالد عامی مذهب و بتبری است، و مؤلف در مواردی از
کتاب از وی حدیثی از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است، البته او
علاقه و محبت شدیدی به اهل بیت داشته، ولی با این حال علمای رجال خاصه و
عامه او را توثیق نکرده اند، و تنها کشتی توثیق او را از ابن فضال فَطْحِي نقل کرده
است، و در طریق مؤلف به او حسین بن علوان کلبي عامی و غیر موثق است هر چند
از محبتان اهل بیت میباشد».

و آنچه در آن از منصور بن یونس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
رضی الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از أحمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید و
محمد بن اسماعیل بن بزيع هر دو از منصور بن یونس بُرُج.

توضیح: «منصور بن یونس ملقب به بُرُج از اصحاب امام صادق و امام کاظم
علیهما السلام است، واقفی مذهب و غیر موثق است یعنی توثیقش ثابت نیست، و
دارای کتابی است اما طریق مؤلف با او صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن فیض التیمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از

عنه — عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن داود بن إسحاق الجذاء، عن محمد بن الفيض التيمي.

وما كان فيه عن عبد المؤمن بن القاسم الأنصاري الكوفي، فقد رويته عن أبي — رحمه الله — عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن أبي كهمس، عن عبد المؤمن بن القاسم الأنصاري الكوفي عربي، وهو أخو أبي مريم عبد الغفار بن القاسم الأنصاري.

وما كان فيه عن إدريس بن هلال، فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه — رضي الله عنه — عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان عن إدريس بن هلال.

پدرم — رضي الله عنه — از احمد بن ادريس از احمد بن ابی عبدالله از داود بن اسحاق جذاء از محمد بن فيض تيمي .

توضیح: «محمد بن فيض از اصحاب امام صادق عليه السلام است، و توثيق نشده او از تيم الرباب است، و در طريق وی داود بن اسحاق ابوميمان جبلی مهمل است.»

و آنچه در آن از عبد المؤمن بن قاسم انصاری کوفی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم — رحمه الله — از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از ابو کهمس از عبد المؤمن بن قاسم انصاری کوفی که عرب اصیل برادر ابومريم عبد الغفار بن قاسم انصاری است.

توضیح: «عبد المؤمن بن قاسم بن قیس انصاری کوفی و برادرش عبد الغفار هر دو ثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام اند، و عبد المؤمن یکسال پیش از امام صادق علیه السلام در سن ۸۱ سالگی از دنیا رفت. وی دارای کتاب است، و در طریق مؤلف به وی حکم بن مسکین و ابوکهمس هر دو توثیق نشده اند.»

و آنچه در آن از ادريس بن هلال آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن علی ماجيلويه — رضي الله عنه — از محمد بن يحيى العطار از محمد بن حسین بن ابی-الخطاب از محمد بن سنان از ادريس بن هلال.

توضیح: «در کتب رجال ذکرى از ادريس بن هلال نیامده، و تنها مؤلف در مجلد

وما كان فيه عن القاسم بن عروة، فقد روته عن أبي - رضي الله عنه - عن
 عبدالله بن جعفر الجميري، عن هارون بن مسلم بن سعدان، عن القاسم بن عروة.
 وما كان فيه عن محمد بن قيس، فقد روته عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن -
 عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبدالرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن
 محمد بن قيس.

وما كان فيه عن بشير النبال، فقد روته عن محمد بن علي
 ماجيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن إبراهيم بن هاشم، عن

دوم تحت رقم ۱۸۸۷ خبری از وی در حکم کسیکه در روز ماه رمضان با زوجه اش
 نزدیکی کند نقل کرده است از امام صادق علیه السلام، و طریقتش به وجود محمد بن -
 سنان ضعیف است علی المشهور».

و آنچه در آن از قاسم بن عروه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رضی الله عنه - از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم بن سعدان از قاسم بن -
 عروه.

توضیح: «قاسم بن عروة ابو محمد مولى ابى ايوب مورثانى وزير منصور دوانيق
 است. وی دارای کتابی است که برقی و عبدالله بن احمد بن نهبیک از او روایت
 می کنند، توثیق نشده و از امام صادق علیه السلام روایت می کند، و طریق مؤلف به
 او صحیح است هر چند هارون بن مسلم در جبر و تشبیه دارای مذهب نادرستی است
 ولی موجب جرح او در نقل نیست».

و آنچه در آن از محمد بن قیس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رحمه الله - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از عبدالرحمن بن ابی نجران از عاصم
 ابن حمید، از محمد بن قیس.

توضیح: «محمد بن قیس ابو عبدالله بجلی ثقه و مورد اعتماد و از اصحاب امام باقر
 علیه السلام است وی دارای کتاب قضایا و داورهای امیر مؤمنان علیه السلام است، و
 محمد بن قیس دیگری نیز هست که او اسدی است، و طریق مؤلف به بجلی حسن
 است».

و آنچه در آن از بشیر نبال آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی

محمد بن سنان، عن بشیر النبال.

وما كان فيه عن عبد الكرم بن عمرو، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن عبد الكرم بن عمرو الخثعمي ولقبه كرام.

وما كان فيه عن عيسى بن أبي منصور، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن حماد بن عثمان، عن عيسى بن أبي منصور - وكنيته أبو صالح، وهو كوفي مؤلف، وحدثنا محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن -

ماجيلويه - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار از ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان از بشیر نبال.

توضیح: «بشیر بن میمون نبال و ابی کوفی و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و از جمله حدیث آن دو امام است و چنانکه مؤلف در کمال الدین آورده ممدوح است و طریقش به وی ضعیف است بمحمد بن سنان».

و آنچه در آن از عبد الكرم بن عمرو آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عبد الكرم بن عمرو خثعمی و لقبش کرام است.

توضیح: «عبد الكرم بن عمرو بن صالح خثعمی به ولاء کوفی و از امام صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند، و دارای کتابی است. شیخ در رجالش او را ضعیف دانسته و گوید: «واقفي خبيث» و علامه حلی او را در مجروحین آورده، و نجاشی گوید: ثقة است و واقفي مذهب و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از عيسى بن ابی منصور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان از عيسى بن ابی منصور، و کنیه اش ابوصالح و اهل کوفه و عرب غیر خالص است و محمد بن حسن - رضي الله عنه - ما

عبد الحمید، عن عبد الله بن سنان، عن ابن أبي يعفور قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام إذ أقبل عيسى بن أبي منصور فقال لي: «إذا أردت أن تنظر خياراً في الدنيا خياراً في الآخرة فانظر إليه».

وما كان فيه عن عمرو بن شمر، فقد روّيته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر الخزاز، عن عمرو بن شمر.

وما كان فيه عن سليمان بن عمرو، فقد روّيته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أحمد بن علي، عن عبد الله بن جبلة، عن علي بن شجرة، عن سليمان بن عمرو والأحمر.

را حدیث کرد از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر از ابراهیم ابن عبد الحمید، از عبد الله بن سنان از ابن ابی یعفور که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که عیسی بن ابی منصور وارد شد، امام من فرمود: هرگاه بخواهی به برگزیده ای در دنیا و برگزیده ای در آخرت بنگری بدین شخص نظر کن.

توضیح: «عیسی بن ابی منصور چه با عیسی شلقان یا عیسی بن صبیح عرزمی متحد باشد و چه نباشد، از خبری که مؤلف آورده ممدوح بودن بلکه ثقه بودن او ظاهر است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از عمرو بن شمر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از احمد بن نضر خزاز از عمرو بن شمر.

توضیح: «عمرو بن شمر از اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام است، و جداً مردی ضعیف الحدیث و غیر مورد اعتماد است، و در طریق وی سعدآبادی توثیق نشده است».

و آنچه در آن از سلیمان بن عمرو آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبد الله برقی از احمد بن علی از عبد الله بن جبلة از علی بن شجرة از سلیمان بن عمرو الأحمر.

توضیح: «سلیمان بن عمرو اگر سلیمان بن عمرو بن عبد الله بن وهب نخعی

وما كان فيه عن عبد الملك بن عتبة الهاشمي، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن محمد بن أبي حمزة، عن عبد الملك بن عتبة الهاشمي.

وما كان فيه عن علي بن أبي حمزة، فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن علي بن أبي حمزة.

وما كان فيه عن يحيى بن أبي العلاء، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب، عن أبان بن عثمان، عن يحيى بن أبي العلاء.

باشد، وی مجروح است، و چنانچه دیگری باشد پس مهمل است، و در طریق مؤلف احمد بن علی مجهول است».

و آنچه در آن از عبد الملك بن عتبة هاشمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسن بن علی بن فضال از محمد بن ابی حمزه از عبد الملك بن عتبة الهاشمی.

توضیح: «عبد الملك بن عتبة هاشمی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و دارای کتابی نیست، و آنکه دارای کتاب است عبد الملك بن عتبة نخعی است چنانکه نجاشی ذکر کرده است، و طریق مؤلف به او قوی است به ابن فضال فطحی موثق، و ظاهراً «هاشمی» سهواً القلم است».

و آنچه در آن از علی بن ابی حمزه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از علی بن ابی حمزه.

توضیح: «علی بن ابی حمزه بطائنی از سران واقفه است و دارای کتابهایی است و سخت ضعیف و غیر معتمد است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از یحیی بن ابی العلاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن حسن - رضي الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضالة ابن ایوب از ابان بن عثمان از یحیی بن ابی العلاء.

وما كان فيه عن محمد بن حكيم، فقد رويته عن أبي - رحمه الله - عن عبد الله بن - جعفر الجعفي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن حرير عن محمد بن حكيم. ورويته عن محمد بن الحسن - رحمه الله - عن محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن حكيم.

وما كان فيه عن علي بن الحكم، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن الحكم.

وما كان فيه عن علي بن سويد، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن -

توضیح: «یحیی بن ابی العلاء رازی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و او با یحیی بن علاء بجلی متحد است، دارای کتابی است و نجاشی او را ثقه گفته و در ری قاضی بوده و عسقلانی نیز او را عنوان کرده، و از قول دیگران او را تضعیف نموده، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از محمد بن حکیم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از عبد الله بن جعفر جعفی از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از حماد بن - عیسی از حریر از محمد بن حکیم، و نیز روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از محمد بن - حکیم.

توضیح: «محمد بن حکیم چنانکه در رجال نجاشی ذکر شده است خثعمی و از اصحاب ابی عبد الله صادق و ابوالحسن کاظم علیهما السلام است و کنیه اش ابوجعفر میباشد، دارای کتابی است، و توثیق صریح نشده است ولی مورد رضایت می باشد، و طریق اول و دوم هر دو صحیح است هر چند در طریق اول محمد بن خالد برقی است.»

و آنچه در آن از علی بن حکم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم.

توضیح: «علی بن حکم شاگرد و تلمیذ ابن ابی عمیر است، ثقه و جلیل القدر و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از علی بن سوید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد

الحسن - رضی الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ و عبد الله بن جعفر الحمیری جميعاً عن علي بن الحكم، عن علي بن سويد.

و ما كان فيه عن إدريس بن زيد؛ و علي بن إدريس صاحب الرضا عليه السلام، فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن إدريس بن زيد؛ و علي بن إدريس، عن الرضا عليه السلام. و ما كان فيه عن محمد بن حمران، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي ابن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن حمران. و رويته أيضاً عن محمد بن الحسن - رحمه الله - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أيوب بن نوح؛ و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن صفوان بن يحيى؛ و ابن أبي عمير جميعاً، عن محمد بن حمران.

ابن حسن - رضی الله عنها - از سعد بن عبد الله و عبد الرحمن بن جعفر حمیری هر دو از علی بن حکم از علی بن سويد.

توضیح: «علی بن سويد سائی از اصحاب ابی الحسن موسی علیه السلام است و از حضرت رضا علیه السلام روایاتی دارد، وثقه و دارای کتاب است و طریق مؤلف به وی صحیح است.

و آنچه در آن از ادريس بن زيد، و علی بن ادريس مصاحبان رضا علیه السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنها از محمد بن علی ماجيلويه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ادريس بن زيد و علی بن ادريس از امام رضا علیه السلام.

توضیح: «ادريس بن زيد و علی بن ادريس جز در مشیخه صدوق - رحمه الله - در جائی دیگر عنوان نشده اند و مهملند، و لکن توصیف مؤلف به جهت آنکه هر دو از اصحاب حضرت رضا علیه السلام اند خود نوعی مدح بلیغ است، و طریق مؤلف به آن دو حسن است».

و آنچه در آن از محمد بن حمران آمده است، پس روایت کرده ام آنها از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن ابراهيم از پدرش از محمد بن ابی عمير از محمد بن حمران، و نیز روایت کرده ام آنها از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از أيوب ابن نوح و ابراهيم بن هاشم هر دو از صفوان بن يحيى و ابن ابی عمير هر دو از محمد بن -

وما كان فيه عن سعيد النقاش، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن -
 المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن -
 أبي عبد الله البرقي عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن سعيد النقاش.
 وما كان فيه عن القاسم بن يحيى، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن -
 الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبدالله؛ والجميري جميعاً، عن أحمد بن -
 محمد بن عيسى؛ وإبراهيم بن هاشم جميعاً عن القاسم بن يحيى.

حمران.

توضیح: «محمد بن حمران - بر وزن سبحان - سابقاً عنوان او با معیت جمیل بن -
 ذراج گذشت چون یک کتاب را هر دو با نظر و یاری هم تألیف کرده بوده اند، و
 محمد بن حمران خود کتاب دیگری دارد که تألیف خود اوست و مستقلاً نوشته است،
 و در اینجا مراد مؤلف طریق کتاب مستقل اوست، وی توثیق صریح نشده است ولی
 آل أعین جز دو تن آنان همگی مورد اعتمادند. و طریق مؤلف در اینجا به او اولی
 حسن و دومی صحیح است».
 و آنچه در آن از سعید نقاش آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن -
 موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله
 برقی از پدرش از محمد بن سنان از سعید نقاش.
 توضیح: «سعید نقاش جز در مشیخة مؤلف نامش در رجال نیامده، و مؤلف در
 مجلد دوم در تکبیرات شب عید فطر از کتاب وی مطلبی نقل کرده است و طریق
 مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور».
 و آنچه در آن از قاسم بن یحیی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و
 محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبدالله، و حمیری هر دو از احمد بن محمد
 بن عیسی، و ابراهیم بن هاشم هر دو از قاسم بن یحیی.
 توضیح: «علامه در خلاصة الرجال قاسم بن یحیی بن راشد الراشدی را صریحاً
 تضعیف و در بخش ضعفاء آورده است، و نجاشی گوید: وی دارای کتابی است، و
 متعرض حال او نشده، تنها به ذکر طریق خود به کتاب او بسنده کرده، ولی مؤلف در
 کتاب زیارات در کیفیت زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در مجلد سوم زیارتی

وما كان فيه عن الحسين بن سعيد، فقد رَوَيْتُهُ، عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد. وروَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد.

وما كان فيه عن غياث بن إبراهيم، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع؛ و محمد بن يحيى الخزاز، عن غياث بن إبراهيم.

نقل کرده و سپس گفته است: «این زیارت را برای این کتاب اختیار کردم زیرا از نظر من صحیح ترین زیارات است از حیث سند و روایت، و در طریق آن قاسم بن یحیی است، از اینرو میتوان او را معتبر دانست، وی دارای کتابی است در آداب امیرالمؤمنین علیه السلام که احمد بن محمد بن عیسی راوی آنست، باری طریق مؤلف در اینجا با و صحیح است».

و آنچه در آن از حسین بن سعید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسین بن حسن بن أبان از حسین بن سعید. و نیز از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید.

توضیح: «حسین بن سعید بن حماد اهوازی از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است، وثقه و جلیل و از کسانیستکه اصلاً اهل کوفه بوده و بعد به اهواز منتقل شده و از آنجا بقم آمده و بر حسن بن ابان وارد شده و در قم از دنیا رفته است، وی دارای تصانیفی است و هر دو طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از غیاث بن ابراهیم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزيع و محمد بن يحيى الخزاز از غياث بن ابراهيم.

توضیح: «غیاث بن ابراهیم ابو محمد تیمی اسدی اصلاً بصری است ولی در کوفه

وما كان فيه عن علي بن محمد التوفلي، فقد رويته عن محمد بن علي جيلويه - رضي الله عنه - عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن علي بن محمد التوفلي.

وما كان فيه عن عبد الله بن لطيف التفليسي، فقد رويته عن جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن عبد الله بن لطيف التفليسي.

وما كان فيه عن ابن أبي نجران، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الرحمن بن أبي نجران.

مميزسته وبتري مذهب است، واز امام باقر و امام صادق و موسى بن جعفر عليهم السلام روایت می کند، نجاشی او را توثیق کرده و علامه نیز از وی متابعت نموده، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.

و آنچه در آن از علی بن محمد توفلی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از پدرش از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از علی بن محمد توفلی.

توضیح: «علی بن محمد توفلی را شیخ طوسی از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده، و او روایتی در باب نوادر کتاب صوم کافی دارد که در مجلد سوم همین کتاب نقل شده و از آن چنین استفاده میشود که وی از مخلصین ائمه است، و نیز از روایت دیگرش که در کافی در باب «ما أُعْطِيَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ» نقل شده است، همین معنی فهمیده می شود، و طریق مؤلف به او صحیح است هر چند محمد برقی در آن است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن لطيف تفليسي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - از حسين بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر از محمد بن ابی عمير از عبد الله بن لطيف تفليسي.

توضیح: «عبد الله بن لطيف تفليسي مجهول الحال است، شیخ او را در رجال از اصحاب امام ششم علیه السلام شمرده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.» و آنچه در آن از ابن ابی نجران آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -

و ما كان فيه عن محمد بن القاسم بن الفضيل البصري صاحب الرضا عليه السلام،
فقد رويته عن الحسين بن ابراهيم - رضي الله عنه - عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن
عمرو بن عثمان، عن محمد بن القاسم بن الفضيل البصري.
و ما كان فيه عن سيف بن عميرة، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله
عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن سيف،
عن أخيه الحسين [بن سيف] عن أبيه سيف بن عميرة النخعي.
و ما كان فيه عن محمد بن عيسى، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن

رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله - از احمد بن محمد بن عيسى از عبدالرحمن بن ابی-
نجران.

توضیح: «مؤلف سابقاً اورا در ص ۳۹۹ عنوان کرده و طریقش را از استاد خود،
محمد بن حسن بن ولید از صفار از احمد بن محمد بن عیسیٰ به او آورده بود، و ما در آنجا
حالش را ذکر کردیم، و طریق در اینجا صحیح است».
و آنچه در آن از محمد بن قاسم بن فضیل بصری مصاحب ابی الحسن الرضا
علیه السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن ابراهیم - رضي الله
عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از عمرو بن عثمان از محمد بن قاسم بن فضیل
بصری.

توضیح: «محمد بن قاسم بن فضیل تهدی بوده و نجاشی اورا توثیق کرده و مؤلف
اورا به مصاحبت با حضرت رضا وصف نموده، وی دارای کتابی است و طریق
مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از سیف بن عمیره آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن-
حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسیٰ از علی بن-
سیف از برادرش حسین بن سیف از پدرش سیف بن عمیره نخعی.

توضیح: «سیف بن عمیره - بفتح عین - اهل کوفه است، و شیخ در فهرست او
را توثیق کرده و علامه از وی پیروی نموده، و ابن شهر آشوب اورا واقعی موثق داند،
وی دارای کتابی است، و در طریق حسین بن سیف مهمل است و عنوان نشده».
و آنچه در آن از محمد بن عیسیٰ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -

سعد بن عبدالله، عن محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، وروایتُهُ عن محمد بن الحسن - رضی الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی بن عبید یقطینی.

وما كان فيه عن محمد بن مسعود العیاشی، فقد رَوَيْتُهُ عن الْمُظْفَرِ بن جعفر بن - الْمُظْفَرِ العَلَوِيِّ - رضی الله عنه - عن جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبي النَّضْرِ محمد بن مسعود العیاشی - رضی الله عنه - .

رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، و از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی.

توضیح: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین از وابستگان بنی اسد بن خزیمه است، و کنیه اش ابوجعفر، و درباره اش اختلاف کرده اند نجاشی او را توثیق کرده است، و شیخ در فهرست او را تضعیف نموده، و مؤلف در کلمات خود از استادش محمد بن حسن بن ولید عدم اعتماد خود را به متفرداتش از کتاب یونس نقل کرده است، و کشی از علی بن محمد قتیبی نقل کرده است که فضل بن شاذان عبیدی را دوست می داشت، و او را می ستود و مدح می کرد، و می گفت: در همگنانش مانند او نیست، و اصل در جرح او این ولید است، و مصنف و همچنین شیخ از وی نقل کرده اند، و بنظر میرسد که جرح از جهت آنستکه محمد بن عیسی قدح پاره ای از بزرگان امثال زراره و محمد بن مسلم و مؤمن الطاق و ابوبصیر و برید عجل را نقل کرده است، باری طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن مسعود عیاشی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی - رضی الله عنه - از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش ابی النَّضْرِ محمد بن مسعود عیاشی - رضی الله عنه - .

توضیح: «محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی معروف به عیاشی صاحب تفسیر مشهور کنیه اش ابونضر است، وی چشم و چراغ شیعه امامیه است بسیار جلیل القدر و دارای بیش از دویست کتاب است، در ابتدای امر عامی مذهب بوده و سپس مُسْتَبْصِر شده و در آن هنگام جوان بوده، و از مشایخ کوفه و بغداد و قم حدیث شنیده، و تنها طعنی که بر وی وارد است آنستکه از ضعف بسیار روایت می کند، و

و ما كان فيه عن ميمون بن مهران، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - عن أبيه، عن جعفر بن محمد بن مالك، عن أبي يحيى الأهوازي عن محمد بن جمهور، عن الحسين بن المختار بن يحيى الأصفهاني، عن ميمون بن مهران.

خوش باوری او تا حدی از مقام والایش کاسته است، و شاید نظرش صرف نقل باشد نه آنکه به روایات ضعیفا احتجاج کند، وی ثروت بسیاری از پدر به ارث برد و همه آنها در ترویج روایات اهل البیت علیهم السلام بکار گرفت و خرج نمود، باری طریق مؤلف به وی صحیح است.

و آنچه در آن از ميمون بن مهران آمده است، پس روایت کرده ام آنها از احمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - از پدرش از جعفر بن محمد بن مالك از ابی يحيى الأهوازي از محمد بن جمهور از حسين بن مختار فروشنده کفن از ميمون بن مهران. توضیح: «ميمون بن مهران تابعی و عاقمی مذهب است و از جانب عمر بن عبدالعزیز قاضی بوده و رجالیون اهل سنت او را عنوان کرده و بیش از حد توثیق و مدح نموده اند، زیرا وی فضل خلفاء راشدین را همانند تاریخ خلافتشان میدانسته، و ترتیب برتری را به ترتیب زمان آنها معتقد بوده، و در بعضی روایاتشان آمده که بر علی علیه السلام اعتراض داشته است، باری مؤلف از وی خبری در باب اعتکاف نقل کرده که موافق مذهب امامیه روایت کرده است و بدان بر عاقمه حجت آورده.

چون در روایت او خروج معتکف از مسجد برای انجام حاجت ضروری جائز است چنانکه امامیه گویند بر خلاف عاقمه، و اینکه برقی در رجال خود و علاقه حلّی در خلاصه او را از خواص امیرالمؤمنین گفته اند و جهش بر ما معلوم نشده، و اینکه اردبیلی در جامع الرواة گفته است: حسین بن مختار در طبقه اصحاب امام صادق ابی الحسن و موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام است و نمی تواند از تابعین روایت کند صرف استبعاد است زیرا ميمون بن مهران وفاتش در سنه ۱۱۷ بوده چنانکه حافظ مزّی در تذهیب الکمال ذکر کرده است، و حضرت رضا علیه السلام در سال ۱۴۸ که مصادف بود با وفات امام صادق علیه السلام بدنیا آمده و چنانچه فرض شود این شخص در سن ۲۰ سالگی ميمون بن مهران را درک کرده باشد، در

وما كان فيه عن محمد بن عمران العجلي، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن عمران العجلي.

وما كان فيه عن عيسى بن عبدالله الهاشمي، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن - المتوكل - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي - الخطاب، عن محمد بن أبي عبدالله، عن عيسى بن عبدالله بن علي بن عُمر بن علي بن - الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام.

وما كان فيه عن أبي همام إسماعيل بن همام، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله

من ۵۱ سالگی او امام هشتم بدنیا آمده، و اگر در ۷۵ سالگی از دنیا رود ۲۴ سال از زمان امام رضا علیه السلام را درک کرده است، بهر حال طریق مؤلف به وی به محمد ابن جمهور ضعیف است، و در جعفر بن محمد بن مالک نیز قولی به ضعف آمده است.

و آنچه در آن از محمد بن عمران عجلی آمده، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله از پدرش از محمد بن ابی عمیر از محمد بن عمران عجلی .

توضیح: «محمد بن عمران عجلی مهمل است و ذکر وی در رجال ندارد و طریق مؤلف به وی صحیح است، ولی چون در طریق، ابن ابی عمیر آمده کار سهل است».

و آنچه در آن از عیسی بن عبدالله هاشمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن - حسین بن ابی الخطاب از محمد بن ابی عبدالله از عیسی بن عبدالله بن علی بن عمر بن - علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

توضیح: «در کتب انساب ذکر وی برای او نیافتم و بنظر میرسد ذکر نسب اشعباه است، و صواب عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام باشد که در کتب انساب مذکور است، و چنانچه مراد این باشد، پس وی دارای کتابی است و اگر دیگری باشد پس حالش مجهول و خود مهمل است، اما طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابی همام اسماعیل بن همام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا

عنه۔ عن سعد بن عبد الله؛ و عبد الله بن جعفر الجمیری جمیعاً عن أحمد بن محمد بن۔

عیسی؛ و ابراهیم بن هاشم جمیعاً، عن أبي همام إسماعيل بن همام.

و ما كان فيه عن عيسى بن يونس، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن محمد بن زياد بن جعفر

الهمداني۔ رضي الله عنه۔ عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن

حماد بن عثمان، عن عيسى بن يونس.

و ما كان فيه عن حذيفة بن منصور، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي۔ رضي الله عنه۔ عن

سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن۔

منصور.

و ما كان فيه عن داود الرقي، فقد رَوَيْتُهُ عن الحسين بن أحمد بن۔

از پدرم۔ رضي الله عنه۔ از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری هر دو از احمد

ابن محمد بن عیسی، و ابراهیم بن هاشم هر دو از ابی همام اسماعیل بن همام.

توضیح: «اسماعیل بن همام ثقه و از اصحاب امام هشتم علیه السلام است، و

طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از عیسی بن یونس آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن۔

محمد بن زیاد بن جعفر همدانی۔ رضي الله عنه۔ از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد

ابن سنان از حماد بن عثمان از عیسی بن یونس.

توضیح: «عیسی بن یونس از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

است، و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او ضعیف است به محمد بن سنان

بنابر مشهور».

و آنچه در آن از حذیفه بن منصور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم۔

رضی الله عنه۔ از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از

حذیفه بن منصور.

توضیح: «حذیفه بن منصور ظاهراً مراد خزاعی است که از وابستگان بنی اسد

بوده و درباره او اختلاف است، و بیشتر او را توثیق کرده اند، و طریق مؤلف به او به

محمد بن سنان ضعیف است بنابر مشهور».

و آنچه در آن از داود رقی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن احمد

إدریس - رضی اللہ عنہ - عن أبیه، عن محمد بن أحمد بن عبد اللہ بن أحمد الرازی، عن حریز بن صالح، عن إسماعیل بن مهران، عن زکریّا بن آدم، عن داود بن کثیر الرقیّی وروی عن الصادق علیه السلام أنّه قال: «أنزلوا داود الرقیّی منی بمنزلة المقداد من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ».

وما كان فيه عن إسحاق بن بُرید، فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضی اللہ عنہ - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد اللہ البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن المثنى بن الوليد، عن إسحاق بن بُرید.

وما كان فيه عن إبراهيم بن عمّار، فقد رويته عن أبي - رضی اللہ عنہ - عن سعد بن عبد اللہ، عن يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمّار

ابن ادریس - رضی اللہ عنہ - از پدرش از محمد بن احمد بن عبد اللہ بن احمد الرازی از حریز بن صالح از اسماعیل بن مهران از زکریّا بن آدم از داود بن کثیر رقی، و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که بیاران چنین فرموده: داود رقی را نسبت بمن بمنزله مقداد نسبت برسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ بدانید.

توضیح: داود بن کثیر رقی - بفتح راء - ابوسلیمان، ثقه است و لکن چون غلات او را از بزرگان خود گفته اند، نجاشی او را جدّاً ضعیف می داند، و کتاب اهلبلج را به وی نسبت داده و گوید: وفاتش پس از وفات حضرت رضا علیه السلام است، و رجالیون عاقه او را عنوان کرده اند و ابن حبان او را در ثقات آورده است، و طریق مؤلف به وی دارای دو تن مجهول است».

و آنچه در آن از اسحاق بن بُرید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضی اللہ عنہ - از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللہ برقی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از مثنی بن ولید از اسحاق بن بُرید.

توضیح: «اسحاق بن بُرید بن اسماعیل ابویعقوب طائی کوفی است، و از اصحاب امام صادق علیه السلام است و ثقه می باشد و پدرش از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده، و طریق مؤلف به او قوی است بجهت علی بن حسین سعدآبادی».

و آنچه در آن از ابراهیم بن عمر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -

الیمانی.

وما كان فيه عن الحسن بن علي بن فضال، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال.
وما كان فيه عن النَّضْرَيْنِ سُؤْيِدٍ فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن النَّضْرَيْنِ سُؤْيِدٍ.
وما كان فيه عن شهاب بن عبد ربه، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن

رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از يعقوب بن يزيد از حماد بن عيسى از ابراهيم بن عمر يماني.

توضیح: «ابراهيم بن عمر يماني صنعاني از اصحاب امام باقر و امام صادق عليهما السلام است، و نجاشي اورا توثيق کرده، و ابن الغضائري اورا تضعيف کرده، وى داراي كتابي است و طريق مؤلف به او صحيح است».

و آنچه در آن از حسن بن علي بن فضال آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن علي ابن فضال.

توضیح: «حسن بن علي بن فضال از وابستگان تيم الله بن ثعلبه، كوفي است، و از اصحاب حضرت رضا عليه السلام مى باشد، وى تا اواخر عمر فطحي مذهب بود ولى عاقبت بحق گرائيد و از خاصان علي بن موسى عليه السلام گرديد، و داراي كتابهائي است كه پاره اى از آنها را شيخ در فهرست ذكر کرده است، و طريق مؤلف به او صحيح است».

و آنچه در آن از نضر بن سُؤْيِدٍ آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از محمد بن - حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عيسى بن عبيد از نضر بن - سُؤْيِدٍ.

توضیح: «نضر بن سُؤْيِدٍ صيرفي از اصحاب امام هفتم عليه السلام مى باشد و ثقه و داراي كتابي است، و در طريق محمد بن عيسى بن عبيد مورد گفتگو است، و علامه طريق مؤلف به او صحيح مى داند».

و آنچه در آن از شهاب بن عبد ربه آمده است، پس روايت کرده ام آنرا از

سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن شهاب بن عبد ربّه.

وما كان فيه عن الحسن الصيقل، فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه، عن يونس بن عبد الرحمن، عن الحسن بن زياد الصيقل الكوفي، وكنيته أبو الوليد وهو مولى.

وما كان فيه عن عمرو بن أبي المقدام، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين قال: حدثني عمرو بن أبي المقدام، واسم

پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله - از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از شهاب بن عبد ربّه.

توضیح: «شهاب بن عبد ربّه از وابستگان بنی اسد و کوفی و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، و مردی ثروتمند بوده و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به وی صحیح است»، «مؤلف علوم اسلامی»
و آنچه در آن از حسن الصيقل آمده، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از یونس بن عبدالرحمن از حسن بن زیاد صيقل کوفی و کنیه اش ابوولید و مولى است.

توضیح: «قبلاً بعنوان حسن بن زیاد گذشت، به ص ۴۰۹ مراجعه شود».
و آنچه در آن از عمرو بن ابی المقدام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین که گفت: حدیث کرد مرا عمرو بن ابی المقدام، و اسم ابی المقدام ثابت بن هرمز حداد است.

توضیح: «عمرو بن ابی المقدام عجلی بولاء از اصحاب صادقین علیهما السلام است، و دارای کتابی لطیف است، وی ضعیف است نزد ابن فضال در یک قول، و ابن حجر در تهذیب التهذیب او را بعنوان عمرو بن ثابت بن هرمز بکری ابو محمد ذکر کرده

أبي المقدم ثابت بن مهران الحداد.

وما كان فيه عن إبراهيم بن أبي يحيى المدائني، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عبد الجبار، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ظريف بن ناصح، عن إبراهيم بن أبي يحيى المدائني.

وما كان فيه عن عبد الملك بن أعين، فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الملك بن أعين وكنيته أبو ضريس، وزار الصادق عليه السلام قبره بالمدينة مع أصحابه.

و پس از ذکر مشایخ و روایات او گوید: علی بن حسن بن شقیق گفت: شنیدم عبد الله بن مبارک میگفت: از عمرو بن ثابت روایت نکنید زیرا او پیشینیان را سب می کرده، تا آنکه گوید: ابوحاتم او را ضعیف الحدیث و زشت اندیش و شیعه سخت شمرده است، باری طریق مؤلف به او بجهت حکم بن مسکین ضعیف است چون گذشت که او مهمل است.

و آنچه در آن از ابراهیم بن ابی یحیی مدائنی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن عبد الجبار از حسن بن علی بن فضال از ظریف بن ناصح از ابراهیم بن ابی یحیی المدائنی.

توضیح: «ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی عمه او را تضعیف کرده و خاصه او را توثیق و جرح عمه سببش آنستکه وی سلف را دشنام میداده، شیخ در فهرست گوید: یعقوب بن سفیان در تاریخ خود ذکر کرده که از اسباب تضعیف وی آنستکه پاره ای از مردم از وی شنیده بودند که بعضی صحابه را لعن می کرده است. باری طریق مؤلف به او موثق است بجهت ابن فضال».

و آنچه در آن از عبد الملك بن أعین آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از یونس بن عبد الرحمن از عبد الملك بن أعین و کنیه اش ابو ضریس است، و امام صادق علیه السلام مزارش را در مدینه با اصحاب خود زیارت کرد.

توضیح: «عبد الملك بن أعین برادر زواره است، و از امام باقر و امام صادق

وما كان فيه عن علي بن أسباط، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن علي بن أسباط.

وما كان فيه عن أبي الربيع الشامي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن الحسن بن رباط، عن أبي الربيع الشامي.

علیها السلام روایت می‌کند و در حیات امام صادق علیه السلام در گذشته است، چنانکه کشتی نقل کرده وی در مکه فوت کرده و امام صادق علیه السلام در مکه برای او طلب مغفرت کرده و رحمت طلبیده، نه در مدینه چنانکه مؤلف گفته است، و عامه او را عنوان کرده‌اند و گویند عبدالملک و زراره و حمران سه برادر رافضی هستند و از همه آنها پست‌تر عبدالملک است، ولی ابن حبان و عجلی او را ثقه گفته‌اند، و طریق مؤلف به او صحیح است، با اینکه محمد بن خالد برقی در آنست». و آنچه در آن از علی بن اسباط آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط.

توضیح: «علی بن اسباط بن سالم الکندی کنیه اش ابوالحسن است در آغاز فطحی مذهب بود علی بن مهزیار نامه هائی در نادرستی عقیده اش بدو نوشته و وی جواب داده و هر دو به امام جواد علیه السلام مراجعه کرده، تا اینکه وی بحق گرائیده، چنانکه نجاشی ذکر کرده است، و از امام هشتم علیه السلام روایاتی دارد قبل از اینکه مستبصر گردد و از روایات ثقه و راستگوترین مردم است، کتابی بنام دلائل و کتاب دیگری بنام تفسیر و کتاب سومی بنام مزار، و چهارمی بنام نوادر دارد، و نجاشی طرق خود را بر هر چهار کتاب در فهرست خود آورده است، و طریق مؤلف باو صحیح است».

و آنچه در آن از ابوریع شامی آمده است، پس روایت کرده آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از حسن بن رباط از ابوریع شامی.

وما كان فيه عن عمارين مروان الكلبی، فقد رويته عن محمد بن موسى بن-
 المتوكل - رضي الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن الحسين بن-
 أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز، عن عمارين مروان.
 وما كان فيه عن بكر بن صالح، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن
 علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن بكر بن صالح الرازي.

توضیح: «وی نامش خلید بن اوفی شامی عنزی است، وپاره ای او را خالد بن-
 اوفی گفته اند که ظاهراً اشتباه باشد، وی از کسانیست که از امام باقر علیه السلام
 روایت می کند و نام او را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام هم ذکر کرده اند، و
 توثیق صریح نشده است، و در طریق مؤلف به او حکم بن مسکین مهمل است
 چنانکه گذشت».

و آنچه در آن از عمارین مروان کلبی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن -
 حسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از ابویوب خزاز از عمارین مروان.
 توضیح: «بعید نیست وی با عمارین مروان بشکری که رجالیون وی را عنوان
 کرده اند متحد باشد».

و مؤلف - رحمه الله عليه - در مجلد سوم خبری برقم ۲۴۲۶ از وی نقل کرده است
 بعنوان مروان بن عمار کلبی، و برقی در محاسن نیز همان خبر را از مروان کلبی آورده،
 لکن در کافی در کتاب العشرة آنرا از مروان بن عمار، بدون ذکر نسبت نقل نموده، و
 همینطور در هر کجای کافی بدون نسبت آمده است لذا قول بتعدد بسیار بعید مینماید
 هر چند روایات مختلف باشند، و او از اصحاب امام صادق علیه السلام است و ثقه
 می باشد، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از بکر بن صالح آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -
 رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح رازی.
 توضیح: «بکر بن صالح از روای حضرت رضا علیه السلام است، و اگر از
 موسی بن جعفر علیها السلام از وی روایتی دیده شود، واسطه داشته و ساقط شده
 است، وی را نجاشی و ابن الغضائری تضعیف کرده اند، و دارای کتابی است موسوم

وما كان فيه عن أيوب بن أعتين، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن أيوب بن أعتين.

وما كان فيه عن منذرين جعفر، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن المغيرة، عن منذرين - جعفر.

وما كان فيه عن عبد الله بن ميمون، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن -

بنوادر، وطريق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از ایوب بن اعین آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از ایوب بن اعین.

توضیح: «ایوب بن اعین کوفی است و از وابستگان بنی طریف یا بقولی بنی رباح، و از اصحاب امام ششم و امام هفتم علیهما السلام است، و حال وی مجهول است، و در طریق مؤلف به او حکم بن مسکین مهمل است.»

و آنچه در آن از منذرین جعفر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن یحیی العطار از ابراهیم بن هاشم از عبد الله بن مغیره از منذرین جعفر.

توضیح: «منذر - بر وزن محسن - ابن جعفر - بر وزن جعفر بنا بر ثبت رجال شیخ، و جعفر - بر وزن امیر، بنا بر ثبت رجال نجاشی - و اولی صحیح است - وی عبدی و از اهل کوفه و از روایات امام صادق علیه السلام است، و دارای کتابی است و وثیق صریح نشده، و طریق مؤلف به او حسن است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن ميمون آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الله بن ميمون، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنهم - از علی بن ابراهیم از پدرش از عبد الله بن ميمون قدّاح مکی.

توضیح: «عبد الله بن ميمون بن اسود قدّاح مکی از وابستگان بنی مخزوم و ثقه

الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن ميمون. ورويته عن أبي؛ ومحمد بن موسى بن المتوكل؛ ومحمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنهم - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن ميمون القدّاح المكيّ.

وما كان فيه عن جعفر بن القاسم، فقد روّيته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ ومحمد بن يحيى؛ وأحمد بن إدريس جميعاً عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن جعفر بن القاسم.

است و از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد و دارای کتابهایی است، و عاقله او را در رجال عنوان کرده اند و تضعیف نموده اند، و این شخص غیر از عبد الله بن ميمون قدّاح است که از سران باطنیه و قرامطه بوده و مردی شعبده باز و ملحد بوده زیرا این مرد تا سال ۲۶۱ در قید حیات بود و بدو نامه نوشته اند چنانکه ابن الندیم و دیگران گفته اند. و علامه قزوینی در حواشی و اضافات تاریخ جهانگشای جوینی طبع لیدن ج ۳ ص ۱۵۳ راجع به این موضوع تحقیق بسیار دقیق و مفیدی دارد، باری عبد الله بن ميمون قدّاح امامی مذهب بوده و چنانکه از ظاهر کتب رجال دانسته می شود امامت موسی بن جعفر علیهما السلام را درک نکرده و چگونه میتوان گفت او همانست که در ۲۶۱ بدو نامه نوشته و جواب گرفته اند، و البته پاره ای از معروفین خلط کرده و این دو را یکی دانسته اند و این اشتباه محض و قول بلا تعقل است، باری، طریق مؤلف به وی حسن است به ابراهیم بن هاشم».

و آنچه در آن از جعفر بن قاسم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله و محمد بن يحيى و احمد بن ادريس هر سه از احمد بن ابی عبد الله از پدرش جعفر بن قاسم.

توضیح: «در تمامی نسخه ها که نزد ما است «جعفر بن قاسم» ثبت شده، و به این نام در کتب رجال ذکری نیامده است، و مؤلف در مجلد سوم تحت رقم ۲۵۱۸ خبری از وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از طریق مذکور در اینجا پیدا است که از محاسن برقی اخذ شده و در کتاب سفر محاسن حفص بن قاسم است و نیز در کافی در کتاب حجّ در باب الدعاء فی الطريق از علی بن ابراهیم از پدرش از

وما كان فيه عن منصور الصيقل، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عبد الجبار، عن أبي محمد الدهلي، عن إبراهيم بن خالد العطار، عن محمد بن منصور الصيقل، عن أبيه منصور الصيقل.

وما كان فيه عن علي بن ميسرة، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي الوشاء، عن علي بن ميسرة.

محمد بن ابی عمیر از قاسم صیرفی از حفص بن قاسم آمده است، و لذا باید بگوئیم در نسخه های این کتاب یا در نسخه اصل سهوی روی داده و حفص «جعفر» خوانده یا نوشته شده برای تشابهی که در خط میان آندو است، و شیخ در رجال گوید: حفص بن قاسم از اصحاب امام صادق علیه السلام و کوفی است، و مدح یا ذمی درباره او ندارد، و علامه حلی طریق مؤلف را به وی صحیح میدانند.

و آنچه در آن از منصور صیقل آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از ابو محمد ذهلی از ابراهیم بن - خالد عطار از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور صیقل.

توضیح: «منصور بن ولید صیقل کوفی و از اصحاب امام صادق علیه السلام و پدرش امام باقر صلوات الله علیه می باشد، و از دو خبر که در کافی یکی در باب تمحیص و امتحان و دیگری در کتاب روضه برقم ۵۲۰ آمده است چنین بدست می آید که وی از مخلصین و ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام بوده است، اما ابو محمد ذهلی نامش معلوم نیست، و از طریق احادیث و کتب رجال آن ابو محمد که محمد بن - عبد الجبار از وی نقل می کند عبد الله بن جبلة است، لکن وی کینانی است نه ذهلی، و در کافی در باب نوادر کتاب جنائز برقم ۳ خبری از ابوعلی اشعری از محمد بن - عبد الجبار از ابو محمد هذلی از ابراهیم بن خالد قطان از محمد بن منصور صیقل از پدرش منصور نقل می کند و از این سند معلوم میشود که ابو محمد هذلی با ابو محمد ذهلی متحدند و نیز ابراهیم بن خالد عطار با ابراهیم بن خالد قطان یکی است، و حال این دو تن به هر دو عنوان که دارا هستند در کتب رجال مجهول است، و همچنین محمد بن - منصور».

و آنچه در آن از علی بن ميسرة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم -

وما كان فيه عن محمد بن القاسم الأسترآبادي، فقد رويته عنه.

رضی اللہ عنہ۔ از سعد بن عبد اللہ از محمد بن عیسی از حسن بن علی و شاء از علی بن-
میسرة.

توضیح: «علی بن میسرة بصری از اصحاب حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام است، و مؤلف در مجلد سوم تحت رقم ۲۵۵۱ نامه ای از وی نقل کرده که با امام جواد علیه السلام نوشته و سؤالی کرده است، لکن شیخ او را در عداد اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است، وی توثیق صریح نشده و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به نزد علامه صحیح است، و اختلاف در مورد محمد بن عیسی بن عبید است.»

و آنچه در آن از محمد بن قاسم استرآبادی آمده است، پس از خود او روایت کرده ام.

توضیح: «محمد بن قاسم استرآبادی مفسر همانکس است که تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منسوب به او است، نجاشی وی را عنوان نکرده ولی استادش ابن الغضائری او را در ضعفا چنانکه از او نقل کرده اند عنوان نموده و ضعیف شمرده و گوید: کذاب است. و مرحوم مجلسی اول در شرح فقیه نظر او را رد کرده و گوید: «شخصی چون صدوق بدو اعتماد کرده و از او نقل می کند، و شیخ اجازه خود معرفی کرده است، و نیز گوید: پندار اینکه چنین تفسیری شایسته آن نیست که بمعصوم نسبت داده شود گمانی است باطل و مردود. و هر کس را که با سخنان اهل بیت اُتسی باشد داند که کلمات آنان است، و استاد ما شهید ثانی بر او اعتماد کرده و از تفسیر وی در کتابهایش بسیار نقل می کند. و همان اعتماد شاگرد و تلمیذش صدوق بر او برای صحت قول ما کافی است. انتهی» و علامه حلی در خلاصة الرجال او را ضعیف و کذاب گفته، و گوید: «ابو جعفر ابن بابویه از وی تفسیری را که او از دو تن مجهول الحال، بنام یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار از پدرانشان از امام عسکری علیه السلام آنرا نقل کرده روایت می کند و این تفسیر از قول سهل بن احمد بن عبد الله دیباجی از پدرش احمد بن عبد الله با احادیثی این چنین منکر ساخته شده است» و استرآبادی در منهج المقال همین گفتار را از علامه نقل کرده است، و

صاحب جامع الروات نیز از منهج المقال مثل آنرا ذکر نموده است. و آنچه نظر ما است هم درباره تفسیر و هم درباره مؤلفش، اینست که اختلاف را رها کنیم و بخود تفسیر مراجعه کرده تا حق ظاهر شود، در این تفسیر موجود که ثابت نیست همان باشد که مصدر صدوق - علیه الرحمة - بوده مطالب درستی هست، که نسبتش را بمعصوم میتوان داد چون با اصول مذهب و کتاب و سنت و عقل سازگار است، و مطالبی نیز هست که با تأویل و توجیه و تکلف میتوان آنرا با اصول مذهب توفیق داد، و مطالبی هم هست که بهیچ وجه نمی توان آنرا بمعصومین نسبت داد نه تنها به معصومین علیهم السلام بلکه حتی به یک فرد مسلمان امامی مذهب که به اصول امامیه پای بند باشد نمیتوان نسبت داد، برای نمونه یکی دو مثال آورده می شود: مثلاً گوید: «هنگامیکه ابوجهل از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم خواست که اگر تو برستی پیغمبری بخواه که صاعقه ای اکنون فرود آید و مرا بسوزاند و صاعقه نیامد، رسول خدا صلی الله علیه وآله باو فرمود: ای اباجهل جز این نیست که خداوند به یک عملت عذاب را از تو برداشت، و آن اینست که از ضلب تو ذرّیه طیبه ای بدنیا خواهد آمد و او عکرمه فرزند تو است، و بزودی امور مسلمانان را در دست خواهد گرفت و چنانچه رعایت فرمان خدا را بکند در نزد او جلیل و بزرگ خواهد بود که اگر این سبب نبود هرآینه عذاب بر تو نازل می شد». و باید دانست که این ذرّیه طیبه را ارباب تاریخ و تراجم جزء دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه وآله نام برده اند و گویند: «كَانَ شَدِيدَ الْعَدَاوَةِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» و أسد الغابه گوید: «وَمَنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ» هرکس به پدرش مشابه باشد ستم نکرده، و ویرا در جاهلیت در دشمنی رسول خدا همگام پدرش همی دانند، و در غزوه أخذ فرمانده ستون چپ لشکر مشرکین بوده، و در غزوه بدر چند تن از مسلمانان را بقتل رسانیده که از جمله آنها رافع بن معلی بن لؤذان است، و دشمنی این ذرّیه طیبه با امیرالمؤمنین علیه السلام برای آنانکه با تاریخ اسلام آشنایند محل تردید نیست، و توجیه باینکه مراد فردی از نسل عکرمه است بی وجه است زیرا علماء انساب و ارباب سیر جملگی نص صریح دارند که وی پس از خود کسی را نگذاشت و گویند: «أَيْسَر

لِعُكْرَمَةَ عَقِيبٌ وَانْفَرَصَ نَسْلُ أَبِي جَهْلٍ إِلَّا مِنْ بَنَاتِهِ». و نیز این ذریه طیبه! از آن چند تنی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز فتح مکه فرمان داد مسلمانان مأمورند در هر کجا اینان دیده شدند آنها را بکشند و لو پناه به پرده خانه کعبه برده باشند یا در زیر پرده خانه پنهان شده باشند، و بیمن فرار کرد، و از جمله مطالب نادرست که در این تفسیر آمده اینست که گوید: آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» درباره جماعتی آمده که از جمله آنان صُهَيب رومی غلام عبد الله بن جدعان بوده است»، با اینکه صُهَيب از منصرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و شیخ مفید در اختصاص و کشی در رجال از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «رَجِمَ اللَّهُ بِلَالًا كَانَ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ صُهَيْبًا فَإِنَّهُ كَانَ يُعَادِينَا» و «كَانَ بِلَالٌ عَبْدًا صَالِحًا وَ صُهَيْبٌ عَبْدًا سَوِيًّا عَلَى فُلَانٍ». و نیز از جمله مطالب غیر صحیح آن اینست که گفته است: «چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مسجد خود را بنا کرد مهاجر و انصار از خانه های خود در اطراف مسجد هر یک دری بمسجد باز کردند و جبرئیل نازل شد و ابلاغ کرد که خداوند امر فرموده همه اصحاب باید درهائی را که بمسجد باز کرده اند مسدود کنند و اولین کسی که مأموریت به بستن باب خود کرد عباس بن عبدالمطلب بود». در حالیکه عباس هنوز نه ایمان آورده بود و نه مهاجرت بمدینه کرده بود. و در غزوه بدر جزء اسیران بود که با دادن فدیة آزاد گشت. و از این قبیل مطالب نادرست که گفتن همه آنها در اینجا مناسب نیست و گفتن پاره ای هم در این روزگار مصلحت نمی باشد، اکنون خواننده خود بیندیشد که ممکن است این گونه سخنان را به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نسبت داد یا نه، و آیا اختیار کردن صدوق علیه الرحمه بعضی از روایات کتابی را دلیل بر آنست که بر تمام آن کتاب و مؤلفش اعتماد کرده است، اگر چنین باشد باید بر تمام ضعفا و مجروحین که در مشیخه عنوان کرده و در این کتاب از ایشان حدیث آورده اعتماد کرده باشد و حال اینکه ما می بینیم از وهب بن وهب کذاب احادیثی نقل کرده و خود او را در مجلد پنجم ذیل حدیث ۵۰۲۳ تضعیف نموده است، و همچنین از احمد بن هلال عبرتائی اخباری نقل کرده و خود او را در مقدمه کمال الدین ضعیف می داند و می گوید وی

نزد مشایخ ما مجروح است، و گویند عمل به متفرّدات وی جایز نیست. و همچنین سکونی را در مشیخه عنوان کرده و در کتاب احادیثی از وی نقل کرده و خود در باب میراث مجوس در همین مجلد گوید: «لَا أُفْتِي بِمَا يَتَفَرَّدُ السَّكُونِيُّ بِرِوَايَتِهِ» پس بآنچه وی تنها روایت کرده اعتمادی نداشته و معلوم میشود وی بهر حدیثی که صدور آنرا به هر دلیل ثابت می دانسته اعتماد می کرده است نه بکتاب یا صاحب کتاب، و هنگامی میتوان گفت که فلان کس بر فلان کتاب یا مؤلف آن اعتماد داشته که خود آن شخص تصریح کرده باشد، نه آنکه چون مطالبی از کتابی نقل کرده، پس بدان اعتماد داشته است هر چند در مقام احتجاج باشد، زیرا دلیل اخصّ از مدعی است، و چه بسیار بزرگان ما از کتب عامّه مطالبی در مقام احتجاج نقل کرده اند ولی به تمام کتاب اعتمادی ندارند و به آنچه صحیح دانسته اند تمسک نموده اند. و اینکه فرموده: صاحب تفسیر استاد اجازه او بوده این نیز نادرست است، زیرا تنها کتاب خود او را از وی نقل کرده و در سلسله اجازات و مشایخ چنانکه از همین مشیخه پیداست در هیچ کجا جزء مشایخ که کتاب دیگران را با اجازه ایشان روایت کرده باشد نامی از او نیست، و قدما رسمشان چنین بوده که هر کتاب را از مؤلف یا از مجاز او مؤلف یا از مجاز او مجاز مؤلف اجازه گرفته سپس از آن روایت می کرده اند و آنانیکه تنها کتاب خودشان را اجازه داده اند واضح است که جزء مشایخ و اساتید بدان معنی که منظور شده نبوده اند، و اینکه گفته اند: در همه جا از وی مُتَرَضِّياً یا مُتَرَجِّماً یاد کرده این درست است ولی دلیل توثیق و اعتماد نیست زیرا صدوق - رحمه الله - از بسیاری از علماء عاقله بلا واسطه نقل می کند، و برای تمیز آنان از علماء خاصّه، شیعیان از ایشان را با تَرَضُّی و استرحام مشخص میسازد، و اساساً رَضِيْلَهُ و رَحْمَلَهُ (رضی الله عنه و رحمه الله) دلیل اعتماد نیست بدلیل اینکه نجاشی احمد بن محمد جوهری را عنوان کرده و درباره اش رحمه الله گفته است و خود میگوید: «رَأَيْتُ شَيْوَحَنَا يُضَعِّفُونَهُ فَلَمْ أَرَوْعْنَهُ شَيْئاً» (مشایخ ما او را تضعیف کرده اند پس من از وی روایتی نقل نکردم)، باری چون امام علیه السلام را حُجَّتِ خُدا می دانیم و از گفتن نادرست و بیبوده او را مبرا و منزّه می دانیم، اگر در کتابی از کتب مذهبی مطلبی را به امام نسبت داده اند و

وما كان فيه عن حماد النّوّاء، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أبيه، عن محمد بن خالد البرقي، عن محمد بن سينان، عن ابن مسكان، عن حماد النّوّاء.

نادرستی آن مطلب آشکار است نقل آنرا جایز نمی دانیم تا چه رسد به تمسک و احتجاج، مگر اینکه ثابت شود از روی تقیه فرموده است، و چنانچه محملی از قبیل تقیه نداشت بفرس قاطع آنرا افترا می شمريم، و ابن الغضائری و اتباعش از اینرو مؤلف را جرح و کتابرا موضوع می دانند، و اینکه در متأخرین یعنی پس از قرن دهم به این کتاب عنایت بیشتری شده از جهت اخباریستکه در فضائل و مناقب اهل بیت عصمت علیهم السلام و طعن مخالفینشان در آنست بوده. و مطلبی که باید ناگفته نماند اینستکه ابن الغضائری کتاب را نسبت به ابی الحسن الثالث علیه السلام یعنی حضرت هادی داده است، و حال اینکه این کتاب موجود منسوب به حسن بن علی حضرت عسکری علیه السلام است.

و مطلب دیگر اینکه شیخ صدوق در این کتاب و امالی و هر کجا که از تفسیر جرجانی نقل کرده است از محمد بن ابی القاسم از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سيار از پدران آن دو از امام عسکری علیه السلام و یا از آنحضرت از پدرش ابی الحسن الثالث نقل کرده است، و حال آنکه بمقتضای آنچه در مقدمه این تفسیر موجود آمده راوی امام پسران هستند که نزد امام باقی ماندند نه پدران آنها، و این امور همه علائم خلط و ضعف مستند است و یا آن نسخه که صدوق از آن نقل کرده غیر این بوده که اکنون موجود است. والسلام علی من اتبع الهدی».

و آنچه در آن از حماد نّوّاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از پدرش از محمد بن خالد برقی از محمد بن سینان از ابن مسکان از حماد نّوّاء.

توضیح: «ابن اثیر در لباب الانساب نّوّاء را بفروشنده هسته های خرما معنی کرده است، و حماد نّوّاء در رجال شیخ جزء اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر شده است ولی حالش مجهول است، و طریق مؤلف به وی بمحمد بن سینان ضعیف است بنا بر مشهور».

وما كان فيه عن خالد بن أبي العلاء الخفاف، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن خالد بن أبي العلاء الخفاف.

وما كان فيه عن الكاهلي، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن عبدالله بن يحيى الكاهلي.

وما كان فيه عن إسماعيل بن الفضل، فقد رويته عن جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه عبدالله بن عامر، عن

و آنچه در آن از خالد بن أبي العلاء خفاف آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از يعقوب بن يزيد از محمد بن ابی عمیر از خالد بن ابی العلاء خفاف.

توضیح: «ظاهراً لفظ «ابن» از جانب نسخه بردارها اضافه شده و در اصل خالد ابوالعلاء خفاف بوده است و خالد بن طهمان است که نجاشی از بخاری ترجمه او را نقل کرده است، و غمقلانی در تهذیب التهذیب گوید: خالد بن طهمان سلولی ابوالعلاء خفاف کوفی و از ابن معین نقل کرده که وی ابتدا او را ثقه می دانست و ده سال قبل از مرگش از قول خود بازگشت و او را تضعیف کرد، ولی ابن حبان او را در قسم ثقات آورده، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از کاهلی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عبدالله بن يحيى الكاهلي.

توضیح: «عبدالله بن يحيى الكاهلي کوفی است، و کنیه اش ابو محمد، وی برادر اسحاق بن يحيى است و هر دو از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام اند، و عبدالله در نزد امام کاظم علیه السلام موقعیت خاصی داشته، و دارای کتابی است و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن فضل آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - از حسین بن عامر از عمویش عبدالله بن عامر

محمد بن ابی عمیر، عن عبد الرحمن بن محمد، عن الفضل بن اسماعیل بن الفضل، عن
أبيه إسماعيل بن الفضل الهاشمي.

وما كان فيه عن أبي الحسن التَّهْدِيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبي-
الحسن التَّهْدِيّ.

وما كان فيه عن عمران الحلبيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن
سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن حماد بن-
عثمان عن عمران الحلبيّ، و كُتِبَتْهُ أَبُو الْفَضْلِ.

از محمد بن ابی عمیر از عبد الرحمن بن محمد از فضل بن اسماعیل بن فضل از پدرش
اسماعیل بن فضل هاشمی.

توضیح: «اسماعیل بن فضل بن یعقوب بن فضل بن عبد الله بن حارث بن نوفل بن-
حارث بن عبد المطلب ثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و
بصری بوده، و در طریق جعفر بن محمد بن مسرور و لو غیر مذکور است ولی چون از
مشایخ اجازه است ضرری نمی‌سازد.»
و آنچه در آن از ابوالحسن تَهْدِيّ آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از پدرم-
رضی الله عنه- از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علیّ و شاء از
ابی الحسن تَهْدِيّ».

توضیح: «این شخص در باب کنیه رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی ذکر
شده ولی حال و نامش مجهول است و ظاهراً امامی مذهب و دارای کتابی است، و
طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از عمران حلبيّ آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از پدرم- رضی
الله عنه- از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از
حماد بن عثمان از عمران حلبيّ و کنیه اش ابوالفضل است.

توضیح: «عمران بن علیّ بن ابی شعبه حلبيّ از اهل کوفه، و از اصحاب امام
صادق علیه السلام است، نجاشی او را در جمله آل ابی شعبه حلبيّ توثیق نموده، و مرجع
شمرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

وما كان فيه عن الحسن بن هارون، فقد رَوِيَتْهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن عبد الكريم بن عمرو، عن الحسن بن هارون.

وما كان فيه عن إبراهيم بن سفيان، فقد رَوِيَتْهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان عن إبراهيم بن سفيان.

وما كان فيه عن الحسين بن سالم، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن عبدالله بن جبلة، عن أبي عبدالله الخراساني، عن الحسين بن سالم.

و آنچه در آن از حسن بن هارون آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عبد الكريم بن عمرو از حسن بن هارون.

توضیح: «حسن بن هارون مشترك است میان حسن بن هارون کندی و حسن بن هارون کوفی و حسن بن هارون بن خارجه، و ممکن است هر سه یکی باشند، یا کندی و کوفی وصف یکی باشد و ابن خارجه شخص دیگر و یا هر یک عنوانی علی جده باشند بهر حال مجهول الحال و ناشناخته اند و طریق مؤلف به وی قوی است بغیر الکرم بن عمرو که واقفی موثق است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن سفیان آمده است. پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان از ابراهیم بن سفیان.

توضیح: «ابراهیم بن سفیان در رجال مذکور نیست و مهمل و مجهول است، و طریق مؤلف به وی ضعیف است به محمد بن سنان بنابر مشهور».

و آنچه در آن از حسین بن سالم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از عبدالله بن جبلة از ابی عبدالله خراسانی از حسین بن سالم.

توضیح: «شاید وی همان حسین بن سالم همدانی خازنی کوفی باشد که شیخ طوسی

و ما كان فيه عن يوسف الطاطري، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن سنان، عن يوسف بن إبراهيم الطاطري.

و ما كان فيه عن فضالة بن أيوب، فقد رويته عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب. و رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب.

ویرا در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده است، و شاید شخص دیگری باشد بهر حال حالش مجهول است، و در طریق ابو عبدالله خراسانی در کتب رجال مذکور نیست و از خبری که مؤلف در مجلد سوم تحت رقم ۲۸۸۴ نقل کرده است وی از مخالفین بوده و بحق بازگشته است و عنوانش بعداً خواهد آمد.

و آنچه در آن از یوسف طاطری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از محمد بن سنان از یوسف بن ابراهیم طاطری.

توضیح: «طاطری» بفتح طاء اول و دوم - بکسی گویند که فروشنده لباس سفید دمشق و مصری بوده است، و یوسف بن ابراهیم طاطری را شیخ در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده و حالش مجهول است، و طریق مؤلف به وی بمحمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور.

و آنچه در آن از فضالة بن أيوب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب. و نیز از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب.

توضیح: «فضالة بن ایوب دانشمندی فقیه و ثقه و از اصحاب امام هفتم و امام هشتم علیهما السلام است، و ویرا از کسانی دانند که اخبار وی را صحیح دانند و سند آن را ننگرند (که وی از چه کسی یا کسانی از معصوم روایت کرده است) و دارای کتابی است، و هر دو طریق مؤلف به وی صحیح است».

وما كان فيه عن يحيى الأزرق، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن عليّ ابن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن يحيى بن حسان الأزرق.

وما كان فيه عن عليّ بن النعمان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ و إبراهيم بن هاشم جميعاً، عن عليّ بن النعمان.

وما كان فيه عن أحمد بن محمد بن مظهر صاحب أبي محمد عليه السلام، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبدالله؛ وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن محمد بن مظهر صاحب أبي محمد عليه السلام.

و آنچه در آن از یحیی ازرق آمده است ، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ابان بن عثمان از یحیی بن حسان ازرق.

توضیح: «یحیی بن حسان - یا ابن عبدالرحمن - ازرق ثقه و از اصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام میباشد، و طریق مؤلف به وی حسن است».

و آنچه در آن از علی بن نعمان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنها - از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم هر دو از علی بن نعمان.

توضیح: «علی بن نعمان رازی حالش بلکه شخصش نیز مجهول است، مؤلف در جلد ۲ تحت رقم ۱۰۱۱ خبری از وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، ولی در کتب رجال علی بن نعمان نغمی که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است عنوان شده، و اتحاد این دو عنوان بعید است، و بهر حال این شخص مجهول الحال است، و اما طریق مؤلف به وی نزد علامه حلی صحیح است».

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن مظهر یار (امام عسکری) علیه السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنها - از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن مظهر یار ابی محمد علیه السلام.

و ما كان فيه عن أبي عبد الله الخراساني، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن أبي عبد الله الخراساني.

و ما كان فيه عن حارث بَيْتَاع الأَنْمَاطِ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن مينا، عن حارث بَيْتَاع الأَنْمَاطِ.

و ما كان فيه عن عمرو بن سعيد الساباطي، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد الساباطي.

توضیح: «احمد بن محمد بن مطهر در کتب رجال عنوان نشده است و لکن اینکه مؤلف او را به یار امام، و همنشینی با آنحضرت ستوده خود مدحی است بالغ، و در کتاب حج ج ۳ رقم ۲۸۶۸ در روایتی با امام عسکری علیه السلام مکاتبه ای دارد، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابی عبد الله خراسانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از ابی عبد الله خراسانی.

توضیح: «گذشت که وی ابتدا از مخالفین حق بوده و بعداً به حق گرویده و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از حارث - فرس فروش - آمده، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان از حارث بَيْتَاع أَنْمَاطِ.

توضیح: «حارث را شیخ دوبار در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده، اما حالش مجهول است، و طریق مؤلف به او از جهت محمد بن سنان بنابر مشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از عمرو بن سعید ساباطی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن حسن بن - علی بن فضال از عمرو بن سعید ساباطی.

توضیح: «عمرو بن سعید زیات ساباطی ظاهراً از اهل مدائن بوده و از اصحاب

وما كان فيه عن علي بن محمد الحُصَيْنِيِّ فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الكوفي، عن محمد بن سنان، عن علي بن محمد الحُصَيْنِيِّ.

وما كان فيه عن سُويد القلاء، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رحمه الله - عن محمد بن الحسن الصفار؛ والحسن بن مَثِيل، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن علي بن التعمان، عن سُويد القلاء.

وما كان فيه عن مُثَنَّى بن عبد السلام، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن معاوية بن حُكَيْم، عن عبد الله بن المُغَيَّرَة، عن مُثَنَّى بن عبد السلام.

حضرت رضا عليه السلام است، و نجاشی اور ا ثقہ گفته است، و شیخ در کتاب غیبت اورا فَطَحِي دانسته، و طریق مؤلف به او بجهت أحمد بن الحسن موثق است.»

و آنچه در آن از علی بن محمد حُصَيْنِيِّ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان از علی بن محمد حُصَيْنِيِّ.

توضیح: «این شخص را در کتب رجال نیافتم، و ظاهراً امامی مذهب است زیرا که در فضیلت زیارت امام کاظم روایتی از علی بن عبدالله بن مروان از ابراهیم بن عقبه نقل می کند، و همچنین در کتاب ارث در ابطال عَوْل، باری طریق مؤلف به او بجهت محمد بن سنان ضعیف است.»

و آنچه در آن از سُويد القلاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از حسن بن مَثِيل از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن نعمان از سُويد القلاء.

توضیح: «سُويد» بر وزن «زُبیر»، و «قلاء» بر وزن «فلاح» ابن مسلم مولای شهاب بن عبیدرته است، و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، و نجاشی اورا ثقہ گفته است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از مُثَنَّى بن عبد السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از معاویة بن حُكَيْم از عبدالله بن

وما كان فيه عن جعفر بن ناجية، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن الحسن بن مئيل اللدق، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير البجلي، عن جعفر بن ناجية.

وما كان فيه عن ذريح المحاربي، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن ذريح بن يزيد بن محمد المحاربي، ورويته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين، عن ذريح.

وما كان فيه، عن كليب الأسدي، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن

مغيره از مثنی بن عبدالسلام».

توضیح: «مثنی بن عبدالسلام عبدي - به ولاء - از اهل کوفه بوده و لقبش «حناط» است، وی دارای کتابی است، لکن توثیق صریح نشده است، و طریق مؤلف به او بجهت معاویه بن حکیم قوی است».

و آنچه در آن از جعفر بن ناجیه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسن بن مئيل اللدق از محمد بن حسين بن أبي الخطاب از جعفر بن بشير بجلی از جعفر بن ناجیه.

توضیح: «جعفر بن ناجیه از اهل کوفه و عرب خالص نیست، و از امام صادق علیه السلام روایت می کند، و طریق مؤلف - علیه الرحمه - به او صحیح است».

و آنچه در آن از ذريح محاربي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از ذريح بن يزيد بن محمد محاربي؛ و أيضاً از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از صالح بن رزين از ذريح.

توضیح: «ذريح - بر وزن أمير - و محاربي - بر وزن محاسبي - است، و ذريح بن محمد شخصی جلیل القدر و ثقة از اصحاب امام کاظم و علی بن موسی علیهما السلام است، کنیه اش ابوالولید است و دارای کتابی می باشد، و طریق اول مؤلف به وی حسن همانند صحیح است، و طریق دوم حسن است».

و آنچه در آن از کليب اسدي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي

سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن فضالة بن أيوب، عن كليب بن معاوية الأسدی الصیداوی.

وما كان فيه عن عبدالله بن جعفر الحمیری، فقد رويته عن أبي؛ و محمد بن الحسن؛ و محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنهم - عن عبدالله بن جعفر بن جامع الحمیری.

وما كان فيه عن محمد بن عثمان العمري - قدس الله روحه - ، فقد رويته عن أبي؛ و محمد بن الحسن؛ و محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنهم - عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عثمان العمري [قدس الله روحه].

الله عنه. از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد از فضالة بن أيوب از كليب بن معاوية أسدی صیداوی.

توضیح: «قبلاً در ص ۴۲؛ عنوان وی گذشت».

و آنچه در آن از عبدالله بن جعفر حمیری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنهم - از عبدالله بن جعفر حمیری.

توضیح: «عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالك بن جامع حمیری کنیه اش ابوالعباس است وی وارد کوفه شد و اهل کوفه از وی اخذ حدیث کردند و بسیار از او استفاده نمودند، او از اصحاب امام هادی و عسکری علیهما السلام است، و از شیوخ قم و بزرگان محدثین آن دیار بشمار میرود، دارای کتابهای بسیاری است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن عثمان عمروی - قدس الله روحه - آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنهم - از عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عثمان عمروی.

توضیح: «محمد بن عثمان بن سعید عمروی - رضوان الله علیه - وکیل ناحیه مقدسه بوده و دومین فرد از نواب اربعه است، کنیه اش ابوجعفر و دارای منزلت و مقامی است. همانند پدرش عثمان بن سعید نایب اول - در نزد امامیه، در سال ۳۰۵ هجری در جادی الأولى او از دنیا رفته، و قبرش در بغداد مشهور است وی دارای کتابهایی

وما كان فيه عن صالح بن عُقْبَةَ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان؛ ويونس بن عبد الرحمن جميعاً عن صالح بن عُقْبَةَ بن قيس بن سَمْعَانَ بن أبي ربيحة مولى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وما كان فيه عن الحسين بن محمد القمي، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسين بن محمد القمي عن الرضا عليه السلام.

وما كان فيه عن الحسين بن زيد، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن أيوب بن نوح، عن محمد بن

است چنانکه شیخ در غیبت ذکر کرده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است». و آنچه در آن از صالح بن عُقْبَةَ آمده است. پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان و یونس بن عبدالرحمن هر دو از صالح بن عقبه بن قیس بن سَمْعَانَ بن ابی ربيحة مولى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

توضیح: «صالح بن عُقْبَةَ بن قیس شیخ طوسی وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است و آنچه در کتب دیده می شود روایت او از امام صادق علیه السلام مع الواسطه است، و از موسی بن جعفر علیه السلام بلا واسطه روایت می کند، ابن الغضائری او را عالی و کذاب دانسته و علامه حلی نیز از وی پیروی نموده، و شیخ او را در فهرست عنوان کرده و گوید: وی دارای کتاب است، و در طریق مؤلف به او سعد آبادی مهمل است».

و آنچه در آن از حسین بن محمد قمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسین بن محمد قمی از علی بن موسی الرضا علیه السلام.

توضیح: «حسین بن محمد قمی را شیخ از اصحاب امام جواد علیه السلام شمرده است و حالش مجهول و طریق مؤلف به او حسن است».

و آنچه در آن از حسین بن زید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن

أبي عمير، عن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام. وما كان فيه عن النعمان بن سعد صاحب أمير المؤمنين عليه السلام، فقد حدثني به محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن ثابت بن أبي صفية، عن سعيد بن جبيرة، عن النعمان بن سعد.

وما كان فيه عن حمدان الديواني، فقد روئته عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمدان الديواني.

علی ماجیلویه - رضی اللہ عنہ - از محمد بن یحیی الغطار از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از حسین بن زید بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیہم السلام. توضیح: «حسین بن زید ملقب به ذوالدمعہ میباشد و کنیہ اش ابو عبد اللہ است، و در کتب رجال ما توثیق صریح نشده است، ولی دارقطنی کہ از رجال یون عامہ می باشد او را توثیق کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است.» و آنچه در آن از نعمان بن سعد یار امیر المؤمنین علیہ السلام آمده است، پس حدیث کرده است مرا بدان محمد بن موسی بن متوکل - رضی اللہ عنہ - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبد اللہ برقی از پدرش از محمد بن سنان از ثابت بن ابی صفیہ، از سعید بن جبیر از نعمان بن سعد.

توضیح: «نعمان بن سعد از یاران امیر مؤمنان علیہ السلام است و ابن حجر وی را در تہذیب و در تقریب التہذیب عنوان کرده و گوید: ابن حبان او را در ثقات آورده، و در کتب رجال خاصہ ذکر وی ندارد مگر همین کہ مؤلف ویرا از ارادتمندان امیر المؤمنین علیہ السلام وصف کرده است، و طریق مؤلف به وی ضعیف است بہ محمد بن سنان بنابر مشہور.»

و آنچه در آن از حمدان دیوانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن زیاد بن جعفر ہمدانی - رضی اللہ عنہ - از علی بن ابراہیم بن ہاشم از پدرش از حمدان دیوانی.

توضیح: «ابن اثیر در لباب گفته است دیوان محله یا کوئی است در مرو، و مؤلف

وما كان فيه عن حمزة بن حمران، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن حمزة بن حمران بن أعين مولى بني شيبان الكوفي.

وما كان فيه عن محمد بن إسماعيل البرمكي، فقد رَوَيْتُهُ عن علي بن أحمد بن موسى؛ ومحمد بن أحمد السناني؛ والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكنب - رضي الله عنهم - عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن محمد بن إسماعيل البرمكي.

وما كان فيه عن إسماعيل بن الفضل من ذكر الحقوق عن علي بن الحسين سيد العابدين عليها السلام، فقد رَوَيْتُهُ عن علي بن أحمد بن موسى - رضي الله عنه - قال:

از حمدان دیوانی حدیث ۳۱۸۹ را نقل کرده که در فضیلت زیارت حضرت رضا علیه السلام است، و طریق مؤلف به وی حسن است.

و آنچه در آن از حمزة بن حمران آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از يعقوب بن يزيد از محمد بن أبي عمير از

حمزة بن حمران بن اعين وابسته بنی شیبان و کوفی. توضیح: «حمزة بن حمران - بر وزن سبحان - از اصحاب امام باقر و صادق علیهما السلام است، و دارای کتاب است، و آل اعین از شیعیان به نام کوفه اند، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از محمد بن اسماعیل برمکی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از علی بن احمد بن موسی، و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکنب - رضي الله عنهم - از محمد بن أبي عبد الله كوفي از محمد بن اسماعیل برمکی.

توضیح: «محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی معروفست بصاحب صومعه، کنیه اش ابو عبد الله است، در قم سکونت داشته ولی اهل آنجا نبوده، نجاشی او را توثیق و ابن الغضائری تضعیف کرده است. و علامه حلی قول نجاشی را ترجیح داده، وی دارای کتاب است و طریق مؤلف به او صحیح است و آن سه تن که در ابتدای طریق آمده اند از مشایخ اجازه میباشند.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن فضل که در ذکر حقوق از علی بن الحسين

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ قَالَ:
 حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارِ الثُّمَالِيِّ
 عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
 وَهَذَا كَانَ فِيهِ مِنْ وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ -
 الْحَنْفِيَّةِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ -
 إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَغْلُظُ أَكْثَرُ النَّاسِ فِي هَذَا الْإِسْنَادِ فَيَجْعَلُونَ مَكَانَ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى
 حَمَّادَ بْنَ عُثْمَانَ، وَإِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ لَمْ يَلْقَ حَمَّادَ بْنَ عُثْمَانَ وَإِنَّمَا لَقِيَ حَمَّادَ بْنَ عَيْسَى
 وَرَوَى عَنْهُ.

سید العابدین علیہا السلام روایت شدہ است آمدہ، پس روایت کردہ ام آنرا از علی بن -
 احمد بن موسی - رضی اللہ عنہ - کہ گفت: حدیث کرد ما را محمد بن جعفر کوفی اسدی
 گفت: حدیث کرد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت: حدیث کرد ما را
 عبد اللہ بن احمد گفت: حدیث کرد ما را اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار ثمالی از
 سید العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام.
 توضیح: «این شخص قبل از ص ۵۱۸ عنوان شد و نسب و حال او را بیان کردیم و
 اینجا در طریق علی بن احمد بن موسی مہمل است، و محمد بن جعفر کوفی ثقہ می باشد
 و محمد بن اسماعیل برمکی گذشت کہ مورد اختلاف است، و عبد اللہ بن احمد
 مشترک است میان چند تن و ظاہراً وی عبد اللہ بن احمد رازی باشد و چنانچہ او بودہ
 باشد علامہ حلی گوید: من دربارہ او توقف دارم - یعنی ثقہ اش نمی دانم».
 و آنچه در آن از وصایا و سفارشات امیر مؤمنان علیہ السلام بہ فرزندش محمد بن -
 حنفیہ - رضی اللہ عنہ - آمدہ است، پس روایت کردہ ام آنرا از پدرم - رضی اللہ عنہ - از
 علی بن ابراہیم بن ہاشم از پدرش از حماد بن عیسی از کسیکہ وی نام او را نبرده
 است از امام صادق علیہ السلام، و بیشتر افراد در این سند اشتباہ میکنند و حماد بن -
 عثمان را بجای حماد بن عیسی قرار می دهند، و ابراہیم بن ہاشم، حماد بن عثمان را
 درک نکرده ولی حماد بن عیسی را ملاقات و از او روایت کردہ است.
 توضیح: «ترجمہ حال حماد بن عیسی گذشت و این وصیت از مراسیل اوست و

وما كان فيه عن عطاء بن السائب، فقد رَوَيْتُهُ عن الحسين بن أحمد بن -
 إدريس - رضي الله عنه - عن أبيه، عن محمد بن أبي الصَّهْبَان، عن أبي أحمد محمد بن -
 زياد الأزدي عن أبانٍ الأحمري، عن عطاء بن السائب.
 وما كان فيه عن أحمد بن عائذ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن -
 عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أحمد بن عائذ.

طریق مؤلف به حماد در اینجا حسن است.»

و آنچه در آن از عطاء بن سائب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن -
 احمد بن ادريس - رضي الله عنه - از پدرش از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از دی از
 ابان بن احمراز عطاء بن سائب.

توضیح: «عطاء بن سائب را علماء رجالی ما ذکر نکرده اند، و در کتب رجال
 عاقه عنوان شده و توثیق او را از چندین تن ابن حجر در تهذیب التهذیب نقل کرده
 است جز اینکه گویند: اختلط فی آخر عمره، و ظاهراً وی امامی بوده و تقیه می کرده
 و در آخر عمر مذهب خود را بصورتی که مزاحم او نباشند اظهار نموده است، ابن حجر
 گوید: کسانی که پیش از اختلاط از وی روایت کرده اند روایاتشان معتمد است و
 آنانکه پس از اختلاط وی از او روایت کرده اند قابل اعتماد نیست، و در مجلد چهارم
 ص ۴ از وی روایتی نقل شده که از آن استفاده می شود که او تقیه می کرده و آن خبر
 اینست که گوید: علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «هرگاه در زمان ائمه جور
 بودید به احکام آنان حکم کنید، و خود را بمخالفت با آنان مشهور ننمائید که کشته
 خواهید شد و اگر بتوانید نوعی رفتار کنید که مطابق احکام ما باشد و گرفتار نشوید
 آن بهتر است»، و پاره ای گفته اند در آغاز عامی مذهب بوده و سپس تشیع اختیار
 کرده است البته در اواخر عمر، و اما طریق مؤلف به او با اینکه ابان بن عثمان
 ناووسی در آن است صحیح است، زیرا وی از اصحاب اجماع میباشد، و حسین بن -
 احمد بن ادريس از مشایخ اجازه است.»

و آنچه در آن از احمد بن عائذ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي
 الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن عليّ و شاء از احمد بن -
 عائذ.

وما كان فيه عن إبراهيم بن محمد الثقفى، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله بن الحسين المؤدّب، عن أحمد بن عليّ الإصبهانيّ، عن إبراهيم بن محمد الثقفى. و رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن أحمد بن علوية الإصبهانيّ، عن إبراهيم بن محمد الثقفى.

وما كان فيه عن عمرو بن ثابت، وهو عمرو بن أبي المقدم، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار؛ والحسن بن مئيل جميعاً عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عمرو بن ثابت أبي المقدم.

توضیح: «احمد بن عائد بن حبيب أحسی بجلی بولاء از روایات امام باقر و امام صادق علیهما السلام میباشد و ثقہ است و طریق مؤلف به او صحیح است.»
و آنچه در آن از ابراهیم بن محمد ثقفی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از عبد الله بن حسین مؤدّب از احمد بن علیّ اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی، و ایضاً روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از احمد بن علویة اصفهانی از ابراهیم بن محمد ثقفی.

توضیح: «ابراهیم بن محمد ثقفی صاحب کتاب غارات معروف است وی اهل کوفه بوده و بعد به اصفهان آمده و در آنجا وفات کرده است، گویند او در آغاز زیدی مذهب بوده و سپس به امامت پیوسته است، و سبب انتقال او از کوفه به اصفهان کتاب معرفت بود که تألیف کرد و چون در آن فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت بسیار بود یارانش مصلحت ندانستند که آنرا روایت کنند. وی پرسید اهل کدامین دیار از شیعه دورترند گفتند اهل اصفهان، سوگند یاد کرد که آنرا جز در اصفهان روایت نکند لذا بانجا آمد و تا آخر عمر در اصفهان زندگی میکرد، دارای نالیفات بسیاری است، ولی توثیق صریح نشده است هر چند کتابهای او را معتبر می دانند. و احمد بن علویة اصفهانی در طریق توثیق نشده است.»

و آنچه در آن از عمرو بن ثابت آمده است (و او عمرو بن ابی المقدم میباشد)، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار و حسن بن مئیل هر دو از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عمرو بن

وما كان فيه عن العلاء بن سَيَابَةَ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ الوشاء، عن أبان بن عثمان عن العلاء بن سَيَابَةَ.

وما كان فيه عن عبد الله بن الحكم، فقد رَوَيْتُهُ عن الحسين بن أحمد بن إدريس - رضي الله عنه - عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن سهل بن زياد الأدمي عن الجريري واسمه سُفْيَان، عن أبي عمران الأرميني، عن عبد الله بن الحكم. ورويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن أبي عمران موسى بن زنجويه الأرميني، عن عبد الله بن الحكم.

ثابت ابى المقدم.

توضیح: «سابقاً در ص ۵۱۶ عنوان او گذشت و در اینجا تکرار شده است». و آنچه در آن از علاء بن سیابه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی و شَاء از ابان بن عثمان از علاء بن سیابه.

توضیح: «علاء بن سیابه - بفتح سین و تخفیف یاء - اهل کوفه و غیر عرب خالص است، و از روایات امام صادق علیه السلام می باشد، وی حالش مجهول است، و مؤلف در باب «مَنْ يَجِبُ رَدُّ شَهَادَتِهِ» از وی روایت می کند و چون ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است، فی الجمله دلالت می کند که از ضعف نباشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از عبد الله بن حکم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن احمد بن ادريس - رضي الله عنه - از پدرش از محمد بن احمد بن يحيى از سهل بن زياد آدمي از جريري که نامش سفیان است از ابی عمران ارمینی از عبد الله بن حکم، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از احمد بن ادريس از محمد بن حسان از ابی عمران موسى بن زنجويه ارمینی از عبد الله بن حکم.

توضیح: «عبد الله بن حکم ارمینی منسوب به بلاد ارمن که طائفه ای از رومیان شرقی باشند است، وی ضعیف و مرتفع القول است، دارای کتابی میباشد و طریق اول مؤلف بجهت بودن سهل بن زیاد در آن ضعیف است و همچنین به ابی عمران، و

وما كان فيه عن علي بن أحمد بن أشيم، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن علي بن أحمد بن أشيم.

وما كان فيه عن علي بن مَطَرٍ، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن - سنان، عن علي بن مَطَرٍ.

وما كان فيه عن ياسين الضَّرِيرِ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي، ومحمد بن - الحسن - رضي الله عنها - قالوا: حَدَّثَنَا سعد بن عبد الله؛ وعبد الله بن جعفر الجَمِيرِي جِيعاً عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن ياسين الضَّرِيرِ البَصْرِي.

طريق دوم به او ومحمد بن حسان».

و آنچه در آن از علی بن احمد بن اشیم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن خالد از علی بن احمد بن اشیم.

توضیح: «علی بن احمد بن اشیم - بر وزن احمد، و گفته اند بر وزن زبیر - از اصحاب حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام است، و حالش مجهول است، و طریق مؤلف به او صحیح میباشد».

و آنچه در آن از علی بن مَطَرٍ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن - زیاد بن جعفر همدانی - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن - سنان از علی بن مَطَرٍ.

توضیح: «علی بن مَطَرٍ در کتب رجال عنوان نشده است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف است بنا بر مشهور».

و آنچه در آن از یاسین ضَرِيرِ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنها - گفتند: حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و عبد الله بن - جعفر حمیری هر دو از محمد بن عیسی بن عبید از یاسین ضَرِيرِ بصری.

توضیح: «شیخ طوسی یاسین ضَرِيرِ زیات بصری را در فهرست عنوان کرده، و نجاشی گوید: هنگامیکه امام هفتم علیه السلام را به بصره بردند یاسین با آنحضرت

وما كان فيه عن علي بن غراب، فقد رويته عن أبي، ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان، عن إدريس بن الحسن، عن علي بن غراب، وهو ابن أبي المغيرة الأزدي.

وما كان فيه عن القاسم بن برید، فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن القاسم بن برید بن معاوية العجلي.

ملاقات داشت و روایاتی از او نقل کرده، و کتابی را که منسوب به اوست تألیف کرده است، و طریق مؤلف بجهت عبیدی مورد گفتگو است علامه آنرا صحیح می داند.

و آنچه در آن از علی بن غراب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از احمد بن ادريس از محمد بن حسان از ادريس بن حسن از علي بن غراب و وی ابن ابی المغیره ازدی است.

توضیح: «علی بن غراب در فهرست شیخ بعنوان علی بن عبدالعزیز عنوان شده است، و ابن حجر در تقریب و تهذیب او را بعنوان علی بن غراب فزاری عنوان کرده، و گفته است به وی ابوالولید کوفی گویند قاضی بوده و کنیه اش ابوالحسن است، و خطیب در مجلد اول تاریخ بغداد ص ۲۵۵ از ابن معین نقل کرده که گفته است: به علی ابن غراب باکی نیست جز اینکه تشیع اختیار کرده است، و خبری را با ذکر سند از وی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده. و مؤلف در نوادر آخرین باب این کتاب از او خبری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، و ظاهراً علی بن غراب فزاری است نه ازدی چنانکه از مؤلف ترجمه اش گذشت، و یا اینکه علی بن غراب ازدی غیر از علی بن غراب فزاری است که شمه ای از حالش گفته شد، و مؤلف در آینده نزدیک علی بن عبدالعزیز را عنوان کرده پس علی بن غراب ازدی را غیر از علی بن عبدالعزیز می داند بخلاف شیخ که هر دو را متحد می داند، باری طریق مؤلف به او به جهت محمد بن حسان و ادريس بن حسن ضعیف است.»

و آنچه در آن از قاسم بن برید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن محمد بن خالد

وما كان فيه عن أحمد بن هلال، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال.
وما كان فيه عن أبي هاشم الجعفری، فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبي هاشم الجعفری.

از پدرش از محمد بن سنان از قاسم بن برید بن معاویه عجل. توضیح: «قاسم بن برید از اصحاب امامان صادق و کاظم علیهما السلام وثقه و دارای کتاب است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف است.» و آنچه در آن از احمد بن هلال آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از احمد بن هلال.
توضیح: «احمد بن هلال غیرتانی را مؤلف خود در مقدمه کمال الدین ضعیف دانسته و گوید: او در نزد مشایخ ما مجروح است، و استاد ما از سعد بن عبد الله نقل کرده که گفته است: ما ندیده و نشنیده ایم شیعه مذهبی که از تشیع به ناصبیت رود جز احمد بن هلال، و مشایخ و استادان گویند: آنچه را که در روایت آن احمد بن هلال منفرد است جایز نیست عمل بدان، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»
و آنچه در آن از ابوهاشم جعفری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از ابوهاشم جعفری.

توضیح: «ابوهاشم داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب - رحمه الله - از اهل بغداد بوده، وثقه و جلیل القدر و عظیم المنزلة است و از حضرت جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام روایت می کند، و پدرش قاسم بن اسحاق از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، و ابوهاشم در نزد سلطان عنوانی داشته در مقاتل الطالبیین آمده است که هنگامیکه سر یحیی بن عمر بن حسین بن رید بن علی علیه السلام را نزد مستعین آوردند ارکان دولت برای تبریک بر وی وارد می شدند از جمله کسانی که بر او وارد شد ابوهاشم بود، و با کمال دلیری سخن می گفت، و از دو تن از معاریف روایت کرده که گفتند هنگامیکه ابوهاشم بر

وما كان فيه عن علي بن عبدالعزيز، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن حمزة بن عبدالله، عن إسحاق بن عمار، عن علي بن عبدالعزيز.

وما كان فيه عن محمد بن عذافر، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبدالله؛ والحَمِيرِيّ جميعاً عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن محمد بن عذافر الصيرفي.

وما كان فيه عن سدير الصيرفي، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن

محمد بن عبدالله بن طاهر وارد شد گفت ای امیر آمده ام به چیزی بتو تبریک گویم که اگر رسول خدا زنده بود میباید باو تعزیت و تسلیت می دادیم، در سال ۲۵۲ بزندان افتاد و در سال ۲۶۱ بدرود حیات گفت، وی دارای کتابی است، و در طریق مؤلف بوی سعد آبادی توثیق نشده است».

و آنچه در آن از علی بن عبدالعزيز آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از حمزه بن عبدالله از اسحاق بن عمار از علی بن عبدالعزيز.

توضیح: «علی بن عبدالعزيز مشترک است میان اموی، و فزاری، و مزنی و بلکه ازدی که اخیراً از مؤلف گذشت. و شیخ علی بن غراب را با علی بن عبدالعزيز متحد میدانند و او را ازدی وصف کرده، و در طریق مؤلف حمزه بن عبدالله مهمل است، و اسحاق بن عمار قطعاً است لکن موثق است».

و آنچه در آن از محمد بن عذافر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنها - از سعد بن عبدالله و حمیری هر دو از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزيع از محمد بن عذافر صيرفي.

توضیح: «محمد بن عذافر بن عیثم الخزاعی از وابستگان بنو خزاعه کوفی و از اصحاب امام صادق و ابوالحسن علیهما السلام می باشد، وثقه و دارای کتابی است و زمان اندکی از دوران حضرت رضا علیه السلام را درک کرده است و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از سدير صيرفي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی

سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عمرو بن أبي نصر الأنماطي، عن سدير بن حكيم بن صهيب الصيرفي ويكنى أبا الفضل.

وما كان فيه عن أيوب بن الحر، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن أيوب بن الحر الجعفي الكوفي أخي أديم بن الحر وهو مؤلف.

وما كان فيه عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الصيرفي،

الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عمرو بن ابی نصر أنماطی، از سدير بن حکيم بن صهيب صيرفي و کنیه اش ابو الفضل است.

توضیح: «سدير - هموزن أمير - ابن حکيم صيرفي از اصحاب ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام است و او پدر حنان بن سدير معروف است، اخباری در مدح او وارد شده است و اینکه وی از بزرگان شیعه و محبان خالص و پا برجای اهل بیت عصمت علیهم السلام است. و در طریق مؤلف به وی حکم بن مسکین توثیق نشده است».

و آنچه در آن از ایوب بن حر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبدالله برقي از پدرش از نضر بن سويد از يحيى الحلبي از ایوب بن حر جعفي کوفي برادر اديم بن حر، و وی عربی غیر خالص بوده.

توضیح: «ایوب بن حر جعفي به ولاء ثقه و از رواات امام صادق علیه السلام است، و طریق مؤلف به او صحیح است، و یکی از اصل های چهار صد گانه تألیف او است».

و آنچه در آن از حسن بن علي بن ابی حمزه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علي

عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة البطائنيّ .
 و ما كان فيه عن الفضل بن أبي قرّة السّمْنديّ الكوفيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمّد بن -
 موسى بن المتوكّل - رضي الله عنه - عن عليّ بن الحسين السّعد آباديّ، عن أحمد بن -
 أبي عبد الله البرقيّ، عن شريف بن سابق التّفليسيّ، عن الفضل بن أبي قرّة السّمْنديّ
 الكوفيّ .

و ما كان فيه عن عبد الحميد بن عوّاض الطائنيّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله
 عنه - عن محمّد بن يحيى العطار، عن محمّد بن أحمد، عن عمران بن موسى، عن
 الحسن بن عليّ بن النعمان، عن أبيه، عن عبد الحميد بن عوّاض الطائنيّ .

صيرفی از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی .

توضیح: «حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی واقفی مذهب و ضعیف است، و
 درباره او کذاب و ملعون گفته اند، و علی بن حسن بن فضال گفته است من از خداوند
 شرم میدارم که از حسن بن علی بطائنی روایت کنم، وی کتب بسیاری تألیف کرده، و
 خود از سران واقفه است، و باید دانست که مؤلف و اساتید وی به اخباری از
 کتابهای او استناد می جستند که با قرائنی که در دست داشتند آنها را موثوق الصدور
 میدانستند، و اینان اعتمادشان به شخص نبوده بلکه بر مروی بوده، از اینرو نمی توان
 گفت: که بطائنی مورد اعتماد صدوق یا دیگران می بوده است یا روایاتی را نقل
 کرده که قبل از انحراف او بوده چون انحراف را کاشف از خبث سریره دانند، باری
 طریق مؤلف به وی به محمّد بن علی ابوسمینه صیرفی ضعیف است.»

و آنچه در آن از فضل بن ابی قرّة سمندی کوفی آمده است، پس روایت کرده ام
 آنرا از محمّد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن -
 ابی عبد الله برقی از شریف بن سابق تفلیسی از فضل بن ابی قرّة سمندی کوفی .
 توضیح: «عنوان فضل بن ابی قرّة سابقاً گذشت، و در آنجا پدرش بجای محمّد بن -
 موسی بن متوکل ذکر شده بود.»

و آنچه در آن از عبد الحمید بن عوّاض طائی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا
 از پدرم - رضي الله عنه - از محمّد بن يحيى العطار از محمّد بن احمد از عمران بن موسی از
 حسن بن علی بن نعمان از پدرش از عبد الحمید بن عوّاض طائی .

وما كان فيه عن عبد الصمد بن بشير، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عن الحسن بن مَثِيلِ الدَّقَاقِ، عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عن جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عن عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرِ الْكُوفِيِّ.

وما كان فيه عن عبد الله بن مُحَمَّدِ الْجُعْفِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عن سعد بن عبد الله، عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عن جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عن عبد الله بن مُحَمَّدِ الْجُعْفِيِّ.

وما كان فيه عن المِيثَمِيِّ، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عن يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عن أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ المِيثَمِيِّ.

توضیح: «عبد الحمید بن عوّاض از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و هارون الرشید وی را با چند تن دیگر از شیعیان کشت، وی موسی بن جعفر علیه السلام را نیز درک کرده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»
و آنچه در آن از عبد الصمد بن بشیر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از حسن بن مَثیلِ دَقَاقِ از مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ ابْنِ الْخَطَّابِ از جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرِ از عبد الصمد بن بشیر کوفی.

توضیح: «عبد الصمد بن بشیر عبدی به ولاء کوفی، و از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد و در مرتبه اعلاى وثاقت است و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن مُحَمَّدِ جُعْفِيِّ آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ ابْنِ الْخَطَّابِ از جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرِ از عبد الله بن مُحَمَّدِ جُعْفِيِّ.

توضیح: «عبد الله بن مُحَمَّدِ جُعْفِيِّ از اصحاب حضرت سجاد و امام باقر علیهما السلام است، او را تضعیف کرده اند، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»
و آنچه در آن از میثمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ از مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ الصَّفَّارِ از يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ از مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ زِيَادٍ از أَحْمَدَ بْنِ حُسَيْنِ المِيثَمِيِّ.

و ما كان فيه عن أبي ثُمَامَةَ، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَا جِيلُوِيهِ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ-
 مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ؛ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ-
 هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ثُمَامَةَ صَاحِبِ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ.
 وَ مَا كَانَ فِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ أَبِي قُدَيْكٍ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ-
 إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنَاكِ، عَنْ
 الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِ، عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ أَبِي قُدَيْكٍ .

توضیح: «احمد بن حسن بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار کوفی، و از
 وابستگان بنی اسد است، شیخ طوسی گفته است وی ثقه و صحیح الحدیث و مسلم
 است و کتابی دارد بنام نوادر، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»
 و آنچه در آن از ابوثمامه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی
 ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل و حسین بن ابراهیم - رضی الله عنهم - از علی بن
 ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابوثمامه یار ابوجعفر دوم علیه السلام (حضرت جواد).
 توضیح: «ابوثمامه - به ثاء سه نقطه - ولی در کافی با ثاء دو نقطه آمده - و احتمال
 داده اند که ابوتمام حبیب بن اوس طائی باشد، مؤلف در مجلد چهارم برقم ۳۶۸۶
 خبری از وی نقل کرده که کلینی آنرا از ابوثمامه آورده است، ابوتمام معاصر حضرت
 جواد علیه السلام است زیرا آنحضرت در ۲۲۰ وفات یافته، و ابوتمام در ۲۳۱، و
 نجاشی گفته است ابوتمام امامی مذهب است و اشعار بسیاری در مدح اهل بیت
 دارد، و ابن الغضائری نقل کرده که وی نسخه ای قدیمی را از او دیده است که در آن
 قصیده ای است که اهل بیت تا حضرت جواد (ع) در آن مدح شده اند، و چنانچه
 ابوتمام نباشد پس مجهول خواهد بود هم شخص و هم حالش. و طریق مؤلف به وی
 حسن است.»

و آنچه در آن از اسماعیل بن ابی قَدَیک آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
 حسین بن احمد بن إدْرِیس - رضی الله عنه - از پدرش از ابراهیم بن هاشم از محمد بن
 مینان از مفضل بن عمر از اسماعیل بن ابی قَدَیک .

توضیح: «اسماعیل بن ابی قَدَیک را ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب عنوان
 کرده و گفته است: اسماعیل بن مسلم بن ابی قَدَیک دینار، را نسبت به جد داده اند،

وما كان فيه عن الصَّبَّاحِ بْنِ سَيَّابَةَ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرِ الْبَجَلِيِّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَيَّابَةَ أَخِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَّابَةَ الْكُوفِيِّ.

وما كان فيه عن إبراهيم بن هاشم، فقد رَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي؛ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمِ بْنِ هَاشِمٍ. وَرَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ.

و در تقریب التهذیب گفته است: وی صدوق است، و ظاهراً کلام وی چنان مینماید که وی عامی مذهب است، و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده، و ابن قایماز ذهبی او را توثیق نموده، و لکن نجاشی او را عنوان کرده و گفته است وی کوفی و ثقه و دارای کتابی است، و ظاهر کلام نجاشی، او را امامی مینمایاند چون اشاره ای به اینکه وی عامی مذهب است نکرده، بهر حال مؤلف در مجلد چهارم برقم ۳۶۹۲ از وی خبری نقل کرده است، و طریق مؤلف به او بجهت محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از صباح بن سیابه آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضی الله عنه - از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر بجلی از حماد بن عثمان از صباح بن سیابه برادر عبدالرحمن بن سیابه کوفی.

توضیح: «صباح بن سیابه را شیخ در اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر کرده و حالش مجهول است و از اخباری که در کافی نقل شده حسن حال او بدست می آید، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از ابراهیم بن هاشم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنها - از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری هر دو از ابراهیم بن هاشم، و نیز روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم.

وما كان فيه عن روح بن عبد الرحيم، فقد رَوَيْتُهُ عن جعفر بن علي بن الحسن بن علي بن عبد الله بن المغيرة الكوفي، عن جدّه الحسن بن علي الكوفي، عن الحسن بن علي بن فضال، عن غالب بن عثمان، عن روح بن عبد الرحيم.

وما كان فيه عن عبد الله بن حماد الأنصاري، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه، عن محمد بن سينان، عن عبد الله بن حماد الأنصاري.

توضیح: «ابراهیم بن هاشم ابواسحاق قتی، در اصل اهل کوفه بوده و بعداً بقم انتقال یافته، و گویند وی اولین کسی است که اخبار کوفیان را در قم منتشر ساخت. در رجال کشی آمده است که وی شاگرد یونس بن عبدالرحمن بوده، و ظاهراً در نسخه کشی تحریفی رخ داده و صحیح آنستکه روی عن تلمیذ یونس بن عبدالرحمن و مراد اسماعیل بن مرار است، و در هیچ کجا بدون واسطه از یونس نقلی از او دیده نشده است، و وی توثیق صریح نشده است همچنانکه طعنی هم بر وی نزنده اند، فرزندش علی بن ابراهیم و دیگران از وی بسیار نقل می کنند و در نزد علماء امامیه مورد قبول است، و دو طریق صدوق به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از روح بن عبدالرحیم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی از جدش حسن بن علی کوفی از حسن بن علی بن فضال از غالب بن عثمان از روح بن عبدالرحیم.

توضیح: «روح بن عبدالرحیم کوفی و شریک معلی بن خنیس است، از امام صادق علیه السلام روایت می کند، و نجاشی و علامه او را توثیق کرده اند، و دارای کتابی است، و در طریق مؤلف جعفر بن علی بن حسن مهمل است، و شاید از مشایخ اجازه باشد، و غالب بن عثمان واقفی و موثق است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن حماد انصاری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن سینان از عبد الله بن حماد انصاری.

توضیح: «عبد الله بن حماد انصاری از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام و دارای دو کتاب است، و از شیوخ و بزرگان امامیه است، و طریق

وما كان فيه عن سعيد بن يسار، فقد رَوَيْتُهُ عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ - رضي الله عنه - عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عن أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عن أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ بَزَنْطِيٍّ، عن الْمُفَضَّلِ، عن سعيد بن يسار العجلي الأعرج الحنطي الكوفي.

وما كان فيه عن بشار بن يسار، فقد رَوَيْتُهُ عن الحسين بن أحمد بن إدريس، - رضي الله عنه - عن أبيه، عن مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّهْبَانِ، عن مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عن بشار بن يسار.

وما كان فيه عن مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّمِ، فقد رَوَيْتُهُ، عن أَحْمَدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عن مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّمِ.

مؤلف به او بمحمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است.

و آنچه در آن از سعید بن یسار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بنظی از مفضل از سعید بن یسار عرج حنط کوفی.

توضیح: «سعید بن یسار أعرج (لنگ) حنط و از وابستگان بنوضیعه بوده و از راویان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است، وی ثقة و دارای کتاب است، و طریق مؤلف به وی به وجود مفضل بن عمر ضعیف است».

و آنچه در آن از بشار بن یسار آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن احمد بن ادريس - رضي الله عنه - از پدرش از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن سنان از بشار بن یسار.

توضیح: «بشار بن یسار برادر سعید بن یسار است که اکنون گذشت، وی نیز ثقة و صاحب کتاب است، و طریق مؤلف به او به وجود محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است».

و آنچه در آن از محمد بن عمرو بن ابی المقدم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان از محمد بن عمرو بن ابی المقدم.

توضیح: «محمد بن عمرو بن ابی المقدم ثابت بن هرمز در کتب رجال عنوان نشده

وما كان فيه عن عبدالمَلِكِ بن عمرو، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن عبد الملك بن عمرو الأخول الكوفي وهو عربي.

وما كان فيه عن يوسف بن يعقوب، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن سنان، عن يوسف بن يعقوب أخي - يونس بن يعقوب و كانا، فَطَحِيَّين.

وما كان فيه عن محمد بن عَلِيِّ بن محبوب، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن؛ ومحمد بن موسى بن المتوكل؛ وأحمد بن محمد بن يحيى العطار؛ ومحمد بن علي ما جيلويه - رضي الله عنهم - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن علي بن محبوب.

است و حالش مجهول است و طریق مؤلف به او به وجود محمد بن سنان ضعیف است».

و آنچه در آن از عبدالمَلِكِ بن عمرو آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین از عبدالمَلِكِ بن عمرو و أخول کوفی، وی عرب خالص است. توضیح: «عبدالمَلِكِ بن عمرو ممدوح و از اصحاب امام صادق علیه السلام است، و حکم بن مسکین در طریق مؤلف به وی مجهول الحال است».

و آنچه در آن از یوسف بن یعقوب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن سنان از یوسف بن یعقوب برادر یونس بن یعقوب و هر دو فَطَحِيَّی مذهبند.

توضیح: «یوسف بن یعقوب کوفی است. و شیخ طوسی ویرا واقفی داند، و نجاشی او و برادرش را به جَعْفِي وَصَف کرده و ظاهراً هر دو اشتباه ناسخ باشد، و فَطَحِيَّی به واقفی و جَعْفِي تحریف شده است، وی ضعیف است، و طریق مؤلف به وی بوجود محمد بن سنان ضعیف است».

و آنچه در آن از محمد بن علی بن محبوب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل و احمد بن محمد بن یحیی العطار و محمد بن علی ما جیلویه - رضي الله عنهم - از محمد بن یحیی العطار از محمد بن علی بن -

وَرَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي؛ وَالْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَجُوبٍ.

وَمَا كَانَ فِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، فَقَدْ رَوَيْتُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ مَاجِيلُويه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ. وَرَوَيْتُهُ عَنْ أَبِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ.

محبوب، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم و حسین بن احمد بن ادريس - رضی الله عنها - از احمد بن ادريس از محمد بن علی بن محبوب.

توضیح: «محمد بن علی بن محبوب اشعری ابوجعفر قمی از مشایخ حدیث و بزرگان زمان خویش در قم بوده، صحیح المذهب و دارای کتابهای است، و طریق اول مؤلف به وی صحیح و دوم حسن همانند صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن سنان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضی الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان، و نیز روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن سنان.

توضیح: «محمد بن سنان ابوجعفر زاهری را نجاشی و کشتی و شیخ و علامه تضعیف کرده اند، لکن از او روایاتی بسیار نقل کرده اند، لابد به انتخاب از کتب وی هر کجا که قرینه صحت موجود بوده نقل می کرده اند و اصولاً قداماً به مروی می نگریستند نه به راوی، چنانکه صدوق - رحمه الله - خود در کمال الذین (طبع مکتبة الصدوق ص ۵۴۳) در اخبار ابومحمد علوی گفته است: «أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ فِيهَا إِجَازَةً لِي بِمَا صَحَّ عِنْدِي مِنْ حَدِيثِهِ» که خود در مدعی ظاهر است، و نقل بزرگان صدر اول از افراد ضعیف، دلیل بر وثاقت آنان نخواهد بود بلکه دلیل بر معتبر بودن روایتی است که بدان احتجاج کرده اند (در نظر آنان فقط و کسانی که مقلد ایشانند) و لذا ممکن است همان خبر نزد دیگر بزرگان، از اهل فن معتبر نباشد چون خود فکر و اندیشه دارند و تقلید را بر خود روا نمی دارند، باری طریق اول مؤلف به وجود محمد بن سنان و ابوسمینه کوفی ضعیف است، و طریق دوم حسن».

وما كان فيه عن محمد بن الوليد الكيرماني، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن الوليد الكيرماني.

وما كان فيه عن محمد بن منصور، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أبي الصهبان، عن محمد بن سنان، عن محمد بن منصور.

وما كان فيه عن عبد الله بن القاسم، فقد رَوَيْتُهُ عن الحسين بن أحمد بن إدريس - رضي الله عنه - عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن يحيى قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيُّ عن عبد الله بن أحمد بن محمد بن خُشْنَامِ الإصبهاني، عن عبد الله القاسم.

و آنچه در آن از محمد بن ولید کرمانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن زياد بن جعفر همدانی - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن ولید کرمانی.

توضیح: «محمد بن ولید مشترک است بین سه تن که یکی موثق است و دیگری ضعیف و سومی مجهول الحال و از طریق پاره ای روایات چنین بدست می آید که مراد آنکس باشد که از ابو جعفر ثانی امام جواد علیه السلام روایت می کند که اولی باشد. و طریق مؤلف به وی حسن است.»

و آنچه در آن از محمد بن منصور آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار از محمد بن عبد الجبار از محمد بن سنان از محمد بن منصور.

توضیح: «محمد بن منصور اشعری ظاهراً همانست که شیخ در رجال او را از اصحاب ابی الحسن الرضا شمرده و گفته است: وی مجهول است، و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان بنا بر مشهور ضعیف است.»

و آنچه در آن از عبد الله بن قاسم آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حسین بن احمد بن ادريس - رضي الله عنه - از پدرش از محمد بن احمد بن يحيى که گفته است حدیث کرد ما را ابو عبد الله رازی از عبد الله بن احمد بن خُشْنَامِ اصبهانی از عبد الله بن قاسم.

وما كان فيه عن عبدالله بن جبلة، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن؛ و
محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنهم - عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن
محمد بن عبد الجبار، عن عبدالله بن جبلة.

وما كان فيه عن محمد بن عبدالله بن مهران، فقد رَوِيَتْهُ عن محمد بن موسى بن -
المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله
البرقي، عن محمد بن عبدالله بن مهران.

وما كان فيه عن محمد بن الفيض، فقد رَوِيَتْهُ عن جعفر بن محمد بن -
مسرور - رضي الله عنه - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمه عبدالله بن عامر، عن

توضیح: «عبدالله بن قاسم چه حضرمی باشد و چه غیر او ضعیف است، و طریق
به ابو عبدالله رازی ضعیف است».

و آنچه در آن از عبدالله بن جبلة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و
محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنهم - از عبدالله بن جعفر حمیری
از محمد بن عبد الجبار از عبدالله بن جبلة.

توضیح: «عبدالله بن جبلة بن حیان ابو محمد وی از پدر و جدش حیان روایت
میکند و خانواده جبلة از خانوادهای مشهور کوفه است، عبدالله واقفی بود و دارای
کتابهایی است و مورد وثوق است و در سال ۲۱۹ در گذشته، و طریق مؤلف به او بنا بر
قول علامه حلی صحیح است».

و آنچه در آن از محمد بن عبدالله بن مهران آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی -
عبدالله برقی از محمد بن عبدالله بن مهران.

توضیح: «محمد بن عبدالله بن مهران الکرخی ضعیف و غالی و کذاب و فاسد
المذهب است، وی دارای کتبی است که یکی از آنها بنام نوادر است و این کتاب
نسبت به دیگر کتب وی بحق نزدیکتر است، و در طریق مؤلف علی بن حسین
سعد آبادی توثیق نشده است».

و آنچه در آن از محمد بن فیض آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن -
محمد بن مسرور - رضي الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبدالله بن عامر

ابن ابی عمیر، عن محمد بن الفیض.

وما كان فيه عن ثعلبة بن ميمون، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن؛ و محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنهم - عن عبد الله بن جعفر الجعفري، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن عبد الله بن محمد بن الحجاج الأسدي، عن أبي إسحاق ثعلبة بن ميمون. ورويته أيضاً عنهم، عن الجعفري، عن عبد الله بن محمد بن عيسى، عن الحجاج، عن ثعلبة.

وما كان فيه عن العباس بن عامر القصباني، فقد رويته عن

از ابن ابی عمیر از محمد بن فیض.

توضیح: «ظاهراً مراد محمد بن فیض بن مختار جعفی کوفی است زیرا قبلاً محمد بن فیض تیمی که از تیم الرباب بود گذشت و این مرد جعفی است و جعفی بن سعد العشیره از مدحج است، و تیمی نسبش به تیم بن عبد مناة بن اذ بن طابخة بن الیاس بن مضر می رسد، و اختلاف نسب دلیل بر تعدد است، هر چند مرحوم وحید بهبانی آن دورا متحد احتمال داده است. باری وی مجهول الحال است، و طریق مؤلف به وی صحیح است، و چون ابن ابی عمیر در طریق وجود دارد سند را میتوان تصحیح کرد».

و آنچه در آن از ثعلبة بن ميمون آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسى بن متوكل - رضي الله عنهم - از عبد الله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از عبد الله بن محمد حجاج اسدی از ابواسحاق ثعلبة بن ميمون، و نیز روایت کرده ام آنرا از مشایخ سه گانه از حمیری از عبد الله بن محمد بن عيسى از حجاج از ثعلبة.

توضیح: «ثعلبة بن ميمون کوفی و از وابستگان بنی اسد است، وی از وجوه امامیه و فقیه و عالم بقراءات و نحو و لغت بود، و همچنین مردی نیکو رفتار، زاهد و بسیار اهل عبادت بود، و از روایات امام صادق و امام کاظم علیهما السلام میباشد وی دارای کتاب است، و دو طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از عباس بن عامر قصبانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از علی بن حسن بن علی کوفی از پدرش از عباس بن عامر قصبانی، و نیز

أبي - رحمه الله - عن علي بن الحسن بن علي الكوفي، عن أبيه، عن العباس بن عامر القصباني. ورويته عن جعفر بن علي بن الحسن بن علي الكوفي، عن جدّه الحسين بن علي، عن العباس بن عامر القصباني.

وما كان فيه عن رومي بن زرارة، فقد روته عن جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن عمّه عبد الله بن عامر، عن محمد بن أبي عمير، عن رومي بن زرارة.

وما كان فيه عن داود بن إسحاق، فقد روته عن محمد بن علي ماجيلويه - رضي الله عنه - عن عمّه محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن سنان عن داود بن إسحاق.

روایت کرده ام آنرا از جعفر بن علی بن حسن بن علی کوفی از جدش حسن بن علی از عباس بن عامر قصبانی.

توضیح: «عباس بن عامر ابوالفضل قصبانی شیخی است صدوق و ثقه، و بسیار حدیث و دارای چند کتاب است و طریق اول مؤلف به او قوی است به علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی و همچنین طریق دوم».

و آنچه در آن از رومی بن زراره آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنه - از حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از رومی بن زراره.

توضیح: «رومی بن زرارة بن اعین شیبانی ثقه و احادیثش اندک است و از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است، وی دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از داود بن اسحاق آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ماجیلویه - رضي الله عنه - از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن سنان از داود بن اسحاق.

توضیح: «داود بن اسحاق در کتب رجال مذکور نیست، و طریق مؤلف به او بنا بر مشهور ضعیف است».

وما كان فيه عن بكار بن كردم، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رحمه الله - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سنان، عن بكار بن كردم.

وما كان فيه متفرقاً من قضايا أمير المؤمنين عليه السلام، فقد رويته عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السلام.

وما كان فيه عن إدريس بن عبد الله القمي، فقد رويته عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن حماد بن عثمان، عن إدريس بن عبد الله بن سعد الأشعري القمي.

و آنچه در آن از بکار بن كردم - هموزن جعفر - آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رحمه الله - از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن سنان از بکار بن كردم.

توضیح: «بکار بن كردم از اهل کوفه و اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و طریق مؤلف به او ضعیف و خود او مجهول الحال می باشد».

و آنچه در آن متفرقاً و پراکنده از قضایا و داورهای امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از عبد الرحمن بن ابی نجران از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از ابی جعفر علیه السلام.

توضیح: «ترجمه محمد بن قیس سابقاً گذشت و طریق در آنجا و اینجا حسن است».

و آنچه در آن از ادريس بن عبد الله قمي آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حماد بن عثمان، از ادريس بن عبد الله بن سعد الاشعري قمي.

توضیح: «ادريس بن عبد الله قمي اشعري از اصحاب امام صادق علیه السلام میباشد، وثقه و صاحب کتاب است، و تا زمان حضرت رضا علیه السلام حیات

وما كان فيه عن سلمة بن الخطاب، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله، عن سلمة بن الخطاب البراوستاني.
وما كان فيه عن إدريس بن زيد، فقد رويته عن أحمد بن علي بن زياد - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إدريس بن زيد القمي.
وما كان فيه عن محمد بن سهل، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن سهل بن اليسع الأشعري.

داشته و آنحضرت را درک کرده است، و مؤلف در مجلد چهارم برقم ۴۷۲۱ از وی حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و آنچه در آن از سلمة بن خطاب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله از سلمة بن خطاب براوستانی.
توضیح: «سلمة بن خطاب منسوبست به براوستان - قریه ای از قریه های جلگه ای شهر ری، او را در حدیث ضعیف گفته اند، و دارای کتابی چند است، و طریق مؤلف به وی صحیح است».
و آنچه در آن از ادريس بن زيد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن علی بن زیاد - رضي الله عنه - از علی بن ابراهیم از پدرش از ادريس بن زيد قمي.
توضیح: «وی قبلاً عنوان شده، و در اینجا تکرار شده است، و طریق هم در آنجا و هم در اینجا در صورتیکه مراد به احمد بن علی احمد بن زیاد همدانی باشد حسن است».
و آنچه در آن از محمد بن سهل آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از محمد بن سهل بن يسع اشعري.

توضیح: «محمد بن سهل اشعري ممدوح و دارای کتاب است، و از حضرت ابی - الحسن الرضا و ابی جعفر جواد علیهما السلام روایت می کند، و طریق مؤلف به او صحیح است».

و ما كان فيه عن جعفر بن عثمان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رضي الله عنه - عن علي بن موسى الكُمَنْدَانِيّ، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي جعفر الشّامِيّ، عن جعفر بن عثمان.

و ما كان فيه عن عثمان بن زياد، فقد رَوَيْتُهُ عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار النّيسابوريّ، عن علي بن محمد بن قُتَيْبَةَ، عن حمدان بن سليمان، عن محمد بن الحسين، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الصّمد بن بشير، عن عثمان بن زياد.

و ما كان فيه عن أميّة بن عمرو، عن الشّعيريّ، فقد رَوَيْتُهُ عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، عن أميّة بن عمرو، عن إسماعيل بن مسلم الشّعيريّ.

و آنچه در آن از جعفر بن عثمان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از علی بن موسی الّکَمَنْدَانِيّ از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از ابی جعفر شامی از جعفر بن عثمان.

توضیح: «جعفر بن عثمان مشترک است میان کلابی و رواسی و صاحب ابوبصیر و طائی، و اوّل و سوّمی حالشان مجهول است، و دوّمی و چهارمی ممدوح و قوی، و در طریق مؤلف دو تن مهمل است: کَمَنْدَانِيّ و شامِيّ».

و آنچه در آن از عثمان بن زياد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از علی بن محمد بن قُتَيْبَةَ از حمدان بن سليمان از محمد بن حسين از عثمان بن عيسى از عبد الصّمد بن بشير از عثمان بن زياد.

توضیح: «عثمان بن زياد مشترک است میان رواسی و همدانی و احسی و صَبِيّ، و بقول آردبیلی در جامع الرواة مراد همدانی است و بقول مجلسی شارح فقیه رواسی و هر دو از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشند و هیچکدام توثیق صریح نشده اند، و در طریق مؤلف عبد الواحد نیشابوری از مشایخ اجازه است، و عثمان بن عیسی واقفی غیر موثق است».

و آنچه در آن از اميّة بن عمرو از شعیری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از احمد بن محمد بن يحيى العطار - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن هلال از

وما كان فيه عن منهل القصاب، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن منهل القصاب.

وما كان فيه عن مسعدة بن زياد، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنها - عن سعد بن عبد الله؛ والحميري جيعاً عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد.

وما كان فيه عن داود بن أبي يزيد، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن أبي محمد الحجال، عن داود بن أبي يزيد.

امية بن عمرو از اسماعيل بن مسلم شعیری.

توضیح: «امية بن عمرو معروف به شعیری واقف مذهب و از اصحاب امام کاظم علیه السلام می باشد، و دارای کتابی است که بیشتر آن را از سکونی اسماعیل بن مسلم نقل می کند، و طریق مؤلف به وی به احمد بن هلال عبرتائی ضعیف است.»
و آنچه در آن از منهل قصاب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى العطار از احمد بن محمد بن عيسى از حسن بن محبوب از منهل قصاب.

توضیح: «منهل قصاب از روات امام صادق علیه السلام شمرده شده است ولی حالش مجهول است و طریق مؤلف به وی صحیح است.»
و آنچه در آن از مسعدة بن زياد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنها - از سعد بن عبد الله و حمیری هر دو از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه بن زياد.

توضیح: «مسعدة بن زياد ربعی کوفی و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می باشد، وثقه و دارای یک کتاب است که در حلال و حرام بطور مبوب تألیف شده است، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»
و آنچه در آن از داود بن ابی يزيد آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى از عباس بن معروف از

و ما كان فيه عن ثوير بن أبي فاختة، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطية، عن ثوير بن أبي فاختة، واسم أبي فاختة سعيد بن علاقة.

ابی محمد حجاج از داود بن ابی یزید.

توضیح: «داود بن فرقد ابی یزید عطار، کوفی وثقه و دارای کتاب است، و از امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از ثویر بن ابی فاخته آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابی مسروق نهدي از حسن بن محبوب از مالك بن عطية از ثوير بن ابی فاخته، و اسم ابی فاخته سعيد بن - علاقة است.

توضیح: «ثویر بن ابی فاخته سعيد بن علاقة - بکسر عین مهمله - کنیه اش ابوجهم است و از اصحاب علی بن الحسین و محمد بن علی امام باقر علیهم السلام است و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت می کند، و عاقه او را عنوان کرده و تضعیف نموده اند، و حاکم نیشابوری در مستدرک گفته است وی جز اینکه از شیعه است عیبی دیگر بر وی نگرفته و ندارد. کشتی در رجالش از محمد بن قولویه از محمد بن - عبّاد بن بشیر از ثویر روایت کرده که گفت: عمر [و] بن ذر و ابن قیس الماصرو صلت بن بهرام سؤالاتی تهیه کرده بودند که از ابو جعفر باقر علیه السلام پرسند، و من بر آن حضرت از این سؤالات ترسیدم، و علامه حلی گوید: «این روایت نه متضمن قدح است نه مدح، لذا من در روایات وی توقف دارم». لکن روایت چنانکه از جهلات دیگران پیدا است متضمن مدح بالغ است زیرا عمر [و] بن ذر عاقسی مذهب است، و ابن قیس الماصر بثری مذهب چنانکه ابن داود و خود علامه تصریح کرده اند، و سؤالات آنان تعنتی بوده نه استفهامی، و ناراحتی ثویر از اینرو می بوده، برای اطلاع بیشتر به رجال کشتی مراجعه شود تا مطلب کاملاً واضح شود، و اما در طریق مؤلف هيثم بن ابی مسروق صریحاً توثیق نگشته است و ممدوح است.»

وما كان فيه عن عيسى بن أعين، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رَضِيَ اللهُ عنه - عن محمد بن أحمد بن علي بن الصلت، عن أبي طالب عبد الله بن الصلت، عن عبد الله بن المغيرة، عن عيسى بن أعين.

وما كان فيه عن محمد بن حسان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن؛ والحسين بن أحمد بن إدريس - رضي الله عنهم - عن أحمد بن إدريس، عن محمد بن حسان.

وما كان فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري - رضي الله عنه -، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ و

و آنچه در آن از عیسی بن اعین آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از محمد بن احمد بن علی بن صلت از ابی طالب عبد الله بن صلت از عبد الله بن مغیره از عیسی بن اعین.

توضیح: «عیسی بن اعین جریری از وابستگان بنی اسد و از اصحاب امام صادق علیه السلام و دارای کتاب است، و در طریق مؤلف یکی از مشایخ پدرش که محمد بن احمد بن علی بن صلت باشد آمده که در کتب رجال عنوان نشده است. ولی مؤلف در کمال الذمین او را نام برده و به علم و عمل و زهد و عبادت وصف کرده است.»

و آنچه در آن از محمد بن حسان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن و حسین بن احمد بن ادريس - رضي الله عنهم - از احمد بن ادريس از محمد بن حسان.

توضیح: «محمد بن حسان مشترک است و مراد در اینجا محمد بن حسان رازی زیبایی است که از امام هادی علیه السلام روایت می کند، و نجاشی او را عنوان کرده و گوید: ابو عبد الله زیبایی هم شناخته می شود و هم شناخته نمی شود، از ضعف بسیار روایت می کند، و شیخ در فهرست گوید: دارای کتبی است که از جمله آنها کتاب ثواب الأعمال او میباشد، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن عیسی الاشعری - رضي الله عنه - آمده است پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و

عبدالله بن جعفر الحِمیریّ جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی الأشعریّ.
وما كان فيه عن عمر بن أبي شُعْبَةَ، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ
ما جيلويه - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين بن -
أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن حماد بن عثمان، عن عمر بن أبي شعبة الحلبيّ.
وما كان فيه عن عُمر بن قيس الماصِر، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن -
الحسن - رحمها الله - عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ، عن أبيه،
عن محمد بن سنان وغيره، عن عمر بن قيس الماصر.
وما كان فيه عن أبي سعيد الخُدريّ من وصيّة النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيّ
عَلَيْهِ السَّلَام - آتِي أَوْلَاهَا «يَا عَلِيُّ إِذَا دَخَلْتَ الْعُرُوسَ بَيْتَكَ» - ، فقد رَوَيْتُهُ عن

عبدالله بن جعفر حمیری هر دو از احمد بن محمد بن عیسی الاشعری.
توضیح: «احمد بن محمد بن عیسی الاشعری، ابوجعفر شیخ محدّثین قم ثقه و از
چهره های درخشان می باشد وی مردی فقیه و شخصیتی ممتاز است، که در درجه
اعلا قرار دارد، و دارای کتابهای است، و طریق مؤلف به او صحیح است».
و آنچه در آن از عمر بن ابی شعبة آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن -
علیّ ماجیلویه - رضي الله عنه - از محمد بن يحيى از محمد بن حسين بن ابی الخطاب از
جعفر بن بشير از حماد بن عثمان از عمر بن ابی شعبة الحلبيّ.
توضیح: «عمر بن ابی شعبة حلبيّ از اصحاب امام صادق عليه السلام و در ضمن
توثيق آل ابی شعبة نجاشیّ مجملأ او را توثيق کرده است، و طریق مؤلف به او صحیح
است».

و آنچه در آن از عمر [و] بن قيس الماصِر آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
پدرم و محمد بن حسن - رحمها الله - از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقيّ از
پدرش از محمد بن سنان و دیگری از عمر بن قيس الماصر.
توضیح: «عمر بن قيس الماصِر یا عمرو چنانکه در پاره ای از نسخ است. بتری
مذهب بوده و طریق مؤلف به وی به محمد بن سنان ضعیف و بغیر او مجهول است»
و آنچه در آن از ابوسعید خدری از سفارش و وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به
امیرالمؤمنین علیه السلام که ابتدایش آنستکه فرموده: «يَا عَلِيُّ إِذَا دَخَلْتَ الْعُرُوسَ

محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی - رضي الله عنه - عن أبي سعيد الحسن بن عليّ العدويّ، عن يوسف بن يحيى الإصهانيّ أبي يعقوب، عن أبي عليّ إسماعيل بن حاتم قال: حدّثنا أبو جعفر أحمد بن صالح بن سعيد المكيّ قال: حدّثنا عمر [و] بن حفص، عن إسحاق بن نجیح، عن حصيف، عن مجاهد، عن أبي سعيد الخدریّ قال: أوصى رسول الله صلّى الله عليه وآله إلى عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال: يا عليّ إذا دخلت العروس بيتك - و ذكر الحديث بطوله على ما في هذا الكتاب - .

وما كان فيه عن عليّ بن حسان، فقد روّيته عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن عليّ بن حسان الواسطيّ؛ و روّيته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن عليّ بن حسان الواسطيّ .

بَيْتَكَ - الخ» آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رضي الله عنه - از ابوسعید حسن بن علیّ عدوی از یوسف بن یحیی اصفهانی ابویعقوب از ابوعلیّ اسماعیل بن حاتم که گفت: حدیث کرد ما را ابوجعفر احمد بن - صالح بن سعید مکیّ و گفت: حدیث کرد ما را عمر [و] بن حفص از اسحاق بن نجیح از حصیف از مجاهد از ابوسعید خدری که گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله به علیّ بن - ابی طالب سفارش کرد و فرمود: ای علیّ هرگاه عروس را به خانه ات آوردی - و حدیث را بطور مفصل چنانکه در این کتاب ذکر شده است نقل کرد - .

توضیح: «ابوسعید خدری نامش سعد بن مالک است و از صحابه رسول خدا صلّى الله عليه وآله میباشد و از طرفداران و سابقین و آنکسانی است که به امیرالمؤمنین علیه السلام گرویدند، و در طریق مؤلف به وی افرادی مجهول و افرادی از عاقله هستند» .

و آنچه در آن از علیّ بن حسان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن - حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از علیّ بن حسان واسطی، و أيضاً از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از حسن بن موسى الخشاب از علیّ بن حسان واسطی .

توضیح: «این شخص در باب معرفة الکبائر در مجلد پنجم برقم ۴۹۳۱ در ذیل،

و ما كان فيه عن إسماعيل بن مهران من كلام فاطمة عليها السلام، فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي، عن أبيه، عن إسماعيل بن مهران، عن أحمد بن محمد الخزاعي، عن محمد بن جابر، عن عباد العامري، عن زينب بنت أمير المؤمنين عليها السلام، عن فاطمة عليها السلام.

و ما كان فيه عن شعيب بن واقد في المناهي، فقد رويته عن حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: حدثني أبو عبد الله عبد العزيز بن محمد بن عيسى الأبهري قال: حدثنا أبو عبد الله

ترجمه اش مختصراً اشاره شده که علی بن حسان هاشمی است نه واسطی و اینان دوتن هستند، و واسطی ثقه است، و هاشمی که از عمویش عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند از غلات و ضعیف است، و مؤلف اشتباه کرده هم در اصل کتاب و هم در مشیخه زیرا در نقل طریقتش به عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، علی بن حسان واسطی را ذکر کرده است چنانکه گذشت و ما در آنجا نیز باین امر اشاره نمودیم، و اما طریقت مؤلف به وی در اینجا صحیح است» مرکز تحقیق کامپیوتر علوم اسلامی

و آنچه در آن از اسماعیل بن مهران از کلام فاطمه عليها السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن موسی بن متوکل - رضي الله عنه - از علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش از اسماعیل بن مهران از احمد بن محمد خزاعی از محمد بن جابر از عباد عامری از زینب بنت امیرالمؤمنین عليها السلام از فاطمه عليها السلام.

توضیح: «اسماعیل بن مهران ابویعقوب ثقه و جزء معتمدین اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و چون از ضعفاء بسیار حدیث میکنند مورد غمز واقع شده است. و طریقت مؤلف به وی بجهت سعد آبادی و محمد بن جابر مجهول الحال ضعیف، یا چندان مورد اعتماد نیست».

و آنچه در آن از شعیب بن واقد در مناهی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام که گفت: حدیث کرد مرا ابو عبد الله عبد العزيز بن محمد بن عيسى

محمد بن زکریا الجوهري الغلابي البصري قال: حدثنا شعيب بن واقد قال: حدثنا الحسين بن زيد، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن الأكل على الجنابة وقال: إنه يُورث الفقرَ وذكر الحديث بطوله كما في هذا الكتاب.

وما كان فيه عن علي بن إسماعيل الميمني، فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن صفوان بن يحيى، عن علي بن إسماعيل الميمني.

وما كان فيه عن يعقوب بن يزيد، فقد رويته عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، وعبد الله بن جعفر الحميري؛ ومحمد بن يحيى العطار وأحمد بن إدريس - رضي الله عنهم - عن يعقوب بن يزيد.

الأبهرى، گفت: حدیث کرد ما را ابو عبد الله محمد بن زکریای جوهری غلابی بصری، گفت: حدیث کرد ما را شعیب بن واقد گفت: حدیث کرد ما را حسین بن زید، از صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام، گفت: نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از خوردن چیزی در حال جنابت و گفت: آن موجب فقر و تنگدستی است. و حدیث را بطور مفضل چنانکه در این کتاب آمده است ذکر کرد.

توضیح: «شعیب بن واقد در رجال شیعه مذکور نیست و در ذیل حدیث مناهی در اصل غربی توضیح لازم داده شده بدانجا رجوع شود».

و آنچه در آن از علی بن اسماعیل میسمی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم - رضی الله عنه - از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از صفوان بن - یحیی از علی بن اسماعیل بن میسمی .

توضیح: «علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم تمار ابوالحسن میسمی از اصحاب ابوالحسن رضا علیه السلام است و از دانشمندان و متکلمین امامیه و دارای کتاب میباشد، و طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از یعقوب بن یزید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضی الله عنهما - از سعد بن عبد الله، و عبد الله بن جعفر حمیری و محمد بن -

و ما كان فيه عن الحسن بن علي بن النعمان، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن الحسن بن علي بن النعمان.
 و ما كان فيه عن عبد الحميد، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن علي ما جيلويه - رضي الله عنه - عن عمه محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي القرشي، عن إسماعيل بن بشر عن أحمد بن حبيب، عن الحكم الخياط، عن عبد الحميد الأزدي.

یحیی العطار و احمد بن ادريس - رضي الله عنهم - از يعقوب بن يزيد.

توضیح: «يعقوب بن يزيد کاتب انباری و پدرش هر دو ثقه و از اصحاب علی بن موسی الرضا علیه السلام اند و روایات بسیاری دارد و دارای کتابی است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از حسن بن علی بن نعمان آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از حسن بن علی بن نعمان.
 توضیح: «حسن بن علی بن نعمان از اصحاب امام هادی علیه السلام و ثقه و مورد اعتماد است، و کتابی دارد بنام نوادر که احادیثی صحیح در آن است و بسیار پر فائده، و طریق مؤلف به وی صحیح است.»

و آنچه در آن از عبد الحمید آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن علی ما جیلویه - رضي الله عنه - از عمرو بن محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی از اسماعیل بن بشر از احمد بن حبيب از حکم خياط [حناط ظ] از عبد الحمید ازدي.

توضیح: «عبد الحمید بن ابی العلاء خفاف ازدي ثقه و از اصحاب امام صادق علیه السلام می باشد و دارای کتاب است، لکن طریق مؤلف به اصحاب امام صادق علیه السلام با شش واسطه چندان معهود نیست و راوی کتاب ابن ابی العلاء غالباً ابن ابی عمیر است هم در طریق شیخ و هم در طریق نجاشی و هم در کافی، و عبد الحمید ازدي دیگری در رجال هست که وی را نیز از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده اند و حالش مجهول است، و حکم بن اعین حناط یا خياط - چنانکه در غالب نسخ است - از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام است، و احمد بن حبيب در رجال مذکور نیست، و اسماعیل بن یسار یا بشر ضعیف است یا مجهول الحال.»

وما كان فيه عن سلمة بن تمام صاحب أمير المؤمنين عليه السلام
 وما كان فيه عن محمد بن أسلم الجبلي، فقد رويته عن محمد بن
 الحسن - رضي الله عنه - عن الحسن بن مئيل، عن محمد بن حسان الرازي، عن
 محمد بن زيد الرزاعي خادم الرضا عليه السلام عن محمد بن أسلم الجبلي. ورويته عن
 أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبدالله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن
 محمد بن أسلم الجبلي.

و آنچه در آن از سلمة بن تمام صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است...
 توضیح: «این قسمت در تمام نسخ خطی که دیده‌ام بیاض بوده، ولی مؤلف از
 وی روایتی در مجلد پنجم برقم ۵۳۳۱ رسلاً نقل کرده که شیخ طوسی همان خبر را در
 تهذیب کتاب دیات آورده و سند آن چنین است «محمد بن محمد بن نعمان و الحسین بن -
 عبیدالله و احمد بن عبدون از محمد بن حسین بن سفیان از احمد بن ادریس از محمد بن -
 احمد بن یحیی الاشعری از احمد بن محمد بن ابی نصر از عیسی بن مهران از ابوغانم از
 منهل بن خلیل از سلمة بن تمام، و بهمین منوال در باب ضمان دو تن سواره، و آنچه از
 طریق شیخ و مؤلف ظاهر میشود باید در موضع سفیدی این کلام باشد: «پس روایت
 کرده‌ام آنرا از ابی و محمد بن حسن - رحمهما الله - از محمد بن یحیی العطار و احمد بن -
 ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابن ابی نصر از عیسی بن -
 مهران از ابوغانم از منهل بن خلیل از سلمة بن تمام صاحب امیرالمؤمنین علیه السلام، و
 باید دانست که این سلمه با سلمة بن تمام که در کتب اهل سنت عنوان شده متحد
 نیست و او از طبقه پس از تابعین است، و امیرالمؤمنین علیه السلام را ندیده است، و
 این از اصحاب آنحضرت علیه السلام میباشد».

و آنچه در آن از محمد بن اسلم جبلی آمده است، پس روایت کرده‌ام آنرا از
 محمد بن حسن - رضي الله عنه - از حسن بن مئيل از محمد بن حسان رازی از محمد بن -
 زيد رزاعي خادم الرضا عليه السلام از محمد بن اسلم جبلي، و نیز روایت کرده‌ام آنرا
 از پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن -
 اسلم جبلي.

توضیح: «محمد بن اسلم کوفی جبلی را شیخ از اصحاب امام هشتم شمرده است و

وما كان فيه عن محمد بن يعقوب الكليني - رحمه الله عليه - ، فقد رويته عن محمد بن محمد بن عصام الكليني ؛ وعلي بن أحمد بن موسى ؛ ومحمد بن أحمد السناني - رضي الله عنهم - عن محمد بن يعقوب الكليني ؛ وكذلك جميع كتاب الكافي فقد رويته عنهم عنه عن رجاله .

وما كان فيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب ، فقد رويته عن أبي ؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبدالله ؛ والجميري ؛ ومحمد بن يحيى ، و أحمد بن إدريس جميعاً عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب الزيات ، واسم أبي الخطاب زيد .

وما كان فيه عن العباس بن معروف ، فقد رويته عن محمد بن الحسن - رضي الله

هكذا نجاشي و چون از كوفه بتجارت به طبرستان می رفته او را جبلی گفته اند، ولكن ظاهراً «جبلی» معرب گیلی که منسوب بگیلان است بوده، به جبلی تصحیف گردیده باری وی عالی و فاسد الحدیث است و کتابی دارد، و طریق مؤلف به او اولی قوی و دومی صحیح است» .

و آنچه در آن از محمد بن یعقوب کلینی - رحمه الله علیه - آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد سنانی - رضي الله عنهم - از محمد بن يعقوب كليني و همچنین تمام کتاب کافی را روایت کرده ام از ایشان از روایات او .

توضیح : «محمد بن يعقوب صاحب کافی مفضلاً در مقدمه کتاب کافی ترجمه حالش آمده است، و محمد بن محمد بن عصام از مشایخ اجازه است چنانکه آن دو تن دیگر می باشند» .

و آنچه در آن از محمد بن حسین بن ابی الخطاب آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبدالله و حمیری و محمد بن یحیی و احمد بن دریس از محمد بن حسین بن ابی الخطاب زیات، و اسم ابوالخطاب زید بوده .

توضیح : «محمد بن حسین بن ابی الخطاب همدانی کوفی و جلیل القدر و کثیر روایت و ثقة و مورد اعتماد و دارای کتابهای پرفائده و معتبر و از اصحاب حضرت جواد و هادی علیهما السلام است، و طریق مؤلف به وی صحیح است» .

و آنچه در آن از عباس بن معروف آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از

عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف. وقد رَوَيْتُهُ عن أبي - رحمه الله - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ وأحمد بن أبي عبد الله البرقي جميعاً عن العباس بن معروف.

وما كان فيه عن معاوية بن حُكَيْم، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي، ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن معاوية بن حُكَيْم. وَرَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن معاوية بن حُكَيْم. وما كان فيه عن أبي الجوزاء، فقد رَوَيْتُهُ عن أبي؛ ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أبي الجوزاء المُتَّبِعِ بن عبد الله. وَرَوَيْتُهُ عن محمد بن الحسن - رضي الله عنه - عن محمد بن الحسن الصفار، عن أبي الجوزاء.

محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف، و أيضاً روایت کرده ام آنرا از پدرم - رحمه الله - از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عيسى و احمد بن ابی عبد الله برق هر دو از عباس بن معروف.

توضیح: «عباس بن معروف ابوالفضل، قتمی است و از اصحاب ابوالحسن رضا و گاهی نیز از حضرت هادی روایت می کنند، وی دارای کتاب است، و طریق مؤلف به او صحیح است.»

و آنچه در آن از معاوية بن حُكَيْم آمده است، پس روایت کردم آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از معاوية بن حُكَيْم، و نیز روایت کرده ام آنرا از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از معاوية بن حُكَيْم.

توضیح: «معاوية بن حُكَيْم بن معاوية بن عَمَّار دُهْنِي كوفي است و از اصحاب علی بن موسی الرضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است، نجاشی گوید: وی ثقة و جلیل است، و کشی گوید: فطحی و عادل و عالم است؛ دارای کتبی چند است، و طریق مؤلف به او هر دو صحیح است.»

و آنچه در آن از ابوالجوزاء آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از پدرم و محمد بن حسن - رضي الله عنهما - از سعد بن عبد الله از ابوالجوزاء منبّه بن عبد الله، و أيضاً از محمد بن حسن - رضي الله عنه - از محمد بن حسن صفار از ابوالجوزاء.

و ما كان فيه عن حمدان بن الحسين، فقد رَوَيْتُهُ عن عليّ بن حاتم إجازةً، قال: أخبرنا القاسم بن محمد قال: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ.

و ما كان فيه عن حماد بن عمرو؛ وأنس بن محمد في وصية النبي صلى الله عليه و آله لأمر المؤمنين عليه السلام، فقد رَوَيْتُهُ عن محمد بن عليّ الشاه بمرور الرود قال: حَدَّثَنَا أبو حامد أحمد بن محمد بن أحمد بن الحسين قال: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدِ الْخَالِدِيِّ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ قال: أَخْبَرَنَا أَبِي: أَحْمَدُ بْنُ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ قال أخبرنا محمد بن حاتم القطان، عن حماد بن عمرو، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام. و رَوَيْتُهُ أيضاً عن محمد بن عليّ الشاه

توضیح: «مُنْبَهٍ بن عبد الله تَمِيمِي ثقة و صحيح الحديث است، و هر دو طریق مؤلف به وی صحیح است».

و آنچه در آن از حمدان بن حسین آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از علی بن حاتم از راه اجازة که گفت: خبر داد ما را قاسم بن محمد و گفت: حدیث کرد ما را حمدان بن حسین.

توضیح: «حمدان بن حسین در نوادر میراث نامش آمده است و در کتب رجال یا جای دیگری بدین نام و نسب کسی را نیافتم، و شاید بتقدیم و تأخیر تصحیف شده باشد و در اصل حسین بن حمدان بوده است، و چنانچه وی باشد نجاشی گوید: ابو- عبدالله حسین بن حمدان خصیبه جنبلانی فاسد المذهب و دارای کتابهای است. و علامه گوید: کذاب و صاحب مقاله ای است و باو نباید اعتناء کرد و ملعون است، و چنانچه وی نباشد و تصحیف نیز نشده باشد مجهول الحال و مهمل است، و در طریق مؤلف به او قاسم بن محمد مشترک است میان ضعیف و مهمل و وثوق و معلوم ما نشد مراد کدام است».

و آنچه در آن از حماد بن عمرو، و انس بن محمد در سند وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد ابن علی شاه در مرورد که گفت: حدیث کرده ما را ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن حسین، گفت: حدیث کرد ما را ابو یزید احمد بن خالد خالدی، گفت: حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن صالح تمیمی، گفت: خبر داد ما را احمد بن صالح تمیمی،

قال: حدّثنا أبو حامد قال: أخبرنا أبو يزيد قال: أخبرنا محمد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثني أنس بن محمد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام عن النبيّ صلّى الله عليه وآله قال له: يا عليّ أوصيك بوصيّة فأحفظها فلا تزال بخير ما حفظت وصيّتي - وذكر الحديث بطوله.

وما كان فيه عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانيّ، فقد روّيته عن محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقانيّ - رضي الله عنه - عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمدانيّ الكوفيّ مولی بني هاشم.

گفت: خبر داد ما را محمد بن حاتم قطان از حماد بن عمرو از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام، و نیز روایت کرده ام آنرا از محمد بن علیّ شاه، گفت: حدیث کرد ما را ابو حامد، گفت: خبر داد ما را ابو یزید، گفت: خبر داد ما را محمد بن احمد بن صالح تمیمی، گفت: خبر داد ما را پدرم، گفت: حدیث کرد مرا انس بن محمد ابو مالک از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علیّ ابن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه وآله که به او فرمود: ای علیّ تو را سفارش می کنم به دستوراتی که باید آنها را بخاطر بسپاری، و پیوسته در راه خیر و صلاحی مادامیکه آن سفارشات را بکار بندی، و حدیث را بتفصیل ذکر کرد.

توضیح: «حماد بن عمرو شاید نصیبی باشد که مهمل است، و انس بن محمد نیز غیر مذکور است و در طریق به این دو تن چند تن مجهول است که شاید از عاقه باشند، و در پاره ای از نسخ بجای «ابو یزید احمد بن خالد» «ابو یزید احمد بن محمد بن خالد جوزی» آمده است.»

و آنچه در آن از احمد بن محمد بن سعید همدانی آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - رضي الله عنه - از احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی مولی بني هاشم.

توضیح: «مراد از احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده معروف است که امرش در وثاقت و عدالت و قدرت حفظ بسیار مشهور است، و شیخ طوسی گوید: شنیدم جماعتی از وی نقل می کردند که گفته بود: یکصد و بیست هزار حدیث با اسانیدش

وما كان فيه عن المعلی بن محمد البصری، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي؛ و محمد بن الحسن؛
و جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنهم - عن الحسين بن محمد بن عامر، عن
المعلی بن محمد البصری.

وما كان فيه عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري، فقد رَوِيَتْهُ عنه.
وما كان فيه عن سعد بن ظريف الخفاف، فقد رَوِيَتْهُ عن أبي - رضي الله
عنه - عن سعد بن عبد الله، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي، عن الحسين بن علوان،
عن عمرو بن ثابت، عن سعد بن ظريف الخفاف.
تمت أسانيد كتاب من لا يحضره الفقيه بحمد الله و منته، و الصلاة على محمد وآله الطاهرين.

حفظ کرده ام، و با سیصد هزار حدیث مذاکره می کنم، وی دارای کتابهایی است که
از جمله آنها کتابی است در اسما، روایات و کسانی که از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که عددشان به چهار هزار تن میرسد، و از هر کدام حدیثی را نقل
کرده است، و در سال ۳۳۳ در کوفه از دنیا رفته است، و محمد بن ابراهیم بن اسحاق
طالقانی از مشایخ اجازه شیخ صدوق است».

و آنچه در آن از معلی بن محمد بصری آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
پدرم و محمد بن حسن، و جعفر بن محمد بن مسرور - رضي الله عنهم - از حسین بن -
محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری.

توضیح: «معلی بن محمد بصری کنیه اش ابوالحسن است، نجاشی او را مضطرب
الحدیث و المذهب گفته است، و طریق مؤلف به او صحیح است».
و آنچه در آن از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری آمده است، پس روایت
کرده ام آنرا از خود او.

توضیح: «وی از مشایخ اجازه نمی باشد و کتاب خود او را مؤلف با اجازه خود او
نقل می کند، و وی در رجال نیز عنوانی ندارد و مذکور نیست. و اساساً مشیخه برای
ذکر رجال طریق است که واسطه اند نه آنجا که واسطه ای در کار نیست.
و آنچه در آن از سعد بن ظریف خفاف آمده است، پس روایت کرده ام آنرا از
پدرم - رضي الله عنه - از سعد بن عبد الله از هيثم بن ابی مسروق نهدي از حسین بن
علوان از عمرو بن ثابت از سعد بن ظريف خفاف.

* بقول محمد بن علی بن [الحسین بن] موسی بن بابویه القمیُّ مُصَنَّفُ هَذَا الْكِتَابِ: قَدْ سَمِعَ السَّيِّدَ الشَّرِيفَ الْفَاضِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ الْمَوْسَوِيُّ الْعَدِينِيُّ الْمَعْرُوفُ بِنِعْمَةٍ - أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ وَتَوْفِيقَهُ وَتَسْدِيدَهُ - هَذَا الْكِتَابَ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ، وَرَوَيْتُهُ عَنْ مَشَايِخِي الْمَذْكُورِينَ وَذَلِكَ بِأَرْضِ بَلْخٍ مِنْ نَاحِيَةِ إِيْلَاقٍ وَكُتِبَتْ بِحَظِّي حَامِدًا لِلَّهِ وَشَاكِرًا وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مُصَلِّيًا وَمُسَلِّمًا، آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

توضیح: «سعد بن طریف از وابستگی بنو تمیم و حنظلی به ولاء، ضعیف است، و از اصبح بن نباته و امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند، و قاضی زمان بوده، و از روایاتش تشیع او پیدا است و عامه او را عنوان کرده و تضعیف نموده و رافضیش خوانده اند، و کشی او را ناووسی گفته است، و شیخ طوسی گفته است: سعد بن طریف دارای کتابی است، و حسین بن علوان عامی است و توثیق نشده.»

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مؤلف این کتاب می گوید: از من شنید کتاب را از آغاز تا پایان آن سید شریف فاضل ابو عبدالله علوی موسوی مدینی معروف به «نعمت» - که خداوندش او را دوام تأیید و توفیق و تسدید دهد - بخواندن من بر او، و روایت کردم آنرا از مشایخم که ذکر آنان گذشت، و اینکار در شهر بلخ از ناحیه ایلاق صورت گرفت، و بدست خویش آنرا نوشتم در حالیکه خدا را سپاس گو و شکر گزارم، و بر محمد و آل او صلوات و سلام فرستنده، خداوند پذیرای پروردگار جهانیان. و در پاره ای از نسخ پس از درود این عبارت اضافه است «و ذلک فی ذی القعدة من سنة اثنتین و سبعین و ثلاثمائة» (و این در ماه ذی قعدة سال ۳۷۲ بود) و از این تاریخ بدست می آید که تحریر کتاب و قراءت بر سید نعمت هر دو در بلخ واقع شده، و ورود مؤلف به بلخ در سال ۳۶۸ بوده و چون یکبار بیش با آنجا مسافرت نکرده است فهمیده میشود که تألیف کتاب اندکی کمتر از چهار سال طول کشیده است، و نیز بدست می آید که به همراه مؤلف مقدار زیادی از کتب این شیوخ ذکر شده بوده و آن چنانکه در مقدمه کتاب ذکر کرده بالغ بر ۲۴۵ کتاب می بوده به اضافه مصنفات خود او. سپاس خدا را که توفیق ترجمه و توضیح این اثر گرانبهار امار زانی داشت و ما را در این راه یاری فرمود و در جمعه اول رجب سال ۱۴۰۸ هجری پایان رسید.

قُلُّهُ الْحَمْدُ عَلَى مَا مَرَّ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَيْنَا بِهِ كَذَلِكَ . عَلِيٌّ الْكَبْرُغْفَارِيُّ

«توضیحات لازم»

در تحقیق شخصیت مشیخه بسیار اتفاق افتاده است که گفته ایم: «فلان شخص فطحی، یا بتری، یا زیدی، یا ناوسی، یا کیسانی، یا واقفی، یا جارودی، یا غالی، یا مولی» است. از اینرو شایسته است که مذهب ایشان را بطور اجمال بیان کنیم، تا خواننده در این باره دارای بصیرت باشد، و بهمین مناسبت با استظهار بتوفیق الهی می‌گوئیم:

فَطْحِیَّة: نام فرقه‌ای از شیعه است، که به امامت علیّ امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن بزرگوار، تا امام جعفر بن محمد صادق علیهم السلام قائلند، ولی پس از او عبدالله بن جعفر را به امامت گرفته‌اند، و حجّت ایشان در این باره اینست که او بزرگسال‌ترین فرزندان پدر خویش است، و پدر او فرموده است: «امامت جز در بزرگترین فرزندان امام تحقق نمی‌پذیرد»^(۱) و این گروه از آنرو «فَطْحِیَّة» نامیده شده‌اند که عبدالله بن جعفر «أَفْطَحُ الرَّجْلِین» بوده، یعنی پاهای پهنی داشته، و یا «أَفْطَحُ الرَّأْس» بوده و بنا بقولی از آنرو که رئیس ایشان «أَفْطَح» بوده. گفته‌اند عبدالله بن جعفر هفتاد یا نود روز بعد از رحلت پدرش علیه السلام وفات یافته است، و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به پسر خود، موسی علیه السلام فرمود: «فرزند عزیزم! برادرت بعد از من بجای من خواهد نشست، و مدعی امامت خواهد شد، پس با او حتی به کلمه‌ای نزاع مکن، زیرا که او نخستین کس از خاندان منست که به من خواهد پیوست».

و در میان راویان ما جمعی از ایشان وجود دارند، ولی بیشتر ایشان به امام ابوالحسن موسی علیه السلام رجوع کرده‌اند، و بسیاری از ایشان از قبیل «بنی قَضَال» در نقل اخبار ثقه‌اند.

(۱) اصل در این خبر، چنانکه در کافی و غیر آن آمده، در صحیح از ابویحیی الواسطی از هشام بن سالم از آن امام علیه السلام چنین است «این امر - یعنی امامت - در فرزند بزرگست در صورتیکه عیب و نقصی در او نباشد. و عبدالله علاوه بر اینکه أفطح بوده از نظر عقلی نیز نقصی داشه است.

و زمانیکه «فطحیان» بنی فضال در صحنه روایت اخبار ظاهر شدند، بعضی از شیعیان به امام ابو محمد عسکری علیه السلام معروض داشتند که: کتابهای ایشان بچه کار ما می آید، در حالی که خانه های ما از کتابهای اینان انباشته است؟ پس امام در جواب فرمود: «روایاتشان را بگیرید، آرائشان را واگذارید». و با استناد بهمین خبر است که طایفه حقه ائنا عشریه بروایات بنی فضال عمل کرده اند.

ناووسیه: نام فرقه ای از شیعه است که بر امامت امام صادق علیه السلام توقف کردند، و ایشان پیروان مردی از روستاهای هیت بوده اند که او را «ناووس» مینامیدند، و بنا بقولی منسوب بدهکده ای بنام «ناووسه» از روستای هیت بوده اند. و گفته شده است که ایشان معتقد بوده اند که امام صادق علیه السلام وفات نیافته و نخواهد یافت تا ظهور کند و کار امامتش غلبه و ظهور یابد، و او همان امام قائم مهدیست. ابن اثیر در کتاب «لباب» در عنوان «ناووسی» گفته است: «این نسبت مربوط بطایفه ای از غلات شیعه است، که ایشان را ناووسی میگفتند، و ایشان درباره وفات محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که همان امام باقر است شک کرده اند، و در انتظار او و جعفر بن محمد علیهما السلام بسر میبردند. و به حکایت از کتاب «ملل» شهرستانی گفته اند: که «ابو حامد روزنی حکایت کرده است ایشان چنین می پنداشتند که علی علیه السلام وفات یافته است، و پیش از روز قیامت زمین از او شکافته خواهد شد، و آنگاه او جهان را سرشار از عدل و داد خواهد ساخت».

کیسانیه: گروهی هستند که بعد از امام ابی عبدالله الحسین علیه السلام محمد بن الحنفیه را به امامت گرفتند، و در صحاح آمده است که: ایشان صنفی از روافض، و اصحاب مختار بن ابی عبیده اند، که میگویند لقب او «کیسان» بوده است.

واقفه: کسانی هستند که در امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام متوقف شدند، و گفتند: او وفات نیافته، و هم او قائم اهل بیت است، و علت پدید آمدن این طایفه اینست که امام ابوالحسن علیه السلام بحالی وفات یافت که وکلای آن حضرت مالی بسیار در اختیار داشتند، و برای تصاحب همین اموال بر امامت آن حضرت توقف کردند و وفاتش را منکر شدند، چنانکه زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار، و عثمان بن عیسی العامری الکلابی الرواسی وکیل آن امام در مصر مالی فراوان و شش

کنیز در اختیار داشت، و چون امام علی بن موسی عَلَیْهِمَا السَّلَام کسی را بمطالبه آن اموال و کنیزان بسوی او فرستاد، او از تسلیم آنها سرباز زد، و در جواب آن حضرت نوشت که پدرت وفات نیافته است. پس امام به او نوشت: پدرم وفات یافته و ما میراث او را قسمت کردیم، و اخبار صحیحی درباره وفات آن حضرت انتشار یافته است.

و او در جواب امام نوشت که اگر پدرت وفات نیافته باشد سخن درباره اموال مورد ندارد. و اگر وفات یافته باشد - چنانکه تو حکایت میکنی - او مرا نفرموده است که چیزی بتو پردازم، و کنیزان را آزاد کرده ام و ایشان ازدواج کرده اند. و در کتاب رجال کشی از امام رضا علیه السلام آمده است که: «زیدیه و واقفه و نواصب در یک سطحند».

زیدیه: اینان کسانی هستند که زید بن علی بن الحسین علیهما السلام را پس از پدرش به امامت گرفته اند، و ایشان هر فاطمی عالم صالح صاحب رأیی را که با شمشیر بر حاکم وقت خروج کند امام میخوانند، چنانکه یحیی بن زید، و محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن و امثال ایشان را امام میدانند. و اینان بچند فرقه منقسم شده اند.

جارودیه: فرقه ای از زیدیه اند، و بنا بقولی ایشان، مانند بتریه منسوب بزیدیه اند، ولی در حقیقت زیدیه اهل سنتند، و به رئیسشان ابوالجارود زیاد بن منذر همدانی کوفی وابسته به همدان منسوبند. در اصل این مرد از خراسانست، و او پس از خروج زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در عقیده دستخوش دگرگونی شد، از طرف امام ابوجعفر باقر علیه السلام «سرحوب» نامیده گشت. و سرحوب نام شیطان کوری است که در دریا سکونت دارد و این ابوالجارود، چنانکه در رجال کشی آمده است کور و کوردل بود.

بتریه: بضم یا بفتح باء و سکون تاء و کسر را طایفه ای از زیدیه اند که مقدم داشتن مفضول بر فاضل را جایز می شمارند، و میگویند: ابوبکر و عمر دو امامند، اگر چه امت در بیعت با ایشان در صورت وجود علی علیه السلام خطا کرده اند، ولی این، خطائی است که بدرجه فسق نرسیده است. و این طایفه درباره عثمان^(۱) توقف

(۱) و اینان مانند سلیمانیه اند، الا اینکه آنان عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را تکفیر کرده اند.

کرده ، و بولایت علی امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت نموده اند، و این فرقه خروج با فرزندان علی علیه السلام را واجب می‌شمارند، و آن را از باب امر بمعروف و نهی از منکر میدانند، و امامت را برای هر یک از اولاد علی علیه السلام که با شمشیر خروج کند اثبات میکنند. و اینان اصحاب کثیر نواء^(۱)، و حسن بن صالح بن حتی، و سالم بن ابی حفصه، و حکم بن عثیبه، و سلمه بن کهیل ابویحیی الحضرمی، و ابومقدم ثابت بن هرمز حدادند.

و کشی به اسناد خود از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «حکم بن عثیبه، و سلمه، و کثیر نواء، و ابومقدم، و تمار - یعنی سالم بن ابی حفصه - بسیاری از آنان را که گمراه شده اند بگمراهی کشیده اند، و ایشان از کسانی هستند که خدای عزوجل درباره آنان فرموده است: «و بعضی از مردم کسانی هستند که میگویند: بخدا و روز جزا ایمان آوردیم، در حالیکه ایشان مؤمن نیستند».

و همچنین به اسناد خود از سدیر روایت کرده است که گفت: «من در حالیکه سلمه بن کهیل و ابومقدم، ثابت بن حداد، و سالم بن ابی حفصه، و کثیر نواء و جماعتی از ایشان را همراه داشتم، بمحضرم امام ابوجعفر در آمدیم، در اینحال برادر امام ابوجعفر زید بن علی علیه السلام در حضور آن سرور بود، پس آن جمع به امام ابوجعفر علیه السلام گفتند: ما علی و حسن و حسین را دوست میداریم، و از دشمنانمان بیزاری میجوئیم فرمود: بسیار خوب. گفتند: ابوبکر و عمر را دوست میداریم، و از دشمنانمان بیزاری میجوئیم، زید بن علی علیه السلام روبرو ایشان کرد، و گفت: آیا از فاطمه علیه السلام بیزاری میجوئید؟ امر ما را مقطوع ساختید، خدا نسلتان را قطع کند، و از آن روز ایشان «بتریه» نامیده شدند».

و به اسناد خود از ابن ابی عمیر، از سعد جلاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اگر بتریه صف و احدی مابین مشرق تا مغرب باشند، خدا بوسیله ایشان دینی را قوی و گرامی نخواهد ساخت».

(۱) بنا بقول ایشان را بتریه نامیده اند، زیرا که او ابر بوده است.

غلات: آنان سه فرقه اند، که فرقه ای از ایشان درباره علی علیه السلام غلو میکنند و او را خدا میخوانند و به تخمیس قائلند، یعنی عقیده دارند که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عمر بن أمیه ضمری از طرف علی علیه السلام مأمور بتدبیر جهان بوده اند، و او دارای مقام ربوبیت است.

و فرقه دیگر درباره اهل بیت علیهم السلام غلو میکنند، و در حق ایشان قائل بصفات و خصوصاتی هستند که خود ایشان درباره خود چنین ادعائی ندارند، از قبیل ادعای نبوت و الوهیت.

و فرقه دیگر معتقدند که شناخت امام شخص را از همگی عبادات و واجبات بی نیاز میسازد، و از اینرو طهارت و نماز و روزه و زکات و حج را با اتکال بدوستی و ولایت اهل بیت ترک میکنند، و قسمت مهم آنچه در کتب رجال بویژه کتب متقدمین آمده است که فلان شخص غالی است، یا از غلاتست مقصود همین طایفه است، و گواه این امر موضوعی است که احمد بن حسین غضائری از حسن بن محمد ابن بندار قتی روایت کرده است که گفت: «از مشایخ و اساتید خود شنیدم که میگفتند: محمد بن آورمه وقتی رمی بغلوشد، اشاعره کسانی را برای قتل او برانگیختند، ولی ایشان او را بجائی یافتند که در چند شب از اول تا آخر آن نماز میگزارد، و بهمین جهت از اعتقاد خود درباره او متوقف شدند».

و در کتاب «فلاح السائل» از حسین بن احمد مالکی آمده است که گفت: «با احمد بن ملیک کرخی راجع به آنچه از امر غلو درباره محمد بن سنان گفته میشود سخن بیان آوردم، گفت: معاذالله! او ظهور یعنی وضو و غسل را بمن آموخته است»، و همچنین اخبار دیگری در این زمینه آمده است که دلالت بر این دارد که مراد بغلو و غالی در کتب رجال قدما همین معنی است، نه آن دو معنای اول.

و همین موضوع یکی از متأخرین - رضی الله عنه - را به اشتباه افکنده تا چنین پنداشته که مراد بغالی دو معنای اولست، و از اینرو قدما - قدس الله أسرارهم - را مورد طعن قرار داده، و گفته است: «علت اینکه ایشان بعضی از روایات را زعمی بغلو کرده اند اینست که پاره ای از معجزات را از ایشان نقل نموده اند، یا برای امام علم غیب قائل شده اند، یا نظیر آن». و این سخنی ناستوار و سوءظنی نسبت بمشایخ حدیث، و بزرگان است، عصمنا الله منه.

حروریه: طایفه ای از خوارجند که از علی علیه السلام بیزاری جستند، و بکفر او گواهی دادند. و این عنوان منسوب به «حرورا» - بفتح اول و دوم و سکون واو - دهکده ای در بیرون کوفه است، زیرا این فرقه در آغاز کار خود در آنجا اجتماع کردند، و با علی علیه السلام از در مخالفت درآمدند، و از اینرو به آن دهکده منسوب شدند.

قَدَرِیَّة: قومی هستند که گفتند: همگی افعال و اعمال ایشان مخلوق خودشانست، و خدا را در آن اعمال قضائی و قدری نیست، و در حدیث آمده است که: «هیچ قدری ببهشت داخل نمیشود، و او کسی است که میگوید: چیزی که خدا بخواهد تحقق نمی یابد، و آنچه شیطان بخواهد متحقق میشود».

مُرْجئه: فرقه ای از مسلمانانند که بعقیده ایشان با بودن ایمان، هیچ معصیتی زیان نمیرساند، همانطور که با کفر طاعتی سود نمیدهد. و وجه تسمیه ایشان اینست که بعقیده این گروه خدا عذاب ایشان را در برابر گناهان بتأخیر افکنده، و گفته شده است که ایشان همان فرقه جبری هستند که بعقیده ایشان بنده انجام دهنده فعلی نیست، و اضافه فعل به او مجاز است چنانکه میگوئیم: نهر روان شد، و آسیا بگردش افتاد، و مجتبه را از آن جهت مرجه نامیده اند که ایشان امر خدا را بتأخیر می افکنند، و معاصی کبیره را مرتکب میشوند، و در بیانی حکایت شده از مطرزی آمده است که ایشان را از آنرو به این نام نامیده اند که حکم مرتکبین کبائر را بروز قیامت موکول میکنند. و بنظر میرسد که در اثر اشکالات بسیاری که مردم به بعضی از صحابه وارد می کردند و پاسخ صحیحی نداشت این مذهب اختراع شد.

مُفَوَّضه: ایشان کسانی هستند که قائل بتفویض شده اند، و این تفویض چنانکه علامه مجلسی و وحید بهبهانی - قدس الله روحهما - گفته اند، بر معانی بسیاری اطلاق میشود، که بعضی از آنها صحیح است، و بعضی فاسد:

یکی از آن معانی اینست که «خدا محمد صلی الله علیه و آله را آفریده است، و کار جهان را به او وا گذاشته است، و بنابراین، آفریدگار دنیا و مافیها آن حضرتست، و بعضی گفته اند که خدا این امر را به علی علیه السلام واگذار کرده است، و بسا که میگویند این امر بر عهده سایر امامان تعلق گرفته است».

به تعلیقه وحید بهبهانی - رحمه الله - بر منهج المقال ص ۴۱۰ رجوع شود.

دوم از آن معانی واگذار کردن خلق و رزق به ایشانست، و چنین بنظر میرسد که این نیز بهمان معنی اول باز گردد، و فساد این دو معنی از طرف امام صادق و امام ابوالحسن رضاعلیهما السلام وارد شده است. بهمان تعلیقه ص ۸ رجوع شود.

سوم از معانی تفویض تنها واگذار کردن تقسیم ارزاق است، گاهی عنوان مفوضه به ایشان هم اطلاق شده است.

و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از آن امام آمده است که فرمود: «کسیکه بگوید که خدای تعالی کار خلق و رزق را به حجت‌های خود وا گذاشته است مشرکست». ولی اگر مراد او این باشد که خدای تعالی خود به تنهایی فاعل است، و هیچ شریکی ندارد، ولی این فاعلیت را با اراده ایشان و دعا و سؤالشان در این باره از خدا مقارن ساخته، و این لطف را بعلت کرامت ائمه علیهم السلام نزد خدا و فزونی قرب ایشان و بمنظور اظهار فضیلت و رفعت مقام ایشان در میان بندگانش مبذول داشته است تا ایشان ائمه را تصدیق کنند، و مطیع ایشان شوند، و براهنمائی ایشان هدایت یابند، و به آنان اقتدا کنند، چنین معنی شرک نیست.

چهارم از آن معانی تفویض در امر دین است، و اگر منظور از این معنی آن باشد که خدای تعالی کار دین را به ایشان سپرده است که هر چه را بخواهند حلال کنند، و هر چه را اراده کنند به رأی خودشان، بدون وحی — چنانکه بعضی از اخبار آن را بوهم منعکس میسازد — چنین معنی بالضروره باطل است، و از حوزه شریعت خارج است، چنانکه فرمود: «بمنکران رسالت خود بگو: من نخستین پیامبر از سوی خدا نبوده‌ام تا پیامبرم را انکار کنید، و من نمیدانم که خدا با من و با شما چه خواهد کرد. و من در گفتار و کردار خود جز از آنچه خدا بمن وحی کند پیروی نمیکنم...». و نیز فرموده است: «و او — یعنی پیامبر — از روی هوا و هوس خود سخن نمیگوید: سخن او جز وحیی که به او نازل میشود نیست».

و اگر مراد از تفویض این باشد که خدا چون پیامبر خود را بمرتبه کمال برآورده، چنانکه جز آنچه را موافق حق باشد نمی پذیرد و با خواست او مخالفت نمیکند، در اینصورت بمنظور اظهار شرف و کرامت پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین برخی از امور، مانند افزودن بعضی از رکعات، و تعیین نمازها و روزه‌های مستحبی و سهمی از ارث برای جد و مانند این موضوعات را به او تفویض کرده، و این تفویض را بوسیله وحی

از جانب خود مورد تأکید قرار داده. چنین تفویض چه از جهت عقل و چه از جنبه نقل فسادى در آن نیست، بلکه در بسیاری از اخبار بیاناتى بنشان آن آمده است، حتى اینکه کلینی در کتاب کافی بابى با عنوان «باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمه علیهم السلام فی أمر الدین گشوده است، و اینگونه تفویض اختصاص به پیمبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه درباره ائمه علیهم السلام جاری و ساریست.

پنجم از معانی آن، تفویض در عطا و منع است، زیرا خدای تعالی زمین و آنچه را که در آن وجود دارد برای ایشان آفریده است، و انفال و خمس و صفایا را برای پیشوایان معصوم قرار داده است، و بنابراین میتوانند هر چه را بخواهند عطا کنند، و هر چه را بخواهند منع نمایند و دریغ بدارند، و این معنی نیز بمانند معنی سابق آن در باب خودش و درباره صحتش جای سخن نیست.

معنی ششم از آن معانی، اختیار است؛ و آن عبارت از اینست که در هر واقعه‌ای بظاهر شریعت یا بعلم خودشان، یا الهامی که از جانب خدای تعالی از واقع امر به ایشان میرسد حکم کنند، چنانکه بعضی از اخبار بر آن دلالت دارد، و سید محسن اعرجی کاظمی آن را در کتاب «عُذَّة الرِّجَال» ذکر کرده است، و ظاهر معنی اختیار مختار بودن مطلق در هر واقعه‌ای است، ولی واقع امر اینست که ایشان در کلیه امور بدون شرط و قید مختار نیستند.

معنی هفتم از معانی تفویض معنایی است که معتزله برآوردند، و خلاصه آن چنین است که خدا - جلّ شأنه - فعالیت و مداخله‌ای در افعال بندگان بجز این ندارد که ایشان را آفریده است و قدرت بخشیده است، و آنگاه امر افعال را به ایشان تفویض کرده است، بطوری که برعکس گفته مجتبره هر چه بخواهند مستقلاً بجا می‌آورند، و این معنی بدیهی البطلان است، و اخبار دائر بر مذمت قائلین آن آمده است، همچنان که در مذمت برادران جبری ایشان رسیده است.

هشتم از معانی تفویض، قول زنادقه و اباحیان است، و آن عبارت از قائل بودن برفع منع از خلق در افعال، و مباح ساختن هر کاریست که اراده کنند، همانطور که سید اعرجی از شهید - رحمهما الله - در بحث امر بین الامرین حکایت کرده است.

«معنی مولی»

اما درباره لفظ «مولی»، در بسیاری موارد، راجع بشخصی میگویند: او مولای فلان شخص است، یا مولای فلان خاندان یا فلان طایفه، یا فلان قوم و قبیله است، و گاهی این لفظ را از مضاف الیه آن جدا میکنند، و میگویند: او مولی است از اینرو لازمست یادآور شوم که لفظ مولی در لغت دارای معانی بسیار است، چنانکه بر مالک، و غلام، و آزاد کننده، و آزاد شده، و صاحب، و خویشاوند مانند عموزاده، و همسایه، و هم‌پیمان، و پسر، و عم، و فرود آینده و منزل کننده در میان یکقوم، و شریک، و سرپرست، و یار و یاور، و رب، و شخص مورد انعام، و دوست، و داماد اطلاق میشود.

و اما در اصطلاح علمای رجال این کلمه، در بسیاری از موارد بر شخص غیر عربی خالص اطلاق میشود، و گاهی در اصطلاح ایشان بر مولای «عتاقه» — یعنی آزاد کننده یا آزاد شده — اطلاق میگردد، چنانکه درباره منزول به — یا میزبان — نیز اطلاق میشود، چنانکه میگویند: «عطیة عوفی مولی جابر بن عبدالله الانصاری»، و در آنجا که این لفظ بطور مطلق استعمال شود، غالباً معنی اول، یعنی «غیر عربی خالص» منصرف میگردد.

و اما اینکه در کتب رجال میگویند: فلان شخص «مرتفع القول» است، یا مذهبش «ارتفاع» است، مراد اینست که او در بعضی از معتقدات یا روایاتش «غالی» است، زیرا بسیاری از علمای سلف، بویژه «قیین»، بر حسب اجتهادشان، و بمقتضای رأیشان — که از مجموع روایات و ظاهر آیات اتخاذ شده — برای اثمه علیهم السلام منزلت خاصی در رفعت و جلال، و مرتبه معینی از عصمت و کمال قائل بوده‌اند، و تجاوز از مرز آن عقیده را جایز نمیدانسته‌اند، و اندک تجاوز از آن را «ارتفاع» می‌شمرده‌اند نه غلو.

مصادر تحقیق مشیخه

- ۱- رجال نجاشی - رحمه الله - و ما لفظ «جَشَّ» را وسیله اشاره به آن قرار داده ایم، و این کتاب متقن ترین کتاب در موضوع جرح و تعدیل است و نام حقیقی آن «فهرست مصنفین» است.
- ۲- فهرست شیخ طوسی - اعلى الله مقامه^(۲) - و وسیله اشاره به آن لفظ «ست» است.
- ۳- مختار رجال کشی^(۳)، تألیف شیخ طوسی، و اشاره به آن بوسیله لفظ «کش» است.
- ۴- همچنین رجال شیخ که در کلیه موارد آنرا با نام کاملش یاد کرده ایم.
- ۵- خلاصه الاقوال علامه حلی^(۴) - رحمه الله - که وسیله اشاره به آن لفظ «صه» است.

(۱) او عالم رجالی کبیر معروف به: احمد بن علی بن احمد بن عباس بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله نجاشی والی اهواز است.

(۲) او ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی مشهور به «شیخ الطائفة» است. بسال ۳۸۵ در طوس متولد شده، و در سال ۴۶۰ در نجف اشرف وفات یافته است. برای اطلاع از ترجمه او بمقدمه رجالش که در نجف بچاپ رسیده است رجوع شود. و علامه سید محمد صادق آل بحر العلوم - مد ظله - مقدمه ای جامع و جالب نگاشته، و شرحی بی نظیر فراهم ساخته است. و همچنین رجوع شود بمقدمه استبصار بقلم فقیه و ادیب لیبیب شیخ محمد علی غروی اردوبادی - رحمه الله علیه -

(۳) او شیخ جلیل اقدم ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی - رحمه الله - است. و ترجمه جامع و شامل او در معالم العلماء، و منهج استرآبادی، و روضات الجنات، و نقد الرجال، و دیگر کتب آمده است، و چنانکه از کلام ابن شهر آشوب در معالم بر می آید، اسم کتاب رجال او «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادقين - عليهم السلام - است و شیخ آن را مختصر ساخته، و «اختیار رجال الکشی» نامیده است.

(۴) او شیخ أجل آیه الله مطلق، جمال الدین ابومنصور حسن بن سدید الدین یوسف بن علی بن مظفر حلی - نور الله مضجعه الشریف است.

آن بزرگوار بسال ۶۴۸ متولد شده، و در سال ۷۲۶ وفات یافته، و در جوار امیر المؤمنین - علیه السلام - مدفون شده است، و ترجمه حال و درود بر او در بسیاری از معاجم تراجم از قبیل منهج المقال، و روضات الجنات، و صفحه ۵۵۹ از جلد سوم مستدرک الوسائل، و الدرر الکاهنه، و جلد ششم از صفحه ۳۱۹ لسان المیزان، تألیف عسقلانی و صفحه ۲۲۸ از جلد ۲ سفینه البحار آمده است.

- ۶- منهج المقال، معروف برجال کبیر، تألیف میرزا محمد استرآبادی- قدس سره- با تعلیقه^(۵) استاد اکبر قهپائی- قدس سره- بر آن کتاب.
- ۷- مجمع الرجال قهپائی- رحمه الله-^(۶) و این کتاب حاوی نام و شرح احوال رجالیست که در کتب رجال چهارگانه مذکور نخستین ذکر شده، به اضافه رجال ابن الغضائری- رضی الله عنه-^(۷) و هر آن چیزی که ما از ابن الغضائری نقل کرده ایم مأخوذ از همین کتابست، زیرا که هنوز رجال ابن الغضائری بطور مستقل چاپ نشده است.
- ۸- شرح شیخه، تألیف مولی محمدتقی مجلسی- رضوان الله تعالی علیه-^(۸) و آن مطبوع، و بچاپ رسیده است.
- ۹- جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، تألیف مولی محمدعلی اردبیلی- رحمه الله-^(۹).

(۵) این تعلیقه در حاشیه متن بچاپ رسیده، و آن مشتمل بر فواید بسیار است. پس، غفلت از آن را روا مدار، و اما استرآبادی، پس همان مشتیع کبیر و عالم رجالی بصیر، و متبحر خبیر، محمدبن علی بن وکیل استرآبادی، معاصر سید مصطفی تفرشی، صاحب رجال معروف به نقدالرجال است، و در کتاب نقد در ستایش او گفته است: او فقیهی متکلم و ثقة‌ای از ثقات این طایفه، و از جمله عبّاد و زهاد آنست و در رجال و روایت و تفسیر تحقیقی چنان عمیق بجا آورده است که زائد بر آن خارج از حد امکانست- الخ.

۱- خدایش رحمت کناد- بسال ۱۰۲۸ وفات یافته است.

(۶) او شیخ اجل علامه، زکی الدین مولی عنایة الله بن شرف الدین علی قهپائی اصفهانی، و لقبش زکی نحی است، زیرا که اصل و منشأ و محل اقامتش نجف اشرف بوده است. و او عالمی محقق و از جمله شاگردان محقق اردبیلی، و شیخنا البهائی، و مولی عبدالله تستری- قدس الله اسرارهم- است. و کتاب او در اصفهان با تحقیق عالم بارع: سید ضیاء الدین شهر بهلامه- مد ظلّه- در هفت جلد بچاپ رسیده است.

(۷) أبوالحسین محمدبن حسین بن عبیدالله غضائری- قدس سره- معاصر شیخ طوسی و نجاشی است، و کتاب رجال او نزد ارباب جرح و تعدیل معروفست.

(۸) دو نسخه از شرح المشیخه نزد من موجود است، که یکی از آن دو متعلق بکتابخانه شریف اجل حجت سید محمدعلی بن سید محمد صادق حسینی، مشهور به میرصادق- مد ظلّه- است،- چنانکه در جلد اول ذکر شد- و نسخه دوم متعلق بعالم بارع حجت، مرحوم حاج شیخ بهاء الدین صدوق همدانی- رحمه الله علیه- مقیم تهران و آن نسخه‌ای نفیس است که از اول شرح باب ذکر جل من مناهی النبی- صلی الله علیه و آله- تا آخر مشیخه در آن مندرج است.

(۹) او عالم متبع متبحر خبیر، و رجالی کامل بصیر، مولی محمد علی اردبیلی المولد، و عراقی الموطن است. و او- که خدایش رحمت کناد- در طول زندگانی خود در دو مشهد شریف غربی و حائر مقیم بود، و در اواخر

- ۱۰ - الفوائد الرجالیة، تألیف شریف اجل علامه عصر خویش، آیه الله سید محمد مهدی طباطبائی - رحمه الله - (۱۰).
- ۱۱ - تنقیح المقال، تألیف علامه مامقانی - قدس الله تعالی سره القدوسی - (۱۱).
- ۱۲ - قاموس الرجال، تألیف محقق معاصر تستری - آدم الله ظلّه - (۱۲).
- ۱۳ - تهذیب التهذیب، تألیف شهاب الدین أبو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی، متوفی بسال ۸۵۲.
- ۱۴ - تقریب التهذیب، تألیف ابن حجر عسقلانی.
- ۱۵ - لسان المیزان، (توضیح و تهذیب میزان الاعتدال)، تألیف عسقلانی نام برده شده.
- ۱۶ - تاریخ بغداد، تألیف خطیب حافظ أبو بکر احمد بن علی بغدادی، متوفی بسال ۴۶۳.



عمر به اصفهان سفر کرده است و از طرف علامه مجلسی - رضوان الله علیها - اجازه داشت، و از علمای نیمه دوم قرن یازدهم بود.

(۱۰) این کتاب با تحقیق علامه حجت، سید محمد صادق آل بحر العلوم - دامت برکاته - طی سه مجلد در نجف اشرف بچاپ رسیده است. و آن کتابی کریم است که مانند آن دیده نشده، بویژه با چنین تحقیق.

(۱۱) آن کتابی بزرگ، با ضخامت و فخامت و دارای فوائدی بسیار و بیانی لطیف است، ولی از بعضی اشتباهات و مسامحات خالی نیست، و محتاج به تهذیب و نقد است. و مؤلف این کتاب - رحمه الله - کتابهای علمی بسیاری دارد که در تنقیح آنها را نام برده است.

(۱۲) او عالم بارع متبحر متتبع و افتخار عصر، حاج شیخ محمد تقی تستری - دام ظلّه الوارف - است. این کتاب او در دوازده مجلد بچاپ رسیده، و این مؤلف کتابهای دیگری نیز دارد، که از آن جمله کتاب الأخبار الدخیله و کتاب مسمی به «آیات بیّنات فی تعبیر بعض المنامات» و قضا امیر المؤمنین علیه السلام و شرح اربعین بچاپ رسیده است، و از جمله تألیفات او شرحی بر نهج البلاغه در بیشتر از ده مجلد است، و النجعة فی شرح اللمعة که بعضی از آنها بچاپ رسیده است.

فهرست مجلد ششم

کتاب

من لایحضره الفقیه

صفحه	موضوع
۳	باب اتصال وصیت از عهد آدم علیه السلام
۱۱	باب آنکه بنده در هنگام مرگ خدا مشاعرش را بدو باز میگرداند
۱۱	باب احتجاج خداوند بر کسیکه وصیت را ترک کند
۱۲	باب آنکه وصیت حقی است بر ذمه هر مسلمان
۱۲	باب اینکه وصیت کامل کننده نارسائیهای زکاتست
۱۳	باب اینکه کسی وصیت کند و بوارث خود ستم نکند
۱۳	باب ثواب کسیکه برای خویشان غیر وارثش وصیت کند
۱۴	باب آنکه هنگام مردنش بخوبی وصیت نکند
۱۴	باب کسیکه با سخن خیر زندگیش پایان پذیرد
۱۵	باب آنکه در وصیت خود به وارثش زیان رساند
۱۵	باب عدل و داد و ظلم و جور در وصیت
۱۵	باب اینکه جور در وصیت از گناهان کبیره است
۱۶	باب آن مقدار مال که وصیت به آن مستحب است
۱۷	باب آن وصیتی که ناچار به معروف باز گردانیده میشود
۱۷	باب آنچه از مال میت نصیب خود اوست
۲۱	باب رسم و طرح و چگونگی وصیت کردن
۲۹	باب لزوم شاهد گرفتن بر وصیت
۳۱	باب نخستین مورد مصرف و اولویت در ترکه میت
۳۲	باب آنکه برابر کفنش مال و برابر آن دین بر عهده دارد
۳۳	باب حکم وصیت برای وارث

صفحه	موضوع
۳۴	باب حکم امتناع وصی از قبول وصیت
۳۶	باب اینکه کودک در چه سنی وصیتش قابل اجراست
۳۷	باب وصیت بوسیله نوشتن و یا با اشاره گفتن
۳۹	باب حکم تجدید نظر موصی در آنچه قبلاً وصیت کرده است
۴۱	باب آنکه در حضور ورثه به بیشتر از ثلث وصیت کند
۴۲	باب وجوب اجراء محتوای وصیت و عدم جواز تبدیل آن
۴۴	باب اینکه انسان تا زنده است مالک اموال خویش است
۴۶	باب وصیت کسیکه عمداً خودکشی کند
۴۷	باب حکم آنکه دو مرد با هم بوصایت برگزیده شوند
۴۸	باب وصیت به شیء، و جزء، و سهم، و کثیر
۵۱	باب کسیکه به بذل مالی غیرمعین در راه خدا وصیت کند
۵۲	باب ضمان وصی اگر در وصیت تغییر دهد
۵۵	باب وصیت برای اعمام و احوال و موالی
۵۶	باب وصیت به شخص بالغ، و وصی قرار دادن نابالغ
۵۷	باب اینکه اگر موصی له قبل از اخذ مال یا قبل از موصی درگذرد
۵۹	باب وصیت به آزاد کردن بنده و دادن صدقه و انجام حج
۶۵	باب وصیت بتفیع بنده مکاتب و کنیز و أم ولد
۶۷	باب وصیت مجمل بصندوق پریا به شمشیر در غلاف و یا به کشتی با بار
۶۸	باب آنکه کسی بی وصیت درگذرد و ترکه اش تقسیم شود
۶۹	باب حکم وصی که وصیت را فراموش کند
۷۰	باب حکم وصی در خرید بعضی ماترک در مزایده
۷۰	باب آنکه وارثی را بعلت زناى با کنیزش از ارث محروم کند
۷۲	باب پایان یتیمی یتیم چه وقت است
۷۶	باب وارثیکه پس از بلوغ از گرفتن میراث امتناع ورزد
۷۶	باب آن وصی که پس از بلوغ صغیر از ادای مال سرباز زند و وارث بزنا کاری افتد

صفحه	موضوع
۷۷	باب کسیکه با داشتن ذین وصیت کند و بنده اش را آزاد کند
۸۰	باب براءت ذمه میت بضمانت دیگری اگر طلبکار قبول کند
۸۰	باب اگر مشتری مدیون بمیرد و متاع عیناً موجود باشد
۸۱	باب پرداختن دین میت از محلّ و مورد دیه اش
۸۱	باب مکروه بودن وصی ساختن زوجه
۸۲	باب آنچه بر وصی از حیث قیام بانجام وصیت واجب است
۸۳	باب کسیکه برای غیر سهمی وصیت کند و خود بخفا کشته شود
۸۴	باب اینکه وصی میتواند با اجازه موصی بسود صغار با مال تجارت کند
۸۶	باب اقرار موصی مریض بداشتن ذین به وارث
۸۸	باب اقرار بعض ورثه به عتق مملوک یا ذین
۸۹	باب عیالمندیکه بمیرد و ذینی بر عهده داشته باشد
۸۹	باب نوادر و اخبار متفرقه مربوط به وصایا
۹۹	أبواب وقف و صدقه و عطیه و هبه
۱۱۹	باب سُکنی و عُمری و رُقبی
کتاب فرائض و موارث	
۱۲۳	باب ابطال عول در موارث
۱۲۹	باب میراث فرزند صُلبی
۱۳۳	باب سهم میراث پدر و مادر متوفی
۱۳۳	باب سهم میراث هر یک از زن و مرد همسر
۱۳۴	باب سهم الارث فرزند با وجود پدر و مادر متوفی
۱۳۶	باب سهم میراث شوهر از زوجه با وجود فرزند
۱۳۸	باب سهم الارث زوجه از شوهر با وجود فرزند
۱۳۸	باب میراث فرزندان و والدین و شوهر
۱۴۰	باب میراث فرزندان و ابوین متوفی و زوجه اش
۱۴۱	باب سهم الارث والدین با زوج و یا زوجه



مرکز تحقیق کامپیوتر علوم اسلامی

صفحه	موضوع
۱۴۴	باب سهم الارث فرزند فرزند (نوه)
۱۴۵	باب میراث أبوین با فرزند فرزند
۱۴۶	باب میراث نوه با شوهر یا زوجه
۱۴۷	باب میراث پدر و مادر متوفی با وجود برادران و خواهران
۱۴۸	باب میراث والدین و شوهر با وجود خواهران و برادران
۱۴۹	باب آنکه حاجب از میراث نمی شود
۱۵۰	باب میراث خواهران و برادران
۱۶۰	باب میراث زوج و زوجه با برادران و خواهران
۱۶۲	باب میراث اجداد و جدّات
۱۷۸	باب میراث خویشاوندان میراث بر
۲۰۳	باب میراث خویشاوندان با موالی
۲۰۵	باب میراث موالی
۲۰۷	باب میراث آنانکه با هم غرق شوند یا سقف بر آنها ریزد
۲۱۱	باب میراث جنین و منقوس و سقط علوم اسلامی
۲۱۳	باب میراث دو صغیر که زوجین یکدیگرند و یکی بمیرد
۲۱۵	باب توارث میان مردیکه زنش را طلاق گفته و زنیکه مطلقه شده است
۲۱۵	باب توارث مردیکه در مرض موت زوجه اش را طلاق داده است
۲۱۷	باب میراث زن شوهر مرده
۲۱۸	باب میراث مخلوع (کسیکه ضامن جریره ندارد)
۲۱۹	باب میراث حمیل (فرزند کنیزیکه حامله بوده و خریداری شده)
۲۲۰	باب فرزندیکه مورد شک است که پدرش کیست
۲۲۲	باب میراث فرزندیکه شوهر پس از اقرار او را نفی کرده است
۲۲۲	باب میراث فرزندیکه از راه نامشروع است
۲۲۳	باب میراث قاتل از مقتول و آنکه ارث میبرد یا نمی برد
۲۲۹	باب میراث فرزند ملاءنه

صفحه	موضوع
۲۳۶	باب میراث کسیکه برای ارث اسلام آورد یا آنکه آزاد شود
۲۳۷	باب میراث شخص خنثی
۲۴۲	باب میراث نوزادیکه دارای دو سر باشد
۲۴۳	باب میراث شخص مفقودالأثر
۲۴۵	باب میراث مرتد
۲۴۸	باب میراث کسیکه وارثی ندارد
۲۴۹	باب میراث اهل ادیان مختلف از یکدیگر
۲۵۵	باب میراث بردگان
۲۵۹	باب میراث برده مکاتب
۲۶۱	باب میراث مجوس
۲۶۶	باب نوادر و مطالب متفرقة مربوط به مواریث
۲۷۴	باب نوادر آخرین ابواب این کتاب
۳۱۲	سفارشات رسولخدا صلی الله علیه و آله به علی، امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۲۰	نصایح امیرمؤمنان علیه السلام به پیرمرد میثاقی
۳۲۴	نصایح آنحضرت به فرزندش محمد حنفیه
۳۳۵	موعظ امام صادق علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام



اسامی راویان و مشایخ



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست مشیخه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

در امور مذهبی علمی را که فرا میگیرید دقت کنید از چه کسی فرا میگیرید
موقعیت و منزلت افراد را باندازه روایانشان از ما اهل بیت بشناسید

صفحة	اسم	صفحة	اسم
٥٥١	إدريس بن عبدالله القمي		باب همزة
٤٨٩	إدريس بن هلال	٤٠٨	أبان بن تغلب
٣٨٥	إسحاق بن عمار	٤٨٧	أبان بن عثمان الأحمر
٥٠٤	إسحاق بن بريد	٤٦٥	إبراهيم بن أبي البلاد
٤١٣	أسماء بنت عميس	٤٥٥	إبراهيم بن زياد الكرخي
٥٤١	إسماعيل بن أبي فديك	٣٩٥	إبراهيم بن أبي محمود
٣٩٢	إسماعيل بن جابر الخثعمي	٥٠٧	إبراهيم بن أبي يحيى المدائني
٤٥٧	إسماعيل الجعفي	٥٢٠	إبراهيم بن سفيان
٤٢١	إسماعيل بن رباح	٤٤٦	إبراهيم بن عبد الحميد
٤٣١	إسماعيل بن عيسى	٤٦٥	إبراهيم بن عثمان = أبو أيوب
٥٢٩ و ٥١٨	إسماعيل بن الفضل الهاشمي	٥٠٤	إبراهيم بن عمر اليماني
٤٤٨	إسماعيل بن مسلم السكوني	٥١٤	إبراهيم بن محمد الثقفي
٥٥٩	إسماعيل بن مهران	٤٨١	إبراهيم بن محمد الهمداني
٥٠٢	إسماعيل بن همام = أبو همام	٤٣٣	إبراهيم بن مهزيار
٤٢٥	الأصبع بن نباتة	٤٥٩	إبراهيم بن ميمون
٥٥٣	أمية بن عمرو الشعيري	٥٤٢	إبراهيم بن هاشم
٥٦٥	أنس بن محمد	٤٤٧ و ٤١٢	أحمد بن أبي عبدالله البرقي
٥١٠	أيوب بن أعين	٥٤٠	أحمد بن الحسن الميثمي
٥٣٨	أيوب بن الحر	٥٣١	أحمد بن عائذ
٤٥٤	أيوب بن نوح	٤٠١	أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي
	باب الباء	٥٦٦	أحمد بن محمد بن سعيد = ابن عقدة
٤٦٧	بحر السقاء	٥٥٦	أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري
٤٥٤	بزيع المؤذن	٥٢٢	أحمد بن محمد بن المطهر
٥٤٤	بشار بن يسار	٥٣٦	أحمد بن هلال العبر تاتي
٤٩٠	بشير النبال	٤٩٥	إدريس بن زيد

اسم	صفحة	اسم	صفحة
بكار بن كردم	٥٥١	حبيب بن المعلی	٤٢٩
بكر بن صالح الرازي	٥٠٩	حذيفة بن منصور	٥٠٣
بكر بن محمد الأزدي	٤٢٠	حريز بن عبدالله	٣٨٩ و ٤٢٣
بكير بن أعين	٤١٩	حريز بن عبدالله في الزكاة	٤٢٣
بلال المؤذن	٤٤٤	الحسن بن الجهم	٤٠٣
		الحسن بن راشد	٤٨٦
باب الثاء		الحسن بن زياد الصيقل	٥٠٦ و ٤٠٩
ثابت بن دينار = أبو حمزة الثمالي	٤٢٤	الحسن بن السري	٤٤١
ثعلبة بن ميمون	٥٤٩	الحسن بن علي بن أبي حمزة	٥٣٨
ثوير بن أبي فاختة	٥٥٥	الحسن بن علي بن فضال	٥٠٥
		الحسن بن علي الكوفي	٤٢٨
باب الجيم		الحسن بن علي بن النعمان	٥٦١
جابر بن إسماعيل	٤٦٨	الحسن بن علي الوشاء	٤٨٦
جابر بن عبدالله الأنصاري	٤٢٦	الحسن بن قارن	٤٤٠
جابر بن يزيد الجعفي	٣٨٦	الحسن بن محبوب	٤٣٨
جراح المدائني	٤٧١	الحسن بن هارون	٥٢٠
جعفر بن بشير البجلي	٤٧١	الحسين بن أبي العلاء	٤٠٤
جعفر بن عثمان	٥٥٣	الحسين بن حماد العبدي	٤٥٠
جعفر بن القاسم	٥١١	الحسين بن زيد ذوالدمعة	٥٢٧
جعفر بن محمد بن يونس	٤٣٢	الحسين بن سالم	٥٢٠
جعفر بن ناجية	٥٢٥	الحسين بن سعيد	٤٩٧
جميل بن دراج	٤٠٠	الحسين بن محمد القمي	٥٢٧
جويرية بن مسهر العبدي	٤١٤	الحسين بن المختار	٤٢١
جهيم بن أبي جهيم	٤٤٦	حفص بن البختري	٤١٢
باب الحاء		حفص بن سالم = أبو ولاد	٤٥٨ و ٤٦٦
الحارث = بياع الأنماط	٥٢٣		
الحارث بن المغيرة النصري	٤٤٢ و ٤٠٦		

صفحة	اسم	صفحة	اسم
٤٧٩	درست بن أبي منصور	٤٧١	حفص بن غياث
	باب الذال	٣٩٤	حكم بن حكيم
٥٢٥	ذريح المحاربي	٤٣٨	حماد بن عثمان الناب
	باب الراء	٥٦٥	حماد بن عمرو
٤٦٢	ربيع بن عبدالله	٤٤٥ و ٣٨٩	حماد بن عيسى
٤٣٧	رفاعة بن موسى النخاس	٥١٧	حماد النواء
٥٤٣	روح بن عبدالرحيم	٥٦٥	حمدان بن الحسين
٥٥٠	رومي بن زرارة	٥٢٨	حمدان الديواني
٤٠٣	الريان بن الصلت	٥٢٩	همزة بن حمران
	باب الزاي	٤٦٠	حميد بن المشي
٣٨٩	زرارة بن أعين	٣٩٦	حنان بن سدير
٣٩٣	زرعة بن محمد الحضرمي		باب الخاء
٤٦٨	زكريا بن إدريس = أبو جرير القمي	٥١٨	خالد بن أبي العلاء الخفاف
٤٦٧	زكريا بن آدم القمي	٤٢٤	خالد بن ماد القلانسي
٤٦٩ و ٤٨١	زكريا بن مالك الجعفي = النقاض	٤٤١	خالد بن نجيح
٤٣٧	زياد بن سوقة الجريري		باب الدال
٤٦٠	زياد بن مروان القندي	٥٥٤	داود بن أبي يزيد - فرقد -
٤٢٨	زياد بن المنذر	٤٣٩	داود بن أبي زيد
٤١٣	زيد بن علي بن الحسين عليه السلام	٥٥٠	داود بن إسحاق
٣٩١	زيد الشحام	٤٥٩	داود بن الحسين الأسدي
	باب السين	٥٠٣	داود الرقي
٤٨٠	سالم بن مكرم = أبو خديجة	٤٦٤	داود بن سرحان
٥٣٧	سدير بن حكيم اصيرفي	٤٣٣	داود الصرمي
٥٦٧	سعد بن طريف	٥٥٤	داود بن فرقد - أبي يزيد -
٣٨٧	سعد بن عبدالله الأشعري	٥٣٦	داود بن القاسم = أبو هاشم الجعفري

صفحه	اسم	صفحه	اسم
۴۱۰	صفوان بن مهران	۴۰۳	سعدان بن مسلم = عبدالرحمن بن مسلم
۴۲۸	صفوان بن يحيى	۴۷۰	سعيد بن عبدالله الأعرج
	باب الطاء	۴۹۶	سعيد النقاش
۴۸۳	طلحة بن زيد	۵۴۴	سعيد بن يسار
	باب العين	۵۶۲	سلمة بن تمام
۴۷۸	عاصم بن حميد الحنّاط	۵۵۲	سلمة بن الخطاب
۴۵۲	عامر بن جذاعة	۴۲۱	سليم القرّاء
۴۲۶	عامر بن نعيم القمي	۴۳۱	سليمان بن جعفر الجعفري
۴۱۶	عائذ الأحسي	۴۴۶	سليمان بن حفص المروزي
۵۴۹	العبّاس بن عامر القصباني	۴۱۵	سليمان بن خالد البجلي
۵۶۳	العبّاس بن معروف	۴۶۱	سليمان بن داود المنقري
۴۴۱	العبّاس بن هلال	۴۷۳	سليمان بن عبدالله الذّيلمي
۴۲۵	عبدالأعلى مولى آل سام	۴۹۲	سليمان بن عمرو
۵۶۱	عبدالحميد الأزدي	۳۹۲	ماعة بن مهران
۵۳۹	عبدالحميد بن عوّاض الطائي	۴۵۴	هل بن اليسع
۳۹۱	عبدالرحمن بن أبي عبدالله البصري	۵۲۴	ويد القلاء
۴۹۸ و ۳۹۹	عبدالرحمن بن أبي نجران	۴۶۶	يف التمار
۴۲۹	عبدالرحمن بن الحجاج	۴۹۹	يف بن عميرة
۴۷۳	عبدالرحمن بن كثير الهاشمي		باب الشين
۴۰۳	عبدالرحمن بن مسلم	۵۵۹	عيب بن واقد
۴۰۴	عبدالرحيم القصير	۵۰۵	هاب بن عبدربه
۵۴۰	عبدالصمد بن بشير		باب الصاد
۴۶۳	عبدالعظيم بن عبدالله الحسني (ع)	۴۲۶	مالح بن الحكم النيلي
۴۰۷	عبدالغفار بن قاسم = أبو مريم	۵۲۷	مالح بن عقبة
۴۴۷	عبدالكريم بن عتبة الهاشمي	۵۴۲	صباح بن سيابة

صفحة	اسم	صفحة	اسم
٤١٨	عبيد بن زرارة	٤٩١	عبدالكريم بن عمرو الخثعمي = كرام
٣٩٨	عبيدالله بن علي الحلبي	٣٩٣	عبدالله بن أبي يعفور
٤٠٢	عبيدالله الرافقي	٣٩٤	عبدالله بن بكير
٤٨٤	عبيدالله بن الوليد الوصافي	٥٤٨	عبدالله بن جبلة
٥٥٣	عثمان بن زياد الهمداني	٥٢٦	عبدالله بن جعفر الحميري
٥٣١	عطاء بن السائب	٤٤٥	عبدالله بن جندب
٤٥١	العلاء بن رزين	٥٣٣	عبدالله بن الحكم
٥٣٣	العلاء بن سيابة	٥٤٣	عبدالله بن حماد الأنصاري
٤٩٣	علي بن أبي حمزة البطائني	٤٥٥	عبدالله بن سليمان
٥٣٤	علي بن أحمد بن أشيم	٤٠١	عبدالله بن سنان
٤٩٥	علي بن إدريس	٤٤٤	عبدالله بن علي
٥٠٨	علي بن أسباط	٤٤٠	عبدالله بن فضالة
٥٦٠	علي بن إسماعيل الميثمي	٥٤٧	عبدالله بن القاسم
٤٣٩	علي بن بجيل	٤٩٨	عبدالله بن لطيف التفليسي
٤٠٥	علي بن بلال	٥٤٠	عبدالله بن محمد الجعفي
٣٨٥	علي بن جعفر عليه السلام	٤٤٢	عبدالله بن محمد = أبو بكر الحضرمي
٥٥٨	علي بن حسان الواسطي	٤٥٢	عبدالله بن مسكان
٤٩٤	علي بن الحكم	٤٤٩	عبدالله بن المغيرة
٤٧٢	علي بن رثاب	٥١٠	عبدالله بن ميمون القداح المكي
٤٣٥	علي بن الرّيتان	٥١٨	عبدالله بن يحيى الكاهلي
٤١٥	علي بن سالم الكوفي	٤٨٩	عبدالمؤمن بن القاسم
٤٩٤	علي بن سويد	٥٠٧	عبدالمملك بن أعين
٥٣٧	علي بن عبدالعزيز	٤٩٣	عبدالمملك بن عتبة الهاشمي
٤٧٠	علي بن عطية	٥٤٥	عبدالمملك بن عمرو الأحول
٥٣٥	علي بن غراب = علي بن أبي المغيرة	٥٦٧	عبدالواحد بن محمد بن عبدوس

صفحة	اسم	صفحة	اسم
٥٠٣	عيسى بن يونس	٤٧٤	علي بن الفضل الواسطي
٤٣٠	العيص بن القاسم	٥٢٤	علي بن محمد الحصيني
	باب الغين	٤٩٨	علي بن محمد النوفلي
٤٩٧	غياث بن إبراهيم	٥٣٤	علي بن مطر
	باب الفاء	٤٢٧	علي بن مهزيار
٥٢١	فضالة بن أيوب	٥١٢	علي بن ميسرة
٥٣٩ و ٤٨٤	الفضل بن أبي قرّة السمندي	٥٢٢	علي بن النعمان
٤٤٤	الفضل بن شاذان	٤٣٦	علي بن يقطين
٤٠٨	الفضل بن عبد الملك	٥٠٩	عقار بن مروان الكلبي
٤٠٩	الفضيل بن عثمان الأعور	٣٨٤	عقار بن موسى الساباطي
٤١٨	الفضيل بن يسار	٤٥٦	عمر بن أبي زياد الكوفي
	باب القاف	٥٥٧	عمر بن أبي شعبة الحلبي
٥٣٥	القاسم بن بريد بن معاوية العجلي	٤٥٤	عمر بن أذينة
٤٨٠	القاسم بن سليمان	٤٢٢	عمر بن حنظلة
٤٩٠	القاسم بن عروة	٥٥٧	عمر بن قيس الماصر
٤٩٦	القاسم بن يحيى	٣٨٨	عمر بن يزيد = يتاع السابري
	باب الكاف	٥١٩	عمران الحلبي
٣٨٧	كردويه الهمداني	٥٣٢ و ٥٠٦	عمر بن أبي المقدم = عمرو بن ثابت
٥٢٥ و ٤٤٢	كليب الأسدي	٤٧٧	عمر بن جميع البصري القاضي
	باب الميم	٤٨٨	عمر بن خالد
٤١٧	مالك بن أعين الجهني	٥٢٣	عمر بن سعيد الساباطي
٤٧٦	مبارك العرقوني	٤٩٢	عمر بن شمر
٥٢٤	مثنى بن عبد السلام	٤٩١	عيسى بن أبي منصور
٤٤٩	محمد بن أبي عمير	٥٥٦	عيسى بن أعين
٤٧٥	محمد بن أحمد بن يحيى الأشعري	٥٠٢	عيسى بن عبد الله الهاشمي

اسم	صفحة	اسم	صفحة
محمد بن القاسم الاسترآبادي	٥٦٢	محمد بن أسلم الجبلي	٥٦٢
محمد بن القاسم بن الفضيل	٥٢٩	محمد بن إسماعيل البرمكي	٥٢٩
محمد بن قيس الجبلي	٤٣٥	محمد بن إسماعيل بن بزيع	٤٣٥
محمد بن مسعود العياشي	٤٥٦	محمد بن بجيل	٤٥٦
محمد بن مسلم الزهري	٤٧٧	محمد بن جعفر الأسدي	٤٧٧
محمد بن مسلم الثقفي = الطائفي	٤٠٥	محمد بن الحسن الصفار	٤٠٥
محمد بن منصور	٥٥٦	محمد بن حسان الرازي	٥٥٦
محمد بن النعمان = مؤمن الطاق	٤٩٤	محمد بن حكيم الخثعمي	٤٩٤
محمد بن الوليد الكرمانلي	٥٦٣	محمد بن الحسين بن أبي الخطاب	٥٦٣
محمد بن يحيى الخثعمي	٤٩٥ و ٤٠٠	محمد بن حمران الشيباني	٤٩٥ و ٤٠٠
محمد بن يعقوب الكليني	٤٦٦	محمد بن خالد البرقي	٤٦٦
مرازم بن حكيم	٤٧٦	محمد بن خالد القسري	٤٧٦
مروان بن مسلم	٥٤٦	محمد بن سنان	٥٤٦
مسعدة بن زياد	٥٥٢	محمد بن سهل بن اليسع الأشعري	٥٥٢
مسعدة بن صدقة	٤٧٨	محمد بن عبد الجبار	٤٧٨
مسمع بن مالك البصري	٥٤٨	محمد بن عبدالله بن مهران	٥٤٨
مصادف	٥٢٦	محمد بن عثمان العمري	٥٢٦
مصعب بن يزيد الأنصاري	٥٣٧	محمد بن عذافر	٥٣٧
معاوية بن حكيم	٣٩٤	محمد بن علي الحلبي	٣٩٤
معاوية بن شريح	٥٤٥	محمد بن علي بن محبوب	٥٤٥
معاوية بن عمار	٥٠٢	محمد بن عمران العجلي	٥٠٢
معاوية بن ميسرة	٥٤٤	محمد بن عمرو بن أبي المقدم	٥٤٤
معاوية بن وهب	٤٩٩	محمد بن عيسى بن عبيد	٤٩٩
معروف بن خربوذ	٤٨٨	محمد بن الفيض التيمي	٤٨٨
المعلّى بن خنيس	٥٤٨	محمد بن الفيض الجعفي	٥٤٨

صفحة	اسم	صفحة	اسم
٤٧٦	هارون بن خارجة	٥٦٧	المعلّى بن محمد البصريّ
٤٣٢	هاشم الحنّاط = هشام بن المثنى	٤٧٠	معمّر بن خلّاد
٤٤٣	هشام بن إبراهيم	٤١٦	معمّر بن يحيى
٤١١	هشام بن الحكم	٤٣٢	المفضل بن صالح = أبو جميلة
٣٨٨	هشام بن سالم	٤٠٦	المفضل بن عمر
٤٥٣	الهيثم بن عبدالله = أبو كهس	٥٦٤	المتنبه بن عبدالله = أبو الجوزاء
	باب الياء	٥١٠	مُنذِر بن جَيْفَر
٤٣٨	ياسر الخادم	٤٠٦	منصور بن حازم
٥٣٤	ياسين الضرير	٥١٢	منصور الصيقل
٤٩٣	يحيى بن أبي العلاء الرزائيّ	٤٨٨	منصور بن يونس، بزرج
٤٣٤	يحيى بن أبي عمران الهمدانيّ	٥٥٤	منهال القصاب
٥٢٢	يحيى بن حسان الأزرق	٤٣٠	موسى بن عمر بن بزيع
٤٠٥	يحيى بن عتّاد المكيّ	٤٧٤	موسى بن القاسم البجليّ
٤١١	يحيى بن عبدالله العلويّ	٥١٠	ميمون بن مهران
٤٠٢	يحيى بن القاسم الأسيديّ = أبو بصير		باب النون
٤٧٨	يعقوب بن شعيب	٤٥٧	ناجية بن أبي عمارة
٣٨٦	يعقوب بن عثيم	٥٠٥	النضر بن سُويد
٥٦٠	يعقوب بن يزيد	٤٥٣	النعمان الرّازيّ
٥٢١	يوسف الطاطريّ	٥٢٨	النعمان بن سعد
٥٤٥	يوسف بن يعقوب		باب الواو
٤٧٥	يونس بن عمار	٤٨٥	الوليد بن صبيح
٤٣٦	يونس بن يعقوب	٤٧٩	وهب بن وهب = أبو البخترى
	باب الكفى	٤٥٨	وهيب بن حفص
٥٦٦	ابن عقدة = أحمد بن محمد		باب الهاء
٣٩١	أبو أسامة = زيد الشحام	٤٧١	هارون بن حمزة الغنويّ

صفحة	اسم	صفحة	اسم
٤٢١	أبو عبد الله الفراء	٣٩٧	أبو الأعز النخاس
٤٥٣	أبو كهمس الهيثم بن عبد الله	٤٦٥	أبو أيوب الخزاز = إبراهيم بن عثمان
٤٠٧	أبو مريم الأنصاري = عبد الغفار	٤٠٢	أبو بصير = يحيى بن القاسم
٤٦٠	أبو المغرا = حميد بن المثني	٤٦٠	أبو بكر بن أبي سما
٤٠٦	أبو النخير	٤٤٢	أبو بكر الحضرمي = عبد الله بن محمد
٤٨٣	أبو الورد بن زيد	٥٤١	أبو ثمامة
٤٥٨ و ٤٦٦	أبو ولاد الخنطاط = حفص بن سالم	٤٢٨	أبو الجارود = زياد بن المنذر
٥٣٦	أبو هاشم الجعفري = داود بن القاسم	٤٦٨	أبو جرير القمي = زكريا بن إدريس
٥٠٢	أبو همام = إسماعيل بن همام	٤٣٣	أبو جميلة = الفضل بن صالح
	المتفرقات	٥٦٤	أبو الجوزاء = المنبه بن عبد الله
٣٩٠	سند حديث جاء نفر من اليهود	٤٥٧	أبو حبيب = ناجية بن أبي عمارة
	سند ما كتبه الرضا عليه السلام إلى محمد ابن	٥١٩	أبو الحسن النهدي
٣٩٧	سنان	٤٢٤	أبو حمزة الثمالي = ثابت بن دينار
٤١٥	سند حديث سليمان بن داود	٤٨٠	أبو خديجة = سالم بن مكرم الجمال
٤٤٤	سند خبر بلال و ثواب المؤدنين	٥٠٨	أبو الربيع الشامي
	سند وصية أمير المؤمنين عليه السلام لابنه محمد بن	٤٥٧	أبو زكريا الأعور
٥٣٠	حنفية	٥٥٧	أبو سعيد الخدري
٥٥١	سند القضايا المتفرقة لعلي عليه السلام	٥٢٣	أبو عبد الله الخراساني

